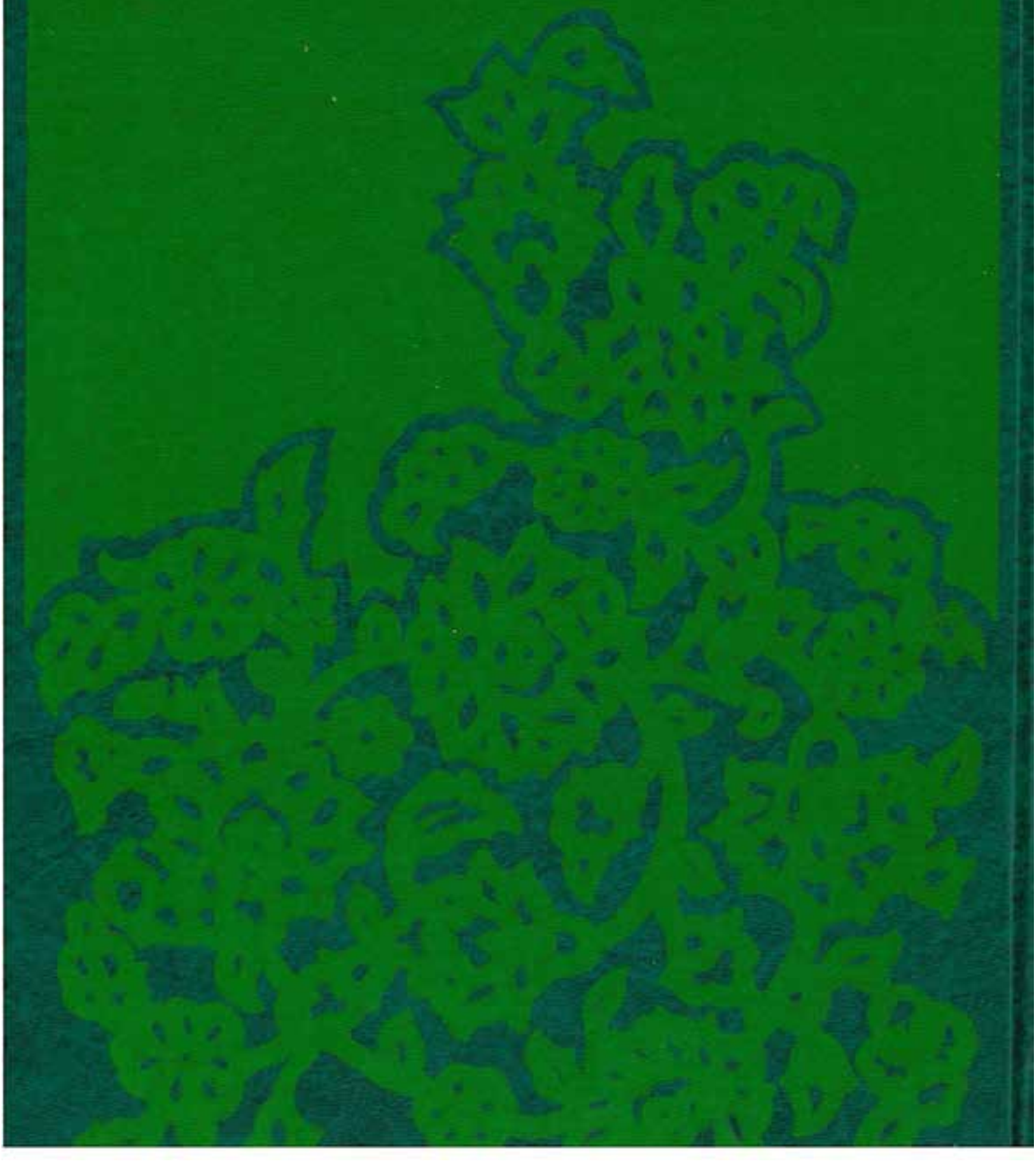
حقیقت روح





حقیقت روح

دانشی اندک از علم الارواح

احمد زمردیان

چاپ اول تا دوم: ۱۳۶۸، ۱۳ هزار جلد
چاپ سوم: ۱۳۷۲، ۳ هزار جلد

از آثار دیگر مؤلف که هرکدام تاکنون چندمرتبه تجدید چاپ شده است

سرنوشت انسان — در امر معاد
عشق و رستگاری — شرح دعای ابوحمزه ثمالی
بیان حقیقت — شرح دعای افتتاح
معارف الهی — شرح دعای سحر
پیام حق — دانستنیهائی از قرآن
علی علیه السلام و کمیل — شرحی بر دعای کمیل
مقام ولایت در شرح زیارت جامعه کبیره

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

نام کتاب: حقیقت روح
نویسنده: احمد زمردیان
چاپ چهارم: ۱۳۷۳
تعداد: ۳ هزار جلد
چاپ و نشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

فروشگاه مرکزی: خیابان فردوسی، روبه‌روی فروشگاه شهر و روستا. تلفن: ۳۱۱۲۱۰۰
فروشگاه شماره یک: میدان انقلاب، بازارچه کتاب. تلفن: ۶۴۶۹۶۸۵
فروشگاه شماره دو: میدان نیاوران(شهید باهنر)، جنب مهمانسرای وزارت امورخارجه. تلفن: ۸۰۳۲۲۷۲
فروشگاه شماره سه: میدان حسن آباد، فروشگاه اتکا. ۶۴۶۹۸۲۷

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۷

تا دیر نشده به مطالعه این کتاب همت گمارید! ۱۷

کسی ما را از کسب دانش در علوم روحی منع نکرده است ۱۸

دانشی بالا تر و گسترده‌تر از علم روحی نیست! ۲۰

چرا در کسب دانش روحی آنهمه اصرار شده است؟ ۲۱

شناسائی روح دوران تکامل خود را می‌گذراند ۲۳

خدایتعالی هر دانشی را که خواهد به هر کس افاضه می‌فرماید ۲۴

آنچه را که دربارهٔ روح گفته‌اند همه را نمی‌توان پذیرفت! ۲۵

بحث این کتاب در چه موضوع است؟! ۲۶

انگیزه نگارش این کتاب ۲۷

بخش اول

در اصالت روح ۳۵

معنای روح از نظر دانشمندان شرق و غرب ۳۷

مسائلی که در علم جدید روحی مطرح است ۴۰

آنچه که مربوط به عوالم روحی است ۴۳

ارتباط با ارواح غیرقابل انکار است! ٤٦
علم روحی و پیوستگی آن به اصول عقاید ٤٧
روح از نظر قرآن مجید ٤٩
حقیقت روح از نظر قرآن مجید! ٥١
دانشی اندک از علم الارواح!! ٥٤
چگونه از دانشی بزرگ به بهره‌ای اندک قناعت کنیم ٥٥
آیا دانش رسول اکرم دربارهٔ روح اندک بوده است؟ ٥٧
علم لدّنی و ارتباط آن با روح!! ٦٠
روایات معتبری دربارهٔ روح ٦٢
مراتب روح ٦٣
تمام موجودات در عالم صاحب روحند! ٦٥
روح از جنس و سنخ امر است! ٦٧
امر خدایتعالی و ارتباط آن با حقیقت روح! ٦٨
بازگشت خلق و امر به سوی خدا است ٧٠
چه کسانی به روح الهی تأیید می‌شوند؟ ٧٢
قرآن، روح عالم آفرینش است! ٧٥
روح آدمی چقدر شریف است! ٧٧
اهل ایمان به روح الهی تقویت می‌شوند! ٨٠
چه ارتباطی در معنای روح و ملائکه است؟! ٨٢
عیسیٰ علیه السّلام و مریم و مسئله روح!! ٨٤
چگونه به حقیقت روح آگاهی حاصل نمائیم؟! ٨٦
دلائل عقلی بر وجود روح ٨٧
اعتقاد به «بقاءِ روح» جزئی از اصول عقاید است ٨٨
بقاءِ روح ٩٠
یک بحث علمی در تأیید بقاءِ روح! ٩٢
بحث دیگری در بقاءِ روح ٩٥
در تجرّد روح ٩٧

اصالت و استقلال روح	۹۹
ارتباط روح با جسم	۱۰۱
آنجا که روح خود را از پیوستگی با بدن بی نیاز می‌دارد	۱۰۴
خصوصیّت دیگری درباره ارتباط روح با بدن	۱۰۴
انسان از سه نیرو ترکیب یافته است	۱۰۶
ارتباط روح با عقل!	۱۰۷
گفتار پیشوایان اسلام دربارهٔ عقل	۱۰۹
روح و عقل هریک جوهری مجرد و مستقل می باشند!	۱۱۱
عقل را چگونه اطلاق به روح کرده‌اند؟!	۱۱۲
میان عقل و روح جدائی نیست	۱۱۳
هماهنگی فکر و عقل با روح	۱۱۴
ارتباط فکر و نیروی حافظه با روح	۱۱۷
ارتباط روح با قلب!	۱۱۹
ارتباط روح با قلب از ابعاد دیگر!	۱۲۲
عشق با روح چه ارتباط مهمی دارد!	۱۲۴
اثر محبّت درعالم ارواح نقش به‌سزائی دارد!	۱۲۶
علوم انسانی مرتکز در روح او می باشد	۱۳۰
هر چیزی درعالم صاحب روح است!	۱۳۲
مسئله روح را سرسری نگیرید!!	۱۳۴
بحثی جالب در اهمیّت روح	۱۳۶
علمی بنام «اسپری‌تیسم»	۱۴۰
مسئله روح و ارتباط آن با مادّه سیّال	۱۴۵
قالب مثالی چیست؟	۱۴۷
پرتو قالب مثالی!	۱۵۰
شواهدی بر وجود قالب مثالی	۱۵۱
اطلاق «قالب مثالی» به کلمه «روانپوش»	۱۵۳
قالب مثالی از نظر پیشوایان اسلام	۱۵۵

نقش عقل و روح آدمی پس از مرگ ۱۵۷
ارتباط عقل با مادّه! ۱۵۹
چگونگی حیات در جهان ارواح در رابطه با عقل ۱۶۰
محل سکونت در عالم ارواح! ۱۶۲
لذّت و الم در عالم ارواح چه مفهومی دارد؟ ۱۶۵
نور و روشنائی در عالم ارواح از کجاست؟ ۱۶۷
حدود معرفت هر کس در عالم ارواح! ۱۶۸
کسانی که منکر ارتباط با ارواح مردگانند! ۱۷۲
مادیّون چه می‌گویند؟ ۱۷۳
هیچ نیروی عقلی و معنوی در مادّه وجود ندارد! ۱۷۵
بطلان عقاید مادیّین! ۱۷۷
ارواح در «عالم ذر» چه نقشی داشته اند؟! ۱۷۹
چه تفاوتی در معنای روح و روان است؟ ۱۸۱
مفهوم کسالتهای روانی چیست؟ ۱۸۳
روان‌شناسی چیست؟ ۱۸۴
ارتباط تحوّلات روانی با بعضی از اعضاءِ بدن ۱۸۶
عوالم مؤثر در حالات روانی! ۱۸۸
وجدان چیست و چه اثری در روح دارد؟ ۱۸۹
ارتباط مسئله وجدان با روح و روان ۱۹۱
ارتباط مسئله روح با خواب و رؤیا! ۱۹۴
پرواز موقت روح در عالم خواب! ۱۹۶
رؤیا در خواب مستقیماً جنبه روحی دارد ۱۹۹
موضوع خواب و علم جدید روحی ۲۰۰
امکان آینده‌نگری ارواح در خواب از نظر علمی ۲۰۳
خواب و رؤیا در ارتباط با روانشناسی ۲۰۶
نظر روانپژوهان غرب درباره خواب و رؤیا ۲۰۸
خواب هم به نوبه خود از اسرار روح پرده برداشته است ۲۱۱

مسئله خواب از نظر قرآن مجید	۲۱۲
مسائلی دربارهٔ رؤیا از نظر قرآن مجید	۲۱۵
هیپنوتیسم چیست؟	۲۲۰
اثر تلقین در هیپنوتیزم!	۲۲٤
علل و اسبابی که موجب خواب مغناطیسی می‌شود	۲۲٦
نظریات دانشمندان دیگر در خواب مغناطیسی	۲۲۸
چه تفاوتی در معنای هیپنوتیزم و مانیه‌تیزم است	۲۲۹
تله‌پاتی و ارتباط آن با روح!	۲۳۱
رابطه میان ظواهر روحی و تله‌پاتی!	۲۳۳
روح عامل مؤثر در نقش «تله‌پاتی» است	۲۳۵
پدیده برون‌فکنی روح!	۲۳۷
چگونگی تجسّد کلّی	۲۳۹
مسئله زمان و مکان در عالم ارواح!	۲٤۳
حرکت و زمان و مکان و روح!	۲٤٤
گفتار دانشمندان دیگر دربارهٔ زمان	۲٤٦
روح در مسیر زمان قرار دارد!	۲٤۷
روح در مسیر زمان قرار دارد و با دوران همراه است	۲٤۹
مفهوم زمان در عالم ارواح از نظر قرآن مجید	۲۵۲
قیافه و لباس در عالم ارواح!	۲۵۵
کیفیّت هـــالهٔ بشری!	۲۵۹
انکار وجود جن در ارتباط با روح!	۲٦۱
جن با روح دو موجود از هم متمایزند	۲٦۳
ابلیس از طایفه جن و سردار بزرگ شیاطین است	۲٦۷
شیطان کیست و کارش چیست؟	۲۷۲
چگونه می‌توان با ارواح ارتباط حاصل کرد!	۲۷٤
ارتباط با ارواح توسط مدیومها	۲۷۸
خصوصیّت بعضی از مدیومهای دیگر!	۲۸۲

اوّلین آزمایش روانپژوهی در ارتباط با ارواح ۲۸۳
پیامهای ارواح تا چه حد مورد پذیرش است؟ ۲۸۶
پیام ارواح! ۲۹۰
چند پیام از ارواح مستضعفین! ۲۹۳
پیامهای دیگری از ارواح! ۲۹۴
چند پیام از ارواح مجرم و خطاکار! ۲۹۶
پیام ارواح در خداشناسی! ۲۹۹
پیام ارواح به روان‌پژوهان ۳۰۱
مصاحبه با ارواح در خصوص خود مدیومها! ۳۰۲
چه نوع سئوالهائی را ارواح جواب می‌دهند؟ ۳۰۵
ارواح مترقی اوامر و نواهی الهی را تأیید می‌کنند ۳۰۷
در اولین مرحله ورود به عالم ارواح! ۳۰۹
موقعیت عالم ارواح! ۳۱۰
چگونگی زندگی ارواح در جهان سوم «سمرلاند»! ۳۱۳
ارتقاء ارواح به جهان بالاتر! ۳۱۶
شرائط زندگی در عالم ارواح ۳۱۹
تعلیم و تربیت در جهان سوم روحی! ۳۲۲
نظر دیگری از عالم ارواح در حیات برزخی! ۳۲۵
ارتباط انبیاء و اولیاء الهی با ارواح ۳۲۶
ارتباط با ارواح و تماس با اهل قبور! ۳۲۹
زیارت اهل قبور از گفتار روان‌پژوهان غرب! ۳۳۲
معالجات روحی! ۳۳۴

بخش دوم
در معرفت نفس ۳۳۹
اشتباه روانپژوهان در مسئله روح و نفس! ۳۴۱
در معانی واژه نفس ۳۴۳
نظر فلاسفه و حکما در معانی نفس و تعبیرات آن ۳۴۵

عقاید ابن‌سینا و صدرالمتألهین دربارهٔ نفس	۳۴۹
نظر دیگری از حکما دربارهٔ نفس	۳۵۱
عقیده عرفا دربارهٔ نفس و روح	۳۵۲
نیروی حیوانی و نیروی نباتی در نفس ناطقه	۳۵٤
شناخت مراتب نفس	۳۵۸
نظر حکما دربارهٔ اینکه جوهر چیست؟	۳٦۰
تأثیر مستقیم هر لذت و المی در بدن متوجه نفس است	۳٦۲
شخصیّت آدمی بستگی به افاضات نفسانی دارد!	۳٦۳
عقب‌ماندگی انسانها از معارف نفسانی	۳٦٤
نفس چه نقشی در حیات انسان دارد؟	۳٦٦
چه تفاوتی فیمابین واژه و معنای لغوی روح و نفس است	۳٦۷
معانی و تعبیرات نفس از نظر قرآن مجید	۳٦۹
آنجا که نفس به معنی دل و نهاد آمده است	۳۷۲
برگشت تمام عوالم و کاربردها به سوی نفس است	۳۷٤
عامل اصلی ستمکاری و نیکوکاری نفس آدمی است!	۳۷۷
تحولات نفسانی در تغییر نعمت به نقمت الهی مؤثر است	۳۷۹
نفس آدمی تا چه حدمحترم است!	۳۸۱
هرگونه مجاهده از طریق نفس امکان‌پذیر است	۳۸۲
تمام نفوس از یک نفس واحد آفریده شده‌اند	۳۸٤
ذات نفس تا چه اندازه مقدس است!	۳۸۷
چگونه باید نفس را تربیت و مهار کرد!	۳۸۹
چگونه می‌توان با نفس امّاره مبارزه کرد؟	۳۹۱
قرآن دربارهٔ هوای نفس چه می‌گوید؟	۳۹٤
در تزکیه نفس	۳۹۷
وعده خدایتعالی در آگاهی بندگان در اسرار آفرینش	٤۰۰
وفای به عهد در آگاهی بندگان در سیر آفاق و انفس	٤۰۲
چرا بینائی خود را در شناخت نفس خود از دست داده‌اید؟	٤۰٦

هر کس باید به نفس خود بپردازد ٤٠٩
امانتی که به نفس آدمی سپرده شده است چیست؟ ٤١١
خیانت هم به نفس نسبت داده شده است ٤١٤
هر کس بار گناه خود را به دوش می‌کشد ٤١٥
تعبیرات دیگری دربارهٔ چگونگی نفس ٤١٨
امیدواری به رحمت الهی هم متوجه نفس آدمی است ٤٢٤
هر نفسی چشنده مرگ است ٤٢٦
نفس در رستاخیز چه نقشی دارد؟! ٤٢٨
جائی که هر کس خود می‌داند چه کاره است ٤٣٠

بخش سوم
در بطلان تناسخ و عود ارواح ٤٣٥
تناسخ و عود ارواح چیست؟ ٤٣٧
بطلان یک عقیده بسیار کهنه ٤٤٠
یک استدلال پوچ دیگر در عود ارواح ٤٤٣
تناسخ و عود ارواح هر دو مردودند ٤٤٤
اخطاری مهم به تأسیسات روانپژوهی شرق و غرب در عالم!! ٤٤٦
عقاید درست و نادرست روان‌پژوهان دانشمند! ٤٤٧
عود ارواح از طریق خواب مغناطیسی ٤٥١
داستانهای تفریحی در بطلان عود ارواح ٤٥٣
فراموشی در زندگانیهای متوالیه ٤٥٧
فراموشی مطلق برای ارواح ممکن نیست! ٤٥٩
معتقدین به عود ارواح خود هم در شک و تردیدند!! ٤٦١
چرا اکثر مدیومها به تناسخ و عود ارواح معتقدند؟! ٤٦٣
اعتقاد به معاد دلیل بر بطلان تناسخ و عود ارواح است ٤٦٥
بیانات فیلسوف نامی شرق در بطلان تناسخ ٤٦٦
بطلان تناسخ و عود ارواح از نظر قرآن مجید ٤٧٠
برای آگاهی میلیونها مردم جهان! ٤٧٥

بطلان عود ارواح از نظر احادیث و روایات ۴۸۱

بخش چهـــارم
عالم ارواح و عالم برزخ ۴۸۳

اولین مسیر حرکت از این جهان به سوی عالم ارواح! ۴۸۵
سکرات موت یا حالت احتضار ۴۸۸
در حالت احتضار چگونه روح از بدن خارج می‌شود؟ ۴۹۱
رویدادهائی که آدمی در حالت مرگ مشاهده می‌کند! ۴۹۴
نظر «افلاطون» درباره روح و مرگ! ۴۹۶
باز هم مطالبی دربارهٔ حالت احتضار! ۴۹۸
هنگام مرگ بر آدمی چه می‌گذرد؟ ۴۹۹
در حکمت موت!! ۵۰۱
بـــرزخ چه معنی دارد و چیست و در کجاست؟! ۵۰۳
عالم برزخ یا عالم ارواح از نظر قرآن مجید! ۵۰۶
مراحلی که در مسیر عالم برزخ است ۵۱۱
ترسیمی از عالم ارواح در برزخ از نظر تفاسیر! ۵۱۴
اولین مرحله ورود به عالم برزخ ۵۱۶
عالم قبر همان عالم برزخ است ۵۲۱
تثبیت اعتقـاد امری ضروری برای جهان آخرت است ۵۲۴
یک فرضیه علمی که منطبق با عقیده سئوال قبر است! ۵۲۷

بخش پنجـــم
پیوستن ارواح با اجساد اصلی خود تا مقام خلود ۵۳۰

اکثر مردم جهان از امر معاد و رستاخیز بی خبرند ۵۳۱
معاد از نظر قرآن مجید ۵۳۳
اثبات معاد از نظر قرآن مجید ۵۳۶
در بیان اقوال معاد ۵۴۰
دلائل عقلی در اثبات معاد ۵۴۴
دلائل عقلی معاد از نظر قرآن مجید ۵۴۶
حاصل معنا سخنی بیش نیست! ۵۴۷

فشار و انکار در هر چیزی یک حدّی دارد ۵۵۰
معنی «ساعة» در ارتباط به رستاخیز و قیامت ۵۵۳
قیامت چه ساعتی بر پا خواهد شد ۵۵۷
به پروردگار سوگند قیامت خواهد آمد! ۵۵۹
باز به خدا قسم قیامت خواهد آمد! ۵۶۲
سوگند حقتعالی در مورد تأکید و تأیید وقوع رستاخیز ۵۶۶
سوگند به قیامت که قیامت بیاید ۵۶۸
منکران معاد اعتقاد به کتب آسمانی ندارند! ۵۷۲
چهره رستاخیز در اناجیل و کتب تاریخی دیگر! ۵۷۶
اولین حادثه در ظهور رستاخیز ۵۷۸
روزی که تمام اهل عالم را ترس و وحشت فرامی‌گیرد ۵۸۳
روزی که تمام ارواح به اجساد اصلی خود عود کنند ۵۸۶
گردهمائی خلق اولین تا آخرین در اجتماع عظیم رستاخیز ۵۸۸
در اعلام رستاخیز بر منکران معاد چه می‌گذرد ۵۹۰
نفخه صور جائی به ناقور و جائی به صیحه تعبیر شده است ۵۹۲
وقوع رستاخیز و تحولات آسمانی ۵۹٤
یک حدیث اعجازآمیز ۵۹۶
تحولات آسمانی دیگر در وقوع رستاخیز ۵۹۸
وقوع رستاخیز و تحولاتی که در زمین ایجاد می‌شود! ۶۰۱
در آستانه رستاخیز زمین شکل دیگری به خود می‌گیرد ۶۰٤
همه چیز در عالم رستاخیز دگرگون و متحول می‌شود ۶۰۸
تحول ذرّات بدنی در اول رستاخیز ۶۱۰
اولین حرکت به سوی رستاخیز! ۶۱٤
روزی که تمام اهل عالم برانگیخته می‌شوند، چه می‌شود؟ ۶۱۷
مال و اولاد در رستاخیز چه نقشی دارند! ۶۱۹
چهره‌های سفید و نورانی در رستاخیز ۶۲۱
در دادگاه رستاخیز حضور شاهد عادل لازم نیست! ۶۲۵

هر گروه با پیشوای خود به صحنه محشر حاضر می‌شوند ۶۲۹
روزی که پنهانیها آشکار می‌شود! ۶۳۱
اهل ایمان و اهل کفر در رستاخیز چه وضعی دارند؟ ۶۳۳
حالات کفار و مشرکین در رستاخیز ۶۳۶
در دادگاه الهی پرونده هر کس نزد خود اوست! ۶۳۹
مدت توقف در مراحل رستاخیز ۶۴۲
حیات حیوانی در جهان ارواح و رستاخیز ۶۴۶
حشر تمام جنبندگان در نظام مخصوص رستاخیز! ۶۴۹
حشر موجودات نامرئی «جن و شیطان» ۶۵۱
نامهای قیامت از نظر قرآن مجید ۶۵۳
معاد در آخرین آیه که بر پیامبر نازل شده است ۶۵۵
موضوع «صراط» در مسئله قیامت چیست؟ ۶۵۶
وسیله سنجش اعمال در رستاخیز چیست؟ ۶۶۰
یکی از مواقف مهم رستاخیز «اعراف» است ۶۶۳
در بهشت و دوزخ چه نظامی حکمفرماست؟ ۶۶۷
دوزخ جایگاه چه کسانی است؟ ۶۶۹
چگونگی ورود اهل کفر به دوزخ ۶۷۳
جائی که انسان با شیطان همراه و همسفر دائم است! ۶۷۵
اهل دوزخ چگونه در آتش غذا می‌خورند؟! ۶۷۷
شکنجه های روحی در دوزخ! ۶۸۱
در رستاخیز همه به سوی لقاءالله می‌شتابند! ۶۸۲
چه کسانی وارد بهشت می‌شوند؟ ۶۸۵
مقام اهل تقوا در بهشت! ۶۸۸
در اوصاف و نعمتهای بهشت! ۶۹۰
چگونگی مقام اصحاب یمین در بهشت؟ ۶۹۵
چه کسانی در آخرت صاحب دو بهشتند ۶۹۶
اوصاف دیگری از بهشتیها و چگونگی بهشت ۶۹۹

پاداش مخلصین در بهشت! ۷۰۱
پایان کتاب و سرانجام بحث در «بقاءِ روح» ۷۰۳

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

پیشگفتار

تا دیر نشده به مطالعه این کتاب همّت گمارید!

نویسنده این کتاب هیچگونه اصراری ندارد که کسی این کتاب را بخواند یا نخواند، ولی همینقدر متذکر می‌شود آنانکه از مندرجات این کتاب آگاهی ندارند از درک حقایقی محروم واز دانشی بزرگ خود را بی بهره کرده‌اند، و همچنین نه‌تنها در این دنیا از شناسائی خود بی بصیرت و غافل مانده‌اند، بلکه در دار آخرت هم که در حیات جاودانی قرار می‌گیرند در باطن امر تأسف و پشیمانی بسیاری داشته از آنکه چرا در دنیاً سعی خود را برای درک حقایق بکار نبرده‌اند، و چه‌بسا در آن عالم که با نظام مخصوصی مواجه هستند پریشان و سرگردان و معذب باشند!!

کسانیکه علاقه به شناسائی خود دارند و می‌خواهند بدانند که آیا شخصیّت آنها در روح و یا در جسم آنهاست و نیز می‌خواهند بدانند، که پیوستگی روح و کالبد آنها در چه مراتبی است، و آیا با فانی شدن جسم، روح آنها در چه مراحلی قرار می‌گیرد و سرانجام کار آنان به کجا خواهد کشید، بهتر آنست که خود را به مسائل روحی آشنا کرده و اقلاً به مطالعه این کتاب همّت گمارند.

البته کسانی هستند که اهل دانش و فضیلت بوده و خود در این امر

بهتر واقفند، ولی این توصیه برای آنهائیست که حقیقتاً خود را از دانش روحی بی اطلاع می‌دانند و گمان می‌کنند که روح جز در حیات و زندگانی دنیا نقش دیگری ندارد! در حالیکه هر کس که در این راه کسب معرفت نماید و از این دانش بزرگ حتی در مرتبه اندک اطلاعی حاصل نماید براین امر واقف خواهد شد که بقاء روح ارتباط مستقیم به نظام مخصوص عالم برزخ و جهان آخرت دارد.

و این امری مسلّم است که هر کس در این دنیا در شناسائی روح خود بیشتر توجه داشته باشد در عالم برزخ وجهان آخرت مشمول بهره گیری بیشتری خواهد بود، از آنجهت که مسیر ترقی وتعالی در عالم ارواح و رستاخیز بستگی به دانشی دارد که هر فردی در حیات دنیوی برای خود کسب کرده است.

آخر اگر ما در این زندگانی بسیار کوتاه در دنیا با جهان ناشناخته شده روح و عوالم پیچیده عقل و فکر و اندیشه و شعور تا حدی آشنا نشویم قطعاً تأثیر فراوانی برای جهان ابدیت و حیات دائمی ما دارد.

و این توهّم را نباید حاصل کرد که گفته شود: حال که ما از این جهان می‌رویم دیگر چه فایده‌ای دارد که بخواهیم از اسرار عالم ارواح و جهان آخرت اطلاع حاصل نمائیم. این فکری غلط و بیهوده است، چون تنها فایده و بهره گیری از زندگانی دنیا کسب اطلاع از عالم ارواح و جهان آخرت است و این امر خود وسیلهٔ نجات و آسایش دوران پس از مرگ است، و باید دانست که کوچکترین اطلاع و دانائی در امر روح موجب سعادت و نیکبختی در جهان رستاخیز و قیامت است.

کسی ما را از کسب دانش در علوم روحی منع نکرده است

در این مورد که بعضی می‌گویند بحث دربارهٔ روح بی فایده و بی ثمر است و استناد براین معنا می‌کنند که در قرآن مجید اشاره شده: که روح از امر پروردگار است و کسی به حقیقت آن پی نخواهد برد، لذا نباید در این امر پی گیری کرد، این موضوع درست نیست و منطقی بنظر نمی‌رسد که از تجسس و کاوش در این باره کنار باید گرفت، چون این مسئله بسیار مهم و یک امر حیاتی است که باید هرچه بیشتر در آن پژوهش بعمل آورد، ولو اینکه بهمان دانش اندک برآن دست‌یابیم، یعنی اطلاع قلیل بهتر از بی اطلاعی است،

همچنانکه امروزه در اثر پیشبردهای علمی در این خصوص دانشمندان علم روحی پیشرفتهای قابل توجهی حاصل کرده و اسرار و رموزی را از این علم الهی کشف کرده‌اند!

البته ارزش بحث در مسئله علوم روحی در مرتبه بالائی قرار دارد که این معرفت حقیقی از علوم علم الهی بوده و منشأ تمام علوم مربوط به آن است که تمام مشکلات و مجهولات علم حیات را تحت‌الشعاع خود دارد، همچنانکه نمی‌توان آنرا از مرتبه سایر علوم جدا کرد، و یا در مسیر بی اعتنائی قرار داد، و توهم نمود که درک حقایق آن مشکل و دست‌یابی به اسرار آن غیرممکن است.

هرگونه عقب‌نشینی و تعلّل در فراگیری این علم شریف جز بی معرفتی از اصولی‌ترین وظیفه انسانی چیز دیگری نیست، و بگفته دانشمندان روح‌شناس، ما در مرحلهٔ اول تا خود را نشناسیم و به ذات و ماهیّت خود پی نبریم، نمی‌توانیم آنطور که شاید و باید به درک حقایق دست‌یابیم، و از راه معرفت‌الروح است که هر کس می‌تواند در حد استعداد خود بهتر خالق خود را بشناسد و به پاره‌ای از اسرار و رموز آشنا شود بلکه به پاره از مجهولات جهان دیگر اطلاع حاصل نماید.

اگر خوب براین معنا توجه حاصل شود، خواهیم دریافت که اصلاً درک معارف الهی و شناخت اسرار و رموزی که در جهان هستی در انتظام امر عالم بکار رفته و اطلاعاتی که از زندگانی جاوید انسانها در عالم برزخ و جهان رستاخیز به دست می‌آید خود لذتی پاینده و روح پرور دارد که حقاً به حیات ما مفهوم زیبا و فرح انگیزی می‌دهد.

پس چرا در این دوره زندگی کوتاه در این دنیا از این لذت بی بهره باشیم و ندانیم پس از سپری شدن این دوران عمر محدود زندگانی ابدی ما چگونه خواهد بود، عجیب است که این چند روزه را چنین اهمیّت داده و به آنچه که خدایتعالی فرمود: **خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّمٰواتُ وَالْاَرْضُ** هیچ توجهی نداریم.

امروزه تمام دانشمندان جهان از شرق و غرب عالم و تمام روح‌شناسان، تمام فلاسفه و عرفا که علاقه به مسئله دانش روحی دارند، بلکه تمام فیزیکدانان و پزشکان و علماء علم هیئت و ستاره‌شناسان و متفکرین و اندیشمندان در هر قاره از ممالک جهان، همه و همه در مطالعات نهائی خود

می‌خواهند بدانند آخرالامر سروکار روحشان به کجا منتهی خواهد شد!!

حیف است، ما که خود را پیرو اسلام می‌دانیم و اعتقاد به بقاءِ روح و امر معاد داریم که یکی از اصول حقه اعتقادات ما می باشد از جستجو و پژوهش در حقایق این امر غافل بمانیم.

دانشی بالا تر و گسترده‌تر از علم روحی نیست!

منظور نگارنده از نگارش این کتاب توجه به امر آخرت و روشن شدن افکار عمومی در مسئله روح است، بخصوص برای آنانکه از عوالم پس از مرگ آگاهی ندارند و همچنین برای آنها که تاکنون اعتنائی به شناسائی ذات و ماهیت خود نداشته و در کشف حقایق جهان هستی بی تفاوتند.

بعقیده اکثر از فلاسفه و دانشمندان بزرگ جهان موضوعی مهمتر و بالا تر از شناخت چگونگی روح نیست، از آنجهت که روح افاضه شده از منبع کلّ است، زمانیکه خدایتعالی بعد از آفرینش جسم آدم از گِل ولای در مرتبه تکامل آن فرمود: **وَنَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی** که از روح خود در آن دمیدم، پس شناخت روح شناختی از روح و خالق روح است و ارتباط نزدیکی به شناخت خود حقتعالی دارد، از اینجهت باید در این امر کوششی در حد بالا به‌عمل آورد، تا هم خود را بشناسیم و هم بشناسائی پروردگار خود آشنا شویم.

از اینجا مصداق کلام معروف «**مَنْ عَرَفَ نَفْسَه فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه**» به خوبی ظاهر خواهد شد، که هرکس خود را شناخت، پس پروردگار خود را هم شناخته است، و بیان این جمله در مرتبه شناسائی، بسیار دقیق و دشوار است، و بنظر می‌رسد که هرکس بوسیله شناخت روح و نفس خود می‌تواند در حد معرفتش خدای خود را بشناسد!

بنابراین موضوعی مهمتر و بالا تر از شناخت و چگونگی روح نیست و آن دانشی بسیار شیرین و دلخواه است، چون هرکس می‌خواهد بداند که ماجرای زندگانیش به کجا منتهی می‌شود و پیوستگی روح با کالبدش تا چه زمان خواهد بود و بعد از ارتحال از این عالم روح او به کجا خواهد رفت، آیا در آغوش جسد خود به گور سپرده می‌شود؟ یا آنکه به زندگانی بالا تری در ماوراءِ این عالم رهسپار می‌شود، آیا در مکانی معذب و شکنجه آفرین است؟ یا در مقامی شادان و مسرّت‌بخش، و در هرحال پایان کارش به کجا خواهد کشید،

و کارهائی که با شرکت جسم انجام داده مسئولیت آن روی کدام یک از این دو است، آیا هر دو در ناز و نعمتند، یا هر دو با هم شکنجه می‌شوند؟

این مسائل که مربوط به پایه و اساس اعتقادات است، در این کتاب حقایقی از آنها با استناد به گفتار الهی مورد بحث قرار گرفته و گمان می‌رود طالبان راه حق را به حقیقتی از این امر مهم آشنا سازد.

البته این موضوع قابل توجه است که طبق نظر بعضی از دانشمندان نمی‌توان گفت که مسئله روح لاینحل است و راه حرکت از آن مسیر غیرقابل عبور است، ولی می‌توان گفت که هرچه علم انسانی در این راه گسترش یابد به اندک دانشی در این مورد نائل شده است، و باید هر کس در حد امکان برای شناسائی روح و نفس خود در تلاش و کاوش باشد تا از مزایائی که در مراحل آخرت برای او آماده شده است بی بهره نماند.

چرا در کسب دانش روحی آنهمه اصرار شده است؟

مسئله روح مسئله‌ای نیست که امروز مردم دنیا با آن مواجه شده باشند، بلکه قرنها گذشته است که نظر اندیشمندان و فلاسفه جهان را بخود معطوف داشته و در هر دوران در ممالک بزرگ جهان و محافل علمی بحثهای گوناگونی پیرامون آن براه افتاده و اشارات دقیقی بر چگونگی آن بکار رفته است، و هر اندازه که زمان پیش می‌رود گستردگی این امر بیشتر می‌شود، چون این موضوع در مرتبه پر اهمیّتی قرار دارد که تمام افراد اهل عالم باید توجه خاصی برآن مبذول دارند.

و این امری واضح است که آنچه مربوط به زندگانی دنیا و حیات این جهان است در معرض فنا و نابودی می باشد و تنها مسئله روح است که فناناپذیر بوده و تحصیل دانش آن برای هر فردی لازم و ضروری است، تا هر کس بداند بعد از ارتحال از این عالم به کجا رهسپار می‌شود و حیات و زندگانیش تا ابد در مراحل مختلف وتا ایصال به مقام خلود چگونه ادامه دارد که در نتیجه بتواند در این جهان خود را برای آن مراحل و رسیدن به مقصد آماده نماید.

و بنابر همین نظریه است که اخیراً کتابهای بیشماری از طرف دانشمندان و روانپژوهان شرق و غرب عالم درباره علم جدید روحی به

زبانهای مختلف جهان نوشته شده و شناخت این دانش بزرگ را مورد توجه قرار داده‌اند و با استناد به دلائل علمی و عقلی تحولی بزرگ در این عالم بوجود آورده‌اند، و عقیده آنها براین امر تثبیت شده است که مسائل روحی بسیار و غیرقابل شمارش می باشد.

این روانپژوهان در گفتار خود مباحث بسیار جالب و گوناگونی ارائه داده و اغلب کتابهائی در این زمینه در معرض افکار عمومی مردم جهان قرار داده‌اند، آنها مطالبی در موقعیت عالم ارواح در میان مظاهر مختلف هستی و چگونگی انتقال روح در جهان ارواح و کیفیت حیات در بعضی از مناطق عالم ارواح و اوصاف عمومی در آن جهان و کیفیت زمان و مکان در آن عالم و بیان موقعیت عقل و اراده در قبال نوامیس طبیعی روح و همچنین بحثهای مفصلی دربارهٔ «جسد اثیری» که بعداً شرح آن بیاید متذکر شده‌اند، و بخصوص درباره جسد اثیری یا «قالب مثالی» مطالب بسیار گسترده‌ای آورده‌اند و حتی برداشت تصویرهائی بوسیله دستگاههای مخصوص و اشعه‌های مربوطه از آن جسد گرفته و چگونگی ارتباط روح را با آن متذکر شده‌اند و از نظر علمی ثابت کرده‌اند که پس از مرگ یگانه مرکبی که ارواح را در مراتب جهانهای روحی در عالم برزخ سیر می‌دهد و در سطحی که متناسب با ارتعاشات موجی آن است قرار می‌دهد، همان جسد اثیری می باشد، و حاصل آنکه در این مباحث مطالب گسترده‌ای دارند که کتابهای آنها روی همین گونه مسائل دور می‌زند، و از این جهت توجه مردم جهان را بطور دقیق براین امر معطوف داشته‌اند!

اکنون جا دارد که مسلمانان و اهل ایمان که معتقد به بقاء روح و امر معاد هستند توجه بیشتری براین موضوع داشته باشند و آنچه از نظر علمی که مورد بحث روح‌شناسان قرار گرفته، چنانچه با مسائل اسلامی منطبق باشد و ریشه قرآنی و روایتی آنهم محفوظ باشد، پذیرا باشند، و آنچه که باعث گمراهی و سبب بی اعتقادی در اصول عقاید و امر معاد باشد در مسیر بطلان قرار دهند.

شناسائی روح دوران تکامل خود را می‌گذراند

از این پس در آینده نزدیکی بزرگترین علمی که مورد نظر جهانیان قرار خواهد گرفت، مسئله روح‌شناسی و اعتقاد به بقاءِ روح است و گمان می‌رود این مسئله از جمله مسائلی باشد که باید سیر تکاملی خود را تا زمان ظهور حکومت حقه الهیه، امام ولیّ‌عصر عجّل الله تعالی فرجه بپیماید چون از اینجهت باید حجّت براهل عالم تمام شده باشد.

و این موضوع قابل توجه است که اگر حقایق و مسائل روحی در میان افراد بشر تا حدی مکشوف گردد و از اطلاعاتی دربارهٔ کیفیت و شناخت روح بهره‌ای داشته باشند در حالات آنان تحول بزرگی بوجود آمده و بخصوص ترس و وحشت از مرگ کمتر پیدا می‌کنند و آرامش بیشتر از پیوستن به جهان ارواح حاصل می‌نمایند، از آنجهت که درمی‌یابند سعادت و خوشبختی روح در گرو اعمال و کردار نیکی است که باید در این دنیا انجام دهند، و بنظر می‌رسد که امروزه با کمک تأسیسات و دانشکده‌های روحی و پیروی از ادیان مقدس الهی بخصوص اسلام این معنا بخوبی روشن گردد، تا دانسته شود: آنانکه در این دنیا کارهای شایسته‌ای انجام می‌دهند روح آنها پس از ارتحال از این عالم در مقام مرفه و آسایشی قرار خواهد گرفت!

ولی عقیده آنست که: دانشمندان و اساتید روح‌شناس در جهان که هم‌اکنون در مسائل روحی کاوش و پیگیری می‌کنند و دنباله‌رو روانپژوهانی هستند که از قبل نظرات خود را دربارهٔ روح ارائه داده‌اند، این آقایان در پژوهشهای خود تجدید نظری کرده و تحقیقات تازه‌ای بعمل آورند، و بعضی از مطالب که در کتب گذشتگان مکرر اقتباس شده و هیچگونه سند علمی و الهی ندارد از برنامه مطالعاتی خود حذف نمایند، چون امروزه نظر بعضی از فلاسفه و روانپژوهان گذشته در پاره‌ای از مسائل روحی مردود است به‌خصوص اینکه هیچ تطبیقی با گفتار الهی در کتب آسمانی ندارد، و شاید از این پس با انتشار این کتاب (اگر به زبانهای زنده جهان ترجمه شود)، این حقیقت روشن شده و مسائلی که قرین با صحت است تمیز داده شود، چون در اینجا مدارکی که حقایق روحی را در شئون گوناگون با کتاب آسمانی پیوست داده تحولی عظیم در این دانش بزرگ به‌وجود آورده است!

خدایتعالی هر دانشی را که خواهد به هرکس افاضه می‌فرماید

این دلیلی نیست که مراتب همه علوم حتماً باید در طبقه خاص از علماء ادیان باشد، بلکه گاهی کسانی که هیچ اعتقاد دینی نداشته و حتی منکر وجود حقتعالی هم هستند از دانشهای بزرگی بهره‌مند می‌شوند که موجب اعجاب جهانیان قرار می‌گیرد، همچنان کریمهٔ: «**وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ**» مشعر برهمین معنا می باشد.

و اینکه می بینید گاهی بعضی از مادّیّین و کسانی که پیرو هیچ دین و آئینی نیستند به حقایقی راه می یابند و اسراری را کشف می‌کنند و اختراعاتی از دانش خود بوجود می‌آورند، این خود یکی از مراتب اعجاز و قدرت‌نمائی الهی است که به هرکس خواهد هر دانشی را افاضه می‌فرماید، چه‌بسا دانشمندانی را می بینید که پیرو بعضی از ادیان الهی هستند ولی عقاید آنها ناقص است، مثلاً اعتقاد به مبدأ دارند ولی معاد را نفی می‌کنند، البته نمی‌توان گفتار علمی و فلسفی این گروه را در همه موارد نادیده گرفت به صرف اینکه آنان اعتقاد کامل به اصول عقاید ندارند، حتی ممکن است، بعضی از فلاسفه اسلامی هم در یک موضوع خاص که با مبانی اسلامی تطبیق آن سازگار نیست مطالبی گفته باشند که پذیرش آن دشوار باشد، ولی چه‌بسا در بعضی دیگر از مباحث استناد به گفتار آنها در مرتبه ثابت و بالا تری باشد، در هرحال باید گفت: **اُنظُرْ اِلیٰ ما قال وَلا تَنْظُرْ اِلیٰ مَنْ قال.**

و از همین جهت است که این دلیل نخواهد شد که اگر یک دانشمند چه شرقی و چه غربی، چه اسلامی و چه غیراسلامی در موردی خاص نظر خود را ارائه دهد از جهتی که او در رشته دیگر انحراف دارد نظر او را رد کرده و اعتنائی برآن نشود چون ممکن است گفتار او در آن مورد عین حقیقت باشد، و شاید کلام معروف اشاره برهمین امر باشد که فرمود:

وَالْعِلْمُ نورٌ يَقْذِفُهُ اللّٰهُ فی قَلْبِ مَنْ يَشاء

خدایتعالی نور هر دانشی را به قلب هرکس که خواهد پرتوافکن می‌فرماید.

ولو اینکه علم اختراع برق یا علم شکافتن اتم و یا دانش پیوند زدن قلب و کلیه و یا خلاصه علم معرفت الروح باشد.

بنابراین اگر در این کتاب نام بعضی از دانشمندان روانپژوه و فلاسفه شرق و غرب را می بینید که انحرافاتی در بعضی از اصول عقاید دارند ولی مطالبی رسا و قابل پذیرش درباره روح گفته اند از انحرافات آنها صرفنظر کنید و قول صحیح آنها را پذیرا باشید.

آنچه را که دربارهٔ روح گفته اند همه را نمی‌توان پذیرفت

بسیار مطالب که در کتابهای روحی از گفتار دانشمندان و روانپژوهان شرق و غرب نوشته شده و استناد به گفتار پیشینیان کرده اند نمی‌توان همه را مورد تأیید قرار داد، از آنجهت که اغلب با گفتار الهی و بیانات کتاب آسمانی مغایرت داشته و از نظر علمی و منطقی هم غیرقابل پذیرش است. چون امروزه علم روحی جدید تا حدی توانسته است خرافات و اوهامی را که در این زمینه بدون اسناد و مدارک صحیح در مقالات و کتب خارجی درج شده آنها را مردود و باطل اعلام کند، و از طرف دیگر تمام حقایقی را که هم اکنون از نظر آزمایشات صحیح و مدارک علمی کشف و تجربه شده ارائه دهد و قدمهای بلندی دربارهٔ بحثهائی که تاکنون شنیده نشده است بردارد.

البته در اینجا باید از دانشمندانی که با تحمل و زحمات و رنجهای بسیار پرده ابهام از روی حقیقت جاودانگی روح از نظر علم روحی جدید برداشته اند تشکر و قدردانی کرد، چون در بعضی از موارد که حق و باطل درهم آمیخته می‌شود جدا کردن آنها از هم کاری بسیار مشکل است، همچنانکه اعتقاد به بقاء روح داشته باشند ولی بقاء آنرا در زندگانیهای متوالیه و عود ارواح بدانند که این بزرگترین خلاف و نادرستترین اعتقاد و اصلاً مخالفت و ستیزه جوئی با امر و فرمان الهی است، و هر کس در هر مقام این اعتقاد را داشته باشد عقیده او باطل می باشد چون امر معاد و آخرت را نفی کرده است.

و این نکته ضروری است که اظهار نظر در بعضی از مسائل علمی و فلسفی اختصاص به آن دانشمندانی دارد که در رشته امور دینی و الهیّات تخصّص کافی داشته باشند و بتوانند معضلات و مشکلات را در مسائل آن حل وفصل نمایند، چون دیگرانی که در این رشته تخصصی نداشته باشند فاقد هرگونه صلاحیّت در اظهار نظر کردن می باشند، بخصوص در مسئله روح که این امر بسیار شایان توجه است، و همانطور که خدایتعالی خود بر آن اشاره

فرموده و تمام دانشمندان علوم روحی هم بالا تفاق قائلند که هیچ عالمی نمی‌تواند ادعا کند که حقیقت روح انسان‌را شناخته و ازطبیعت آن که شراره‌ای قدسی است پرده برانداخته است.

اما درعین حال گفته می‌شود که برتمام افراد عالم لازم است که فکر و اندیشه خود را بکار برده و سعی و کوشش دراین راه بعمل آورند و از چگونگی بقاءِ روح که به حیات ابدی تمام خلق جهان بستگی دارد در حد توانائی اطلاع حاصل نمایند و اقلاً به دانشی اندک از این علم گسترده دست‌یابند.

بحث این کتاب در چه موضوع است؟

برای آنکه قبلاً خواننده بداند وقت شریف خود را در مطالعه این کتاب در چه موضوعی صرف می‌کند، در بحثی کوتاه متذکر می‌شویم که مندرجات این کتاب مطالبی از خودشناسی است، یعنی هرکس بداند که خود کیست؟ و حقیقت شخصیتش در چیست؟ آیا همین جسم و کالبد است؟ آیا پیوستگی به موجود نامرئی دیگری دارد؟ آیا آن موجود نامرئی غیر از روح است؟ آیا غیر از روح و جسم حیات او بستگی به قالب مثالی دارد؟ آیا بعد از مرگ اثری از وجود او باقی می‌ماند؟ آیا چه مراحلی در عالم ارواح طی می‌کند؟ و روح او پس از مفارقت از بدن به کجا خواهد رفت و بعد از آن روحش متنعم یا معذب است.

و همچنین آیا ارواح درعالم برزخ مراتب و درجاتی دارند، و ارتباط با آنها امکان‌پذیر است، و آیا این توانائی حاصل است که از نظر علمی به مسائل روحی آشنائی پیدا کرد، و آیا آنهمه مطالبی که فلاسفه و دانشمندان جهان از اول خلقت تاکنون دربارهٔ روح گفته‌اند همه قابل قبول است و با گفتار الهی تطبیق دارد؟، و آیا دانشکده‌های بزرگ روحی که هم‌اکنون در شرق و غرب عالم تأسیس شده و با سرعتی عجیب مسئله روح را پی گیری می‌کنند نظرات و گفتگوهای آنها مورد گواهی است، آیا چه ارتباطی فیمابین ملائکه و جن و شیطان و روح است؟ آیا نفس آدمی در روح چه نقشی دارد؟ آیا روح با قلب و سایر اعضاء چه پیوندی دارد؟، آیا خواب و رؤیا در مسئله روح تأثیری دارند؟ آیا مسئله عود ارواح که جمع کثیری از مردم دنیا را به این

خرافت پای‌بند کرده بطلان آن در نزد آنان ثابت نشده است؟ آیا تا چه حد می‌توان صحت ارتباط با ارواح را پذیرفت و خلاصه آیا مسئله معاد و رستاخیز پایانبخش تمام مسائل روحی نیست؟

جواب این مسائل و ده‌ها مسائل دیگر که مربوط به حقیقت و اصالت روح است در این کتاب بنحوی جالب آمده است، و با آنکه خدایتعالی به رسول اکرم فرمود: که به سئوال کنندگان در این مسئله بگوید که: روح از امر پروردگار من است (کسی نمی‌تواند از حقایق آن اطلاع کاملی حاصل نماید)، ولی اشاره فرمود: هرکس هر اندازه در این امر آگاهی پیداکند در مرتبه قلیل و اندک است.

پس اگر کسی همین دانش اندک را هم کسب نکند و اقلاً تا همین اندازه از مطالبی که در این کتاب آمده اطلاع حاصل ننماید به خود ستم روا داشته و سرمایه عمر خود را از دست داده است، چرا که اگر در این دنیا از خود و از شناسائی روح خود غافل و بی خبر باشد از سرنوشت آخرت خود هم بی خبر است و این خسران و زیانی عظیم است که کسی از حیات جاودانی خود آگاهی نداشته باشد، و چه‌بسا در اثر همین غفلت و نادانی که نتوانسته است در دنیا کسب معرفت نماید در آخرت از بسیاری نعم الهی محروم و از لذائذ جاوید بی بهره بماند.

انگیزه نگارش این کتاب

نگارنده با مطالعاتی که دربارهٔ روح در قرآن مجید از تفسیر آیات الهی استفاده کرده و همچنین با توجه به ترجمه کتابهای بسیاری که از طرف روانپژوهان و فلاسفه شرق و غرب مورد بررسی قرار داده است، برخود لازم دانست در این موقعیت که هم اکنون در اغلب ممالک مترقی جهان دانشکده‌های مخصوص برای علوم روحی تأسیس شده و دانشمندان بزرگ جهان درصدد تحقیق و کاوش در این امر هستند، و از نظر علمی چنان پی گیری می‌کنند تا بلکه به حقایقی از این راز بزرگ دست‌یابند، این ناچیز بی بضاعت هم بنام یکی از افراد ممالک اسلامی در این جنبش عظیم شرکت کرده تا شاید اداءِ وظیفه‌ای کرده باشد، همچنانکه گفته نشود: **اگر در ممالک اسلامی دانشکده‌های روحی تأسیس نشده، اسلام از این امر بی خبر است!!** چون

تأسیس مؤسسات و مراکز روحی اصلاً حق مسلم ممالک اسلامی است، از آنجهت که اساس اسلام براین امر پایه گذاری شده و بقاءِ روح و مسئله معاد از سومین اصول عقاید مسلمانان است.

و در همین جا نگارنده از فرصت استفاده کرده به تمام کانونهای فرهنگی ممالک اسلامی جهان توصیه می‌نماید که تأسیسات و دانشکده‌های علوم روحی تشکیل دهند و مسلمانان را از این دانش بزرگ بی بهره نسازند تا اقلاً حالا که از کار دنیا و پیشرفتهای صنعتی و تکنولوژی عقب‌مانده‌اند از کار آخرت و کسب اطلاع در دانش روحی که مربوط به این جهان و جهان دیگر است عقب نمانند!!

اما اصل منظور در نگارش این کتاب در دو مقصد است که مراکز روحی جهان در این دو امر مهم از نظر اسلام انحرافاتی دارند، یکی مسئله همگانی کردن ارتباط با ارواح است که اغلب معتقدند می‌توانند با هر روحی تماس بگیرند در حالیکه این امکان بسیار ضعیف است و همانطور که بعداً در متن کتاب شرحی به تفصیل خواهد آمد؛ باید دانست که روح از امر پروردگار است و از اینکه کسی اراده کند که با هر روحی تماس بگیرد و ارتباط حاصل نماید و یا به تعبیر دیگر هر روحی را احضار نماید، این امکان حاصل نیست و این امر موکول به اذن و فرمان الهی است و با آنکه تمام امور بستگی به اراده و مشیّت حقتعالی دارد ولی این موضوع یک مرتبه خاصی دارد که در تفسیر آیات الهی اهمیّت آنرا خواهید دریافت، و روی همین اصل است که یک گمراهی عجیبی در میان روانپژوهان و مدیومها و مرتبطین با ارواح بوجود آمده که اغلب در ارتباط با ارواح ناشناخته که خود را شناخته معرفی می‌کنند پیامهای خارج از حقیقتی دریافت می‌دارند که حتی گاهی خود در شک و تردید هستند که این پیامها از صاحبان ارواح شناخته شده نیست!

اکنون بوسیله این کتاب شریف اعلام می‌شود که از این پس وسیطها و ارتباط گیرندگان با ارواح در شرق و غرب جهان این احتمال را بدهند که ارتباط آنها ممکن است با موجودهای نامرئی از قبیل جن و شیطان باشد (که شرح این موضوع در همین کتاب آمده است).

و نگارنده این بحث را از آنجهت مورد توجه قرار می‌دهد که در بعضی از کتب روان‌پژوهان از طرف دانشمندان خارجی وجود شیاطین و جن را مورد تأمل قرار داده و یا انکار کرده‌اند، در حالیکه این دو موجود که از یک سنخ

می باشند مخلوقی هستند که آفرینش آنها در کتابهای آسمانی صریحاً تأیید شده است، و طبق بیانات الهی، بخصوص شیاطین و بزرگ آنها ابلیس دشمن قسم خورده آدمی هستند که تا انسان غیرمخلص را گمراه نکنند حتی در دم مرگ و مراحل بعد از آن از پای نخواهند نشست!

و از آنطرف اگر به دورانهای قبل توجه شود، حتی بعضی از معمرین هم به خاطر دارند که بسیاری از مطلعین با ریاضتهائی که در مورد تسخیر جن بعمل می‌آوردند، جن را مسخر خود می‌کردند و از آنها در موارد بسیاری از مشکلات کارگشائی می‌کردند، و شاید در این ایام هم کسانی به این فن آشنا باشند، و این خود بحثی جداگانه است و همانطور که می‌دانید اسلام این کار را منع کرده و از این جهت در ممالک اسلامی کمتر در این امر به جستجو پرداخته اند و بیشتر در ممالک هند و بودائی نشین این امر رایج است که این کهانت محسوب می‌شود و از نظر شرع مردود است.

اما این نکته را توجه داشته باشید که ما نمی‌خواهیم بگوئیم که ارتباط با ارواح همه ارتباط با جن و شیاطین است، ولی تا همان اندازه که خود دانشمندان روانپژوه اقرار کرده اند که بیشتر ارتباط مدیومها به ارواح شریره و عقب افتاده است، این احتمال بسیار قوی می‌رود که ارواح شریر و پلید که آنان می‌گویند همان جن و شیطان باشند، چون بنظر نگارنده ارواح آدمی بطور کلی پاک و منزه بوده و در اثر خصوصیتهای نفسانی در دنیا آلوده و پلید می‌شود و اصل آن از شراره قدسی است و اگر بخواهد از آن عالم ارتقاء حاصل نماید در نظام مخصوصی که اختصاص به عالم برزخ و ارواح دارد تزکیه می‌شود، و تنها می‌توان گفت که ناپاکی و پلیدی در وجود نامرئی همان خلقتی است که از آتش خلق شده و آن مزایائی که روح انسانی از افاضه روح الهی دارد، در آنها نیست.

پس چگونه روح آدمی که از علائق نفسانی هم خود را رهائی داده و در اول در مرتبه والائی قرار داشته و با پیوستن به عوالم تجرد که آزادی او بیشتر است، ممکن باشد باز برای گمراهی همنوعان خود در عالم ارواح به گفتگوهای اغوا کننده ای بپردازد، مسلّماً پیامهائی که مدیومها می‌گیرند اگر از حقایق امر الهی دور باشد مربوط به ارواح انسانها نیست و از ناحیه همان جن است، آنهم از آن گروهی که فاقد ایمان باشند همانند انسانهائی که با کفر در دنیا دمسازند.

این نکته را هم باید دانست: ارواح اشخاصی که در این دنیا به کفر پیوستند و یا اعمال و کردار آنها خطا و ناصواب بوده و جنایاتی مرتکب شده‌اند اصلاً در عالم ارواح در آن نظام مخصوص آنقدر به خود گرفتارند که امکان تماس با اهل دنیا برای آنان کمتر میسر است، و اگر هم می بینید توسط مدیومها تماسی با ارواح حقیقی گرفته می‌شود بدانید که تماس آنها با ارواح متوسط و معتدلی است که با آن آزادی نسبی که در آن عالم دارند و امتیازی برای آنان مقرر شده که بسا بخواهند انسانهائی را که هنوز وارد آن عالم نشده‌اند از طریقی راهنمائی و کمک نمایند و آنان را به بعضی از مسائل آگاهی دهند، ولی در عین حال گویا از تجربه و آزمایشهائی که از طرف روانپژوهان بعمل آمده است می‌توانند توسط ارواح رابط که امتیازی دارند با ارواح عقب افتاده تماس بگیرند (و بعداً در خلال مطالب کتاب توضیحات بیشتری خواهیم داشت).

البته می‌دانید که اسلام منکر ارتباط با ارواح نیست و حتی در قرآن مجید هم اشاراتی دارد که این امر را تصریح فرموده، و بعداً مطالبی متذکر خواهیم شد.

اکنون نگارنده از اساتید محترم روانپژوه بخصوص دانشمندان ممالک شرق و غرب تقاضا دارد که اگر این بیانات در نزد آنان ثقیل است تا کلّ مطالب این کتاب را با دقت مطالعه ننمایند، نظریه خود را اعلام ندارند و به‌مجرد خواندن این مقدمه تعصّب به‌خرج ندهند و عجولانه قضاوت نکنند، و اگر دیدند که گفتار الهی برتمام گفتارها از اوّل خلقت تاکنون مقدم است، مطالب این کتاب را پذیرا باشند.

امّا مسئله دوم در انگیزه نگارش این کتاب که بسیار مورد اهمیت است و شاید اصل منظور نگارنده متوجه آن می باشد موضوع تناسخ یا عود ارواح است، که این امر موجب سلب اعتقاد گروه کثیری از جهانیان در امر رستاخیز و معاد شده است، در حالیکه تمام ادیان الهی این امر را محکوم کرده‌اند، ولی متأسفانه اکثر از روانپژوهان و مدیومها با تقلیدهای پی در پی از یکدیگر و به استناد پیامهای بی مأخذ بعضی از ارواح که بنظر نگارنده این همان ارتباط با جن و شیطان است که می‌خواهند بهر نحوی که شده انسانها را اغوا و گمراه

و از عقاید حقه بازدارند و چون آنان دیده نمی‌شوند خود را به جای ارواح آدمی قالب کرده و القاءات نابجا و کفرآمیز می‌نمایند.

و بطلان این امر از طرف بزرگان اسلام کاملاً ثابت شده ولی گویا هنوز به گوش معتقدین به این عقیده خرافی نرسیده است، اصلاً صاحبان این عقیده هیچگونه مدارک علمی و عقلی و فلسفی هم نتوانسته‌اند در صحت عقیده خود ارائه دهند و تنها از قول پیامهای ناشناخته ارواح، یا روح فلان هنر پیشه، یا فلان مرتاض هندی یا فلان جانی معروف، یا به مطالب پوچ دیگر استناد کرده‌اند و همه اظهارات بی ارزش و بی مدرکی را ارائه داده‌اند.

تعجب اینجاست که معتقدین به عود ارواح اقوال بسیاری از هم مسلکان خود را پذیرفته‌اند ولی به گفتار انبیا و کتابهای آسمانی هیچ توجهی نکرده‌اند و قول حقتعالی را قبول ننموده‌اند!

و از اینجهت در فصلی از این کتاب اسناد و دلائلی محکم از قرآن مجید ارائه شده است که بطلان این امر را کاملاً ثابت می‌نماید و دیگر هیچ لزومی به گفتار این و آن ندارد! و از این پس کسانیکه مایلند در تأسیسات و دانشکده‌های علوم روحی شرکت کنند و درصدد تحقیقات و کاوش جدی هستند می‌توانند با مطالعه این کتاب به مسائلی از امر روح آشنائی حاصل نمایند.

و این نکته برای مردم خارج از اسلام قابل توجه است که اگر کسی بخواهد به پاره‌ای از حقایق و اسرار روحی دست‌یابد گذشته از کسب دانش در مسائل روحی باید حتماً به اصول عقاید اسلامی در این مورد آشنا شود و گفتار الهی را در کتاب آسمانی خاتم (قرآن مجید) مورد بررسی و مطالعه قرار دهد و اگر غیر از این برنامه را پیروی کند موفقیت کامل نصیب او نخواهد شد.

و این امر برای تأسیسات و مراکز روحی جهان بسیار لازم و ضروری است، از آنجهت که اگر بخواهند هزاران سال در مسائل روحی تحقیقات و کاوش بعمل آورند و توجه به گفتار الهی در این مورد نداشته باشند به نتیجه نهائی نخواهند رسید.

و از اینجهت است که نگارنده در نظر دارد به‌مجرد اینکه این کتاب

به فارسی چاپ شود، از مراکز تحقیقات روحی تقاضا کند که آنرا به زبانهای زنده جهان ترجمه کرده و در اختیار عموم روانپژوهان قرار دهند تا از بیانات و گفتار الهی در مورد این دانش بزرگ اطلاع حاصل نموده و اقلاً به همان دانش اندک که خود فرموده دست‌یابند.

سلام برآنها که هدایت را پذیرفته و می پذیرند

احمد زمُرّدیان

شیراز

حقیقت روح

دانشی اندک از علم الارواح

بخش اوّل

در اصالت روح

«روح» معانی بسیار گسترده‌ای دارد که اگر دقتی در آن بعمل آید اصل کل مطالب این کتاب را دربر می‌گیرد، ولی اکنون در آنچه که شاهد کلام است گفته می‌شود که کلمه «روح» همانطور که در واژه‌نامه معرفی شده به معنای مبدأ حیات است که قدرت و شعور از آن ناشی می‌شود و جانداران بوسیله آن قادر براحساس و حرکت و آزادی می‌شوند، و نیز آنچه که به معنای مصطلح آن آمده عبارت: از جان وروان و وحی و فرشته می باشد و گاهی هم به معنی قرآن آمده است.

امّا معانی و تعبیرات وسیعی که در خلال مطالعه این کتاب برخورد خواهید داشت در این بخش بطور فهرست متذکر خواهیم شد تا اولین گام برای کشف این حقیقت برداشته شود و اصلاً بدانیم که روح در ظاهر و باطن امر از نظر علما و دانشمندان و حکما و عرفا و فلاسفه و عموم روانپژوهان چه می باشد و این خود راه گشائی برای درک کامل مطالب گوناگون این کتاب است.

معنای روح از نظر دانشمندان شرق و غرب

با عطف توجه به مندرجات بعضی از کتابها که از طرف روانپژوهان و حکمای نامی و فلاسفه اسلامی نوشته شده، و همچنین مطالبی که در تعبیرات

خود نگارنده دربارهٔ روح آمده است؛ اکنون بحثی فشرده در عباراتی کوتاه که می‌توان از آنها در موضوع اصالت روح استفاده کرد در این مقدمه یادآور شده تا خواننده به مسائل مهمی در این امر آگاهی حاصل نماید.

«روح» یک نیروی ذاتی برای مهار کردن هوای نفس آدمی و کشش آن بسوی عروج به عالم کمال و جمال است.

روح آدمی مشحون از عواطف و احساسات متنوع و رقیق است، وسیله‌ای است برای دریافت الهامات غیبی، کسانی که به مادیّات علاقه و دلبستگی دارند نمی‌توانند به اثرات خفیه آن واقف شده و استفاده برند، فقط افراد متقی و پاکدل که وارسته از عالم مادّیاتند و روحشان پاک و بی آلایش است می‌توانند به آن فیض برسند که زبان و بیان از وصف تجلّیات آن عاجز و قاصر است.

«روح» در جهان روحانیّت عبارت است از تحقق و اجماع همه ارزشهای واقعی، و همچنین روح فضای تجلّی همه صفات ممکنه برای موجودات است.

«روح» آن اصل واحدی است که تمام قدرتهای هوش و ذکاوت و ادراک در آن جمع شده است، و همچنین اختیار و تصمیم از تجلّیات روح آدمی است که می‌توان با آن به پاره‌ای از حوادث آینده پی برد.

«روح» یک حقیقت ماورای طبیعی است که ساختمان و فعالیّت آن غیر از ساختمان و فعالیّت جهان مادّه است، و با اینکه دائماً با جهان مادّه ارتباط دارد ولی مادّه و یا خاصیّت مادّه نیست.

کسانی که به اسرار ماوراء الطبیعه از طریق دانش دست یافته‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که در ماوراءِ جسم خاکی روح متعالی وجود دارد که همیشه برقرار و در جهانی دیگر به حیات مخصوص خود ادامه می‌دهد.

«روح» خاصیّت و اثر مادّه نیست، کمالی است جوهری که.از برای مادّه پیدا می‌شود و بنوبه خود منشاءِ آثاری بیشتر و متنوع‌تر از آثار مادّه می‌شود.

«روح» اماکن دوردست و ناشناس را می بیند و در اعماق اجسام کدر نفوذ می یابد، آینده را نیز می‌شناسد و اغلب از چگونگی حوادث آن مطلع می باشد، هر انسانی از یک عنصر روحی برخوردار می باشد که این عنصر روحی محکوم و تابع زمان و مکان نیست و گذشته و حال و آینده در مقابل او در یک

صحنه پدیدار می‌گردد.

روح آدمی می‌اندیشد، احساس می‌کند، آینده را می بیند و چه‌بسا همه چیز را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می‌دهد.

یکی از دانشمندان روانپژوه می‌گوید: در اعماق مغز شخصیّتی وجود دارد که آن روح انسان است، و همچنین می‌گوید اراده شخص دلیل وجود یک شخصیّت روحی است و اضافه می‌کند که جاذبه و علاقه و کراهت و نفرت انسانی همه مدیون روح اوست.

یکی از فلاسفه غرب هم می‌گوید: روح مخلوقی اسرارآمیز است که زبده عالم خلقت و شاهکاری در جهان آفرینش است، و اضافه می‌کند تحقیقات و تجسساتی که تاکنون دربارهٔ روح بعمل آمده است چندان کافی نبوده، بلکه همه در اولین مرحله قضیه است، و شاید روزی در رسد که از نظر قانون تکامل پرده از روی مجهولات در این امر برداشته شود.

دیگری از علماءِ علم روحی می‌گوید: روح جوهری غیرمرئی و بی وزن و غیرقابل لمس است، و همچنین روح را نوری روحانی و آلتی برای نفس تعریف کرده و آنرا به مرکز خلاّقه ضمیر و شخصیّت تعبیر نموده است.

بعضی از عرفا برآنند: که روح پاک منشأ ظهور علم و صنعت و تمدن و فلسفه یعنی مایه فوه ابداع و خلاقیّت است و از این بالا تر روح بشر پرتوی از نور الهی و افاضه‌ای از فناناپذیری در مقام بقاء و خلود است.

یکی از محققان هم گفته است: روح سبب آزادگی و وارستگی و مقرون به دلیری و دلاوری است و وسیله‌ای برای تقرّب بسوی حق و محرّکی برای هیجان ذوق در راه عشق حقیقی به محبوب است.

یک روانپژوه می‌گوید: روح مخلوقی است که اعضاء و جوارح آدمی را در خدمت خود می‌گیرد و آنچه معنا و حقیقت انسانیّت را تشکیل می‌دهد روح است، و آن وجود متفکّری که در اعماق مغز در فعالیّت است و مغز را آلت خود قرار می‌دهد این همان روح است، آنچه را چشم می بیند و آنچه را گوش می‌شنود و آنچه را حواس دیگر درک می‌کند؛ آنها همه آلاتی هستند که روح از آنها استفاده می‌کند، هر نیرو و قدرتی که در اجساد بوجود می‌آید در اثر ارادهٔ روح است، روح برتمام

عضلات و اعصاب حکمفرما است، با آنکه فکر و ادراک، مادّه و قوه نیستند و هریک شخصیتی مستقل و مخصوص بخود دارند در عین حال فعالیّت آنها بستگی به فرمان روح دارد، هرچه در عالم وجود دارد از یک جوهر عالی بهره گرفته که آن جوهر روح است.

روح‌شناس معروف فرانسوی بنام فلاماریون می‌گوید: روح مانند موجود واقعی وجود دارد و مستقل از بدن است؛ دارای قوائی می باشد که هنوز علم آنرا نشناخته است، روح می بیند، می‌شنود، فکر می‌کند، و با دنیای خاکی در تماس است، اگر فکر کنیم هیچ احساسی ندارد اشتباه است، روح انسان دارای قدرت و اثرات فیزیکی است که می‌توان یک چیز دیگر براین معنا افزود و گفت: روح بعد از ارگانیزم فیزیکی باقی می‌ماند و می‌تواند بعد از مرگ ظاهر گردد.

بعضی از روانشناسان می‌گویند: روح در اثر صحبت‌های ناروا و خشونت‌بار آزرده شده و آتش در نهاد جسم ایجاد می‌کند، و همچنین در اثر گفتارهای نیک و دلپسند و نغمه‌های شورانگیز بعالم عشق و محبت می‌گراید، و اضافه می‌کنند که عذاب روحی از عذاب جسمی شدیدتر و شادی آن وسیله شادابی بیشتر تن و جان می‌گردد.

و خلاصه در پایان این بحث گفته می‌شود: که امر انتظام عالم در کار مخلوق بستگی به تحوّلات روحی افراد و اجتماع دارد، روح است که مسیر عواطف و رحمت را بسوی خشونت و ستیزگی برمی‌انگیزاند، و روح است که آرامبخش دلها و وسیله شوریدگیها و ازهم گسیختگیها می‌گردد.

مسائلی که در علم جدید روحی مطرح است

حقیقت امر آنست که چون مسئله «روح» یک موضوع ساده و پیش‌پا افتاده نیست که امکان بحث آن در اوراقی مختصر گنجانیده شود، بلکه این موضوعی است که اگر هزاران کتاب دربارهٔ آن نوشته شود تازه اول کار بوده و به دانشی اندک برآن دست یافته شده است.

اکنون در اینجا اشاره بر مسائلی می‌شود که بیشتر در علم روحی جدید مطرح شده است، و بعداً توضیح داده می‌شود که هریک چگونه از ابعاد مخصوصی ارتباط به این دانش دارند.

این مسائل عبارتند از: مسئله زمان، مکان، مادّه، نیرو، اتم، نسبیّت، اثیر، امواج، فضا و افلاک و بعضی مسائل دیگر از این قبیل که با بدن مادّی وظیفه مشترک دارند، و همچنین است روابط دیگر از جمله مسائل عقلی و فکری و هوشی و حافظه و عالم تخیّل و غیره که هریک بنوبه خود نقش مهمّی در مسئله روح داشته و عوالم دیگر هم از قبیل الهامات و القاآت و خواب و رؤیا و آگاهیهای ظاهر و باطن در این امر بی ارتباط نخواهند بود.

این نکته را هم باید توجه داشت، همانطور که روانپژوهان خود متذکر شده‌اند: بحث و تحقیق درباره علم روحی امروزه مبدّل به یک علم بسیار عمیقی شده است بطوریکه برآن علم نام «**همه علوم**» داده شده است، به این معنا که روانپژوهان و آنان که درصدد تحقیق در این علم شریف هستند باید به علوم زیادی آشنائی داشته و بعبارت دیگر باید علوم زیادی را در داخل علم روحی جدید بررسی کنند، که از جمله آن علوم: فیزیک روحی، امواج حیاتی نامرئی، علم تصویر افکار، علم شیمی روحی، علم فلسفه روحی، و علم تأثیر مستقیم عقل در مادّیات و چگونگی ادراک از طریق غیرحواس مادّی است.

در رابطه به این معنا در کتاب «عالم ارواح» استاد آموزگار اشاره‌ای دارد براینکه: امروزه مسائل روحی همانند قرنهای گذشته نیست که نتوان به کیفیّت و چگونگی آن پی برد، از آنجهت که آنهمه کشفیّات که در مسائل قوای غیرمرئی و اختراعاتی که بوسائل امواج و اشعه‌هائی که از اجسام عبور داده می‌شود و ارتباط رادارهائی که از مسافتهای دور مکانهای ناشناخته شده را با دید غیرحسّی خود شناسائی می‌کنند و عکسبرداریهائی که از ماهواره‌های خارج از جاذبه زمین به داخل آن مخابره می‌کنند همه و همه حاکی از پیشرفت علوم به عوالم نامرئی توأم به عالم مادّه است و دیگر نمی‌توان گفت چون ما روح را نمی بینیم وجود خارجی ندارد، و هر صاحب شعوری به عالم روحیات و ماوراءِ طبیعت و اسرار غیرمحسوس این اعتقاد را حاصل خواهد نمود.

و شاید این امر از اسراری باشد که بر هر فرد از افراد عالم واجب و ضروری می‌شود که در این راه جستجو و کاوش کرده تا بتواند سعادت دنیا و آخرت خویش را تأمین نماید، چون کسی که از این مرحله بی خبر باشد دنیای نیکوئی حاصل نکرده و خود را از بهرهٔ حقیقی و لذت دائمی آخرت بی نصیب کرده است.

و چه خوب که اکنون کار تحقیق در مسائل روحی بجائی کشیده است که در بعضی از ممالک شرق و غرب انجمن های علمی در این مورد تشکیل شده و مجتمع های پژوهشی تأسیس یافته و حتی از نظر اهمیت موضوع کار این تشکیلات عظیم هم به دستگاههای ملی و دولتی ممالک مترقی کشیده شده و دانشمندان و روانپژوهان جداً در این امر کاوش کرده به تحقیقات خود ادامه می‌دهند.

امّا آنچه تاکنون در اثر تحقیقات و آزمایشات در علم جدید روحی بعمل آمده است مسائلی می باشد که روانپژوهان به اتفاق پذیرفته اند، و در این معنا دکتر رئوف عبید دانشمند مصری در چند مورد که روح شناسان اتفاق نظر دارند چنین آورده است:

۱ ــ ممکن است چیزی نامرئی باشد ولی در جهان خارج حقیقت داشته باشد.

۲ ــ حواس انسان می‌تواند اشیاءِ مرئی و نامرئی را درک کند.

۳ ــ همه نیروهای عامل در جهان هستی نامرئی هستند (یعنی قابل درک به این حواس مادّی نیستند) و همیشه هم آنطور خواهند ماند.

۴ ــ عقل در وجود انسان یکی از واقعیتها است، ولی هیچکدام از حواس عادی ما نمی‌تواند کیفیّت و عمل آنرا درک کند.

۵ ــ قبل از پیدایش علم روحی جدید اغلب انسانها به جسد مادّی خود به چشم حقیقتی نگاه می‌کردند که موقتاً روح دارد و آن روح نتیجه فعل و انفعال جسد مادّی است در صورتی که قضیه عکس است، یعنی حقیقت انسان روح است که موقتاً از این جسد مادّی استفاده می‌کند.

این مسئله یعنی حقیقی بودن روح در انسان به حدّی روشن است که ما

خود را نیازمند به اصرار دربارهٔ آن نمی‌دانیم، چون شواهد و دلایل عینی نشان می‌دهد که شخصیّت آدمی روح اوست نه جسد مادی او، و ارتباط انسان با جهان هستی از لحاظ روحی بیشتر از ارتباط وی با جسد فیزیکی می باشد.

و همچنین نکته ای که یادآوری آن لازم است آنست که نتایج تحقیقات روحی که حیات روحی را پس از مرگ و خروج از جسد فیزیکی ثابت می‌کند فقط متکی به تجربه و مشاهدات علمی می باشد نه صرف حدس و نظریه، چیزی که موجب اعجاب است آنست که این تحقیقات و آزمایشات علمی تنها بقای روح را پس از مرگ اثبات نمی‌کند، بلکه این مسئله را هم محرز می‌سازد که همه شخصیّات و ملکاتی که انسان در حال حیات داشته باشد با روحش باقی می‌ماند.

آنچه که مربوط به عوالم روحی است

بعضی از مسائل دربارهٔ روح را نمی‌توان از نظر علمی مورد بحث قرار داد، بلکه آن خود ارتباط به عوالمی دارد که مراتب اهمیّت روح را از نظر یک نیروی حقیقی آشکار می‌سازد، همچنانکه گاهی قوه مدرکه و احساسات درونی الهاماتی بوجود می‌آورد که آدمی را از مسائلی آگاه و از خطراتی حفظ می‌نماید، یا او را به امر ناخواسته ای وادار می‌کند.

اغلب دیده یا شنیده شده است که اتفاقاتی برای بعضی رخ می‌دهد که ناخودآگاه توجه او به ماجراهائی معطوف می‌گردد، و یا از کارهائی منصرف می‌شود.

نگارنده، خود در این رابطه داستانی به خاطر دارد که بیان آن بی مورد نیست. قریب چهل سال قبل دوست صالح و متدینی داشتم که به شغل عطاری در دکان کهنه و قدیمی ساز اشتغال داشت، او گفت: همانطور که در دکه عطاری خود روی تشک کوچکی نشسته بودم ناگاه از خاطرم گذشت که زیرتشک عقربی پنهان شده است، بلافاصله از جای برخاستم و تشک را بلند کرده دیدم عقربی بزرگ و سیاه رنگ در گوشه ای در آنجا آرمیده است، سپس آنرا بهروسیله

بود گرفته و دفع مزاحمت احتمالی کردم.

اکنون بنظر می‌رسد که این امر چیزی نیست مگر الهامی از طرف روح که چون بر پاره‌ای از امور آگاهی دارد و با آن پیوستگی و علاقه که در حیات آدمی با بدن دارد او را از خطرات احتمالی می‌رهاند، **نه اینکه بخواهیم بگوئیم روح در مقابل اراده حقتعالی کاره‌ای است، ولی چون خود از شراره قدسی است وسیله‌ای برای پدیده‌هائی از قدرت‌نمائی الهی می‌باشد.**

و باز در رابطه با همین معنا داستانهای دیگری بروجوه گوناگون نقل شده است که گاهی از نظر احساسات درونی عوالمی بوجود می‌آید که بعضی را از پیش آمدهائی مطلع می‌سازد، همچنانکه نقل کرده‌اند: مدیر رصدخانه پاریس همیشه به اطرافیان خود می‌گفت: احساس می‌کنم که بالاخره در امواج دریا جان خواهم سپرد، و از این رو از مسافرتهای دریائی می‌ترسید تا آنکه روزی یکی از آشنایان او با اصرار تقاضا می‌کند که به قایق سوار شود و در دریا به گردش درآید تا این توهّم از او دور شود و او ناچار پذیرفته هر دو به ساحل روانه می‌شوند و پس از تماشای اسکله به قایقی می‌نشینند. همینکه کمی از ساحل دور می‌شوند باد سختی شروع به وزیدن می‌کند تا بحدّی که امواج سهمگینی قایق را واژگون کرده و هر دو غرق می‌شوند. آری الهام روحی او را منع کرده بود ولی مقدرات او را در مسیر خود قرار داد.

اصلاً این موضوع برای بسیاری ازاشخاص پیش می‌آید که گاهی می‌گویند: نهاد بسیار شوریده‌ای دارند و گویا منتظر حادثه‌ای ناخوش آیند هستند. مسافری در اتوبوس نشسته به حرکت ادامه می‌دهد در آنحال خطراتی برای خود احساس می‌کند و عاقبت هم دچار بلیه‌ای می‌شود که اگر جان سالم به‌در برد، می‌گوید: به‌دلم افتاده بود که چنین واقعه‌ای اتفاق خواهد افتاد.

و همچنان قضایای دیگری که شاید هرکس به آن مواجه شده و از زبان اشخاص هم شنیده می‌شود، **و این گونه حوادث شاهد و گواه بر احساساتی است که از ناحیه روح آدمی برانگیخته می‌شود،** و این قبیل خواص روحی را عده‌ای خارج از حد معرفت و دانش انسانی می پندارند.

و از آنطرف درعالم خارج مسائلی از الهیات حکمفرما می باشد که توجه

به آن در مراتب ایمان و واجد اهمیّت است، و در اینجا می‌توان گفت: که شاید روح خود یکی از عواملی باشد که آدمی را از پاره‌ای خطرات برحذر می‌دارد و یا به تعبیر دیگر روح حافظ تن و کالبد است و در این خصوص توجه به این آیه شریفه بی مورد نیست که می‌فرماید:

اَنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیْها حافِظٌ[1]

هیچکس نیست مگر آنکه نگهبانی بر او گمارده شده است.

و شاید این معنا بی ارتباط به مأموریّت روح نباشد.

البته در تفسیر این آیه شریفه مطالبی بسیار آورده‌اند و بعضی گفته‌اند: مراد از موکّل شدن نگهبانی برای حفظ نفس اینست که فرشتگانی اعمال خوب و بد هر کسی را می‌نویسند تا برطبق آن در قیامت پاداش و یا کیفر داده شود.

صاحب تفسیر المیزان می‌گوید: بعید نیست که مراد بحفظ نفس خود نفس و اعمال آن باشد و منظور از حافظ جنس آن بوده باشد، که در اینصورت چنین افاده می‌کند که جانهای انسانها بعد از مردن محفوظ است و با مردن نابود و فاسد نمی‌شود تا روزی که خدای سبحان بدنها را دوباره زنده کند و جانها به کالبدها برگشته شود، که انسان دوباره بعینه و شخصه همان انسان دنیا خواهد شد چون اعمال او نزد خدا محفوظ است.

امّا نگارنده گوید: در رابطه با مطالب مورد بحث و تطبیق آن با آیه مورد تفسیر باید گفت که چون اصل آیهٔ شریفه دربارهٔ حفاظت از عموم انفاس است و مطالبی بعداً در مورد معانی نفس در ارتباط با روح خواهد آمد، اکنون در اینجا فقط اشاره براین معنا می‌شود که روح مادامی که پیوستگی خود را از بدن قطع نکرده به «نفس» اطلاق می‌شود و با هماهنگی جسد اثیری (یا قالب مثالی) حیات آدمی را تا زمان مقرر حفظ کرده و از وسائلی که در اختیار دارد حتی الامکان تعادل حیاتی را برقرار می‌سازد، و در این آیه شریفه خارج از بحث تفسیری به تعبیری می‌توان گفت: که روح به اذن خدایتعالیٰ یکی از عوامل نگاهدارنده و حافظ نفس و جان آدمی است، چون مقرّبترین وسیله در میان خالق و مخلوق است.

۱. طارق / ٤.

ارتبـــاط با ارواح غیرقابل انکار است!

علمـاءِ علـم الرّوح و دانشمـندان روانـپژوه ملـل متـرقی جهان چنـدین قرن است که درباره روح پژوهشهای علمی و آزمایشهای عملی خود را جداً بکار برده و بخصوص در قرن اخیر با منتهای دقت روشهای علمی و تجربی خود را با دقیقترین تجهیـزات پیشرفتـه مـورد تـحقیـق و بـررسـی قرار داده‌اند، و مطـالـب بسیاری در کتابهای بیشمار خود آورده‌اند.

یـکی از معـروفتریـن روانپژوهان فـرانسوی بنـام «آلان کاردک» در کتاب خـود «ارتباط بـا ارواح» چنیـن آورده اسـت: بهـتر آنست کـه ابـتدا وضع روح را هنگامی که هنـوز حیات جسمانی دارد بررسی کنیم؛ شک نیست که رکن اصلی در انسان زنده روح است که وجود متـفکر و دائمی است، بدن مـادّی برای روح به منزله لباس و ابزاری است که چون فرسوده گردد باید ترک شود.

اما بغیر از بدن ظاهـری و خشن مادّی که قابل رؤیت و لمس است، روح یک پوشش نیمه مادی هم دارد که واسطهٔ تماس او با قالب بدن است. وقتـی که مـرگ فرامی‌رسد روح قالب ضـخیم مادی را ترک می‌گویـد، امّا پوشش نیمه مادی که «روانپوش» نامیده می‌شود همچنان همراه روح باقی می‌ماند.

این پـوشش لطیـف نیـمـه مادّی کـه هیـئت انسـانـی دارد قالـبی سیّال و بخارمانـنـد است که هرچـنـد در حال عادی برای ما قـابل رؤیت نیست ولـکن از بعضی خواص مادّه برخوردار است.

در این صورت نمی‌توانیـم روح را یک نقطه موهوم یا یک جوهر غیرمحدود بپنداریم، بلکه موجودی است دارای حدود و شکل معین و مشخّص که هرگاه قابل رؤیت و لمس هم می بود شباهت کامل به یک انسان زنده می‌داشت.

از بیانـات آقای «الان کاردک» چنـین برمـی‌آید که در مسئله ارتبـاط با ارواح جسد اثیری هم ملازم هر روح مـی باشد و اگر در فصول بعد مـی‌خوانید که با ارواح ارتباط گرفته می‌شود و از آنها عکسبرداری می‌کنند و مکالماتی بین زندگان و مردگان صورت می‌گیرد، این تـماسـها با روح با پیـوست جسد اثیری (یـا قالب

مثالی است) و بعداً در این مورد مطالب گسترده‌ای خواهیم داشت.

اکنون در رابطه با اینکه امکان ارتباط با ارواح غیرقابل انکار است نتایج کلّی را که از مطالعه و مشاهده دقیق پدیده‌ها بدست می‌آید و امروزه اساس معتقدات جمع کثیری از روانپژوهان جهان است در اینجا متذکر می‌شویم.

در فرضیه‌هائی که از طرف اکثر از دانشمندان روحی انتشار یافته چنین نمودار است که: پدیده‌های روانپژوهی توسط موجوداتی هوشمند و غیرمتجسّد یعنی توسط ارواح آزاد پدید آورده می‌شوند، و همچنین نظرات خود را در این مورد چنین ادامه می‌دهند: ارواح آزاد که موجودات دنیای روحی هستند همه‌جا در فضای بیکران پراکنده می باشند حتی در کنار و اطراف ما پیوسته رفت و آمد دارند و نیز ارواح که در هر دو عالم روحی و جسمی نفوذ دارند از جمله عوامل نیرومند طبیعت می باشند.

و اضافه می‌کنند: ارواح آزاد در صورت فراهم بودن بعضی شرایط مخصوص می‌توانند با زندگان جسمانی تماس یابند و احیاناً پاره‌ای پدیده‌ها را بوجود آورند، البته ارتباط ارواح با انسانهای زمینی از مجرای رابطین و مدیومها که بمنزله آلت و ترجمان افکارند برقرار می‌شود و در این مورد بعداً بحث مفصلی به اعتبار دیگر خواهیم داشت.

علم روحی و پیوستگی آن به اصول عقاید

از آنجا که بحث دربارهٔ روح موضوعی نیست که بتوان پایانی برای آن تصور کرد، چون این مسئله ارتباط به حیات جاودانی دارد، لذا باید پایه عقاید را بر دانش و چگونگی آن استوار کرد، از آنجهت که تمام افراد عالم چه بدکار و چه نیکوکار باید با همان روح خود تا ابد در عوالم گوناگونی به حیات خود ادامه دهند.

با آنکه بعضی از دانشمندان براین عقیده‌اند که مسئله روح را باید از عقاید دینی و مذهبی خارج ساخته و جداگانه در آن بررسی نمایند ولی چون این

موضوع از نظر اسلام بستگی کامل به امر معاد دارد، شایسته است برای شناسائی روح و نتیجه حاصله از این علم کاملاً متوجه اصول عقاید دینی بوده تا کسی دچار خرافاتی همچون مسئله عود ارواح نگردد.

البته در این گفتار منظور این نیست که بگوئیم تمام مسائل علمی و معنوی روحی پیوستگی به اعتقاد در امر مذهب دارد، بلکه این امر خود در مرتبه اهمیّتی است که مذهب را تحت الشعاع قرار می‌دهد، چون از نظر علمی در سطحی قرار دارد که شاید بتوان گفت بسیاری از علوم دینی را دربر گرفته است، همچنانکه اصل توحید و خداشناسی متوجه مسائل روحی است.

در کتاب «بُعد ناشناخته» آورده است: امروز مسئله دنیای ناشناخته روح و زندگی پس از مرگ دیگر یک اعتقاد مذهبی صرف نیست، بلکه یک واقعیّت عینی و علمی است که انسان باید همچون مکانیزم سلولهای خود آنرا بشناسد، روح و دنیای پس از مرگ به متافیزیک تعلق دارد که امروز علم فیزیک سعی در مطالعه آن دارد.

مسئله ماهیّت و مکانیزم روح در حقیقت متن اصلی متافیزیک است و موضوعات دیگر هم از متفرعات آنند.

امروز روح بعنوان یک شئ قابل مطالعه مورد تجزیه و تحلیل علم فیزیک قرار گرفته است، زیرا روح و ماده آنچنان درهم آمیخته‌اند که مطالعه یکی بی دیگری برای فیزیک ممکن نیست، گذشته از علوم دقیقه تجربیات بسیاری از پزشکان و روانشناسان در این مورد ارزنده می باشد.

بنابراین گفتار در آن کتاب علم روحی را پیوست به علم فیزیک داده و در واقع آنرا محدود کرده است در حالیکه باید توجه داشت، با آنکه منبع تمام علوم از خزائن علم الهی است ولی پیوستگی مسئله روح به تمام علوم یک خصوصیّت بالائی دارد که در مرتبه کامل اهمیّت است، چون خدایتعالی خود صراحتاً فرمود: که روح از امر پروردگار است، بنابراین حقایقی که از این معنا بدست می‌آید باید جزءِ اصول عقاید خداشناسان باشد.

روح از نظـر قرآن مجیـد

خدایتعالی در ۲۱ مورد بروجوه گونا گون در کتاب آسمانی خود دربارهٔ روح بیاناتی آورده که بعضی درمورد کیفیّت حیات آدمی و بعضی از نظر نیروی امدادی و برخی اشاره بوجود ملائکه است، بنابراین می‌توان در این موارد معانی روح را بروجه گسترده‌ای از نظر تفاسیر قرآنی توجیه نمود.

اکنون با آنکه نمی‌توان کلّ مطالب تفسیری را در این مختصر مورد بررسی قرار داد ولی در اینجا به بعضی از نکات برجسته آن از بیانات تفاسیر معتبر اشاره خواهیم کرد تا با ارتباط به این معانی به پاره‌ای از حقایق قرآنی آشنا شده و در بحثهای آینده نتیجه بیشتری حاصل نمائیم.

در **تفسیر نمونه**، آورده است: «**روح**» از نظر لغت در اصل به معنی «نَفَس» و «دویدن» است، بعضی تصریح کرده‌اند که روح و ریح «باد» هر دو از یک معنی مشتق شده است، و اگر روح انسان که گوهر مستقل مجردی است به این نام نامیده شده به خاطر آنست که از نظر تحرّک و حیات آفرینی و ناپیدا بودن همچون نَفَس و باد است.

و در آن تفسیر اضافه می‌کند، که موارد استعمال روح در قرآن بسیار متنوع است، گاهی به معنی روح مقدسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می‌کرده مانند:

وَآتَيْنا عيسىَ بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَأَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.[1]

ما دلائل روشن در اختیار عیسی بن مریم قرار دادیم و او را با روح القدس تقویت نمودیم.

گاه به نیروی معنوی الهی که مؤمنان را تقویت می‌کند اطلاق شده مانند:

أُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْایمانَ وَأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنهُ.[2]

۱. بقره / ۲۵۳.

۲. مجادله / ۲۲.

آنها کسانی هستند که خدا ایمان را در قلبشان نوشته و به روح الهی تأییدشان کرده است.

زمانی به معنی «فرشته مخصوص وحی» آمده و با عنوان «امین» توصیف شده، مانند:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ...[۱]

این قرآن را روح الامین بر قلب تو نازل کرد تا از انذارکنندگان باشی.

و گاه به معنی فرشته بزرگی از فرشتگان خاص خدا یا مخلوقی برتر از فرشتگان آمده مانند:

تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.[۲]

در شب قدر فرشتگان و روح به فرمان پروردگار برای تقدیر امور نازل می‌شوند.

و در جای دیگر می‌خوانیم:

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفّاً...[۳]

در روز رستاخیز روح و فرشتگان در یک صف قیام می‌کنند.

و گاه به معنی قرآن یا وحی آسمانی آمده است مانند:

وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا...[۴]

این گونه وحی بسوی تو فرستادیم روحی که از فرمان ما است.

و بالاخره زمانی هم به معنی روح انسانی آمده است، چنانکه در آیات آفرینش آدم می‌خوانیم:

ثُمَّ سَوّاهُ وَنَفَخَ فيهِ مِنْ رُوحِهِ...[۵]

سپس آدم را نظام بخشید و از روح خود در آن دمید.

۱. شعراء / ۱۹۳.
۲. قدر / ٤.
۳. نباء / ۳۸.
٤. شوری / ۵۲.
۵. سجده / ۹.

فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ.[۱]

هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روحم در او دمیدم برای او سجده کنید.

و آیات دیگری در این مورد آمده است که بعداً برآنهااشاره خواهد شد.

در تفسیر مجمع البیان، از قول شیخ مفید در معنای روح آمده است: روح، حیاتی است که محل خود را شایسته قدرت و علم و اختیار می‌کند، برخی و جماعتی از معتزلهٔ بغداد نیز همین نظر را پذیرفته اند.

برخی از علماءِ علم روحی گویند: خداوند روح را از شش چیز آفریده است؛ نور ــ خوشبوئی ــ بقاء ــ حیات ــ علم ــ و برتری، و چنین اشاره می‌کنند: می بینید مادامی که روح در بدن است بدن نورانی است، می بیند و می‌شنود و خوشبو می باشد، امّا همینکه روح از بدن خارج می‌شود بدن بد بو می‌شود و همینکه از آن مفارقت کرد فرسوده و متلاشی می‌گردد و همه مزایا را از دست می‌دهد.

و باز در معنای روح از نظر قرآن مجید «راغب» در مفردات می‌گوید: رُوح (بروزن نُوح) و رَوْح (بروزن لَوْح) هر دو در اصل به یک معنی است و به معنی جان و تنفس است که گاهی رَوْح بروزن لَوْح از نظر دمیده شدن جان تازه به معنی رحمت و فرح آمده است.

حقیقت روح از نظر قرآن مجید!

همانطور که قبلاً اشاره شد قرآن مجید دربارهٔ روح و خصوصیّات آن مطالبی متذکر شده که در این کتاب در ارتباط با هریک از موارد آن بحث کوتاهی خواهیم داشت، ولی مهمترین آیه ای که مورد بحث عموم علماءِ علم الرّوح است و اکثر از فلاسفه و عرفا هم توجه دقیق برآن معطوف داشته اند آیه

۱. حجر/ ۲۹.

۸۵ از سوره اسرىٰ می باشد که اکنون مورد تفسیر قرار خواهد گرفت و این آیه شریفه در واقع جوابگوی تمام مسائلی است که در مورد روح مطرح خواهد گردید، همچنان که می فرماید:

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّى وَمٰا اُوتيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلّا قَليلاً.

«ای رسول» تورا از حقیقت روح پرسش می‌کنند، بگو: روح از امر پروردگار من است (و به امر الهی به بدنها تعلّق می‌گیرد)، و آنچه از دانش به شما داده شده بسیار اندک است.

در معنای روح قبلاً مطالبی به تفصیل گذشت، ولی در اینجا اشاره می‌شود به همان معنای مصطلحی که بیشتر از مفسیرین متذکر شده‌اند و اظهار می‌دارند که کلمه «روح» بطور کلّی به معنی مبدأ حیات است که جانداران بوسیله آن قادر بر احساس و حرکت ارادی می‌شوند و گفته‌اند که اگر خدایتعالی قرآن و وحی را روح نامیده از این باب بوده که نفوس مرده بوسیله آن حیات و زندگی می یابند، همچنان که روح معروف مایه حیات جسدهای مرده است.

در تفسیر نمونه، آورده است: که اکنون سخن در اینست که منظور از روح در آیه مورد بحث چیست؟ این کدام روح است که جمعی کنجکاو از آن سئوال کردند و پیامبر در پاسخ آنها فرمود: روح از امر پروردگار من است و شما جز دانش کمی ندارید.

از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده می‌شود که پرسش کنندگان از «حقیقت روح آدمی» سئوال کردند، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می‌سازد و برترین شرف ما است و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می‌گیرد، و به کمکش زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می‌دهیم، اسرار علوم را می‌شکافیم و به اعماق موجودات راه می یابیم، سئوال کنندگان می‌خواستند بدانند حقیقت این اعجوبه چیست؟

از آنجا که روح ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم برآن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیائی آن است، پیامبر صلّی الله علیه وآله مأمور می‌شود در یک جمله کوتاه و پرمعنی بگوید «روح» از عالم امر است، یعنی خلقتی اسرارآمیز دارد، سپس برای اینکه از این پاسخ تعجب

نکنند اضافه می‌کند بهره شما از علم و دانش کم و ناچیز است، بنابراین چه جای شگفتی که رازهای روح را نشناسید هرچند از همه چیز بشما نزدیکتر است.

در تفسیر المیزان، آورده که از این معنا معلوم می‌شود که جواب آیه سئوال از روح، مشتمل بر بیان حقیقت روح است، و اینکه روح از مقوله امر است روشن می باشد، و امّا جمله: **وَمٰا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلّٰا قَلِيلاً**، معنایش اینست که آن علم به «روح» که خداوند بشما داده اندکی از بسیار است، چه روح موقعیّتی در عالم وجود دارد و آثار و خواصی در این عالم بروز می‌دهد که بسیار بدیع و عجیب است و شما از آن آثار بی خبرید.

البته با توجه به معانیٔ گسترده‌ای که در بیشتر از تفاسیر برای روح متذکر شده‌اند، آن روحی که از حقیقتش پرسش شده حقیقتی وسیع داشته و دارای مراتبی مختلف است که یکی از آن حقایق همان «حقیقت روح» آدمی است که آن اشاره به عالم امر شده و خلقتی اسرارآمیز دارد بطوری که بهره علمی بندگان از دانش وسیع درباره آن بسیار اندک است، چون آن روح از عالم ملکوت و از قدرت خداوند است.

بنابراین چون در واقع خدایتعالی خود اشاره به اعطای بهره قلیلی از این دانش به بندگان کرده، گویا دیگر آنان که علاقه‌مند به این دانش مهم هستند کمتر متوجه جزئیات این موضوع شده و برای درک حقایق آن به کندی پیگیری می‌کنند و شاید اجازه ورود به این دانش را بیشتر بخود نداده‌اند، و با آنکه صاحبان تفاسیر و بعضی از فلاسفه و علماءِ اسلامی در ذیل آیات مربوط به روح مطالب گسترده‌ای آورده‌اند و حتیٰ کتابها و رسائل جداگانه‌ای برآن نوشته‌اند، ولی هنوز آنطور که شاید و باید اکثر اهل ایمان و معتقدین به خلود ارواح از این تحوّل بزرگی که در علم جدید روحی بوجود آمده بی اطلاع بوده و بهمان بهره اندک هم نرسیده‌اند، در حالیکه لازمه شناسائی برای هر فرد بخصوص مسلمانان اطلاعات کامل از بحث در عالم ارواح است، چون این امر بستگی به زندگانی آنها در حیات پس از مرگ دارد، و اهمیّت مسئله روح در آن جهان به مراتب بالا تر از مسائلی است که در این دنیا با آنها مواجه هستند!!

دانشـــیِ اندک از علـــم الارواح!!

قبلاً این معنا گذشت که چون مسئله روح از امر پروردگار است تحصیل در دانش آن بسیار مهم و شناخت حقیقت آن میسّر نمی‌شود مگر تا هر حدّی که خدایتعالی بخواهد و از این راز بزرگ پرده برداشته شود و بندگان خود را در مرتبه ای آگاه سازد.

و بطوریکه از حقایق آیات قرآنی برمی‌آید از اول خلقت تاکنون و از حال تا هنگامه رستاخیز هرقدر که اسرار و رموز این راز بزرگ آشکار گردد و هر اندازه دانشمندان بزرگ جهانی در این امر تفحص و جستجو نمایند و هزاران هزار کتاب درباره آن بنویسند باز دانشی اندک و ناچیز در این مورد به بندگان افاضه شده است، ولیکن نمی‌توان این موضوع را نادیده گرفت و به صرف اینکه ممکن نیست به حقیقت آن کاملاً پی برد از جستجو و کاوش دست برداشت و از پژوهش برای درک حقایق این امر صرفنظر نمود، چون این مسئله مربوط به حیات دائمی هر فردی از افراد عالم است که صاحب روح می باشد.

امّا در ارتباط با این معنا از صدر اسلام تاکنون پیشرفت چشم گیری در شناخت روح برای بشر حاصل شده، همچنانکه دانش روحی امروز را نمی‌توان با هزار سال گذشته مقایسه کرد، چون بسیاری از مسائل روحی از نظر علمی و تجربی و آزمایشی از طرف روانپژوهان و علماءِ علم الرّوح در معرض افکار عموم جهانیان قرار گرفته و گویا پیشرفت در این دانش رو بجهتی سودبخش گسترش پیدا می‌کند و در واقع اتمام حجتی در امر رستاخیز و معاد بوجود می‌آورد و افکار عمومی مردم جهان را در مسیر هدایت قرار می‌دهد.

اکنون آنچه که باید در مورد شناخت روح مورد توجه قرار داد سه مسئله است، یکی گفتار الهی در کتابهای آسمانی و دیگر بیانات مفسران آیات الهی که در صدر آنها پیمبران و اوصیاءِ ایشان قرار دارند و در مرتبه سوم گفتار بزرگان و دانشمندان و روانپژوهان از نظر اطلاعات علمی و آزمایشی که آنان از این طریق

خدمت بزرگی به عالم بشریت کرده و مردم را به حقایقی آشنا ساخته اند، البته باید متوجه بود که گفتار این علماء با حقایق گفتار الهی و پیامبران منطبق باشد، چون غیر از انبیا و اوصیا ممکن است دیگران در معرض خطا و لغزش قرار گیرند و اگر هر موضوعی تطبیق با گفتار الهی نداشته باشد از گفتار هر دانشمند و هر فیلسوفی که باشد مردود و باطل است، اصل همان است که خدایتعالی خود فرموده است.

و از آنجا که مسئله روح موضوعی بسیار با اهمیت است و کسب این دانش در مرتبه ای است که افاضه آن جز از طریق حقتعالی میسّر نیست و او هم سبحانه و تعالی علم این امر را در مرتبه قلیل قرار داده، لذا بسیار باید توجه داشت که در این راه لغزشی در اصول عقاید حاصل نگردد.

چگونه از دانشی بزرگ به بهره ای اندک قناعت کنیم

باز گفته می‌شود که مسئله روح امری عظیم و پی بردن به حقیقت آن بسیار دشوار است و خدایتعالی باید خود راهنمائی نماید؛ همچنانکه فرمود:

وَلا یُحیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلّا بِما شاءَ...[1]

کسی به دانشی دست نمی یابد مگر آنکه خدایتعالی بخواهد.

و از آنطرف در مسئله دانش روح در پیرو آیه مربوطه که فرمود: **وَما اُوتیتم مِنَ الْعِلْمِ اِلّا قَلیلاً**، تفسیر آن قبلاً گذشت.

بنابراین افاضه این علم شریف در همان حد و اندازه ای می باشد که خدایتعالی مقرر فرموده، ولی طالبان معرفت نمی‌توانند خود را از پژوهش در این علمی که «مادر» تمام علوم است بازدارند به صرف اینکه میزان افاضه آن اندک است. اصلاً کسی چه می‌داند که مقدار اندک در این علم چقدر است، عیناً مثل اینکه ما از کرات آسمانی فقط به منظومه شمسی خودمان آشنا باشیم و از میلیاردها کرات دیگر در کهکشانها بی خبر باشیم و اگر کره دیگری را کشف

۱. بقره / ۲۵۷.

کنیم به علم قلیل ما افزوده می‌شود، و این تصور باطل است که ما دیگر در کشف حقایقی از کهکشانها نباشیم و بگوئیم همین دانش اندک برای ما کافی است در حالیکه اگر میلیونها کره دیگر را شناسائی کنیم این هنوز در مرتبه علم قلیل از شناسائی کهکشانها می باشد، و همچنین است مسئله روح، چه‌بسا هزاران سال دیگر روانپژوهان جهان پرده از اسرار دیگری از این راز بزرگ بردارند و هزاران فرضیه دیگر ارائه دهند که آنهم باز در مرتبه دانش اندک است. همچنانکه در این کتاب می‌خوانید در این قرن اخیر دانشمندان روحی به پاره‌ای از اسرار این امر عظیم پی برده‌اند و در اثر آزمایشهای پی در پی با ارواح تماس گرفته و با نیروئی قوی به اقدامات برجسته‌ای دست‌زده و با برون‌فکنی روح خود کارهای خارق‌العاده انجام داده‌اند و بعید نیست که بخواست خداوند بعداً پدیده‌های دیگری از این امر بوجود آمده، که همه و همه در برابر این دانش بزرگ در مرتبه قلیل و اندک است.

در رابطه به این معنا در «**تفسیر منهج الصادقین**» در ذیل آیه مورد تفسیر آورده است[1]: اگر گوئی حکما و فلاسفه قدیم و جدید بسیاری از خواص و صفات روح را دانسته‌اند و به دلیل و تجربه ثابت کرده‌اند، در جواب گوئیم خدایتعالی نفرموده شما هیچ ندانسته‌اید، یا آنچه دانسته‌اید باطل است، بلکه فرمود: علم شما اندک است پس هرچه عقلا و متفکران جهان دریافته باشند و حق باشد باز اندک است، مثلاً «ابوعلی» در شفا ثابت کرده: روح انسان مجرّد است و باقی و با عالم عقول ارتباط دارد، مثل اینکه بدانیم تن او جسم آلی است و فانی می‌شود، و اگر وسائل تحقیق روح و حالات آن به اندازهٔ وسائل تحقیق جسم در دست بود، همانطور که هزاران اسرار از تشریح و وظائف الاعضاء و امراض و شفاء و غیرآن در جسم یافته‌ایم در روح هم می‌یافتیم، یا گوئیم علم ما به بدن نظیر علم ما است به کره زمین و علم ما به روح مانند علم اجمالی ما است به کره مریخ که از کوهها و دریاها و ممالک و مخلوقات آن هیچ نمی‌دانیم.

در پایان این بحث با توجه به کلام معروف: **اَلْعِلْمُ عِلْمان؛ عِلْمُ الاَبْدان وَعِلْمُ**

۱. از مفسّر معروف استاد میرزاابوالحسن شعرانی.

الأدیان، نگارنده اعتقاد دارد که: العلم ثلاثه: علم الابدان و علم الارواح و علم الادیان.

با آنکه گفته شده است که علم به معنی دانستن و احاطه به دانش و ماهیّت هر چیزی می باشد و امکان احاطه کامل بر علم روحی و درک حقایق آن مقدور نیست ولی دانش اندک آن از مراتب کلّی بعضی از علوم دیگر بالا تر است، و از طرفی دیگر این علم هم خود بستگی به مراتب علم الابدان دارد، ولی شایستگی آن در مقامی است که هر قدر هم بهره اندک از آن حاصل شود باید آنرا در مرتبه اعلای علوم دانست و در این معنا به آن استقلال داد.

آیا دانش رسول اکرم دربارهٔ روح اندک بوده است!

قبل از آنکه این موضوع مورد توجه قرار گیرد لازم است اشاره‌ای شود به شأن نزول آیه شریفه: **یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ...** که تفسیر آن گذشت.

در تفسیر مجمع البیان، آورده است که دربارهٔ نزول این آیه، یهودیان به کفّار قریش گفتند: از محمد دربارهٔ روح سئوال کنید، اگر شما را پاسخ داد پیامبر نیست و اگر پاسخ نداد پیامبر است، زیرا ما درکتابهای خود اینطور خوانده‌ایم.

خداوند به پیامبر خود دستور داد که به آنها پاسخ بگوید و حل این معما را به عقل و فکر خودشان واگذارد تا دلیلی بر صدق گفتار و نبوتش باشد. و این معنا دلیل برآنست که رسول اکرم خود واقف بر دانش روح بوده است و اگر در آیه اشاره به دانش اندک شده است، این نسبت به علم الهی در کلّ حقایق روح بوده است.

اما در تفسیر **منهج الصّادقین**، در ارتباط به این معنا آورده: که چون کفار جواب این سئوال را از رسول شنیدند، گفتند: آیا این خطاب مختص بما است یا غیر ما نیز در این امر داخلند. آن حضرت فرمود: «**بَلْ نَحنُ وَاَنْتُمْ**» یعنی نه ما حقیقت روح را می‌دانیم و نه شما، گفتند عجیب است از گفتار تو که یکبار می‌گوئی: **وَمَنْ**

یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْراً کَثیراً[۱] و بار دیگر می‌گوئی: وَمٰا اُوتیتُم مِنَ الْعِلْمِ اِلّا قَلیلاً سپس این آیه نازل شد: وَلَوْاَنَّ مٰا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلاٰمٌ...[۲] و این اشاره به کلمات و علم بی پایان الهی است که اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند و دریا برآن مرکب گردد و هفت دریا براین دریا افزوده شود تا علم خدا را بنویسند اینها همه تمام می‌شوند امّا کلمات خدا پایان نمی‌گیرد.

پس چگونه می‌توانند بندگان به تمام این علوم پی برند ولو اینکه در مقام نبوّت باشند تنها خدایتعالی در این مقام است و بس، البته حکمت انسانیت براین است که هرکس بقدر طاقت بشریت و آنچه که خدایتعالی به او استعداد داده است کسب معرفت نماید. رسول در حد مرتبه رسالت و دیگران هریک در حد خود و بنابراین علم عموم افراد در عالم در همان مرتبه اندک و قلیل است.

امّا دامنه این بحث بقدری گسترده است که در اینجا مقدور نیست آنرا رها کرده و برآن بی اعتنا باشیم، همچنانکه باید دانست که انبیا و اوصیاء علیهم السلام آنچه را که از علوم الهی بخواهند بدانند چون اراده نمایند خواهند دانست درحالیکه همان دانشها درمقابل علوم الهی بسیار اندک است، لذا به ادامه این بحث توجه نمائید.

قبلاً متذکر شدیم که افاضه علوم از طرف پروردگار عالم به هرکس در حدی مقدّر و تعیین شده است و تا خدایتعالی نخواهد کسی به دانشی راه نیابد، اگر به کلام معروف رسول اکرم توجهی حاصل شود که فرمود: اَنا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَعلیٌّ بٰابها یعنی منم شهر علم و علی درب آنست، این بیان بقدری جالب است که هرکس مایل است بداند دانش رسول اکرم تا چه حدّی بوده است.

شاید این آیه شریفه موضوع را کاملاً آشکار نماید که خدایتعالی در جائی خطاب به آن بزرگوار فرمود:

وَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَیْکَ الْکِتٰابَ وَالْحِکْمَةَ وَعَلَّمَکَ مٰا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ...[۳]

۱. بقره / ۲۶۹.
۲. لقمان / ۲۷.
۳. نساء / ۱۱۳.

فرستاده است خدا قرآن و حکمت و پیام احکام را بر تو و آموخته است تو را آنچه نمی‌دانستی.

اکنون باید این توجه را حاصل کرد که آنچه رسول اکرم نمی‌دانسته تا چه حد بوده است، با تفکر و اندیشه در وسعت این امر این معنا روشن می‌شود که تا چه حد خدایتعالی بر آنحضرت دانش آموخته است. یعنی توجه کنید که دامنه نادانستنیها برچه وجه گسترده است. (**دربحر الحقایق**) آورده است: «**وَعلّمَكَ مٰا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ**» آن علم ما کان و ما سیکون است که حقتعالی در شب اسراء به آن حضرت عطا فرمود، چنانچه در احادیث معراجیه آمده است.

بطوریکه از بعضی از تفاسیر مستفاد می‌شود، این آیه شریفه مشعر براینست که آنچه را که از علوم اولین تا آخرین رسول اکرم نمی‌دانستند خدایتعالی به او آموخته است (بنابراین علم روح هم یکی از آن علوم بوده است). البته این امر مربوط به حد اعلای علومی است که درخور فهم و ادراک مراتب بشریّت بوده، بلکه علومی که شایسته درک و در حوصله مقام نبوت بوده است و بدیهی است که این علوم در مقام علم بی پایان الهی هیچ و قلیل است.

و امّا آنچه در این بحث مورد اهمیّت است آنست که: باید دانست که علم الهی نامحدود و علم بشری محدود است، ولی در محدودیت علم رسول و امام موضوعی مهم و قابل توجه است که مرتبه علوم ایشان را تا هر حدی بالا خواهد برد، یعنی وقتی که می‌گویند پیغمبر یا امام برهمه چیز مطلعند باید دانست که آن بزرگواران از نظر اهمیّت مقام هرگاه بر دانستن چیزی اراده کنند یا بخواهند بر علومی مطلع شوند خدایتعالی به آنها امتیازی داده که برآن مطلع و آگاه می‌شوند، همچنان که؛ روایتی از امام صادق علیه السّلام است که فرمود: **وقتی امام اراده می‌کند چیزی بداند خداوند او را بدان چیز آگاه می‌سازد**، و از همین جهت است که آن بزرگواران در موارد بسیاری از مغیبات خبر می‌دادند.

پس اگر گفته شود که پیغمبر و امام صاحب علم اولین و آخرین هستند بی مورد نیست، چون هرچه را که خواهند بدانند به امر حقتعالی برآن واقف خواهند شد، البته این موضوع را هم باید توجه داشت که خود آن بزرگواران آگاهی دارند براینکه از مسائلی که علم آن مخصوص حقتعالی می باشد نباید هرگز اراده

برای دانستن آن کرد بطور مثال علم وقوع قیامت تنها نزد خدایتعالی می باشد هیچگاه پیغمبر یا امام اراده‌ای برای پرسش زمان وقوع قیامت را نخواهند کرد و مسائل دیگری که از این قبیل است همچنان مسئله حقیقت روح که آنان هرگز پرسش نخواهند کرد!



علم لدنّی و ارتباط آن با روح!!

امام محمد غزّالی در کتاب «علم لدّنی» درباره تعلیم و تعلّم در ارتباط با روح چنین می‌گوید: تعلّم استفاده شخصی از شخص دیگر است و تفکّر و تعقّل استفاده روح است از روح کلّی و بدیهی است که روح کلّی از نظر تعلیم آموزش قوی‌تر و مؤثرتر از هر دانشمند و استادی می باشد.

و چنین اضافه می‌کند که بطور کلّی علم در روح بشر بالقوه موجود می باشد مانند دانه‌ای که در زمین نهفته باشد، یا گوهری که در قعر دریا و در سینه معدن وجود دارد، و تعلّم عبارت از استخراج علم از قوه بفعل می باشد، چنانکه تعلیم عبارت است از اخراج آن علم از مقام قوه بمرحله فعلیّت.

بنابراین میان روح شاگرد و روح استاد تشابه و تقاربی وجود دارد، استاد در افاده چون کشاورز، و شاگرد در استفاده همانند زمین، و دانش بالقوّه همچون دانه، و دانش بالفعل بسان نبات می باشد، وقتی که روح شاگرد به مرحله کمال رسید چون درختی است که باربر شده یا گوهری است که از قعر دریا بیرون آمده است.

بعضی از مردم بوسیله تعلّم تحصیل علم می‌کنند و برخی دیگر بتوسط تفکّر و تدبّر، امّا بهرحال هر تعلیمی نیاز به تفکّر دارد.بشر نمی‌تواند همه معلومات و همه چیز را از جزئی و کلّی با تعلیم و تعلّم بیاموزد، بلکه چیزی را می‌آموزد و بوسیله فکر و اندیشه در آن چیز به چیزهای دیگر آگاهی پیدا می‌کند.

فلاسفه و دانشمندان، بیشتر علوم عقلی واکتشافات و صنایع علمی را با نیروی اندیشه و حدس قوی و صفاءِ ضمیر خود با کمترین تعلیم و تحصیل بوجود

آورده و به آن واقف شده‌اند و اگر چنین نبود و لازم می بود که انسان هرچیز را بتوسط تعلیم بیاموزد همیشه در ظلمات نادانی گرفتار بود **زیرا هیچ روحی قادر نیست که همه جزئی و کلّی ضروریات خویش را یک بیک با تعلیم فراگیرد**، بلکه همانگونه که گفته شد بعضی از امور را بوسیله تحصیل و بعضی دیگر را مانند بیشتر مردم بتوسط مشاهده و تجربه و برخی دیگر را با نیروی تفکر و صفاءِ ضمیر درک می‌کند، چنانکه اساس کار دانشمندان و بنای قواعد علم براین رویه است.

تمام کارها و صنایع بدنی و روحی که در آغاز و مرحله نخست برای شخصی بوسیلهٔ تعلیم حاصل می‌شود بعد توسط فکر و اندیشه کاملتر می‌گردد و همینکه باب فکر و تعقّل گشوده شد به چگونگی تفکّر و کیفیّت حدس وتوجه به مطلوب و مقصود.پی می برد، سینه اش باز و دیدگانش بینا می‌گردد و آنگاه علوم بالقوه روحش بدون رنج و مشقت بمقام فعلیّت می‌رسد.

امّا راه دوم، یعنی تعلیم ربّانی نیز بر دو گونه است، اوّل وحی و آن چنین است که: **وقتی روح به مرحله کمال رسید آلودگیهای طبیعت از دامنش پاک می‌شود**، از قیود و حدود آز و آرزو آزاد می‌گردد، دیده از شهوتها و لذّتهای دنیوی فرومی بندد و از زنجیر خواهش ها و آمال مادّی باز می‌رهد، به مبدأ عالم و آفرینش و آفریننده خویش توجه می‌کند، به الطاف پروردگار خود تمسّک می‌جوید، به فضل و کرم او متّکی می‌شود، آنگاه خداوند متعال نیز به حسّن عنایت خود چنین روحی را مورد توجه خاص و لطف مخصوص قرار می‌دهد و با نظر الهی به آن می‌نگرد، و آن روح را لوح و نفس کلّی را قلم قرار داده و کلیّه علوم را در آن ترسیم می‌نماید.

روح کامل و قدسی چون شاگرد و عقل کلّی همانند استاد است و این شاگرد همه علوم و حقایق را بوسیله آن استاد فرامی‌گیرد و بدون تعلّم و تفکّر تمام مبانی و صور در صفحه آن نقش می بندد و مصداق این آیه شریفه می‌گردد که خداوند متعال به رسول اکرم خود فرمود:

وَعلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ

و آموخت تو را چیزی که نمی‌دانستی.

بنابراین علم همه انبیاء از همه علوم بشر شریفتر و والا تر است، زیرا بدون

واسطه و بی وسیله از سوی پروردگار گرفته شده و کسب گردیده است و در اینجا مسئله آیه شریفه **وَمٰا أُوتیتم مِنَ الْعِلْمِ اِلّٰا قلیلاً** دربارهٔ رسول اکرم حل خواهد گردید.

روایات معتبری دربارهٔ روح

بسیار روایات است که از منابع موثق در تفاسیر در ذیل آیات مربوطه که تفسیر آنها گذشت آمده است، و این خود مسائلی را دربارهٔ چگونگی و کیفیّت روح آشکار می‌سازد، البته توجه به این روایات مهمتر از توجه به گفتار و نقل قولهائی است که از طرف روانپژوهان و دانشمندان علم الرّوح و فلاسفه اظهار شده است چون مدرک این روایات اشاره به گفتار الهی است.

در تفسیر نور الثقلین، آمده است: در بعضی از روایات که از طرف اهلبیت در ذیل آیه شریفه: **وَیَسئَلونَکَ عَنِ الرّوح**... رسیده، چنین می بینیم که روح به معنی مخلوقی برتر از جبرئیل و میکائیل معرفی شده که با پیامبر و امامان(ع) همواره بوده است و آنان را در خط سیرشان از هر انحراف بازمی‌داشته.

در تفسیر نمونه، در تأیید این روایت آورده: که روح آدمی مراتب و درجاتی دارد، و آن مرتبه از روح که در پیامبران و امامان است مرتبه فوق العاده و والائی است که از آثارش معصوم بودن از خطا و گناه و نیز آگاهی و علم فوق العاده است، و مسلماً چنین مرتبه‌ای از روح از همه فرشتگان برتر خواهد بود.

در تفسیر لاهیجی، آورده است: ابوبصیر روایت کرده است، که از حضرت باقر و یا امام صادق علیهما السّلام سئوال کردم که روح در آیه شریفه: وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الرّوح... چه چیز است؟ حضرت فرمود: روح آنچیزی است که در حیوان و در آدمی می باشد و باعث قوام ابدان آنهاست، ابوبصیر گوید: عرض کردم، حقیقت آن چه چیز است؟ حضرت فرمود: روح از عالم قدس و لطافت است و به‌محض قدرت خدایتعالی موجود شده و بدون مادّه است.

مضمون این حدیث موافق مذهب جمعی است که نفس ناطقه را مجرد می‌دانند و هم مطابق اعتقاد آنان که روح را جسم لطیف می‌گویند، و از این

حدیث نیز مستفاد می‌شود که روح آدمی و روح حیوان از یک عالم‌اند اگر مجردند همه مجرد و اگر جسم لطیف‌اند همه جسم لطیف‌اند.

در تفسیر عیّاشی، در ذیل آیه شریفه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود روح از مخلوقات خداوند است، بینائی و قوّت و قدرت دارد، و در حدیث دیگری فرمود: که روح از عالم ملکوت و از قدرت خداوند است.

امّا بنابر آنچه که در بعضی از روایات دیگر آمده این نکته قابل توجه است که در انبیاء و اوصیاء علیهم السلام پنج روح می باشد که عبارت از روح القدس، روح ایمان، روح حیات، روح قوّت و روح شهوت می باشد.

بوسیله همان روح القدس است که آنچه را باید بدانند می‌دانند و در اصول کافی روایات جالبی در این معنا آمده است که از جمله از بیان قول مفضّل آورده: که گفت از امام صادق علیه السّلام از علم امام پرسیدم فرمود: ای مفضّل: براستی خدای تبارک و تعالیٰ در پیغمبر پنج روح نهاده؛ روح حیات و زندگی که بوسیله آن بجنبد و راه رود، روح توانائی که بوسیله آن قیام کند و مبارزه نماید، روح شهوت که بوسیله آن بخورد و بنوشد و به حلالی با زنها بیامیزد، و روح ایمان که بوسیله آن عقیده دارد و عدالت می‌ورزد و روح القدس که بوسیله آن تحمّل نبوت کند، و چون پیغمبر درگذرد و جان بدهد روح القدس از او منتقل شود و متعلّق به امام گردد. روایات دیگری درباره عمومیّت و چگونگی روح در ذیل آیات دیگری در این باره آمده است که بعداً متذکر خواهیم شد.

مراتب روح

بطور کلّی این توجه را باید داشت که در هر چیزی از اشیاء در عالم نوعی از مراتب روح وجود دارد، و این معنا بسیار گسترده است و توضیحی پهناور دارد، چه بسیار شنیده‌اید که در مباحث علمی بلکه در گفتارهای لفظی و عمومی در موضوع روح نباتی و حیوانی و انسانی سخن بمیان آمده است که این خود نشانگر یک طبقه‌بندی خاص در مراتب روح است، ولی در عین حال همین دسته‌بندی

بهیچوجه محدود نیست، مثلاً آن روحی که در نباتات گلها را پرورش می‌دهد و آن روحی که درختان پربار را می پروراند و آن روحی که خس و خاشاک و نی زار را حیات می بخشد و خلاصه آن روحی که آنچه را که در زمین است پرورش می‌دهد همه در مرتبه خاص و جداگانه ای هستند.

امّا این مراتب روح چه در ظاهر و چه در باطن باز برخورد آن بهمان مسئله: **قُلِ الرّوحُ مِن اَمرِ رَبّی...** می باشد، که کسی از حقیقت آن آگاه نیست.

و از طرفی می‌توان گفت که همین مراتب روح هم در انسانها طبقه‌بندی شده و **هریک از نفوس در عالم در مرتبه روحی جداگانه‌ای هستند** و از آن گذشته در هر حالاتی که در آدمی بوجود می‌آید باز مربوط به یکی از مراتب روحی می‌شود، همانطور که گفته شده است مردمان نیکو در عوالم روحی ملکوتی قرار دارند و مردمان شرور در عوالم شیطانی غوطه‌ورند.

در هر حال آنچه که در عالم وجود در حرکت است بطور کلّی همه صاحب روح جداگانه و خاصی هستند، فراموش نشود که از موجودات کوچک تا بزرگ بلکه از جاندار و غیر جان‌دار از مجموع کرات آسمانی کواکب و نجوم و کهکشانها و آنچه که در عالم وجود بر آن اطلاق شئ شود، همه در این امر داخلند، نشنیدید که خدایتعالی فرمود:

یُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰواتُ السَّبْعَ وَمَنْ فیهِنَّ، وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...[1]

که آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همه تسبیح او می‌گویند، و نیست چیزی جز آنکه تسبیح گوید به سپاس او ولی شما سپاس آنها را درک نمی‌کنید.

وقتی که خدایتعالی می‌فرماید: هیچ موجودی نیست مگر آنکه تسبیح گوی او می باشد، دیگر مطلب تمام است، نبات، جماد، حیوان، حشرات، آب، خاک، کوه، دشت و بیابان و خلاصه هرچه در زمین و آسمان است همه در آن داخلند، و این موجودات تا روح نداشته باشند نمی‌توانند ثناگوی باشند، آنها تا یک نوع درک و شعور نداشته باشند چگونه می‌توانند در این عالم غلغله ای خاموش براه اندازند.

۱. اسراء / ٤٤.

تمام موجـــودات در عالم صاحب روحنـــد!

در تأییـد مطالبـی کـه درباره مراتـب روح گذشت اکنـون از نظر علـمی و فلسفی این معنا مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بعضی از کارشنـاسان روحی معتـقدند به آنـکـه همه موجـودات زنـده به اشکال و صور مختلـفه از یک سلّول واحد منـبعث و آغاز می‌گردند و بـرای هر سلّول روح و استعداد خاصی قائل هستند، همچنانکه در کتاب **«عالم ارواح»** در رابطه با این معنا آمده است: هـر سلّول یک روح و یک جان و یک طبیعت جداگانه دارد، امّا ایـن ارواح مختـلفـه سلّولـها هـمه مـحکوم و فـانی در نـفـوس و ارواح جزئیه می باشـند، و این نفـوس و ارواح جزئی هـم محکوم و فـانی در روح و نفس کـلّی هستنـد، **تمـام ارواح و نفوس نسبت بـه روح کلّی وجود ظلّی و تبعی دارند**، روح کـلّی به منزلـه آفتـاب است که مـربی عـالم اجسام و اجساد است، و سـایر نفوس به مـنزله اشعه آن یا مانند مراتب وجود است نسبت به ذات باری و وجود حقیقی.

بـعضی از فلاسـفه برآنـند که بطور کـلّی جهـان و آنچه در آن است دارای فکر و اندیشه است و هر پـدیده‌ای دارای شعور و اندیشهٔ خاص خـود است، با آنکه جهان چیزی نیست جز صورت مادّی، فکر حاکم برآن یا در واقع پدیده‌های هستی شکل دیگری از اندیشه بزرگ کائنات است، و از اینجهت اندیشه و شعور را معادل روح آورده‌اند و اکثر از فـلاسفه **در گفـتارهـای خود هرجـا کـلـمه روح را بکـار مـی‌برند منظورشان شعور متعالی و اندیشهٔ حاکم بر انسان و هستی است**، و این موهبت که به تمام موجودات عالم در کائنـات افاضه شده از وجود هستی کل می‌دانند و شاید مصداق کریمه: **وَان مِن شیءٍ اِلّا یُسَبّح بحمده...** از همان شعور متعالی اشیاء در عالم باشد که همه در تسبیح ذات باریتعالی هستند.

امّا بنظر می‌رسد که چـون روح یک مقام مستقلی دارد که نمی‌توان آنرا از معیار فلسفه با مسائل دیگر پیوست داد ولی می‌توان تأثیر آنرا در افکار و اندیشه ها و در ادراکات دخالـت داد، همـچنـانکه در کـتاب **«روح ــ مادّه ــ کائنات»** در این

معنا آورده است: اعتقاد روح‌شناسان براینست که روح دارای یکدستگاه چهار بُعدی مانند دستگاه چهار بُعدی مادّه است، اما روح دستگاه چهار بُعدی از نوع ماده ندارد، زیرا که در جهان فکر و اندیشه که جزئی از دستگاه چهار بُعدی روح است طول و عرض و ارتفاع و حتی زمان وجود ندارد، بهمین دلیل روح دارای جهاتی است ضد و مقابل جهان مادّه.

امروز در کلّ عالم هستی حقیقت مهمی که وجود دارد اینست که در فضا و کائنات هم اندیشه و شعور وجود دارد و هم می‌توان آنرا آفرید، همانطور که یک الکترون قادر است در اطراف خود در فضا حوزهٔ الکتریکی ایجاد کند فکر هم در همان فضا می‌تواند وجود داشته باشد، وقتی که انسان به یک موجود زنده یک باکتری یا یک موجود تک‌سلّولی و یا انسان دیگر نگاه می‌کند فوراً می‌فهمد که در پشت رفتار این ارگانیزم زنده اندیشه و فکر وجود دارد.

این اندیشه، بخشی از روح کائنات است: جمادات، بیابانها، جنگلها و دریاها روح به معنی روح انسان ندارند امّا ترکیب طبیعی و ترکیبات فیزیکی و شیمیائی آنها که از اتمها و مولکولها تشکیل شده و رابطه این ذرّات اولیه نمی‌تواند بدون اندیشه و حیاتی باشد که روح انسان از آن برخوردار است آنها نیز همه روح دارند، یعنی زندگی و اندیشه دارند، امّا به هیئت و شکل و رابطه دیگر!

در اینجا ادامه گفتار براینست که تمام عالم هستی از کوچکترین ذرّه تا انسان متفکّر با هوش است و زندگی و مکانیزم و شعور خاص خود را دارد، و از این جهت هیچ فرقی بین ذرّه و انسان و کهکشان و کائنات نیست، بهمین دلیل کلّ عالم هستی با هوش و زنده است.

ضمناً دانشمندان روحی اضافه می‌کنند: ماجرای روحی انسان متعلّق به انسان کره زمین نمی باشد. اگر پدیده انسانی را تنها متعلّق به کره زمین ندانیم که منطقاً هم نمی‌دانیم شعور و روح در تمام جهان گسترده است، این گسترش موجب می‌شود که پدیده‌ها و موجودات باشعور و آگاهی در تمام عالم کائنات غیر از کره ارض بوجود آیند و حضور انسانها و وجودهای ذیشعور خود موجب تکامل روح در تمام گیتی خواهد شد.

میلیاردها ستاره موجود در کائنات نمی‌توانند فاقد این آگاهی و این

موجودات متفکّر و فوق متفکّر باشند، پس این گسترش روح در گیتی و حضور یک سازمان پیچیده فکری و آگاه و مطلع نموداریک حرکت تکاملی اندیشه در تمام کائنات است که به اذن خدایتعالی این موهبت به تمام موجودات ارزانی شده است.

و این حرکت فکری در عالم هستی روی محور انسان نمی‌چرخد، انسان جزئی از این چرخش است امّا محور نمی باشد.

روح از جنس و سنخ امر است!

در این بخش از کتاب باز برمی‌گردیم به اصل مطلب که موضوع حقیقت روح از نظر قرآن مجید است و در اینجا ارتباط امر خدایتعالی را با روح مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در تفسیر آیه شریفه **وَيَسْئَلونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی...**[1] قبلاً در مورد این آیه مطالبی گذشت و اکنون در اینجا گفته می‌شود که خدایتعالی در روشن کردن حقیقت روح در این آیه با بیان کلمه «**مِن**» حقیقت جنس را معنا می‌کند همچنانکه این کلمه در سایر آیات وارده در این باب آمده است و جائی می‌فرماید:

يُلقِي الرّوح مِنْ اَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ...[2]

روح را به فرمانش بر هرکس از بندگان که بخواهد القاء می‌کند.

مفسّرین در اینجا روح را به معنی وحی و قرآن آورده‌اند که اشاره امر براینست که اگر فرشته وحی مأمور ابلاغ این روح است او نیز از ناحیه خدا سخن می‌گوید نه از ناحیه خودش.

و نیز در رابطه به این معنا در آیه دیگر می‌فرماید:

۱. اسراء/ ۸۵.
۲. غافر/ ۱۵.

وَ كَذٰلِكَ اَوْحَيْنٰا اِلَيْكَ رُوحاً مِنْ اَمْرِنٰا...[1]

و همچنین وحی فرستادیم بر تو روحی را به فرمان خود.

و در جای دیگر این معنا را بر مضمون دیگر آورده می‌فرماید:

يُنَزِّلُ الْمَلٰائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِهِ عَلٰى مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ...[2]

فرشتگان را با روح الهی به فرمانش بر هر کس از بندگان خود که بخواهد نازل می‌کند.

«در تفسیر نمونه» پس از شرحی به تفصیل آورده است که «روح» در این آیه جنبه معنوی دارد و اشاره به هر چیزی است که مایه حیات دلها است و سبب تربیت نفوس و هدایت عقلها می‌گردد، و به اعتبار دیگر می‌گوید: که روح در این آیات به معنی قرآن و محتوای وحی و فرمان نبوت است.

در هرحال تمام این آیات چنین می‌رساند که در کلمهٔ «من» روح از جنس و سنخ امر است و در اینجا لازم است که دانسته شود امر خدایتعالی از نظر قرآن مجید چیست و ارتباط آن با روح در چه حد است.

امر خدایتعالی و ارتباط آن با حقیقت روح!

در موضوع امر خدایتعالی مطالبی بس گسترده است که نگارنده در کتاب **«بیان حقیقت»** در شرح بیانات ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه در فقره **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْفٰاشِي فِي الْخَلْقِ اَمْرُه** بحث وسیعی آورده است، ولی در این کتاب در رابطه با مسئله روح این موضوع از بُعد دیگری مورد تفسیر قرار می‌گیرد، از آنجهت که خدایتعالی صراحتاً می‌فرماید: .که روح از عالم امر است.

اکنون باید این توجه را حاصل نمود که در قرآن مجید در یک جمله کوتاه

۱. شوری / ۵۲.

۲. نحل / ۲.

آمده است:

اَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ[1]

آگاه باشید که آفرینش و امر از برای خداست.

پس امر عبارت است از وجود هر موجود از این نقطه نظر که تنها مستند به خدایتعالی است و خلق عبارت است از وجود همان موجود از جهت اینکه مستند به خدایتعالی است با وساطت علل و اسباب.

«در تفسیر نمونه» آورده است: در اینکه منظور از خلق و امر چیست میان مفسّران گفتگوهائی است، امّا با توجه به قرائنی که در این آیه و آیات دیگر قرآن موجود است استفاده می‌شود که منظور از «خلق» آفرینش نخستین و منظور از امر قوانین و نظاماتی است که به فرمان پروردگار در عالم هستی حکومت می‌کند و آنها را در مسیر خود رهبری می‌نماید.

بعضی از فلاسفه مایلند که عالم «خلق» را عالم «مادّه» و عالم «امر» را عالم «ماوراءِ مادّه» بدانند زیرا عالم خلق جنبه تدریجی دارد و این خاصیت جهان مادّه است، و عالم امر جنبه دفعی و فوری دارد و این خاصیت جهان ماوراءِ مادّه است چنانکه در قرآن می‌خوانیم:

اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ.[2]

هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند، به آن فرمان می‌دهد موجود باش، آن هم موجود می‌شود.

ولی با توجه به موارد استعمال «امر» در آیات قرآنی استفاده می‌شود که امر به معنی هرگونه فرمان الهی است، خواه در جهان ماده باشد یا جهان ماورای ماده.

در تفسیر المیزان، پس از شرحی به تفصیل می‌فرماید: از آنچه گذشت این معنا روشن گردید که امر خدا عبارت از کلمهٔ ایجاد اوست و کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص به اوست بدون آنکه اسباب کوْنی و مادّی در آن دخالت داشته و یا

۱. اعراف / ۵۴.

۲. یس / ۸۲.

تـأثیرات تدریجی خـود در آن اثـر بـگذارند، این همـان وجـود مـافوق نشئه مادی و ظـرف زمان است **و روح بحسب وجودش از هـمین باب است یعنـی از نسخهٔ امر و ملکوت است.**

بازگشت خلــق و امر بسوی خــداست

این مسئله هم مربوط به آیه شریفه: **قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی** می باشد، قبلاً این معنا گذشـت که روح از جنس و سنخ امـر است و در اینجا ایـن نکته را بایـد توجه داشت که بازگشـت خـلق و امر همـه بسـوی خدا می باشـد، هـمچنانکـه در آیات بسیاری بروجوه گونا گون این موضوع را تصریح فرمود: جائی می‌فرماید:

وَهُوَ خَلَقَكُم اَوَّلَ مَرَّةٍ وَاِلَيْهِ تُرجَعُونَ.[۱]

و در آیه دیگر فرمود:

اِنَّهُ يَبْدَؤا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ.[۲]

او آفرید شما را نخستین بار و بسوی او باز می‌گردید.

در اینجـا اگر بـرای روح و مسئلـه امر اسـتقلال قـائل شـویم می بینـیم که خدایتعالـی در جای دیگر فرمـود: **وَاِلَيْهِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ...**[۳] یعنی تمام امر بسوی او بازمی‌گردد، چون زمام تمام کارها در کف قدرت اوست.

دقت در ایـن معنا چنـین می‌رساند، که همـانطور که روح از امر پرورد گار است و بازگشت آن هم بسـوی خداست، همچنان بقاءِ آنهم در مقام تثبیت است، و از آنطرف بـا توجه به آیه شـریفـه: **وَكُلُّ اَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ**[۴] کـه هر امـری قرارگاهی دارد، مـی‌توان گفت که روح که از سـنخ امر است در بازگشت بسوی حـقتعالی در عالم

۱. فصلت / ۲۱.
۲. یونس / ٤.
۳. هود / ۱۲۳.
٤. قمر / ۳.

ارواح و مراحل گوناگون آخرت تا مرتبه خلود در مقام استقرار است.

و این تعبیر احتمالاً اشاره به این حقیقت هم می‌شود که هیچ عملی در این عالم از میان نمی‌رود و هر کار نیک و بدی ثابت و باقی می‌ماند تا هر کس پاداش و یا سزای آنرا ببیند.

و این موضوع را خدایتعالی در واقعه رستاخیز با بیان دیگری اشاره کرده می‌فرماید:

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ[1]

روزی که مالک نباشد کسی برای دیگری چیزی را و در آن روز امر خاص خدا است.

صاحب تفسیر المیزان، در ذیل روایتی اشاره نموده است که امر چه در دنیا و چه در آخرت مخصوص خدایتعالی است و اینکه در آیه مالکیّت امر را مختص به خدا در قیامت کرده به این اعتبار بوده که این حقیقت در قیامت ظاهر می‌شود.

امّا در ارتباط به موضوع مورد بحث اگر در آیه شریفه دقت بعمل آید می بینیم که اول اشاره به «**تملّک نفس**» شده است، و در معنای نفس بعداً در همین کتاب مطالبی بتفصیل خواهد آمد که به اعتباری روح آدمی هم زمانی که پیوستگی با جسد عنصری دارد با هم آهنگی قالب اثیری اطلاق بنفس می‌شود و چون در روز رستاخیز دوباره این مسئله بوقوع خواهد پیوست، یعنی هر روحی به جسد اصلی خود بازمی‌گردد لذا در آیه کلمه نفس استعمال شده است، البته این تعبیر خارج از مطالب تفسیر است که گفته شود: چون روح از عالم امر است و به فرمان حقتعالی حیات آدمی را در دنیا دربر گرفته است، پس در آخرت هم این معنا مصداقش روشن است که کسی دیگر جز ذات پاک باریتعالی در مسئله روح دخالتی ندارد.

و از طرفی دیگر چه خوب این آیهٔ شریفه بطلان عقاید معتقدین به عود ارواح را در دنیا ثابت می‌کند، آنانکه می‌گویند هر روحی خطاکار و نادرست امکان دارد پس از مرگ صدها بار به اجساد دیگری حلول کند و کیفر بدکاریهای

۱. انفطار/ ۱۹.

خود را در این دنیا ببیند، با توجه به گفتار الهی آخر چگونه ممکن است یک روح در رستاخیز مسئول اعمال چندصد نفس و کالبد شود، این آیه شریفه که صراحتاً اشاره می‌فرماید: هیچ نفسی برای نفس دیگری مالک چیزی نیست و هیچکس بار گناه دیگری را بدوش نخواهد کشید. البته بعداً در این کتاب مطالب بسیار گسترده‌ای در این موضوع خواهیم داشت.

چه کسانی به روح الهی تأیید می‌شوند؟

از مطالبی که گذشت و گفته شد که استعمال روح در قرآن مجید بسیار متنوع است و چند مورد آنرا متذکر شدیم اکنون یکی از انواع دیگر را یادآور می‌شویم که آن اشاره به روح مقدسی است که خدایتعالی پیامبران را در انجام رسالتشان به آن تقویت کرده است همچنانکه می‌فرماید:

وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...[1]

و دادیم عیسی پسر مریم را معجزات و او را بوسیله روح القدس تأیید کردیم.

و این معنا در چند مورد بر وجوه گوناگون در قرآن مجید تصریح شده همچنان در جائی خدایتعالی یادآوری می‌کند نعمتهائی را که بر عیسی و مادرش ارزانی داشته و او را بوسیله روح پاکی نیرو داده و در گهواره با مردم سخن می‌گفته است، براین وجه:

إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً...[2]

درباره کلمه روح القدس احتمال اینست که مراد از آن فرشته وحی جبرئیل می‌باشد و احتمال دیگر همان نیروی غیبی است که عیسی را برای انجام معجزات و تحقق بخشیدن به رسالت مهمّش تقویت می‌کرد.

در تفسیر المیزان، آورده است نکته‌ای که در آیه دیگر ذکر شده و در مقام

۱. بقره / ۸۷.
۲. مائده / ۱۱۰.

تأیید تنها نام عیسٰی برده شده است و نام هیچکدام از پیامبران دیگر ذکر نشده است این اشاره بر وجوه فضیلتی می باشد که مخصوص آنحضرت بوده، یعنی دادن آیات و بینات و تأیید به روح القدس میان همه رسولان مشترک بوده واختصاص به بعضی نداشته ولی در عیسی این مرتبه بطرز خاصی بوده است، زیرا تمام معجزاتی که به آنحضرت داده شده بود از قبیل زنده کردن مردگان، شفا دادن کور مادرزاد و بیماریهای دیگر و خبر دادن از امور پنهانی که همه از تراوشات روح و حیات بوده مرتبه خاصی برای حضرت عیسی بشمار می‌رفته است.

در تفسیر مجمع البیان، در ارتباط با آیات شریفه از ابن عباس نقل کرده است که منظور از روح نامی است که عیسی علیه السلام بواسطه آن مردگان را زنده می‌کرد.

در تفسیر لاهیجی، آورده است: بعضی گفته اند که مراد از روح القدس، روح حضرت عیسی باشد که منزه است از مساس شیطان.

در تفسیر نمونه، دربارهٔ روح القدس می‌گوید: چند احتمال وجود دارد، برخی از مفسرین گفته اند: منظور از روح القدس جبرئیل است که در آیات دیگر به آن اشاره شده است و خداوند او را یار و مددکار عیسی قرار داد، و همچنین شاهد دیگر که جبرئیل را روح القدس می‌گویند، اشاره بر همان آیه شریفه است که او در امر رسالت رسول اکرم پیک وحی الهی بوده و خدایتعالی می‌فرماید:

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَبِّكَ بِالْحَقِّ...[1]

این آیه عطف است به آیه قبل، یعنی بعد از آنکه مشرکان ایرادهائی در تغییر و تبدیل آیات آورده و در واقع اشکال بر نسخ بعضی از احکام داشتند و به خدا و پیامبر افترا می بستند، خدایتعالی در این آیه به رسول اکرم دستور می‌دهد که به ایشان بگوید که آنرا روح القدس از جانب پروردگار عالم برحق نازل کرده است، پس در اینجا روح القدس به معنی همان جبرئیل امین پیک وحی الهی است که او به فرمان خدایتعالی آیات را اعم از ناسخ و منسوخ بر پیامبر نازل می‌کند؛ آیاتی که همه حق است و همه واقعیتی را تعقیب می‌کند.

۱. نحل / ۱۰۲.

و در تأیید این معنا در جای دیگر خدایتعالی پیک وحی و یا جبرئیل را به روح الامین یاد فرمود و در مورد نزول قرآن می‌فرماید:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمينُ، عَلى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرينَ...[1]

قرآن از ناحیه پروردگار جهانیان نازل شده و آنرا روح امانت‌دار به قلب تو نازل کرده که از بیم دهندگان باشی.

حال گذشته از اینکه شاهد کلام در نام مقدس روح الامین است در اینجا عظمت قرآن را چنان رسانیده که اگر فرشته وحی و آن روح امین پروردگار آن را از سوی خداوند نیاورده بود قرآن اینچنین درخشان و پاک و خالی از آلودگی به خرافات و اباطیل نبود.

در تفسیر نمونه، در رابطه به این معنا آورده است: قابل توجه اینکه فرشته وحی در اینجا با دو عنوان توصیف شده، عنوان «روح» و عنوان «امین» روحی که سرچشمه حیات است و امانتی که شرط اصلی هدایت و رهبری است.

پس این روح الامین است که قرآن را بر قلب رسول اکرم از سوی پروردگار عالم نازل کرده تا مردم را انذار کند.

و در آن تفسیر اضافه می‌کند: که منظور از قلب در اینجا همان روح پاک پیامبر(ص) است، نه این قلبی که تلمبه‌ای برای گردش خون است، انتخاب این تعبیر اشاره براینست که تو با روح و جان خود قرآن را پذیرا شدی و این معجزه بزرگ آسمانی پایگاهش قلب و دل تو است؛ (و تعبیر نگارنده براینست که روح در روح جای گرفته است).

بعضی گفته‌اند: که اگر خدایتعالی جبرئیل را امین خوانده برای این بود که دلالت دارد براینکه او مورد اعتماد حقتعالیٰ می باشد و امین در رسانیدن رسالت او به پیامبر او است که نه چیزی را کم و نه زیاد و نه جابجا و تحریف می‌کند.

در تفسیر مجمع البیان هم آورده است: علت اینکه جبرئیل را روح می‌نامند اینست که وسیله احیاءِ دین و بقولی وسیله احیاءِ ارواح انسانهاست، و برخی هم

۱. شعراء/ ۱۹۳.

گفته اند: بخاطر اینست که خودش روحانی است.

امّا شاهد کلام در آنست که **صاحب تفسیر المیزان**، در این باره می‌فرماید: مراد به قلب در کلام خدایتعالی هرجا که بکار رفته آن حقیقتی است از انسان که ادراک و شعور را به آن نسبت می‌دهند؛ نه آن قلب صنوبری شکل که در سمت چپ سینه آویزان است و به آیاتی در این مورد استناد کرده است؛ و وجه اینکه در آیه شریفه: **نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلٰى قَلْبِكَ** پای قلب را بمیان آورده و نفرموده: «روح الامین آنرا برتو نازل کرده» اشاره به این باشد که رسول خدا چگونه وحی و قرآن نازل را تلقی می‌کرده و از آن چیزی که آنجناب وحی را از روح می‌گرفته نفس او بوده است نه مثلاً دست او و یا سایر حواس ظاهرش که در امور جزئی بکار بسته می‌شود.

پس رسول خدا در حینی که به او وحی می‌شد، هم می‌دید و هم می‌شنید امّا بدون اینکه دو حسّ بینائی و شنوائی او بکار بیفتد همچنانکه در روایت آمده که حالتی شبیه به بیهوشی به آنجناب دست می‌داد که آنرا به «رجاء الوحی» نام نهاده بودند.

نگارنده گوید: از این معنا این مفهوم حاصل می‌شود که اگر روح با حس بینائی دیده نمی‌شود با رؤیت قلب می‌توان آنرا دید، و آنهائی که تنها قائل به اصالت حس می باشند و می‌گویند غیر از آنچه از محسوسات است هیچ چیز موجود نیست این از گفتار و خطای بسیار فاحش است.

و نکته دیگری که از این معنا حاصل می‌شود، همان ارتباط میان روح و قلب است که آن تعلّقی بسیار نزدیک و انتقال سریع آن به مغز بسیار در مقام قرب است که بلافاصله در لوح خیال نقش خود را ایفا می‌کند.

قرآن روح عالم آفرینش است!

شاید در نزد بعضی از روانپژوهان غرب که اطلاعات کاملی از کتابهای آسمانی ندارند این معنا گران تمام شود که بگویند قرآن روح تمام عالم است و

این مسئله ای بزرگ است که بعداً در همین کتاب در مباحثی که اسرار روح از ابعاد مختلف و گونا گونی بررسی می‌شود این معنا روشن خواهد شد.

امّا در اینجا آنچه را که خود قرآن در رابطه به این امر آورده متذکر می‌شویم در حالیکه قبلاً هم تفسیر همین آیات را از ابعاد دیگر بیان داشتیم، در جائی می‌فرماید:

یُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ...[1]

فرشتگان را با روح الهی به فرمانش بر هر کس از بندگان که خواهد نازل می‌کند.

در تفسیر نمونه آورده است: در اینکه منظور از «**روح**» در این آیه چیست؟ مفسّران گفتگوی بسیار کرده‌اند، ولی ظاهر اینست که منظور از آن **وحی و قرآن و نبوّت** است که مایه حیات و زندگی انسانها است.

گرچه بعضی از مفسّران، وحی را از قرآن و هر دو را از نبوّت در اینجا جدا کرده‌اند و به صورت سه تفسیر بیان داشته‌اند ولی ظاهر اینست که همه به یک حقیقت بازمی‌گردد.

و همچنین در رابطه با این معنا می‌فرماید:

یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ اَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشاءُ مِن عِبادِهِ...[2]

او روح را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القاء می‌کند.

و باز بروجه دیگر چنین آمده:

وَکَذٰلِکَ اَوْحَیْنا اِلَیْکَ رُوحاً مِنْ اَمْرِنا...[3]

این گونه روحی را به فرمان خود بر تو وحی فرستادیم تو پیش از آن از کتاب و ایمان آگاه نبودی!!

روشن است که «**روح**» در این آیات به معنی «**قرآن**» و محتوای وحی و فرمان نبوّت است، گرچه روح در سایر آیات قرآن به معنای دیگری نیز آمده است، ولی با توجه به قرائنی که ذکر شد مفهوم روح درآیه مورد بحث قرآن و محتوای

۱. نحل / ۲.
۲. غافر / ۱۵.
۳. شوری / ۵۲.

وحی می باشد.

در بعضی از تفاسیر هم آمده است: مردم چه در گذشته و چه در حال با همه اختلافات شدیدی که دربارهٔ حقیقت روح دارند در این معنا هیچ اختلافی ندارند که از کلمه روح یک معنا می‌فهمند و آن معنا عبارت است از چیزی که مایه حیات و زندگی است، البته حیاتی که ملاک شعور و اراده باشد.

روح آدمی چقدر شریف است!!

از مطالبی که قبلاً دربارهٔ روح گذشت باید این توجه را حاصل کرد که اصل موضوع دربارهٔ روح آدمی است، که بطور کلّی تفسیر آیه شریفه **وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی...**[1] را دربر می‌گیرد، و شرح این معنا در اوراق قبل تا حدّی بیان گردید.

اکنون ببینیم خدایتعالی خود درباره روح آدم چه فرموده است؟ در آیه ۹ از سوره سجده چنین آمده است که: او خدائیست که آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد، سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی قدر خلق کرد و بعد اندام او را موزون ساخت و در متمم آیه می‌فرماید: **ثُمَّ سَوّٰيهُ وَنَفَخَ فيهِ مِن رُوحِهِ...** و از روح خویش در وی دمید، که شاهد کلام در همین جمله است.

در تفسیر نمونه، آورده است: در آغاز که نطفه منعقد می‌شود تنها دارای یک نوع «**حیات نباتی**» است، یعنی فقط تغذیه و رشد و نمو دارد، ولی از حس و حرکت که نشانه «**حیات حیوانی**» است، و همچنین قوّه ادراکات که نشانه «**حیات انسانی**» است در آن خبری نیست.

امّا تکامل نطفه در رحم به مرحله‌ای می‌رسد که شروع به حرکت می‌کند و تدریجاً قوای دیگر انسانی در آن زنده می‌شود، و این همان مرحله‌ای است که قرآن از آن تعبیر به نفخ روح می‌کند.

۱. اسراء / ۸٤.

اضافه روح به «خدا» به اصطلاح **«اضافه تشریفی»** است، یک روح گرانقدر و پر شرافت که سزاوار است روح خدا نامیده شود در انسان دمیده شد و بیانگر این واقعیّت است که انسان گرچه از نظر «بُعد مادی» از خاک تیره و یا آب بیمقداری است **ولی از نظر بُعد معنوی و روحانی حامل «روح الهی» است.**

یک سوی وجود او به خاک منتهی می‌شود و سوی دیگرش به عرش پروردگار و طرفه معجونی است (کز فرشته و ز حیوان) و به خاطر داشتن همین دو بُعد قوس صعودی و نزولی و تکامل و انحطاط او فوق العاده وسیع است.

و در رابطه با همین معنا از نظر اهمیّت کلام باز خدایتعالی در دو مورد دیگر از قرآن مجید آورده یکی در سوره حجر آیه ۲۹ و دیگر در سوره «ص» آیه ۷۲ که هر دو آیه دربارهٔ خلقت آدم و تفصیلی از صدور فرمان در امر سجده کردن فرشتگان آمده و می‌فرماید: **«وَنَفَخْتُ فیه مِنْ رُوحی»** که اشاره آیه براینست که می‌فرماید: بعد از آنکه انسان را از گِل خشکیده و تیره رنگ آفریدیم از روح خود در او دمیدیم (یک روح شایسته و بزرگ) چه افاضه بزرگ و نیکوئی!! که خدایتعالی از خود به بندگان ارزانی داشته است، کدام مفسّر می‌تواند این معنا را تفسیر نماید تا عظمت این روح را آشکار کند و چه باید کرد که نمی‌توان این بحث را از نظر اهمیت کلام بی تفسیر گذاشت.

در تفسیر نمونه، آورده است: از این آیات بخوبی استفاده می‌شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده یکی در حد اعلای عظمت و دیگری ظاهراً در حد ادنیٰ از نظر ارزش.

جنبه مادّی انسان را گِل بد بوی تیره رنگ «لجن» تشکیل می‌دهد و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان **«روح خدا»** از آن یاد شده است.

البته خدا نه جسم دارد و نه روح و اضافه روح به خدا به اصطلاح اضافه تشریفی است و دلیل براینست که روحی بسیار پرعظمت در کالبد انسان دمیده شده همانگونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش **«بیت الله»** می‌خوانند و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش **«شهر الله»** ماه خدا می‌نامند.

و بهمین دلیل قوس صعودی این انسان آنقدر بالا است که بجائی می‌رسد که جز خدا نبیند، و قوس نزولیش آنقدر پائین است که از چهار پایان هم پائینتر

خواهد شد «**بَلْ هُمْ اَضَل**» و این فاصله زیاد میان قوس صعودی و نزولی خود دلیل براهمیّت فوق‌العاده این مخلوق است.

و نیز این ترکیب مخصوص دلیل برآنست که عظمت مقام انسان به خاطر جنبه مادّی او نیست، چرا که اگر به جنبه مادّیش بازگردیم لجنی بیش نمی باشد.

این روح الهی است که با استعدادهای فوق‌العاده‌ای که در آن نهفته شده می‌تواند تجلّیگاه انوار خدا باشد، به او اینهمه عظمت بخشیده و برای تکامل او تنها راه اینست که آنرا تقویت کند و جنبه مادی را که وسیله‌ای برای همین هدف است در طریق پیشرفت این مقصود به کار گیرد. (چرا که در رسیدن به آن هدف بزرگ می‌تواند کمک مؤثری کند.)

در تفسیر المیزان، در ذیل آیه مورد تفسیر «**وَنَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی**» می‌فرماید: اگر روح دمیده شدهٔ در انسان را خدایتعالی به خود نسبت داده و فرمود: از روح خودم در او دمیدم به منظور شرافت دادن به آن روح است.

و در تفسیر لاهیجی، در رابطه با همین معنا آورده: اضافه روح به ذات مقدس خود بجهت اظهار تعظیم و تکریم روح و اشارت به لطافت و تجرّد آنست.

در اینجا بی مورد نیست که چند روایت که در ذیل آیهٔ مورد تفسیر آمده متذکر شده تا بر نکاتی از حقایق روح آشنا شویم.

در تفسیر عیّاشی از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السّلام روایت کرده که گفت: من از آن حضرت از آیه: **وَنَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی** پرسش نمودم، فرمود: خداوند روحی را خلق فرمود و از آن در آدم دمید.

در همان کتاب از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السّلام روایت کرده که فرمود: خداوند خلقی را خلق کرد و روحی را هم آفرید، آنگاه به فرشته‌ای دستور داد آن روح را در آن کالبد بدمد، و اینطور بود، نه اینکه بعد از نفخ،چیزی از خدایتعالی کم شده باشد و این از قدرت خداست.

و در روایت دیگر آورده است: «سماعه» از آنجناب در تفسیر آیه سؤال کرد؛ فرمود: خداوند آدم را خلق کرد و در آن دمید، و سؤال شد: روح چیست؟ فرمود: قدرت خدایتعالی از ملکوت است. یعنی «قدرت فعلیه خداست که از

قدرت ذاتیش برمی‌خیزد.»

در کتاب «معانی الاخبار» از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: من از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم معنای آیه شریفه «وَنَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی» فرمود: روحی است که خدا آنرا اختیار نموده، خلقش کرد و بخود نسبتش داد، برتمام ارواح برتریش بخشید و بهمین جهت دستور داد تا آن را برآدم بدمند.

و روایات بسیار دیگری در ذیل این آیه شریفه در کافی و کتب دیگر آمده که ذکر آنها بطول می انجامد.

اهل ایمـــان به روح الهی تقـــویت می‌شوند!

همانطور که ابدان و اجساد قابل پرورش هستند و همانطور که امکان پیشبرد در قوای جسمی میسّر است، در بهبود و به سازی روح هم می‌توان کوشش کرد و آنرا تقویت نمود، همچنان هر کس می‌تواند روح خود را در مسیر ارتقاء قرار داده و به مرتبه والائی برساند، کسانی که در متابعت هوای نفس پیرو وساوس شیطانی شده و روح خود را در معرض آلودگیهای ناپاک قرار می‌دهند و به انواع زشتیها و بدیها خود را ملوّث می‌سازند و در حالات نفسانی از ایمان به خدا فاصله گرفته و از مسیر صواب خارج می‌شوند، باید بدانند که خدایتعالی هم آنها را از مرتبه قرب دور داشته، بلکه از تأییدات روح ملکوتی هم محروم خواهند شد، نشنیدید درباره کسانی که بواسطه ایمان به خدا و روز جزا که تمام توجه خود را برای نگهداری و حفظ عقاید خود از هر طریق بسوی حقتعالی معطوف می‌دارند قرآن چه فرموده است:

أُولٰئِكَ كَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْایمانَ وَأَیَّدَهُمْ بِروحٍ مِنْهُ...[1]

آنانکه برای نگهداری ایمان خود از هرگونه تلاشی دریغ ندارند، خدایتعالی آنان را به روحی از خود تقویت می‌کند.

۱. مجادله / ۲۲.

پس تغییر حالات روحی مقدمه آن در اختیار بندگان است، ببینید چگونه حفظ ایمان حقتعالی را برآن می‌دارد که روح ملکوتی را در بندگان تقویت نماید.

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه آورده است: آیا این روح الهی که خداوند مؤمنان را به آن تأیید می‌کند تقویت پایه‌های ایمان است یا دلائل عقلی یا قرآن و یا فرشته بزرگ خدا که روح نام دارد؟

در این مورد احتمالات و تفسیرهای مختلفی ذکر شده ولی جمع میان همه اینها نیز امکان‌پذیر است، خلاصه این روح یک نوع حیات معنوی جدید است که خداوند بر مؤمنان افاضه می‌کند.

در تفسیر المیزان، در رابطه به این معنا آورده است: نکته‌ای که در اینجا هست اینست که، روح بطوری که از معنای آن به ذهن تبادر می‌کند ــ عبارت است از مبدأ حیات که قدرت و شعور از آن ناشی می‌شود، بنابراین اگر عبارت؛ «**وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنهُ**» را بر ظاهرش باقی بگذاریم این معنا را افاده می‌کند: که در مؤمنین بغیر از روح بشریّت که در مؤمن و کافر هست روحی دیگر وجود دارد که از آن حیاتی دیگر ناشی می‌شود و قدرت و شعور جدیدی می‌آورد.

و این حیات زندگی خاصی است کریم، که آثاری خاص و ملازم با سعادت ابدی انسان دارد، حیاتی است وراءِ حیاتی که مشترک بین مؤمن و کافر است، و آثارش هم مشترک بین هر دو طایفه است، پس این زندگی مبدئی خاص دارد و آن روح ایمانی است که آیهٔ شریفه آنرا روحی سوای روح مشترک بین کافر و مؤمن می‌داند.

از آنجا که این موضوع قابل اهمیت است به روایاتی که در بعضی از تفاسیر در این رابطه آمده اشاره خواهیم کرد. در کتاب «**دُرّ منثور**» آمده است که طیالسی از «براء بن عازب» روایت کرده که گفت، رسول خدا فرمود: محکمترین و مورد اعتمادترین دستاویزهای ایمان حبّ در راه خدا و بغض در راه خدا است، و در کافی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در باطن قلبش دو گوش است، در یکی از آن دو شیطان وساوس خود را براو می‌خواند و در یکی دیگر فرشته خدا می‌خواند، و

خدایتعالی بنده مؤمنش را بوسیله فرشته تأیید می‌کند، و این همان است که قرآن می‌فرماید: «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنهُ».

چه ارتباطی در معنای روح و ملائکه است؟!

تااین قسمت معانی روح از نظر قرآن مجید به تفاسیر گوناگون بیان گردید، اکنون در اینجا این توجه را باید حاصل کرد که خدایتعالی خود دربارهٔ روح و ملائکه چه گفته است؛ می‌فرماید:

تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمرٍ.[1]

فرود می‌آیند فرشتگان و روح پی در پی و گروهی دنبال گروهی به اذن پروردگارشان از هر امری.

این آیه شریفه اشاره به اسراری از شب قدر است.

در تفسیر نوین، آورده است: بعضی گفته‌اند که مقصود از روح جبرئیل است و آوردن نام او بعد از ملائکه از لحاظ اهمیّت و عظمت است، و بعضی دیگر گفته‌اند که مقصود از روح نوعی از فرشتگانند که سایر ملائکه آنها را جز در شب قدر نمی‌بینند، و برخی هم برآنند که روح موجودی بسیار عظیم است که روز قیامت فرشتگان در یک صف و او در یک صف تنها در برابر آنها می‌ایستد.

طنطاوی گفته است که ارواح پاکان و آدمیان نیکوکار را هم شامل است.

و بعضی برآنند که اصلاً این روح را باید بزرگترین روح طبق اخبار و احادیث توصیف کرد که تمام مسائل که دربارهٔ روح به میان خواهد آمد از جانب پروردگار و از امر او مرتبط با همین روح است.

در مجمع‌البیان وصافی، از دو امام صادق و کاظم علیهما السّلام روایت کرده که مقصود از روح در آیه: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفّاً...[2] روانهای پاک

۱. قدر/ ٤.
۲. نبأ/ ۳۸.

امامان است.

در تفسیر المیزان، در رابطه به این آیه شریفه آورده است: مراد به روح مخلوقی امری است که فرمود: **قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمرِ رَبّی** و بعضی هم گفته‌اند: مراد ملائکه حفظه است، و قول دیگری: مراد فرشته موکّل ارواح است، و اقوال دیگر هم ذکر شده است.

در تفسیر پرتوی از قرآن آورده است که: صدرالمتألهین در کتاب «**مفاتیح الغیب**» دربارهٔ اقسام موجودات ملکوتی می‌گوید: نوع آخر آنها موجوداتی هستند که خداوند تعالی آنها را ابداع کرده، اینها وسائط جود و رحمت و حجابهای جلال و عظمت او و مبادی سلسله موجودات و غایات آنان و منتهای شوقهای نفوس و نهایات آنها هستند و به اهل جبروت نامیده می‌شوند، معظم و رئیس این گروه فرشتگان روح اعظم است که خداوند متعال در آیه شریفه: **یَوْمَ یَقوم الرّوح...** به آن اشاره فرموده است.

امّا مسئله مهم دیگری که در آیات روح و ملائکه آمده است؛ و باب مهمی را در روز رستاخیز می‌گشاید آیه ٤ از سوره معارج است که می‌فرماید:

تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ وَالرُّوحُ اِلَیْهِ فی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسینَ اَلْفَ سَنَةٍ.

ملائکه و روح در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است (روز قیامت) بسوی او بالا می‌روند.

چقدر این معنا قابل توجه است که در این مورد در همین کتاب در فصل معاد به آن اشاره خواهیم کرد ولی در اینجا منظور از معنای ارتباط روح با ملائکه است و مراد به عروج ملائکه و روح در آنروز بسوی خدا اینست که آنروز ملائکه و تمام موجودات بسوی خدای عزّوجلّ برمی‌گردند و هر موجودی در معراج خود بسوی او رجوع می‌کند.

در تفسیر المیزان آورده: از ظاهر کلام چنین برمی‌آید که مراد به روح آن روحی است که در آیه شریفه: **قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی** از امر خود خوانده و این روح غیر ملائکه است.

عیسی علیه السلام و مریم و مسئله روح!!

در چند مورد از قرآن مجید مسئله روح به حضرت عیسی و مادرش کشانیده شده و بابی را در این امر گشاده است.

در داستان عفّت و پاکدامنی حضرت مریم خدایتعالی می‌فرماید:

فَنَفَخْنا فیها مِنْ رُوحِنا وَجَعَلْناها وَابْنَها آیَةً لِلْعالَمینَ.[1]

آن بانوئی که دامان خود را از آلودگی بی عفتی پاک نگه داشت، پس ما از روح خود در او دمیدیم و او و فرزندش «مسیح» را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم.

در تفاسیر آمده است: که منظور از «**روحنا**» روح ما، اشاره به یک روح با عظمت و متعالی است و به اصطلاح این گونه اضافه «اضافه تشریفیه» است که برای عظمت چیزی به خدا اضافه شده است.

و در ارتباط به این معنا در جای دیگر فرمود: **فَاَرْسَلْنا اِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیّاً**[2]، بعد از آنکه حضرت مریم از خانواده‌اش جدا شد و حجابی میان خود و آنها افکند، خدایتعالی می‌فرماید: در این هنگام ما روح خود را بسوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد.

در اینجا مفسرین متذکر شده‌اند، که آن روح یکی از فرشتگان بزرگ بود که بسوی او فرستاده شد و او در شکل انسان کامل و بی عیب و خوش قیافه بر مریم ظاهر گردیده است.

در این مورد صاحب تفسیر المیزان آورده است: آن روحی که بسوی مریم فرستاده شده بود بصورت بشر ممثّل شد، و معنای تجسّم به صورت بشر این است که در حواس بینائی مریم به این صورت محسوس شود وگرنه در واقع باز همان تمثّل «روح» است نه بشر، و در این مورد اضافه می‌کند: از آیات دیگر هم در این

۱. انبیاء / ۹۱.
۲. مریم / ۱۷.

معنا می‌توان فهمید آن روحی که برای مریم بصورت بشری مجسم شد همان جبرئیل بوده است.

و امّا موضوع مهم اینست که مسئله روح دربارهٔ عیسی و مریم در قرآن مجید بر چند وجه آمده که باز در این مورد مطالب دیگری بیان خواهیم داشت، همچنان می‌فرماید:

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتی اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فيهِ مِنْ رُوحِنا... [۱]

و داستان مریم است دختر عمران که بانوئی پاک بود، ما در رحم او از روح خود بدمیدیم و او کلمات پروردگار خود را و کتاب‌های او را تصدیق داشت و از خاشعان بود.

اصولاً از نظر اهمیّت مقام حضرت مریم در قرآن کریم متجاوز از بیست سوره در سی و چند آیه نام او برده شده؛ و خدایتعالی او را دربارهٔ عفت و پاکدامنیش بسیار ستوده است تا بجائی که فرمود:

اِنَّ اللّهَ اصْطَفيكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفيكِ عَلىٰ نِساءِ الْعالَمين. [۲]

فرشتگان به او گفتند: ای مریم خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و برتمام زنان جهان برتری داده است.

امّا آنچه که خدایتعالی دربارهٔ فرزند او عیسیٰ علیه السّلام آورده چنین است، که براهل کتاب خطاب می‌فرماید که متوجه باشید در دین خود غلوّ نکنید و دربارهٔ خدا غیر از حق چیزی نگوئید؛ عیسی بن مریم فقط فرستادهٔ خدا است و کلمه خدا بود که به مریم القا شد، همچنانکه فرمود: **اِنَّمَا الْمَسيحُ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّهِ وَكَلِمَتُهُ اَلْقيٰها اِلىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ...** [۳] اشارهٔ این آیه براینست که عیسی روحی است که از طرف خدا آفریده شده و این کلام «**وَرُوحٌ مِنْهُ**» تعبیری است که در مورد آفرینش آدم و به یک معنی دیگر آفرینش تمام بشر نیز در قرآن آمده است، و اشاره به عظمت آن روحی است که خدا آفریده و در وجود انسانها عموماً و مسیح و پیامبران خصوصاً قرار داد.

۱. تحریم / ۱۲.
۲. آل عمران / ۴۲.
۳. آل عمران / ۱۷۱.

چگـونه به حقیقت روح آگاهی حاصـل نمائیم؟!

عموم دانشمندان روح‌شناس اقرار و اعتراف دارند که هیچکس نمی‌تواند ادّعا کند که به ماهیّت روح پی برده باشد، چون روح شراره‌ای از عالم قدس و عوالمی از اسرار امر بوده و حیات‌بخش هر موجودی در هر دو جهان است؛ بنابراین شناخت آن بسیار مشکل و هیچکس از حقیقت آن آگاه نشده و حتی روانپژوهان علم جدید روحی هم خود را در این راه ناتوان دیده‌اند!

و شاید سرّ آیه شریفه: **قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی** در همین باشد، تنها می‌توان گفت که شناخت روح در جسد غیر مادّی موجود قابل بررسی و تحقیق است، ولی پی بردن به حقیقت و ماهیت آن امکان‌پذیر نیست، چون حلّ این مسئله از غامض‌ترین مسائل حیاتی است، و در عین حال باید در این امر که مسئله حیاتی ابدی و زندگانی جاودانی است و بخصوص از نظر اصول عقاید اسلامی که ارتباط مستقیم آن به امر معاد است کوششی در حد امکان بعمل آورد تا حداقل برآنچه که لازمهٔ زیست در این جهان و لازمهٔ حیات ابدی در جهان دیگر است آگاهی حاصل شود، یعنی حداقل باید بدانیم که **روح همزمان با حیات جسمانی چه نقشی در زندگی افراد بشر داشته و بعد از حیات جاوید در چه مسیری قرار خواهد گرفت.**

کسانی که نمی‌خواهند از هستی و ابدیت خود اطلاع داشته باشند بگذار در بی‌خبری بمانند تا آن زمان که از بی اطلاعی خود تأسف پیدا کنند و از دوران زندگانی خود در دنیا شرمنده باشند.

یکی از بزرگان گفت: «هر کس که هر مسئولیتی را برای فهم و درک قضیه جاودانی روح درنیابد فاقد هرگونه احساسات انسانی و وظیفه‌شناسی است».

البته همانطور که اشاره شد درک حقایق روحی امری بسیار مشکل است و با آنکه نقص وسائل علمی هم تاکنون مانع کاوشهای دقیق در مسائل روحی بوده است، ولی چون این موضوع قابل تفکر و تجسس عمیقی می باشد که گمان

نمی‌رود حتی هیچ دانشی در جهان از آن مهمتر باشد، لذا تمام افراد عالم باید موظف باشند که تا هر اندازه امکان‌پذیر باشد حقایقی از این امر را درک نمایند و اقلاً همان دانش اندکی را که خدایتعالی در اختیار کوشش بشری گذاشته است از آن اطلاع حاصل نمایند و از تحقیقات و پژوهشهای علمی آن صرفنظر ننمایند، درست است که آنچه تاکنون از طریق تجسسهای علمی بعمل آمده و بعداً هم بیاید باز موفقیت در این راه اندک است، ولی شاید تا پایان این جهان در هر دوران هر قدر هم که دانش بشری در این مورد گسترش یابد و بعداً هم پدیده‌های دیگری از متفکران و اندیشمندان جهان به ظهور پیوندد باز هم تمام آنها به گفته حقتعالی دانشی اندک و ناچیز در مقابل علم او جلّ شأنه است.

و این بیانات معلوم می‌دارد که ما تا هر اندازه در این امر به این حقیقت پی بریم که حقیقت روح را نمی‌توانیم درک کنیم، این خود در واقع به حقیقتی از چگونگی روح دست یافته ایم.

دلائل عقلی بروجود روح!

بعضی از محققان چنین گفته اند: آیا کسی هست که نداند غیر از جسد ظاهری چیز دیگری در وجود آدمی می باشد! که قوام آن به بدن بستگی دارد و آن هم جزء اجزاء جسمانی نیست، آیا این معنا روشن نیست که اگر کسی جسم او از کار افتاد یا مرگ او را فرا گرفت چه شده است؟ اگر تنها همه کاره جسم است و چیز دیگری غیر از آنچه محسوس است در کار نیست، پس معلوم می‌شود عقل و اندیشه و فکر و خیال هم در آدمی وجود ندارد، چون اینها همه از عوالم نامرئی است، **در حالیکه اصل پیوستگی این عوالم با همان نیرو و قوای روحی است** که به مجرد اینکه از جسم مفارقت کند تمام این عوالم را به همراه خود می برد.

بنابراین از طریق عقلی می‌توان گفت: گذشته از اینکه انسان صاحب اعضاء و جوارح و صاحب جسم و جسد است، **اصل و مایه حیات او روح است نه جسد!** همچنان که جسد او برای مدتی معلوم از میان خواهد رفت و روح او در

همان مدت باقی و برقرار بوده تا زمانی که به امر خدایتعالی باز به آن جسد ملحق گردد و تا ابد به زندگانی جاوید خود ادامه دهد.

این یک مسئله عقلی است که حقیقتاً باید انسان فکر و اندیشه خود را در کار بیندازد و دربارهٔ روح خود که آنی از عقل و فکر و اندیشه جدا نیست، تعقّل نماید.

اینکه خدایتعالی بسیار در قرآن مجید در متمم آیاتی می‌فرماید: **لَعَلَّکُمْ تَعْقِلون** و یا «**افَلا تَعْقِلون**» در رابطه با تمام مسائلی است که عقل را باید برآنها حاکم قرار داد، بخصوص می بینیم در آیاتی که اشاره به زنده کردن مردگان در رستاخیز آمده صراحت آن بیشتر است و همچنین آفرینش آدم از خاک و از نطفه و علقه و تمام مراتبی که در امر حیات با پیوستگی به نفس و روح دربر دارد همه را خدایتعالی امر به تعقّل و تفکّر کرده و تأکید می‌فرماید که باید در این مسائل اندیشه و تدبّر نمائید و آثار عظمت و بزرگی خلاّق عالم را در آنها مشاهده نمائید.

و حقاً مسئله‌ای مهمتر از مسئله روح نیست که باید انسان عقل خود را کاملاً بکار اندازد و از ابعاد گوناگون آنرا مورد بررسی قرار دهد، آیا عقل خود را در کار انداخته اید که چگونه هنگام خواب یک موجود نامرئی موقتاً از جسد شما فاصله گرفته و در بیداری به بدن شما بازمی‌گردد؟ آیا عقل شما می‌تواند تا این حد کنجکاوی کند که شما به چه وسیله در عالم رؤیا در یک آن به اقطار آسمانها و زمین رفته و مشاهدات خود را در بیداری بیاد می‌آورید. (بعداً در همین کتاب در موضوع خواب و روح جواب این مسئله را خواهید دریافت.)

اعتقاد به «بقاءِ روح» جزئی از اصول عقاید است

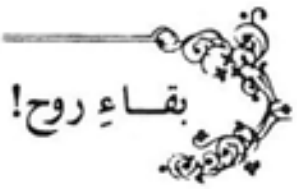
حقیقتاً اگر بخواهند در سازمان جهانی اساسنامه‌ای برای دین و دینداری تنظیم کنند، بیش از چند اصل مهم در آن گنجانیده نخواهد شد، که در مرحله اول اعتقاد بوجود حقتعالی و در مرتبه دوم اعتقاد به امر نبوّت و در مرحله سوم عقیده به امر معاد است که این سه اصل برای عموم صاحبان ادیان قابل پذیرش است. ولی

آنچه که برای تمام جهانیان چه صاحب کتاب و چه غیر آنها اعتقاد به آن پس از این اصول مورد اهمیّت و ضرورت است **اعتقاد بوجود روح و بقاءِ آن است.**

با آنکه در کتب مربوطه دیده می‌شود: کسانی که اعتقاد به اصول اولیه ندارند بعضی از آنها وجود روح را تأیید نموده و به بقاءِ آن اعتراف کرده‌اند ولی چون این مسئله واجد اهمیّت بسیاری می باشد، چنان نمودار است که بعد از این مردم جهان اصول عقاید خود را بیشتر بر دو اصل استوار سازند، یکی اعتقاد به وجود خدای یگانه و دیگری اعتقاد به وجود روح و بقاءِ آن پس از مرگ، همچنانکه از هم اکنون دانشمندان روانپژوه غرب چنین اشاره کرده‌اند که اگر دینی خالی از این دو مقصود باشد دارای هیچ فضیلتی نبوده و پیروانش نیز هیچگونه مزیّت و امتیازی ندارند، در اینصورت زندگانی امری لغو و بیهوده و وجود آدمی هم چیزی بی ثمر و بی فایده است که جز یأس و ناامیدی دربر ندارد.

ولی اکنون آنچه را که می‌توان در تثبیت این عقاید اظهار داشت آنست که هر کس که بتواند معرفتی از روح حاصل نماید و نفس خود را بشناسد، بلاشک بهتر می‌تواند پروردگار خود را بشناسد، چون وقتی دانست که اعتقاد او به امری نامرئی است که تمام شئون حیاتیش را دربر گرفته خواه و ناخواه اعتقادش به خالق آن موجود نامرئی افزونتر می‌گردد، و این موضوع امری باطنی است که در خلال همین کتاب بحث بیشتری از نظر علمی و تجربی خواهیم داشت.

و از آنطرف اعتقاد به مسئله بقاءِ روح چه بسا پایه های عقاید را در امر معاد و رستاخیز استوارتر نماید، یعنی زمانی که برای هر کس این اعتقاد حاصل شد، توجه او به این معنا جلب خواهد گردید **که اولاً در زندگانی دنیا ارتباط روح با بدن عنصری چگونه است و روح چه نقش مهمّی در حیات او دارد** و در ثانی بعد از گذشت از این عالم زندگانی او در کجا خواهد بود و چه مراحلی را باید طی کند و کجا باید استقرار یابد و همچنین مسائل دیگر هم از قبیل سزا و کیفر بدکاران و جزا و پاداش نیکوکاران برای او حل خواهد شد.



بقـاءِ روح!

بقـاءِ روح پس از مرگ امری مسلّم است که امروزه از طرف دانشمندان علوم روحی و فلاسفه شرق و غرب مورد تأیید قرار گرفته و بزرگان اسلام هم با دلائل روشن این امر را ثابت کرده و حکما و عرفا هم مانند: شیخ الرئیس و صدرالمتألهین و دیگران هر کدام در اثبات این موضوع بحثهای مفصّلی آورده‌اند که هیچگونه شک و تردیدی برای اهل تحقیق باقی نخواهد گذاشت.

و ما اکنون در اینجا مقدمه این بحث را از کلام جواهرآسای علی علیه السّلام آغاز می‌کنیم که فرمود:

وَاعلَمُوا انکم خُلقتم لِلْبَقاء لا لِلْفَناء.

بدانید که شما برای جاوید ماندن آفریده شده‌اید نه برای از میان رفتن.

حقیقتاً اگر تمام اهل علم به دو مسئله مهم اعتقاد کامل داشته باشند دیگر هیچگونه فسادو تباهی در دنیا بوجود نخواهد آمد و ظلم و ستمی بر کسی روا نخواهد شد، یکی اعتقاد به خدا و دیگری به روز جزا، وقتی که دانسته شد که روز سزا و جزائی برای هر کس در انتظار است، این معلوم می‌دارد که حیات دائمی است و **بقاءِ روح امری مسلّم وپابرجاست**، چقدر این معنا بروجوه گوناگون در قرآن مجید خدایتعالی متذکر شده است؛ مکرر می‌فرماید: **مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَساءَ فَعَلَیْها...**[1] و همچنین: **اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ وَاِنْ اَسَأْتُمْ فَلَها...**[2]

اینکه می‌فرماید: هر کس نیکی کند نیکی به خود او بازمی‌گردد و بازگشت بدی هم به نفس بدکار می‌رسد، آیا این امر برای چه موقع و در کجاست؟ البته تنها سود و زیان اعمال نیک و بد در پایان کار است، این خود دلیل است که برای آدمی مراحلی در پیش می باشد که در هر حال نتیجه کار و رفتار خود را در خواهد یافت، و این معنا نشانگر آنست که بعد از مرگ روح آدمی

۱. فصلت/ ٤٦.

۲. اسراء/ ۷.

در جهان ماندگار است تا صحت گفتار الهی ظاهر و آشکار گردد بخصوص که در آیات قرآنی دیدید که برگشت نتیجه عمل را به خود او داده و واژه نفس را استعمال کرده است. و از آنطرف اگر به همان آیه معروف قرآنی که در عصر حاضر بسیار مورد توجه جهادگران قرار دارد توجه دقیقی معطوف گردد این حقیقت بخوبی آشکار می‌شود که می‌فرماید:

وَلا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فی سَبيلِ اللّهِ اَمْواتٌ بَلْ اَحياءٌ وَلكِنْ لا تَشْعُرُونَ.[۱]

به آنهائی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگوئید بلکه آنان زندگانند ولی شما نمی‌فهمید.

البته حیات پس از مرگ نه‌تنها مخصوص شهیدان است و از آیات دیگری که بعداً به آنها اشاره خواهد شد این معنا روشن می‌گردد، امّا در این آیه شریفه زنده بودن شهیدان اشاره به موقعیّت خاص آنها در عالم ارواح و امتیاز مخصوص برای ایشان است، همچنان که در آیه دیگر این معنا بروجه دیگر آمده و می‌فرماید:

وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فی سَبيلِ اللّهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحينَ بِما اٰتيهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ...[۲]

هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

در اینجا منظور از حیات و زندگی همان حیات و زندگی برزخی است که در عالم ارواح به طریق خاصی جریان دارد.

در ادامه این آیه شریفه بیان خصوصیّت حیات شهیدان و مزایای آنان را در عالم برزخ متذکّر می‌شود و می‌فرماید آنان به خاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضیلتش برایشان بخشیده است خوشحالند و به خاطر کسانی که بعداً به آنها ملحق می‌شوند خوشوقتند.

اکنون اگر بخواهیم آیات قرآنی که درباره بقاءِ روح در قرآن مجید آمده است متذکر شویم بسیار است و به اعتباری می‌توان گفت صدها آیات که درباره

۱. بقره / ۱۵٤.

۲. آل‌عمران / ۱۷۱.

رستاخیز و قیامت آمده است اگر با دقت به تفاسیر آنها مراجعه شود همه دلیل بر بقاءِ روح پس از مرگ است و البته بعد از این در همین کتاب در فصل معاد به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد. و همچنین در بخش دیگر هم این موضوع از نظر دانشمندان روانپژوه و حکماءِ اسلامی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

یک بحث علمی در تأیید بقاءِ روح!

از آنجا که در این کتاب در هر مورد از بحثهای روحی اشاره به نظرات دانشمندان و علماءِ علم الروح شده است، اکنون که مسئله بقاءِ روح مطرح می‌شود بی مورد نیست که در این باره نظر بعضی از روح شناسان معروف را بررسی نمائیم تا دانسته شود که بقاءِ روح از نظر علمی هم تأیید شده است، ولی در عین حال این توجه از نظر خواننده بهیچوجه دور نشود که مصداق قول حقتعالی بجای خود محفوظ است، یعنی این نکته را هیچگاه نباید فراموش کرد که: **قلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ ربّی** از آنجهت که اگر ما چنین نظراتی را هم بپذیریم باز اسراری مجهول ما را احاطه کرده که نمی‌توانیم حقیقت امر را دریابیم.

در کتاب «روح ــ ماده ــ کائنات»، نوشته استاد دکتر محسن فرشاد پس از شرحی به تفصیل در این معنا که اطلاق کلمه «من» همان اشاره به روح است، یعنی هرجا که شخصیّت اشخاص ارائه می‌شود و یا آنکه کسی بخواهد اظهار وجود نماید با تلفظ به کلمه «من» وجود روحی خود را اثبات می‌کند **(و به اعتبار دیگر اشاره به شخصیت روحی خود می‌نماید)**.

و در پیرو این معنا آورده است: که اعتقاد به وجود یک «روح» مطلق که «من» است و یک شکل «اتری» دارد و کاملاً از بدن «من» جدا است، این موضوع در قرن نوزدهم قابل قبول نبوده امّا امروز بیشتر قابل قبول است. سابقاً عقیده داشتند که روح در بعضی از قسمتهای بدن قرار دارد مانند غدّه صنوبری قلب، مخچه، امّا امروز هر قسمتی از بدن (یعنی تمام قسمت‌ها) بنحوی در زندگی همه قسمت‌های بدن که زندگی روحی را می‌سازند مؤثر است و «من» به

اعتبار این قسمت‌ها و اندام‌ها باقی بوده و اگر آنها از بین بروند آیا می‌توان گفت که باز روحی باقی خواهد ماند؟

برای پاسخ به این جواب باید دید بعد از مرگ از بدن ما چه چیزی باقی می‌ماند، اگر ذرّات ما بعد از مرگ باقی می‌ماند علم فیزیک بما می‌گوید که این ذرّات دارای زندگی نامتناهی هستند و تنها در الکترونها و پروتونهاست که روح ما باقی می‌ماند.

میلیاردها الکترون بدن ما پس از مرگ به چهار گوشه زمین پخش می‌شود، امّا در بین این الکترونها، الکترونهائی هستند که حامل روح انسان بطور فردی بوده و پس از مرگ تکثیر شده و زندگی روحی خود را ادامه می‌دهند. تنها الکترونها ادامه دهنده «من» یعنی روح ما هستند زیرا حتی «کروموزوم‌های» بدن نیز کافی برای دوام شخصیت انسان نیستند.

روح‌شناسان از چهار بدنی که برای انسان قائلند، یعنی بدن فیزیکی، بدن ستاره‌ای، بدن روحانی و بدن فکری بنظر می‌رسد که این «من» مورد بحث فیزیکدانان و روح گرایان همان بدن ستاره‌ای یا سیّاله حیاتی باشد که دارای محتوای اتری و اکتوپلاسمی است.

در حالیکه بدن روحانی و فکری بهیچوجه نمی‌تواند دارای شکلی از نظر هندسی باشد و قبلاً هم اشاره شد که حتی خود الکترونها هم دارای شکل هندسی نیستند، امّا در هر حال بنظر می‌رسد که رفته رفته برای وجود روح دلائل علمی پیدا شده و می‌توان آنرا از اعماق اعتقاد و ذهنیّات و تصوّرات به لابراتوار و کتابهای علوم تجربی کشاند.

روح از لحاظ زیست‌شناسی نیز قابل اثبات است، مادّه و مجموع اتمها تحت همان قانون فیزیکی که بر انسان حاکم است زیست می‌نماید.

البته در مسئله روح در ارتباط با الکترونها از نظر علمی مطالب بسیاری گفته‌اند، همچنان که بطور کلّی در تعریف الکترونها و پروتونها و نوترونها چنین گفته‌اند: که آنها به دور هسته مرکزی اتم در چرخش هستند و جای شکی برجای نمی‌گذارد که مادّه کدر و بی حرکت دارای جهان درونی می باشد که پر از شعور و اندیشه است و هر کجا که شعور باشد پس فکر انسان می‌تواند نه تنها بر آن اثر

بگذارد بلکه می‌تواند با آن نیز رابطه برقرار نماید.

و در این معنا می‌توان گفت که ماجرای روح در جهان کائنات ماجرای میلیاردها الکترونی است که این جهان را پر نموده و می‌توانند در این دستگاه چهار بُعدی مخصوص، اطلاعات ذخیره نمایند و آنچنان این اطلاعات را برای امور خود بکار برده و ترکیب می‌نمایند که پیشرفته‌ترین مغزهای ما را متحیّر می‌نماید.

بنا به اعتقاد فلاسفه فیزیکدان هریک از سلولهای بدن ما دارای حدود صد میلیارد الکترون روحی است که حامل «من» یا روح انسان است و سلولهای بدن ما طبیعتاً به میلیاردها می‌رسد، احتمالاً همانقدر در بدن خود برای حمل در جهان، الکترون داریم که در جهان کائنات ستاره و سیّاره وجود دارد، باز طبیعت ما را در برابر ارقام نجومی قرار داده است چه در سطح روح چه در سطح مادّه.

و این بود شمه‌ای بسیار مختصر از مسائل علمی روحی که بعضی از اساتید روح‌شناس دربارهٔ آن مطالب گسترده‌ای آورده‌اند و ما در اینجا اکتفا کردیم، در عین حال بازیادآور می‌شویم که امکان آنکه بعداً از طریق تجربیْ و آزمایشی و همچنین از طریق دیگر علمی اسرار مهمی از حقیقت روح آشکار شود بسیار است، ولی باید دانست که هر اندازه این دانش پیشرفت کند باز ما بهمان مرتبه علم قلیل نرسیده‌ایم و این معنا فراموش نشود: که روح از امر پروردگار است.

این نکته را هم باید توجه داشت که از پیشرفتهای علم جدید روحی بطور وضوح چنین برمی‌آید که این دانش بزودی در تمام فروع زندگی انسانها سرایت خواهد کرد و بهتر است که مسلمانان جهان در این امر پیش‌قدم شوند، چون تنها اصول عقاید مسلمین است که بطور جدی در این امر پایه‌ریزی شده به روح و به بقاءِ آن و عالم پس از مرگ و به امر معاد و رستاخیز کاملاً اعتقاد دارند، در حالیکه شرقیها و غربیها حتی پیروان علوم جدید روحی عقاید آنها تا چنین حدی ثابت نیست.

بحث دیگری در بقـاءِ روح

کسانی که موقعیّت روح و بقاءِ شخصیّت آنرا بعد از مرگ جسم پذیرفته باشند ناگزیرند به این مراتب توجه داشته باشند و بدانند که اولاً ماهیّت روح غیر از ماهیّت بدن است چون روح به مجرد اینکه از بدن جدا گردد دیگر عاری از خواص مادّی خواهد بود، ثانیاً روح باید آگاه به خویشتن باشد، چون دارای احساس شادی و تألم می باشد و اگر این احساس را نداشته باشد موجودی بی خاصیت و بی اثر خواهد بود که در اینصورت وجود یا عدمش یکسان است.

و از آنطرف اینکه گفته شده است: روح جوهری مجرد از مادّه است و قائم به ماده بدن نمی باشد، پس جدائی او هنگام مرگ موجب فنای او نخواهد بود و هرگاه فساد و تباهی بدن موجب فساد و از میان رفتن روح نباشد از هیچ راه دیگر فساد و تباهی براو راه نخواهد یافت.

بنا به گفته بعضی از حکما روح و سایر مجردات قابل هیچگونه عدمی نیستند مگر عدم ذاتی و اینکه در قرآن مجید آمده است **کُلُّ شَیءٍ هالِكٌ اِلّا وَجْهَهُ...**[1] در نزد اهل تحقیق این معنا حمل برعدم ذاتی است.

امّا بعضی از روانپژوهان چنین قائلند که چون روح از بدن مفارقت کند پس به ذات خود قائم باشد و آزادی و استقلال خود را حفظ می‌نماید. و اشاره دیگری خارج از بیان تفسیر کرده‌اند که با قدری تأمل در این معنا چنین قائلند: که چون روح جزئی افاضه شده از کل است و کل فانی پذیر نیست لذا از اینجهت بقاءِ روح ثابت است، و در این کتاب قبلاً در این مورد در آیه شریفه: **وَنَفَخْتُ فیهِ مِن رُوحی** تفسیر آن از نظر بیانات مفسّرین گذشت، ولی بعضی اشاره دیگری در این معنا دارند که می‌گویند هر چیزی که بنحوی با ذات پاک باریتعالی پیوند و ارتباطی داشته باشد از آن نظر فنا و هلاک برای او نیست.

۱. قصص / ۸۸.

امام فخررازی، در کتاب خود «مفاتیح الغیب» در تفسیر آیه شریفه: **ویسئلونَکَ عَنِ الرُّوح...** پنج دلیل برای بقاءِ روح اقامه کرده است و استدلال به خود آیات قرآنی و روایات کرده است.[۱]

۱. در آیه‌ای صریح می‌فرماید: آنانکه در راه خدا شهید می‌شوند مرده نیستند بلکه زنده و جاوید هستند.

۲. آیه صریح دیگر راجع به آنکه بدکاران بعد از مُردن هر صبح و شام برآتش عرضه داده می‌شوند.

۳. راجع به اینکه پیغمبران خدا نمی‌میرند، بلکه از منزلی به منزل دیگر نقل مکان می‌کنند.

٤. راجع به اینکه قبر برای نیکوکاران باغی از باغهای بهشت است!

۵. راجع به اینکه هر کس بمیرد قیامت او بر پا می‌شود.

از مجموع این آیات و اخبار و نظائر آن معلوم می‌شود؛ **که روح آدمی پس از مرگ باقی و زنده است** و زمانی که ثابت شد که روح باقی و جسم فانی است تصدیق می‌شود که روح غیر از جسد است و انسان تنها جسد نیست چنانکه عنوان؛ من و تو و ما و شما و ایشان در مورد جسد استعمال نمی‌شود و منحصر به آدم زنده و روح موجود در بدن اوست، ولی پس از جدائی از بدن گفته می‌شود این جسد اوست نه خود اوست و چون روح دیده نمی‌شود نمی‌گویند این روح اوست زیرا روح او در همان خود اوست، نهایت اینکه در حال تجرد و استقلال و نادیدنی است و در خواب بخوبی بهمان صورت زندگانی در دنیا و حالت حلول در جسم مشاهده می‌شود.

پس عنوان حیات جاوید و هستی و وجود دائم از خواص روح است و جسد جز مادّه‌ای قابل فنا چیز دیگری نیست و اطلاق نام آدمی بر جسد او نمی‌شود.

در کتاب **«سیر حکمت در اروپا»** در ارتباط به بقاءِ روح از قول یکی از حکما آورده است: انسان که میان همه حیوانات روحش بلندترین پایه را دارد علاوه براینکه مانند روح حیوانات دیگر باقی است شخصیّت خود را هم از دست

۱. از کتاب «روح در قلمرو دین و فلسفه» نوشته استاد باب‌الحوائجی.

نمی‌دهد، و از جمله دلائل بقای روح اینست که او نماینده جهان است و کلّ عالم در او موجود است، پس دوام او مانند دوام کلّ جهان است و این از آن جهت است که همواره رو به کمال برود، ضمناً از آنجا که کمال نفس انسانی با کمال ذات باریتعالی فاصله بسیار دارد، به حکم اینکه طفره جایز نیست مخلوق هائی شریفتر و کاملتر از انسان هم باید وجود داشته باشند که به خدا نزدیکتر باشند (همچنان روح!).

در تجـرد روح

اینکه می‌گویند روح مجرد است به معنی آن نیست که روح برهنه و تنها و عریان است، بلکه این در اصطلاح حکما یعنی منزّه از مادّه است، و از طرف دیگر این معنا را می‌رساند که: **روح آزاد و مستقل** است و با دقت بیشتری می‌توان گفت: **که بقاءِ رُوح از همان مسئله تجرد او می‌باشد** که آن موجودی یکّه وتنها در ادامه حیات خود است.

اصولاً اطلاق تجرّد به چیزهائی می‌شود که از دید چشم پنهان است؛ همچنان عوالم عقول و فرشتگان و غیره.

در اثبات تجرد روح بعضی از حکما مطالب بسیاری آورده‌اند؛ از جمله شیخ اشراق «**سهروردی**»[1] در مغایرت نفس از بدن و تجرّد از مادّه و احکام آن، یعنی اینکه نفس ورای طبیعت است دلیلی آورده که در رساله مذکور از «**اسرارالحکم**» سبزواری نقل شده است، و چنین می‌گوید: از دلائل تجرد نفس یکی اینست که نفس در خواب که این بدن طبیعی همچنان مثل مرده افتاده است به کار گرفته شده آن بدن مثالی است که با آن می‌رود و با آن می‌آید و کارهائی انجام می‌دهد، لذت می برد، متألم و متأثر می‌شود، مُدرک است نه به این، پس بدون این قوام دارد، و در بیداری این را مستعمل و به این متعلّق و آن را تارِک و

۱. از کتاب «معرفت نفس» نگارش استاد حسن زاده آملی.

ذاهِل است، پس در قوام ذاتش نه به این بستگی دارد و نه به آن و این دو تا مثل دو مرکبند برای نفس و مجرد است از هر دو.

بیشتر دلائلی که در تجرّد نفس از طرف حکما ذکر شده در همان مسئله خواب و رؤیا می باشد که بعداً در همین کتاب بتفصیل بیشتری در این مورد خواهیم پرداخت، و در اینجا بی مورد نیست که گفتار «فخررازی» که در تفسیر کبیرش بنام «مفاتیح الغیب» آورده متذکر شویم، همچنانکه او چندین دلیل در اینکه انسان جز این تن است و موجودی ورای مادّه و طبیعت است یادآور شده، و پس از بیان ده حجت در حجت یازدهم گوید: اینکه بسیاری ازمردم پدر یا پسر از دنیا گذشته اش را درخواب می بینند که درعالم خواب به او می‌گوید برو فلان جا که برایت زری دفن کرده‌ام و گاهی او را به ادای دینی وصیت می‌کنند سپس در بیداری آنچه را که در خواب دیده تفتیش می‌کند و همانطور که در خواب دیده بدون هیچ تفاوتی می یابد، این خود دلیل بر بقاء و تجرّد روح است و اگر انسان بعد از مرگ باقی نمی بود این چنین نمی‌شد.

و باز دلیل دیگری که درباره تجرد نفس بعضی از حکما ذکر کرده‌اند: بی نیازی نفس ناطقه از این جسد عنصری در هنگام خواب است، چون روح در خواب با جسد اثیری یا قالب مثالی پیوستگی داشته و به آن فاعل و منفعل می‌شود، و به اکثر قوا به آن تعلّق دارد، یعنی درعالم رؤیا بدن روح، بدن مثالی برزخی و مستعمل آن است.

و همچنین دلیل دیگری هم در ارتباط به این معنا بروجه دیگر ذکر شده است: که هرگاه تن را با نفس مقایسه کنیم خواهیم دید که هرچه بار تن ثقیل‌تر شود و هرقدر فشار بر او بیشتر گردد او خسته و درمانده شده و تحمّل خود را از دست می‌دهد و ضعف و فتور و سستی تمام جوارح او را دربر می‌گیرد، امّا بعکس آن حقیقتی که بنام نفس ناطقه حیات آدمی را دربر گرفته می بینیم هرقدر هم بارش سنگین‌تر شود (باری که حاوی معارف و علوم است) باری که جز معرفت و آگاهی چیز دیگری نیست، نیروی او بیشتر و قدرتش زیادتر می‌گردد، **و این خود دلیلی است که حقیقت روح غیر از تن وبدن است** و آن امری از عالم غیب می باشد.

اصالت و استقلال روح!

با آنکه تاکنون اقوال بسیاری درباره استقلال و بقای روح از طرف دانشمندان و فلاسفه جهان ابراز شده است ولی همانطور که قبلاً اشاره شد مسئله خواب و رؤیا بیشتر مورد بحث و گفتگو در این امر قرار گرفته و مسائل دیگری از جمله مسئله «**وحدت شخصیّت**» و مسئله آگاهی از جهان برونی و درونی (یعنی جهانی بیرون از وجود ما) که هر کس بدون شک و تردید به موجودیت خود اعتراف دارد و می‌داند که خود وجود دارد!! یعنی علم حضوری دارد براینکه از خود جدا نیست و این آگاهی از خود روشنترین معلوماتی است که احتیاج به هیچگونه استدلال ندارد و همینکه هر کس برای اظهار وجود خود لفظ «**من**» را بکار برد از آغاز تا پایان عمر خود روی یک شخصیّت تکیه کرده است، «من» امروز همان «من دیروز» و همان من پنجاه سال قبل است، یعنی از کودکی تا جوانی و دوران پیری تنها همین یک شخصیت است که می‌گوید «من» در حالیکه ممکن است یک آدم صد ساله چندین بار تمام اجزای بدن او عوض شده باشد؛ پس از اینجا معلوم می‌شود که غیر از اجزای مادّی **یک حقیقت واحد ثابت در سراسر عمر وجود دارد که همانند اجزای مادی تعویض نمی‌شود** و اساس وجود هر فردی را همان تشکیل می‌دهد و عامل وحدت شخصیّت انسان همان است.

امّا در رابطه با این معنا در مورد اصالت و استقلال روح در «**تفسیر نمونه**» شرح جالبی آورده و می‌گوید: تا آنجا که تاریخ علم و دانش بشری نشان می‌دهد، مسئله روح و ساختمان و ویژگیهای اسرارآمیزش، همواره مورد توجه دانشمندان بوده است، و هر دانشمندی به سهم خود کوشیده است تا به محیط اسرارآمیز روح گام بگذارد.

درست به همین دلیل نظراتی که دربارهٔ روح از سوی علماء و دانشمندان اظهار شده بسیار زیاد و متنوع است.

ممکن است علم و دانش امروز ما ــ و حتی علم و دانش آیندگان ــ

برای پی بردن به همه رازهای روح کافی نباشد، هرچند روح ما از همه چیز این جهان بما نزدیکتر است، امّا چون گوهر آن به آنچه در عالم مادّه با آن انس گرفته‌ایم تفاوت کلّی دارد، زیاد هم نباید تعجب کرد که از اسرار و کنه این اعجوبه آفرینش و مخلوق مافوق ماده سر در نیاوریم.

امّا در هر حال این مانع از آن نخواهد بود که ما دورنمای روح را با دیده تیزبین عقل ببینیم و از اصول و نظامات کلّی حاکم برآن آگاه شویم.

مهمترین اصلی که باید در اینجا شناخته شود **«مسئله اصالت و استقلال روح است»** در برابر مکتبهای مادّه گرا که روح را مادّی و از خواص ماده مغزی و سلّولهای عصبی می‌دانند و ماورای آن را هیچ!

و ما بیشتر در اینجا به همین بحث می پردازیم چرا که بحث **«بقای روح»** و مسئله تجرد کامل یا تجرد برزخی متکی به آن است.

امّا قبل از ورود در این بحث ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که تعلّق روح به بدن انسان ــ آنچنان که بعضی گمان کرده‌اند ــ تعلّقی از قبیل حلول و فی المثل مانند ورود باد در مشک نیست ــ بلکه یکنوع ارتباط و پیوندی است براساس حاکمیّت روح بر تن و تصرّف و تدبیر آن که بعضی آنرا تشبیه به تعلّق «معنی» به «لفظ» کرده‌اند.

البته این مسئله در لابلای بحث استقلال روح روشن خواهد شد ولی اکنون به اصل سخن بازمی‌گردیم:

در اینکه انسان با سنگ و چوب بی روح فرق دارد شکی نیست، زیرا ما بخوبی احساس می‌کنیم که با موجودات بی جان و حتی با گیاهان تفاوت داریم، ما می‌فهمیم، تصوّر می‌کنیم، تصمیم می‌گیریم، اراده داریم، عشق می‌ورزیم، متنفر می‌شویم.

ولی گیاهان و سنگها هیچ از این احساسات را ندارند، بنابراین میان ما و آنها یک تفاوت اصولی وجود دارد و **آن داشتن روح انسانی است.**

نه مادّیها و نه هیچ دسته‌ای دیگر هرگز منکر اصل وجود «روح» و «روان» نیستند و بهمین دلیل همه آنها **روانشناسی** (پسیکولوژی) و **روانکاوی** (پسیکانالیزم) را به عنوان یک علم مثبت می‌شناسند، این دو علم گرچه تقریباً از

جهاتی مراحل طفولیّت خود را طی می‌کند، ولی به‌هر حال از علومی هستند که در دانشگاههای بزرگ دنیا وسیله استادان و دانش‌پژوهان تعقیب می‌شوند و همانطور که خواهیم دید «روان» و «روح» در حقیقت جدای از هم نیستند، بلکه مراحل مختلف یک واقعیتند.

آنجا که سخن از ارتباط روح با جسم است و تأثیر متقابل این دو در یکدیگر بیان می‌شود نام **«روان»** برآن می‌گذاریم و آنجا که پدیده‌های روحی جدای از جسم مورد بحث قرار می‌گیرند نام **«روح»** به کار می بریم.

خلاصه اینکه هیچکس انکار نمی‌کند که حقیقتی بنام روح و روان در ما وجود دارد.

اکنون باید دید جنگ دامنه‌دار میان «ماتریالیستها» از یکسو و «فلاسفه متافیزیک و روحیّون» از سوی دیگر در کجاست؟

پاسخ این است که: دانشمندان الهی و فلاسفه روحیون معتقدند غیر از موادّی که جسم انسان را تشکیل می‌دهد، حقیقت و گوهر دیگری در او نهفته شده است که از جنس مادّه نیست امّا بدن آدمی تحت تأثیر مستقیم آن قرار دارد.

بعبارت دیگر، **روح یک حقیقت ماورای طبیعی است که ساختمان و فعالیّت آن غیر از ساختمان و فعالیّت جهان مادّه است**، درست است که دائماً با جهان مادّه ارتباط دارد، ولی مادّه یا خاصیت مادّه نیست.

ارتباط روح با جسم

رابطه میان روح با بدن در دوران حیات آدمی بقدری زیاد است که می‌توان گفت: آنی روح از بدن منفک نخواهد شد، حتی در هنگام خواب اگر روح فرسنگها دور از بدن باشد به مجرّد اشاره‌ای تماس این دو با هم برقرار می‌شود.

هر عملی که بوسیله بدن انجام پذیرد روح در آن سهیم است و هر تحوّلی که در روحیه آدمی بوجود آید در بدن تأثیر دارد، امراض جسمی روحیه را ضعیف

کرده و امراض روحی جسم را پژمرده و نحیف می‌سازد، تقویت جسمی در تقویت روح اثر دارد و بیماری روانی در جسم نفوذ مؤثری دارد.

اگر توجه داشته باشید این خود یک ارتباط مستقیم است که بوسیله استعمال مواد مخدّر که شخص معتاد از طریق جسم خود استعمال می‌کند، یا می‌خورد یا می‌کشد یا تزریق می‌کند، چه عوالمی در روح او ایجاد می‌شود، تا حدی که معتاد خود را در عالم خلسه و ملکوتی احساس می‌نماید.

ببینید یک حالت ترس و یا خشم که در آدمی بوجود می‌آید نقش روح و بدن در آن حالت چیست؟ در بدن چهره برافروخته می‌شود، خون در بدن به مقدار بیشتری جریان پیدا می‌کند، ضربان قلب سریع می‌شود و دهها پدیده دیگر که در بدن بوجود می‌آید، و همچنین روح یا حالت انتقامجوئی پیدا می‌کند یا در مقام مبارزه برمی‌آید و یا خود را در حالت تسلیم رها می‌سازد.

بارها از متخصصین امراض روانی شنیده شده است که هرگاه انسان در مقابل یک لطمه روحی شدید قرار گیرد و یا عصبانیتی برای او ایجاد شود اثر مستقیم در قلب و معده و در بسیاری از اعضای او بجای می‌گذارد، ایجاد زخم معده می‌کند، جریان قلب را کم و زیاد می‌کند، نفس تنگ عارض می‌شود حتی گاهی کار بجائی می‌کشد که زمینه مفارقت روح از بدن را فراهم می‌سازد.

اینها نمونه‌هائی پیش‌پا افتاده است از آنکه حالات نفسانی ما بدن ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد، آنوقت است که دیگر بیماری جسمی و روانی با هم توأم شده و هر دو را باید معالجه کرد، و بیشتر از روان‌پزشکان براین عقیده‌اند که باید در اول به معالجه امراض روانی پرداخت تا جسم عافیت خود را بازیابد.

و از این جهت است که امروز پزشکان انسان را بعنوان یک «واحد دو جنبه‌ای» معرّفی می‌کنند و می‌گویند: **«روح و بدن تنها دو جنبه از یک موجود ناشناخته شده است».**

و در این معنا از بُعد دیگر می‌توان گفت: ارتباط و آشنائی روح با بدن تقریباً برهمان وجهی است که بعضی از عرفا در اظهارات خود اشاره به آن کرده‌اند، همچنان عارف و شاعر عالیمقام «حافظ» که نفس ناطقه خود را تخته‌بند تن می‌داند و چنین اشتیاق دارد که مرغ روحش از قفس تن پرواز نماید،

که این معنا نشانگر آنست که «روح در قفس تن زندانی است». ولی در عین حال یک رابطه صمیمی و غیرصمیمی در میان این دو عالم مادّی و روحانی وجود دارد که نمی‌توان انکار کرد، از آنجهت که گاهی لذائذ جسمانی از طریق ارتباط روحی حاصل می‌شود و گاهی مسائل ناگوار و ناخوش از راه فشار و ضربه روحی بوجود می‌آید، همانطور که احساس می‌کنیم که چگونه آهنگهای موسیقی طرب انگیز موجب نشاط روحی شده و گاهی خبرهای ناگوار از مرگ ومیر و فقدان نعمتها باعث افسردگی و ملال می‌گردد، البته این پیوستگی روح و جسم چگونه پایدار و برقرار است این خود مسئله ای اشاره بقول حقتعالی می باشد که در همان معنای علم قلیل و دانش اندک است که اجازه افشای آن از طرف خدایتعالی تا حدی محدود برای هر کس صادر شده است.

بنابراین نمی‌توان گفت که در پیوستگی روح با بدن این دو، دوست صمیمی با یکدیگرند، یا دشمنی سرسخت؛ و نمی‌توان هم گفت که آن دو با هم بیگانه اند، ولی از اینکه روح همواره خواستار جدائی از محبس تنگ و تاریک بدن است، حرفی در آن نیست، و این امر میسر نمی‌شود تا مادام که روز جدائی دررسد و هریک از این دو ترکیب مختلف از هم تجزیه شده و به دیار مخصوص خود رهسپار شوند.

امّا بعضی از حکما چنین اشاره کرده اند[1]: **روح محصول حرکت جوهری بدن است و روح و بدن از ارتباط مشفقانه و مهرآمیز با هم برخوردارند** و بهیچوجه پیوند آنها با هم یک پیوند جبری و مصنوعی نیست و ارتباط آنها بستگی به عوالمی دارد که در هر دو آنها از نیک و بد بوجود می‌آید و در واقع در هر حالت **روح تفوق بر جسم داشته که گاهی جسم را در راه خیر و گاهی به شرارت وامی‌دارد**، و در حقیقت جسم تنها شرایط ظهور روح را در موارد مختلف فراهم می‌سازد، در حالیکه خود مستقل است و بر بدن تسلّط داشته و یا مقدم است.

بنابراین روح از نظر هستی در سطح بالا تری از جسم بدن قرار دارد و چون در مقام همبستگی و قرین با بدن است مستعد می‌گردد که هماهنگ با مقتضیّات و حالات جسد بوده باشد.

۱. از کتاب «نهاد ناآرام جهان»، استاد محقق سروش.

آنجا که «روح» خود را از پیوستگی با بدن بی نیاز می‌دارد.

این مسئله بسیار روشن است که تقویت نیروی روحی بیشتر از ترک علاقه به مادّیات و گرایش به عوالم معنویت است.

با آنکه در جهان طبیعت روح و جسم لازم و ملزوم یکدیگرند و حتیٰ روح در مسیر کمال خود به فعالیّتهای جسمی نیازمند است ولی چه بسا در اثر پیروی در مقام عبودیّت و بندگی و تحصیل تقویت و تزکیه و ایصال به مراتب کمال کار بجائی برسد که روح خود را از استخدام جسمی بی نیاز داشته و دیگر احتیاج به کمک مادّی از بدن نداشته باشد، بلکه آزادانه کارهای مستقل انجام دهد.

البته همانطور که علماءِ علم الرّوح گفته اند: روح انسان بر بدن خود تسلّط کامل دارد و تمام بدن تحت تسخیر آن قرار دارد، ولی در آن زمان که روح کمال کامل خود را دریابد می‌تواند بر جهان مادّه تسلّط کامل پیدا کند و هرگونه نقشی که نیروی استعدادی آن اجازه دهد اجرا نماید.

و از همین جهت است که گاهی اولیاءِ حق شایستگی این مقام را پیدا می‌کنند که در مرتبه ولایت تکوینی به پاره‌ای از امور به امر خدایتعالیٰ تصرّف پیدا کرده و از نیروی عظیمی که از معنویت روح تحصیل کرده‌اند کراماتی از خود نشان دهند.

خصوصیّت دیگری درباره ارتباط روح با بدن

مسائل ارتباط روح با بدن موضوع اصلی این کتاب است که در هر فصلی به عنوانی مورد بحث قرار می‌گیرد، ولی چون مطالب در این امر متنوع و گوناگون است، لذا در هر بحثی خصوصیّتی ارائه می‌شود تا از مجموع نتیجه کلّی حاصل گردد.

در کتاب «**الانسان الکامل**» آمده است: روح آدمی به ذات با جسم او می باشد، هیچ ذرّه ای از ذرّات جسم نیست که روح به ذات با آن نباشد و برآن محیط نشده باشد، با آنکه چنین است جسم در مکان خود است و روح در مکان خود، و جسم به مقام روح نمی‌تواند رسید و در مقام روح نمی‌تواند بود، اگر از جسم عضوی جدا کنند روح در مقام خود است و بحال خود است و اگر عضوی دیگر جدا کنند همچنان روح در مقام خود و بحال خود است و اگر جسم را ذرّه‌ذرّه کنند در روح هیچ تفاوت نکند و هیچ آسیبی به روح نرسد از جهت آنکه جسم و افعال جسم و آلت جسمانی به مقام روح نمی‌تواند رسید.

روح با جسم است نه در جسم، معتقدین به حلول اشتباه کرده و سرگردانند و ندانسته‌اند که خدا با همه است نه در همه است و فرق بسیار است میان آنکه با همه باشد و یا در همه باشد، و این بسبب کثافت جسم و لطافت روح است، کثیف به مقام لطیف نمی‌تواند رسید و در مقام لطیف نمی‌تواند بود و لطیف مراتب دارد هرچند لطیف‌تر بود نفوذ و احاطه آن بیشتر باشد.

امام محمد غزّالی در کتاب علم لدنّی خود درباره ارتباط روح با بدن می‌گوید: بدن ابزار روح و اسباب نفس و مرکب دل می باشد، همانطور که روح متصل به اجزاءِ بدن نیست همانگونه هم جدا از آن نمی باشد، بلکه محیط به بدن و افاده و افاضه کننده به آن است و اضافه می‌کند که **روح نخستین نوری است که بر مغز تجلّی می‌کند و مغز اولین تجلّیگاه تجلّیات اوست**، قسمت اول مغز پاسبان او و قسمت وسط وزیر و مدیر او و قسمت آخر مغز خزانه و خزانه‌دار او و اجزاءِ بدن نیروهای پیاده و سواره او، روح حیوانی خدمتگزار او، روح طبیعی وکیل و نماینده او، خود بدن مرکب او، جهان میدان تاخت‌وتاز او، زندگی سرمایه او، حرکت تجارت او، دانش سود او، آخرت هدف و مقصد او، شرع راه او، نفس امّاره دشمن در قلب او، نفس لوّامه هشداردهنده او، حواس ظاهره جاسوسان و همکاران او، دین نگهبان او، عقل استاد او و حسّ شاگرد او بشمار می‌آیند و پروردگار جهان از ماوراءِ همه اینها مراقب اوست!

روح بدین وصف که گفته شد و با این ابزار و آلات که شمرده شد، با این بدن مادّی توجه تامّی ندارد و به آن اتصال نمی یابد، بلکه به آن افاضه می‌کند

و متوجه آفریدگارش می‌سازد و به امر پروردگار خود تا مدت معینی از آن استفاده می‌نماید.

بنابراین در این سفر و مدت سفر روح را کاری جز کسب معرفت و تحصیل دانش نیست، چون تنها زینت روح در جهان ابدی زینت دانش است و مال و اولاد که زینت حیات دنیوی هستند زیبندهٔ او نتوانند بود، همچنانکه؛ چشم به دیدن مناظر و گوش به شنیدن صداها و زبان آماده برای بیان سخن‌ها و روح حیوانی مست لذّت‌های شهوانی و روح طبیعی عاشق لذایذ حیوانی است، به همانگونه روح قدسی و دل آرام انسان در تمام مدت حیات جز علم و معرفت چیز دیگری نمی‌جوید و به چیز دیگری دل نمی بندد، همیشه خود را به دانش زینت می‌دهد و اگر به چیز دیگری جز علم توجه کند تنها برای مصلحت و منفعت بدن است نه از لحاظ هدف و مقصد خود.

انسان از سه نیرو ترکیب یافته است.

قبلاً اشاره‌ای شد که شخصیّت آدمی از روح او می باشد ولی این معنا را باید توجه داشت، بطوریکه دانشمندان علم الروح متذکر شده‌اند: انسان موجودی است مرکب و بهم آمیخته از سه عنصر که از این سه نیرو نفس واحد و زنده‌ای بوجود آمده است.

اول ــ تن که جسم مادی و موقتی است و هنگام مرگ مانند لباس کهنه و فرسوده‌ای آنرا ترکیب می‌کند و درباره شناخت این جسم مادی و بدن عنصری تاکنون علماءِ «علم الابدان» هزاران کتاب نوشته و هریک اسراری از خلقت آنرا آشکار کرده‌اند.

دوم ــ جسد اثیری یا «قالب مثالی» است (که نامهای دیگری هم دارد و بعداً توضیح بیشتری خواهیم داد) و آن حجابی سیّال و جوهری است که موقت نبوده و پیوسته باقی و جاوید و با حواسّ ظاهری فعلی ما دیده نمی‌شود و با روح همگام و با او بسوی ترقی و تعالی پیش می‌رود و پاک و تصفیه می‌گردد.

سوم ــ «روح» است، که مرکز نیروی خرد و کانون فهم و ادراک خلاّقه ضمیر و شخصیّت انسان می باشد و اصل موضوع این کتاب در همین مسئله است.

این سه عنصر؛ یعنی ماده، جوهر، و خرد که از ذرّات اصلی و مادّه نخستین جهان هستی می باشند، بنا بر نظام عالی خلقت، یکدیگر را یافته و گردهم آمده، بهم پیوسته اند و با فشردگی تام و شدید بهم آمیخته زندگی و حیات را پدید می‌آورند، و چون موت انسان فرارسد روح از قید تن خلاصی یافته و از عرصه زمین بیرون و بسوی فضا به پرواز در آمده در جرگه ارواح مردگان وارد و به آنها ملحق خواهد شد.

امّا در پیوستگی روح با بدن یکی از عرفا چنین گفته است: که خدایتعالی به کمال قدرت و حکمت خویش انسان را از دو جوهر مختلف مؤتلف گردانید، یکی از آن دو جوهر روح است که جوهری بسیط و نورانی لطیف و شریف دارای حرکت و نزاهت و علوّ و احیا و طهارت و از همه بالا تر از عالم امر است.

و جوهر دوم از این دو اصل که شامل وجود انسانی است، جسم می باشد که جوهری متحیز و مفتقر به مادّه هیولانی و قوام یافته به عنصر ظلمانی که حیات آن پیوسته به همان جوهر روحانی است و واسطه در ایجاد این جوهر جسمانی همان جوهر روحانی است، و همچنانکه قوّت جسم به قوّت بقاء و حیات به تغذیه نافعه و اشربه ملایمه است قوّت روح هم به علوم و معارف و اعمال صالحه و اخلاق حمیده و ملکات شریفه می باشد.

ارتبــاط روح با عقــل!

همانطور که حقیقت روح مکتوم است و کسی نمی‌تواند به ماهیّت آن پی برد مسئله عقل هم مترادف با همین امر است، بسیار مسائل دربارهٔ عقل است که لاینحل مانده است که باید آنها را مورد بررسی قرار داد؛ همچنان به قسمتی از آن موارد توجه نمائید.

اصلاً عقل چیست؟ جایگاه آن در کجاست؟ چرا دیده نمی‌شود؟ با روح همراه است یا خود روح است، هر صاحب روحی عقل دارد یا فاقد آن است، چه ارتباطی در میان عقل و روح است، آیا عقل اکتسابی یا فطری است؟ آیا به چه وسیله می‌توان مراتب عقلی را بالا برد، آیا چگونه می‌شود که عقل از دست می‌رود، رابطه عقل با علم چیست، آیا مسئله خودآگاهی و ناخودآگاهی چه ارتباطی با عقل دارد، **آیا عقل با روح پس از مفارقت از بدن همسفر است؟** یا از او جدا می‌شود، آیا بدن مادّی احتیاج به عقل دارد و بدون آن می‌تواند به حیات خود ادامه دهد، عقل چه ارتباطی با مغز دارد، رابطه فیمابین عقل و فکر و خیال و وجدان و حافظه چیست؟ عقل چه رابطه‌ای با اراده و احساس دارد، آیا عقل در برخورد با عواطف و احساسات و لذّت و الم جسمانی سهیم است، و چندین مسائل دیگر که آنها را با خود عقل باید مورد تفکر و تعقل و بررسی قرار داد، و بهتر آنست که در اول توجه خواننده را به آیات قرآنی و روایاتی از پیشوایان اسلام در این مورد جلب نمائیم، و نگارنده را اعتقاد براینست که بعد از اهمیّت مسئله روح، مسئله عقل از مهمترین مسائلی است که باید مورد توجه عموم افراد عالم بخصوص مسلمانان جهان قرار گیرد.

قرآن مجید در بسیاری از موارد مهم اشاراتی دارد که در پایان آیات مربوطه مکرّر می‌فرماید: **اَفَلا تَعْقِلون** در آنجا که مردم یکدیگر را دعوت به نیکوکاری می‌کنند و خود را فراموش می‌کنند، می‌فرماید: آیا به عقل درنمی‌یابید که خود به آنچه می‌گوئید عمل نمی‌کنید.

در جای دیگر می‌فرماید: زندگانی دنیا جز بازیچه‌ای بیش نیست و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا عقل خود را در این مورد به کار نمی‌اندازید و در مورد اهل تقوی و برتری جهان آخرت برای ایشان مکرر اشاره می‌فرماید که توجّه عقلی را براین امر معطوف دارند، و گویا این مسئله از همان اهمیّت بقاءِ روح و ارتباط آن با عقل است و جاودانگی آن دو را با هم می‌رساند.

و قرآن مجید در بسیاری از موارد است که اشاراتی فرموده براینکه تفکر و تعقل برروی آنها لازم است، همچنان توجه به کتب آسمانی و آیات الهی در عظمت جهان آفرینش و انتظام امر عالم و در پایان این آیات مکرّر می‌فرماید:

لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُون اشاره براینکه این مسائل را با شما درمیان گذاشتیم و شما را آگاه کردیم، شاید که شما عقل خود را به کار اندازید و از این نعمت عقل که بشما ارزانی شده استفاده نمائید.

و همچنین خدایتعالی در مسائل دیگری هم با مضامین دیگر به صاحبان عقل و خرد تذکر می‌دهد و آنچه را که باید بندگان در آن تفکّر و تعقّل نمایند یادآور می‌شود؛ و در پایان مطالب مربوطه می فرماید:

اِنَّما یَتَذَکَّرُ اُولُوا الْاَلْبابِ.

جز این نیست که پند می‌گیرند از قرآن صاحبان عقول.

اکنون باید دید که در چگونگی عقل پیشوایان اسلام چه گفته اند.

گفتار پیشوایان اسلام دربارهٔ عقل

آنچه که از روایات مستفاد می‌شود آنست که: آفرینش عقل نزد خدایتعالی محبوبتر از چیزهای دیگر است، بلکه شاید اهمیّت آن از آفرینش روح بیشتر باشد، چون روی سخن در اوامر و نواهی الهی متوجه عقل است، همچنانکه پاداش و کیفر هم به حساب عقل آمده است، و به اعتبار دیگر عقل اولین چیزی است که خدایتعالی آنرا خلق فرموده است.

در **کتاب کافی** در رابطه با این معنا روایاتی آورده است که در اینجا به مطالبی کوتاه از آنها اشاره خواهیم کرد تا در مسائلی که بعداً در این موضوع مطرح می‌شود توجه بیشتری مبذول گردد.

امام باقر علیه‌السّلام فرماید: چون خدایتعالی عقل را آفرید او را به سخن در آورد و سنجید و فرمود: به عزّت و جلال خودم سوگند خلقی را نیافریدم که از تو محبوبتر باشد، تو را به کسی دهم که دوستش دارم، همانا که روی امرونهی من با تو است و کیفر و پاداش هم به حساب تو است.

امام علی علیه‌السّلام فرمود: جبرئیل بر آدم فرود شد و گفت؛ ای آدم من مأمورم تو را میان سه چیز مخیّر سازم تا یکی را بگزینی و دو تا را وانهی، آدم

گفت: آن سه چیز چیست؟ گفت: «عقل و حیا و دین». آدم گفت: عقل را برگزیدم.

شخصی از امام ششم علیه السّلام پرسید: عقل چیست؟ فرمود: چیزیست که بوسیله آن خدا را بپرستند و بهشت به دست آورند.

امام رضا علیه السّلام فرمود: دوست هر مردی عقل او است و دشمنش جهل او می باشد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس که عاقل است دین دارد و هر که دین دارد بهشت می‌رود.

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدا در روز قیامت نسبت به بندگان خود به اندازهٔ عقلی که به آنان عطا فرموده خورده گیری می‌کند؛ و این معنا قریب به فرموده امام صادق(ع) است که فرمود: ثواب به اندازه عقل هر کس است.

رسول اکرم(ص) فرمود: اگر حسن حال مردی بگوش شما رسید در حسن عقلش ملاحظه کنید، همانا به اندازه عقلش پاداش دارد.

و باز از آنجناب است که فرمود: خدا به بندگانش چیزی بهتر از عقل قسمت نکرده، خواب عاقل بهتر از شب بیداری جاهل است، اقامت عاقل بهتر از رنج حرکت جهاد جاهل است، خدا پیغمبر و رسولی را برنیانگیخته تا عقل او را کامل کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام، فرمود: خدا بوسیله ای بهتر از عقل پرستش نشود، و فرمود: خرد پرده اسرار است و فضیلت جمال پدیدار.

امام صادق علیه السّلام، فرمود: خداوند عقل را از نور خویش آفرید، عقل اولین مخلوق روحانی است و همچنین در روایت معروف دیگر که فرمود: **اِنَّ اَوّل ما خَلَق اللهِ العَقل وَهُوَ اَوّل خلق مِنَ الرُّوحانیین عَنْ یمین العَرْشِ مِن نُورِهِ...** که شاهد کلام چنان نمودار است که **عقل را از سنخ روح و جوهر مجرّد مستقل خوانده است.**

روح و عقـــل هریک جوهری مجرّد و مستقلنـــد!

این نکته قابل توجه است که عقل نیروئی می باشد، که بطور کلّی خوب و بد و سود و زیان را کاملاً تشخیص داده و گواه برحق و حقیقت است، با عشق و محبت آشنائی کامل داشته و وفاداری و فرمانبرداری از حق از خصایص اوست، در تمام امور خیر و نیکوکاری و در تمام مسائلی که در طیّ مسیر خوشبختی و سعادت قرار دارد با روح و یا نفس هماهنگ است.

این نیروی عظیم عقلی تشخیص و سنجش و فهم و انقیاد و فعالیّت و درک مسئولیتی دارد که به نیکی و خوشرفتاری می‌گراید و از اینجهت آنرا تفسیر بریک جوهر مجرّد و مستقل که معتقد حکما است تطبیق داده اند **همچنانکه روح را هم جوهر مجرّد و مستقل خوانده اند** و شاید به اعتبار همین باشد که **بعضی عقل را همان روح گفته اند** چون عقل بر نیروی معنوی و تابنده وجود انسان و فرشته و جن هم که خردمندان عالم هستی در شمارند صادق است.

از مطالبی که دربارهٔ عقل گفته شده است: چنان برمی‌آید که عقل نوریست تابنده در باطن و حقیقت انسان و در برابر جهل قرار دارد، چون نادانی ظلمت و تاریکی باطن انسان است و اعتبار عقل در برابر جنون و دیوانگی از همین نظر است و طبق تحقیقاتی که روانپژوهان بعمل آورده اند، آثار مختلفه جهل بر مراحل جنون تطبیق داده شده، و همانطور که مشهور است مراتب کسالتهای روانی در اثر جهل بروز کرده تا بجائی که به جنون منتهی می‌شود.

بنابراین **ارتباط عقل را با روح می‌توان دریافت**، همچنانکه بروز کسالتهای روحی و روانی از جهل سرچشمه می‌گیرد، در مقابل روح بوسیله عقل می‌تواند مراتب شوق و شعف و شادی و خوشدلی را برانگیزاند.

عقـــل را چگونه اطـــلاق به روح کرده‌اند؟

قبل از آنکه بخواهیم وارد این بحث شویم، لازم است که گفته شود بطور کلّی نیروی خرد و عقل انسانی همان درک و فهم تشخیص خوب و بد و زشت و زیبا و نفع و ضرر و دوراندیشی و نهان‌بینی است و همچنین توجه به امر عواطف و احساسات و اخذ تصمیم در تمام کارهائی است که مربوط به زندگانی دنیا و آخرت می باشد، اینها همه از آثار و ظهور عوالم عقلی است، که در حقیقت عقل یک تابش و تشعشعی است که دامنه آن از ادراک احساسی بسیار وسیعتر است.

و همانطور که گفته‌اند: عقل مرکز نوری است که پرتوهای خود را در سطح احساسات و عواطف پراکنده می‌کند، و آنها را زیر بررسی و نتیجه گیری قرار می‌دهد و از نظر کشف و ارتباط با محیط خارج بسط و توسعه می‌دهد و در عین حال تأثیر آنها را تعدیل می‌نماید، یعنی عقل برای تعدیل اراده منبعث از احساسات و عواطف است و حزم و احتیاط بخرج می‌دهد.

امّا در این معنا که در حقیقت عقل دامنه آن از ادراک احساسی وسیعتر است بعضی از حکما ادراک آدمی را به دو نوع توصیف کرده‌اند[1] یکی ادراک جزئی که نیازمند به آلات بدن باشد، چون دیدن، شنیدن، چشیدن، بوئیدن و لمس کردن است، این قسم ادراک را احساس، و آلات آنرا حواس گویند و خیال و وهم نیز از این نوع باشند، چون خیال تعلّق نگیرد جز به صورتهای محسوسه و وهم اگرچه تعلّق به معانی گیرد، امّا به معانی جزئیه باشد که در محسوسات یافت شود.

و نوع دوم ادراک کلّی باشد که آنرا تعقل و نطق گویند و نفس ناطقه در این نوع ادراک محتاج به آلت نباشد، بلکه ادراک آن به ذات خود حاصل شود؛ از **این جهت نفس ناطقه یا روح را عقل نیز گویند.**

و این قسم ادراک جز به ذوات مجرّده و مفهومات کلیه تعلّق نگیرد و به

۱. از کتاب گوهر مراد.

سبب همین تقسیم‌بندی «ادراک» به دو نوع متباین و «اراده» انسان نیز به دو نوع اراده تقسیم می‌شود، یکی اراده عقلی که ناشی از تعقل شود و دیگری اراده غیرعقلی که ناشی از احساس یا توّهم و یا تخیّل باشد.

بعضی از روانشناسان هم برآنند که تنها انسان موجودی است که دارای زندگانی چهارگانه عقلی و عاطفی و حرکتی و غریزی است که حیوانات دیگر اغلب با داشتن شعور و فهم فاقد عقل و خرد می باشند و این بحثی جداگانه است که در اینجا گفته می‌شود: **مسئله عقل با روح انسان پیوستگی کاملی دارد** و شاید بتوان این معنا را حمل برآن کرد: **که دربقاءِ روح پس ازمرگ عوالم عقلی که مرکز تفکر و حافظه و عاطفه و احساسات انسانی است و همه ازشئون روح می‌باشند آنها درحیات برزخی با روح هماهنگی خود را حفظ خواهند کرد.**

میـــان عقل و روح جـــدائی نیست!

حیات آدمی را نمی‌توان بدون اجتماع عقل و روح با هم تصوّر کرد، از تحقیقات و آزمایشات روانپژوهان چنین برمی‌آید[1]؛ که در حیات آدمی گاهی عقل برای روح واسطه و پلی قرار می‌گیرد که هرگاه روح بخواهد حیات را در همه اعضای جسد مادّی با نسبتهای معینی جریان دهد از عقل کمک می‌گیرد، و همچنین هنگامی که عقل می‌خواهد بوسیله حواسّ مادی با محیط خارج تماس پیدا کند از روح کمک می‌گیرد.

ولی بطور کلّی مجموع حیات خواه در جسد مادی و خواه در جسد اثیری (که بعداً تفسیر آن خواهد آمد) از این سه چیز بوجود می‌آید، «مخ ــ عقل ــ مادّه» و با اینکه خود حیات از ادراک حواسّ مادّی پنهان است، ولی بطور قطع وجود حقیقتی دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

البته این معنا را باید توجه داشت که بحث و تحقیق در اطراف شناخت حقیقت عقل و اعمال آن خیلی وسیعتر و عمیقتر از بحث در اطراف مخ می باشد و برای بحث کنندگان بسیار مشکل است که بتوانند تمام زوایای عملی عقل و تأثیر

۱. از کتاب «انسان روح است نه جسد».

آن را در مخ نشان دهند، آنچه که علم روحی جدید در مورد عقل بحث و تحقیق کرده از لحاظ دقت و بُعد و مسائل به اندازهٔ بحث و دقت دربارهٔ خود روح می باشد خواه روح را بمعنای شراره قدسی بدانیم که به جسد مادی حیات می بخشد و خواه به معنای جسد اثیری بدانیم که در پشت سر جسد مادّی از داخل قرار گرفته است، چیزی که در این میان مهم می باشد این است که ما نباید فراموش کنیم **که میان عقل و روح جدائی نیست!** همانطور که میان عقل و علم ارتباط برقرار است، چنانکه گفته اند: **که حقیقت روح علم و عقل است.**

یکی از حکمای فرانسه بنام **«مالبرانش»** گوید[1] علت اصلی خطا کردن انسان اینست که: **روح و عقل او گرفتار تن شده است** و بواسطه تن دارای قوه احساس و تخیّل و همچنین تمایلات نفسانی گردیده و در فهم و تعقل اوتن مداخله یافته و از همه این راهها برای او خطاها و اشتباهها دست می‌دهد.

بد نیست که در اینجا یادی هم از عارف ربّانی حافظ شیرازی کنیم که در رابطه با این معنا از بُعد عرفانی می‌فرماید:

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس — که در سراچه ترکیب تخته بند تنم
چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانیست — روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

آری، میان عقل و روح جدائی نیست ولی همبستگی آندو با بدن مانع آزادی و پرواز آنها به فضای عالم قدس است.

در پایان این بحث گفته می‌شود که در موضوع عقل و روح و ارتباط جاودانگی این دو با هم مطالب دیگری در ابعاد گوناگون است که بعداً به شرح قسمتی دیگر از آن خواهیم پرداخت.

هماهنگی فکر و عقل با روح!

از آنجا که بحث این کتاب در مسئله روح و نفس آدمی دور می‌زند ناگزیر آنچه که در ارتباط با این امر مهم می باشد باید حداقل نکات عمده آنرا یادآور شویم. **در اینجا باید گفت مسئله فکر و تفکریکی از مسائل مهم روحی است** که

۱. از کتاب «سیر حکمت در اروپا».

حتیٰ در عالم پس از مرگ هم فکر با هماهنگی عقل با تمام مسائل عالم اثیری پیوستگی داشته و گویا حیات برزخی هم بستگی به تفکر و تعقل در عوالم روحی دارد.

اینکه خدایتعالی در قرآن مجید مکرّر می‌فرماید: **اَفَلا تتفکّرُون ــ لَعَلَّکُم تَتَفکّرُون و اَفلا یَعقِلُون** از همین جهت است که این امر بسیار مهم و بخصوص پیوستگی آن با جهان آخرت است.

شاید این معنا کافی باشد که خدایتعالی پیوستگی نیروی فکری را با نفس در این آیه شریفه تصریح نموده و می‌فرماید:

اَوَلَمْ یَتفکّرُوا فی اَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اللهُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ وما بَیْنَهُما اِلّا بِالْحقِّ...[1]

آیا در نفس خود نیندیشیدید که خداوند آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز بحق و برای زمان معیّنی نیافریده ولی بسیاری از مردم رستاخیز و لقای پروردگارشان را منکرند.

شاهد کلام در این آیه شریفه براینست که اشاره می‌فرماید: که آنها در درون جان خود تفکر نکردند چون اگر درست بیندیشند چنین باشد که داوری عقل لازم است و فکر و عقل هر دو در آگاهیها مؤثرند.

و از آنطرف از مفاد آیه چنین برمی‌آید که بقاءِ این دو فکر و عقل با پیوستگی با روح در عالم برزخ و جهان آخرت که روز لقاءِ پروردگار است (یعنی رسیدن به کیفر و پاداش) امری مسلّم و پابرجا می باشد.

در ارتباط با اهمیّت مسئله تفکر و تعقّل در کتاب «راز درون» آورده است: **در بین قوای روحی انسان قوه فکر مرتبه اوّل را حائز است** و بزرگترین و ماهرترین و قادرترین و عالیترین قوه‌ای می باشد که بشر تاکنون کشف کرده است. زیرا هر نیروئی که در قوای ضعیفی مانند الکتریسیته و غیره می باشد در زمان و مکان محدود است ولی برای نیروی فکری زمان و مکان پیدا نیست و برای آن گذشته و حال و آینده یا دور و نزدیک یکی است، چنانکه در یک آن می‌توانیم چندین

۱. روم/۸.

میلیون سال قبل را فکر کنیم و به محض اراده به تفکر (فکر ما) فوری این زمان را طی می‌کند، همچنانکه فکر کنیم چندین میلیون سال بعد فلان ستاره به زمین نزدیک خواهد شد، باز فکر ما فوری این چندین میلیون سال را طی کرده و درک می‌کند.

در هر حال امواج فکر زمین و آسمان را می پیماید و اکناف و اطراف فضای بی انتهای کائنات را زیر استیلای خود می‌آورد که همین تفکر بنظر یکی از دانشمندان بنام «شوپنهاور» تنها وجه امتیاز انسان برحیوان است و تمام اختراعات و ترقیات عالم ناشی از همکاری نیروی فکری است.

امّا مسائل دیگری در اهمیّت تفکر و تعقل است که می‌توان بزرگترین و مشکل‌ترین مسائل زندگی دنیا و آخرت را در آن بررسی کرد، حتی با مطالعه همین کتاب هم اکنون خواننده می‌تواند فکر خود را در عمیق‌ترین اندیشه بکار انداخته تا به پاره‌ای از اسرار روح که سروکار ابدی و خلودش با اوست آشنائی حاصل نماید.

بقول یکی از روانپژوهان که گفته است: **فکر، فرزند مستقیم روح و حیات و عقل است** و می‌تواند این سه چیز را برای ما متجلّی سازد. فکر می‌تواند پاره‌ای از حقایق را برای ما مجسم سازد و آن نیروئی یاری دهنده است که نظیر ندارد.

البته فکر باید راهنمای عمل باشد و عمل نیز نتیجه فکر منظم و خوب باشد، و این توجه لازم است که افکار را باید در مسیر صوابدید خالق جهان قرار داد، چون اگر در مسیر انحراف قرار گرفت از تمام مزایائی که خدایتعالی برای افاضه رحمت بر بندگان ایجاد فرموده بهره‌ای گرفته نخواهد شد و حتی چنین بنظر می‌رسد که اولین مسئولیّت هر فردی در اندیشه نیک و بد او ظاهر خواهد گردید، چون همانطور که گفته‌اند: هر فعل و عملی که از انسان سربزند یا هر فکر و اندیشه‌ای در مغز و دماغ بروز نماید برحسب نوع عمل یا سنخ فکر **یک نوع صفا و تابش و یا تاری و کدری در روح ایجاد می‌کند و اثرات آنها در روح نقش می‌گیرد** و آن آثار پیوسته بر حجاب جوهری روح باقی می‌ماند، و لذا اهمیّت این موضوع در حیات برزخی در عالم ارواح بخوبی ظاهر شده و اثرات خود را بجای می‌گذارد.

و از طرف دیگر یکی از دانشمندان روانپژوه غرب گفته است[1] **فکر ما همان روح است که در پیکر مان تجسّد یافته** یعنی بوسیله قالب سیّالش بدن مادّی را در اختیار گرفته است، همانطور که انسان زنده بدون استفاده از اعضای بدن قادر نیست عامل هیچ اثر یا فعلی بر قطعه چوب شود روح هم بدون واسطه روانپوش نمی‌تواند فاعل هیچ اثر در بدن جسمانی گردد.

ارتباط فکر و نیروی حافظه با روح

قبلاً این معنا گذشت که تمام قوای نامرئی که سازنده شخصیّت انسانی هستند با روح ارتباط مستقیم داشته، بلکه هریک شأنی از شئون روحی هستند و درباره آنها از جمله عقل و فکر و علم مطالبی گذشت و اکنون در اینجا در رابطه با روح مسئله نیروی حافظه مطرح است.

پیش از آنکه وارد این بحث شده باشیم اشاره به گفته یکی از فلاسفه خواهیم کرد که می‌گوید: **انسان یعنی قوه مدرکه او و این قوّه مدرکه یعنی حافظه، لذا** از این بیان نتیجه گرفته می‌شود، **که جسم تحت نفوذ روح و نیروی حافظه است.**

در کتاب «سیر حکمت در اروپا» آورده است: یکی از حکمای مشهور فرانسه بنام «برگسن» که به تحقیق امر حافظه پرداخته و تشخیص داده است که رکن مهم وجود نفس خودآگاه حافظه است و مقصود از حافظه را اعم از خیال و حافظه دانسته، یعنی هم حفظ محسوسات و حفظ معانی را شامل است؛ و چنین اضافه می‌کند: اینکه حافظه رکن مهم وجود نفس خودآگاه است حاجت به شرح و بیان ندارد و بخوبی می‌توان دریافت که اگر حافظه نباشد و شخص هیچ چیز از گذشته را بیاد نداشته باشد دلیل بروجود نفس مستقل نخواهد بود، سخن در اینست که آیا حافظه از خواص مادّه است یا امری مجرّد از بدن است.

بعضی از فلاسفه و علماءِ علم الابدان مدعی شده‌اند که حافظه در مواضع معین از دماغ یعنی «مغز سر» جای دارد و به فاسد شدن آن نقاط مغز چنانکه در

۱. از کتاب ارتباط با ارواح (آلان کاردک).

بعضی از بیماریها واقع می‌شود حافظه هم باطل و فاسد می‌گردد، پس حافظه را خاصیت مادّه می‌دانند در حالیکه «برگسن» با شرح و بسطی تمام در کتابهای دیگر و تصنیفهای خود تحقیق در چگونگی حافظه و بیماریهائی که حافظه را مختل می‌سازد بوجه علمی چنین بیان می‌دارد که حافظه خاصیت مغزی می باشد و فرق است میان حافظه و ذاکره، یعنی فرق است میان اینکه چیزی را در یاد داشته باشند و یا آنکه آنرا بیاد بیاورند، حافظه یعنی آنچه تصوّر اشیاء و معانی را در یاد نگاه می‌دارد، و آن امر مادی و خاصیت دماغ نیست بلکه بعکس است، یعنی مادّه حاجب حافظه و مایه فراموشی است و فقط ذاکره است که عمل دماغ است، تصاویر اشیاء و معانی همواره در حافظه مضبوط است و هیچگاه محو نمی‌شود ولی دماغ همچون پرده است که برحافظه کشیده شده و ذاکره قوه‌ای است از دماغ که به موجباتی و در اوقاتی پرده را پس می‌کشد و آنچه در حافظه مضبوط است بیاد می‌آورد.

تحقیقاتی که «برگسن» در امر حافظه و مسائل مربوط به آن کرده مبسوط است و منجر به تحقیقات و اظهار نظرهای بسیار در مباحث مختلف روانشناسی شده است از قبیل مبحث تداعی معانی و مبحث کلیّات یعنی حقیقت آنها و چگونگی حصول صور کلیّه در ذهن و نیز مبحث خواب و آنچه در خواب دیده می‌شود «**که یکی از مباحث عمدهٔ روحی است**» و مبحث فکر و اعمال دماغی و عقلی و رویهمرفته از همه تحقیقات بوجه بدیع علمی نتیجه می‌گیرد که امور عقلی یا نفسی محصول دماغ یعنی تن نیستند **و انسان نفس یا روحی دارد مستقل از بدن و از دماغ که آن روح در زمان است و در مکان نیست** و شامل احوال گذشته است و احوال آینده را آماده می‌کند و با دماغ مناسبتی دارد که آنرا بعمل وامی‌دارد و در آن هنگام بجهان مکانی مرتبط می‌شود و زمان حاضر را صورت می‌دهد، **وچون روح از این مستقل است ومحصول تن نیست** می‌توان معتقد شد که حیات او هم بسته به حیات تن نباشد و پس از تن باقی باشد.

امّا چون در اینجااشاره‌ای به رابطه حافظه با مغز سر به میان آمد بی مورد نیست موضوعی را که نگارنده از مجلّهٔ دانشمند به خاطر دارد متذکر شده و یادآور شویم که می‌گوید: مغز محل تلاقی دنیای برون و درون و رابط میان آنها است.

ما از تجربیات مادّی دنیای برون تأثیراتی می‌اندوزیم مثل لذّت، درد، احساس خوشنودی و غیره و البته اینها در دنیای درون ما تأثیر می‌گذارد، مغز به همه بدن ما اطلاعاتی می‌رساند و متقابلاً از آنها اطلاعاتی دریافت می‌کند، دستگاه ایمنی بدن ما که وظیفه دفاع در مقابل همه مهاجمان را دارد در عین حال هم وسیله انتقال اطلاعات است و هم تعبیر و تفسیرها.

اینکه گفته‌اند: عقل سالم در بدن سالم است این ضرب‌المثل بیشتر متوجه این معنا می باشد که عقل سالم در مغز سالم است و بیشتر باید توجه داشت که مغز از نظر عواملی که آنرا ناتوان می‌کند همچنان از شرب مسکرات و اعتیاد به مواد مخدر که مانع عمل طبیعی سلّولهای مغزی می‌شوند باید پرهیز کرد و بطور کلّی برای خوب فکر کردن باید سلولهای مغز را قوی و سالم نگاهداشت تا قدرت درک نیروهای حوادث را داشته باشد و چنانکه مشهور است بیشتر از بیماریهای روانی از ضعف و سستی و ناتوانی مغز بروز می‌کند، چون در عوامل روانی دو عامل تأثیر دارد یکی مربوط به سلّولهای مغز که بستگی به سایر اعضاء دارد و دیگری عامل خارجی حوادث پایدار است و خلاصه حیات انسانی از رابطه ناگسستنی روح و جسم تشکیل شده و جسم بیمار در روح تأثیر کلّی دارد.

ارتباط روح با قلب!

یکی از مهمترین ارتباطهائی که در تعلّق روح با بدن مورد اهمیّت است، همانا ارتباط روح با قلب است، چه خوب که ما این مسئله را بطور فشرده بیان خواهیم داشت چون گسترش آن در حدی است که باید کتابهائی برآن نوشت.

قبل از آنکه بخواهیم وارد این بحث شویم بهتر آنست که بدانیم قلب در قرآن مجید به چه معنا آمده و چه تعبیراتی در معانی و حالات آن آمده است.

با آنکه می‌دانیم قلب در سینه آدمی یک دستگاه تلمبه‌ای برای گردش خون می باشد، ولی قرآن مجید درک حقایق را بیشتر نسبت به آن داده و بسیار مسائلی را در حالات آن قرار داده است و از آیات الهی در رابطه با این امر معانی

گونا گونی استنباط می‌شود که حقیقت قلب را آشکار می‌سازد.

جائی قلب به معنی عقل و درک آمده است، همچنانکه می‌فرماید:

اِنَّ فی ذٰلِكَ لَذِكْرٰی لِمَنْ كٰانَ لَهُ قَلْبٌ...[۱]

هرآینه این مطالب پند و تذکّری است برای آنان که عقل و درک داشته باشند.

جائی قلب به معنی مرکز عواطف آمده است همچنانکه می‌فرماید:

سَأُلْقِی فی قُلُوبِ الَّذِین كَفَرُوا الرُّعْبَ...[۲]

بزودی در دل کافران ترس ایجاد می‌کنیم.

جائی هم به معنی سنگدل آمده و می‌فرماید:

وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ...[۳]

و اگر بودی بدخوی سنگدل...

امّا شاهد کلام در ارتباط با بیان مورد بحث چنین است که قلب جائی به معنی روح و جان آمده و می‌فرماید:

وَاِذْ زٰاغَتِ الْاَبْصٰارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنٰاجِرَ...[۴]

و هنگامی که چشمها تاریک شده و جانها به لب رسیده بود...

و اصولاً بعضی قلب را به روح اطلاق کرده‌اند و توجه خود را به این آیه شریفه معطوف داشته‌اند که می‌فرماید: **أُولٰئِكَ كَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْاِیمٰانَ وَاَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ...**[۵] اشاره براینکه آنان به این خاطر که ایمان به خدا و روز جزا دارند، نوشته است خدایتعالی در دلهایشان ایمان را و به روحی از خودش تأییدشان فرموده است و دلهایشان را به آن روح زنده می‌سازد.

در بعضی از تفاسیر اشاره‌ای شده است که آیه شریفه این معنا را افاده

۱. ق / ۳۷.
۲. انفال / ۱۲.
۳. آل‌عمران / ۱۵۹.
٤. احزاب / ۱۰.
۵. مجادله / ۲۲.

می‌کند که در مؤمنین بغیر از روح بشریّت که در مؤمن و کافر است روح دیگر وجود دارد که از آن حیاتی دیگر ناشی می‌شود.

در تفسیر نمونه، آورده است: درست است که مرکز اصلی ادراکات و عواطف همگی روان و روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس العمل های جسمی آنها متفاوت می باشد، عکس العمل درک و فهم نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می‌گردد، ولی عکس العمل مسائل عاطفی از قبیل محبّت و عداوت و ترس و آرامش همچنین شادی و غم در قلب انسان ظاهر می‌شود، بطوری که به هنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آنها در قلب احساس می‌گردد.

نتیجه اینکه اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) و نیز مسائل عقلی به قلب (به‌معنی عقل یا مغز) نسبت داده می‌شود، دلیل آن همان است که گفته شد و سخنی به گزاف نرفته است.

از همه اینها گذشته، قلب به معنی عضو مخصوص نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد بطوری که لحظه توقف آن با نابودی همراه و روح از آن مفارقت می‌نماید.

و از طرف دیگر می بینیم که قرآن مجید از نظر اهمیّت موضوع باز دربارهٔ روح و قلب آیات دیگری بروجه دیگر آورده و مکرّر می‌فرماید:

اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدورِ[1]

خدا دانا است به اسرار سینه ها.

از تعبیری که در این معنا آمده است «ذات» را به معنی عین و حقیقت گفته‌اند و «صدور» را به معنی سینه‌ها که اشاره براین می‌شود: **«خداوند از دقیقترین اسراری که در اعماق روح آدمی نهفته است و هیچکس جز خودش از آن آگاهی ندارد باخبر است»** و اینکه چگونه عواطف و تصمیمات و احساسات و نیّات به قلب و درون سینه ها نسبت داده می‌شود قبلاً مطالبی گذشت و در اینجا بی مورد نیست که به شرح روایتی که در اصول کافی در ارتباط به این معنا آمده توجه شود که شارح می‌فرماید: میان حکما و پیروان آنها اعتقاد برآنست که مقصود از قلب

۱. آل عمران / ۱۹.

همان نفس ناطقه است که آن گوهری روحانی در میان دو جهان است و آن روح صرف است، و بر تن و مادّه و در آنچه زیر دست اوست حکم‌فرما می باشد و از آنچه بالا تر از اوست فرمان بر است.

و باید دانست که معرفت دل و حقیقت اوصافش اصل دین است و پایه و روش سالکین در مسیر شناخت همین امر است از آن جهت که اهل عرفان می‌دانند که: **قلب ونفس وروح وعقل الفاظی هستند که معانی آنها بهم نزدیک است.**

ارتباط روح با قلب از ابعاد دیگر!

اکنون اگر بخواهیم مطالب جالبتری از نظر ارتباط قلب با روح ارائه دهیم بسیار بطول می انجامد، ولی در اینجا اشاراتی مختصر به حالات قلبی کرده و یا به اعتبار دیگر به حالات دل و اندرون سینه توجه می‌نمائیم و در رابطه با روح تفکر و تدبر در این امر را به خواننده وامی‌گذاریم.

با توجه به مسائلی که در این معنا قبلاً از نظر قرآن مجید گذشت بی مورد نیست که در معانی این جملات کوتاه کاملاً دقت کرده تا از ابعاد گونا گون از هماهنگی روح با قلب اطلاعی کامل حاصل نمائیم.

قلب مرکز سلامتی نفس است ــ **قلب جایگاه تحویل وتحوّل در حالات روحی است** ــ قلب مرکز نزول وحی و الهام است ــ قلب مهبط نور الهی است ــ قلب در مقامی است که به ذکر خدا آرامش حاصل می‌نماید ــ قلب مرکز پذیرش هدایت و ضلالت است ــ قلب تجلّی گاه معرفت است ــ قلب شاهد خوف و ترس و بیم و هراس است ــ قلب پناهگاه فکر و اندیشه و عقل است ــ قلب مرکز پایه گذاری تقویٰ و پرهیزکاری است ــ قلب جایگاه رأفت و رحمت است ــ قلب اولین مقام دخول ایمان است ــ قلب محل ظهور حسرت و ندامت است ــ قلب جایگاه بروز رجس و پلیدی است ــ قلب جای انکار و اقرار است ــ قلب مرکز آزمایشات الهی است ــ قلب محل خضوع و خشوع است ــ **قلب روحی است که فرمانروای همه اعضاء و جوارح است** ــ قلب در مقام نرمش و ملاطفت است و گاهی

هم از سنگ سخت‌تر ــ قلب جایگاه هرگونه مرض و کینه و حقد و حسد و بخل و شقاوت است ــ قلب چشمی دارد که گاه کور است و گاه روشن می‌شود ــ و از همه بالا تر قلب جایگاه و کانون عشق و محبت است. هر گناه و خطائی را به قلب نسبت می‌دهند و هر کار صوابی را از او طلب می‌کنند. اگر از قلب مواظبت نشود به پیروی هوای نفس تغییر حالت می‌دهد و بعلاوه قلب مظهر عواطف است و هرگاه برقی از عواطف و ادراک که مایه حرکت و جنبش است در روح انسان آشکار شود نخستین اثرش در همین قلب جسمانی ظاهر می‌گردد و اگر پدیده‌های روحی به قلب نسبت داده می‌شود به خاطر آنست که نخستین مظهر آن در بدن انسان قلب او می باشد.

و این معنا بخوبی درک می‌شود: هنگامی که دل افسرده است، **روح افسرده می‌شود و هرگاه که دل شاد می‌شود روح و روان شاداب می‌گردد.** هرگونه الهامات که در قلب بروز می‌کند **چه نقش مهمی در روح دارد،** تمام مراتب تزکیه نفس بستگی به پاکی دل دارد همچنان اگر دل از لوث پلیدیها و آلودگیها پاک باشد روح هم پاک و بی آلایش است.

حال اگر تمام این مسائل را کنار بگذاریم و به ظاهر امر نگاه کنیم خواهیم دریافت که پیوند روح با قلب از بُعد دیگری مورد توجه است، همچنان به مجرّد اینکه شریانهای قلب گرفته می‌شود و راه خون‌رسانی به قلب مسدود می‌گردد روح از جسد خارج شده و استقلال خود را ظاهر می‌سازد، و از همین جا معلوم می‌شود که پیوستگی روح با بدن تنها از مسیر قلب و جریان خون است، و حتی تمام امراض مهلکی که باعث مرگ می‌شود برخورد آن به از کار افتادگی قلب است. آخر چگونه روح جریان خون را در بدن تا بموقع مرگ تضمین می‌نماید و همینکه آن جریان متوقف شد خود را از بدن جدا می‌سازد، ما می‌دانیم که ارتباط روح با هریک از اعضاءِ بدن در مرتبهٔ خاصی است، با مغز آدمی فرمان می‌دهد و حساسیّت خاصی در سلّولهای آن در رابطه با حافظه دارد، و صرفنظر از اینکه با جریان خون در قلب ارتباط دقیقی دارد ولی در عین حال ارتباط مستقیم با عوالمی دارد که در قلب ایجاد می‌شود و در مراتب و حالات نفس نقش مهمی را ایفاء می‌کند.

عشق با روح چه ارتبـاط مهمّی دارد؟!

دربارهٔ ارتباط قلب با روح قبلاً مطالبی گذشت که اشاره شد قلب کانون محبت و عشق و مرکز عواطف و دلباختگی است و چنین نمودار گردید که حالات قلبی پیوستگی مستقیم با روح داشته و اثرات عمیقی در نهاد آدمی باقی می‌گذارد.

امّا در اینجا باید این توجه را حاصل کرد که روح چه در مسئله عشق مجاز و چه در مرحله عشق حقیقی محرّک اصلی است، همچنانکه می بینید عشّاقی که پایبند ظاهری به عشق مجاز هستند در عوالم روحی و روانی خاصی قرار دارند، و بالا تر آنکه اگر در مرحله عشق حقیقی و عشق به ذات حق قرار گیرند دیگر چنان واله و شیدا می‌شوند که سر از پای نمی‌شناسند.

نشنیدید که اولیاءِ حق چگونه در این امر بی تابی داشتند. در اینجا لازم است گفته شود که عشق به ذات حق عشق عقلانی است نه نفسانی و هیچ انفعالی بر او چیره نخواهد شد.

هرچقدر معرفت انسان به نفس خود و عوارض و حالات آن بیشتر و روشنتر شود و به علم تمام نزدیکتر باشد عشق او به حق بیشتر خواهد بود و **این همان عشقی است که بهیچوجه از روح جدا نیست و همچنان در تمام مراحل حیاتی روح باقی و جاوید خواهد ماند** لذا از این معنا چنین نتیجه گرفته می‌شود: روحی که با عشق محبوب خود از این جهان به جهان دیگر ارتحال پیدا می‌کند چقدر در عالم شادی و فرحناکی است و شاید برای او همین لذت کافی باشد که با محبوب خود همیشه همراه است.

و از طرف دیگر کسانی که دارای مهر و محبتند، کسانی که در عوالم عشق حقیقی روزگار خود را بسر می برند گذشته از این مرتبه لذّت بخش، مهر و محبت آنان در دلهای اهل ایمان پرتوافکن شده و روح آنان در عوالم نامرئی با ارواح نیکان الفت و آمیزش برقرار می‌نماید، و از همین جهت است که در عالم

برزخ ارواح سعدا و نیکان با هم محشور شده و در گرد هم با صفا و صمیمیّت به حیات برزخی خود لذّت می بخشند.

تنها عوالم عشق و محبت است که روح و روان آدمیان را در هر دو جهان با هم پیوند داده و شادمانی ایجاد می‌نماید، هر کس که این موهبت در نفس او بروز نماید روح او در فراز مظاهر عالیه زندگانی این جهان در مقام والائی از جهان آخرت قرار خواهد گرفت و از همین جهت است که انبیاء و اولیاءِ حق قلوبشان مملو از معرفت و محبّت الهی بوده و در دریای بی کران عشق او مستغرق بودند، بعضی از فرط محبت فرزند خود را قربانی می‌کردند (داستان ابراهیم خلیل را شنیده اید)، بعضی زندان را برآنچه خلاف محبت بود ترجیح دادند همچنان یوسف علیه السلام، بعضی از فرط محبت آنقدر به سجده در می افتادند و آنقدر گریه می‌کردند و از درد هجران و فراق بی تابی داشتند که التفات به چیز دیگری نداشتند، حتماً این معنا را از بیان علی علیه السّلام شنیده اید که در مقام تعلیم در دعا عرض کرد: **صَبَرْتُ عَلٰی عَذٰابِكَ فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَلٰی فِرٰاقِكَ** یعنی گیرم شکیبائی نمودم بر شکنجه تو پس چگونه شکیبائی و بردباری کنم بر جدائی و دوری تو، که درد فراق و بلای حجاب در نزد عشاق عذابی شدیدتر از شکنجه های سخت و ناگوار است.

این همان معنای عشق و محبت حقیقی است که هرقدر مقام معرفت و ادراک محب قویتر باشد، شدت حب و دوستی بالا تر گیرد. آن محبتی که بر پایه عوالم خارج درونی ایجاد می‌شود و با بصیرت باطن به زیبائی جمال و کمال و جلال محبوب خود می‌نگرد آن همان جذبه روحی است.

اصولاً اگر به حقیقت عوالم عشق توجهی حاصل شود همان است که یکی از عرفا اشاره کرده است و می‌گوید: عشق راز آفرینش و رمز هستی و محور حیات عالم و آدم است که از حب ذاتی حقتعالی مایه گرفته و پایه معرفت که علت غائی خلقت است برآن نهاده شده است.

و شاهد کلام در گفتهٔ این عارف اشاره براین امر است که: **عشق رابطه پیوند روح و مبدأ و واسطه ایجاد عاشق و معشوق است و دل را با عشق و روح پیوندی است ازلی و ارتباط آنها با هم امری مسلّم است.**

اثر محبّت در عالم ارواح نقش به سزائی دارد!

بطوریکه بعضی از دانشمندان روانشناس گفته اند: مبدأ و اساس همه چیز در عالم محبّت است که در مرحله اول باید دانست که از راه محبت می‌توان کاملاً بوجود مقدس الهی پی برد، چون اساس تمام معارف روی محبت الهی پایه گذاری شده است، یعنی محبت جاذبه‌ای آسمانی و رمزی از رحمت و عنایت ربّانی است.

اگر محبت نبود انسان لذّت حیات را درک نمی‌کرد و برامید و آرزوها ارزشی نمی‌گذاشت، یعنی عوالم محبّت است که در حیات آدمی نقشی بسیار مهم و رسالتی بس نیکو دارد که آن برای هر کس موجب ترفیع مقام و وسیله ایصال به مرتبه نهائی مقصد است، تمام ارزشهای واقعی از راه محبت ظاهر می‌شود، حتی تنها چیزی که می‌توان در دار آخرت از آن بهره‌برداری کرد، همان عوالم عشق و محبتی است که انسان با خدا و یا دوستان خدا در این دنیا داشته است.

آخر برای نجات و رهائی از ناملایمات در عالم ارواح و در امر آخرت کسی چیزی ندارد که بخواهد فدا دهد و متاعی در دست او نیست که بخواهد مبادله کند، تنها محبّت به خدا و اولیاءِ خداوند است که در مقام مبادله می‌تواند گره گشا باشد می‌تواند واسطه بین خالق و مخلوق باشد، می‌تواند وسیله محو گناهان و خطا کاریها باشد.

و این موضوع بسیار در مرتبه اهمیّت است که اخیراً در این مورد تمام روانپژوهان شرق و غرب که مشغول تحقیق و بررسی در علوم جدید روحی هستند، توجه خود را به این امر معطوف داشته و آزمایشات بسیاری در این باره بعمل آورده‌اند و در این مورد مطالب جالبی متذکّر شده و پیامهائی از ارواح دریافت داشته‌اند که مورد تأیید علماءِ بزرگ روح شناس قرار گرفته است.

آنان همچنان اشاره می‌نمایند که در عالم برزخ که فاصله میان دنیا و آخرت است در میان از دنیا گذشتگان تنها عوالم عشق و محبت حکم فرما بوده و

ارتباط ارواح از این طریق با هم برقرار می‌شود. تردیدی نیست که سرگرمی اهل ایمان در امر رفاه و لذّت بخشی در آن جهان همان مقام محبت و دوستی باشد که حتی اهل ایمان می‌توانند برای رهائی دوستان خود از شدائد و ناراحتیها تلاش کرده با یکدیگر کمک و مساعدت نمایند، چون وسیله ارتباط آدمیان با هم در آن عالم چیز دیگری غیر از دوستی و محبت نمی باشد، و از همین جهت است که در آنجا دیگر کسی مسرّت و شعفی در خود احساس نمی‌کند مگر آنکه سوابق محبتی در دنیا با نیکان داشته که وسیله آزادی و سبک باری او باشد و از تجلّی نور محبت خوبان مسرور گردد.

در کتاب «انسان روح است نه جسد» آورده است: عشق و محبت از حیث اثر و عمل بزرگترین و والا ترین قانون حیات اجتماعی جهان روح می باشد، **محبتی که ارواح پیشرفته از آن سخن می‌گویند محبت رشد دهنده و مثبت است،** که از قلب انسان برانگیخته می‌شود، محبتی است که وجدان آدمی را بخوبی درک می‌کند، این محبت است که انسان را می‌سازد و برای حیات دنیا و آخرت آدمی هدف و غرض نشان می‌دهد و به اهمیّت او کرامت و ارزش می بخشد.

در آن کتاب اضافه می‌کند: که ارواح مترقی با جدیت و اصرار تمام در پیامهای خود سعی دارند تخم محبت را در دل انسانها بکارند، و آنها را به عوالم محبت دعوت کنند، زیرا ارواح در عالم برزخ احساس می‌کنند که هیچ چیز در آن عالم به جز تبادل محبت بکار نیاید، **وهمچنین تبادل کریمانه محبت است که علاقه ارواح را به یکدیگر تنظیم می‌کند** بطوری که همه نوشته های القائی ارواح به این مسئله اتفاق دارند که هیچ معامله و تجارت و تبادل در عالم ارواح صورت نمی پذیرد غیر از اثرات محبت که هر کس در دنیا با نیکوکاران داشته است.

در اینجا نگارنده گوید: از همین جهت است که اسلام به این موضوع اهمیت خاصی داده، همچنانکه می بینید پیروان انبیاء و اولیاءِ حق چگونه نسبت به پیشوایان خود عشق و محبت می ورزند، اینکه می بینید آرامگاه آن بزرگواران همه زیارتگاه عشاق و محبّان است می‌خواهند به این وسیله توجه ارواح آن بزرگواران را به محبت و دوستی خود جلب نمایند، چون اهل ایمان عقیده کامل دارند که در عالم ارواح پس از مرگ و در جهان آخرت با آنان محشور شده و

حیاتی لذت‌بخش را درمی‌یابند.

نگارنده در این معنا در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره در فقره: **مَنْ اَحَبَّکُم فَقَد احبّ الله**، مطالبی بتفصیل آورده است که خواننده می‌تواند با مطالعه چند صد صفحه از آن کتاب این حقیقت را دریابد.

و در ادامه این معنا که اثر محبت در عالم ارواح نقش بسزائی دارد بی مورد نیست که به قسمتی از پیام ارواح که مورد تأیید روانپژوهان قرار گرفته توجه نمائیم[1] و این پیام چنان می‌رساند که اصولاً پایه جهان هستی و پیوستگی عالم برروی عوالم محبت استوار شده و بهتر است که آدمی در زندگانی دنیا اعمال صالح خود را براساس محبت پایه گذاری کند، به ادامه این بحث توجه نمائید.

در ارتباط با یکی از ارواح پیشرفته و مترقی چنین آمده است: اگر برای من برگشتن دوباره به دنیای شما زمینی ها ممکن می‌شد تا بتوانم بشما حرف بزنم، هیچ آرزوئی نداشتم جز اینکه بشما بگویم با یکدیگر محبت کنید، چون محبت به ناموس هستی کمال می بخشد، اگر می‌خواهید به خداوند نزدیک شوید محبت کنید، اگر می‌خواهید در آسمان در آسایش باشید محبت کنید، زیرا اختلاف زیاد آسمان تا زمین و دوزخ در این است که همه موجودات آسمانی با هم محبت داشته باشند و از اعماق وجودشان به یکدیگر محبت کنند و محبت کنند که این کلمه اول و آخر من است! چون رشد و نمو همه نعمتهای هستی بسته به رشد و نمو محبت دارد.

و باز همین روح در پیام دیگر خود می‌گوید: در میان ما میلیونها ارواح پاکیزه هستند که با محبت زیاد و عمیق خود انسانهای روی زمین را یاری می‌دهند (و به امر خدایتعالی حافظ آنانند) و اضافه می‌کند: **در جهان ارواح مادّه اصلی حیات محبت است** و حقیقتی هم بالا تر از این نیست که علت اختلاف

۱. پیامهائی که از ارواح در این کتاب آمده است، اقتباس از کتب معتبر علماءِ علم الرّوح غرب می باشد که نگارنده در تأیید آنها تنها اکتفا به اسنادی کرده که بعضی از روان‌پژوهان معروف تأیید کرده‌اند ولی مدرک کاملی از نحوهٔ دریافت پیامها و چگونگی آن در دست نگارنده نیست و اعتقاد کامل این موضوع بستگی به تفکر و تعقل خواننده دارد.

آسمان با زمین در عظمت و علوّ مقام محبت است، همچنانکه در آسمان محبت خداوند بیشتر از زمین می باشد (شاید این روح خواسته باشد بگوید که توسعه رحمت الهی در جهان ارواح بیشتر از این جهان است).

باز هم این روح می‌گوید: خداوند همه چیز جهان هستی است، و همه آنچه که در هستی است محبّت می باشد و افسوس که قادر نیستم که آنچه را من در این جهان (در جهان ارواح) می بینم به شما نشان دهم و اگر امکان داشت به شما نشان می‌دادم کسانی را که محبت ندارند حیات واقعی و نیکوئی ندارند و بشما نشان می‌دادم **روحی را که محبت ندارد در جهان ارواح دریک تاریکی بدون تجلّی خداوند حیات دارد** چون روشنی حیات در محبت است.

و باز در رابطه به این معنا «درباره عشق و محبت» روح سعادتمند دیگری می‌گوید: محبتی که خداوند در قلب انسان به ودیعت گذارده مجسم کننده نیروی بی نهایت است و برای حیات و سعادت بسیار لذّت آسمانی دارد، چون محبت نیروئی است که سعادت و کمال حیات بسوی آن جلب می‌شود، محبت چنگ زدن در راه نیکی با اخلاص و صداقت است، **محبت از روح سرچشمه می‌گیرد و از راه محبت ارواح می‌توانند با هم در تماس باشند.**

خلاصه آنکه ارواح اهل ایمان که با محبت و دوستی خدا و اولیاءِ او از این عالم دنیا به عالم برزخ رهسپار می‌شوند در اثر همان محبت از تمام لذائذ آن عالم بهره‌مند شده و حیاتی بس نیکو و فرحناک دارند و ارواحی که بوی محبت به مشامشان در دنیا نرسیده در آخرت حیاتی ناراحت و در عالمی تیره و تاریک به زندگی برزخی و حیات اخروی خود دست بگریبانند و از تجلّی نور معرفت الهی بی بهره اند، یعنی همان فقدان محبت آنان را در رنجی طاقت‌فرسا قرار خواهد داد.

علـــوم انسانی مرتکز در روح او می باشـــد.

قبلاً تمام شئونی که سازنـده شخصیّت انسانی است و در عوالمی نامرئی تحت فرمان روح می باشد همه را برشمردیم، اکنون در اینجا گفته می‌شود که تمام این عوالم همانند محیط دایره‌ای گرداگرد مرکز اصلی در جاذبه نیروی روحی قرار دارند، و همـانطور که عقـل و فکر و سایر ادراکات روحی و مـعنوی از شـئون روح می باشند **عـزم و اراده آدمی هم ارتباط مستقیم به روح دارد و مرکز اصلی علوم و دانش هم در روح آدمی برقرار می باشد.**

در کتاب «عالم ارواح» استاد مـحمدتقی یوسفـی در ارتباط به بیان مورد بحث می‌گویـد: بعضی از محقـقین دانش را عبارت از تذکّر می‌دانند، و می‌گویند: **تمام علوم و دانستنیها مرتکز در نفس و روح است** بتدریج از قوه به فعـل می‌آید و در واقع معلومات بشـر عبارت از کمال روحـی و نفسانی است و تـمام علوم اجمالاً و بالقوّه در جمیع نفوس در روح قبل از تعلّق به بدن مرکوز بوده و بعد بواسطه تعلّق آن به مادّه بتدریج تـاریک گردیـده و بعداً در اثر تعلیـم و تعلّم ذهن بشر روشن و عـلم اصلی و غریزی بیاد آن می‌آید و گـم شده خود را پیدا می‌کند، در حقیقت علم طلب تفصیل بعد از اجمال است و یا از قـوّه بفعل رسانیدن، طرفداران این نظریه می‌گویند: علت اصـلی خطا و اشتباهـات انسـان اینست که روح و عقل او گـرفـتار عالم ماده و تن خاکی او شده و قوای ظـاهـری و مـادّی چون دارای احساس و تخیـل و تـمـایلات نفسانـی اسـت در فـهم و عقل انسـان مـداخله نمـوده و تـأثیر می‌گـذارد، لـذا خطا و اشتباهات از برای بشر دست می‌دهد.

طنطاوی عالم و فیلسـوف مصری در کتاب «**العالم الارواح**» از قـول سقراط حکیـم یونانی در ارتـباط با این بحث می‌گـوید: حقیقت انسان قـبل از ورود به این عالم، علم و معرفت را بواسطه مشاهده معانی مجرده و دور از مادّه تحصیل می‌کند و پس از شرحـی بـه تـفصیل اشاره مـی‌کـنـد براینـکـه بـعضی از علـمـاءِ اخـلاق که اختراعات و اکتشافات و دسـتورات آنها بهیچـوجه مربوط به تحصیـلات آنها نبوده

است وجود آنها برای ما ثابت می‌کند که معلومات آنها مستند به کسب اطلاعات در این زندگانی دنیا به تنهائی نیست **بلکه روح بشر آنها را در عوالمی خاص که مخصوص عالم تجرد روح است آموخته** و این آثار وجود قوه مافوق طبیعت و مافوق قوای فیزیکی و شیمیائی را ثابت و روشن می‌سازد.

افلاطون که یکی از حکمای یونان است می‌گوید: **روح گوهر گرانبهائی است که بخودی خود دارای حرکت است** و مبدأ همه موجودات و حرکتها روح است و می‌توان گفت که روح پیش از جسم بوده زیرا در عالم وجود همیشه مبدأ پیش از هستی، و علّت مقدم بر معلول است، همانگونه که روح در هر جسم متحرکی محرک و مدبّر شناخته شده **پس باید مدبّر و محرک همه جهان هستی روح باشد** و روح مدبّر جهان و محرّک کلّ باید دارای شعور و ادراک و عقل باشد و تدبیر آنهم از روی عدالت و حکمت باشد.

ارواح بواسطهٔ تجرّد و کمالی که دارند ماهیّت و حقیقت آنها درک نمی‌شود مانند آفتاب که از زیادی کمال روشنائی نمی‌توان آن را دید، لیکن با کمی اندیشه و فکر همه روحها را می‌توان از طریق قلب و دل مشاهده کرد.

روح بعقیده افلاطون قبل از بدن موجود است و بعد از پیدا شدن بدن به آن تعلّق می‌گیرد (البته خارج از عقیده عود ارواح) ولی از نظر **«ارسطو» اگرچه روح مجرّد است و غیرمادّی لیکن اضافه روح به بدن از طرف پروردگار مشروط بوجود بدن است**، بنابراین روح پیش از بدن موجود نیست.

ارسطو روح را پایه و اولین صورت جسم طبیعی و جسم را دارای شایستگی و استفاده و قبول زندگی از روح می‌داند و روح را سه گونه تعبیر کرده است؛ روح حسّی ــ روح شهوی ــ روح عقلی. روح حسّی و شهوی را به نابود شدن بدن نابود می‌داند و تنها روح عقلی را که با عقل کلّ که اول آفریده خداست بستگی دارد همیشه باقی و جاوید می‌داند.

و آخرین تحقیقات دربارهٔ وجود روح اینست که: **صدرالمتألهین** بعد از اثبات حرکت جوهری معتقد شد که **روح و نفس با پیدا شدن بدن پیدا می‌گردد** و تدریجاً در نتیجه حرکت جوهری راه کمال را می پیماید تا به مقام تجرّد می‌رسد و با انحلال مادّه منحل نمی‌گردد و با مردن بدن نمی‌میرد و زنده و جاوید خواهد

ماند.

و این حکیم بزرگ در این معنا اشاره می‌کند که: روح اولین مرتبه که وجود پیدا می‌کند مرتبه ای از مراتب جسمانی است. تدریجاً از مرتبه ای به مرتبه بالا تر می‌رسد و از مرتبه حسّ به خیال و وهم بعد به عقل و از عقل علمی به عقل نظری راه پیدا می‌کند و عقل نظری هم مراتبی دارد که آخرین مرحله آن تکامل عقل وصول به مرتبه عقل فعّال است که کاملترین مرتبه جان و عقل است و خداوند در قرآن کریم آن را از عالم امر دانسته و فرمود: قل الرّوح من امر ربی، و با اشاره دیگر: **ونَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی** که کنایه و اشاره از علوّ مقام آن می باشد، جان وقتی به مقام عقل رسید همیشه باقی می‌ماند.

هر چیزی در عالم صاحب روح است!

از نظر دانشمندان علوم سرّی «دنیا» یک موجود ذیروح است و می‌گویند همچنان که بدن ما روح دارد پیکر کائنات هم باید روح داشته باشد، و چون انسان از دیدگاه بسیاری از متفکّرین غرب یک جهان کوچک یا «عالم صغیر» است پیکر کائنات هم تقریباً همان عناصری را دارد که در وجود آدمی مشهود است، لذا فاقد روح نمی باشد.

اکنون بی مورد نیست که در این معنا نظر بعضی از دانشمندان امروز جهان را از دیدگاه علمی مورد توجه قرار دهیم که می‌گویند[1]: چهار عنصر: «هیدروژن، کربن، اکسیژن و ازت» عناصر اصلی تشکیل دهنده ترکیبات حیاتی هستند، این عناصر از عوامل اساسی تشکیل و تکوین کائنات نیز بشمار می‌آیند (بنابراین به امر پروردگار عالم) ترکیبات بدن و حیات ما با ترکیبات ساختمان کائنات یکی است، این وحدت ترکیبات شیمیائی و نظم حاکم بر دو جهان ثابت می‌کند که انسان دارای ارتباط ظریف با کائنات بوده و **روح بزرگتری بر کائنات حاکم است.**

۱. اشاره به مطالبی از کتاب «بُعد ناشناخته»، نگارش استاد دکتر محسن فرشاد.

البته علم امروز در شناخت کلّی عالم هستی و درک قوانین و اسرار آن عاجز است، چون مغز محدود انسان نمی‌تواند زیاد به کنه مسائل رازانگیز پی برد و این مسائل پیچیده باید بتدریج در مسیر تکامل با پیشرفتهای فنی و علمی و فکری و تجربی و معنوی بشر آشکار و قابل درک گردد و شاید برای جستجو و کاوش در این اسرار مجهول **بهترین کارگشا تحقیقات در امر روح‌شناسی باشد.**

و این نکته را باید توجه داشت که نه‌تنها مسئله اسرار روح تاکنون مورد شناخت کامل دانشمندان جهان قرار نگرفته، بلکه هنوز دانشمندان «علم الابدان» هم نتوانسته‌اند بطور کامل بعضی از مسائل جسمی و بخصوص اسرار سلّولهای بدن انسانی را که راز حیات در آن نهفته شده بطور کامل شناسائی نمایند، و همانطور که بعضی از دانشمندان «فیزیولوژیک» اقرار دارند که بدن انسان از دیدگاه بیولوژیک و بیوشیمی اسراری دارد که تاکنون بشر قادر به کشف آنها نبوده است، این معنا هم بطور کلی نشانگر آنست که رازهای بسیاری از اسرار خلقت روح است که باید مکتوم بماند.

دکتر «الکسیس کارل» کتاب جامعی در این مورد نگاشته و نام کتاب خود را به مصداق همین معنا گذاشته است «انسان موجود ناشناخته».

آری حقیقتاً انسان مخلوقی است که از ابعاد مختلف چه از نظر جسم و تن و چه از نظر روح و روان تاکنون کاملاً شناخته نشده است.

اکنون از اصل موضوع دور نشویم که اشاره شد بنظر دانشمندان روح‌شناس کره زمین دارای نیروی روحی و نامرئی است، که بلاانقطاع بفرمان حقتعالی در تحویل و تحوّل است و این نیرو در عوالمی خاص برحیات زمین از خاک و سنگ و سختترین ماده حکمفرما بوده و جزءِ همان اسراری است که در مسئله امر خدایتعالی به آن اشاره شده است.

و اصولاً بنظر فلاسفه فیزیکدان تمام کواکب و ستارگان در کهکشانها صاحب روح و در حیاتی خاص از خود هستند و زندگی در سرتاسر فضا ظاهر و آشکار است **و این روح در حیات کائنات در وجود هر چیزی برنحوی ظاهر است** هر موجودی بر سبیل استعداد خود حیات خود را ظاهر می‌سازد همان حیاتی که خاص

آنها و به امر آفریننده آنهاست.[۱]

در رابطه به این معنا بعضی دیگر از دانشمندان روح‌شناس که معتقدند تمام موجودات در عالم صاحب روحند، پا را از این مرحله فراتر گذاشته و می‌گویند در آزمایشهای خود به این نتیجه رسیده‌اند که سنگها و ریگها روح دارند و با یکدیگر گفتگو می‌کنند و با دستگاههای مخصوص که اختراع کرده‌اند صدای سنگها را ضبط کرده و رویش گیاهان و واکنش آنها را در برابر موسیقی ثابت کرده‌اند.

البته اثبات این موضوع علمی چندان مورد تعجب برای اسلام‌شناسان نیست، چون همانطور که قبلاً اشاره شد زمانی که خدایتعالی خود می‌فرماید: **وَاِنْ مِنْ شَیءٍ اِلّا یُسَبِّح بِحَمْدِهِ**، دیگر مطلب تمام است. گفتار خدایتعالی بالاتر از تمام آزمایشهائی است که بخواهند در این مورد انجام دهند، وقتی که می‌فرماید: هیچ چیز در عالم نیست مگر آنکه در تسبیح و سپاس او ثناگو باشد، تا اشیاء صاحب روح و حیات مخصوص خود نباشند که نمی‌توانند ثناگو و تسبیح گو باشند!!

مسئله روح را سرسری نگیرید!!

از مطالبی که در کتابهای ارتباط با ارواح بدست آمده چنین برمی‌آید که در قرن اخیر در ممالک شرق و غرب عالم در جلسات مکرّری که در حضور شخصیتهای بلندپایه علمی و روانپژوهی دربارهٔ ارتباط با ارواح تشکیل داده‌اند و آزمایشهای بسیاری در این راه بعمل آورده‌اند بطور کلی چنین نتیجه گرفته‌اند: که ارتباط با ارواح یک واقعیتی است که مورد گواهی عموم علمای این دانش بزرگ قرار گرفته، و حتی چنین متذکر شده‌اند که در همین قرن اخیر یک هیئت ۳۳ نفری از اساتید دانشگاهی انگلستان و قضات دیگر در محافل و مجالس علمی و آزمایشیِ این امر بزرگ شرکت کرده و صحّت این موضوع را تأیید نموده‌اند و همه

۱. برای اطلاع بیشتر به کتاب «روح ــ ماده ــ کائنات» مراجعه نمائید.

اعتقاد خود را برچند موضوع تثبیت کرده‌اند، از جمله تماسهائی که با ارواح در خواب مغناطیسی گرفته می‌شود و با زبانهای مختلف گفتگو بعمل می‌آید و همچنین حلّ مسائل ریاضی در خواب مغناطیسی بوسیله کسانی که در مسائل ریاضی آگاهی ندارند و نیز مطالبی که روی الواح در محفظه‌های سربسته قرار می‌دهند، و حرکت دادن اشیاء و اجسامی از زمین بوسیله ارواح بدون دخالت اشخاص دیگر و ظاهر شدن اشباحی در جلسات ارتباط و بعضی از مسائل دیگر در این رابطه (که بعداً به چند مورد از آنها در همین کتاب اشاره خواهیم کرد).

بنابراین پیشرفتهای شگرف امروز و کاوشهای دانشمندان بزرگ از طریق تجربه و آزمایش **وجود روح را ثابت کرده بطوری که عموم کاوشگران به بقاءِ روح اعتراف کرده‌اند** و از این جهت امروزه جاودانگی و خلود روح به صورت یک حقیقت علمی توأم با شواهد تجربی در آمده که روان‌پژوهان جهان با جدیت کامل بر حقایقی از آن دست یافته و اهل عالم را از این امر آگاه ساخته‌اند، و دیری نخواهد گذشت که این مسئله دیرین در قلمرو پیشرفته‌ترین علوم جهانی قرار خواهد گرفت و شاید بهمین زودی تحوّل بزرگی در عقیده مردم جهان پدید آورد.

البته اگر کسی نخواهد به این امر توجهی حاصل نماید این از بی اعتنائی بوجود خود اوست و برای شخصیت خود هیچ ارزشی قائل نشده والاّ مسئله‌ای در عالم از این امر مهم‌تر وجود ندارد و بر هر فردی لازم است که از خود و آنچه مربوط به حیات و زندگانیش می باشد آگاهی حاصل نماید و برای کسب معرفت در شناسائی وجود خود کوشش و جدیت نماید، چون بی اطلاعی از این امر موجب تأسف و پشیمانی در یک زندگانی دائم و جاودانی است.

مسئله روح را نباید سرسری گرفت، چه‌بسا بعضی از مردم زحمت تفکّر و تعقّل و تدبّر را بخود راه نمی‌دهند و به خیال خود هرچه ندانند برای آنها بهتر است و گمان می‌کنند مسئولیّت آنها در برابر دانستنیها زیاد است، ولی همانطور که از قدیم الایّام گفته‌اند مردم همیشه دشمن آن چیزهائی هستند که مسئولیت آنها را زیاد می‌کند و یا دشمن آن چیزهائی هستند که نمی‌دانند و نمی‌فهمند، و از طرف دیگر چون اکثر مردم عادتاً فقط به موضوعاتی اعتماد دارند که درخور درک و حواس آنها باشد، **و این مسئله روحی و پی‌بردن به حقایق آن در مرتبه‌ای است که بالا تر از**

درک و احساسات می‌باشد، لذا هر کس باید سعی خود را برآن دارد که به آنچه نمی‌داند و به آنچه دسترسی ندارد دست‌یابد و به حقایقی که برایش مکتوم مانده است آشنا گردد، چون نمی‌دانم و ندانستم و نمی‌خواهم بدانم از هیچکس سلبِ مسئولیّت نخواهد کرد، و هر فردی موظف است که در آنچه مربوط به الهیات و شناخت خود و خدا است تحصیل معرفت نماید.

در اینجا این نکته قابل توجه است که اگر حقیقتاً کسی بخواهد از اسرار زندگی و مرگ و حیات جاودانی خود پرده‌بردارد و راز عالم بقا را دریابد با کمال دقت و بدون هیچگونه تعصب با آرامش خاطر مطالبی را که در این مورد نوشته شده مطالعه نماید، البته بدون شک حقایقی براو آشکار خواهد شد و اصولاً خدایتعالی خود طالبان راه حق و حقیقت را راهنمائی خواهد کرد، همچنانکه فرمود: **وَالَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُم سُبُلَنا**[1] که این معنا را هم می‌توان بر خودشناسی و هم خداشناسی پیوست داد.

بحثی جالب در اهمیّت روح!

از تفسیر آیات قرآنی که قبلاً در مورد اهمیّت روح گذشت دانسته شد که حقیقت روح را کسی نمی‌تواند دریابد، و شاید همان بیان یک جمله کوتاه از گفتار الهی کافی باشد که فرمود: روح از امر پروردگار است.

امّا از این جهت که مسئله افاضه روح از جانب حقتعالی بربندگان در مرتبه‌ای بسیار پراهمیّت است که فرمود: **وَنَفَخْتُ فیه مِنْ رُوحی** و قبلاً تفسیر آن گذشت در اینجا از بُعد دیگر گفته می‌شود: که خدایتعالی از روح پاک و شریف و با عظمت خود در آدم دمید و او را در مقام کرامت قرار داد.

چقدر این موضوع قابل توجه است، مگر می‌توان تصوّر کرد که آن روح چیست؟ و روح خدا کدام است، باید گفت: **سُبْحانَهُ وَتَعالی عَمّا یَصِفونَ**[2] همان

۱. عنکبوت / ۶۹

۲. انعام / ۱۰۰.

بهتر است که بگوئیم نمی‌دانیم، هیچ نمی‌دانیم، بلکه دانش اندک هم از آن نداریم.

پس موضوع روح مسئله کوچکی نیست و هرچه که هست افاضه آن بربندگان از ناحیهٔ پروردگار عالم است، اکنون در اینجا باید این توجه را حاصل کرد: این روحی که از طرف حقتعالی برای حیات بندگان اعطاء شده است چگونه در مرحله دنیا از آنها گرفته می‌شود چون خواه و ناخواه هر نفسی چشنده مرگ است و هر روحی از کالبد خود برای مدت زمانی جدا خواهد شد، باید دانست این روح با عظمت چگونه گرفته می‌شود و چه کسی او را قبض می‌نماید، چون طبق ادلّه عقلی و نقلی و علمی و قرآنی که بیان گردید: **همین روح باید به حیات برزخی و آخرتی خود برای همیشه ادامه دهد**، این مسئله کوچکی نیست که بخواهیم بگوئیم در قبض ارواح کسی غیر از خدایتعالی مؤثر است، یعنی اهمیّت این معنا در حدی است که خود فرمود:

اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الْاَ نْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا...[1]

خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند.

یعنی تنها رابطه جسم و روح را خدایتعالی موقتاً قطع می‌کند و روح را برای حیات تازه‌ای به عالم ارواح می برد.

البته در رابطه به این معنا چنین گفته‌اند که خدایتعالی ملک مقرّب خود عزرائیل را موکّل به قبض ارواح گردانیده و اگر می بینید ظواهر آیات در قرآن مجید اندک فرقی با هم دارند، اصل موضوع در همین آیه شریفه است که تنها به اذن خدایتعالی جان بندگان گرفته می‌شود همچنانکه در جای دیگر می فرماید:

وَمٰا کانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوتَ اِلّاٰ بِاِذْنِ اللّٰهِ...[2]

هیچکس جز به فرمان خدا نمی‌میرد.

پس اگر دیدید در قرآن مجید قبض ارواح را نسبت به فرشته مرگ می‌دهد

۱. زمر/ ۴۲.
۲. آل عمران/ ۱۴۵.

و می‌فرماید: قُلْ يَتَوَفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذى وُكِّلَ بِكُمْ... [۱] (بگو: فرشته مرگ برشما مأمور شده روح شما را می‌گیرد) این از آن جهت است که خدایتعالی در برنامه خود امور جهان را بوسیله گروهی از فرشتگان تدبیر می‌کند که دسته‌ای از آنها مأمور قبض ارواحند و در رأس آنها ملک الموت قرار دارد، و همچنین هم در جای دیگر در رابطه با همین معنا آورده:

حَتّىٰ اِذا جاءَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَهُمْ لا يُفَرِّطُونَ. [۲]

تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرارسد فرشتگان فرستادگان ما که مأمور قبض ارواحند روح آدمی رامی‌گیرند و بهیچوجه در انجام مأموریت خود کوتاهی نمی‌کنند.

در هرحال خدایتعالی برای قبض ارواح به ملک الموت مأموریّت دهد یا رسولانی غیر او فرستد بدون اجازه او روح از بدن کسی خارج نخواهد شد.

اکنون در کلیه این بحث شاهد کلام براینست که آیا این روح با عظمتی که خدایتعالی بربندگان از جانب خود اعطاء فرموده و تحوّل آنهم در مراحل حیات در ید قدرت اوست و همین روح را هم او خود می‌گیرد با این اهمیّت نمی‌دانیم چگونه است که امروزه علماءِ علم الروح و روانپژوهان و بعضی از فلاسفه غرب این مسئله را کوچک و بی اهمیت و ساده گرفته و مکرر در کتابهای خود نوشته و مدعی شده‌اند که ارواح را احضار می‌نمایند و بعضی از آنها هم که تا حدی به این اهمیت واقفند کلمه احضار را ذکر نکرده می‌گویند با ارواح ارتباط می‌گیرند.

بسیار خوب ما منکر ارتباط با ارواح نیستیم چون منابع اسلامی هم در مواردی این امر را تأیید کرده، ولی موضوع به این سادگی نیست که هرکس بخواهد با هر روحی تماس بگیرد امکان داشته باشد، چون همانطور که گفته شد تمام مسائل روحی در امر پروردگار است. چه‌بسا ارواحی باشند در عالم ارواح که مقام آنها در مرتبه بسیار بالائی باشد که احتمال ارتباطی با آنان نیست و همچنین ارواح آلوده به گناهی باشند که از شدت ناراحتی و ناآرامی باز ارتباط با آنها مقدور نباشد (البته این گونه ارتباط که معمول مدیومها می باشد)، والاّ ارتباط

۱. سجده / ۱۱.
۲. انعام / ۶۱.

در عوالم خاص معنویت با ارواح عالیه هرآن مورد تأیید است، یعنی به عقیده بعضی از حکما ارواح پیشرفته در همه جا حضور دارند کما اینکه اسلام هم این امر را تأیید کرده و مسلمانان جهان عقیده دارند که هرگاه با انبیاء و اولیاءِ حق و حتیٰ با اهل ایمان از هر کجا درود و تحیّت بفرستند ارواح آنها ناظر بوده و در عالم معنا جوابگو هستند.

و این مسئله بسیار دقیقی می باشد که نگارنده از عموم مدیومها و روان‌پژوهان جهان و تمام دانشکده‌ها و تأسیسات روحی شرق و غرب انتظار دارد که توجه بیشتری براین امر معطوف دارند و ببینند حقیقتاً اینکه مکرر از ارتباط با ارواح سخن می‌گویند، آیا ارتباط با همان روحی است که به اذن خدایتعالی در کالبد داخل شده و به اذن او خارج شده و بفرمان او در عالم ارواح مستقر گردیده است. آیا با این همه سروصدا با همین روح در تماس و ارتباط هستند یا با موجودات نامرئی دیگری همچنان اجنّه و شیطان و یا توهّمات دیگر.

بسیار عجیب است که اکثر از مدیومها قائلند که در ارتباط خود با ارواح برخورد آنها به روح پلید و شریر است، آیا احتمال نمی دهند که همین روح پلید و شریر جن و یا شیطان باشد؟

در این معنا باید گفت که روح بخودی خود پلید و خبیث و ناقص نیست چون همانطور که گفته شد آن شراره ای قدسی از امر پروردگار است.

جالبتر آنکه بعضی از این مدیومهای ناآگاه از اقوال همین به اصطلاح ارواح شریر می‌گویند که باید این ارواح پلید متوالیاً به دنیا برگردند و به کالبدهای دیگری عود کنند تا سختیها و مشقتها و ماجراهای دنیا آنها را پاک کند. چه فرضیه بسیار غلط و چه گفتاری پوچ و بی ارزش است، چه‌بسا سختیها و مشقتها اگر چنین باشد آنها را پلیدتر و ناپاکتر کند.

پلیدی روح نه از اصل وجود او می باشد بلکه بواسطه هماهنگی با هواهای نفسانی و هم پیوستگی با جسم پرده تاریکی برآن کشیده شده و به گناه آلوده می‌شود، چون اصل گوهر روح همان لطیفه‌ای است که از منبع فیض بخش الهی افاضه شده، و تماس و ارتباط با آن مساویست با تماس و ارتباط قلبی در توجه بسوی حقتعالی، یعنی اهمیّت معنا تا حدّی می باشد که در مقام قرب و با حالت

توجه می‌توان با ارواح مورد نظر تماس گرفت و ارتباط برقرار نمود.

و اصلاً این نکته را باید توجه داشت **که روح از نظر اهمیّت مقام و مرتبه‌ای که نزد خدایتعالی دارد مأموریتهائی به او احاله شده است که باید انجام دهد،** در دنیا مأموریتش پرورش جسم و تزکیه نفس است و همچنین تقویت عوالم عشق و محبّت است، در عالم برزخ کوشش او متوجه بسوی ترقی و تعالی و ارتقاء است و در رستاخیز تلاش او برای نجات نفس و جسم متعلق به خود اوست و رهائی از درد و شکنجه و از عذاب الهی است که اگر در تمام این مراحل موفق شود خود را در مقام کمال قرار داده است.

به هرحال ما در بحث آینده نتیجه گیری خواهیم کرد که ارتباط با ارواح امکان‌پذیر و مسلّم است ولی نحوه ارتباط و صحّت گفتار ارواح را باید به دقت بررسی کرد که آیا حقیقتاً این پیامهائی که صدها کتاب دانشمندان و روان‌پژوهان را پر کرده از طرف ارواح است یا موجودهای نامرئی دیگر از قبیل جن و شیطان است که به گفته عدهٔ قلیلی از مدیومها آنها در امر ارتباط با ارواح دخالت می‌کنند، و گذشته از این در گفتار الهی است که این موجودهای نامرئی دشمن قسم خورده آدمی هستند و برای گمراهی بشر به هر دست‌آویزی چنگ می‌زنند و از هر راه که بتوانند منویّات خود را اجرا می‌کنند، حتی چه‌بسا در خلال نقشه‌های گمراه کننده خود مطلبی نزدیک با حق و حقیقت اظهار کرده که نظر رابطین با ارواح را در صحت گفتار خود جلب نمایند و سپس به اصول عقاید آنها لطمه وارد بیاورند همچنان که در مسئله نفی معاد که اساس دین الهی است بسیار پافشاری داشته و عقاید جمع کثیری از مردم دنیا را به‌سوی عود ارواح معطوف داشته‌اند.

علمی بنام «اسپری‌تیسم»!

اسپری‌تیسم، علمی است که هم‌اکنون از طریق تجربه و آزمایش در مسئله روح بوجود آمده و باب ارتباط و مکالمه با ارواح را گشوده است.

همانطور که بعضی از دانشمندان علم روحی می‌گویند: اسپریتیسم تعلیمات ارواح عالیه را که مؤید تقویت مبانی دینی و راه اصلاح و رستگاری است از روی کمال صحت و صداقت بما می‌رساند و حقایق را برما آشکار می‌سازد و بر خرافات قلم محو می‌کشد و بشریت را برای صلح و سلامت رهبری می‌کند.

در کتاب «عالم پس از مرگ»، نگارش یکی از دانشمندان روح شناس فرانسوی بنام «لئون دنی» آمده است: آئین اسپری‌تیسم که در اواسط قرن نوزدهم از این راه بوجود آمد، دانشی است عملی و تجربی و فلسفی و اخلاقی که مدار عالم زندگی را براساس خرد و بررسی علت و معلول، دانسته و این اصول را تجزیه و تحلیل می‌نماید، ما را به اسرار زندگی فضائی و حیات واپسین آشنا می‌سازد، وضع و حالت انسان در جهان هستی و طبیعت دوگانه جسمانی و روحانی او را مشخص می‌دارد، افق‌های نامحدودی در برابر بینش ما می‌گشاید و با ادلّه محکم و با آزمایشهای عملی **بقاء وحیات روح را به ثبوت می‌رساند** و بما امکان می‌دهد که با طریقه و شرایط معلومه با ارواح عزیزان و دوستان خود که آنها را بغلط مرده می پنداریم ارتباط یافته با آنها مکالمه و از تعلیمات و پندهای مفید آنان برای خیر و صلاح خودمان استفاده کنیم.

اسپریتیسم آئین تهذیب اخلاق و آرایش دهندهٔ سیرت آدمی است، دستورهای آن با مقررات نظام آفرینش و قانون عالی ولا یتغیّر ربّانی مطابقت دارد، مردم جهان را بداشتن روش و اخلاق پسندیده و دوستی و یگانگی و اتحاد و برادری ترغیب و تشویق می‌کند، هدف والای آن خداشناسی و هدایت افکار به لزوم پرستش و ستایش ذات پاک واجب‌الوجود و ایجاد حسّ نیکوکاری در قلوب افراد و ترقی سطح دانش و معرفت و توسعهٔ فکر و بینش آدمیان است که دل و روح خود را پاک و بی آلایش ساخته متوجه عالم معنوی شوند.

اسپریتیسم که متکی به منطق و متدهای تجربی است هدف و منظور آن هدایت خلق و ترغیب آنها به کارهای نیک برای درک سعادت و نیکبختی است، در قلوب افراد اطمینان و آرامشی بوجود می‌آورد که آزمایشهای دهر را با قوّت قلب و رضای خاطر به آخر رسانند، آدمیان را به انصاف و عدالت و برادری و کسب

دانش و ترقی فکر تشویق می‌نماید و قصد و مرامی جز تزکیه نفس آنهاندارد.

در کتاب «انسان روح است نه جسد» اسپری‌تیسم را از بُعد دیگری مورد بررسی قرار داده و این کلمه را با این لفظ چنین تعبیر می‌نماید که معنای آن مستقیماً اشاره به ارتباط با جهان غیرمرئی است که آن یکی از فروعات اصل عمومی «علم روح» می باشد.

ولی بعضی از نویسندگان «عرب صفت» تحضیر و یا استحضار ارواح را به این علم اطلاق کرده‌اند در صورتی که کلمه اسپری‌تیسم یا «اسپریتیزم» هم در لغت بیگانه دیده می‌شود، لیکن اطلاق این دو کلمه (احضار و یا اسپری‌تیسم) به این علم درست نیست، زیرا معنای این کلمات این است که روح در برابر اراده انسان تسلیم می‌شود، چون معنای احضار حاکی از آنست که احضار شده مطیع اراده احضار کننده است در صورتی که واقعیّت امر چنین نیست **زیرا به روح نمی‌توان امر کرد و هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند تصوّر کند که به ارواح تسلّط و حکومت دارد،** و ارتباط مدیومها هم این مسئله را ثابت نمی‌کند، زیرا عمل مدیوم عملی است که تسلیم و مربوط شدن با یک نیروی نامرئی را می‌رساند که می‌خواهد آن نیروی نامرئی از طریق تسلّط روح مدیوم خود را برای حضّار ظاهر سازد، پس اعمال قدرت و یا تحمیل از جانب روح است نه از سوی رابطین به ارواح.

استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی در کتاب خود بنام «ارتباط با ارواح» تحت عنوان «علمی بنام اسپری‌تیسم» آورده است: تماس با ارواح بصورت «علمی» نه (بصورت سرگرمی غلط و عامیانه میزگرد که فاقد هرگونه ارزش علمی و تحقیقی است) از جهات گوناگونی قابل مطالعه می باشد.

در این زمینه کتابها و رساله‌های فراوانی وسیله دانشمندان شرق و غرب نگاشته شده و صفحات زیادی از بعضی دائرة‌المعارف‌های علمی را بخود اختصاص داده است.

دانشمندان این فن یعنی کسانی که دور از جنجالهای تبلیغاتی، سالیان دراز در این راه کوشیده‌اند اظهار می‌دارند که توانسته‌اند با مجاهدتهای پی گیر و آزمایشهای فراوان پرده از روی گوشه‌ای از جهان مرموز و ناشناخته ارواح بردارند و کارهای خارق عادت و حیرت‌انگیزی را که بوسیله آنها انجام می‌شود از

نزدیک مشاهده نمایند.

نویسنده دائرةالمعارف قرن بیستم که از محققان عصر ما محسوب می‌شود در جلد چهارم کتاب خود درباره «روح» جدولی از نام دانشمندان مشهور که به واقعیّت این علم اعتراف کرده‌اند ارائه می‌دهد. این جدول نام ۴۷ نفر از دانشمندان بزرگ فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آلمان و امریکا را ذکر می‌کند، از جمله **دومرگان** (رئیس جمعیت ریاضی دانان انگلستان)، **ویلیام کروکس** (رئیس انجمن سلطنتی بریطانیا)، **روسل والاس** (بزرگترین فیزیولوژیست انگلستان در عصر خود)، **فارلی** رئیس مهندسی کمپانیهای تلگراف، **اکسون** استاد دانشگاه «اکسفورد»، **کامیل فلاماریون** دانشمند فلکی و ریاضی دان معروف فرانسه، **ویکتور هوگو** نویسنده معروف و دانشمند فرانسوی **لمبرزویکی** از مشهورترین دانشمندان جرم‌شناسی، **هیز لوپ** استاد دانشمند امریکائی، **لورد بالفور** سیاستمدار مشهور انگلیس و جمعی دیگر از معاریف علمی و ادبی و سیاسی قرون اخیر را نام می برد، سپس تصریح می‌کند که تمام این عده چهل و هفت نفری را از میان هزاران نفر که بنام دانشمند و محقق در این رشته کار کرده‌اند انتخاب نموده است؛ او در طی سخنان مشروح خود در این بحث گواهی صریح بسیاری از این دانشمندان و مشاهدات آنها را در مورد تأیید این علم نقل می‌کند، و نیز گواهی جمعیتهای متعددی را که به خاطر تحقیق درباره مسئله روح و تماس با ارواح و خارق عاداتی که به آنها نسبت می‌دهند مورد بررسی قرار می‌دهد، سپس این موضوع را بعنوان یک واقعیت غیرقابل انکار تأیید نموده و کوشش دانشمندان را در این راه بخوبی پذیرفته است.

استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی در این مورد چنین ادامه می‌دهد: در اینجا بد نیست قسمتی از مباحثی را که نویسنده معروف کتاب «علی اطلال المذهب المادی» در این زمینه آورده است در فرازهای کوتاهی از نظر خوانندگان بگذرانیم.

همچنانکه می‌گوید: طرفداران اسپری‌تیسم و دانشمندان این فن معتقدند که **«روح با فنای جسم وبدن هرگز فانی نمی‌شود»** و با جسم شفاف و لطیفی که دارد، همان جسم شفاف و لطیفی که مافوق مواد این جهان است و قوانین جهان مادّه

برآن حکومت نمی‌کند به حیات خود ادامه دهد **ولذا می‌توان بوسیله افرادی که دارای استعداد خاصی هستند با ارواح مکالمه نمود بلکه می‌توان آنها را دید.**

روح می‌تواند بوسیله مدیوم (واسطه ارتباط) و با زبان او بلغاتی سخن بگوید که شخص مدیوم بکلّی از آن بیخبر است، و نیز می‌تواند بسیاری از اسرار علم و فلسفه و مسائل پیچیده ریاضی که مدیوم و شنوندگان بکلّی از آن بی اطلاعند بازگو کند، حتی ممکن است در حالیکه چشمان واسطه را کاملاً بسته‌اند با دست او نامه‌های متعدد و صفحات بسیاری را بنویسد.

خلاصه روح می‌تواند خارق عادات عجیبی از خود نشان دهد که انجام آن با وسائل مادّی و عادی امکان‌پذیر نیست، **حتی گاهی روح خود را به همه حاضران نشان می‌دهد** و اجسام را بدون اینکه دست به آن بزند حرکت می‌دهد.

قابل توجه اینکه دانشمندان این فن برای اینکه هرگونه احتمال تقلّب و دخالت مرموز «مدیوم» را در انجام اینگونه خارق عادات از میان ببرند و جای تردید در استناد این امور به ارواح باقی نماند، شخص واسطه را (مدیوم را) محکم به صندلی خود می‌بندند، حتی گاهی او را در یک قفس آهنین محبوس می‌سازند، درب اطاقی را که در آن آزمایش صورت می‌گیرد قفل می‌کنند و سیمهای الکتریکی به دست واسطه وصل می‌کنند تا هرگونه حرکتی را هرقدر ضعیف و سریع باشد دریابند و از مجموع این امور اطمینان پیدا کنند که این اعمال مربوط به ارواح است «نه شخص واسطه».

سپس دانشمندان در این اندیشه فرورفته‌اند که این خوارق عادات عجیب و حیرت‌انگیز را چگونه می‌توان تفسیر نمود، **آیا راهی برای تفسیر آنها جز اعتقاد بوجود ارواح فعّال هست؟!** آیا واسطه‌ها از طریق یک نوع غش و تدلیس و خدعه و نیرنگ و تردستی‌های مخصوص این اعمال را انجام می‌دهند؟ و یا بوسیله آلات و ابزار مخفی و دقیقی قادر به انجام این امور هستند؟

یا اینکه آیا از طریق تلقین و صحنه‌سازیهای مخصوص می‌توانند در افکار حاضران تصرّف نموده و به آنها وانمود کنند که چنین حوادثی رخ داده در حالیکه هیچ یک از اینها در خارج بوقوع نپیوسته است؟

دانشمندان و محققان دیرباوری که در جلسات علمی مزبور شرکت

داشته‌اند صریحاً اعتراف دارند که این خوارق عادات و اعمال عجیب را به هیچیک از امور بالا جز فعالیّت ارواح نمی‌توان استناد داد، زیرا آنها همه گونه تدابیر لازم را برای جلوگیری از تردستیهای واسطه یا استفاده از ابزار مرموز به عمل آورده‌اند و آنها کسانی نبوده‌اند که به این آسانی تحت تأثیر تلقین‌ها قرار گیرند.

آنها می‌گویند ما بارها این مسئله را در طیّ ماههای متوالی آزمایش نموده‌ایم و راه همهٔ احتمالات را بسته‌ایم و از نظر علمی وجود این امور حیرت انگیز **تفسیری جز وجود ارواح و فعالیّت آنها نمی‌تواند داشته باشد.**

مسئله روح و ارتباط آن با مادّه سیّال

از آنجا که این کتاب مجموعه نسبتاً کاملی در اصالت روح و مسائلی دیگر می باشد که مربوط به معرفت‌النفس است، و تاکنون در رابطه با این هدف عالی از گفتار بزرگان و فلاسفه و علماءِ علم الروح شرق و غرب و همچنین مطالب ارزنده‌ای از کتاب آسمانی و روایات مربوطه با بیاناتی مستدل ارائه شده، نگارنده در روش تنظیم مطالب کتاب نظر خود را چنین متوجه داشته که بحثهای گوناگون آنرا در هر موضوع جداگانه مورد بررسی قرار دهد تا از مطالعه هر بحثی نتیجه مطلوب و جامعی بدست آید، اکنون توجه خواننده را به این موضوع جلب می‌نمائیم که در مورد ارتباط با ارواح مردگان هرگز نباید منتظر باشیم با آنها طبق شرایط ارتباط با زندگان زمینی اخذ تماس کنیم، **ارواح دارای پیکر جسمانی و حواس مادّی مانند ما نیستند،** آنها پیکری سیّال و حواسی مافوق حواسّ جسمانی ما دارند و تحت شرایطی مخصوص زندگی می‌کنند.

در این مورد که مادّه سیّال در هنگام مرگ چگونه خروج آن از بدن جسمانی نمودار می‌شود در کتاب **«وجود و بقاءِ روح»**، چنین اشاره می‌کند: که این مادّه سیّال بعد از جزر و مدهای بسیار بالاخره در لحظه مرگ منجر به تشکیل یک بدن اثیری می‌گردد که آن در واقع تشکیل دهنده قالب مثالی یا جسد اثیری است.

امّا بنا بر آنچه که در تعریف مادّه سیال در کتاب **«عالم ارواح»** آمده است

چنین می‌گوید: سیّال عمومی که فضای نامحدود را پر کرده و در تمام اجرام و مواد عالم نفوذ دارد همان مادّه اصلی است که آنرا «اتر» می‌گویند، و همه کائنات عوالم وجود از آن ترکیب و ساخته می‌شوند، و این مادّه اصلی همیشه و همه جا ملازم و همراه با قوا و نوامیس طبیعی است که در مواد، موجود شده و باعث تغییر و استحاله می‌گردد.

البته این مادّه اصلی و جوهر ثابت را خداوند عالم از ازل برای قوام و پایه نظام آفرینش ایجاد کرده و هستی و بقاءِ کائنات منوط و بسته به آن جوهر ذاتی و مایه اصلی است.

بنابراین سیّال عام یا «اتر» نه‌تنها ناموس بقاء و حفظ عالم شناخته شده است، بلکه منشأ تمام موالید اولیه طبیعت می باشد.

البته این موضوع را باید توجه داشت که دربارهٔ ماده سیال علماءِ علم روحی و فلاسفه هریک بروجهی از این مایه و مادّه اولیه مطالبی گسترده آورده‌اند و حتی این مادّه را بنامهای گوناگونی نامبرده‌اند، بعضی بنام «اتر» و بعضی بنام «ماده نخستین» و بعضی بنام «هیولی» و نامهای دیگر ذکر کرده‌اند.

در کتاب «**دو فیلسوف شرق و غرب**» صدرالمتألهین و اینشتین نگارش فیلسوف شهیر «**حسینعلی راشد**» در ارتباط به این معنا آورده است: مادّه نخستین را نمی‌توانیم ببینیم و نمی‌توانیم لمس کنیم، آنچه می بینیم، می‌شنویم، می بوئیم، می‌چشیم و لمس می‌کنیم همه لباسها و پوشش های مادّه است.

آب، خاک، هوا، کانها، گیاهها، درختان، جانوران، نور، ماه، آفتاب، ستارگان و کلیه رنگها و شکلها، لباسهائی هستند که بر اندام مادّه پوشیده شده و مادّه در پوشاک این صورتها برای ما ظاهر و محسوس و قابل ادراک می‌گردد و بهریک از این لباسها که در می‌آید دارای ماهیّت جداگانه و آثار مخصوصی می‌شود، هرگاه مادّه را از همه این پوشش ها برهنه و عریان سازیم بهیچوجه برای ما قابل حس و ادراک نخواهد بود.

با این حال وجود آن قطعی است، زیرا وقتی که پیراهن گیاه یا قبای حیوان یا جامه معدن را می‌دریم و این نقابها را از چهره مادّه برمی‌داریم می فهمیم که در زیر همه این رو پوشها یک پیکری بی شکل نهفته است و در تمام این نقش

و نگارها یک رخسار بی رنگ پنهان است.

حاصل آنکه تمام فلاسفه متفق‌القولند که تمام اشیاء در عالم از مادّه نخستین بوجود آمده و مادّه اصلی آنها همگی یکی است، ساده‌تر گفته شود: آب، هوا، زمین، سنگ، چوب، حیوان، جماد، نبات، زغال، الماس، لعل، زمرّد، یاقوت، خس، خاشاک، خاکستر، تریاک، شکر، زهر، دارو و خلاصه آنچه در عالم وجود دارد چه همردیف باشد یا ضدّ یکدیگر همه از مادّه نخستین است و جوهر نخستین که می‌شود نام آنرا «اتر» گذاشت بواسطه حرکت به شکل ذرّه‌های بیشماری در می‌آید و ذرّه‌ها بواسطه جاذبه بیکدیگر پیوسته می‌شوند و اجسام مفرده «عناصر» را بوجود می‌آورند و از ترکیب اجسام مفرده انواع بیشمار اجسام مرکبه پیدا می‌شوند.

و خلاصه همه سخنان اینست که: وجود مادّه نخستین قطعی است ولی ماهیّت و نام و نشانش غیرمعلوم است.

و ما در همین کتاب درباره عالم ارواح که به اصطلاح بعضی از علماءِ روان‌پژوه آنرا «**جهان اثیری**» می‌نامند بحثهای مفصّلی در ارتباط با این معنا خواهیم داشت.

قالب مثالی چیست؟

در بحث گذشته درباره مادّه سیّال مطالبی گذشت و ارتباط آن با قالب مثالی روشن گردید و این مسئله در شناخت روح بقدری مورد اهمیّت است که نمی‌توان آنرا در مختصری تشریح نمود، بلکه برای آشنائی به آن باید کتابهای بسیاری را مورد مطالعه قرار داد.

البته بعضی از مسائل از نظر اهمیتی خاص و درک موضوع باید از ابعاد گوناگون و از نظریات مختلفی که علماء و اندیشمندان جهان برآن عرضه کرده‌اند تحت بررسی دقیق قرار داده تا بتوانند حقیقت آنرا دریابند.

در این کتاب تاکنون در بسیاری از موارد به این موضوع برخورد داشته‌ایم و

از بحث کلّی در این مورد زود گذر کرده‌ایم، و اکنون در پیرامون این موضوع مهم در اینجا به بحث کلّی پرداخته و مسائل را هم از نظر عقاید اسلامی و هم از نظر علمی و بیانات علماءِ علم‌الروح و دانشمندان جهان مورد بررسی قرار داده و با توجه به گفتار روانپژوهان و فلاسفه نظریات خود را در خلال بیانات آنها ابراز می‌داریم:

همانطور که قبلاً اشاره شد، **روح آدمی پس از مرگ با پیوستگی به قالب لطیفی از بدن جدا شده و به عالم ارواح رهسپار می‌گردد**، و اگر خوب به این مسئله توجه داشته باشیم شاید تمام مسائل این کتاب روی همین موضوع دور می‌زند و این عبارت کوتاه خود مطالب ده‌ها کتاب را دربر می‌گیرد که اکنون در این بخش گفته می‌شود: **«قالب مثالی چیست؟»**

قالب مثالی تاکنون به چند نام از طرف روان‌پژوهان جهان نامگذاری شده، همچنان جسد اثیری، روانپوش همزاد، مادّه سیّال و نامهائی که بعداً به آنها اشاره خواهد شد و این موضوع بسیار مورد توجه روان‌پژوهان جهان از دیرزمانی قرارداشته و بخصوص درقرن اخیر آزمایشهائی دقیق روی آن بعمل آمده و حقایقی از آن بدست آمده است که تاکنون ده‌ها کتاب در مورد آن نوشته شده است.

بطوری که در کتاب «روح» یا «ماوراءِ قبر» آمده است مصریان قدیم به یک عامل نادیدنی که همانند هیکل آدمیزاد جلوه گر می‌شود «همزاد» می‌گفتند که از همان دین قدیم زرتشت مایه و منشأ گرفته و عقیده داشتند که انسان از سه بخش ساخته شده: تن و روان و فروهر که همان همزاد باشد و علماءِ اخیر به آن «پریسپری» یا جسم روحی نام نهاده‌اند، که آن جسم رقیق شفاف اثیری و پیکری خوشبو و معطر است.

«پریسپری» که به آن همزاد می‌گویند وسیله‌ای است **که کلیهٔ اعمال مغناطیسی و روحی با آن انجام می‌گیرد** این جسم، بسیار لطیف است که خواه در خوابهای مغناطیسی و خواه در خوابهای مصنوعی از بدن آدم بیرون می‌آید و در فضای نامتناهی بهر کجا که خواست می‌رود و کارهائی می‌کند که جسم مادی ما حتی از تصوّر آنهم عاجز است.

همزاد یا پریسپری یا قالب مثالی یا جسد اثیری دارای قدرت فوق‌العاده‌ای است، و حواسّی دارد درست مانند حواس ما، امّا با این تفاوت که چشمان او با نوری که مخصوص خود اوست در همه جا نفوذ می‌کند و آن چیزی را می‌بیند که ما از دیدنش ناتوانیم، صداها را می‌شنود که گوش ما از استماع آن درمانده است و روائحی به مشامش می‌رسد که ما از آن بی خبریم و در آن واحد با سرعتی سرسام‌انگیز در هر نقطه عالم که بخواهد حاضر می‌شود، زیرا او از بُعد زمان خارج است.

همزاد است که در تمام مدت زندگانی ما کلیّه اعمال حیاتی بدن ما را کنترل می‌کند و همواره با رشته‌های نامرئی بسیار ظریف با روح اصلی ما پیوند دارد و **رابطه روح و جسم را حفظ می‌کند.**

«شبح یا همزاد یا پریسپری» ما موجودیّت واقعاً عجیبی دارد، یعنی همزاد ما عمیقاً مثل ما واجد کلّیه احساس و عواطف ما است و حتی درد و رنج را خوب می‌شناسد و در تحمل ما شریک است.

«همزاد» دارای اندامی درست مثل اندام ما می باشد و اعضاء و جوارحی چون ما دارد.

در کتاب «**جهان ابدیّت**» تحت عنوان «جسم مثالی شکل و فرم دارد» آورده است: در اینکه جسم مثالی فرم و شکل دارد و مثل کالبد انسان سر و دست و پا دارد و در هیئت مشابه آدمی است در میان روان‌پژوهان اتفاق رأی و عقیده وجود دارد، **امّا قوای‌پنجگانه فیزیکی را با قوای روح نمی‌توان از یک جنس دانست و** باهم مقایسه مادّی نمود. قوه سامعه روح مانند اصوات فیزیکی ناشی از ارتعاشات صوتی پرده گوش نیست، همچنین تکلّم روح و جسم مثالی با جسم حقیقی فرق دارد. **روح می‌تواند افکار زندگان را بخواند** و در آنها تلقین اندیشه و عمل نماید و از نظر افراد زنده ملموس و محسوس نیست.

پرتــو قالب مثــالی!

در کتاب «وجود و بقـاءِ روح» آورده است: روانپژوه معـروف امریکائی «هروارد کارینـگـتون» که در اظهـاراتش هـمیشه بسیـار مـحتاط است، در مقـدمه کتابی بنام «پرتـو قالب مثالی» چنین اظهار نظر می‌کند: بدون اینکه امکان اشتباه باشـد می‌توان بـه صراحـت تأییـد کرد که بر دلائل مـوجودیّت عنصری بـنام «قالب مثالی» با پیشرفت تحقیقات کنونی بطور مداوم افزوده می‌شود و این دلایل بیش از پیش متقـاعد کـننده است، هرگـاه دلایل مزبـور را مورد قبول قرار دهیم قطعـاً تعداد بسیار زیادی از پـدیده‌های فـوق‌الطبیعـه را که جنـبهٔ معمّائی دارد خواهـیم توانست توضیح داده و توجیه کنیم، **تظاهرات گوناگونی که به ارواح نسبت داده می‌شود،** تجسّم اشباح که دفعتاً یا متوالیاً توسط چند شاهد رؤیت می‌گردد، **عکس‌برداریهای روحی،** روشن‌بینیها وامـثال آنها از جمله پدیده‌هائی است که موجودیّت «قالب مثالی» را قابل درک می‌سازد.

هرگاه این ظنّ قـوی را بپذیریم کـه قالب مثالـی در چنین موارد قادر است مادّه را به حرکت در آورد یا بنحوی از انحاء متأثر سازد، آنوقت مکالمات ضربه‌ای و جابجـا شدن خـود بخود اشیاءِ پـدیده‌های امـاکن جـنّی و سایـر تظاهـرات مشابه فیزیکی قابل تـوضیح خواهد بود، بطور کـلّی همینکه وجـود «قالب مثالی» پذیرفته شود و قبول کنیم کـه آن می‌تواند از بدن خارج گردد بـه منزله نورافکنی خواهد بود کـه موضوع تظـاهـرات روحی اعـم از تظـاهرات فیـزیکی یـا احسـاسی را روشن و مستدل می‌سازد.

با توجـه به این نظریـه اکنون مسئله حساسـی در پیش است که لازم است آنرا مورد بحث قرار دهیم، یعنی باید معین شود چه شرایطی لازم است تا موجودیّت قالب مـثـالـی و امکان تـشـنیه آن از بدن جسـمـانـی از لحاظ علـمـی جنبهٔ تـحـقق پیدا کند.

بـه عقیده ما فقط ضـرورت اسـت واقعیّت جدا گشتـن بـدن سیّال یا قالب

مثالی از بدن جسمانی به طریق دلائل محسوس تجربی اثبات گردد.

روشهای تجربی برای رسیدن به این هدف متعدد است، **یکی از این روشها وزن کردن بدن مثالی و دیگری عکسبرداری الکترونیکی از قالب مثالی حیوانات کوچکی است که در آزمایشگاه به هلاکت می‌رسند.**

عده‌ای از دانشمندان موفق شده‌اند بدن مثالی انسان را وزن کنند، از جمله «دکتر ماک‌دوگال» از دانشگاه هارویل که با وزن کردن بدن چند محتضر بلافاصله قبل و بعد از مرگ کاهشی در وزن جسد به میزان تقریباً ۵۰ الی ۶۰ گرم مشاهده کرده است.

با توجه به اینکه بدن انسان از اتمها تشکیل یافته و هر اتم به منزله منظومه‌ای است مرکب از الکترونها که با فواصل نسبی بسیار زیاد به دور هسته مرکزی در گردشند به قول پرفسور «ادینگتون» هرگاه تمام اتم‌های بدن را کاملاً متراکم ساخته و به یکدیگر بچسبانیم یعنی اگر فواصل را از بین ببریم مجموعهٔ مواد تشکیل‌دهنده بدن فقط فضائی به اندازهٔ یک سر سنجاق را اشغال خواهد کرد، بنابراین در پیکر انسان فضای خالی برای نفوذ قالب مثالی فراوان موجود است.

و امّا در آزمایشات عکسبرداری الکترونیکی از قالب مثالی دانشمندان بدین نتیجه رسیده‌اند که به هنگام مرگ شبحی از بدن جسمانی اخراج می‌شود که گاه قابل رؤیت و عکسبرداری است؛ همچنانکه دانشمند معروف بنام «واترز» در آزمایشگاه خود موفق گشته حیوانات کوچک و حشراتی را نیمه جان کرده و عکسبرداری نماید و سپس با تزریق «آدرنالین» کوشیده است آنها را دوباره بحالت اوّل برگرداند.

شواهدی بروجود قالب مثالی

در پیرو اثبات جسد اثیری یا «قالب مثالی» در کتاب «انسان روح است نه جسد» آورده است: یکی از مهمترین حقایق که در نتیجه تحقیقات و آزمایشات

مداوم روانپژوهان از ابتدای یک قرن پیش بعمل آمده و در ظواهر روحی معلوم شده است اینست که: برای هر موجود زنده خواه انسان خواه حیوان یک جسد غیرمادّی (غیرفیزیکی) هست که به آن جسد اثیری یا کوکبی می‌گویند.

این جسد مادّی است لکن از لحاظ ارتعاش امواج تشکیل دهندهٔ این مادّه، بسیار بالا تر از ارتعاش امواج نوری است که در روی زمین پیدا می‌شود، و حواس مادّی ما هم نمی‌تواند آن امواج اثیری را درک کند، (چون حواس مادّی ما فقط ارتعاش امواج پائین‌تر از ماوراءِ بنفش و بالا تر از مادون قرمز را می‌تواند درک کند و بالا تر از فوق‌بنفش که مواد اثیری دارای چنین امواجی هستند که نمی‌توانند درک کنند) و این جسد تشکیل شده از مادّه اثیری در جهان ستاره‌ای یا روحی قابل درک است.

این جسد اثیری در شکم مادر توأم با سلّولهای جنینی می باشد و در هر موجود زنده شکل‌دهنده اجسام همان ذرّات اثیری هستند که هم خود بشکل جسد در می‌آیند و هم مواد فیزیکی را بشکل جسد فیزیکی در می‌آورند.

جسد اثیری با جسد فیزیکی فقط یک فضا را اشغال می‌کنند و این جسد رابط میان روح درّاکه و جسدهای فیزیکی است، **(یعنی تمام عملیّات روح نسبت به رشد عقلی و جسمانی انسان از طریق اثیری به جسد فیزیکی می‌رسد)** و در میان این دو جسد رابطه نوری بنام رابطه «سرّی روحی» هست که بوسیله آن دو جسد بهم مربوط می‌شوند که این رابطه را **«ریسمان نقره‌ای»** می‌گویند و این ریسمان میان جسد اثیری و مادّی مانند همان رابطه‌ای است که جنین را با رحم مادر مربوط می‌سازد و هنگام تولّد باید قطع شود، کما اینکه هنگام مرگ انسان و خروج جسد اثیری از داخل جسد مادّی خودش پاره می‌شود تا جسد اثیری به آسانی از داخل جسد مادّی بیرون بیاید و در جهان عالم ارواح دوباره شروع به ادامه حیات بکند و به‌محض قطع این رابطه اعمال حیاتی بدن مادی انسان متوقف می‌گردد.

البته این بحث از نظر علمی دامنه گسترده‌ای دارد، و در اینجا باز متذکر می‌شویم که جسد اثیری را بنامهای دیگر خوانده‌اند از جمله: جسد مطابق، جسد نمونه، مثال اصلی، جسد حیاتی، جسد هیولی، جسد سیّال، جسد ستاره‌ای، روانپوش جسد شبح و قالب مثالی که اغلب بعضی از روانپژوهان توضیحات

علمی خود را برعنوان یکی از نامها متذکر شده‌اند.

حاصل آنکه علم جدید روحی پس از تحمل مشقات و زحمات زیاد بتدریج نقاب از روی این حقیقت برداشت و ثابت کرد که جسد اثیری در برابر حواس پنجگانه مادّی تسلیم نمی‌شود.

و از آنطرف یکی از محققین روان‌پژوه در تحقیقات علمی در جسم اثیری پس از شرحی بتفصیل می‌گوید: در تحقیقات دقیقی ثابت شده است که برای انسان که در داخل جسم مادی زندانی شده **یک ادراک روحی می‌باشد** که آنرا حس ششم می‌گویند و این حس ششم در عقل تمرکز دارد، یعنی آن نیروی مغ: اطیسی عقلی در جسد اثیری جا دارد؛ **زیرا شعله عقل هم که توأم با شعله روح می‌باشد در جسم اثیری متمرکز است** امّا جسم مادی فقط دستگاه مخ و اعصاب حواس پنجگانه را با خود حمل می‌کند، باز هم باید این توجه را داشت که معنای این جمله (عقل و حسّ ششم در جسم اثیری متمرکز هستند)، این نیست که جسم اثیری آن مغناطیس عقل و یا حس ششم را می‌سازد و یا اینکه عقل و حس ششم با روح ارتباط ندارند، زیرا در علوم روحی جدید محرز شده است که **روح درپشت عقل و جسم اثیری فعالیت دارد وهمان روح است که عقل و جسم اثیری و جسم مادّی را بکار می‌اندازد** و حتی نیروی ادراک عقلی از خواص روح است و ما از لحاظ نارسائی الفاظ ناچاریم آنرا مغناطیس عقلی بنامیم.

اطلاق «قالب مثالی» به کلمه «روانپوش»

فرضیه‌ای از طرف بعضی از روان‌پژوهان «بنام فرضیه روح مادّی» ارائه شده که به موجب آن روان و روانپوش دو عنصر متمایز نیستند، بلکه روانپوش همان روان می‌باشد، با توجه به اینکه روانپوش یک حالت لطیف مادّی یعنی حالت اثیری دارد، روح هم مناسب با درجه تکاملش دارای نوعی ماهیّت کمابیش اصیل مادی خواهد بود.

این فرضیه با هیچیک از ارکان اصلی حکمت روان‌پژوهی تناقض ندارد،

زیرا بهیچوجه تغییری در سرنوشت روح نمی‌دهد، ولی روان‌پژوهی می‌گوید: که روانپوش به منزله قالب یا لباس روان است و این دو از یکدیگر متمایزند، امّا در اینجا روان و روانپوش را یک واحد کل فرض می‌کنند.

و ضمناً از بررسی احساسات ارواح هم بوجود روانپوش پی برده می‌شود و مخصوصاً پدیده ظهور اشباح و تجسّم آنها اینمطلب را محسوساً ثابت می‌کند.

امّا راجع به ماهیت ذاتی روان باید اعتراف کرد که این مطلب از لحاظ روان‌پژوهی هنوز جزء مجهولات است وقتی که گفته می‌شود روان یک عنصر غیرمادّی است اصطلاح غیرمادی به معنی نسبی بکار برده می‌شود نه به مفهوم مطلق.

و این مطالب از بیانات یکی از روان‌پژوهان نامی و قدرتمند بنام «آلان کاردک» می باشد که او خود مدیومی قوی و شهرت جهانی دارد، او در کتاب خود بنام «ارتباط با ارواح» در بحثهای گوناگونی چنین آورده است: اغلب از فرضیه‌ها و مطالبی که روان‌پژوهان ارائه می‌دهند خالی از ارتباطی می باشد که با ارواح گرفته شده و در ارتباط به معنای «روانپوش» اظهار می‌دارد: پیامی را که یک روح عالی مخابره کرده چنین است:

چیزی را که بعضی ها روان‌پوش می‌گویند همان است که عده دیگر پوشش سیّال مادّی یا قالب مثالی نامیده‌اند، برای تفهیم بهتر توضیح می‌دهیم که ساختمان روانپوش از سیّاله‌ای بسیار لطیف است که می‌توانید آنرا سیّاله تکامل احساس بنامید، یعنی محملی است جهت بسط بینش و اندیشه. البته این کیفیت مربوط است به ارواح پیشرفته ولی در مورد ارواح عقب‌مانده باید دانست که سیّالات متراکم عوالمی که این ارواح در آنجا زندگانی مادی داشته‌اند، هنوز در روان‌پوش آنها جذب است و بهمین علت است که رنجهای ناشی از احساس گرسنگی و سرما و غیره هنوز به آنها عارض می‌شود، رنجهائی که ارواح برتر احساس نمی‌توانند نمود، چون سیّالات کثیف مادّی را از حول وجودشان بکلی زدوده‌اند.

روان، یعنی روحی که بدون روانپوش است، برای تکامل و ترقیّات ضروری همواره به یک وسیله یا محمل نیازمند است، روان بدون محمل برای شما هیچ

است، یعنی اصولاً برایتان قابل ادراک نیست، برای ما ارواح آزاد روانپوش محملی است که منجمله بوسیله آن با شما تماس می‌گیریم و این تماس ممکن است غیرمستقیم از طریق کالبد شما یا به میانجیگری روانپوش شما و یا مستقیم با روان شما صورت گیرد، تنوع بیشمار استعدادهای مدیومی و ارتباطهای روحی از همین جا سر چشمه می‌گیرد.

امّا راجع به ماهیّت سیاله روانپوش که بحثی منحصراً علمی است چون دانش شما هنوز به کفایت گسترش نیافته است شرح آن برای ما قابل بیان و برای شما قابل ادراک نیست، همینقدر بدانید که برای روانپوش امکانات تنوع و تحوّل الی غیرالنّهایه است، اما روان که بیک تعبیر همان عقل و فکر است در جوهر ذاتی پیوسته تغییرناپذیر خواهد بود، خوب است در این باره بهمین اندازه اکتفا کنیم چون موضوعی است که با الفاظ مادّی شما توصیف نمی‌شود و بیانش ناممکن است، این را هم نیز بدانید که ما هم مانند شما در تلاش و تحقیق هستیم، شما در جستجوی روانپوشید و ما به دنبال روان می‌گردیم، پس فعلاً صبر داشته باشید.

از شرح بالا که پیام یکی از ارواح است مستفاد می‌شود که حتی ارواح پیشرفته هنوز به ماهیّت روان پی نبرده‌اند، در این صورت ما چگونه چنان انتظار داشته باشیم.

ماهیّت ذاتی موجودات از اسرار خداوند و پی جوئی ما در این زمینه بی مورد است. هرگاه روان‌پژوهی بخواهد راجع به مطالبی که هنوز درخور درک بشر نیست بیش از لزوم کنجکاوی کند، اولاً از وظائف اصلی که بعهده دارد منحرف می‌شود و ثانیاً نتایجی را که انتظار می‌رود هرگز بدست نخواهد آورد.

قالب مثالی از نظر پیشوایان اسلام

در کتاب «گوهر مراد» و بعضی دیگر از کتب معتبره آمده است: که در مجلس امام صادق علیه‌السّلام مذکور شد که نمامه از رسول اکرم (ص) چنین روایت می‌کنند که آنحضرت پس از شرحی به تجرد روح فرمودند: که ارواح

مؤمنین بر هیئتی هستند مثل هیئت بدنهای خود به حیثیتی که اگر کسی روحی از آن ارواح را مشاهده کند گوید: «هٰذا هُو» یعنی شک نکنند که آن روح با آن هیئت از هر مؤمنی که باشد بعینه همان مؤمن است بدون هیچگونه تفاوتی و فرمود که ارواح مؤمنین بعد از مفارقت از ابدان خود در تنعم و خوردن و آشامیدن و سایر لذات دیگر باشند.

در این معنا روایات بسیاری آمده است که ظاهر آنها اشاره به اثبات بدن مثالی است و حکمای اشراقیین و بعضی از حکمای متکلمین برآنند که این همان تمثیل بقای ارواح باشد بعد از مفارقت از ابدان خود.

علامه مجلسی پس از شرحی به تفصیل درباره عالم برزخ آورده است: احادیثی که از طرف عامه و خاصه بیان شده آنست که بعد از مفارقت روح از بدن در دنیا روح تعلّق می‌گیرد به بدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت همانند ملائکه و جنّ است و با آن بدن حرکت می‌کند و پرواز می‌نماید.

در رابطه با این موضوع که ارواح پس از مرگ در قالب مثالی در جهان اثیری زندگانی مخصوصی دارند توجه خواننده را باز به روایات جالبی جلب می‌نمائیم و شرح این روایات را بعداً در پیامهائی که بوسیله ارتباط با ارواح گرفته شده متذکر خواهیم شد.

ابن بابویه، در امالی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است: که آنحضرت در شب معراج بر پیرمردی گذشت که در زیر درختی «در جهان اثیری» نشسته بود و کودکان بسیاری به دور او جمع بودند، حضرت از جبرئیل پرسید که این پیرمرد کیست؟ گفت این پدر تو ابراهیم علیه السّلام است، فرمود: این اطفال کیستند: گفت، اینها اطفال مؤمنان هستند که ایشان را غذا می‌دهد.

علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را در آن عالم «عالم ارواح» مؤمنان تربیت می‌کنند.

در اینجا باید گفت که هرقدر دانش «معرفت الرّوح» گسترش یابد اهمیّت این روایات بیشتر ظاهر خواهد شد و ما بعداً در همین کتاب در شرح زندگانی پس از مرگ بخصوص در آن مورد که روان‌پژوهان پیامهائی از ارواح دریافت داشته‌اند و چگونگی حیات در آن عالم را توضیح داده مطالبی ارائه

خواهیم داد.

و باید دانست که در همین روایات هم احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو آشکار است و احادیث بسیاری در باب ظهور انبیاء و اوصیاء بعد از وفات ایشان وارد شده است که در کتاب «**بصائر الدّرجات**» و کتب دیگر بطریق متعدد روایت شده است.

البته می‌دانید که بیشتر از مسائل که مربوط به الهیّات و امر انتظام عالم می باشد گذشته از آنکه در کتابهای آسمانی مندرج است در منابع اسلامی هم تفسیر شده، و اینکه ما در این کتاب برای اثبات بعضی از مسائل به گفتار حکما و فلاسفه و دانشمندان شرق و غرب استناد کرده‌ایم نه از آن جهت است که این مسائل در اسلام مطرح نشده، بلکه باید گفت غنی ترین منابع بخصوص در امر آفرینش و مسئله روح در اختیار مسلمانان جهان است، شاید همین یک جمله کوتاه از بیان قول حقتعالی کافی باشد که فرمود: **قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی.**

نقش عقل و روح آدمی پس از مرگ

در موضوع ارتباط روح با عقل در صفحه ۱۱۱ قبلاً مطالبی گذشت و اکنون در اینجا درباره عقل و روح در جهان ارواح بحث دیگری خواهیم داشت.

آنچه را که آدمی از نیک و بد در دنیا انجام می‌دهد پس از ارتحال از این عالم هیچگونه اثری در جسد مادّی او پدیدار نیست که معلوم شود چه کارهائی کرده است. البته این امکان حاصل است که اگر کسی مجرم و گناهکار باشد جسد او تحت فشار و سختی در عالم برزخ قرار گیرد و شاید نحوه درک آن فشار باز متوجه روح او باشد، همچنانکه روایاتی هم در این مورد از نظر فشار قبر و سختیها در اولین مرحله درگذشت از این عالم نسبت به بدکاران رسیده است و امام سجّاد علیه السّلام هم از نظر تعلیمات عالیه خود در رابطه با همین معنا گوشزد فرموده و در مقام دعا عرض می‌کند: **اَبکی لِضیق لَحْدی** اشاره براینکه مراحل سختی برای جسد مجرمین در پیش است که گریه آور است، حال فشار و سختی های آن چگونه

باشد خدا می‌داند.

ولی گذشته از این، آنچه که مسلّم است **پرونده تمام افعال و اعمال آدمی همراه با روح در بایگانی نفس ثبت و ضبط می‌باشد،** که به پاره‌ای از اوراق آن در حیات برزخی رسیدگی شده و همچنان آمادگی برای روز حساب و هنگام سنجش اعمال پیدا می‌کند، در همان روزی که جسد عنصری دنیائی با همان روح خود پیوستگی حاصل کرده و هر دو با هم در محاکمات الهی شرکت می‌کنند، همچنانکه اعضاء و جوارح گواهی براعمال و رفتاری می‌دهند که با هم‌آهنگی نفس انجام داده‌اند و سپس بعضی تبرئه شده و مشمول پاداش خواهند شد و بعضی محکوم به کیفری می‌گردند که نسبت به جرمشان استحقاق داشته باشند (و بعداً در پایان این کتاب بحث گسترده‌تری خواهیم داشت).

امّا در این معنا که عقل و روح آدمی چه نقشی در عالم پس از مرگ دارد، یکی از فلاسفه غرب می‌گوید:[1] اعمالی که انسان در حال حیات انجام داده اثرش در جسد مادّی او باقی نمی‌ماند، **بلکه در عقل و روح او نقش بسته،** پس عقل و روح می‌تواند با همان کمالی که در قالب جسد مادی بدست آورده بسوی ابدیّت برود، زیرا عقل از ابتدا هم قدیم بوده و برای عبور از این گذرگاه مادّی و استحکام بخشیدن به نیروی تفکّر آدمی در جسد مادّی جای گرفته است.

بنابراین به محض اینکه از این جسد جدا شد با شخصیّت ذاتی که دارد در مسیر زمان مادّه واقع نمی‌شود تا از بین برود، بلکه فوراً محیط خود را عوض کرده به محیط دیگری که جاودانه‌تر است داخل می‌شود.

و از همین جهت گفته شده است **که حقیقت و جوهر انسان عقل او می‌باشد نه جسد مادّی او،** همچنان که گفته‌اند «حقیقت انسان روح است نه جسد» و عقل است که درک کننده مشکلات حیات آدمی و وسیله ارتقاءِ او به مرتبه کمالات است.

بنابراین به مجرّد ارتحال روح از کالبد عقل هم با بالهای بلند خود بسوی ابدیّت همراه با روح پرواز می‌کند.

۱. از کتاب «انسان روح است نه جسد» اقتباس از کتاب «نهایت انسان» فیلسوف فقید.

ارتبـــاط عقل با مـــادّه!

در مورد روابط عقل با روح در دو بخش مطالبی گذشت و دانسته شد که این دو چه پیوستگی نزدیک بـا هم دارند، اکنون بـاید این توجه را حاصل کرد که در مراحل سیر حیات آدمی دو چیز در یک زورآزمائی می باشند که هر کدام از نظر فطرت می‌خواهند بر دیگری تسلّط یابند در حالیکه هر دو با هم نیاز دارند، یکی مادّه و دیگری عقل.

در کتـاب «انسان روح است نه جسد» آورده: هـمانطور که دانشمندان علم الحیات متذکر شده‌اند: مادّه در هر مرحله از مراحل وجود محتاج به عقل است تا آنرا در حفظ شخصیت یاری کند و سیر حیاتش را منظم سازد، همانطور که عقل هم در زمـان حیات به مادّه نیاز دارد تـا بتواند اراده وجود خـود را بوسیله مادّه (در جهان مادّه) تثبیت کند، و همچنین بتواند از طریق حواس مادّی آگاهیهای لازمه را برای سیر به مراحلی که خداوند قادر اراده کرده است بدست آورد.

بـاز هـم عقل از اینجـهـت بـه مادّه نیاز دارد تا حیـات را از مرحله غریزی بالا تر برده به مقام عـقل فعّال و ادراک مستقل برساند، تا حدّی که توانائی حاصل نماید که خـدا را بشناسد!، و از طرف دیـگر باید دانست کـه ماده محکوم و مطیع عقل است با اینکه اساساً مادّه از نتایج عقل می باشد.

بنـابراین حیات کـه یکـی از مظاهر هستی اسـت در تمام حالا تش نمودار شگفت آوری بـرای عقل مـی باشد، یعنی حیـات می‌خواهد عقل را تکـامل بخشد و بنابر آنچه که گفته‌اند: انسان هم همان عقل درّاکه است، منتها باید توجه کرد آن عقلی را حیـات از آن حمایت مـی‌کـند که دارای اراده ناشنـاخته و قدرت مهـمی می باشد که از تعیین میزان آن کمتر آگاهی حاصل است.

چگونگی حیـات در جهان ارواح در رابطـه با عقل

این موضوع از طرف دانشمندان معرفت‌النفس تصریح شده است که عقل در مادّه تأثیر مستقیم داشته و شواهد زیادی بر تفوّق عقل به ماده و همچنین امکان سیطره عقل به ماده برای صورت بخشیدن به آن وجود دارد، چنانکه دلائلی براین مسئله هم هست که ممکن است عقل بواسطه اعمال جاودانگی که دارد علیرغم تحلیل رفتن مادّه و جدا شدن آن از مادّه بطور مستقل به جاودانگی خود ادامه دهد (یعنی با توجه به اینکه عقل منشأ جاودانگی دارد، بنابراین می‌تواند بطور مستقل و جدا از او بوجود خود ادامه دهد)، البته این کار در مراحل حیاتیِ اثیریِ بسیار بالا تر امکان دارد.

در اینجا بعضی از مسائل حیاتی که در جهان اثیری ارواح (جهان سوم که بعداً شرح آن بیاید) از پیام خود ارواح دریافت شده و اسناد آن در نزد دانشمندان روان‌پژوه است، متذکر می‌شویم:

بطور کلّی این نکته را باید توجه داشت که ارواح مترقی نیازهای حیاتی خود را بدون استفاده از دست یا مصالح دیگر فقط بوسیله عقل خود آماده می‌کنند، ارواح می‌گویند حتی گلها و درختان و نباتات خود را (در عالم اثیری) با عقل بوجود می‌آورند.

تمام این مناظر طبیعی که دردنیا وجود دارد در جهان ارواح هم موجود است (که بعداً بحث بیشتری در آن خواهیم داشت)، [illegible] عقل آنها را به شکل سفت و جامد ظاهر می‌کند و قبلاً در این موضوع اشاره‌ای شد که هر شئ موجود دو جسم دارد، یکی جسم مادّه و دیگری جسم اثیری، البته برای زمینیها فقط آن جسم مادّه محسوس است و جسم اثیری را نمی‌توانند با حواس خود درک کنند و با از بین رفتن جسم مادّی، جسم اثیری از میان نخواهد رفت.

بنابراین ارواح در جهان روحی از طریق مستقیم عقل در ماده اثیری می‌توانند بناهائی ایجاد کنند و حتیٰ آنرا معدوم کنند و به مجرّد تخیل و بدون نقشه

معماری هر بنائی را بوجود می‌آورند و محل سکونتی که در جهان روحی ارواح به فکر خود می‌سازند، چنانکه به حکم ناموس و ارتقاء صاحبان آن خانه‌ها آماده رفتن به حیاتهای روحی بالا تر باشند آن خانه‌ها از نظرشان محو می‌شود.

در کتاب «انسان روح است نه جسد»، در ادامه این بیانات آورده است: در بارهٔ طعام و ارتزاق ارواح هم از همین طریق تأثیر مستقیم عقل در مادّه همان طعامی را بوجود می‌آورد که عادتاً در روی زمین می‌خورند (و قبلاً در این معنا از بُعد دیگر اشاره به آیه شریفه شد) که می‌فرماید:

وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فی سَبيلِ اللهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِم يُرْزَقُونَ...[1]

البته ارواح از نظر ساختمان حیاتی به غذای ما نیاز ندارند ولی گاهی بحکم اقتضای عادت در آنجا به فکر طعام مخصوص می‌افتند و آنها طعم آن غذا را در ذائقه خود احساس می‌کنند و این عمل را تا موقعی ادامه می‌دهند که در اثر تکامل، عادات قبلی از فکر آنها زایل شود.

امّا وضع طبیعی ارواح چنین است که غذای طبیعی خود را از مواد اثیری به میزان نیاز خود تأمین می‌کنند، ولی موقعی که روح برحسب عادت قبلی خود اراده می‌کند طعم یک غذای مادّی را بچشد فوراً مزه همان غذا در دهنش احساس می‌شود، ولی در همان حال غذائی در دهنش نیست که به جهاز هاضمه و یا روده‌اش سرازیر شود، چون ارواح جهاز هاضمه داخلی ندارند.

این نکته را هم باید توجه داشت که **ارواح هم مانند ما نفس می‌کشند** و در پیام یکی از ارواح چنین آمده است، که همان تنفسی که آنها می‌کشند نیاز غذائی آنان را برطرف کرده و برای نگهداشتن اجساد اثیری آنها کافی است و گویا اصلاً احتیاج به خوردن و آشامیدن ندارد.

اصولاً باید توجه داشت که نحوهٔ ارتزاق هریک از مخلوق بروجهی خاص است که بنابر ماهیت آنها خدایتعالی مقرر فرموده است مثلاً چگونه می‌توان در خلقت سپاه عالم ملکوت و موجودات نامرئی که هریک خصوصیاتی دارند نحوه ارتزاق آنان را در نظر گرفت، چون یک بُعد از حیات هر موجود تغذیه به وسائل

۱. آل‌عمران / ۱۶۹.

گوناگون است، حتی زمین و آسمان در عوالم خود از کرامت و نعم الهی در عالم معنا بهره می‌گیرند.

ولی در عین حال باید دانست که **حیات در جهان ارواح مستقیماً در تحت تأثیر عقل می‌باشد و همهٔ حرکات و فعالیّت روح را عقل مستقیماً زیر نظر دارد.**

گرچه درک این حقایق از میزان تصوّر ما خارج است ولی توجه به این حقیقت که حیات در نزد ارواح از هرگونه قید و بند مادّی آزاد و به معنای واقعی عقل صرف می باشد و همین خصوصیّات یکی از مهمترین **عجایب عالم روحی است** که آن جهان را از این جهان تمیز می‌دهد و می‌تواند این مسائل را برای ما حل کند، یعنی در آنجا حیات به شکل مادهٔ اثیری تجلی می‌کند و هر کدام از مظاهر حیاتی در آنجا بوسیله روشهای عقلی استحکام می یابد که این روشها کاملاً مغایر با روشهای دخالت عقل در مادّه در روی زمین می باشد.

محـــل سکونت در عالم ارواح!

در عالم ارواح بخصوص در جهان سوم روحی که (در همین کتاب اشاره به آن شده و جایگاه پرهیزگاران است) بنا به گفته ارواح شهرهای معظم اثیری با قصرهای مجلّل و مرصعی که درخور زندگانی در عالم برزخ است با وضع بسیار نیکو و مناظر زیبائی فرح انگیز ترتیب داده شده که در عالم دنیا نمی‌توان حتی در مرحله تخیّل هم صحنه‌ای از آن شهرها و اجتماعات ساکنین آنرا در نظر آورد، چون موضوع مسئله جهان اثیری و عالم اثیری است که نمی‌توان با چشم ظاهر بدون جلاءِ بصری آن عالم را مشاهده کرد!!

بطوری که در پیام بعضی از ارواح در کتاب «انسان روح است نه جسد» آمده است: در جهان اثیری بخصوص در جهان سوم که مقام نیکوکاران است، محل اجتماع ارواح در شهرها از حیث زیبائی و ظرافت با هم تفاوت دارند، یعنی زیبائی محل سکونت ارواح مجسم کنندهٔ مشاعر نیک و خیر ساکنان آن می باشد. اشاره این معنا براینست که: ساختمانها طوری هستند که نمای آنها نشانگر

اخلاق و اعمال صاحبان آن در دنیا بوده و انتقال آنان از جائی به جای دیگر تنها با فکر عملی می‌شود و **این یک حقیقت است که همه علمای روحی در آن با هم اتفاق دارند** و گاهی هم ارواح با فکر خود وسائل نقلیه می‌سازند که حرکت و شکل خارجی آنها بوسیله عقل ساخته می‌شود (و قبلاً دربارهٔ تأثیر عقل در این گونه مسائل مطالبی بیان گردید).

اکنون در اینجا ناگفته نماند که شهرها و محل سکونت ارواح پاک و سعدا در جهان سوم که به اعتباری از نظر عقاید مسلمین شاید همان منطقه وسیع وادی السّلام باشد بسیار زیبا و مدرن‌تر از شهرها و قصرهای زیباترین شهر در این جهان است و شاید قرین به همان مساکن طیبه‌ای باشد که خدایتعالی در بهشت جاودانی برای نیکوکاران آماده کرده است.

همه اراضی در عالم اثیری بروجه اثیری سبز و خرم و همچنین بوسیله دریاچه‌هائی که آنها را احاطه کرده است از هم جدا می‌شوند، تمام مناظر از جنگلها و اشجار بقدری فرح انگیز است که همانطور که در این جهان اصطلاح شده است روح را به عالم ملکوت پرواز می‌دهد.

نگارنده در نگارش این سطور خود به شگفت آمده است و نمی‌داند امکان‌پذیرش این مسائل تا چه حد است، همینقدر می‌توان گفت: اسنادی که در مورد این مسائل بدست آمده همان مدارکی است که از طرف روانپژوهان شرق و غرب با آزمایشات دقیقی که انجام داده‌اند و یا ارتباط به ارواح پیشرفته گرفته‌اند، این مطالب را بدست آورده و به قول خود آنها به حقایقی دست یافته‌اند و جالب اینکه عموم روان‌پژوهان با اتفاق نظر این مسائل را تأیید کرده‌اند، و حتی از نظر علمی هم موفق شده‌اند به وسائل گوناگون و دستگاههای مخصوص با اشعه‌های مربوطه از مناظر اثیری عالم ارواح عکسبرداری کنند که صحنه‌هائی از آن مناظر در اغلبِ کتب معتبر آنها منعکس شده است.

و حقیقت امر، به قول معروف: بیهوده سخن به این درازی ممکن نیست، چه بسا بعضی از پذیرش این مطالب در انکار باشند ولی بهتر است قبل از اظهار نظر این موضوع را مورد توجه دقیق و عمیق قرار داده و بدون تأمل و تفکر از روی تعصب انکار ننمایند چون آدمی همیشه دشمن و مخالف آن چیزهائی است که

نمی‌تواند درک کند.

البته نگارنده نمی‌خواهد بگوید تمام آنچه را که دانشمندان در مسائل روحی گفته‌اند پذیرفته است ولی احتمال آنکه گفتار آنها در مواردی درست و صحیح باشد بسیار است، چون اگر بخواهیم بعضی از آن مسائل را با مباحث اسلامی تطبیق دهیم نتایج حاصله موضوع را روشن می‌سازد، همچنان که در رابطه با همین معنا روایاتی داریم که تأیید می‌کند در عالم برزخ مقام اهل ایمان و نیکوکاران در مرتبه والائی قرار دارد و آنان هریک در مرتبه و درجاتی متنعم و از لذائذ آن عالم بهره‌مند می باشند و رفاه و آسایش آنها تأمین می باشد و حیاتی نیکوبخش دارند، (و اگر این مسائل را با امور دنیائی مقایسه کنیم) می بینیم که لازمه چنین شادمانی همان مساکن زیبا و خوراک های گوارا و دیدارمناظر سبز و خرم است.

و باز این نکته را بهیچوجه نباید فراموش کرد که هیچکس نمی‌تواند به حقایقی که درباره مسائل روح است دست‌یابد و تمام اطلاعات که در این مورد کسب می‌شود در همان مرتبه دانش اندک است.

امّا نکته‌ای که در پایان این بحث قابل توجه است آنست که بسیار شنیده‌اید که در اسلام استماع موسیقی های هیجان‌آور و تحریک کننده حرام است و آنان که از این امر حرام از نظر آزمایش الهی و جلوگیری از هواهای نفسانی پرهیز می‌کنند در جهان دیگر مأجور خواهند بود، بنابراین وسائل این شادمانی در عالم ارواح بطوری که گفته‌اند بروجهی است که موسیقیها و ترنم های دلنواز که هر شنونده را از خود بیخود می‌کند پاداشی برای آنان است که در دنیا از آن لذّت پرهیز کرده و اطاعت امر خدا را کرده‌اند.

و در چگونگی این وسیله لذت‌بخش در عالم ارواح چنین گفته‌اند که طنین اصوات و ترنم های دلنواز در اثر برخورد نسیم که به برگهای درختان جهان اثیری نواخته می‌شود و نغمه هائی از آن بوجود می‌آید که بسیار طرب‌انگیز و هیچ قابل مقایسه با نغمات و اصوات دلنشین این جهان نیست و چنان نوازش و آرامشی در جهان اثیری بوجود می‌آورد که روح را در عالم بسیار مسرّت‌بخش قرار می‌دهد که به گفته بعضی از روانپژوهان «موسیقی در آن جهان (در عالم ارواح)

حیات بخش است».

در هرحال اینها همه موهبتهائی است که خدایتعالی برای پرهیزکاران در عالم برزخ آماده کرده است تا زمانی که قیامت بر پا شود و هر روحی با بدن عنصری خود تعلق گیرد و هر کس به جایگاه خود در قرارگاه جاوید مستقر گردد.

لذّت و الم در عالم ارواح چه مفهومی دارد؟

آنچه که در این دنیا عموم افراد بشر برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند لذّتهای روحی و جسمی است که هرَ کس بنحوی در این امر پی گیری می‌کند. بعضی لذائذ را در پیروی امور جنسی می‌دانند، بعضی در خوردن و آشامیدن، برخی در مستی و بیهوشی و اعتیاد به مواد مخدر می‌دانند، و برخی در پیروی هوای نفس می‌دانند، به هر کجا که آنان را بکشاند و کسانی هم هستند که حقیقت لذّت را دریافته و روح خود را به مبدئی اتصال می‌دهند و طریق عشقی را می پیمایند که شرح آن مستلزم رساله ای جداگانه است و این معنا را اهل عرفان بسیار خوب دریافته اند.

امّا اینکه لذّت و الم در عالم ارواح چگونه است، در بحث گذشته اشاره ای شد که یک قسمت بهره برداری از لذائذ در جهان ارواح از مساکن طیبه و انواع خوراکهای لذیذ و گوارا و دیدار مناظر زیبا و پاکیزه از همان نحوه جهان اثیری است، ولیکن علماءِ علم الروح برآنند که لذت و الم در آنجا در عوالم باطن و وجدانی است **و این هر دو بلاشک از کیفیّات نفسانی و روحی می‌باشند** و همان بهره گیری در عالم برزخ که نیکوکاران و سعدا در عوالمی فرح انگیز و لذّت بخش می باشند و اشقیا و بدکاران در عوالمی هولناک و الم انگیز بسر می برند، این در معنائی وسیع از همان کیفیّت روحی است که چگونگی این لذّت و الم را خدا می‌داند و در نزد هیچکس آشکار نیست، بلکه این موضوع هم از همان مسئله ای است که هیچگاه نباید فراموش کرد و باید گفت اینهم درباره روح و از امر پروردگار است.

شاید همان آزادی وسیعی که ارواح سعدا در عالم ارواح دارند و با همان عوالم عشق و محبتی که در زندگانی دنیا با اولیاءِ حق داشته و از آن لذت می بردند و در آن امیدواریهائی که برای ایصال به لقاءِ حق در روز رستاخیز دارند و با آن حالتی که رضای خالق را مقدم بر همه چیز دانسته اند، از این عوالم بسیار شادان و خوشحال و حیات برزخی برای آنان لذّت بخش باشد.

و همچنین شاید در عالم ارواح درد و الم بدکاران نتیجه همان تبه کاریها و جرم و فساد آنان در دنیا باشد که هم روح خود و هم روح دیگران را معذب ساخته اند و ماجراها بوجود آورده اند و دلها را پریشان ساخته اند و در آنجا در حالت انفعال از کرده های زشت و ناروای خود که در دنیا انجام داده اند بسیار رنج می برند و از همه بالا تر آنکه کرامت حقتعالی از آنها دور شده و همان فقدان رحمت برای آنان عذابی دردناک و شکنجه ای ناگوار است.

امّا در معنای مطلق لذّت و الم بعضی از حکما گفته اند: لذّت عبارت از خارج شدن از حالت غیرطبیعی به حالت طبیعی است و رهانیده شدن و خلاصی از درد و الم (یعنی اگر کسی مبتلا به درد و رنجی نباشد این خود در حیاتی لذّت بخش است).

و چنین گفته اند: که «الم» داخل شدن در حالت غیرطبیعی و رنج آور است و لذّت و الم نفس ادراک مخصوص است و ادراک جسم ادراک حسّی و ادراک عقلی است.

بنابراین لذّت تقسیم می‌شود به لذت حسّی و لذت عقلی و همچنین الم هم تقسیم می‌شود به الم حسّی و الم عقلی، پس لذّت عقلی برای مجرّدات اتم و اکمل از لذات حسّی می باشد، چون این لذّت از مرتبه کمال برخاسته است.

و این مقام حاصل نشود مگر بر اراده حقتعالی و آنچه که اراده او تعلّق گرفت در مرتبه احسن است و از همین مرتبه می‌توان الم حسی و عقلی را با آن مقایسه کرد.

لذا ثواب عبادت در همان لذائذی است که خدایتعالی وعده کرده و ایصال آنرا در پاداش طاعت مقرر فرموده و همچنین عقاب گناهکاران در المی است که او خود بیم داده است و بلاشک هریک از ثواب و عقاب بر هر دو نوع از

روحانی و جسمانی که عبارت است از عقلی و حسّی بوقوع خواهد پیوست.

و چون ثواب و عقاب، لذّت و المی است که در مقابل طاعت و معصیت از طرف خدایتعالی در پاداش و کیفر مقرر شده است، **لذا لذّت و الم در عالم ارواح و در عالم برزخ در معنای همین مراتب می باشد.**

نور و روشنائی در عالم ارواح از کجاست؟

مسائلی که دربارهٔ اوصاف و زندگانی در عالم ارواح و یا «عالم اثیری» می باشد بسیار است، از جمله اینکه آیا در آن عالم روشنائی و تاریکی از طریق تابش کرات نورانی آسمانی است یا آنکه صحنه آن عالم خود بخود روشن است.

یکی از دانشمندان محقق که درمجمع بین المللی بحث روحی دارای مقام شامخی می باشد بنام **«آرتر فندلای»** نتیجه تحقیقات و بررسیهای خود را با ارتباط به ارواح پیشرفته در مدت چندین سال بیان داشته و گفته های خود را در حقایق روحی با اصول فیزیک انطباق داده و برای هر موضوعی دلائل بسیاری اقامه کرده است.

این دانشمند در خصوص نور در عالم ارواح هم از نظر تحقیقات علمی خود و هم با توجه به پیام ارواح می‌گوید: در جهان اثیری شب وجود ندارد فقط شفق هست و ارواح تأیید می‌کنند به اینکه جوّ آنها روشن‌تر از جوّ زمینی ها می باشد.

و به اعتبار دیگر می‌گوید: حیات در آن عوالم سه گانه اول، یک روز طولانی است که روشنائی آن بطور منظم می باشد و همانطور که آسمان روشن ما در روز، ستاره‌ها را از نظر ما مخفی می‌کند و ما فقط یک فضای روشن می بینیم در عوالم روحی هم آنها همیشه فضای روشن می بینند ولی خورشید اثیری آنها بواسطه تابش نور زیاد دیده نمی‌شود.

«فندلای» علت نبودن شب را در جهان اثیری در کتاب خود بنام **«جهان پراکنده»** توضیح داده است. **امّا نگارنده گوید:** آنچه را که در گفتار این دانشمند

می‌توان توجیه کرد آنست که گفته شود: امکان وجود نور در عالم اثیری همچنان است که در داستان رستاخیز و روشنائی در آن صحنه قرآن مجید متذکر شده است و در آن روزی که خورشید و ستارگان نور خود را از دست می‌دهند و در زمین تحوّلی بزرگ ایجاد می‌شود، نور پروردگار تمام صحنه عالم را روشن خواهد کرد و دیگر احتیاج به منبع نور ظاهر نیست، همچنان که می‌فرماید: **وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا**...[1]

هیچ بعید نیست که در عالم اثیری هم انعکاس نور از کرات دیگری ظاهر نباشد و بر مصداق همین معنا نور پروردگار عالم در آن عوالم منعکس گردد و همانطور که صحنه قیامت را آن نور روشن می‌سازد عالم ارواح را هم نسبت به مراتب ساکنینْ آن منوّر و روشن سازد.

گرچه مفسرین در تفسیر این آیه شریفه بیانات گوناگون دارند که بعضی منظور از این نور را حق و عدالت خداوند می‌دانند و بعضی همین نور ظاهر را معنا کرده‌اند و اشارات دیگری هم در این آیه آمده که به قیام حضرت مهدی علیه السّلام تأویل کرده‌اند.

امّا چون در باطن امر آیات الهی تفاسیر گسترده‌ای دارد که می‌توان در مورد خاص خود با منطق صحیح از آن استفاده کرد، لذا در اینجا خارج از بیان تفسیری می‌توان گفت که: **نور در عالم اثیری و عوالم ارواح از همان اشراق و روشنائی نور الهی است** هرچند که همان نورهای ظاهر هم که از کرات نورانی آسمانی منعکس می‌شود آنهم پرتوی از نور الهی است!

حدود معرفت هر کس در عالم ارواح!

موضوعی که بسیار قابل توجه است و خدایتعالی در قرآن مجید با مضامین گوناگون به آن اشاره فرموده آنست که: آیا افراد بینا با نابینا با هم یکسانند، آیا

۱. زمر/ ۶۹.

آنان که چشم و اندیشه و عقلشان بسته است با کسانی که حقایق را درک می‌کنند، برابرند.

این معنا در چند مورد از آیات قرآنی به چشم می‌خورد جائی می‌فرماید:

وَمٰا یَسْتَوِی الْأَعْمٰی وَالْبَصِیرُ وَلاَ الظُّلُمٰاتُ وَلاَ النُّورُ...[۱]

نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند، همانطور که تاریکی و روشنائی یکسان نیست.

و همچنین کافر و مؤمن، نیکوکار و بدکار، راستگو و دروغگو، پرهیزکار و گناهکار، مطیع و عاصی هرگز با هم برابر نیستند!

و در رابطه با همین معنا خدایتعالی آنان را که در دنیا نابینا معرفی کرده، یعنی آنان که فقدان بینش در عالم معنا دارند، در آخرت هم نابینا و بی بصیرت محشور خواهند شد و در این مورد جائی می‌فرماید: **وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ أَعْمٰی...**[۲] که معنای تمام آیه چنین است: هر کس رو گردانید از ذکر خدایتعالی و از اطاعتش سرباز زد معیشت بر او تنگ شده و در آخرت نابینا محشور می‌شود در حالیکه می‌گوید: ای خدا چرا مرا نابینا حشر کردی در صورتی که من در دنیا بینا بودم، پاسخ می‌شنود این به خاطر آنست که آیات ما بسوی تو آمد و تو همه را بدست فراموشی سپردی و ما امروز تو را بدست فراموشی می‌سپاریم.

امّا در اینجا شاهد کلام در همین نکته است هر کس که در دنیا در فقدان بینش و دانش به‌سر برد و هر کس اندیشه وعقل را به خود راه ندهد و هر کس راه حقیقت را واگذاشته براه باطل روی آورد به مجرد آنکه از این عالم به عالم برزخ رهسپار شود در ظلماتی قرار می‌گیرد که چشم او چیزی را نخواهد دید، هم در این دنیا کوردل بوده و هم در عالم ارواح روشنی را درک نمی‌کند، و خدایتعالی در آیه دیگر این معنا را روشن‌تر بیان داشته می‌فرماید:

وَمَنْ کٰانَ فی هٰذِهِ أَعْمٰی وَهُوَفِی الْأٰخِرَةِ أَعْمٰی...[۳]

آنان که در این جهان از دیدن چهره حق نابینا بودند در آخرت هم نیز نابینا و گمراه‌ترند.

۱. فاطر / ۱۹.
۲. طه / ۱۲٤.
۳. اسراء / ۷۲.

و این معنا اشاره براینست که هر کس هرطور که در این معنا طریق معرفت را طی کرده و در تحصیل علوم و فضائل کوشیده باشد و در امر توحید دانش و بینش پیدا کرده باشد، از این دنیا که بگذرد در عالم ارواح و جهان آخرت هم بهمان اندازه بینش و دانش خود از مراتب فیض الهی برخوردار است و این مسئله بسیار روشن است آنان که در این دنیا از چگونگی عالم برزخ و عالم ارواح و چگونگی امر آخرت باخبر هستند با آنان که از آن عوالم بی خبرند یکسان نیستند، این همان مسئله علم و جهل است، اینطور نیست که اگر کسی در دنیا برجهل و نادانی خود اصرار ورزد و خود را از راه معرفت حق بازدارد و برای رسیدن به حقایق خود را از طریق دانش منحرف سازد، با آن کسی که در راه دین و خداشناسی قدم برداشته است برابر باشد، یا اینکه کسی که هیچگونه اطلاعی از جسم و روح و روان و نفس خود نداشته باشد با آنکه نفس خود را شناخته و معرفت بوجود خالق خود پیدا کرده است، مسلماً این دو گروه هم در دنیا و هم در عالم برزخ و هم در آخرت یکسان نیستند مگر روایاتی را که مقام علما و اولیاءِ حق و اهل ایمان را در دارآخرت بیان داشته است، نشنیده‌اید. مگر توجه به این آیه شریفه معطوف نداشته‌اید که می‌فرماید:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذينَ لا يَعْلَمُونَ...[1]

بگو آیا کسانی که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند با هم یکسانند؟

آیا آگاهان و ناآگاهان، عالمان و جاهلان در این دنیا و در آخرت با هم برابرند؟ نه چنین است برابر نیستند و هردسته مرتبه و مقامی جداگانه دارند.

دکتر رئوف عبید رئیس دانشکده عین‌الشمس قاهره در کتاب خود از قول یکی از روانپژوهان بنام از پیام ارواح آورده است: کسانی که دارای عقل منحط و افکار شریر هستند، آنها هم در عالم ارواح جهان خود را منحط و مملو از شرارت و فساد احساس می‌کنند، لکن آنان که دارای افکار مترقی و پاکیزه هستند، محیط خود را در عالم ارواح متناسب با افکار خود پاک و منزه درک می‌کنند، بدین جهت است که ادیان سعی داشته‌اند مردم این جهان را بسوی ترقی افکار نیک و

۱. زمر/ ۹.

کسب دانش و اعمال خوب هدایت کنند، و در این جهان براه راست بروند، **چون ما انسانها بطور طبیعی بزودی با همان حالات و رفتاری که در این جهان داشته‌ایم داخل جهان ارواح خواهیم شد.**

اگر ما در این جهان افکار پاک و دانش مفید داشته باشیم، در آنجا هم خواهیم داشت و اگر اعمال ما زشت و افکارمان در این جهان باطل و فاسد باشد در آنجا هم همینطور خواهیم بود، وقتی که ما در این جهان کور ماندیم یعنی حقایق را درک نکردیم، آنجا هم نخواهیم توانست حقایق را درک کنیم، البته با گذشت زمان هم پیشرفت برای ما در آنجا ممکن نخواهد شد، مگر اینکه در اثر راهنمائی ارواح دیگر به غلط بودن اعمال و افکار گذشته خویش آگاه شویم و دیگر در فکر آنها نباشیم تا بتدریج آماده ترقی و رفتن به جهانهای بالا تر باشیم.

پس با توجه به این حقایق چرا ما در این جهان طوری زندگی نکنیم که پیشرفت ما در جهان ارواح برای ما آسان و دائمی باشد؟ ما باید همه روزه در این جهان بفکر آیندهٔ خود باشیم و بدانیم که اگر در این جهان اعمال و افکار ما پاک و منزّه باشد در آن جهان هم با پاکان محشور خواهیم شد، ولی اگر رفتار و کردار ما در این جهان زشت و شرارت‌بار باشد در آن جهان با بدکاران و اشرار زندگی خواهیم کرد، اینها حقایق مسلمی هستند که باید هر انسان عاقل در فکر آنها باشد و فریب زرق و برق این زندگی موقت را نخورد.

نگارنده گوید: با آنکه در عالم ارواح بعضی از مجهولات این عالم دنیا از بین می‌رود و پرده از روی بعضی از مسائل مکتوم برداشته می‌شود، ولی در عین حال بنابر تفسیر آیات الهی و بیانات روان‌پژوهان، اینطور نیست که فاصله طبقاتی در آن عالم نباشد، آنکس که در این عالَم عالِم و عارف و فاضل و حکیم بوده است غیرممکن است با کسی که جاهل و نفهم و ناآگاه بوده برابر باشد. ما نمی‌توانیم بگوئیم حال این دو گروه چگونه است و در آن عوالم خدایتعالی چه معامله‌ای با آنها می‌کند، ولی چیزی که مسلّم است، آنان که از حقایق آفاقی و انفسی خود در این جهان مطلع شده‌اند، آنان که معرفت خداشناسی را حاصل کرده‌اند، آنان که دانسته‌اند که بهشتی برای نیکوکاران و دوزخی برای بدکاران است، و در حقیقت اعتقاد به این اصول آورده‌اند، مسلماً بهمان جایگاهی که

عقاید آنان تثبیت شده است خواهند رفت، اصلاً بهشت برای همین مردم دانا و آگاه خلق شده است.

کسانی که منکر ارتباط با ارواح مردگانند!

بعضی از مسائل مهم که در معرض انتقاد و انکار است باید از جهات مختلف مورد توجه و بررسی قرار گیرد تا هرگونه شک و تردیدی را برای اهل تحقیق باقی نگذارد، از جمله همین مسئله ارتباط با ارواح است که اصلاً شاید تاکنون جمع کثیری از مردم دنیا از آن بی اطلاع بوده و یا اگر هم اطلاعی حاصل کرده‌اند پذیرش آن برای آنها دشوار بوده است.

بعضی هم از نظر حسّ مخالفتی که درپارهٔ امور دارند و ذاتاً جنبه انتقادی آنان در هر پدیده‌ای نمایان است به عناوین گوناگون در هر موضوع انتقاد کرده و انکار خود را آشکار می‌نمایند و دلائل نارسائی را هم اقامه می‌کنند.

در مسئله ارتباط با ارواح مخالفین بسیاری داریم که از جمله مادّیون هستند که در فصل بعد به عقاید آنها اشاره خواهیم کرد و همچنین گروه دیگر از مسلمین هستند که از اهل سنّت و دارای مذهب وهابیگری هستند و می‌گویند مردگان هیچگاه چیزی نمی‌شنوند و چیزی نمی‌فهمند و به آیاتی از قرآن هم استدلال می‌کنند که ما در اینجا ردّ قول آنها را ثابت خواهیم کرد.

آنان می‌گویند خدایتعالی می‌فرماید: **فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ.**[1] این آیه شریفه خطاب به رسول اکرم است که می‌فرماید: تو نمی‌توانی صدای خود را بگوش مردگان برسانی و نه سخنت را به گوش کران هنگامی که روی می‌گردانند، اشاره براینکه مخاطب تو زندگانند یعنی آنان که روح زنده و بیدار و حق‌طلب دارند نه مردگان زنده‌نما که تعصّب و لجاجت و استمرار بر گناه فکر و اندیشه آنها را تعطیل کرده است.

۱. روم / ۵۲.

همانطور که جسد اموات هیچگاه شنوا نیست، شما هم که از سخنان حقّ روی گردان هستید، جسدهای بی جانی هستید که هیچ سخن حقی در گوش کر شما فرونمی‌رود.

در تفسیر نمونه در ذیل آیه شریفه آورده است که در آیات بالا سه مرحله مختلف از انحراف و عدم درک حقیقت می باشد، مرحله اول دل‌مردگی است که از آن تعبیر به «**موتی**» کرده که هیچ راهی برای امکان نفوذ در آنها نیست، مرحله دوم مرحله ناشنوائی است، مخصوصاً ناشنوایانی که پشت کرده و در حال فرار کردن هستند و حتی فریادهای شدید را هم از دور نمی‌شنوند، مرحله سوم نابینائی است (که برای کوران راهنمائی کار مشکلیست).

در تفسیر المیزان در ذیل آیه دیگری در رابطه باهمین معنا که می‌فرماید: **وَمٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ**[1] می‌گوید مراد به این جمله امواتند یعنی کفّاری هستند که خاصیت پذیرش هدایت را ندارند، چون دلهاشان مهر خورده است.

در این آیات مطالب بسیاری در تفاسیر آمده که ما بعداً در همین کتاب (**در امکان ارتباط با ارواح**) از نظر قرآن و روایات بحثی به تفصیل خواهیم داشت، همچنان درباره اینکه رسول اکرم در روز جنگ بدر خطاب به جسد مردگان (که در واقع گفتگو با ارواح ایشان بود سخن گفت) و همچنین داستان سخنان علی علیه‌السّلام با مردگان و نیز در مورد تلقین گفتن به میت و اینکه در نماز که به انبیا و بندگان صالح سلام داده می‌شود و سلامها و پیامهای رحمتی که بر اولیاءِ حق و ائمه هدی و برای اهل قبور فرستاده می‌شود، همه را توضیح بیشتری خواهیم داد.

مادّیون چه می‌گویند؟

چون اصل موضوع این کتاب بحث در مسائل روحی است و مسئله مادّه ارتباط مستقیم به کلیهٔ مسائل روحی دارد، لذا در این مورد فصلی گشاده می‌شود تا اختلافاتی که در این باره در گذشته و جهان امروز در میان دو دسته ازمادّیون و

۱. فاطر/ ۲۲.

روحیون بوجود آمده است روشن گردد.

حاصل گفتار مادّیها براینست که: آنچه که با چشم ظاهر دیده نمی‌شود و قابل درک و لمس نیست وجود آنرا نمی‌توان قبول کرد و دوام و بقاءِ هر چیزی قائم بوجود مادّه است!

مادّیها می‌گویند: روحی در کار نیست و این قدرتی که نیرو بخش در حیات آدمی است، همان سلسله اعصاب است که ادراکات را به هسته مرکزی مغز رسانیده و آگاهی بوجود می‌آورد، و اعتقاد آنها براینست که فکر و اندیشه از سلّولهای مغز ترشّح پیدا می‌کند.

مادّیون که منکر وجود روح می باشند تنها به تشریح و توصیف مادّه اکتفا کرده و می‌گویند: کائنات از مادّه تشکیل شده و تمام عوامل و نظام طبیعت و تکامل شعور و فکر را در انسان بوجود آورده است و چیزی بنام روح وجود ندارد!

خوب است به آقایان گفته شود: آیا قوه نامرئی که تمام تشکیلات جسمانی بدن آدمی را اداره می‌کند و نظام و هماهنگی مخصوص در تمام اعضاءِ ظاهری انسان بوجود می‌آورد، این نیرو چیست؟ آیا مادّه بخودی خود می‌تواند این نیرو را بوجود آورد؟ اگر جواب منفی است **بگوئید این همان نیروی روحی است** که از طرف خدایتعالی برای ادامه حیات و معرفت به پاره‌ای از اسرار هر آدمی افاضه شده، این همان نیروئی است که آدمی بدون وسائل ظاهر و چشم و گوش می‌تواند از فرسنگها هم ببیند و هم بشنود.

امّا اعتقاد «روحیون» براینست که: **فکر و تعقّل و عزم و اراده و نیروی حافظه تمام از تحوّلات مراتب روحی و از شئون آن است** و روح یک قدرت و نیروی عظیمی است که تمام اشیاء را در جهان فرا گرفته و هر چیز برسبیل استعداد خود و تا حد محدود از مراتب آن بهره‌مند می‌شود.

و اینکه مادّیها می‌گویند: آنچه دیده نمی‌شود و قابل لمس نیست وجود آنرا نمی‌توان قبول کرد؛ چگونه این معنا از آنها پذیرفته می‌شود، که بسیاری از حقایق است که با قوای حسّی ادراک و احساس نخواهد شد، همچنان نیروی جاذبه و نیروی برق و سایر قوای فیزیکی بدون آنکه در ظاهر امر حقیقت آن قوا معلوم باشد، حال گذشته از این مطلب نیروهائی که در باطن امر در وجود آدمی است و

خود مادّیون عقیده بر آنها دارند، همچنان نیروی عقلی و تفکر و احساسات باطنی چگونه می‌توان آنها را که نمی بینیم انکار کنیم، در حالی که هر اندیشه را هر کس به عقل خود می‌سنجد، اگر حواس ما از درک بعضی از عوالم نامرئی عاجز باشد دلیل برعدم وجود آن عوالم نیست و نمی‌توان حقایق چیزهائی که با قوای ظاهر ادراک نگردد و قابل لمس نباشد انکار نمود، حتی در مسائل علمی هم چنین است که اگر کسی موضوعی را نفهمید و درک ننمود دیگر نمی‌تواند منکر اصل موضوع شود مگر آنکه با دلائلی قوی بطلان آنرا ثابت نماید.

در کتاب «عالم ارواح» استاد آموزگار قریب به این مضمون اشاره کرده است: امروز بیشتر از دانشمندانی که در مسئله مادّی گرائی اصرار بسیار داشته و غیر از عنصر ماده به چیز دیگری قائل نیستند در اثر گسترش علم «حیات الارواح» خود متوجه عالم ماوراءِ طبیعت شده و با چرخش سریعی به عوالم روح و روحانیّت اعتقاد حاصل نموده بلکه خود مکتبهائی تأسیس کرده‌اند تا خقایقی از این امر را آشکار سازند و ظلمت و جهل و ماده‌پرستی را از میان بردارند.

از زمانی که دانشمندان و رجال علم روحی در صحنه اطلاعات علم الارواح قدم گذاشته و عرض وجود کرده‌اند و مردم را از شرّ عقاید و آراءِ مادیها نجات داده‌اند پرتوی از انوار این علم شریف را در جهان گسترش داده و از این نعمت و موهبت بزرگ علاقه‌مندان را برخوردار کرده‌اند و با الهام خداوندی این اعتقاد حقه را از نظر تحقیقی و علمی و تجربی ثابت نموده و تاکنون رونق و جلوهٔ قابل توجهی در همان حد که خدایتعالی اجازه پیشرفت در این امر داده است، قدم برداشته‌اند که امروزه بزرگترین علماءِ متعصب مادّی در مقابل آنان سرتسلیم فرود آورده‌اند.

هیچ نیروی عقلی و معنوی در مادّه وجود ندارد!

خوب است به صاحبان عقاید مادّی گفته شود: بسیار خوب، انسان غیر از مادّه چیز دیگری نیست، پس چه تفاوتی بین زنده و مرده بی جان است، عقل و

فهم و درک و تفکر زنده کجا بود و کجا رفت، اگر در مغز یا اعصاب یا قلب بود که اینها در مرده هم موجود است، آن نیروئی که آنها را بکار می‌انداخت چه بود و چه شد؟

به اعتبار همین سئوالات است که دانشمندان علم روحی متذکر شده‌اند: مادّه بخودی خود و بدون کمک قوّه نمی‌تواند تکوین و تولید شود و چون عاری از وحدت و نیروی محرّکه است، از هم متلاشی شده و به جزءهای بیشمار تقسیم و بخش می‌گردد، **بعکس در روح همه قدرتهای فکری و معنوی گردهم برآمده** تحت تأثیر آن قدرت واحد بهم مرتبط گشته بوسیله آن هدایت و رهبری می‌شوند و آن نیرو و قدرت واحد که وجدان و شخصیّت و هویّت و منیّت باشد همان روح نامیده می‌شود.

دانشمند روح شناس فرانسوی «لئون دنی» در کتاب خود آورده است که: **روح اصل و منشأ زندگی و موجد ادراک و احساس تأثرات خارجی است**، نیروی نامرئی و غیرقابل حلّی است که بدن را تحت سلطه و نفوذ خود در آورده و فیمابین اعضاء و دستگاههای داخلی بدن توافق و هماهنگی کامل برقرار می‌سازد.

در قدرت و توانائی روح فعالیّت آن سلّولهای مادّی مغز بهیچوجه دخالت ندارد، هوش، ذکاء، عقل، ادراک، تشخیص، قضاوت و اراده هیچوقت با خون و گوشت بدن آمیخته و درهم نخواهد شد، وجدان و ضمیر این عطیه الهی که زشت و زیبای اعمال ما را تمیز می‌دهد دارای همان خاصیت و استعداد روح است.

روح همان نیروی نامرئی باطنی است که به همه افراد از غنی تا فقیر، کوچک و بزرگ عطا شده و ندای حقیقت آن می‌تواند عالیترین مقامات را آشفته و ناراحت نماید و اصلاً مادّه جسمانی نیست!

اگر روح ما فقط عنصر مادّی بود جدال و پیکار بین شهوت و عقل را هیچ می‌گرفت و بدون دغدغه خاطر به دنبال تمایلات و غریزه‌های طبیعی خود می‌رفت و این اراده ما بسبب قدرت روح است که با غرایز در پیکار بوده و می‌تواند ازتأثیر و نفوذ هوسهای نفسانی برکنار باشد.

حاصل آنکه: **بوسیله مشعل فروزان روح است که آدمی می‌تواند راه سعادت و**

نیکبختی را دریابد هرقدر هدف و کمال مطلوب روح بزرگتر و عالیتر باشد ثمره کار و اقدامات شخص مفیدتر و مهم‌تر خواهد بود.

بطـــلان عقاید مادیّـــین!

در این قسمت که باز بحث ما در پیرامون نظر مادّیون و در پیرو بطلان عقاید ایشان است، اشاره دیگری می‌شود برآنچه که در تعریف مادّه گفته شده است: ماده چیزی است که قابل لمس و رؤیت بطور مستقیم یا غیرمستقیم توسط «میکروسکوپ» باشد و با حجمی اگرچه بینهایت کوچک از فضا را اشغال کرده باشد، از ستارگان غول آسا که میلیونها برابر کره زمین اند تا میکروب، ویروس، اتم و مولکول اجسام مادّی هستند.

بعضی از علماءِ روحی براین قائلند که هر ماده‌ای که از آن سختتر بوجود نیامده باشد محکوم به زوال و فنا است، یعنی میلیونها کرات آسمانی هم که حجمشان میلیون مرتبه از منظومه شمسی ما بزرگتر است همه در معرض فنا هستند، سپس این دانشمندان اشاره به بقای روح کرده و می‌گویند: **این چگونه است که روح آدمی برای همیشه تا جهان ابدیّت باقی وبرقرار است!** «سبحان الله» تنها اراده خداوند است که بقاءِ روح را تضمین کرده است.

یکی از فلاسفه معروف ایرلندی بنام «اسقف ژرژ بیرکلی» که عالم ماورای طبیعت می باشد گفته است: که عالم مادّی جزیک جهان نمودی و ظاهری چیز دیگری نیست، ماده سفت و جامد جاودانگی ندارد، چنانکه نیروی خاصی هم از وجود در آن نیست، در واقع ظهور آن مادّه جز بوسیله عقل یا روح واقعیت دیگری ندارد و این ماده برای موجودات مادّی هم امتیازی ندارد، جز اینکه در برابر حواسّ مادّی تسلیم می باشد.

باز هم همین دانشمند گفته است: هر تغییراتی محسوس که در ما و موجودات دیگر در جریان حیات و هستی بوجود می‌آید از جسد مادی نیست، بلکه همه آن تغییرات و تحوّلات از اراده روح اعظم «خداوند» منبعث می‌شود و ظواهر

طبیعی تنها اسلوبی است که خداوند بوسیله آنها با ما حرف می‌زند و به‌وسیله آن تغییرات به اراده ما مسلّط می‌شود، پس چنین نتیجه می‌گیریم که مادّه فقط موضوع بحث علوم طبیعی است و در جهان هستی هیچ چیز از ماده نمی‌تواند به معنای مصطلح علل و یا اسباب باشد **بلکه همه علتها و اسباب عاملی در جهان هستی روح است نه مادّه.**

فیلسوف نامی معاصر «استاد مطهّری» در کتاب «اصالت روح» در رابطه با بطلان عقاید مادّیین آورده است: (والد کولپه) یکی از فلاسفه مشهور در کتاب خود می‌گوید: مذهب مادّی یکی از قوانین اساسی علم فیزیک جدید را که قانون بقای انرژی است نقض می‌کند، مطابق این قانون مجموع انرژیهای موجود در جهان مقدار ثابتی دارد و تغییراتی که در اطراف ما ایجاد می‌شود چیز دیگری نیست جز آنکه انرژی از محلی به محل دیگر منتقل می‌گردد و از صورتی به صورت دیگر در می‌آید.

و همچنین از قول دانشمند دیگری بنام «کرسی موریس» می‌گوید: مادّه جز برطبق قوانین و نظامات خود عملی انجام نمی‌دهد، ذرّات و اتمها تابع قوانین مربوط به قوه جاذبه زمین و فعل و انفعالهای شیمیائی و تأثیرات هوا و الکتریسیته هستند.

مادّه از خود ابتکار ندارد و فقط حیات است که هر لحظه نقش های تازه و موجودات بدیع به عرصه ظهور می‌آورد.

در پایان این بحث گفته می‌شود: تحقیقات دانشمندان، غرور مادیین را بکلی زایل کرده است، دیگر کسی نمی‌تواند مانند «هگل» و جمع دیگری بگوید: مادّه و حرکت را بمن بدهید جهان را می‌سازم، تارو پود جهان خیلی بیشتر و رشته دارتر از این است که ما آنرا در ماده و حرکت حسّی و عرضی مادّه محصور کنیم.

ارواح در «عالم ذر» چه نقشی داشته‌اند؟!

بعضی از دانشمندان روانپژوه از قول ارواح بیاناتی دارند حاکی از آنکه ارواح سوابقی از «عالم ذر» بخاطر دارند و داستانهائی بسیار در این موضوع نقل کرده‌اند و بعضی دیگر این سوابق را عطف به عود ارواح داده‌اند و آنها هم مطالب غیرمستندی ذکر کرده‌اند، اما قول اول را باید به تفاسیر مربوطه مراجعه کرد و قول دوم «عود ارواح» باطل است.

آنچه که می‌توان در این زمینه از گفتار الهی و بعضی از روایات استفاده کرد همان بیان قول حقتعالی می باشد که فرمود:

وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا ...[1]

بخاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ذرّیه آنها را برگرفت و آنها را گواه برخویشتن ساخت، (وفرمود:) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری گواهی می‌دهیم (واین از آن جهت است) که در روز رستاخیز نگوئید ما از این غافل بودیم.

با آنکه در این آیه شریفه گفتگوهای پرسروصدا و جنجال برانگیزی درمیان مفسرین بوجود آمده است **ولی در حقیقت می‌توان گفت که این آیه اشاره به توحید فطری و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است.**

این معنا روشن گر آنست که اگر خدایتعالی انسان را بصورت ذرّه‌هایی از پشت و صلب آدم برگرفته و آنها را بروجود خود آگاهی داده است حتماً لازمه این اطلاع و آگاهی یک شعور باطنی و یا عوالم خودآگاهی و یا عقل است که بدون آن امکان چنین پیمانی متصور نیست و طبق مطالبی که قبلاً گذشت به اعتباری **شعور باطنی و عقل همان روح است.**

و از آنطرف طبق آیات دیگر که خدایتعالی اشاره می‌فرماید قبل از ایجاد

۱. اعراف / ۱۷۲.

عالم و ایجاد مخلوق مقدّرات هر چیز ثبت و محفوظ است که این آیه شریفه دلیل بر همین معنا می باشد که می فرماید:

ما اَصابَ مِنْ مُصیبَةٍ فی الْاَرْضِ وَلا فی اَنْفُسِکُمْ اِلّا فی کِتابٍ مِنْ قَبلِ اَنْ نَبْرَاَهٰا...[1]

چنین نمودار است که قبل از آنکه زمین و خلایق بوجود بیایند نقشه حیاتی آنها ریخته شده و در لوح محفوظ ثبت گردیده است.

اصلاً از این معنا چنین برمی‌آید که تمام آنچه تاکنون در جهان آفرینش بوجود آمده و بعداً بظهور خواهد رسید نقش آنها در عالم موجود برقرار است و اساساً به اعتباری موجوداتی که در عالم خلقت هنوز ظاهر نشده‌اند هم اکنون همه موجودند. البته این معنا خارج از بحث تفسیری می باشد که به خاطر نگارنده رسیده و بحثی بسیار دقیق و عمیق است که شاید بعداً توجه فلاسفه واهل تفسیر براین موضوع معطوف گردد.

و در این موضوع در بحث آیه از بُعد دیگر می‌توان توجه داشت که آن شعور یا روح یا عقلی که در همان بدن عنصری بصورت ذرّه‌ای (در عالم ذر) گواهی بر پروردگاری خدایتعالی داده چه آنها که به این جهان آمده و در گذشته‌اند و چه آنها که بعداً ظاهر خواهند شد، اکنون در عالم معنا همه وجود دارند و این امر هیچگونه ارتباطی به امر تناسخ و عود ارواح ندارد که بعضی برآن استناد می‌کنند چون بنا بر قول اول همان روح با همان بدن ذرّه‌ای که از روز الست مراحلی را طی می‌کند باید در روز رستاخیز جوابگوی همان پیمانی باشد که با خدایتعالی بسته است نه آنکه یک روح به ده یا صدها کالبد عود کند که یکی به عهد خود وفا کرده و دیگری پیمان‌شکن باشد و چون معاد از نظر اعتقاد حقه اسلام همان معاد جسمانی و روحانی است که هر کار نیک و بدی که این دو با تعلق به یکدیگر در دنیا انجام داده‌اند در آخرت یا به پاداش و یا به کیفر برسند.

و این معنا مصداق جمله آخر آیه مورد تفسیر را می‌رساند که می‌فرماید: **اِنّا کُنّا عَنْ هٰذا غافِلینَ** اشاره براینکه این پیمان در روز الست از همه گرفته شد تا

۱. حدید / ۲۲.

کسی نگوید که بی خبر بودیم.

در تفسیر نمونه، آورده است که روایات فراوانی در منابع مختلف اسلامی در کتب شیعه و اهل تسنن در زمینه «عالم ذر» نقل شده است که بعضی از آنها مبهم و پاره‌ای از آنها تعبیراتی دارد و بعضی دارای سند معتبر و بعضی فاقد سند می باشد.

و در بعضی روایات تنها اشاره به ارواح بنی آدم شده مانند روایت مُفضّل که تحت شماره ۲۰ ذکر شده است و در آن تفسیر اشاره می‌کند که ما نمی‌توانیم روی این روایات بعنوان یک مدرک معتبر تکیه کنیم و باید علم و فهم این روایات را به صاحبان آنها واگذاریم و از هرگونه قضاوت پیرامون آنها خودداری کنیم.

در کتاب «عالم عجیب ارواح» در ذیل آیه مورد بحث آورده است که: شیخ صدوق علیه الرّحمه در کتاب اعتقاداتش می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدایتعالی بین ارواح قبل از آنکه بدنهایشان را خلق کند برادری ایجاد کرده است.

رسول اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: روحها در عالم قبل از این عالم دسته دسته با هم آشنا بودند لذا در این دنیا افراد از هر دسته‌ای وقتی یکدیگر را می بینند با هم انس می‌گیرند و اگر در آن عالم یکدیگر را ندیده باشند همدیگر را نمی‌شناسند.

چه تفاوتی در معنای روح و روان است؟

در معنای روح قبلاً در صفحه ۳۷ مطالبی گذشت و در اینجا باید دانست که ارتباط معنای روح با روان چیست؟

معنی روان در اصطلاح به همان معنی روح و جان آمده است، ولی آنچه که می‌توان در این معنا واضحتر بیان داشت؛ آنست که آن حالات مخصوص که در روح آدمی در اثر تحولاتی بوجود می‌آید و آن عوالمی که با پیوستگی جسم و

روح ایجاد می‌شود، در این حالت روح را به روان اطلاق می‌کنند، و در حقیقت می‌توان گفت که روان و روح جدا از هم نیستند بلکه مراحل مختلف یک واقعیتند.

آیت‌الله مکارم شیرازی در «کتاب معاد» در رابطه به این معنا آورده است: «آنجا که سخن از ارتباط روح با جسم است و تأثیر متقابل این دو در یکدیگر بیان می‌شود نام روان برآن می‌گذاریم و آنجا که پدیده‌های روحی جدا از جسم مورد بحث قرار می‌گیرد نام روح را بکار می بریم».

بعضی از روانشناسان معتقدند که روح و روان به یک معنا می باشد، ولی روان را حالتی می‌دانند که سرچشمه کردارها و خواسته‌ها و دلسوزی و کنجکاوی و نیکخواهی و زیباپرستی و دوستی و شوق و محبت و راستی و درستی و دادگری می باشد و نیز چنین می‌گویند که: روح در معنا از آرامش برخوردار است ولی اختلالات حاصله از جان روی تن و روان تأثیر می‌گذارد، همچنان ترس و بیم و خشم و غضب و اختلالاتی که از نوع روانی بوده و به جان آسیب می‌رساند. و در این مورد اضافه می‌کنند که در حیوانات اختلالات جان تنها باعث اختلالات بدن می‌شود ولی در انسان هر دو قسمت تن و روان آسیب می بینند.

امّا در مواردی که روح را به روان اطلاق می‌کنند، چنان است که گاهی در اثر کسالتهای جسمی و بدنی سلامت روح هم از دست می‌رود، یعنی کسالتهای روانی عارض می‌شود، همچنان اگر ضربه‌ای به مغز وارد آید یا اختلالی در اعصاب بوجود آید بسیار دیده‌ایم که حالت غیرعادی ایجاد شده و روح رامتألم کرده است.

در این ضرب المثل قبلاً اشاره‌ای شد که عقل سالم در بدن سالم است، همین معنا مصداق دارد در اینکه گفته شود روح سالم در بدن سالم است.

و باز این از گفتار جمع دیگری از روانشناسان است که می‌گویند: ما دربارهٔ ماهیّت روان چیزی نمی‌دانیم ولی پاره‌ای از آثار مربوطه روان را می‌شناسیم و همینقدر می‌دانیم که حالات روانی بستگی به حالات جسمانی دارد و هریک از آنها که متأثر و متألم شوند برروی دیگری اثر می‌گذارد، و در گفتار آنان چنان نمودار است که آنچه در این معنا تأثیر کلی دارد همان موضوع ضمیر

باطن است که آنرا گوهر جان نامگذاری کرده و رابط بین تن و روان است که اگر این گوهر در آدمی آسیب ببیند موجب اختلالات روانی می‌شود.

البته دانشمندان روحی دربارهٔ ضمیر باطن مقالاتی بتفصیل نوشته‌اند که بعضی آنرا ارتباط به جسد اثیری یا قالب مثالی داده‌اند.

مفهوم کسالتهای روانی چیست؟

قبلاً گفته شد عوالم خارجی که در روح تحوّلی ایجاد می‌کند آنرا حالت روانی می‌گویند و این امر در اثر عوامل بسیاری در آدمی ایجاد می‌شود که بیشتر ناشی از محرومیتها و کم‌بودها و احساس حقارت و بدبینی بوجود می‌آید و با یک فشار باطنی تن و جان را آزار می‌دهد، همچنان که گاهی می‌تواند بدون تحرّک خارجی از جای خود تکان خورده و موجب ماجراهائی گردد و گاهی هم در نتیجه عامل خود گرفتگی و سانسور روانی مجدداً به محل اولیه خود بازگردد. و این همان عوالمی است که بخصوص در بعضی از افراد به موقع خود ظاهر می‌گردد و این مسائلی است که بیشتر روانکاوان در کتابهای خود متذکر شده‌اند.

و این معنا روشن است که هرقدر عقده‌ها زیادتر در نهاد انباشته شود احتمال طغیان و حرکت و ماجراجوئی بیشتر خواهد شد همچنانکه گاهی کار بجائی می‌رسد که منجر به قتل و کشتار می‌گردد و چنین بیمارانی باید از طریق روانی حالات درونی خود را کنترل کرده عوامل خارجی تحریک‌آمیز را برطرف سازند.

البته این امر چندان مشکل نیست، گذشته از اینکه باید به طبیب روانشناس مراجعه نمایند خود بیمار هم می‌تواند از طریق استراحت و پرهیز از پُرکاری و خستگی و بیخوابی و اضطراب و دوری از عصبانیّت درصدد علاج برآید و در شکستها و نومیدیها بی‌تفاوت باشد و صبر و شکیبائی را پیشه سازد و در مقابل این حالات خود را در عوالم شادمانی قرار دهد و علاقه خود را نسبت به تفریحهای سالم و خوشدلی بیشتر نماید.

اینها مراتبی است که در تقویت روح و روان تأثیر مستقیم داشته و با آنکه کارشناسان روانی امروز معتقدند که تقویت روان توأم با وسائل تفریحی و استراحتی و ورزشی و استماع آواز و نغمه های دلکش و فرح انگیز است، ولی این معنا از یک بُعد قضیّه است و این با مسئله تزکیه نفس تفاوت کلّی دارد، **چون اصل درمان بیماریهای روانی در تقویت روان در مراتب تزکیه نفس علاج‌پذیر است،** یعنی راز بیماریهای روانی که در بعضی ناخودآگاه بوجود می‌آید گذشته از عقده‌ها و کمبودها و بدبینیها از غرور و تکبّر و جاه‌طلبی و تحصیل حسن شهرت و مقام و کینه‌توزی و پیروی از حسّ انتقامجوئی و بسیاری از این حالات مذموم می باشد که تنها علاج آن کوشش در تزکیهٔ نفس است.

البته امروزه در دانشگاههای جهان در هر دانشکده مخصوص روانپزشکی و بهداشت روانی مسائل درمان بیماریهای روانی از طرق مختلفه پیگیری شده و عکس‌العمل هائی که از این بیماری بظهور می‌رسد و حتی علل ارتکاب جرمهائی که در اثر این بیماری بروز می‌کند و جنایاتی که بوقوع می پیوندد مورد مطالعه و بررسی کامل قرار گرفته و برای معالجه عاملین آن طرحهائی ارائه شده است.

و این نکته را هم باید توجه داشت که در مسئله کسالتهای روانی که اغلب منجر به دیوانگی و جنون می‌شود باید مسئله فقدان عقل را هم در نظر بگیریم و همچنین بیشتر از مسائلی که مربوط به محیط اجتماعی می باشد بیماریهای روانی فردی را تهدید می‌کند، همچنان ناآرامیها و ستمکاریهائی که از طرف حکومتها بر ملتها تحمیل می‌شود و قلدریها که از طرف زورمندان به مستضعفین زور و فشار می‌آورد که در این صورت نگرانیها منجر به حالت های روانی توأم با خشم و غضب و انتقام می‌گردد.

روان شناسی چیست؟

روانشناسی همان علم تجربی حیات نفسانی انسان و تشخیص تحوّلات و پدیده‌هائی است که در روح بوجود می‌آید، آن عوالمی که در پیوستگی تن در عالم

خارج ایجاد می‌شود و همچنان برای نفس حالتی غیرعادی بوجود می‌آورد، این امر در روان‌شناسی سهم بسزائی دارد.

کسی که کنترل جسم و جان خود را از دست می‌دهد و اعصابش ضعیف می‌شود، کسی که کارهای جنون‌آمیز از او سرمی‌زند، کسی که مطالبی نابجا می‌گوید، کسی که حرکات ناشایسته انجام می‌دهد، کسی که حسّ بدبینی را در نهاد خود می پروراند، کسی که مبتلا به وسواس و بی نظمی در امور است، و خلاصه کسی که کار و حرکات و رفتار او نامعقول است روانشناسی جدید روی اینگونه افراد مطالعات دقیقی بعمل آورده است.

دکتر آلکسیس کارل در کتاب «انسان موجود ناشناخته» می‌گوید: طب جدید موفقیت بزرگی در تأمین تعادل فعالیّتهای روانی که خاص آدمی است بدست نیاورده و هنوز از حمایت و نگهداری شعور برعلیه دشمنان ناشناس او عاجز مانده است، گرچه علائم و نشانه های بیماری‌های روانی و اشکال مختلف نقص عقل را می‌شناسد معهذا از طبیعت این عوارض و اختلالات کاملاً بی اطلاع است و هنوز نمی‌داند آیا بیماریهای روانی معلول آسیب و ضایعات مغز است یا ناشی از تغییرات ترکیب محیط داخلی بدن و یا وابسته به هر دو از آنهاست، محتملاً فعالیتهای عصبی و روانی با وضع مغز و یا موادی که بوسیله غدد مترشحه در خون می‌ریزد و به سلّولهای دماغی می‌رسد بستگی دارد؛ و بلاشک اختلالا تی در عمل این غدد نیز مانند ضایعات ترشحی مغز می‌تواند موجد بیماریهای عصبی و روانی گردد، ولی حتی شناسائی کامل این کیفیّات ما را در این راه زیاد به جلو نخواهد برد. اطلاعات ما در این باره هنوز مبهم و مشکوک و نوبنیاد است و ضرورتاً برای بسط بهداشت حقیقی و عملی روانی نباید تا روزی که این مسائل پیچیده روشن گردد معطل ماند.

شناسائی علل بیماریهای روانی مهم‌تر از فهم طبیعت آنها خواهد بود، زیرا فقط از این راه برای پیشگیری این بیماریها می‌توان اقدام کرد.

دکتر «**کارل**» می‌گوید: که هیچ چیز دشوارتر از شناسائی ساختمان روانی یک فرد نیست، از آنجا که شخصیّت روانی بسیار پیچیده و محکهای عقلانی لازم ناکافی است، نمی‌توان طبقه بندی صحیح و دقیقی از افراد برحسب

خصایص روانی ایشان کرد، تنها می‌توان افراد را از نظر روانی به گروههای متفکّر و حسّاس و ارادی تقسیم کرد که در میان افراد هر دسته نیز عناصر مردّد، منفی باف، سریع التأثر، ضعیف، متشتت، مضطرب، محتاط، مالک بنفس، منظم و دقیق و معتدل وجود دارند.

در هرحال برای ما شناسائی و سنجش عوامل شخصیّت روانی ممکن نیست ولی یک محقق روشن‌بین گاهی می‌تواند با توجه به خصایص کنونی یکفرد آینده او را بخواند و پیش بینی کند.

لئون دنی یکی از دانشمندان روح شناس فرانسوی می‌گوید: هیچ دانشی سودمندتر از روانشناسی نیست، هرچند که آموزش و پیشروی در این راه خالی از زحمت و اشکال نیست در عوض روزنه‌های بسیاری برای سیر و تجسس در راههائی که پیموده نشده برای ما می‌گشاید و معرفت النفس یا خویشتن شناسی را بما می‌آموزد، به آدمی فرصت می‌دهد که در نفس خود تعمّق و تفرّس نموده احساسات و استعداد و نیروهای نهفته خود را تشخیص دهد و با اطلاع از کم و کیف آن جریان زندگانی خود را با مکتشفات خود تطبیق دهد و برمدار آن وضع و حالت خویش را منظم و مرتب سازد که در حقیقت هم علم الحیات است و هم معرفت الروح.

ارتباط تحوّلات روانی با بعضی از اعضاءِ بدن

هرگاه انسان در زندگی با شکستی مواجه شود، یا در مسیر امور لطمه بزرگی براو وارد آیدیا برای ایصال به خواسته های خود با عدم موفقیّت روبرو شود، یا گرفتار انواع ناکامیها گردد؛ چنین اصطلاح شده است که می‌گویند: **با شکست روحی مواجه شده است.**

و این مسائل هم بی ارتباط به بعضی از اعضاءِ بدن آدمی نیست، چون همانطور که محسوس است یک صدمه روحی و شوک روانی می‌تواند تغییرات محسوسی در وضع خون ایجاد کند و همچنین اضطرابهای مداوم و غصه های

طولانی که ارتباط به حالات درونی دارد در عالم روانی اثر عمیقی بجای می‌گذارد، همچنان فقدان امنیت، ایجاد زمین لرزه، ترس و وحشت از بکارگیری سلاحهای جنگی و بمبارانها و وقایع وحشت‌زای دیگر که همه در روحیه انسان اثر می‌گذارد و تعادل روانی و معنوی را از میان برمی‌دارد و چه بسیار که در پیدایش آنها اختلال عصبی بوجود آمده و تأثیر مستقیم در روان بجای می‌گذارد.

دکتر آلکسیس کارل در رابطه به این معنا می‌گوید: فعالیتهای روانی محققاً با فعالیتهای فیزیولوژیکی بدن بستگی دارند، می‌توان بعضی تغییرات عضوی، در تعقیب حالات مختلف نفسانی و یا برعکس کیفیّات روانی خاصی را با تأثیر بعضی از اعمال عضوی مشاهده کرد، بطور خلاصه مجموعه ای که شامل بدن و نفس آدمی است بوسیله عوامل عضوی و روانی تأثیر می پذیرد و تغییر می‌کند. جان با جسم مانند شکل و مرمر یک مجسمهٔ بهم آمیخته است و نمی‌توان بدون تراشیدن یا شکستن مرمر شکل مجسمه را تغییر داد. ما گمان می بریم که مغز مرکز فعالیتهای روانیست زیرا آسیب و ضایعه کوچکی در این عضو سبب بروز اختلاف مستقیم و عمیق در شعور ما می‌شود، محتمل است که در سطح ماده مغزی به گفته «برگسون» روح با مادّه آمیخته گردد، می‌دانیم که هوش و دماغ کودک هر دو به یک میزان رشد می‌کند و هنگامی که در اثر کهولت مراکز عصبی کوچک می‌شود از هوش نیز کاهیده می‌شود.

و از آنطرف مسئله دیگر: ما می‌دانیم که الکل بزودی با جریان خون در سلولهای مغز نفوذ می‌کند و تغییرات موقتی در فعالیّتهای روانی می‌دهد و یا سقوط و فشار خون در اثر خونریزی داخلی فعالیّتهای مغزی را متوقف می‌سازد.

خلاصه اینکه تظاهر کیفیّات روانی با وضع مغز بستگی دارد، چون تمام اعضاءِ بدن با واسطه خون و لنف در مغز حضور دارند و حالات شعوری ما بیک نسبت با ترکیبات شیمیائی هورمونهای مغز و ساختمان سلّولهای دماغی بستگی دارد و این توجه را باید حاصل کرد که سلّولهای اعضای بدن از خود موادی ترشح کرده و در خون می‌ریزند که محققاً برروی فعالیّت روانی و معنوی آدمی مؤثر است.

عـوالم مؤثر در حالات روانی!

از آنجا که اصل موضوع این کتاب دربارهٔ شناخت مسائل روحی است و در اینجا ادامه بحث ما به مسئله حالات روانی می باشد که در حقیقت، این دو «روان و روح» جدا از هم نیستند، لذا باز از بُعد دیگری به حالات روانی می پردازیم.

بعضی از روانپژوهان، ذهن را عامل مؤثری در عوامل روانی می‌دانند و معتقدند که روانشناسی عبارت از مطالعه ذهن انسان و طرز کار آن است و حافظه یکی از مطالب اساسی روانشناسی می باشد.

در روانشناسی تأثیر کیفیات ذهنی و روحی در رفتار آدمی مورد توجه بسیار قرار می‌گیرد و عوامل مولّد اندیشه و کار تحلیل و تجزیه می‌گردد و طرز فعالیت و تأثیر آنها در سرنوشت شخص بررسی می‌شود.

بعضی دیگر از روانشناسان عوامل روانی را بر دو دسته تقسیم کرده اند: یکی آنکه بیشتر مربوط به امور تکوینی است، همچنان زشتی و زیبائی و فقرو تنگدستی و غنا و ثروتمندی واستعدادهای گوناگون و آنچه مربوط به خود کوچک بینی یا بزرگ‌بینی است. و دسته دوم آن عوامل رامربوط به حالات درونی دانسته اند که آن از خود افراد ناشی می‌شود و بلکه گاهی اختیاری است، همچنان توجه و تفکر و خشم و غضب و خوشروئی یا بدخوئی و خلاصه عواملی که یا خوب یا بد روی روان اثر می‌گذارد.

و نیز جمعی هم معتقدند که غالباً اصطکاکها و اختلالهای روحی که در اشخاص ایجاد می‌شود از سه عقده بزرگ است: عقده شخصیت ظاهری، عقده جنسی، عقده اجتماعی و کلیّه غرائز و عواطف را می‌توان در زیر لوای این سه عقده در آورد.

در اعتقاد بعضی از روانپژوهان مسئله دیگری هم وجود دارد، و آن اینکه همانطور که بدن و جسم آدمی نیازهائی از نظر حیاتی دارد روح و روان آدمی هم

نیازمند یک سلسله از ضروریات حیاتی است که عدم ارضاء آنها نیز موجب اختلالات و ناراحتیها و بیماریهای تحمّل ناپذیر روانی می‌گردد.

در هر حال علم روانشناسی باید تمام جهات و مسائل روانی را در نظر گرفته و دقیقاً هر مسئله را از طریق خود حل نماید، آنجا که بیماری روانی مربوط به اعصاب است در مسیر معالجه عصب باید کوشید، آنجا که مربوط به عقده‌ها و ناکامیها و عقب‌ماندگیها است باید از طریق مربوط به آنها اقدام به معالجه نمود، آنجا که عوامل بیماری روانی از حالات درونی و واپس‌زدگی است، روان‌پزشکان خود می‌دانند که چگونه معالجه کنند.

امّا عامل مهم دیگری که تحوّلات مؤثری در حالات روحی بوجود می‌آورد عوالم **عشق و محبت و احساسات است** و این موضوع دو جنبه دارد که **یکی روح و روان را در حدّ اعلای شادمانی می‌رساند** و دیگری آنقدر در روان اثر می‌گذارد که به انتحار و خودکشی می‌انجامد. اگر این عوالم در مسیر حقیقت ظاهر شود و از ناحیه پروردگاری در کانون قلب ایجاد شود که این خود موهبتی عظیم و بسیار ارزنده است و چنان **آرامشی در روان ایجاد می‌کند که همانند اولیاءِ حق در عالم عشق روحشان به عالم ملکوت پرواز کرده** در حالیکه هنوز پیوستگی آن با بدن آنها محفوظ است و اگر این امر در عوالم مجاز باشد و در راه پیروی از هواهای نفسانی قرار گیرد این همان مرتبه‌ای است که حالات روانی را بقدری آزرده می‌نماید که منجر به فساد و جرم و گناه و هرگونه بیچارگی می‌شود، همانطور که می بینید جنایتها و خودکشی ها و اعتیاد به مواد مخدر ناشی از همین مورد است و این موضوع مستلزم بحثی جداگانه است تا عوالم روح و روان را در این مراحل تشریح نماید.

وجدان چیست؟ و چه اثری در روح دارد؟

بطوری که دانشمندان روانپژوه و روانکاو گفته‌اند: وجدان نیروی باطن و مؤثری در نفس آدمی می باشد که مهمتر از مادّه جسمانی است، وجدان یک پدیدهٔ شخصی و متغیر است که همیشه از عوامل شخصی برانگیخته می‌شود،

وجدان نیروئیست که با کمک عقل، ممیز خوبیها و بدیها بوده و قاضی و داور است، وجدان دادستان است، وجدان متّهم است، وجدان شکنجه می‌دهد و شکنجه می بیند، همچنان که در مقابل عدالت و انصاف احساس خرسندی می‌کند و در مقابل ستمکاری خود به دیگران شکنجه می بیند و ندامت می‌کشد.

ارتباط وجدان با عقل بسیار نزدیک و تمام حالات و عوالم وجدانی که از مسیر صحیح بوجود می‌آید حرکت آن از مسیر عقل است. بعضی گفته‌اند: آن دادگاه کوچکی که در نهاد آدمی در تمام داوریها نظارت دارد و تشخیص خوب و بد را اعلام می‌کند همان وجدان است که هم خود داور است و هم گواه و شاهد و هم در مقام اجرا، مجری احکام است.

این دادگاه اگر در کار خود دقت داشته باشد و توجه خود را از عقل دور ننماید **تعادل روحی را در هر انسانی حفظ می‌نماید** چون تنها در اثر قضاوت صحیح آدمی از کارهای زشت و ناروا بازایستاده و تشویق به کردار و رفتار نیک می‌شود و عوالمی در او بوجود می‌آید که با ملامت و سرزنش خود را از کارهای ناشایسته بازمی‌دارد.

شاید با هماهنگی نفسِ لوّامه تأثیر این نیرو به مرتبه‌ای برسد که از مقامی الهام‌بخش خود را به مرتبه نفس مطمئنه نزدیک نماید (بعداً در این مورد بحث بیشتری در همین کتاب خواهد آمد).

در اینجا بخاطر نگارنده رسید که یکی از آیات انفسی که مسئله وجدانی در آن بکار رفته و با اشاره خاصی نفس را تعبیر به وجدان کرده است یادآور شویم.

در داستان حضرت ابراهیم علیه‌السّلام است: بعد از آنکه بتهای بت‌پرستان را در بتخانه شکست و مورد اعتراض آنان واقع شد و ابراهیم علیه‌السّلام آن عمل را به بت بزرگ نسبت داد و از جهت آگاهی آنان که بدانند کاری از چوب و سنگ بیجان ساخته نیست سخنان او بت‌پرستان را تکان داد و وجدان خفتهٔ آنان را بیدار کرد، همچنان که خدایتعالی در رابطه با این موضوع در پیرو آیه مربوطه فرمود:

فَرَجَعُوا اِلی اَنْفُسِهِمْ فَقالُوا اِنَّکُمْ اَنْتُمُ الظّالِمُون.[۱]

آنان به وجدان و فطرتشان بازگشتند و به ضمیرهای خود مراجعه کرده و گفتند حقاً که شما ظالم و ستمگرید.

این است معنی وجدان که تشخیص دادند گمراهی خود را، و این داستانْ بسیار مفصّل و شیرین است.

ارتبـــاط مسئله وجدان با روح و روان

مسئله وجدان از جمله مسائلی است که تا کنون دانشمندان و فلاسفه جهان در خلال گفتار خود اشارات فراوانی برآن نموده‌اند و این بحث موضوع پیچیده و قابل دقتی می باشد که برای روشن شدن و آگاهی از آن توجه بیشتری لازم است.

با آنکه از طرف روانپژوهان و اندیشمندان مقالات جداگانه برآن نوشته شده است، امّا فیلسوف و دانشمند معاصر استاد محمدتقی جعفری اخیراً کتاب جامعی به همین نام «**وجدان**» نوشته و در آن کتاب گفتار فلاسفه و حکما را با دقت خاصی مورد بررسی قرار داده و در عین حال که در نقد و تحلیل مطالب کوشیده نظرات خود را در این دانش بزرگ ابراز داشته و بسیار مطالبی در معنا و تعبیر وجدان آورده است.

از جمله می‌گوید: وجدان بویژه از نقطه نظرهای روانشناسی حالات پسیکولوژیک و اخلاقی روان را نشان می‌دهد و همچنین وجود پدیده‌های روانی ناخودآگاه و غیره را طرح می‌کند، و از قول ارسطو چنین می‌گوید: «نفس انسانی از دو جزء ترکیب یافته است: یکی از آن دو جزء عقل فی نفسه می باشد و دیگری آن چیزی است که بدون اینکه خود دارای فعالیّت عقلانی بوده باشد برای انسان

۱. انبیاء/ ٦٤.

سزاوار اطاعت شدن می باشد و در عین حال این قوه دومی پیرو عقل فی نفسه است».

سپس می‌گوید: مطابق روش معمولی ما در هنگام تحلیل، عقل به دو قسمت تقسیم می‌گردد «عقل عملی و عقل مجرد»، و در نتیجه، کارهائی که با نفس انسانی روبرو می‌گردد با دو جزءِ مزبور به یکنواخت مواجه می‌شود، و پس از شرحی به تفصیل در این مورد از نظرات فلاسفه و متفکرین اسلامی نظر فیلسوف برجسته آلمانی بنام «کانت» را دربارهٔ عقل نظری و عقل عملی بیان داشته، می‌گوید: این فیلسوف مسائل مربوط به وجدان و اعتقاد به خدا و روح و ابدیّت را از فعالیتهای عقل عملی می‌داند، و پس از بیان نظریات او می‌گوید: بطور مجموع نظریه کانت در تفسیر عقل عملی که بسیار نزدیک به اصطلاح وجدان در دوران کنونی است می‌توان درک کرد و این گونه اصطلاح در عقل عملی که به معنای وجدان گرفته می‌شود امروزه استعمالات فراوانی دارد.

امّا در تعریف وجدان بیاناتی آورده که در اینجا به قسمتی از رؤس مطالب و فهرست آن اشاره خواهیم کرد: او می‌گوید: **وجدان شگفت انگیزترین آشنای روح انسانی است**، اصول کلّیه را وجدان می‌تواند درک نماید، فعالیّت وجدان شعاع خود را برای دیگران نیز منعکس می‌سازد، شخصیت و رشد و شکفتگی انسان با وجدان است، هماهنگی عقل و وجدان یک هماهنگی ضروری و منطقی است، ندای وجدان و آواز ضمیر غالباً بلند است، وجدان سرزنش می‌کند، شکنجه می بیند، مسئولیّت دارد و میزان سنجش است و ناراحتی و آرامش پیدا می‌کند. فعالیت وجدانی یک امر شخصی بوده تحت شرایطی بروز و از بین خواهد رفت.

وجدان به معنای اخلاقی آن عبارت است از آگاهی به بعضی از شئون «شخصیّت»، آگاهی به خود بطور عموم تمام شخصیّت را مورد توجه قرار می‌دهد، وجدان آدمی استعداد پذیرش نیکیهای زیادی دارد.

امّا وجدان به معنای فلسفی آن مطلق دریافت درونیست که از هر دو قسم گذشته کلّی تر می باشد، این پدیده بنظر ما شگفت انگیزترین و ابهام آمیزترین نمود روانی است.

موضوع دیگر اینکه **مسئله فعالیتهای وجدانی با آنکه یکی از شئون حالات نفسانی وروحانی می‌باشد،** بعضی از نویسندگان مشهور همچنان «موریس مترلینگ» که جمعی او را مغز متفکر می‌دانند در نوشته های خود **مسئله روح و وجدان را مترادف قرارداده** و در مقالاتی که دربارهٔ وجدان و روح آورده در کتاب «وجدان» استاد جعفری به منفی بودن بعضی از مطالب آن اشاره شده، همچنان که آنجا که مترلینگ می‌گوید: «عنصر حساس وجدان با روح نقطه عطف مشکلات ما است» و مسائلی در پیرو این معنا مطرح کرده است که تردید میان وجدان و روح را نامفهوم جلوه گر ساخته است.

در اینجا درست بودن این عقیده در آن کتاب اشاره شده است که مسئله بقاءِ بعد از مرگ مربوط به جاودانی بودن روح است نه جسد!

در مباحث مترلینگ آنچه که درباره وجدان مطرح شده عبارت است از آگاهی به «من»، **این پدیده یکی از قیافه های فوق العاده بغرنج روح است** تا جائی که آنرا بزرگترین دلیل غیرمادّی بودن روح محسوب کرده‌اند.

بهرحال وجدان اخلاقی با نمودهای گوناگونش از فعالیّتهای روح بشمار می‌رود و مسئله ابدیّت برای روح مطرح است نه برای وجدان و مسئله وجدان را می‌توان به آنچه که از شئون نفس است ارتباط داد، همچنان که دانشمند دیگری بنام «ولتر» می‌گوید: **علم بی وجدان ویرانی روح است!**

اکنون گفته می‌شود که از مجموع گفتار فلاسفه و دانشمندان روان‌پژوه چنین برمی‌آید که بعضی از حالات نفسانی **منبعث از روح و عقل و وجدان است** و تا اینجا مسئله را نزدیک‌تر کرده‌اند که **وجدان ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با روح و روان داشته** و نقش وجدان در حیات آدمی اثرات عمیقی دارد، همچنان که می‌تواند در تزکیه نفس روح را از آلودگیها نجات داده و عقل عملی را تقویت نماید و سعادت و نیکبختی روح را در عالم پس از مرگ تأمین نماید.

ارتبـــاط مسئله روح با خواب و رؤیا!

بنابر آنچه بعضی از محققین اظهار داشته‌اند: نخستین چیزی که سبب توجه انسان به مسئله روح شده موضوع خواب و رؤیا بوده است و همین مسئله می‌تواند **پرده از اسرار روح برداشته** و راه گشائی برای آشنائی به عالم وسیع ارواح باشد.

مفسّر معروف آیت‌الله مکارم شیرازی در کتاب معاد خود آورده است: انسان قبل از تاریخ در عالم خواب صحنه‌ها و عوالم وسیعی را مشاهده می‌کرده که پس از بیداری هیچیک از آنها را در محیط خود نمی‌دیده است.

با توجه به این مسئله انسان چنین احساس می‌کرد که نیروی مرموزی در وجود او نهفته است که بهنگام بیداری به شکلی و بهنگام خواب به شکل دیگر فعالیّت و خودنمائی می‌کند، حتی در موقعی که دستگاههای بدن خاموشند و انسان در گوشه‌ای افتاده او مشغول فعالیّت است.

با تفکر در این امر از همان اول دانسته شد که **این نیروی مرموز چیزی بنام «روح» می‌باشد** که حاوی اسراری بزرگ و شگفت انگیز است.

و از همین جهت مسئله خواب و رؤیا یکی از کلیدهای عالم ارواح گردید که می‌توان گفت از دو جهت می‌تواند ما را راهنمائی نماید، یکی اصل مسئله رؤیا و صحنه‌هائی که انسان در خواب می‌بیند (خواه وجود خارجی پیدا کند یا نه و به اصطلاح خواه تعبیری داشته باشد یا نداشته باشد).

و دیگر کیفیّت و چگونگی خوابها و رؤیاهائی که انسان می‌بیند و احیاناً پرده از حوادث «موجود» یا «گذشته» یا آینده برمی‌دارد.

البته کاری نداریم که این صحنه مربوط به گذشته یا آینده است، ولی بهرحال این نقشه ذهنی محلی لازم دارد که همانند یک تابلو نقاشی در آن محل پیاده شود، و اینکه آیا می‌تواند آن محل سلّولهای مغزی باشد بزودی خواهیم فهمید که «نه»، **پس محل دیگری لازم دارد که آنرا روح می‌نامیم.**

در کتاب «المظاهر الالهیّه» از تصنیفات فیلسوف نامی جناب «صدرالمتألهین» آورده است: اولاً معنای خواب، حبس شدن و بازماندن روح است از ظاهر در باطن، و مقصود از روح همان جوهر گرمی است به نام بخار متصاعد از قلب، که از معتدل‌ترین و صافی‌ترین اخلاط ترکیب یافته و مرکبی برای قوای نفسانی است و بوسیله آن قوا به حرکت در می‌آید و قوّه حاسّه و قوّه محرکه به کمال و نهایت خود می‌رسد. البته دربارهٔ روح و صفات آن سخنان بسیاری گفته شده است و روی هم رفته این روح به‌وسیله رگهای زننده از باطن به سوی بدن پخش می‌شود و گاهی هم در باطن بازمی‌ماند و این امر بنا بر اسبابی است مانند:

۱. نیاز داشتن روح به استراحت پس از حرکت و فعالیّت بسیار.

۲. اشتغال ورزیدن روح به تأثیرگذاری در باطن برای گشودن گرفتگیهای مجاری و درونی بدن (از این بابت است که چون معده پر باشد خواب برشخص غلبه پیدا می‌کند).

۳. کم و ناقص شدن روح به نحوی که برای ظاهر و باطن با هم بسنده نباشد؛ برای کم و زیاد شدن روح اسباب و علل طبی بسیاری است که در کتابهای طبیبان آورده شده است.

در هر صورت چون روح بنا بر یکی از اسباب و علل مذکوره در باطن توقف کند و به ظاهر نگراید و حواس راکد شود، نفس که همواره دربارهٔ آنچه حواس برآن وارد می‌آورد به تفکر مشغول است، از پرداختن به حواس فارغ می‌شود و چون حواس فراغت یابد موانع از سرراه برداشته شود و برای پیوستن به جواهر روحانی شریف عقلی که نقشهای همه موجودات در آنها منقوش است آماده می‌شود، پس چون نفس به آن جواهر بپیوندند آن نقشهائی را که در آنهاست به‌ویژه آنهائی را که مناسب با اغراض نفس و برای آن مهم است می پذیرد.

و در این هنگام چون حجابها به‌وسیله خواب که «برادر مرگ» است اندکی برداشته شود، خواب برخی از آن نقشها و صورتهای موجود در آن آیینه هائی را که مناسب و محاذی با نفس است در آیینهٔ نفس آشکار می‌سازد.

حال اگر آن صورتها جزئی باشد و بوسیله حافظه با همان صورت خود در

نفس باقی بماند و قوّه متخیله در آن دخل و تصرّف نکند، این چنین خوابی راست است ولی اگر قوه متخیّله غالب شود و یا نفس از ادراک آن صورت ضعیف باشد قوّه متخیله برحسب طبع خود آنچه را که نفس دیده است به نماد یا مثالی مناسب تبدیل می‌کند، مانند تبدیل کردن علم به شیر و دشمن به مار و پادشاهی به دریا و کوه.

از این بحث فلسفی در تعبیر و تأویل خوابها می‌توان نتیجه گرفت که هرگونه پذیرش نفس در پیوستگی به مراتب عقلی و توجه به حالات درونی در رؤیا مؤثر بوده، و یا بعبارت دیگر ممکن است رؤیا نشانگر جریانات گذشته و یا به حوادث آینده اشاره نماید.

پرواز موقّت روح در عالم خواب!

از جمله مسائلی که همچنان مکتوم مانده این مسئله است که کسی نمی‌داند بهنگام خواب روحش بکجا می‌رود و چگونه موقت از تن جدا می‌شود در حالیکه آنی از آن قطع علاقه نمی‌کند، یعنی اگر در هنگام خواب روح میلیونها سال نوری از بدن فاصله گرفته باشد به مجرد اشاره‌ای برگشته ارتباط خود را برقرار می‌سازد.

اصلاً کسی نمی‌داند این قطع و وصل چگونه انجام می پذیرد و در یک آن چه مراحل عظیمی را طی می‌کند، صرفنظر از مسائل علمی که در ارتباط به این معنا آمده است، مگر امکان آن نیست که روح دیگر باز نگردد یا مگر امکان آن نیست که روح همیشه در بدن مستقر باشد، این چه اسراری است که اینچنین روح در مدّت مشخصی با فواصل مختلفی از تن جدا شده، و به تفاوت ساعات غیرمعین برمی‌گردد، سرّ این معنا معلوم نیست و باز می‌توان گفت که برخورد آن به همان بیان الهی است که فرمود: این مسئله از امر من است.

آری تاکنون آنچه دربارهٔ روح و ارتباط آن با خواب و رؤیا نوشته اند و اگر هزاران کتاب دیگر در این مورد نوشته شود باز مشمول همان کریمه ایست که

فرمود: وَمٰا أُوتيتُم مِنَ الْعِلْمِ اِلاّ قَليلاً.[۱] اگر تمام گفتار دانشمندان جهان را از گذشته و آینده روی هم بریزند و همه نوشته ها را در هزاران هزار کتاب جمع آوری نمایند باز این دانش بزرگ در مرتبه علم قلیلی است که به بندگان افاضه شده است. و اکنون نظر خوانندگان را به گفتار بعضی از دانشمندان روانپژوه جلب می‌نمائیم.

در کتاب «جهان ابدیّت» آورده است: جمعی از علماءِ روحی عقیده دارند که روح انسان درخواب موقتاً از علائق مادی آزاد می‌شود و خود بخود صفات ذاتی و نور خود را بروز می‌دهد، ممکن است به صورت رؤیای صادق حقایقی براو الهام شود که در بیداری از درک آن عاجز بوده است.

روح انسان در عالم خواب قالب مثالی برزخی به خود می‌گیرد و به پرواز در می‌آید و به جاهائی می‌رود و عوالمی را سیر می‌کند که در بیداری میسر نیست، زیرا روح در بیداری اسیر بدن است و مقید و نمی‌تواند جولانگاه وسیع مورد علاقه خود را با فراغت بال در فضای لایتناهی بیابد.

هرقدر انسان از قید علائق جسمانی خارج گردد بهتر می‌تواند حقایق را درک کند، افکار متعدد و متشتت از مغز خارج می‌شود و آرامش و تمرکز آن قوای روحی را افزون می‌سازد، وقتی انسان بخواب می‌رود چنانکه اشاره شد روح او آزاد می‌شود و می‌تواند سیر آفاق و انفس نماید، گذشته و آینده را بدون قید جسم ببیند و بعد از بیداری بیاد ذهن اندازد، در این حالت روح بدون واسطه و مانع می‌شود، یعنی در خواب می‌تواند به مراتب پیش از عالم بیداری که در قید حواس و جسم مادّی است در اشیاء نفوذ کند و با سرعتی که در حالت بیداری غیرمتصور است سیر نماید.[۲]

۱. اسراء/ ۸۵.

۲. روح آدمی در تمام مدت جریان خواب و رؤیا نقش مهمی بعهده دارد و با سرعتی همانند سرعت نور بلکه بالا تر در رؤیاها نقش خود را ایفا می‌کند، همچنان که نائم در یک آن خواب می بیند به اطراف دنیا و به کرات آسمانی سفر کرده و مراجعت می‌نماید و در آنجا مشاهداتی داشته و گفتگوهائی انجام داده است یا متنعم به لذائی شده و یا مشقاتی را متحمّل گردیده است و بسیار چیزهای دیگر که شاید در مدت کمتر از یک دقیقه در این مسافرت سریع السّیر به آن مواجه می‌شود، بنابراین در این سرعتها روح بازیگر تمام صحنه ها در عالم رؤیا می باشد.

همچنین روح می‌تواند در عالم خواب با ارواح از دنیا گذشتگان و با ارواح زندگان تماس بگیرد و هرگونه اطلاعاتی را کسب نماید و در اثر همین ارتباطات که گاهی از گذشته و گاهی از آینده آگاهی حاصل می‌نماید و حتی اغلب از این طریق حقایقی براو کشف شده و گاهی هم از کشف حقایق محروم می‌ماند.

بعضی از روان‌پژوهان هم معتقدند که خواب آرامش و تسکینی برای روح است و از فشار مغز می‌کاهد و این خود نمونه‌ای از زندگانی سکوت‌آمیز جهان دیگر است.

این معنا اشاره به آیه شریفه است که خدایتعالی می‌فرماید: **وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً**[1] که بعداً اشاره به تفسیر آن خواهیم کرد.

در کتاب «روانشناسی و رؤیا» در اهمیّت ارتباط روح در عالم رؤیا آورده است: در خوابیدن جسم و روح اشتراک مساعی دارند ولی خواب از نظر رؤیا فی نفس الامر مظهر تمام عوالم روحی است.

عالم خواب پاکتر از عالم بیداری است چه گناه و اجحاف در خواب قصاص ندارد، جنایات عالم خواب قابل اغماض است و انتقام کشیدنی نیست. ما عقیده به مکافات داریم ولو بهرطریقی که باشد، اشخاص جانی و خلافکار یک قسمت مکافات اعمالشان را در رؤیا می بینند، چه آنکه «مغفوله»های آنها پر از خاطرات جنائی است، تصوّر نکنید که کیفر خواب دهشت‌زاد است و کم از مکافات عالم بیداری دارد، به احتمال قوی و شواهد روشن همین مکافات نمونه‌ای از مکافات اعمال بد بدکاران بعد از زندگانی دنیوی است.

در این معنا باید گفت: که اغلب دیده شده است که مجرمین و جنایتکاران از نظر عذاب روحی که برآنها مستولی است حتی در خواب هم آرامش نداشته و کابوس مرگ برآنها سایه می‌افکند و همیشه خوابهای هولناک و وحشت‌انگیز می بینند، برعکس آن خوابهای سالم و نشاط بخشی که نیکوکاران و اهل ایمان با خاطری آسوده و قلبی سلیم رؤیت می‌نمایند.

۱. نبأ/۷۸.

رؤیا در خواب مستقیماً جنبه روحی دارد

بطوری که قبلاً اشاره شد: روح نقش مؤثری در خواب دارد، بلکه تمام عوالم خواب بستگی به حالات روحی داشته و نمی‌توان کوچکترین تحولات را از آن تفکیک کرد. بسیاری از دانشمندان روانپژوه در این باره تحقیقاتی بعمل آورده‌اند که این خود نشانگر بخش مهمی از اسرار خواب می باشد، همچنان در تحقیقاتی که از مؤلف کتاب «روانشناسی و رؤیا» بعمل آمده است، این دانشمند روان‌پژوه در مورد خواب از راه علمی و عملی و روانی، مادّه و روح را که عامل وجود خوابند از هم تفکیک نموده و به رؤیا مستقیماً جنبه روحی می‌دهد، ولی خوابیدن را نتیجه مساعی و عامل مشترک مادّه و روح می‌داند و در این مورد عقاید قدیم و جدید را در هم ریخته و حقایقی را با استدلال آشکار می‌سازد که تاکنون مکتوم بوده است، و همچنین امراض روحی را از نظر رؤیا می‌شمارد و اشاره می‌کند که: **علل امراض روحی بیشتر رؤیائی است** که موجب گمراهی عده‌ای شده و به مذهب تناسخ گرویده‌اند (که شرح آن بعداً در همین کتاب خواهد آمد).

و همچنین این روانپژوه رؤیا را مستقیماً «رژه محفوظات» نمی‌داند و نیز «غریزه جنسیت» را که بعضی ها شالوده رؤیا می‌دانند با استدلال مطرود می‌شمارد و عالم رؤیا را مستقل و خودمختار معرفی می‌کند و برای عالم رؤیا تشکیلات دیگری از نظر «تداعی معانی» و حافظه قائل است و رؤیاهای پریشان را علامت امراض روحی و تجاوز و مزاحمات ملکات و حواس و قدرتهای دیگر دماغ می‌داند و دهها دلیل و تفسیر بر نظریات خود آورده است.

و نیز در مسئله خواب در شرح گسترده‌ای که آورده: خواب را به دو قسمت مشخص تقسیم کرده، یکی قسمت روحی خواب که آنرا خواب دیدن یا رؤیا نامیده و جنبه روانی یا فکری یا الهاماتی به آن داده است.

و دوم قسمت فیزیکی و بدنی و علل مادّی خواب که بدون آن جنبه

روانی خواب که رؤیا باشد انجام‌پذیر نخواهد بود و در رابطه خواب و رؤیا و ارتباط آن با مغز چنین می‌گوید: مغز مرکز فکر و اراده و تخیّل و حافظه و «رؤیت و سمع» و حرکت و مکالمه و سایر حالات و ملکات نیروی دماغی است و همواره در فعالیّت می باشد و حتی در خواب هم این فعالیّت ادامه دارد و همین فعالیّت در «ارتباط با روح» موجب رؤیا می‌شود.

فقط فرقی که مابین فعالیّت فکر در عالم بیداری و خواب می باشد اینست که فعالیّت فکر در عالم رؤیا با نیروی باطن و کمون «شخصیّت» و «ناخودآگاهی» انجام می‌گیرد ولی فعالیّت عالم بیداری با هوش و اراده و «خودآگاهی» همراه است.

و تعجب اینجاست که مابین دو فعالیت، روابط مرموز و معجزآسائی است که کشف آن بسیار مشکل می باشد، بنحوی که می‌توان گفت: روابط این دو عالم مثل رابطه جسم و روح است که منفک از یکدیگر نمی باشند.

یکی از فلاسفه روانشناس در اصول روانشناسی می‌گوید: زمانی که ما خفته‌ایم جهان رؤیا یک دنیای واقعی است، زیرا وقتی ما خوابیم با جهان مادی و محسوس قطع رابطه نموده‌ایم و وقتی که بیدار می‌شویم درب جهان رؤیا را بروی خود می بندیم. این واقعیت جهان رؤیا بهمان واقعیت شعور الکترونها و حضور آنان در کلیّه اجزاءِ عالم هستی است و این فیلسوف رؤیا را نتیجه عمل روح می‌داند.

موضوع خواب و علم جدید روحی!

از آنجا که مسئله خواب یک امر عادی و معمولی است و چه ما از کیفیت و چگونگی آن اطلاع داشته باشیم یا نداشته باشیم، در شبانه روز مواجه با آن هستیم و اگر در جستجوی کسب معرفت در این امر نباشیم، چندان نیازی نداریم که بخواهیم از حقیقت و واقعیت آن آگاهی حاصل نمائیم. هر وقت که خواب ما را گرفت می‌خوابیم و هر زمان که بیدار شدیم باز بکار خود ادامه

می‌دهیم. ولی حیف است که انسان از آنچه مربوط به زندگی موقت او در این دنیا می باشد و از آنچه پیوستگی به جهان دیگر دارد بی خبر باشد.

دانشمندان علم روحی و علوم دیگر بسیار حق به گردن افراد بشر دارند که با تحمّل رنج و مشقات زیاد به پاره‌ای از اسرار و حقایقی که مربوط به جهان بشریّت است راه یافته و ما را برآن اسرار آشنا کرده‌اند و این هم خود یکی از مسائلی است که اراده حقتعالی به آن تعلق گرفته و اهل علم را برای راهنمائی خلق رسالتی پائین‌تر از مقام نبوّت داده است تا از هر جهت حجّت بر خلق عالم تمام شده باشد.

دکتر رئوف عبید در کتاب خود بنام «انسان روح است نه جسد» آورده است: علم روحی جدید می‌گوید: خواب عبارت از دو عامل طبیعی می باشد که در مرحله نخست ارتعاش امواج جسد اثیری شخص خوابیده ارتفاع می‌گیرد و می‌خواهد تا حدودی خود را از محدودیّت جسد فیزیکی خلاص کند، چون جسد فیزیکی سبب می‌شود که ارتعاش امواج جسد اثیری در داخل جسد فیزیکی متناسب با ارتعاش امواج فیزیکی باشد، زیرا هنگام بیداری عقل خودآگاه رابطهٔ مستقیمی با مخ دارد (چون همه معلومات خود را به وسیله حواسّ ظاهری از طریق مخ کسب می‌کند) و همین ارتباط سبب می‌شود که ارتعاش امواج جسد اثیری بحد طبیعی خود نرسد.

اما بمحض اینکه جسد فیزیکی بخواب می‌رود و حواس ظاهری از کار می افتد رابطه عقل با مخ هم ضعیف‌تر می‌شود، در این هنگام جسد اثیری می‌تواند ارتعاشات موجی خود را بلندتر از ارتعاش امواج فیزیکی نماید تا با جهان اثیری که در اطراف هست مربوط شود و از حوادث آن آگاه گردد.

در مرحله دوم، یعنی خوابهای بسیار سنگین اساساً جسد اثیری از جسد فیزیکی خارج شده داخل در جهان اثیری می‌شود که در نتیجه به آن دیدنیها و شنیدنیها بوسیله ادراک (عقل ناخودآگاه) دست می یابد؛ به عبارت دیگر جسد اثیری از حسّ مربوط به خود استفاده می‌کند نه از طریق حسهای چشم و گوش و شامه و ذائقه و لامسه فیزیکی، و آن ادراک مخصوص جسد اثیری دارای خصوصیّات زیر می باشد:

۱. قضاوت آن حس دربارهٔ زمان و مکان با قضاوت ظاهری متفاوت است، زیرا حواس ظاهری فقط فضای سه‌بُعدی را احساس می‌کند ولی حواس جسد اثیری زمان و مکان غیرمحدود را ادراک می‌کند.

۲. چون قبلاً هم گفته‌ایم که امواج جسد اثیری کاملاً متناسب با امواج جهان روحی می‌باشد، پس در واقع جسد اثیری امواجش را منطبق با ارتعاش موجی جهان ارواح می‌کند و وقایع و حوادث آنجا را مشاهده می‌نماید.

۳. در هنگام خواب حسّ باطنی شخص که محدود به زمان و مکان معین نمی‌باشد داخل جهان چهار بُعدی «ارواح» می‌شود در آن صورت گذشته و آینده برایش به شکل حال ظاهر می‌شود، زیرا معنای مستقبل در یک سطح از جهان وسیع با معنای آن در سطح دیگر آن جهان فرق دارد.

با توجه به همین نکات است که یکی از علمای مبرّز فیزیک و علم روحی جدید بنام «اولیور لودژ» و بعد از او هم «اینشتین» کشف کردند که وقایع و حوادث جهان هستی مرتباً در یکی از سطوح جهان پدید می‌آید «قبل از اینکه در جهان فیزیکی ظاهر شوند». به عبارت دیگر همه حوادث و وقایع جهان هستی در متن جهان تحقق دارند، منتها ما با این حواس ظاهر قادر به مشاهدهٔ آنها نیستیم (چون برد حواس ظاهری ما بسیار محدود است)، لذا آن وقایع برای ما به شکل آینده مجهول ظاهر می‌شود ولی اگر آن حواس باطنی ما «حس مربوط به جسد اثیری» در اثر عواملی با آن سطح که حوادث آینده در آنجا تحقق دارند مربوط شود، آن وقایع را درک می‌کند.

بهمین جهت است که «اینشتین» آن حوادث آینده را شبیه ایستگاههای قطار می‌داند که قبلاً وجود دارند ولی قطار هنگامی بهر کدام آنها می‌رسد که بسوی آن حرکت کند و باید توجه نمود که وجود این حوادث آینده از قبل موجب سلب اراده و اختیار از ما نمی‌شود، زیرا در پرتو نظریه نسبیّت و از بیان آن نظریه با قانون «سبب و مسبب» و انطباق این دو با بُعد چهارم این وقایع قبلاً تحقق دارند.

بهرحال امروز تحقیقات دربارهٔ پدیده خواب مورد بحث مجامع علمی با اسلوب جدید می‌باشد که یکی از آن روشها استفاده از وسائل اندازه گیری حرکت سریع چشم و همچنین پیشرفت وسائل آزمایش فیزیولوژی و روانکاوی می‌باشد

که اینها به دانشمندان امکان داده‌اند خواب را در هرحال رؤیا تحقیق و آزمایش کنند و به ارگانیسم آن آگاه شوند. همچنان برای انجام این نوع تحقیقات در سال ۱۹۶۲ میلادی در مرکز پزشکی «مایموندیس» در نیویورک آزمایشگاهی تأسیس شد و در ابتدای کار **از مغز الکترونیکی که می‌توانست تغییرات حاصله در روح خواب بیننده را بطور دقیق ضبط کند استفاده نمودند** و نتیجه این آزمایش وجود «تخاطر عقلی» (یعنی تلقین فکری به دیگری) و همچنین وجود «پدیده جلاءِ بصری» یعنی دیدن حوادث و موجودات نامرئی به‌وسیله اشخاص معین بنام مدیومهای جلاءِ بصری را اثبات نمود **که هر دو اینها ادراک روحی هستند نه حواس ظاهری** که بوسیله مخ انجام می‌شود و این معنا را باید توجه داشت که اصولاً جلاءِ سمعی یا بصری و یا تله‌پاتی که بعداً به آن اشاره خواهد شد همه از اعمال روح است.

حاصل آنکه نتیجه آزمایشاتی که بعمل آمده این است **که روح هنگام خواب با جهانی غیر از جهان فیزیکی مربوط می‌شود** و وقایع آن را درک می‌کند، مخ و حواس ظاهری کوچکترین دخالتی در اعمال خواب ندارند.

امکان آینده‌نگری ارواح در خواب از نظر علمی

استاد محقق دکتر رئوف عبید مصری که در کتاب خود در ارتباط با روح بحث خواب و رؤیا را از نظر علم جدید روحی مطرح کرده است و قبلاً هم مطالبی از آن گذشت در ادامه گفتار خود چنین اشاره می‌کند: موضوع خواب ارتباط کاملی با امکان آگاهی عقل انسان از وقایع آینده که مبتنی بر وقایع گذشته و حال می باشد دارد و این آگاهی هم در خواب امکان دارد و هم در بیداری؛ البته این موضوع رابطه عمیقی با معنای زمان و مکان در حواس ما از یک طرف و با قوانین حیات ما از طرف دیگر دارد. ما در فصلهای گذشته از نظر علمی ثابت کردیم که **ارواح به آینده آگاه هستند** زیرا زمان در آنجا به شکل زمان ما نیست، گذشته و حال و آینده یکی است **منتها آگاهی روحی بستگی به تکاملش دارد** ولی علم به غیب را از آنها نفی کردیم، چون تنها خداوند است که عالم به غیب

می باشد و اینکه بعضی از انسانها به حوادث آینده آگاهی دارند این را نمی‌توان علم به غیب نامید، چون علم به غیب عبارت است از شناخت همه علتها و سببهائی که در پیدایش آن حوادث مؤثرند و این شناخت تنها متعلق به خداوند است.

و قبلاً اشاره شد که حوادث آینده سایه حقیقت خود را قبل از وقوع در سطوح جهان هستی ظاهر می‌کنند **لذا بعضی از ارواح به آنها آگاه می‌شوند**، البته آگاهی به این حوادث بستگی به رشد و کمال روح دارد، به همین جهت است که آن آینده را بعضی از ارواح بطور وضوح می بینند و بعضی هم بطور مبهم.

همانطور هم آن حوادث سایه‌شان در جهان مادّی ما هم ظاهر می‌شود و در اینجا هم بعضی از انسانها هستند که به آن حوادث آگاه می‌شوند، پس قوانینی که بر آگاهی به آینده حکومت می‌کند، در این جهان و در آن جهان یکسان است، حتی اگر قبول کنیم که درک معنای زمان در جهان ما با درک معنای آن در جهان ارواح با هم فرق دارند و باز هم قبول کنیم که درک ارواح و ملکات ذهنی آنها بالا تر از درک و ملکات ذهنی ما انسانهای زنده است (زیرا آنها درکشان از طریق غیرحواس ظاهری می باشد). علت اینکه ما می‌گوئیم انسانهای زنده هم می‌توانند به آینده آگاه شوند این است که اراده انسان حدود حال و آینده او را ترسیم می‌کند، پس تمام حوادث آینده معلول اراده و عمل نفس انسان می باشد، بنابراین اگر ما در همین حیات خود به همه عناصر موجود زمان حال احاطه داشته باشیم برای ما امکان دارد عناصر حوادث آینده را هم تا حدودی بشناسیم، چون اراده و عدالت خداوندی براین تعلق گرفته که آینده ما مربوط با زمان گذشته و حال ما باشد که البته این ارتباط با قوانین سببیّت هم تناقض ندارد.

بعبارت دیگر عدالت الهی اقتضا نموده که آینده ما مربوط به زمان حال ما باشد، همانطوری که حال ما نتیجه اعمال گذشته ماست ولی وقتی که ما آگاهی به آینده را منوط به آگاهی به عناصر حال خود دانستیم، پس باید ببینیم که عملاً چگونه ممکن است ما احاطه کامل به عناصر زمان حال خود داشته باشیم.

در واقع همین موضوع مشکل آگاهی به آینده می باشد که شخص در بیداری از طریق خود آگاهی به آنها آگاه می‌شود، ولی این آگاهی در خواب و یا

بیهوشی مدیومی و یا خواب مغناطیسی به‌وسیله عقل باطن «ناخودآگاه» می باشد.

پس هرکس به مسائل علم جدید روحی آگاه باشد برایش موضوع خوابهای صادق که نظایرش بسیار دیده شده روشن است، چون گفتیم ادراک ما انسانها در آن سه حالت به‌وسیله عقل باطن است که چهار بُعدی می باشد، گذشته و حال و آینده برایش در یک خط قرار گرفته است.

البته روانشناسی مادّی در مقابل این پدیده روحی «آگاهی به آینده در خواب» عاجز و حیران است (چون این عالم برای انسان نیروی ادراکی غیر از حواس ظاهری نمی‌شناسد).

بنابراین روانشناسی جدید با وجود مشاهدهٔ نظایر زیادی از این حوادث آنها را منکر می‌شود و گاهی هم وقتی که دید این قبیل خوابها بقدری زیاد است که نمی‌تواند تکذیب کند، ناچار تسلیم می‌شود بدون اینکه علت آن را بداند و گاهی هم آنرا به عقل باطن «شعور ناخودآگاه» نسبت می‌دهند ولی بدون اینکه بتوانند تفسیر کنند که عقل باطن چگونه می‌تواند آینده را ببیند، در صورتی که طبق عقیده روانشناسی مادی آنچه که به عقل باطن می‌رود جزو مشاعر و معلوماتی است که باید در وهله اول در عقل خودآگاه ظاهر شود و این خصوصیات در خوابهای مشاهده آینده صدق نمی‌کند.

پس وقتی ما به مطالب بالا این مطلب را اضافه کنیم که خواب گاهی به شکل بیهوشی مدیومی و یا برون‌فکنی روحی ظاهر می‌شود بدون اینکه آن ریسمانهای اثیری نقره‌ای شکل که جسد اثیری را با جسد فیزیکی مربوط می‌کند پاره شود، متوجه می‌شویم که علم روحی جدید تا چه حدی در کشف ارگانیسم طبیعی خواب و آگاهی از آینده موفق شده و درهای تازه‌ای را باز کرده که مذهب مادی بهیچ کدام از آنها آگاهی نداشته است.

خـــواب و رؤیا در ارتباط با روانشـــناسی

بطوری که بعضی از دانشمندان روانپژوه متذکر شده‌اند: عالم رؤیا همانند عالم بیداری که تحت سیطره عقل و اراده و احساسات می باشد، نیست؛ بلکه عالم مستقل و خودمختار و تابع قوانین مخصوص بخود می باشد و نیز تابع قوه «فاعله و عاقله و منفعله» ظاهری هم نیست.

از جمله محققین روانپژوه اتفاق دارند براینکه عالم رؤیا «عالمی از جهان دیوانگان است» و این معنا دلیل قاطع بروجود روزنه امیدی است که برای معرفت و شناسائی روح مجرّد پیدا شده است و اعتقاد این علماء براینست که: رؤیا از سر تا پا روانشناسی است و از پا تا سر خداشناسی!

استاد حبیب‌الله اسلامی در کتاب «روانشناسی و رؤیا» در رابطه به این امر آورده است: که پدیده فعالیت و تحرک در خواب نیروی باطنی است، در خوابیدن و در بوجود آمدن رؤیا ماده و معنی «جسم و روح» اشتراک مساعی می‌کنند ولی مفهوم خود رؤیا و سایر قوای فکر و استعدادها و غرایز من جمیع الجهات کاملاً جنبه روانی دارند.

سکون و آرامش خواب در زندگی دنیا نمونه‌ای از سکوت دوره طولانی صدها سال در عالم برزخ است، همچنانکه خدایتعالی در قرآن مجید در داستان رستاخیز می‌فرماید:

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيلاً.[1]

روزی که شما را «از قبرستان» فرامی‌خواند شما هم اجابت می‌کنید در حالیکه حمد او می‌گوئید و تصوّر می‌کنید مدت کوتاهی در جهان برزخ درنگ کرده‌اید.

شاید این از نظر همان معنا باشد که در عالم برزخ زمان مفهوم خود را از دست می‌دهد (بعداً در این باره بیانات دیگری خواهیم داشت)، و چه بسا ارواح گذشت مدتها سال را متوجه نخواهند شد، همچنان که در داستان اصحاب کهف

۱. اسراء / ۵۲.

هم چنین آمده است که بعد از آنکه سالهای متمادی در غاری به امر خدایتعالی به خوابی عمیق فرورفتند و بعد بیدار شدند یکی از آنها پرسید چه مدت در اینجا خوابیدید، آنها گفتند یک روز یا بخشی از یک روز، همچنان که می‌فرماید: قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْبَعْضَ يَوْمٍ.[۱]

و این خود دلیل برآنست که خواب و مرگ مردان صالح سکون و آرامشی در زندگانی دنیا و مراحل عالم برزخ در جهان ارواح می باشد.

امّا از نظر علمی مسئله دیگری در ارتباط روح بامغز در عالم خواب وجود دارد که اساتید روانپژوه در این معنا چنین اشاره کرده‌اند که: حواس ده گانه از محیط اجتماعی تأثرات را می‌گیرند و در صورت ارتعاش به نیروهای مغزی تحویل می‌دهند، ولی این ارتعاشات مادی و جسمانی «عصبی» بوده و در حالات مغزی تبدیل به موجهای غیرمحسوس روحی می‌گردند، که بعضی این ارتعاشات و موجهای محسوس را مرزهای مادّه دانسته ولی موجهای غیرمحسوس که مربوط به فکر و احساس درونی می باشند مرزهای روحی می‌گویند.

نکته‌ای که در مسئله خواب در ارتباط با روانشناسی قابل توجه است، آنست که: موقع خواب ما می‌توانیم با تلقین به خودمان همان موجهای غیرمحسوس را که جنبه روحی دارند دوباره از مغز بگیریم و در صورت همان ارتعاشات مادّی از قدرت مغز بخواهیم که ما را در امر مربوط به خود یاری دهد، در این صورت همان مطلوب درخواست شده با تلقین بخودمان پس می‌گردد.

مثلاً موقع خواب با تلقین به خود از مغز بخواهیم صبحگاه در فلان ساعت معین بیدار شویم، در سر موعد خواهیم دید که ارتعاشات مادّی مثل ساعت شماته‌دار به صدا در آمده و از خواب بیدار می‌شویم.

در همان کتاب «روانشناسی و رؤیا» در تأیید این معنا آورده است: در مرزهای روح و مادّه در «فاکلته‌های مغز» تبدیل فکر از موجهای روحی به ارتعاشات مادّی و از ارتعاشات مادی به موجهای روحی دائما نوسان دارد، و راستی تبدّلات روحی و مادّی بهمدیگر از اعجازهای عجیب و بسیار غریب

۱. کهف / ۱۹.

رؤیاست و در همین موارد است که حضرت امام علی علیه السلام بشر را دنیای بزرگ خوانده است.

ضمناً در حاشیه این معنا گفته می‌شود: که تماس ارواح پس از مرگ با یکدیگر به احتمال قوی بوسیله موجهای روحی است.

اما در مورد رؤیا باید گفت: اغلب خوابهائی که هر فردی در حالات مختلف می بیند با توجه به مسائل روانی در واقع از همان ندای روح برانگیخته شده و از اعجاز آن بشمار می‌رود و رؤیاهای هر کس نموداری از شخصیّت روحی او بوده و اسرار باطنش را فاش می‌سازد، همچنان که شاید شنیده باشید یک دانشمند علم ریاضی خواب می بیند که فرمولی را کشف کرده است، یک طبیب بلندپایه خواب می بیند به درمان فلان مرض صعب العلاج دست یافته است، یک ملوان ماهیگیر خواب می بیند که نهنگ عظیم الجثّه ای را به دام انداخته است و خلاصه یوسف پیغمبر هم خواب می بیند که درخور حیثیت مقام پیامبری است.

اینها همه اثراتی است که باید بقدرت روحی پی برد و این توجه را حاصل کرد که با ارتباط روحی شگفتیهای عالم رؤیا تا چه حد اعجازآمیز است.

نظر روانپژوهان غرب درباره خواب و رؤیا

از حقایقی که تاکنون دربارهٔ روح بدست آمده و شواهد و دلایل بسیاری برآن آورده‌اند، چنان نمودار است که در انسان روحی وجود دارد که فکر می‌کند، اراده دارد، ممیز است و می بیند و می‌شنود و اوصاف بیشمار دیگری که در شئون آن ذکر شده است.

در این معانی چنان نمودار است که روشن‌بینی و نهان‌بینی از خواص عمده روح بشمار می‌رود، همچنان که اگر ما اراده کنیم بطور مثال فلان ساختمانی را که در امریکا فرسنگها از چشم ما دور است و قبلاً آنرا دیده‌ایم بوسیله دید روح فوراً آنرا مشاهده کرده و تمام خصوصیات آن در چشم روح ظاهر می‌شود یا برمثال دیگر فلان شخص که از نظر ما غائب است هر کجای از مناطق

دنیا باشد می‌توانیم بخوبی آنرا در معرض دید روح قرار دهیم.

البته نه‌تنها این مسئله مورد دقت است که ما می بینیم بدون چشم و می‌شنویم بدون گوش، این رؤیت و استماع مدیون تکامل حواسّ بصری و سمعی نیست بلکه **زائیده یک منشأ درّاکه روحی است.**

و این همان مسئله‌ای است که ارتباط به رؤیاها داشته و در عالم خواب چه صحنه‌هائی از دیدنیها و شنیدنیها بوجود می‌آورد، و گاهی مشاهده شده است کسانی که در نیروی قدرتمندی از حواس سمعی و بصری هستند در عالم خواب صحنه‌های جالبی از خود نشان داده و بدون آنکه متوجه حرکات خود باشند از بستر برخاسته به انجام کارهائی که روزها به آن اشتغال دارند پرداخته‌اند، یعنی می‌نویسند، می‌خوانند، می بافند، می‌درند بدون آنکه با چشم و یا با گوش ظاهری خود ارتباط داشته باشند، همچنان که رویدادهای بسیاری در این مورد مشاهده شده و داستانهای بیشماری از اساتید معرفت الرّوح در این باره در کتابها آمده است که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست.

این وسائل که برای شناسائی دنیای خارج در وجود آدمی نهفته شده است **وآن عوالم مخصوصی که در مراتب روح قدرت‌نمائی دارد** غیر از آن مسائلی است که ناآگاهان بر آن می اندیشند و غیر از آن وسائل معمولی است که علماءِ مادّی از آن توصیف می‌کنند.

شاید اگر بخواهیم در مسئله روح دقت بیشتری داشته باشیم و برای درک حقایق برآن نزدیکتر شویم، باید توجه خود را دقیقتر و با جدیت به امر خواب و رؤیا معطوف داریم و حداقل بدانیم دانشمندان بزرگ دربارهٔ روح و رؤیا چه گفته‌اند؟

استاد عبدالکریم بی آزار شیرازی در کتاب خود بنام «جهان دیگر» در رابطه به این معنا آورده است: دانشمندان روانشناس دربارهٔ رؤیا تحقیقاتی بعمل آورده و چنین نتیجه گرفته‌اند: که نفس انسانی بواسطه تجردش با عوالم فوق طبیعت سنخیّت دارد و در موقع خواب که اشتغال به ادراکات حسی ندارد طبعاً به عالمی که با آن سنخیّت دارد برمی‌گردد و برطبق استعدادش حقایقی از آن عالم را مشاهده می‌کند.

گاهی علل و اسباب اشیاء را در عالم مثال بهمان صورت واقعی مشاهده می‌کند و در آنها دخل و تصرّف نمی‌نماید، و این همان خوابهای صریحی است که غالباً اهل صدق و صفا می بینند.

و گاهی موجودات مثالی را بصورت‌هائی که به آنها مأنوس است درک می‌کنند، و در این مورد خوابهای بسیاری دیده شده که معبرین با فراست صدق تعبیر آنها را آشکار کرده‌اند.

و از طرف دیگر روانشناسان اعتقادشان براینست که رؤیا آیینه روح بشر است، همچنان که در ارتباط به این معنا درکتاب «چگونه بربیخوابی غلبه کنیم» آورده است: آیا بایستی برای رؤیا و خواب اهمیّت خاصی قائل شد؟ پاسخ مثبت است. زیرا این رؤیاهایی که از تاریکترین و ژرف‌ترین قسمت «من» یا ضمیر انسان نشأت می‌گیرند، آدمی را وادار می‌کنند تا بطور دقیق‌تر و صریحتری با خود روبرو شود و به این علت است که رؤیا را «آئینه روح» نامیده‌اند، چه‌بسا که این آینه صاحب خود را دچار وحشت و هراس می‌سازد و او را به لرزه می‌افکند، چرا که بطور واضح تمایلات سرکوفته و عقده‌ها و ضعف‌ها و شکست‌ها و غصه‌های او را در خود منعکس می‌سازد و پیش روی وجدان وی به تصویر می‌کشد.

شاید در این حال به خود بگوئیم این خورده گیری و انتقاد چه فایده دارد، ولی مگر نه اینکه زیبائی باطنی و اوج کمال انسان از آن زمان آغاز می‌شود که بتواند خود را همان طور که هست ببیند و بشناسد و به معرفت نفس برسد.

از آن گذشته بعضی از رؤیاها به انسان امکان می‌دهد تا اقدامات احتیاطی لازم را برای اجتناب از مخاطراتی که پیش رو دارد انجام دهد و چون ضمیر باطن به نیروهای عقل و درایت ذهنی از وقوع خطر آگاه گشته صاحب خود را با کمک رؤیا از وقوع آن آگاه می‌سازد و موضوع را به ضمیر خودآگاه منتقل می‌سازد.

خواب هم بنوبه خود از اسرار روح پرده برداشته است

از مسائلی که درباره استقلال روح در میان اقوام مختلف هزاران سال است روی آن بحث شده موضوع خواب و خواب دیدن است که این امر برای عموم افراد بشر از اول خلقت تا کنون بدون هیچگونه دلیل و برهانی اتفاق افتاده و بعداً هم آنان که هنوز به دنیا نیامده‌اند از این موهبت برخوردارند و از این جهت هر کس می‌تواند بخوبی دریابد که غیر از بدن مادّی که دارد با یک عالم نامرئی پیوستگی دارد که آنرا در لسان ما «**روح**» می‌نامند و در واقع برای آنکه دربارهٔ شناخت روح حجّت به اهل عالم تمام شده باشد، خدایتعالی به عنوان خواب این عالم نامرئی را موقتاً از بدن جدا کرده تا خلق بدانند اصل خلقت آنها براین امر استوار است که جاوید و برقرار می باشد و آن بخودی خود استقلال دارد، چون همانطور که می‌دانید بعضی اوقات انسان در عالم خواب صحنه‌ها و عوالم هیجان‌انگیزی را مشاهده می‌کند و در روی زمین به سیر و سیاحت مکانهائی می‌رود که حتی در عالم بیداری هم آنجا راندیده، بلکه گاهی در اوج آسمانها و در کرات دیگر پرواز می‌کند که یقین حاصل می‌نماید نیروی مرموزی در خود او نهفته است که آن مراتب را طی می‌کند (و آن همان روح است) والا جسد که روی تختخواب آرمیده است.

پس همین مسئله رؤیا می باشد که از دیرزمانی **پرده از اسرار روح برداشته است**، و آنچه که در رابطه با همین معنا بعضی از کارشناسان روحی گفته‌اند: چنین است که روح انسان دو نوع افعال و ادراک دارد، نوعی بوسیله بدن و قوای ظاهری و نوع دیگر ادراکات و عوالم خارجی که بدون وسایل و واسطه است و هرگاه که ارتباط جسمی او موقتاً با بدن قطع می‌شود فعالیّت او بیشتر و سریعتر می‌گردد و این موضوع را می‌توان بوضوح در هنگام خواب و رؤیا بررسی کرد، چون هنگام بیداری که روح ما از دیدن و شنیدن و قوای ظاهره دیگر بدن بهره‌مند است، ببینید در هنگام خواب چگونه با فاصله‌های زیاد سرعت به اینطرف و آنطرف گرفته و در آن واحد دیدنیها را می بیند و شنیدنیها را می‌شنود و فعالیتهای خود را بسرعت انجام می‌دهد که حقاً باید گفت: **وَمٰا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلّٰا قَلِيلاً.**

مسئله خـــواب از نظر قـــرآن مجید

خدایتعالی در ضمن آنکه آیاتی از آیات آفاقی وانفسی را از نشانه های قدرت و عظمت خود در قرآن مجید یادآور شده پدیده خواب را هم در این معنا داخل کرده و می فرماید:

وَمِنْ آياتِهِ مَنامُكُم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ وَابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ فی ذلكَ لَآياتٍ لِلعالِمين.[1]

از نشانه های قدرت او خواب شما در شبانه روز است و روزی جستن از فضل او که این خود آیتی برای دانایان است.

در اینجا پدیده خواب را به عنوان یک پدیده مهم آفرینش و نموداری از نظام حکیمانه آفریننده آن مورد توجه قرار داده است و در متمم آیه توجه اهل علم و خرد را به آن معطوف داشته است که معلوم می‌دارد موضوع در مرتبه اهمیّت بوده و این موهبتی عظیم است که خدایتعالی برای بندگان مقرر فرموده و آنان را برای تجدید نیرو در طاعت و فرمانبرداری خود در شبانه روز آماده کرده تا در فعالیتهای خود که نیاز به آرامش جسمی و روحی دارند بتوانند بهتر از فضل و کرم حقتعالی بهره گیری کنند.

قابل توجه اینکه خدایتعالی این موهبت را مورد اهمیت خاصی قرار داده و در جائی بروجه دیگر می فرماید:

وَجَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً.[2]

ما خواب را آسایشی برای جسم و روح شما قرار دادیم [تا سلامتی خود را تأمین نمائید].

در تفسیر المیزان، آورده است که کلمه «سبات» به معنای راحتی و فراغت است، چون خوابیدن باعث آرامش و تجدید قوای حیوانی و بدنی می‌شود و

۱. روم / ۲۳.
۲. نبأ / ۹.

خستگی ناشی از بیداری و تصرّفات نفس در بدن از بین می‌رود.

بعضی گفته‌اند: «سبات» به معنای قطع است و اگر خواب را قطع خوانده‌اند بدین جهت بود که در خواب تصرّفات نفس در بدن قطع می‌شود (این وجه هم نزدیک بهمان وجه قبلی است).

و باز در جای دیگر خدایتعالی برمضمون دیگر ارتباط خواب و مرگ با روح را تصریح کرده می‌فرماید:

اللّٰهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا وَالَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنٰامِهٰا ...[1]

خداوند ارواح را بهنگام مرگ قبض می‌کند و ارواحی را که نمرده‌اند نیز بهنگام خواب می‌گیرد.

«و این همان مثل معروف را می‌رساند که گفته‌اند: خواب برادر یا برابر مرگ است» چرا که رابطه روح با جسم بهنگام خواب بر حداقل می‌رسد و بسیاری از پیوندهای آن دو قطع می‌شود.

سپس در پیرو آیه چنین می‌فرماید: ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها صادر گردیده نگه می‌دارد به گونه‌ای که هرگز از خواب بیدار نمی‌شوند و ارواح دیگری را که فرمان ادامه حیات داده به بدن بازمی‌گردند تا سرآمد معینی **(فَیُمْسِکُ الَّتی قَضٰی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَیُرْسِلُ الْاُخْرٰی اِلٰی اَجَلٍ مُسَمًّی اِنَّ فی ذٰلِکَ لَاٰیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ)** آری در این مسئله آیات و نشانه‌های روشنی است برای کسانی که تفکر می‌کنند.

در تفسیر نمونه در ذیل آیه شریفه آمده است: از این آیه امور زیر بخوبی استفاده می‌شود:

۱. انسان ترکیبی است از روح و جسم، روح گوهری است غیرمادّی که ارتباط آن با جسم مایه نور و حیات آن است.

۲. به هنگام مرگ خداوند این رابطه را قطع می‌کند **وروح را به عالم ارواح** می‌برد و به هنگام خواب نیز این روح را می‌گیرد امّا نه آنچنان که رابطه بکلّی قطع شود، بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است: ارتباط تام (حالت

۱. زمر/ ۴۲.

حیات و بیداری)، ارتباط ناقص (حالت خواب)، قطع ارتباط بطور کامل (حالت مرگ).

۳. خواب چهرهٔ ضعیفی از مرگ است و مرگ نمونه کاملی از خواب.

٤. خواب از دلائل استقلال و اصالت روح است مخصوصاً هنگامی که با «رؤیا» آنهم رؤیاهای صادقه توأم باشد این معنی روشنتر می‌شود.

۵. بعضی از ارواح هنگامی که در عالم خواب رابطه آنها با جسم ضعیف می‌شود گاه به قطع کامل این ارتباط می‌انجامد بطوری که صاحبان آنها هرگز بیدار نمی‌شوند و امّا ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نوسانند تا فرمان الهی فرارسد.

٦. توجه به این حقیقت که انسان همه شب به هنگام خواب در آستانه مرگ قرار می‌گیرد درس عبرتی است که اگر در آن بیندیشد برای «بیداری» او کافی است.

۷. تمام این امور به دست قدرت خداوند انجام می‌گیرد و اگر در آیات دیگر سخن از قبض روح به دست «ملک الموت» و فرشتگان مرگ آمده به عنوان این است که آنها فرمان‌بران حق و مجریان اوامر او هستند و تضادی میان این دو وجود ندارد.

بهرحال اینکه در پایان آیه می‌فرماید: در این موضوع نشانه هائی روشن برای کسانیست که اندیشه می‌کنند منظور نشانه هائی از قدرت خداوند و مسئله مبدأ و معاد و ضعف و ناتوانی انسان در برابر اراده اوست.

در تفسیر این آیه شریفه مطالب دیگری از بُعد دیگر است که در فصل بیان معانی نفس در همین کتاب بعداً می‌آید. ولی در اینجا تا همین اندازه که مسئله روح در ارتباط با خواب از نظر قرآن مجید روشن گردید دیگر گمان نمی‌رود که لازم باشد در این مورد به گفتار دانشمندان شرق و غرب استناد کنیم چون گفتار الهی سندی محکم برای کسانیست که توجه خود را در هر امری به کتب آسمانی او جَلّ شأنه معطوف می‌دارند.

مسائلی دربارهٔ رؤیـــا از نظر قرآن مجید!

از دیرزمانی است که خواب و رؤیا در هر دوران مورد توجه خلق عالم بوده و هردسته از علماء و دانشمندان برای پی بردن به اسرار آن در تلاش و کاوش بوده و از نظر علمی هریک از آنها برداشتهائی از آن حاصل کرده‌اند.

و لذا این موضوعی نیست که ما اکنون بخواهیم تازه وارد بحث آن شده و از اوّل شروع کنیم، همچنان که تاکنون کتابهای بسیاری در این زمینه به زبانهای مختلف دنیا نوشته شده که همه درباره نحوهٔ خواب و خواب دیدن و چگونگی حالات رؤیا را توضیح داده‌اند و اکثر همه مملو از داستانهائی است که در تعریف رؤیاهای صادقه یا رؤیاهای بلا تعبیر بوده است.

و ما دیگر در این کتاب نمی‌خواهیم وقت شریف خوانندگان را به مطالعه داستانها در رؤیاهای فلان شخص یا فلان مقام بگیریم، چون بطور کلّی هر کس در دوران زندگی خود خوابهای بسیاری دیده و مصداق تعبیر آنها هم بعضی آشکار و بعضی هم به عالم فراموشی سپرده شده است و این معنا در نظر نگارنده بقدری روشن است که خود بسیار در عالم رؤیا به حقایقی دست یافته که لزومی برای ذکر آنها نیست و از بعضی جهات در اینجا از اظهار آنها خودداری می‌شود.

ولی چون این بحث مهم مستلزم شرحی از بیانات الهی می باشد بهتر است توجه خواننده را به مطالبی در این مورد از قرآن مجید جلب نمائیم.

خدایتعالی در چند مورد دربارهٔ خواب و رؤیا اشاراتی فرموده و اسراری را از این امر عظیم آشکار کرده است، همچنان در داستان حضرت ابراهیم علیه السّلام در ذبح فرزندش اسماعیل از قول آن بزرگوار فرمود:

قٰالَ یٰا بُنَیَّ اِنّی اَرٰی فِی الْمَنٰامِ اَنّی اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مٰا ذٰا تَرٰی.[1]

ای پسرک من همانا در خواب دیدم که تورا می‌کشم پس بنگر تا چه می بینی.

و شرح این داستان مفصل است و خدایتعالی با آنکه به ابراهیم (ع) امر

۱. صافات / ۱۰۲.

کرد فرزند خود را قربانی کند نخواست که او قربانی شود و به فرمان حق کارد گلویش را نبرید و در ادامه داستان فرمود:

قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا اِنّا كذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنينَ.

همانا آنچه را در خواب مأموریت یافتی انجام دادی (یعنی تو به وظیفه خود عمل نمودی ولی اراده حق به چیز دیگری تعلق گرفت) و او همچنان نیکوکاران را پاداش دهد.

و همچنین قرآن مجید در جای دیگر درباره رؤیای صادقه رسول اکرم می‌فرماید: **لَقَدْ صَدقَ اللّهُ وَرَسُولَهُ الرُّؤْيا بالحق...**[1] این آیه شریفه در داستان «حدیبیه» است که اشاره می‌فرماید خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داده صدق و حق بود.

و دیگر خوابهائی که بیان آنها در سوره یوسف آمده و از خود آن حضرت شروع می‌شود و خدایتعالی می‌فرماید:

اِذْ قالَ يُوسُفُ لِاَبيهِ يا اَبَتِ اِنّي رَأَيْتُ اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً...[2]

بخاطر بیاور هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم، من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند؛ پدرش گفت: فرزندم خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می‌کشند.

و از تعبیرات همین خواب بود که خدایتعالی علم تعبیر خواب را به یوسف عطا فرمود؛ و داستانی جالب از زندگانی او بوجود آمد که چند رؤیای تاریخی در خلال آن داستان شاهکارهائی را بوجود آورد، همچنان خوابهائی را که هم‌زندانیان او دیدند و برای آنها تعبیر کرد، یکی از آنها گفت: **قالَ اَحَدُهُما اِنّي اَرانِي اَعْصِرُ خَمْراً** و دیگری گفت: **وَقالَ الْاُخَرُ اِنّي أَرانِي اَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسي خُبْزاً تَاْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ...** و یوسف علیه السّلام خواب آنها را تعبیر کرد و صدق تعبیر هر دو خواب ظاهر گردید.

و رؤیای مهمتر دیگری که در همین داستان پادشاه مصر در زمان زندانی

۱. فتح / ۲۷.
۲. یوسف / ٤.

بودن یوسف (ع) دید و قرآن اشاره بدان کرده و می فرماید: **وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ...**[1] تا الی آخر آیه، که تفسیر آن بسیار مفصل است.

اکنون ما در اینجا کاری به شرح این داستان نداریم[2] و شاید بسیاری از خوانندگان از آن مطلع باشند، ولی منظور از اشاراتی که درباره خواب و رؤیا در این بخش آمده است، توجه به تفاسیر قرآنی می باشد که از طرف مفسرین عالیقدر در ذیل آیات شریفه آمده است.

در تفسیر نمونه، آورده است: مسئله رؤیا و خواب دیدن همیشه از مسائلی بوده است که فکر افراد عادی و دانشمند را از جهات مختلف بخود جلب کرده است.

این صحنه های زشت و زیبا، وحشتناک و دلپذیر، سرورآفرین و غم انگیز که انسان در خواب می بیند چیست؟!

آیا اینها مربوط به گذشته است **که در اعماق روح انسان لانه کرده** و با تغییرات و تبدیلاتی خودنمائی می‌کند و یا مربوط به آینده است که بوسیله دستگاه گیرنده حساس روح آدمی از طریق ارتباط مرموزی از حوادث آینده عکسبرداری می‌نماید و یا انواع و اقسام مختلفی دارد که بعضی مربوط به گذشته و بعضی مربوط به آینده و قسمتی نتیجه تمایلات و خواستهای ارضا نشده است.

قرآن در آیات متعددی صراحت دارد که حداقل پاره‌ای از خوابها انعکاسی از آینده دور یا نزدیک می باشد.

در داستان خواب یوسف که بیان آن گذشت و همچنین داستان خواب زندانیان و خواب دیدن عزیز مصر به نمونه هائی از رؤیا برخورد می‌کنیم که همهٔ آنها از حوادث آینده پرده برداشته است، بعضی از این حوادث نسبتاً دور و بعضی در آینده نزدیکتر بوقوع پیوسته است.

در همان تفسیر روایتی از رسول اکرم نقل کرده است که فرمود: خواب و رؤیا سه گونه است: گاهی بشارتی از ناحیه خداوند است، گاه وسیلهٔ غم و اندوه

۱. یوسف / ٤٤.

۲. نگارنده در کتاب «پیام حق» شرح این داستان را به تفصیل بروجه جالبی به نظم در آورده که طالبین می‌توانند برای درک حقایق به آن کتاب مراجعه نمایند.

از سوی شیطان، و گاه مسائلی است که انسان در فکر خود می پروراند و آنرا در خواب می بیند.

روشن است که خوابهای شیطانی چیزی نیست که تعبیر داشته باشد، امّا خوابهای رحمانی که جنبه بشارت دارد حتماً باید خوابی باشد که از حادثه مسرّت بخش در آینده پرده بردارد.

بهرحال لازم است در اینجا به نظرات مختلف که دربارهٔ حقیقت رؤیاابراز شده به طور فشرده اشاره کنیم.

دربارهٔ حقیقت رؤیا تفسیرهای زیادی شده است که می‌توان آنها را به دو بخش تقسیم کرد: **بخش تفسیر مادّی و «تفسیر روحی».**

امّا در بخش اول گفتار مادّیها چنین است که می‌گویند: رؤیا چند علت می‌تواند داشته باشد:

۱. ممکن است خواب دیدن و رؤیا نتیجه مستقیم کارهای روزانه انسان باشد یعنی آنچه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد.

۲. ممکن است یک سلسله آرزوهای برآورده نشده باعث دیدن خوابهائی شود، همانطور که شخص تشنه، آب در خواب می بیند و کسی که در انتظار سفر کرده‌ای است آمدن او را از سفر بخواب می بیند.

۳. ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آنرا ببیند، زیرا مکرر تجربه شده است کسانی که از دزد وحشت دارند شب خواب دزد می بینند.

فروید و پیروان مکتب او یکنوع تفسیر و تعبیر مادی دیگری برای خواب دارند، آنها طی مقدمات مشروحی اظهار می‌دارند که خواب و رؤیا عبارت است از ارضای تمایلات واپس زده و سرکوفته‌ای که همیشه با تغییر وتبدیلهائی برای فریب **«من»** به عرصهٔ خودآگاهی روی می‌آورند.

توضیح آنکه بعد از قبول این مسئله که روان آدمی مشتمل بر دو بخش است **«بخش آگاه»** آنچه به تفکرات روزانه و معلومات ارادی و اختیارات انسان ارتباط دارد و **«بخش ناآگاه»** آنچه در ضمیر باطن به صورت یک میل ارضاء نشده

پنهان گردیده است.

می‌گویند: بسیار می‌شود امیالی که ما داریم و بعللی نتوانسته‌ایم آنها را ارضا کنیم و در ضمیر باطن ما جای گرفته‌اند به هنگام خواب که سیستم خودآگاه از کار می‌افتد برای یکنوع اشباع تخیلی به مرحله خودآگاه روی می‌آورند، گاهی بدون تغییر منعکس می‌شوند (همانند عاشقی که محبوب از دست رفته خود را در عالم خواب مشاهده می‌کند) و گاهی تغییر شکل داده به صورتهای مناسبی منعکس می‌شوند که در این صورت نیاز به تعبیر دارند.

بنابراین گفتار «رؤیاها» همیشه مربوط به گذشته است و از آینده هرگز خبر نمی‌دهد، تنها می‌توانند وسیله خوبی برای خواندن «ضمیر ناآگاه» باشند و به همین جهت برای درمان بیماریهای روانی که متکی به کشف ضمیر ناآگاه است بسیار می‌شود که از خوابهای بیمار کمک می‌گیرند.

بعضی از دانشمندان غذاشناس میان «خواب و رؤیا» و «نیازهای غذائی بدن» رابطه قائل هستند و معتقدند که مثلاً اگر انسان در خواب ببیند از دندانش «خون» می‌چکد لابد ویتامین «ث» بدن او کم شده است.

امّا در بخش دوم **فلاسفه روحی تفسیر دیگری برای خوابها دارند،** آنها می‌گویند خواب و رؤیا برچند قسم است:

۱. خوابهای مربوط به گذشته زندگی و امیال و آرزوها که بخش مهمی از خوابهای انسان را تشکیل می‌دهد.

۲. خوابهای پریشان و نامفهوم که معلول فعالیّت توهّم و خیال است اگرچه ممکن است انگیزه‌های روانی داشته باشد.

۳. خوابهائی که مربوط به آینده است و از آن گواهی می‌دهد.

شک نیست که خوابهای مربوط به زندگی گذشته و جان گرفتن و تجسم صحنه‌هائی که انسان در طول زندگی خود دیده است تعبیر خاصی ندارند، همچنین خوابهای پریشان و به اصطلاح «**اَضْغاثُ اَحْلام**» که نتیجه افکار پریشان و همانند افکاری است که انسان در حالت تب و هذیان پیدا می‌کند نیز تعبیر خاصی نسبت به مسائل آینده زندگی نمی‌تواند داشته باشد، اگرچه روانشناسان و روانکاوان از آنها به عنوان دریچه‌ای برای دست‌یافتن به ضمیر ناآگاه بشری

استفاده کرده و آنها را کلیدی برای درمان بیماریهای روانی می‌دانند، بنابراین تعبیر خواب آنها برای کشف اسرار روان و سرچشمه بیماریها است، نه برای کشف حوادث آینده زندگی.

و امّا خوابهای مربوط به آینده نیز دارای دو شعبه است، قسمتی خوابهای سریع و روشن می باشند که به هیچوجه تعبیری نمی‌خواهند و گاهی بدون کمترین تفاوتی با نهایت تعجب در آینده دور یا نزدیک تحقق می پذیرند.

دوم خوابهائی می باشد که در عین حکایت از حوادث آینده براثر عوامل خاص ذهنی و روحی تغییر شکل یافته و نیازمند به تعبیر است.

برای هریک از این خوابها نمونه‌های زیادی وجود دارد که همه آنها را نمی‌توان انکار کرد، نه‌تنها در منابع مذهبی و کتب تاریخی نمونه‌هائی از آن ذکر شده بلکه در زندگی خصوصی خود ما یا کسانی که می‌شناسیم مکرّر رخ داده است به اندازه‌ای که هرگز نمی‌توان همه را معلول تصادف دانست.

هیپنوتیسم چیست؟

هیپنوتیسم علمی است که درباره خواب مغناطیسی یا خواب مصنوعی بحث می‌کند و نیز طریقه‌ای که بوسیله انسان می‌تواند کسی را به خواب مغناطیسی ببرد آنرا هیپنوتیسم می‌گویند.

همچنین در رابطه به این معنا «**مغناطیس انسانی**» را قوه جاذبه بدن می‌گویند که آنرا نیز «**مانیه‌تیسم**» گفته‌اند.

موضوع هیپنوتیسم یا خواب مصنوعی و تحقیقات متنوع در مورد ظواهر برون‌فکنی روح در امروز توجه روانپژوهان و دانشمندان جهان را به خود جلب کرده و بحثهای عمیق و گسترده‌ای مربوط به این علم در دانشکده‌های روانشناسی کشورهای مترقی جهان تدریس می‌گردد.

از آنچه تاکنون در کتابهای علوم روحی و دائرة المعارف‌ها بدست آمده است و نویسندگان اکثر مطالبی از کتب یکدیگر اقتباس کرده‌اند چنین برمی‌آید

که بنیان گذار این علم جدید روانپژوه بزرگ بنام «**انتوان مسمر**» پزشک معروف اطریشی می باشد.

امّا قبل از آنکه ما بخواهیم بحث خود را در این مورد ادامه دهیم بهتر آنست که توضیحی دربارهٔ خواب مغناطیسی داده شود تا مفهوم مطالب بعدی روشنتر گردد و در اینجا توجه خواننده را به شرحی که در کتاب معاد آیت‌الله مکارم شیرازی آمده است جلب می‌نمائیم:

دانشمندان از قدیم دریافته بودند که نیروی مرموزی در بدن انسان وجود دارد که بدون توسّل به وسائل عادی می‌تواند در افراد و یا اجسام دیگر اثر بگذارد که بعدها نام آنرا «نیروی مغناطیس» و یا «مانیتیسم» که همان «مغناطیس» است نامیده‌اند.

این قوه مرموز «سیّاله مغناطیسی» شاید در همه افراد وجود داشته باشد منتها در بعضی بسیار ضعیف است در حالی که در بعضی دیگر فوق‌العاده نیرومند می باشد که بوسیله تمرین نیز می‌توان آن را پرورش داد و نیرومندتر گردانید.

حتی دربارهٔ بعضی از حیوانات از جمله مار نقل می‌کنند که بوسیله این سیّاله مخصوص دشمنان یا شکار خود را از حرکت بازمی‌دارند و اگر در مورد وجود این نیرو در حیوانات تردید کنیم در مورد انسان قابل تردید نیست!

در آغاز وجود چنین نیروئی در مشرق زمین کشف شده بود، کلدانیها و مصریها و هندیها به آن پی برده بودند امّا چندان شکل عمومی نداشت تا اینکه یک پزشک اطریشی بنام «مسمر» در اواخر قرن ۱۸ میلادی آنرا بعنوان یک کشف علمی مطرح کرد و گفت: در وجود انسان نیروی سیال مخصوصی وجود دارد که می‌توان برای درمان بعضی از بیماران از آن استفاده کرد.

البته مطابق معمول که هر کس کشف جدیدی می‌کند مورد هجوم و حملات افراد غیروارد و یا مطلعین حسود واقع می‌گردد، در آن روز طوفانی از اعتراضات پیرامون «مسمر» به راه افتاد حتی بعضی او را دیوانه خواندند و او بناچار از اطریش به فرانسه آمد و کار خود را ادامه داد، امّا تا اینجا سخنی از خواب مغناطیسی در میان نبود تنها بحث از سیّاله مغناطیسی بود.

تا اینکه «**پویسگور**» یکی از شاگردان مسمر به روش استاد آشنا شد و

برای درمان بیماران از این نیروی مرموز بدن خود استفاده می‌کرد و به اصطلاح این امواج مغناطیسی مخصوص را به بدن بیمار روانه می‌ساخت.

یکروز هنگامی که مشغول درمان یک روستائی بود ناگهان با نهایت تعجب دید او به خواب فرورفت، «پویسگور» از این جریان سخت متوحش و دستپاچه شد، خواست وی را بیدار کند: او را صدا زد برخیز! برخیز! در این موقع با صحنه عجیبتری روبرو شد، بیمار در حالیکه هنوز در خواب بود از جا برخاست و شروع به راه رفتن کرد، او با تعجب و وحشت گفت: به ایست! و او ایستاد، کم کم فهمید که بیمار در حالی شبیه به خواب فرورفته که با خوابهای معمولی فرق بسیار دارد. او در این حال صدای خواب کننده را می‌شنود و هرچه به او دستور داده می‌شود انجام می‌دهد!

بالاخره هرطور بود او را بیدار و به حال عادی برگرداند و به این ترتیب موضوع **خواب مغناطیسی** لااقل در آن محیط کشف شد و معلوم گردید که از طریق مانیتیسم «سیاله مغناطیسی» می‌توان به هیپنوتیسم «خواب مغناطیسی» دست یافت.

با ادامه تحقیقات در این زمینه آشکار شد که نگاههای طولانی به یک نقطه نیمه روشن توأم با تلقینهای پی در پی به ضمیمه استفاده از سیّاله مزبور برای خواب کردن افرادی که آمادگی دارند کافی است؛ و با این سه عامل می‌توان افراد را به خواب مغناطیسی فروبرد.

آزمایشها ادامه یافت و هرزمان شگفتیهای تازه‌ای از این خواب آشکار گشت که نشان می‌داد این خواب با خوابهای طبیعی فرق دارد.

مسئله مهم اینجا بود که «**عامل**» یعنی خواب کننده می‌توانست جانشین اراده و تصمیم «**معمول**» (خواب رونده) گردد و معمول به تمام معنی تسلیم اراده او شود و هر دستوری به او بدهد بدون چون و چرا جز در موارد استثنائی انجام دهد.

از جمله، عامل می‌تواند با تلقینهای پی در پی بدن او را بی حس کند به‌طوری که کمترین احساس درد نداشته باشد، این کار مخصوصاً امروز در پزشکی بجای داروی بیهوشی مورد بهره‌برداری است و هم اکنون در مجلات پزشکی بحثهای فراوان پیرامون استفاده از خوابهای مغناطیسی بجای داروی

بیهوشی می‌شود و در پاره‌ای از کشورها جنبه عملی به خود گرفته و جمعی معتقدند که اثر آن از داروی بیهوشی بهتر و عوارض آن کمتر است.

و باز نقش «عامل» خواب کننده در تلقینهای پی در پی اینست که می‌تواند به خواب رونده تلقینهای بسیاری کند مثلاً تلقین کند که او یک فرمانده لشکر و یا یک زندانی زنجیری است و او در صورت اول قیافه یک فرمانده لشکر به خود می‌گیرد و با همان تُنِ صدا و حرکات مخصوص یک فرمانده لشکر سخن می‌گوید و در صورت دوم درست مانند یک اسیر زندانی واکنش از خود نشان می‌دهد!

نگارنده، در همین جا موضوع مهمی را یادآور می‌شود که از این معنا چنان مفهومی حاصل است که در عمل خواب مغناطیسی هم می‌توان به حقایقی دست یافت و هم می‌توان امر باطلی را بصورت حقیقت جلوه داد، چون یک قسمت از این عمل مربوط به تلقینهائی است که از طرف عامل انجام می‌شود. چه بسا ممکن است عامل به معمول تلقین کند که تو قبل از این زندگانی در یک زندگانی دیگری بوده‌ای که مثلاً به شغل ماهیگیری یا آهنگری اشتغال داشته‌ای یا قریب بهمان مثال که قبلاً گذشت تلقین کند که تو در زندگانیهای قبلی سردار سپه لشکر ناپلئون بوده‌ای و معمول هم آنرا بپذیرد.

و این موضوع، اصلی از مطالب همین کتاب است که بعداً در مورد بطلان عود ارواح به آن اشاره خواهیم کرد، چون پایهٔ عقاید معتقدین به عود ارواح برهمین اصل نهاده شده که شخصی را خواب می‌کنند و با تلقینهای مکرّر او را به زندگانیهای پی در پی می‌کشانند و از او اقرار می‌گیرند که چندین مرتبه در دورانهای مختلف زندگانی متوالیه‌ای داشته است و ما در فصل دیگر بحث بیشتری در این مورد خواهیم داشت که در خواب مغناطیسی در رابطه با روح، موجودهای نامرئی دیگری از قبیل جن و شیطان در این امر دخالت کرده و با وجود پیشرفتهای قابل توجهی که در این علم بوجود آمده است، برای سردرگمی و گمراهی خلق از راه خداشناسی و اعتقاد به امر معاد این دشمنان قسم خورده اقدام به شرارتهائی می‌کنند.

اثر تلقین در هیپنوتیزم!

هیپنوتیزم از لفظ یونانی گرفته شده و به معنای خواب است، در کتاب «راز درون» آورده است که برای اولین بار این نام را دکتر «جیمز برید» بکار برده است و آن خوابی است که در اثر تلقین اشخاص مخصوصی بنام عامل یا «هیپنوتیزور» به معمول دست می‌دهد و بعبارت دیگر هیپنوتیزم حاصل القاآت ممتد عامل در معمول است.

البته آنانکه اعتقادشان براین بود که «تلقین» عامل اصلی هیپنوتیزم است بعدها متوجه شدند که تلقین به نفس «معمول» و اعتماد او به «عامل» نیز رل عمده‌ای در خواب مغناطیسی بازی می‌کند، یعنی در هنگام خواب کردن اگر معمول به خودش تلقین کند که خواهد خوابید می‌خوابد و در غیر اینصورت اگر برای خواب نرفتن استقامت کند، انجام عمل مشکل خواهد بود و اشخاص با اراده همیشه در مقابل تلقین عامل مقاومت می‌کنند.

«مسمر» هیپنوتیزم را بعلت تأثیر مانیه‌تیزم «عامل» در سیستم عصبی افراد «معمول» می‌دانست، در حال حاضر نیز بسیاری از دانشمندان در حالی که خواب مغناطیسی را تنها محصول تلقین و بویژه تلقین بنفس «معمول» می‌دانند معهذا این را نیز قبول دارند که هر کس نمی‌تواند هیپنوتیزور بشود و برای موفقیت در آن علاوه بر تعلیم نزد استاد، استعداد شخصی نیز لازم است.

همانطور که قبلاً اشاره شد درباره خواب مغناطیسی نظرات بسیاری از اقوال دانشمندان و روانپژوهان ارائه شده است که بحث کلی آن از وظیفه این کتاب خارج است، ولی آنچه که از نظر اختصار در این مورد قابل توجه است یادآور می‌شویم همچنان یکی از دانشمندان روانپژوه دیگر بنام «لونز» خواب مغناطیسی را در پنج مرحله توصیف کرده است.

مرحله اول: در این درجه «معمول» تمیز خود را از دست نمی‌دهد ولی قوای طبیعی او تحت تأثیر واقع می‌شود، مثلاً اگر گفته شود دست شما قادر به بلند

شدن نیست یا بازوی شما خم نمی‌شود «معمول» این فرمانها را اجرا می‌کند و توانائی حرکت اعضاءِ نامبرده از او سلب می‌شود.

مرحله دوم: در این درجه حالت نیمه خواب به معمول دست می‌دهد، در این حال برحسب اراده «عامل» معمول تصوّر چیزهای غیرممکن را کرده و در وقت بیداری به خاطر می‌آورد، یا آنکه آنها را به خواب دیدن نسبت می‌دهد.

مرحله سوم: در این درجه «معمول» به خواب عمیقی فرورفته و فوق‌العاده تحت تأثیر اوامر و تلقینات «عامل» واقع می‌شود و در این درجه خواب ممتد می‌توان تجاربی را مانند ارتباط با دور «تله‌پاتی» بوسیله معمول انجام داد.

مرحله چهارم: در این درجه اعضاءِ معمول بطوری سخت می‌شود که مانند چوب خشک است و طوری بی حسّی عارض می‌شود که می‌توان در او عمل جراحی انجام داد.

مرحله پنجم: در این درجه معمول بحال روشن‌بینی رسیده و عامل او را وادار می‌نماید که علومی را شرح بدهد و حتی مجهولات عامل را برای او توضیح بدهد **در این حالت روح معمول از علایق و موانع مادّی بشکل نوری رها شده و همه چیز را می‌خواند و می‌داند.**

بطور کلی در خواب مغناطیسی حواسّ پنجگانه «معمول» حسّاس‌تر می‌شود و در درجات عمیق آن حالت روشن‌بینی به معمول دست می‌دهد و دری از عالم مجهول برروی او باز می‌شود و چیزهائی را که خارج از حوزه ادراک حواس پنجگانهٔ اوست ادراک می‌کند.

در مرحلهٔ پنجم از نظریه «لونز» مفهوم این معنا حاصل می‌شود که اگر این نوع خواب کردن صحیح و عمیق انجام گیرد، یعنی روح «معمول» از علایق و موانع مادّی بشکل نوری رها شود و همه چیز را بخواند و بداند و در حقیقت صددرصد تحت اختیار خواب کننده قرار بگیرد، باید نامش را «تخلیه روح گذاشت» زیرا این عمل به تخلیه روح شبیه‌تر است.

همانطور هم که بعضی از مدیومهای قوی گفته‌اند، اولین شرط خواب کردن و یا روح دیگری را از بدنش تخلیه نمودن آنست که خواب کننده باید فوق‌العاده روحش قوی باشد تا بتواند نفوذ قابل توجهی در خواب شونده داشته باشد

و اگر خود مدیوم دارای ضعف روحی باشد و در مقابل قدرت روحی خواب شونده قرار گیرد موفقیت او بسیار ناچیز خواهد بود.

علل و اسبابی که موجب خـــواب مغناطیسی می‌شود!

بطوری که قبلاً اشاره شد خواب مغناطیسی در حقیقت همان نفوذ نیروی خاص از مدیوم است با همان معنا که هیپنوتیزم خواب رونده را تحت تأثیر قرار داده و از او سلب اراده کرده او را بخواب فرومی برد و روح او را در اختیار خود می‌گیرد.

در این مورد گاهی علل و اسبابی بکار می‌رود که انسان به درجات مختلف بوسیله عملیات طبیعی یا شیمیائی یا حیوانی خواب می‌رود و در رابطه با این معنا در کتاب «**عالم ارواح**» تألیف فیلسوف بزرگ شرق «**طنطاوی**» توضیحاتی داده شده است که توجه خواننده را به آن جلب می‌نمائیم.

خواب مغناطیسی آن است که انسان به درجات مختلف بوسیله عملیات طبیعی یا شیمیائی یا حیوانی خواب می‌رود، علل و اسباب طبیعی که باعث خواب می‌شوند، عبارتند از: روشنائی و شنیدن صداهای منظم و جریان برق الکتریسیته و قطعه های شیشه های درخشانی که هر کس به آن نگاه کند خواب می‌رود.

علل و اسباب شیمیائی که باعث خواب می‌شوند عبارتند از: اتر، کلروفرم، آزُت، و سایر داروهای بیهوش کننده در ارتباط با خواب کردن.

علل و اسباب حیوانی که باعث خواب می‌شوند مهمتر از همه اراده است که با زبان و یا نگاه سیّال مایع عصبی خود را بطرف «معمول» فرستاده و باعث سستی اعصاب او و بالاخره خواب و خلسه او می‌شود.

و بطور کلی خواب سه درجه است:

اول ــ آنکه بی حس می‌شود ولی چشمها باز و مطیع اوامر خواب کننده است و بااشاره تسلیم و قبول خود را به او می‌فهماند، در آن حال شخص خواب

رفته بقدری بی حس است که اگر گوشت بدن او را ببرند یا در آب جوش فروبرند نمی‌فهمد. (مکرر این امتحان در پاریس توسط دانشمند معروف «دی بوکاته» برای شاگردانش بعمل آمده است و این درجه را در اصطلاح علمی «کاتالبیسی» گویند.)

دوم ــ آنکه بی حس می‌شود و چشمها را هم می بندد ولی برخلاف حال، او می بیند و می‌شنود و حرف می‌زند و می‌خواند و می‌نویسد و کاملاً مطیع اوامر خواب کننده (منُوَم) است و آن درجه را در اصطلاح علمی «بنارژی» گویند.

سوم ــ آنکه به درجه جذب می‌رسد، در این حالت شخص خواب رفته خود را خوب می‌شناسد و امراض جسم خود و علاج آن را شرح می‌دهد و افعال همه را می بیند و سخنان آنها را از دور می‌شنود و از حوادث آینده خبر می‌دهد و با زبانهای مختلف که در حال بیداری نمی‌دانست تکلم می‌کند **و روح مردگان را می‌بیند و شکل و هیکل آنها را وصف می‌کند و اقوال و کلمات ارواح را به هر زبان به حاضرین می‌رساند؛** و این درجه از خواب را به اصطلاح علمی «سونابلیزم» گویند.

در ذیل شرح این موضوع استاد آموزگار مترجم کتاب «عالم ارواح طنطاوی» آورده است: «شاردل» دانشمند معروف در کتاب خود موسوم به «مغناطیس حیوانی» می‌نویسد که دختر صحیح مزاجی را خواب کردم و در ضمنی که شرح علاج دردی را برای من گفت، پرسید آیا چگونگی این علاج را که به من دستور می‌دهند نمی‌شنوی؟ گفتم «نه» من چیزی نمی‌شنوم، گفت بلی همینطور است زیرا شما خوابید و من بیدار و آزادم.

گفتم چگونه آزادی در حالی که مسخّر اراده من هستی؟ گفت تو ظاهر تاریک آنرا می بینی و من باطن روشن او را، زیرا من از قیود جسمانی موقتاً رها شده‌ام، آنچه من می بینم و می‌شنوم شما نمی بینید و نمی‌شنوید و آنچه من ادراک می‌کنم شما قادر بر درک آن نیستید.

من روشنائی که از سرانگشتان شما خارج می‌شود می بینم که به آن وسیله مرا می ربائی و جذب می‌کنی و صدای اشخاص را از دور و از شهرهای بعید می‌شنوم و حال حاضر من شبیه به حال بیداری انسان پس از مرگ است.

نظریات دانشمندان دیگر در خواب مغناطیسی

از بحثهای گذشته چنین نتیجه حاصل شد که بیشتر از روانپژوهان، بنیانگذار پدیده خواب مغناطیسی را «آنتوان مسمر» خوانده‌اند ولی در کتاب «انسان روح است نه جسد» آورده که قبل از مسمر دانشمندان دیگری نظرات خود را به جامعه همزمان خود اعلام کردند و در اینجا بی مورد نیست که به چند نظریه از آنها توجه حاصل گردد:

در قرن یازدهم استادی بنام «فیسینی» اهل فلورانس نظریه خود را قبل از مسمر در خواب مغناطیسی ارائه داده و گفته است: انسانها می‌توانند در اثر تمرین و ممارست بوسیله مغناطیس چشم خود در دیگری اثر بگذارند و اراده او را در اختیار خود بگیرند.

در قرن شانزدهم میلادی دانشمند دیگری بنام «پومپوناج» از اهل ایتالیا سخن از قدرت روح بوسیله چشم و اجزای دیگر بدن در دیگران از دور و نزدیک به میان آورد، همچنین در همین قرن پزشک سویسی بنام «فون» نظریات مهمی در علم پزشکی داشت و بوجود نیروی مغناطیسی در بدن آدمی اعتراف کرد و گفت: فردی می‌تواند از طریق مغناطیسی سیال که جزئی از همان جاذبه عمومی است در دیگری اثر بگذارد.

و بعد از آن دانشمندان بزرگ دیگر به صحت تأثیر مغناطیسی بدن انسان در دیگری معترف شدند و درباره نیروی مغناطیسی در آن زمان کتابهائی تألیف کرده و منتشر نمودند.

امّا هیچ شک نیست که «مسمر» به ادوار گذشته تفوق و برتری داشت و در نتیجه بحثهای مغناطیسی را توسعه داده به جلو برد و کتابی در این زمینه بنام «شناخت من از مغناطیس حیوان» منتشر ساخت و در سال ۱۷۷۵ مقاله مستدّلی از محل کار خود در وین منتشر ساخت و گفت: قانون جاذبه عمومی که «نیوتن» کشف کرد با همان سیال عمومی که از دو قرن پیش در وجود جانداران شناخته

شده است منطبق است و این سیّال عمومی در جسم انسانها تأثیراتی شبیه تأثیر جاذبه مغناطیسی بوجود می‌آورد.

مسمر، منبع ظهور پدیده‌های خواب مغناطیسی را به نیروی مغناطیسی حیات در جانداران نسبت داد و گفت: جسم انسان هم بواسطه داشتن سیال مغناطیسی در اعصاب خود و دیگران اثر جاذبه‌ای دارد و بواسطه اثر گذاردن در آن مغناطیس بدن می‌توان بعضی از امراض عصبی و عضوی را معالجه نمود.

در هرحال مسمر به آخرین موفقیت خود دست یافت و درمانگاهی عظیم بنام «مداوای مغناطیسی» تأسیس کرد و بیماران را بوسیله «خواب مغناطیسی» معالجه می‌کرد و نظریات او زیر نظر کمیته‌ای تحت ریاست عالم معروف شیمی «لاوازیه» تحت بررسی و تأیید قرار گرفت.

چه تفاوتی در معنای هیپنوتیزم و مانیه‌تیزم است؟

در معنای هیپنوتیسم قبلاً مطالبی گذشت و در اینجا باید گفت که کارشناسان این فن در معنای مانیه‌تیسم چنین گفته‌اند: که آن قوه جاذبه بدن انسان است یعنی «مغناطیس انسانی» این نیرو در بدن انسان و بعضی حیوانات است که اصل و ذات آن ناپیدا می‌باشد و از خاصیتهائی که دارد پی بوجود آن برده‌اند، یا بعبارت دیگر: موج یا سیالی است که از بدن انسان خارج می‌شود و از یکی به دیگری اثر می‌کند، در شرایط و حالات مخصوصی قادر به جذب و دفع می‌باشد و مرکز آن بیشتر در چشم است و کسانی که دارای این قوه باشند می‌توانند دیگران را تحت تأثیر قرار دهند و آنها را مطیع اراده خود سازند تا به خواب مغناطیسی ببرند.

در رابطه به این معنا در کتاب «روح» دنیای ماوراءِ قبر، آورده است: مانیه‌تیزم دانشی است که امروزه مورد استفاده آن بیشتر برای درمان بیماریهای روانی است و در ضمن از آن در جهت روشن‌بینی و ارتباط با ارواح بهره گیری می‌کنند، تفاوت مانیه‌تیزم با هیپنوتیزم آنست که «عامل» یعنی شخصی که

دیگری را به خواب مغناطیسی فرومی برد در مانیه‌تیزم از نیروهای وجود خودش مصرف می‌کند، امّا در خوابهای مصنوعی هیپنوتیزم خواب کننده بوسیله اشیاء یا بکار گرفتن انواع نورهای رنگارنگ یا معمولی شخص مورد نظر را می‌خواباند، بنابراین: کسی که با مانیه‌تیزم کار می‌کند بدون تردید دارای نیروهای مغناطیسی پرتوانی است که براثر آنها فی المثل با چند لحظه نگاه کردن در چشم طرف مقابل وی را به عالم بی خبری می‌فرستد و از هر لحاظ مسلّط بروجود و افعال و اندیشه های او می‌شود و در این حالت است که خواب کننده هرچه به او تلقین کند کسی که تحت تأثیر مانیه‌تیزم قرار گرفته، بی چون و چرا می پذیرد حتی اگر به او بگوید در میان شعله های آتش است، درست مثل آنکه این امر واقعیّت دارد عکس العمل از خود نشان می‌دهد و در اینگونه خواب مغناطیسی چنانچه خواب کننده خیلی متبحّر و نیرومند باشد قادر است شخصی را که به خواب رفته تا عمیقترین انواع خواب مغناطیسی فروبرد؛ دریک نوع از این خوابهای سنگین حالتی پیش می‌آید که کلیّه احساس فرد بخواب رفته از تن او خارج می‌شود و چنانچه دیگری را او نیز تحت تأثیر خواب مغناطیسی قرار گرفته و بحالت روشن‌بینی رسیده است وادار کند اوضاع و احوال اولی را برای دیگران شرح دهد، خواهد گفت که اشعه رنگین خاصی از بدن وی خارج می‌شود که او آن اشعه را مشاهده می‌کند، اکنون چنانچه مانیه‌تیزم کننده بخواب رفته اولی را به خواب سنگین‌تر و عمیقتری بفرستد، اشعه‌ای که از بدن او خارج می‌شود بتدریج پشت‌سر او به فاصله چند قدمی به شکل دو ستون از نور برنگهای زرد و آبی خودنمائی خواهد کرد و هرچه خواب او سنگین‌تر شود این دو ستون روشنتر و بزرگتر خواهند شد، در این موقع اگر سوزنی به بدن او فروبرند بهیچوجه احساس درد و ناراحتی نخواهد کرد، امّا چنانچه این سوزن را به آن دو ستون روشن نزدیک کنند صدای فریادش به آسمان می‌رسد.

در آخرین مرحله از خواب مغناطیسی که از همه انواع خوابها سنگینتر است این دو ستون نوری که گفته شد پشت‌سر شخص بخواب رفته قرار گرفته است بیکدیگر نزدیک و نزدیکتر می‌شوند تا آنکه تشکیل یک آدم تمام خلقت نوری را می‌دهند، این انسان ساخته شده از نور از هر لحاظ عیناً مثل آدم است ولی

با این تفاوت که او از هر دیوار محکم و از هر در بسته‌ای می‌گذرد و «مانیه‌تیزور» می‌تواند او را بهر راه دوری که اراده کند بفرستد.

پیروان بقاءِ روح می پرسند آیا این انسان نوری که از جمع شدن آن دو ستون زرد و آبی پدید آمده این موجودی که با اشاره یک سوزن فریاد بخواب رفته را تا آسمانها می‌کشد، همان روح یا درست‌تر گفته باشیم همان همزاد یا جسد اثیری یا پرسپری نیست؟ و آیا این آدم ساخته شده از نور که به فرمان «مانیه‌تیزور» به اقصی نقاط عالم می‌رود، سیر و سیاحت روح را خارج از بدن نشان نمی‌دهد؟

به این سئوال یکی از دانشمندان معروف روح‌شناس بنام «گابریل دالان» پاسخ می‌گوید و چنین اظهار می‌دارد: که جسد سیّال روحی از جهات ظاهر و تشریحی عین جسد مادی است همچنان که علماءِ علم روحی موفق به امتحان و آزمایش اعمال اعضاءِ داخلی ارواح «همزادها» گردیده و حتی ضربان قلب و ریه آنها را تشخیص داده‌اند.

در پایان این بحث خاطرنشان می‌شود که ارواح هنگام ظاهر شدن ابتدا بصورت ابر رقیق و ملایمی هستند و بعد بتدریج بخود شکل می‌گیرند تا وقتی که درست بصورت یک انسان، خود را تمام عیار نشان دهند، لکن وقت رفتن بطور ناگهانی غیب می‌شوند.

تله‌پاتی و ارتباط آن با روح!

دربارهٔ خواب مغناطیسی قبلاً مطالبی گذشت و اکنون در ارتباط با آن معنا در مورد «تله‌پاتی» مسائلی مطرح است که توجه خواننده را به آن جلب می‌نمائیم.

تله‌پاتی، به معنی انتقال فکر و رابطه معنوی و ارتباط فکری میان دو نفر از راه دور و همچنین به معنی القاءِ مطلبی از راه دور از طرف کسی برای کس دیگر از طریق انتقال فکر می باشد و نیز در این معنا گفته‌اند ظهور واقعه‌ای که در محلی رخ داده و در ذهن کسی منعکس شود که در محل دیگری اقامت دارد.

بعضی هم گفته‌اند: که «تله‌پاتی» از دو کلمه یونانی «تله» به معنای دور و «پاتوس» به معنای احساس گرفته شده، یعنی احساس از دور و آن ارتباط روان آدمی با دیگری از راهی بجز حواس معمولی می باشد.

در کتاب «بُعد ناشناخته» تحت عنوان «ادراکات فوق حسی» آورده است:

ادراکات فوق حسی اصطلاحی است که از زبانهای اروپائی وارد زبان فارسی شده است و آنچه را که حواس پنجگانه ما حسّ می‌کند آنرا ادراکات حسّی می‌نامند، امّا به اعتقاد روح گرایان و علماءِ علوم باطنی: انسان دارای نیروهائی است که به حواسّ پنجگانه ما در نمی‌آید و با امور دیگری قابل درک است، این نیروها را ادراکات فوق حسّی می‌نامند، مانند: «تله‌پاتی» یا دورآگاهی یا نهان‌بینی و پیش گوئی و پیش‌بینی ...

در اینجا اضافه می‌کند: که این موضوع از لحاظ علم و فلسفه و رابطه ادراکات فوق حسّی با استقلال وجود روح مطالعه آنها بسیار ضروری بنظر می‌رسد و در پیرو این موضوع در مورد تحقیقات جامعه روحی و روانی در لندن و امریکا که مؤسسین آنها از دانشمندان و محققین طراز اول بوده و هدف آنها کسب معرفت و دانائی بدون استفاده از اعضاء و حواس مادّی بدن بوده است مطالبی متذکر شده و کارهای مهمی که آن جوامع تحقیقات روانی انجام داده همچنان انتشار مجله‌هائی که بنام تصویرهای ذهنی زندگی که در آنها موارد ارادی «تله‌پاتی» درج می‌شده همه را مورد مطالعات دقیقْ و بررسی قرار داده و خاطر نشان کرده است که این دانشمندان بزرگ نتایج مهمی از این مسائل بدست آورده‌اند و هر جامعه کوششی داشته است که تصادف و اتفاق و خیالات مالیخولیائی را از تحقیقات خود دور نماید.

از بررسی های مذکوره چنین برمی‌آید که مشهورترین ادراکات حسّی «تله‌پاتی» و روشن‌بینی است، زیرا رابطین بین ارواح و زندگان «مدیومها» اعتقاد دارند کسانی که دارای چنین نیروهائی هستند بسیاری از اشیاءِ دور دست را می‌توانند ببینند، امّا از آنجائی که این درک هیچ ارتباطی به حس باصره ندارد، دانشمندان این فن اصطلاح دیگری را بنام «فهم و درک از راه دور» پیشنهاد

نموده اند.

در آزمایش ادراکات فوق حسّی، این آزمایشات برحسب محتوای اطلاعات است، «تله پاتی» وقتی است که اطلاعات از فکر و مغز دیگری صادر شده باشد و روشن‌بینی از اشیاءِ فیزیکی حاصل می‌گردد.

حاصل آنکه در قرن بیستم علماءِ علم روحی و بسیاری از فلاسفه بطور عملی و آزمایشی در پی اثبات زندگی پس از مرگ برآمدند. بسیاری از آنان متدی را بکار بردند که در آن ادراکات فوق حسّی و ارتباط با روح را بصورت یک پدیده مستقل در آورده و حتی **ارتباط با ارواح مردگان را مانند یک قوه یا ادراک فوق حسّی ثابت نموده‌اند**، به این ترتیب که ارتباط با ارواح مانند «تله پاتی» و روشن‌بینی و انتقال اشیاء با فکر قابل آزمایش باشد، امّا نکته مهم آنست که دانسته شود: آیا پیغامی که از درگذشتگان می‌رسد جنبه تله پاتی دارد یا پیام مستقیم خود روح است؟

برای حل این قضیه می‌توان «تله پاتی» و روشن‌بینی را از ادراکات فوق حسّی انسانی نامید و پیام در گذشته را تله پاتی روحانی یا معنوی خواند.

رابطه میان ظواهر روحی و تله‌پاتی!

در مورد ظواهر روحی و همچنین برون‌فکنی روح و آزمایشاتی که در این راه بعمل آمده مطالب بقدری زیاد است که امکان گسترش آن در اینجا میسّر نیست ولی، از نظر ارتباط نزدیک به موضوع مورد بحث اشاره مختصری به آن خواهد شد.

در کتاب «انسان روح است نه جسد» تحت عنوان «رابطه میان ظواهر روحی و نفس انسانی» چنین آورده است: «فرق است میان ظواهری که از ناحیه ارواح است با ظواهری که از ناحیه ارواح نیست و از نفس ناخودآگاه انسان یا به عوامل دیگر مربوط می‌شوند».

ظواهر عقلی از لحاظ تحقیق بسیار شبیه به دسته‌ای از ظواهر نفسانی

می باشند به خصوص به حدوث تله پاتی (یعنی فکر از مغز انسانی به مغز انسان دیگر منتقل شود) در اثر آزمایش معلوم شده که فکر بدون اینکه از ملکات مادّی و حواس کمک بگیرد می‌تواند به دیگری منتقل شود. این قدرت خواندن افکار دیگران برای همه کس امکان ندارد، بطوری که عده بسیار زیادی از انسانها دارای این قدرت نمی باشند، لکن وجود آن یک حقیقتی است که علم روانشناسی جدید در صحت آن تردید ندارد.

در نتیجه آزمایشات مکرر ثابت شده که مدیومهای تله پاتی بعضی اوقات موفق می‌شوند و گاهی هم موفق نمی‌شوند، حتی با نزدیک بودن مسافت، مدیوم نمی‌تواند افکار طرف را بخواند ولی گاهی از مسافت دور هم می‌تواند بخواند.

پس هدف بحث علم جدید روحی تنها تحقیق در چگونگی صحت این ظواهر است و می‌خواهد هنگام ظهور آنرا ضبط و بررسی کند، لکن با این موضوع که اشخاص مانند تسلط بر ارسال پیامها بوسیله بی سیم به این انتقال هم تسلّط دارند، این معنا روشن می‌شود که عقل آدمی از لحاظ پیچیدگی و دقت خیلی بالا تر از دستگاه فرستنده یا گیرنده می باشد و فرق میان این دو تا آن حدّی است که می‌توان گفت: عقل آدمی یک حقیقت ناشناخته است و علم امروزی از آن فقط مقدار کمی را کشف نموده، حتی می‌توانیم بگوئیم علم بطور کلّی از عقل تا کنون نتوانسته چیزی کشف و بررسی نماید.

تله پاتی یا خواندن افکار دیگران بظاهر در مرز مشترک میان ظواهر نفسانی و ظواهر روحی قرار گرفته و همه مسائل آن در میان علم النفس با مفهوم تقلیدی (منظور علم النفس قدیم است که مبتنی بر آزمایش نبود) و علم روح به مفهوم جدید (مبتنی بر آزمایش) مورد طرح و بررسی می باشد.

این خواندن افکار گاهی از طریق خواب مغناطیسی عادی انجام می‌شود و گاهی هم ممکن است از طریق روح راهنما انجام شود، چون روح راهنما برای مدیومی که بیهوش می‌شود همواره لازم است تا بتواند او را در حال بیهوشی که بسیار حساس تر و قابل تأثیر پذیری می باشد از تأثیر ارواح شریر (یا به تعبیر نگارنده از تأثیر شرارت موجودهای نامرئی) و تسلط آنها بروی حمایت کند.

این نکته را هم باید توجه داشت که ظواهر خروج روح از جسد مادی

«برون‌فکنی روح» ظواهر تله‌پاتی، یادآوری مطالب بوسیله شخص دیگر و جلاءِ بصری در این مراتب ممکن است برای بعضی این حالت بوجود آید که بطور واقعی جسم فیزیکی خود را در یک زاویه خارج از شخصیت خود ببیند و این خود نوعی از برون‌فکنی روح است و تا کنون بوسیله روانپژوهان حالات بسیاری از برون‌فکنی روح مورد بررسی قرار گرفته است، منظور اینکه روح نقش مؤثری در تمام حالات ذکر شده دارا می باشد.

نگارنده در این مباحث علمی و غیرعلمی بازیادآور می‌شود که خوانندگان عزیز در ضمن مطالعات این مطالب آن اصل کلّی را فراموش نکنند که مسئله روح از امر پروردگار است و کسی را آگاهی کامل برآن نیست و علومی که به بندگان در رابطه به این امر تا بحال و تا پایان جهان افاضه می‌شود همه در مرتبه دانش اندک است.

روح عامل مؤثر در نقش «تله‌پاتی» است

بنا بر آنچه که گفته شد «تله پاتی» خواندن فکر دیگران یکی از رشته های علوم است که در مبحث پزشکی حائز اهمیّت می باشد، و حتی فکر می‌تواند کارهای میکانیکی انجام دهد و گاهی اتفاق افتاده است که دو نفر در یک زمان در یک مورد احساس مشابهی داشته‌اند و در مورد حادثه ای یک جور فکر کرده‌اند، از آن جهت که حوادث پایدار بوده و سلولهای مغز دو نفر در مسیر نیروهای یک حادثه قرار گرفته‌اند.

و چنانکه گفته‌اند: حوادث در مسیر زمان وجود دارد و این حولدث یکپارچه‌اند و نیروهای حوادث است که فکر و اندیشه را می‌سازند.

در کتاب «بُعد چهارم» آورده است وقتی کسی از راه دور فکر دیگری را می‌خواند به این واسطه است که نیروهای حادثه‌ای ذهن فکر کننده را بخود مشغول داشته و نفر دوم ذهن خود را در مسیر نیروهائی که شخص مورد نظر را بفکر واداشته قرار می‌دهد و با این ارتباط به فکر طرف پی می برد.

بنابراین منشأ انتقال فکر و صحبت، نیروها هستند که از حوادث موجود در مسیر زمان به سلّولهای مغز می‌رسند و اندامهای مختلف را بکار وادار می‌نمایند، وقتی کتابی را می‌خوانیم خطوط آن کتاب علامات صوتی است که به زبان خود با آن آشنا شده‌ایم، این علامات وسیله دهان بصورت کلمه و جمله بیان می‌شود یا وقتی می‌خواهیم صحبت کنیم اول فکر می‌کنیم، من دیروز فلان جا بودم و یا فردا به فلان جا خواهم رفت، حوادث دیروز و فردا در فضای وقتی خود وجود دارند و به سلولهای مغز فرمان می‌دهند و بصورت بیان، از زبان ما جاری می‌شود، این اعمال فیزیکی با یک چیز آمیخته است **وآن بعد روحی است که ادراک را برای انسان میسّر ساخته.**

بنابراین در تمام این حالات یعنی انتقال فکر در مسئله حوادث و ارتباط با فضای وقتی زمان **روح نقش مهمی دارد** که با دقت کامل می‌توان آنرا مورد بررسی قرار داد، و در ارتباط به این معنا به یک بحث فلسفی که در ادامه این بیان آمده است توجه نمائید.

فیلسوف نامی شرق «**صدرالمتألهین**» در سیصد سال قبل معتقد بود که حرکت در «جوهر» زمان را بوجود می‌آورد و جوهر عالم مادّه و طبیعت ذاتاً در حرکت و تغییر است و چهره دیگرش ثابت و برقرار است و خلاصه آنکه این فیلسوف، زمان را مقدار حرکت و جوهر عالم طبیعت می‌داند.

و ما اکنون می‌دانیم که از فاصله وقایع زمان بوجود می‌آید، زمان از نظر ما وقوع حوادث و دنبال هم بودن وقایع است و آن چیزی که حوادث را مرور می‌کند و درک می‌نماید **بُعد روحی است** که از حادثه‌ای به حادثه دیگر می‌رسد و بقول ملاصدرا حرکت در جوهر زمان را بوجود می‌آورد.

در این بحث علمی و فلسفی که اشاره شده است: اصلاً حوادث در مسیر زمان در جایگاه خود ثابت و برقرار است، همچنان **به خاطر نگارنده رسید** که تطبیق این موضوع با آیه شریفه بسیار نزدیک است که خدایتعالی می‌فرماید:

مٰا اَصٰابَ مِنْ مُصیبَةٍ فِی الْاَرْضِ وَلٰا فی اَنْفُسِکُمْ اِلّا فی کتابٍ مِنْ قَبلِ اَنْ نَبْرَاَهٰا...[1]

۱. حدید / ۲۲.

هیچ مصیبت و حادثه‌ای در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر اینکه قبل از آنکه زمین را بوجود آوریم و شما را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است.

البته این آیه شریفه تفسیری بتفصیل دارد که در اینجا شاهد کلام در بحث تفسیری آن نمی باشد ولی سیاق کلام در آیه شریفه بیانگر این مسئله است که اگر حوادثی در صد سال آینده در زمین روی دهد یا مصیبتی به هر فرد از افراد در سالهای آینده برسد آنها امری ثبت شده و حتی به اعتباری زمان و مکان در ظهور آن حوادث مفهومی نخواهند داشت و به اعتبار دیگر حوادثی که در امر تکوین در هزاران سال بعد در عالم اتفاق افتد گویا این امری انجام شده و اتفاق افتاده است!!

پدیده برون‌فکنی روح!

قبلاً باید گفت چون اصل موضوع در این بخش از کتاب قدری پیچیده می باشد و ممکن است از جهاتی برای بعضی قابل پذیرش نباشد همچنان که آدمی تا چیزی را به چشم خود نبیند نمی‌تواند اطمینان کامل از آن حاصل نماید و این مسائل هم اغلب مربوط به عوالم نامرئی می باشد که رؤیت آن کمتر مقدور بوده و اگر آزمایشهائی هم صورت می‌گیرد از طرق وسائل مخصوص است که دیدار آن برای همگان مقدور نیست، لذا در اینجا سعی شده است که حتی الامکان مطالب فشرده و آنچه را که تاکنون دانشمندان روانپژوه در کتابهای بیشمار خود آورده‌اند در چند صفحه خلاصه شود و تنها مدرک ما از گفتار علماءِ علم روحی همان مطالبی است که آنها از نظر آزمایشات علمی و تجربی بیان داشته و دلائلی برصحت گفتار خود اقامه کرده‌اند.

و این امکان حاصل است که در اثر پیشرفتی که هم اکنون در این علم حاصل شده بعداً نواقصی که در پیشبرد آن بنظر می‌رسد مرتفع شده و این دانش جنبه عمومی بخود گیرد و البته فراموش نشود که هرقدر هم دامنه این علم گسترش

یابد باز در همان مرتبه دانش اندک است که کسی نمی‌تواند به حقیقت آن دست‌یابد. و اکنون توجه خواننده را به گفتار اساتید بزرگ و علماءِ علم الارواح جلب می‌نمائیم.

دانشمندان روان‌پژوه پس از بحثهای زیاد در مورد (پدیده برون‌فکنی روح و سایر ظواهر روحی به این نتیجه رسیده اند که) ظواهر تله‌پاتی و جلاءِ بصری و حرکت دادن اجسام جامد بدون وسیله مادّی و معالجه روحی حکایت از این واقعیت دارد که هر کدام از ما انسانها از دو جسم «فیزیکی و اثیری» بوجود آمده‌ایم، پس هر کدام از ما دوتا هستیم، یعنی می‌توانیم با دو جسم ظاهر شویم، و همچنین هر کدام از ما یک جسم غیرقابل رؤیت داریم که طبعاً آن جسم جسد اثیری یا جسد واجد احساس و شعور در داخل جسم فیزیکی قرار گرفته و همه مظاهر حیاتی ما از آن جسم اثیری ناشی می‌شود منتها جسم فیزیکی ظرف موقت برای ظهور این حیات در جهان مادّه می باشد و هنگام مرگ جسم اثیری یا کوکبی جسم فیزیکی را ترک می‌کند و مستقلاً به حیات خود در عالم ارواح ادامه می‌دهد.

این حقیقت که ما دو جسم داریم و حیات و شعور اصلی ما در جسم اثیری ما می باشد از نظر دانشمندان یگانه تفسیر منطقی برای پدیدهٔ برون‌فکنی روح می باشد، چنانکه آنها می‌گویند و نظر به حالاتی که برای برون‌فکنی روح بیان شده کسانی که عمل برون‌فکنی را انجام می‌دهند ناچارند وضع خود را در موقع برون‌فکنی با یکی از آن حالات گذشته تطبیق دهند و نتیجه گیری نمایند.

مثلاً وقتی که صاحب حالت برون‌فکنی می‌گوید: «او معلّق در هوا بوده و یا اینکه در بالای جسد فیزیکی اش ایستاده بوده و به وی نگاه می‌کرده یا روی جسم فیزیکی خود پرواز می‌کرده یا اینکه از داخل جسد فیزیکی اش بیرون آمده» بطور قطع این علامتها کاشف از این است که چیزی از جسد فیزیکی آن شخص بیرون آمده است، حال آن شئ بیرون آمده واقعیّت خارجی داشته یا صرف امتداد عقلی بوده چیز دیگری است که باید بیشتر آزمایش گردد.

و همانطور که قبلاً هم اشاره شد، اغلب اوقات اشخاص برون‌فکننده روح از یک ریسمان کوکبی (یا نقره‌ای) که میان دو جسم را بهم وصل می‌کنند سخن گفته‌اند و یا از احساساتی که در موارد اطراف آنها عمل کرده حرف زده‌اند، یا

گفته اند که می‌دیدند از داخل اجسام جامد عبور می‌کنند (یعنی بوسیله جسد روحی از سقف یا درهای بسته بیرون رفته اند) و یا اینکه گفته اند صداهای غیرمعمول در اطراف خود شنیده اند و خلاصه پدیده های بسیار دیگر که بطور تفصیل اظهار داشته اند می‌گویند همه در حالات برون‌فکنی روح وجود دارد.

بعضی از کارشناسان این فن می‌گویند: کسی که نفس خود را از جسد فیزیکی یا با اراده و یا بدون اراده خارج می‌کند باید در آن حال متوجه شود که از جسد فیزیکی خود بیرون آمده است و خود همین خاصیت اساسی همه حالات برون‌فکنی روح را از سایر آزمایشات در حال خواب یا تله پاتی و جلاءِ بصری تمیز و تشخیص می‌دهد، اشخاصی که در حال تله پاتی یا تخاطر جلاءِ بصری و سمعی هستند احساس نمی‌کنند که این اعمال را انجام می‌دهند.

صفت مخصوص برون‌فکنی روح اینست که عقل با آن شئ برون شده است، پس این یک آزمایش شخصی و ارادی است و شامل همان حالا تی می باشد که گفتیم برون‌فکنندگان روح به همه کارهای خودشان متوجه نیستند، بلکه برای اشخاص دیگر ظاهر می‌شوند چون عقل در آن عمل نمی‌کند، پس می‌توان آنرا از حالات امتداد عقلی و یا تخاطری دانست.

البته در برون‌فکنی روح خطراتی هم بوجود می‌آید که روانپژوهان در کتابهای خود متذکر شده اند.

چگونگی تجسّد کلّی!

علماءِ علم روح در آزمایشات علمی بسیاری موفق شدند که از بعضی از اعضاءِ روح یا بطور کلی از تمام بدن روح شبح لطیفی ظاهر کنند و در رابطه با این موضوع بسیار عکسبرداریها از تجسد جزئی و کلّی بوسیله دستگاههای علمی برای گرفتن و ظاهر ساختن صورتها بکار برده که بوسیله اشعه مادون قرمز از آن استفاده شده است.

در این مورد توضیحات بسیاری داده اند که بیان آن در اینجا مقدور نیست

و همینقدر متذکر می‌شویم که این اشعه نخست تراوش اکتوپلاسم را از بدن مدیوم بخارج نشان داده و بعد هم با تغییر یافتن قیافه مدیوم و تبدیل، آنرا بصورت روح مرده ظاهر می‌سازد بطوری که تمام بدن روح بشکل جسد جسمانی تجلّی می‌نماید.

البته در این مورد چنین متذکر شده‌اند که این تجسد به مقدار زیادی «اکتوپلاسم» نیاز دارد و بطور کلّی به نیروی روحی هم محتاج است و طریق استفاده از این امر را با شرایطی خاص و متناسب بودن جلسه ارتباطی با ارواح زیر نظر متخصصین با تجربه و کارآزموده بیان داشته‌اند.

مسئله دیگری که در این باره روانپژوهان متذکر شده‌اند آنکه می‌گویند: هروقت روح با تجسد کامل و یا ناقص خود را ظاهر می‌کند لخت و عریان نیست، بلکه همیشه پوششی از انواع مختلف همراه دارد که عده‌ای از علماءِ روحی در مورد حل مشکل تجسّد لباس روح و اینکه روح چگونه با این پوششها ظاهر می‌شود زحمت کشیده و بحث کرده‌اند و حتی بعضی از آنان در این باره مستقلاً کتابهایی نوشته‌اند (قبلاً هم در این مورد مطالبی گذشت).

ولی از جمله موضوعی که در رابطه با این معنا در اینجا باید یادآور شویم آنست که بعضی از ارواح هنگام تجسد لباسی را می پوشند که شبیه لباس زمان حیات آنها می باشد، شاید علت این امر آن باشد که برای هر لباس فیزیکی یک لباس اثیری هم هست.

پس به این جهت است که اشباح آدمی همیشه با اشباح لباس زمان حیات خود ظاهر می‌شوند.

و از آنطرف چنین گفته‌اند: که چون عقل ارواح صورت آن لباسهای سابق مادی خود را که در حال حیات داشته‌اند در حافظه ذخیره نموده‌اند در نتیجه هنگام تجسد برای نشان دادن لباسهای زمانی خود با استفاده از همان قانون (تأثیر مستقیم عقل در مادّه) در قسمتی از هاله خود که نصف آن مادّی است اثر گذارده آنرا بشکل لباس زمان حیات خود ظاهر می‌سازند.

و همانطور که گفته شد این توجه را باید حاصل کرد که برای هر جسم مادی یک جسم اثیری است که در واقع نصف جسم فیزیکی محسوب می‌شود

(نصف از این جهت می‌گویند که مجموع این دو جسم، اثیری و فیزیکی) شخصیّت واحد آدمی را ظاهر می‌سازد.

حاصل آنکه علماءِ علم الارواح در این مورد مطالب بسیاری با استناد به مدارک علمی و آزمایشی بیان داشته‌اند: از جمله یکی از مدیومها دربارهٔ توصیف لباس ارواح چنین می‌گوید که: از هر روح یک هاله نیرومندی به روشنی فسفر می‌تابد، و این هاله کاملاً تحت اختیار آن روح است، بنابراین هنگام تجسّد در اثر تصرّف عقل در آن هاله لباس روح شکل می‌گیرد.[۱]

و همانطور که قبلاً اشاره شد درباره تجسّدات روحی مطالب زیاد است که کتابهای بسیاری تاکنون برآن نوشته شده و شکل‌هائی از ارواح تجسّد یافته را منعکس کرده‌اند و این مسئله بیشتر از نظر علمی مورد توجه دانشمندان بزرگ روحی قرار داشته که اکثر مربوط به میزان اکتوپلاسمی می‌باشد که ارواح از مدیوم کشیده و از آن نیز برای تجسّد استفاده می‌کنند.

در خصوص این مادّه «اکتوپلاسم» شرح گسترده‌ای در کتب روحی آمده است و چنان گفته‌اند که آن مادّه خاکستری رنگ یا سفید رنگی است که از بعضی از اعضاءِ مدیوم خارج می‌شود، و مدیوم خود در حال بیهوشی بسر می‌برد و روح مورد نظر به شکل و شبح اصلی خود تجسّد پیدا می‌کند و اعتقاد بعضی از روانپژوهان برآنست که «اکتوپلاسم» **همان مادّه سیال روحی می‌باشد** که در نتیجه ارواح تجسّد یافته می‌توانند راه بروند و علامت نشان دهند و سخن گویند بطوری که امکان دارد از آنها تصویر برداشت و هم صدای آنان را ضبط نمود، همچنان که در اغلب از کتابهای روحی غرب عکسهای ارواح را ظاهر کرده و ارائه داده‌اند.

در رابطه به مادّه اکتوپلاسم در کتاب «روح دنیای ماوراءِ قبر» آورده است: که یکی از روانپژوهان بنام پروفسور «شارل ریشه» در کتابی بنام «ارواح و ظهور آنها» چنین می‌نویسد: روح برای آنکه لباس مادّی بپوشد و خود را نشان دهد از ذرّات وجود مدیوم یا واسطه سود می‌برد و از او چیزی خارج می‌کند بنام

۱. از کتاب «انسان روح است نه جسد»، تألیف دکتر رئوف عبید، رئیس دانشکده عین‌الشمس مصر.

«اکتوپلاسم» که بواسطه آن صورت ابری شکلی را بخود می‌گیرد و خودنمائی می‌کند، و امروزه تقریباً تمام طرفداران مکتب ظهور ارواح جز آنکه همین اکتوپلاسم را وسیله تظاهر ارواح انسانهای از دنیا رفته بدانند راه بهتری نیافته‌اند.

طیّ عکسهائی که از لحظات ظهور روح بوسیله اکتوپلاسم برداشته‌اند دیده می‌شود که ماده‌ای از گوش یا از سوراخ بینی شخص مدیوم بیرون می‌ریزد مانند کف صابون و یا بخار و روی هم انباشته می‌شود و روح در این اکتوپلاسم چهره خود را نشان می‌دهد و با شکل دادن بهمین مادّه است که ارواح تمامی وجود خود را گاهی به نمایش می‌گذارند و بسیار عکسهائی که از این طریق برداشته شده و در کتب مربوطه به چاپ رسیده است.

جالب اینکه همین محقق روانپژوه اسرار دیگری را از علم روحی جدید فاش کرده و می‌گوید: جسد اثیری که یک رونوشت برابر اصل از جسد فیزیکی است، دارای دستگاه گردش خون و عضلات و اعضاءِ گوناگون و حتی دارای حرارت بدن یک موجود زنده است و تنفس می‌کند و هنگام تنفس اکسیژن می‌گیرد و گاز کربنیک بیرون می‌دهد و این دانشمند در اظهارات خود با کمال تعجب می‌گوید: آیا من و همکاران علمی من چنین ادعائی را قبول می‌کنیم، سپس خود می‌گوید من پذیرفته‌ام.

نگارنده گوید: اکنون نمی‌توان صحت این مطالب را انکار یا تأیید نمود حتی در تمام بحثهائی که درباره برون‌فکنی روح و تجسّد کلی و آنچه در این مختصر آمده با آنکه دانشمندان روحی همه روی آنها صحه گذاشته‌اند، بقول خود آنان هنوز زود است که از آنها به یک اصول کلّی برسیم و دربارهٔ این گفته‌ها و نوشته‌ها قضاوت کنیم، چیزی که خوب می‌توانیم روی آن توجه و دقت داشته باشیم همان حرف اول از گفتار الهی است که تمام این مسائل را حل می‌کند و نباید آنرا در مطالعه هیچیک از اوراق این کتاب فراموش کرد که فرمود: **قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی...**

مسـئله زمان و مکان در عالـم ارواح!

در پایان بحث در موضوع «تله پاتی» و انتقال فکری میان دو نفر از راه دور که مستلزم طی مسافت و حرکت و گذشت زمان و تعیین مکان می باشد مطالبی گذشت و آن مسئله از نظر ادراک و نیروی مافوق حسّی مورد بحث قرار گرفت، ولی چون **مسئله زمان و مکان در عالم ارواح بسیار مورد نظر روانپژوهان است** و تاکنون کتابهای بیشماری برآن نوشته اند، لذا به مختصری از آن بحث اشاره خواهیم کرد.

در جهان ارواح احساس به زمان و مکان با احساس آنها در روی زمین فرق دارد، همچنان که در خلال مطالب این کتاب این موضوع بخوبی روشن گردیده است، بخصوص آنکه در مسئله زمان از طرف فلاسفه شرق و غرب تحت عنوان «**بُعد چهارم**» گفتگوهای بسیاری بعمل آمده است و بگفته بعضی از روانپژوهان در رابطه به این معنا، عالم ماورای مادّه «**جهان روحی**» از چهار بُعد تشکیل شده که عبارتند از «طول، عرض، ارتفاع، زمان» که زمان را بُعد چهارم نامیده اند و می‌گویند که این ابعاد جهان اثیری آن عالم را تشکیل می‌دهند (البته بطور اجتماع با هم) و بطوری با هم متداخل هستند **که ارواح زمان و مکان را با یک احساس درک می‌کنند.**

در کتاب «انسان روح است نه جسد» آورده است: نظریه ارواح دربارهٔ زمان و مکان زیاد با نظریه های جهان زمینی تفاوت ندارد چون همه جهان هستی علیرغم وسعتی که دارد چنین بنظر می‌آید یک واحد غیرقابل تجزیه است ولی احساس به زمان و مکان در جهان روحی با احساس آنها در روی زمین فرق دارد.

در اینجا لازم است دانسته شود که ریاضیّات جدید دربارهٔ زمان و مکان به این معرفت رسیده که آنها دو چیز جدا از هم نیستند، بلکه هر کدام از طول و عرض و عمق مادّه طبق نظریه نسبیّت «اینشتین» بسته به سرعت آن اشیاء می باشد.

البته بُعد چهارم که زمان نامیده می‌شود آخرین بُعد وجود نیست، وجود در

مراحل بعدی بُعد پنجم و ششم و هفتم هم دارد، همچنان که دانشمندان علوم روحی می‌گویند: بعضی از حقایق جهان هستی را ما در این جهان مادّی نمی‌توانیم توضیح دهیم مگر اینکه برای آنها ابعاد هفتگانه‌ای یا بیشتر قائل شویم و مرگ یگانه عاملی می باشد که ما را از قید و چهارچوب این حیات مادّی نجات داده به عالم روحی می برد عالمی که می‌توانیم همه ابعاد وجود را درک کنیم و در آنجا چیزهائی ببینیم که نه چشمها دیده و نه گوشها شنیده‌اند چنانکه دربارهٔ جهان ارواح در همه ادیان آسمانی راجع به توصیف عالم ارواح شبیه همین سخنان مطالبی گفته شده است.

حرکت و زمان و مکان و روح!

دانشمندان علم روحی برآنند که آنچه در طبیعت دیده می‌شود سه بُعدی است «طول و عرض و ارتفاع» و اگر چنانچه به آن زمان اضافه شود مسائل چهار بُعدی می‌شود و همین مسئله چهار بُعدی است که اغلب موارد ظواهر روحی را آشکار می‌سازد و اندیشه هائی را که در تاروپود تکامل نهفته است به‌ظهور می‌رساند.

اگر نظر خوانندگان باشد قبلاً گفته شد که همه چیز در عالم صاحب روح است و به عقیدهٔ فلاسفه **روح عالم طبیعت یک حرکت دائم ومستمراست** که اگر حرکت بازایستد همه عالم راکد، بلکه معدوم می‌گردد. (البته در مورد حرکت موضوع بسیار گسترده است که از بحث ما خارج می باشد در حالی که از یک جهت خاص هم مربوط به عوالم روحی است.)

امّا گفته می‌شود که هر موجودی احساس می‌کند که او و تمام عالم مادّه دائماً در حرکت و تغییر است و اصلاً وجود این عالم مانند نهر آبی همیشه سیّال و جاری است.

در رابطه به معنای حرکت و بُعد چهارم زمان دو فیلسوف نابغه شرق و غرب صدرالمتألهین و اینشتین مطالبی دارند که به آنها در اینجا اشاره خواهیم

کرد.[۱]

صدرالمتألهین از راه تحقیق در جوهر عالم طبیعت و عوارض آن و تشخیص موضوعاتی که حرکت در آنها واقع می‌شود و بدست آوردن حرکت اصلی و اساسی جهان بجائی رسیده که گفته است: طبیعت و جوهر عالم دائماً در حرکت و تغییر و تجدد است و در عین حال یک امر واحد مستمر سیّال می باشد و امتداد زمانی که حوادث جهان را در یک رشته طولی و پس و پیش هم قرار داده و نمی‌گذارد همه در یک ظرف جمع شوند از حرکت دائم جوهر و طبیعت عالم، فرض و انتزاع می‌شود و بعبارت دیگر: زمان، کمیّت و مقدار حرکت جوهر است.

و اینشتین، فیلسوف ریاضی از راه تحقیق در کمیّت و ابعاد عالم و اینکه هر جسمی دارای چند امتداد است به کمک قواعد ریاضی به این نکته رسیده که می‌گوید اصل عالم جز حرکت چیزی نیست و تنوع حرکت، اجسام متنوع بوجود آورده و امتداد زمانی از امتداد مکانی انفکاک ندارد و حجم عالم طبیعت از چهار بُعد تشکیل یافته سه بُعد معروف که تاکنون فهمیده شده و بُعد چهارم زمان است و اگر ما دارای مشاعر و قوای دیگر می بودیم شاید علاوه براین چهار امتداد یا چهار بُعد ابعاد واحد اثبات دیگری نیز می‌فهمیدیم.

و نیز در کتاب «بُعد چهارم» استاد تورج آزاد راد آورده است، که ملاصدرا عقیده دارد که حرکت جوهر است و چیزی است که بخودی خود وجود دارد و همچنین می‌گوید زمان ثابت است بهمین جهت براو ایرادهائی گرفته‌اند که زمان نسبی است و ثابت نیست ولی منظور این فیلسوف از اینکه گفته زمان ثابت است این معنی را می‌رساند که گذشته و آینده‌ای نیست و زمان حال جزو گذشته نمی‌شود و حال بسوی آینده نمی‌رود، زمان امری است موهومی و از فاصله حوادث، زمان بوجود می‌آید و احساس زمان نسبت به ناظران مختلف، مختلف است و همچنین است در اندازه گیریهای فیزیکی که بین دو ناظر در حرکتهای مختلف ساعتها اختلاف پیدا می‌کنند، بنابراین درک نسبی بودن زمان با زمان ثابت بدون گذشته و آینده فرق نمی‌کند.

۱. از کتاب دو فیلسوف شرق و غرب نوشتهٔ خطیب شهیر معاصر حسینعلی راشد.

ملا صدرا می‌گوید وجود ماده عین بُعد زمانی است و هر موجودی دارای دو چهره و رخسار است، یک چهره‌اش در حرکت و تغییر است و چهره دیگرش ثابت و برقرار است، (آنچه ثابت است حوادث پایدار در مسیر زمان **وآنچه در حرکت است بُعد روحی است که حوادث را مرور می‌کند**).

و همچنین اشاره می‌کند و عقیده خود را چنین آشکار می‌دارد که حرکت و مکان یکی است و بین این دو فرقی ندارد، وقتی که از حرکت و مکان صحبت می‌کنیم باید بلافاصله زمان را به آن اضافه کرد و برای تکمیل نظریه خود می‌گوید: «چیزی در جهان وجود دارد که ما آنرا بشکل حرکت و زمان و مکان احساس می‌کنیم».

گفتار دانشمندان دیگر دربارهٔ زمان

اکنون چون مسئله حرکت و زمان در مورد «تله پاتی» و برون‌فکنی روح و خواندن افکار از راه دور بسیار مورد اهمیت است و این مباحث از بُعد خاص خود با هم ارتباط و پیوستگی دارند لذا در این موضوع باز اشاره به بیانات دیگری از دانشمندان معروف می‌نمائیم.

نویسنده معروف بلژیکی بنام «موریس مترلینگ» در کتاب خود بنام «رستاخیز» چنین می‌گوید:

ما می‌توانیم زمان را نسبت به قوه تصوّر و تخیّل خودمان در ذهن مجسم نمائیم و همین مطلب دلیل برآنست که عنصری فی نفسه بنام زمان وجود ندارد، و اصولاً مفهوم زمان برحسب قوّهٔ تخیّل و تصوّر کسی که آنرا در ذهن می پروراند تغییر می‌نماید، بنابراین هرگز اتفاقی برای شما نمی‌افتد زیرا حادثه از لحاظ زمانی و مکانی چیز ثابتی است و محال است حرکت داشته باشد بلکه این شما هستید که بطرف آن می‌روید و وقتی به آن رسیدید ناظر وقوعش می‌شوید.

حادثه اصولاً بصورت واقع شده در مکان منهای زمان وجود دارد و زمان برای او نه آغاز شده و نه پایان خواهد داشت، بلکه شما باید در جریان حیات خود

به آن برسید و به بروز آن توجه داشته باشید یا در آن دخالت نمائید.

بشر امروزی وارد دنیای چهار بُعدی می‌شود، و دنیای ٤ بُعدی نیز عبارت از دنیائی است که تمام وقایع و حوادث چون یک رشته فیلم سینما بصورت ثابت ابدی در آن نقش شده و فقط باید فیلم مزبور را در مقابل دوربین گذاشت و تماشا کرد.

و باز در رابطه با مسئله زمان در کتاب «**سیر حکمت در اروپا**» با مضمون دیگری اشاره می‌کند که: کسانی که برای زمان و مکان یا فضا ،یا بُعد حقیقت قائل شده‌اند اشتباه کرده‌اند و توجه نداشته‌اند به اینکه زمان و مکان مخلوق ذهن انسانند و امور انتزاعی هستند، فضا ترتیب موجود بودن اجسام است با همدیگر و زمان ترتیب موجود شدن است پی در پی.

به بیان دیگر چون جسم را می بینیم همین که توهم عدم آنرا بکنیم بُعد یعنی فضا در ذهن ما متصور می‌شود و زمان هم امری است اعتباری که منشأ انتزاعش موجود و معدوم شدن اجسام و احوال است، پس زمان و مکان نتیجه و معلول وجود جوهرند نه علت و مقدم برجوهر، چنانکه عدد نتیجه وجود آحاد است و بخودی خود حقیقت ندارد.

روح در مسیر زمان قرار دارد!

از جمله مسائلی که کارشناسان علم روحی متذکر شده‌اند، یکی تأثیر روح از مسافتهای دور است و دیگر رؤیت و ادراک و استماع از راه دور، و در این مورد نظریات خود را گسترش داده و آنرا حقیقتی بس روشن دانسته‌اند.

از این جهت مسئله زمان و مکان ارتباط دقیقی به این امر داشته و ادامه این بحث کاملاً مورد توجه است.

دانشمندان زیست‌شناسی و علماءِ علم الارواح در تعریف زمان و جهان چهار بُعدی چنین می‌گویند: حوادثی که برای فرد فرد انسانها از روز تولد تا روز مرگ رخ داده بصورت‌های مادی در فضای خود آشکار است و می‌توان رفتار

هر کس را در هر دورانی از زندگانیش بخوبی دید و در آن جهان هیچ چیز پنهان نیست.

با اینکه این معنا از طرف دانشمندان ثابت شده است، همچنان در نتیجه آزمایشهائی هم که در قرن اخیر مشاهده می‌شود این موضوع مورد تأیید کامل قرار گرفته، بطور مثال حوادثی که در چند سال گذشته بوقوع پیوسته و حوادث آفرینان آن هم از دنیا گذشته‌اند در عین حال فیلم آنرا اکنون به معرض نمایش می‌گذارند و عین آن صحنه‌ها بدون کوچکترین تحولی در آن ظاهر می‌شوند، خوب توجه نمائید: نه اینکه اگر این فیلم‌برداری نشده بود این حوادث از بین می‌رفت یا امواج اصواتی که از آن فیلم در عالم فضا منتشر بود نابود می‌گشت «نه» اینطور نیست، بلکه تمام حوادث و وقایع بدون آنکه کوچکترین حرکت و گفتار و کرداری از آن کم شود عیناً بجای خود ثابت و به معرض نمایش گذارده می‌شود و اصلاً تمام اعمال و کردار انسان در روزی که حقتعالی وعده فرموده بدون کم و زیاد از کوچک تا بزرگ آشکار خواهد شد و همه را خدایتعالی در نوارهای مخصوص ثبت و ضبط نموده همچنانکه فرمود: از قول عاملین و حوادث‌آفرینان و مرتکبین جرم و گناه: **وَيَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا مالِ هٰذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغيرَةً ولا كَبيرَةً إِلّا أَحْصيها وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً...**[1] آری آدمی تمام افعال و کردار خود را در رستاخیز از کوچک تا بزرگ حاضر می بیند.

خدا می‌داند قلم نگارنده یک مرتبه بدون آنکه توجهی به اصل موضوع داشته باشد به اینجا کشیده شد و نگارنده از تمام بزرگان و اهل علم پوزش و معذرت می‌طلبد از اینکه ناگاه از یک بحث علمی گریز زده و باز خود را در دامن قرآن انداخته است.

چه می‌شود کرد! و چه باید کرد! هرچه را بخواهیم خوب قبول کنیم باید قول حقتعالی را برآن مقدم بداریم، چه بسیار آیاتی در این معنا داریم که ثابت می‌کند حوادث بجای خود محفوظ است، تمام این هیاهو و جنجال و گفتگوهای فلاسفه و دانشمندان شرق و غرب دربارهٔ زمان و مکان و حرکت و روح برسر همین

۱. کهف / ۴۹.

موضوع است که دانسته شود روزی بیاید که تمام کارهائی که بشر در دنیا انجام داده فاش و آشکار گردد و فیلم آن در صحنه پهناور جهان دیگر در معرض نمایش قرار گیرد. اگر قبول ندارید باز به گفته حقتعالی توجه نمائید که فرمود:

یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحضراً...[1]

روزی بیاید که هر کس آنچه از کار نیک کرده حاضر ببیند و دوست می‌دارد که میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده فاصله زمانی زیاد باشد (و تفسیر این آیه شریفهٔ بعداً در فصل معاد خواهد آمد).

بنابراین صحنه حوادث هیچگاه از میان نخواهد رفت و همه در وضع حال و ثابت بوده و زمان تأثیری در آن نمی‌گذارد.

و اکنون اگر کمی دقت کنید خواهید دریافت که **نقش روح در این حوادث چگونه می‌باشد، آیا روح همیشه با حوادث است و با تجسّم اعمال پیوستگی دارد؟** که به مجرد ظهور هر صحنه‌ای از آن خودنمائی او مقدم برمسائل دیگر است **وآیا روح با زمان همراه است؟** این همان مسئله‌ای است که باید گفت دانش آن در مقام اندک است.

روح در مسیر زمان قرار دارد و با دوران همراه است

حقیقت امر آنست که از همان اول که خدایتعالی روح را آفرید و بنا بر آنچه که در این کتاب قبلاً یادآور شدیم که روح همیشه باقی و برقرار است، پس اگر زمانی وجود داشته باشد و گذشته و حال و آینده را پذیرفته باشیم **روح در تمام مراحل و لحظات با دوران همراه است.**

این موضوع از نظر علمی در مرتبه‌ای بسیار دقیق است و شاید از بعضی مطالب که دانشمندان در این رابطه اظهار داشته‌اند بتوانیم استفاده کاملتری نمائیم، همچنان در کتاب «بُعد چهارم» آورده است: تئوری چهار بُعدی مدعی

۱. آل‌عمران / ۳۰.

است که حوادث پایدار و بهم بسته است، دیروز، امروز و فردا با تمام حوادث و اتفاقات دنبال هم در مسیر زمان قرار دارند و نیروهائی که از این حوادث به مغز ما می‌رسد سلولهای مغز را تحریک کرده و این تحریک را ما فکر و خیال نام نهاده‌ایم.

روانشناسی چهار بُعدی چگونگی فکر و حافظه را کاملاً مشخص می‌سازد، مدتهاست دانشمندان نسج شناسی روی سلّولهای مغز به مطالعه و کاوش مشغول هستند ولی تاکنون اثری از محفوظات نیافته‌اند، اینهمه خاطرات و محفوظات در کجا قرار دارند؟ مغزِ انسان چقدر گنجایش دارد که اینهمه خاطرات و محفوظات را در خود نگاه می‌دارد؟ این بایگانی عظیم که یک عمر خاطرات انسان را حفظ کرده است باید بهمان بزرگی و طول عمر انسان باشد که لحظه به لحظه آنچه را که دیده و شنیده و انجام داده است در آن ثبت شده باشد، این مغز کوچک مثلاً میلیونها برابر ظرفیت خود گنجایش ثبت حوادث را دارد، گاهی بدون اینکه خود بخواهیم واقعه‌ای که ممکن است چند سال قبل برایمان اتفاق افتاده باشد در ذهنمان تجسّم پذیرد به اصطلاح یاد آن حادثه می‌افتیم در صورتی که ابداً در فکر آن واقعه نبوده‌ایم، چگونه حادثه سالهای قبل بدون اینکه مورد توجه ما باشد به ذهن راه می‌یابد؟ گاه اتفاق می‌افتد که حادثه زمان آینده را پیش‌بینی می‌کنیم. اگر انسان سازنده و بوجود آورنده حوادث است، حادثه‌ای را که هنوز بوجود نیاورده چگونه پیش‌بینی می‌کند؟ خاطرات و محفوظات ما در کجا قرار دارند، این اصطلاحات روانشناسی شعور باطن و ظاهر آگاه و ناخودآگاه چیست؟ آیا محفوظات و خاطرات ما قسمتی در ضمیر باطن و قسمتی در ضمیر ظاهر ثبت می‌گردند، انگیزه خاطره‌ای که از ضمیر باطن به ضمیر ظاهر راه می‌یابد چیست؟ این یادها کجا هستند که گاه می‌آیند و گاه می‌روند و گاه می‌افتند.

(شاید در جواب این سئوالها که نویسنده استاد و دانشمند در آن کتاب مطرح کرده است بتوان گفت: **اینها همه از شئون روح است!!**)

و در ادامه این بیان آمده است: معلومات و محفوظات ما در خارج از ذهن ما بصورت مادّی قرار دارند، یعنی حوادث زندگی انسان در مسیر زمان قرار گرفته است و دائماً نیروهای صادره از حوادث بوسیله سلّولهای گیرنده مغز دریافت شده

که این را می‌گوئیم فکر، و در اینجا اشاره دیگری دارد که آیا ما می‌توانیم لحظه ای ذهن خود را از افکار خلاص کنیم، اگر قادر باشیم با گوش سالم خود صداها را نشنویم می‌توانیم فکر هم نکنیم، یعنی از رسیدن نیروهای صادره از حوادث برشته سلّولهای مغز جلوگیری نمائیم (چنین امری مقدور نیست).

البته این نکته را باید توجه داشت که اسرار و سیر و سلوک مغزی **(برای اعتلای روح آدمی)** و آنچه که در رابطه با ذهن و حافظه است نسبت به محیطی که مغزهای مادّی برآن حکمفرما است ارتباط کامل دارد.

و از این معنا نتیجه گرفته می‌شود، با آنکه مغز آدمی امواج را می‌گیرد و پس می‌دهد و این امواج بوسیله یاخته های مغز فرمانهای مختلف به اعضاءِ دیگر صادر می‌کند، در عین حال تموّجات مغزی در تئوری بُعد چهارم نقش حائز اهمیّتی دارا می باشد و بیان کننده آن حالات روانی است که روانشناسی سه بُعدی قادر به توجیه آن نمی باشد.

و در آن کتاب باز در رابطه به این معنا از جهت دیگر اشاره می‌کند: **روح انسان در جستجوی اعتلا و تکامل در تکاپو است** حوادث بد و ناگوار گذشته را مرور می‌کند و تصمیم می‌گیرد و در راه تکامل عقلی که عاری از بدیهاست گام برمی‌دارد، و اضافه می‌کند: نیروهائی که از حوادث به سلّولهای مغز می‌رسند دسته ای از حوادث اصلی و دسته‌ای از حوادث فرعی اند، این نیروها در هم تداخل نموده و تصوّراتی در ذهن ما ایجاد می‌کنند، ما اختیار داریم که این نیروها را از هم تفکیک کنیم **همان اختیاری که از تجلّیات روحی است** و نیروهای رسیده از حوادث اصلی و فرعی را در ذهن تفکیک می‌کند و در برابر عکس العملهای درونی و بیرونی مقاومت می‌کند و مسائل را درخور توجه قرار می‌دهد و منافع و مضار آنرا می‌سنجد.

مفهوم زمان در عالم ارواح از نظر قرآن مجید

از شرح مطالبی که از نظر علمی و فلسفی دربارهٔ زمان و مکان و حرکت گذشت معلوم گردید که زمان ثابت و مکان تابع زمان و حرکت پیوسته به زمان و مکان است.

با آنکه این سه موضوع هریک مستقلاً در حیات و زندگانی دنیا شأن و مقام جداگانه‌ای دارند ولی در عالم تجرد در زندگانی پس از مرگ یعنی در عالم برزخ مفهوم دیگری از خصوصیّات هریک از آنها حاصل می‌شود از آنجهت (همانطور که قبلاً اشاره شد) **هرگاه ارواح بتوانند که فاصله میلیونها سال نوری را در آن واحد از مکانی به مکان دیگر طی کنند** و این امر در لحظهٔ چشم برهم زدنی انجام پذیرد، دیگر معلوم می‌شود که زمان و مکان و سرعت هیچ مفهومی ندارند.

در ارتباط با این معنا که زمان از بُعد خاص خود مقیاسی ندارد خدایتعالی در قرآن مجید اشارات بسیاری دارد که یک نمونه کوچک آن در داستان حضرت سلیمان علیه السّلام آمده است که وقتی آن بزرگوار از کسانی طلب کرد که تخت بلقیس را از آن مسافت دور بیاورند، یکی از آن اجنه زبردست گفت من حاضرم آن را بیاورم قبل از آنکه تو از جای خود برخیزی، ولی بنا بر اقوال تفاسیر، دیگری که صاحب دانش و فضیلت بیشتری بود و از علم کتاب بهره‌ای داشت گفت: من آنرا به یک چشم برهم زدن حاضر می‌کنم، و این دیگر نهایت سرعت زمانی است که از آن مسافتی که شاید در آن زمان سالها باید طی شود به این سرعت انجام می پذیرد، و آیه شریفه مصداق این امر را می‌رساند که می‌فرماید: **آنَا آتیكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْكَ طَرْفُكَ**[1] و این داستانی شیرین و مفصل است که بحث ما در اینجا در تفسیر آن نیست، بحث در این مسئله است که چگونه در عالم پس از مرگ طبق آیات قرآنی زمان مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهد، بطور مثال کسانی که در

۱. نمل / ۳۹.

عمر صد ساله خود و یا در عالم برزخ صد هزار سال زندگی برزخی را گذرانیده‌اند همزمان بوقوع رستاخیز که از آنها سئوال می‌شود چه مدت زمانی در دنیا یا عالم برزخ درنگ کرده‌اید، بعضی می‌گویند یک روز، بعضی می‌گویند نصف روز یا قسمتی از روز چگونه است که این زمان طولانی از نظر آنان بسیار کوتاه است و شاید دیگر اصلاً نمی‌دانند زمان چیست؟

آیا غیر از این است که آنان از همان زمان که خلق شده‌اند تا آنزمان که از دنیا گذشته‌اند و تا آن زمان که به جهان آخرت پیوسته‌اند همه در زمان ثابتی قرار داشته‌اند و مدت اقامت آنان در تمام مراحل تثبیت بوده است.

چگونه است که خدایتعالی درباره «عزیر» اشاره می‌فرماید: که او را صد سال میرانید و سپس او را زنده کرد و به او فرمود: چه مدت زمانی بسربردی؟ گفت: یک روز یا یک نصف روز و خدایتعالی فرمود: بلکه تو صد سال درنگ کردی (فَأَمَاتَهُ اللهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ...)[1] و این آیه شریفه تفسیر جداگانه‌ای دارد که خدایتعالی از جهت اثبات امر معاد به آن اشاره فرموده و ما در اینجا شاهد کلام در بحث خود آوردیم.

و در هر حال آیات بسیاری داریم که مصداق این امر را ظاهر می‌نماید همچنان در مورد خواب سیصد ساله اصحاب کهف است که پس از بیدار شدن از جهت نمودار زمانی در مدت درنگ آنان در غار یکی از آنان گفت:

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ...[2]

چند روز درنگ کردید دیگران گفتند یک روز یا بخشی از یک روز.

و این اندازه گیری مدت خواب سیصد ساله با گذشت مرگ سیصد هزار ساله از نظر بُعد زمانی در یک ردیف است همچنان که آیات دیگری بروجوه گوناگون در این معنا آمده است که در اینجا از نظر اختصار به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد.

در اولین دعوتی که خدایتعالی مردگان را از قبور برانگیخته و بسوی

۱. بقره / ۲۵۹.

۲. کهف / ۱۹.

رستاخیز دعوت می‌کنند و آنان این دعوت را اجابت می‌کنند در حالی که سپاس گوی او هستند چنان تصور می‌کنند که گویا مدت کوتاهی «در جهان برزخ» درنگ کرده‌اند، همچنان که می‌فرماید:

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلّا قَلِيلاً[1]

آری در آن روز این احساس به آدمی دست می‌دهد که گویا مدت بسیار کمی در دنیا بوده و زمان اندکی در عالم برزخ گذرانیده است.

و باز در اعلام نفخه صور درباره مجرمین آمده است: زمانی که در صور دمیده می‌شود و اهل عالم از آرامگاه خود برانگیخته می‌شوند مجرمین با هم آهسته گفتگو می‌کنند، همچنان که گویا ده شبانه روز در عالم دنیا یا عالم برزخ بیشتر نبوده‌اند، بلکه دیگری از آنها می‌گوید یک روز در آن عالم درنگ کردیم (**اِنْ لَبِثْتُمْ اِلّا عَشْراً ــ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلّا يَوْماً**)[2].

و همچنین خدایتعالی در صحنه رستاخیز جمعی را مخاطب قرار داده و از مدت درنگ آنها در دنیا سئوال می‌کند: «**قالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قالوا لبثنا يوماً أَوْبَعْضَ يَوْمٍ...**»[3] که باز بعضی در پاسخ می‌گویند یک روز یا قسمتی از یک روز.

سپس آنان که درست می‌توانند بشمارند و متخصص علوم ریاضی هستند و برثابت بودن زمان واقفند می‌گویند: **اِنْ لَبِثْتُمْ اِلّا قَلِيلاً**... درنگ نکردید مگر اندکی...

و از طرف دیگر این معنا صادق است که عمر دنیا در برابر دوران بی پایان آخرت ناچیز و بی مقدار است.

و آیات بسیار دیگری داریم که می‌رساند زمان در عالم برزخ و در دار آخرت مفهومی ندارد و این معنا، در دنیا بروجه اعتبار و گردش شبانه روز است که ما را به آن مقید ساخته چون وقتی ما می بینیم تمام حوادث گذشته و حال و آینده در جای خود ثابت است و در جائی هم خدایتعالی اشاره فرمود قبل از آنکه

۱. اسراء / ۵۲.
۲. طه / ۱۰۲.
۳. مؤمنون / ۱۱۲.

عالم را ایجاد کند همه چیز در لوح محفوظ ثابت شده است، گویا حوادثی هم که به اصطلاح زمانی ما هزار سال آینده باید بوقوع پیوندد هم اکنون عملی انجام شده است و این معنا بسیار دقیق می باشد که مستلزم توجهی عمیق به کنه قضیه است.

قیافه و لباس در عالم ارواح!

قبلاً گفته شد که مسئله حیات و زندگانی در مراحل مختلف چه در دنیا و چه در عالم برزخ و چه در آخرت مستلزم نیازهائی از قبیل مسکن و خوراک و پوشاک است و در اینجا موضوع لباس و روپوش جسد اثیری در عالم برزخ مورد بحث است، و این موضوع بستگی به آزمایشهای علمی دارد که از طرف روانپژوهان مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است.

در رابطه به این معنا آنچه که مورد اتفاق تمام علمای روحی است[1] آنست که در اثر آزمایشهای بسیاری گفته شده است که کیفیت لباس ارواح هم برمی‌گردد بهمان اصل «تأثیر مستقیم عقل در مادّه»، اینک لازم است که در ابتدای این بحث گفته شود: برفرض اگر جسد اثیری شخص هنگام انتقال به جهان روح عریان و لخت باشد روح با استفاده از همان اصل که گفته شد جسد اثیری را می پوشاند و در آن هنگام عمل عقل برای لباس آن روح نظر به سابقه ممتدی که در جهان مادی داشته معمولاً همان لباسی را مجسم خواهد کرد که آن شخص در حیات زمینی خود می پوشیده است، مثلاً اگر کسی در لباس روحانیت بوده یا لباس ارتشی می پوشیده و یا لباس محلی داشته به همان شکل ظاهر می‌شود و بنابر آنچه که از پیام ارواح دریافت شده پس از گذشت مدّتی در عالم روح لباسها تنوع خود را از دست داده تا حدودی بهم نزدیکتر می‌شوند و همه ارواح مواجه با تغییر در شکل و همچنین در رنگ لباسها می‌شوند، زیرا ارواح با نزدیک شدن به جهانهای بالا تر روحی، رنگ خاکستری مایل به سفیدی بخود می‌گیرند هرقدر

۱. اشاره به مطالبی از کتاب «انسان روح است نه جسد».

سطح روحی بالا تر رود سفیدی آن بیشتر می‌گردد تا رنگ معمولی آنها نقره‌ای درخشنده و در مقام سعدا به رنگ طلائی بسیار برّاق در آید، یعنی هرقدر محیط ارواح بالا تر باشد لباسها و شکل‌های آنها از حیث درخشندگی و تلألؤ برای ناظرین بیشتر جلوه می‌کند.

بنابراین اصل لباس در جهان روحی جزءِ لاینفک شخصیّت صاحبانشان می باشد.

نگارنده گوید: موضوع مهمی که در رابطه با این معنا کمتر روی آن توجه شده است، در مورد برانگیخته شدن مردگان از قبور در هنگامه رستاخیز با حالت لخت و عریانی است که آن حالتی شرم‌آور می باشد، همچنان که امام سجّاد علیه‌السّلام به ناروائی آن اشاره فرموده و در گفتار خود در مقام دعا عرض می‌کند:

اَبْکی لِخُروجی مِنْ قَبْری عُریاناً ذَلیلاً حامِلاً ثِقْلی عَلی ظَهْری.

گریه کنم برای آن موقعی که از قبر بیرون می‌آیم برهنه و عریان و خوار و ذلیل در حالی که بار سنگین گناهان خود را به دوش گرفته‌ام.

و این اشاره برهنگی و فقدان ستر عورت خود نشانه‌ای از شرمساری است.

البته این بیان امام علیه‌السّلام مربوط به جسد اصلی است که با متلاشی شدن کفن هرکس از قبر عریان برانگیخته می‌شود و به مصداق مطالبی که درباره پوشش جسد اثیری گذشت به مجرد پیوستگی جسد عنصری با جسد اثیری و روح بهمان طریق که گفته شد تمام مردگان زیر پوشش لباس اثیری قرار گرفته و بهمان شکل زمان حیات خود در دنیا به صحنه محشر وارد می‌شوند.

چیزی که هست طبق آنچه که از نظر علمی و آزمایشی بیان شده است، چون ایجاد لباس تحت تأثیر مستقیم عقل در آن عالم است آنان که در اثر بی خردی و نادانی مرتکب خطا و گناهانی شده و روح خود را به معصیت آلوده کرده‌اند آنان در این عالم دیرتر بخود آمده و تا زمانی متوجه رسوائی عریانی خود نیستند همچنان که علماءِ معرفت‌الروح اشاره کرده‌اند که چون نیروی عقل در بوجود آوردن لباس اثیری تأثیر داشته، و نیروی خلاّقه و خیال و اندیشه انسان است که سازنده شخصیت او می باشد، لذا افراد پلید و بی خرد که مرتکب خطا و عصیان شده‌اند در یک حالت پریشانی و مذلّت‌بار وارد عالم ارواح می‌شوند (و یا

به تعبیر نگارنده بهمان حالت هم وارد صحنه محشر می‌شوند) و آنطور بخود توجه ندارند که در اوّل، رسوائی عریانی را درک کنند و هر کس نسبت به مراتب اعمال خود کم کم در می یابد که عریان است آنوقت عقلش همان لباس قبلی اش را برایش مجسّم می‌سازد.

از این معنا استفاده می‌شود که اشخاص پلید و بی خرد و عقب مانده که وارد صحنه محشر می‌شوند و روح آنها به جسد اصلی شان پیوستگی حاصل می‌نماید امکان آنکه تا زمانی رسوائی عریانی خود را درک نکنند هیچ بعید نیست، و اشاره بیان امام علیه السّلام در تعلیمات عالیه خود شاید متوجه همین افراد باشد.

البته این مسئله را باید توجه داشت که چون عریان بودن و بدون سترعورت، خود یکنوع مجازاتی است که خدایتعالی از همان اوّل اشاره به آن فرمود و شاید شما در داستان آدم ابوالبشر و همسرش شنیده باشید که در اثر یک ترک اولائی که از آنها صادر شد خدایتعالی آنان را مشمول این تنبیه کرده و فرمود:

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُرِيَ عَنْهُمَا سَوْآتِهِمَا...[1]

شیطان آنها را وسوسه کرد تا لباسهای اطاعت و بندگی یا لباسهای بهشتی از تن آنان بیرون کند و عورت آنها که پنهان بود آشکار سازد.

اکنون از اصل موضوع دور نشویم که بحث در مورد لباس در عالم ارواح بود و شاید این مسئله مورد تأمّل بعضی از اهل تحقیق قرار گیرد که چگونه ممکن است، لباسهائی در عالم ارواح و جهان آخرت مورد استفاده باشد و حال آنکه در آن عوالم هیچگونه پارچه بافی و خیاطی و دوخت ودوزی در کار نیست!

با آنکه قبلاً اشاره شد که تمام خصوصیّات در عالم ارواح مربوط به جهان اثیری است، ولی با یک توجه دقیقی براین امر که خدایتعالی در قرآن مجید درباره پوشش اهل بهشت در دارآخرت اشاره ای فرموده، مفهوم این معنا کاملاً

۱. اعراف / ۲۰.

بدست می‌آید که چگونه در عالمی که نه کارخانه بافندگی و نه ریسندگی و نه دوزندگی وجود دارد لباسهائی بس زیبا تهیه می‌شود.

جائی درباره اهل ایمان که در بهشت استقرار می‌یابند و خود را به زینتهای بهشتی آراسته می‌کنند در ادامه این بیان می‌فرماید:

وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُس وَاسْتَبْرَقٍ...[1]

و می‌پوشند جامه‌های سبز از حریر نازک و دیبای ضخیم‌تر، در حالیکه بر تختها و کرسیهای مرصع تکیه زده‌اند (حقاً چه پاداش نیکوئی!)

این آیه شریفه از نظر اهمیت معنا با بیان دیگر در دو مورد تکرار شده و باز درباره لباس بهشتیان می‌فرماید: **وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ** که پوشش آنها در آنجا از پرنیان است.

در حاشیه این معنا خارج از شرح موضوع به خاطر نگارنده رسید که بگوید آری در دنیا لباسی هم از آنها بالاتر داریم که قرآن مجید برآن اشاره کرده و می‌فرماید:

وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ...[2]

لباس تقوی و پرهیزکاری از تمام لباسها بهتر است.

شاید در این معنا هشداری به فرزندان آدم باشد که تا آگاه باشند همانطور که شیطان لباس معمولی و ظاهری را از تن پدر بزرگشان به حیله بیرون کرد، آنها مواظب باشند که لباس معنوی و روح تقوی را از آنان نگیرد.

این نکته را هم باید توجه داشت، که اهل دوزخ هم بدون لباس نیستند و لباسهائی متناسب با نوع محل سکونت خودشان دربر دارند و ما دلیلی از قول امام علیه‌السّلام بالاتر نداریم که در یکی از ادعیه ماه رمضان عرض می‌کند:

وَمِنْ ثِيَابِ النَّارِ وَسَرَابِيلِ الْقَطِرَانِ فَلَا تُلْبِسْنَا.[2]

خدایا ما را به جامه و پیراهن چرکین دوزخیان مپوشان.

۱. کهف / ۳۱.

۲. اعراف / ۲۶.

اکنون با ارتباط براین معنا که بحث ما در مورد چگونگی لباس در عالم ارواح است، باید گفت: که حقیقت امر ما کاری به بحثهای علمی در این مورد نداریم فقط باید این توجه را حاصل کرد که آیا کارگردان جهان هستی که در عالم آخرت از هیچ، لباس حریر و استبرق می‌آفریند او قادر نیست که در عالم ارواح هم لباسهائی به فراخور شأن هر دسته از افراد عالم فراهم آورد؟، این حرفها دیگر برای ما اثری ندارد که بگوئیم تهیه لباس در عالم اثیری از «تأثیر مستقیم عقل در ماده» است، این مطلب دل‌خوش کننده است که مثلاً بگوئیم چیزی را فهمیدیم و دانشی را درک کردیم، در حالی که بسیار با ما هم ایراد می‌آورند که این فرضیه درست نیست، اصل مسئله اینست که هرگاه اراده خدایتعالی برامری تعلّق گرفت به مجرد «کن» فیکون خواهد شد، ولی مسائل حقیقی علمی را هم نمی‌توان انکار کرد.

کیفیّت هاله بشری!

همانطور که بعضی از دانشمندان «روح» را به امواج تشبیه کرده و موج های برق و بی سیم را وسیله انتقال اصوات و تصویر بیان داشته و آنرا به تجرد روح تطبیق کرده‌اند، روانپژوهان دیگر هم از نظر علمی ثابت کرده‌اند که جسم اثیری حاصل حواس و شخصیّت و عقل انسان است و جسد مادی یک پوشش خارجی موقت می باشد که فقط حامل آلتهای حواس پنجگانه عادی است.

موجودات اثیری در یک ماده‌ای زندگی می‌کنند که ذاتاً خود آنها دارای نور و روشنائی هستند و همه ذرّات اثیری آن جهان دارای حیاتند و با انتقال آن ذرّات حیاتی به جسمهای اثیری وسایل ادراک در جسمها تولید می‌شود و در واقع می‌توان گفت: **که ارواح با جسم اثیری در یک فضای مملو از حیات زندگی می‌کنند و** همه نیروهای خود را از آن ذرات حیاتی مَی‌گیرند.

در اینجا با ارتباط به این معنا در کتاب «انسان روح است نه جسد» به عنوان «کیفیّت هاله بشری» مطالبی آورده است که برای شناخت جسد اثیری

قابل توجه است.

هاله بشری: عبارت از یک سلسله شعاعهای نورانی است که از جسم انسان بیرون می‌آید و از هر طرف بدن را احاطه می‌کند این هاله را فقط مدیومها می بینند که دارای جلاءِ بصری می باشند و می‌توانند آنرا بشکل بیضی محیط بر بدن انسان ببینند، این هاله ها گاهی امتدادشان بیشتر و روشنتر می‌شود و گاهی هم کوتاه و کم نور دیده می‌شوند و دارای رنگهای متداخل همانند قوس و قزح ظاهر می‌شوند و اغلب نشان‌دهنده شخصیت و ملکات انسانی هستند.

همچنین گفته می‌شود که این هاله جزو جسم مادّی نیست و از خصایص آنهم نمی باشد، بلکه منشأ آن محیط خارجی جسم اثیری است (یعنی از قالب مثالی یا جسم اثیری تولید می‌شود) و آن اشارات موجی (یعنی کم و زیاد شدن تابش هاله) از جسم اثیری است که روح بوسیله استقرارش با عقل در آن جسم شخصیّت واقعی انسان را تشکیل می‌دهد، و حالات هاله و رنگهای آن حاکی از همان شخصیّت می باشد، چنانکه همه حواس و ملکات انسانی را هم جسم اثیری حمل می‌کند و هنگام مرگ آن جسم اثیری دارای تمام آن شخصیّت و ملکات و روح و عقل می باشد و آدمی در جهان ارواح با همان جسم اثیری ظاهر می‌شود.

این اشارات موجی که از هاله صادر می‌شود امواجی هستند که بوسیله آنها افکار از طریق «تله پاتی» به دیگران منتقل می‌شوند که اگر آن گیرندگی امواج هاله نبود موهبت تله پاتی برای انسانها وجود نداشت.

ضمناً باید توجه داشت که در گذشته کشف یا مشاهده هاله جز بوسیله مدیومهای «جلاءِ بصری» یا «روشن‌بینی» ممکن نبود و علم فیزیک اصول و قوانین برای شناختن این هاله پیدا نکرده بود، تا اینکه مشاهده این هاله ها بوسیله دستگاه شفاف «کلینز» امکان پیدا کرد، لکن عکسبرداری و نشان دادن تصویر هاله بوسیله این دستگاه بسیار مشکل بود، تا آنکه یکی از دانشمندان روسی بنام «سیمون کیلریان» از طریق استفاده از دستگاه «کامیرائی» که دارای سرعت حرکت زیاد و سرعت عمل عالی بود در بدست آوردن تصویر هاله انسان و گیاه موفق شد و توانست صورت هاله را قابل مشاهده نماید.

درباره هاله بشری مطالب بقدری زیاد است که مقالات بسیاری برآن

نوشته شده و آزمایشات پی در پی از طرف علماءِ علم روحی در آن بکار رفته و همچنین عکسهائی جالب به انواع گوناگون از آن برداشته شده و خلاصه تحقیق درباره جسد نامرئی اثیری بواسطه هاله خارجی که نشان دهنده خصوصیات آن است مرکز ثقل علم روحی جدید محسوب می‌شود و از مهمترین بابهای این علم می باشد که در این مختصر نمی‌توان کاملاً به خصوصیات آن پرداخت.

انکار وجود جن در ارتباط با روح!

چون بعضی از روانپژوهان غرب جن را به ارواح پلید اطلاق می‌کنند لذا در اینجا بحث مختصری دربارهٔ وجود جن از نظر قرآن مجید بیان خواهیم داشت تا دانسته شود که اکثر ارتباط مدیومها بجای ارتباط با ارواح ارتباط به همان جن است که اعتقاد بوجود آنها ندارند.

موضوعی که در این کتاب قابل اهمیّت است، آنست که بعضی از مسائل که روانپژوهان شرق و غرب دربارهٔ روح بیان داشته‌اند مورد بررسی قرار گرفته و اگر با مبانی اسلامی تطبیق نداشته باشد صریحاً به ذکر آن پرداخته تا بطلان آن ثابت گردد، همچنان در مسئله عود ارواح (که بعداً به ذکر بطلان آن خواهیم پرداخت) و این بحث کوتاه که در خصوص اثبات وجود جن و شیطان است.

همانطور که در مقدمه کتاب گفته شد: امکان اینکه این کتاب به زبانهای مختلفه ترجمه شود و در دانشکده‌های روانپژوهی جهان مورد توجه قرار گیرد بسیار است و این خود شاید حجتی برای اهل عالم باشد تا از لغزش و خطاهائی که بعضی از دانشمندان و معتقدین به بقاءِ روح دارند جلوگیری بعمل آمده و عقاید انحرافی آنها موجب گمراهی پیروان آنان نگردد.

و چون در ردّ بعضی از عقاید انحرافی هیچ دلیلی بالا تر از توجه به بیانات الهی نیست و صاحبان ادیان هم باور دارند که قرآن کریم کتاب آسمانی و از گفتار الهی است لذا در این مورد در اثبات موضوع استناد به آیات الهی شده تا

دیگر هیچگونه شک و تردیدی باقی نماند.

بعضی از دانشمندان و روانپژوهان غرب اعتقادشان براینست که جن و شیاطین همان ارواح انسانهای عقب‌مانده و پلیدی هستند که بقول آنها هنوز موفق به تصفیه و ترقی نگشته‌اند و آنان گاهی در بعضی از مکانها ظاهر شده و آزارهائی می‌رسانند (و این از آن جهت است که صاحبان این عقیده اطلاعاتشان ضعیف بوده و حقیقت روح را در نیافته‌اند) و حتی گاهی هم آنان وجود ملائکه را به ارواح عالیه اطلاق می‌کنند ولی نه از نظر گفتار الهی، بلکه در مقابل عقیده خود که اعتقاد به ارواح خبیثه دارند، یعنی جن را ارواح پلید آدمی و فرشتگان را ارواح پاک انسانها می‌خوانند.

«آلان کاردک» که یکی از معروفترین محقق روانپژوه فرانسوی است، با آنکه در کتاب خود بنام «ارتباط با ارواح» تلویحاً وجود جن را نفی کرده است، جائی در ماهیّت و خصوصیت جن چنین می‌گوید: «در مواقعی که گفتاری از تظاهر موجودات نامرئی به میان می‌آید غالباً بلافاصله وهم جن در اذهان متجلّی می‌شود، ما در آنچه که فعلاً دربارهٔ جن در بعضی از اذهان موجود است بحثی نداریم، امّا همینقدر خاطرنشان می‌سازیم که قبول موجودیت آنها قطعاً مستلزم اعتقاد به موجودیت یک جوهر ذیشعور است که باید خارج از مادّه و مستقل از مادّه باشد».

در هر حال این دانشمند تا این حد قبول کرده است که اگر موجودی بنام جن وجود داشته باشد آن موجود یک جوهر مجرد و ذیشعور است، اکنون برای اینکه این موضوع کاملاً روشن گردد و هیچگونه توهّمی در مورد وجود جن و ملائکه در نزد هیچکس پدیدار نگردد، در اینجا توجه خواننده را به گفتار الهی جلب می‌نمائیم.

جن با روح دو موجود از هم متمایزند

قبلاً دربارهٔ روح و ملائکه در صفحه ۸۲ مطالبی از نظر قرآن مجید گذشت و در اینجا لازم است که گفته شود: آنان که جن را به ارواح پلید اطلاق می‌کنند از نظر قرآن مجید عقاید آنان باطل است، چون آیات الهی براین معنا تصریح دارد که جن موجودی مستقل و خلقت او با سایر مخلوق متفاوت است.

اگر بطور دقیق در آیات الهی توجه حاصل شود خواهیم دریافت که کلمه «جن» در ۲۲ مورد در قرآن مجید برمضامین گوناگون آمده است و همانطور که در قاموس قرآن متذکر شده است: جن موجودی با شعور و اراده است که به اقتضای طبیعتش از حواس بشر پوشیده می باشد و مانند انسان هم مکلّف بوده و در آخرت هم مبعوث خواهد شد و او از جهاتی همانند بشر از نظر عقاید، هم مطیع و هم عاصی و هم مؤمن و هم مشرک دارد و خلاصه دوش به‌دوش انسان است، تنها فرقشان آنست که انسان محسوس و جن غیرمحسوس است و بعضی تفاوتهای مختصر دیگر هم دارند.

امّا از آنچه که از بعضی آیات الهی برمی‌آید قوانین و احکام دنیا و آخرت برای هر دو مخلوق از جن و انس وضع شده است، همانطور که انسانها دعوت به نیکوکاری شده‌اند و بهشت برای آنها مهیا شده است و یا بدکاران به دوزخ رهسپار می‌شوند، همین معنا برای جن هم مصداق داشته و سلب تکلیف و وظیفه از آنها در دنیا نیست.

این نکته را باید توجه داشت همانطور که در آیات قرآنی اشاره شده است که انسان از خاک آفریده شده، دربارهٔ خلقت جن هم چنین می‌فرماید: **وَالْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمومِ**[1] که این آیه شریفه معلوم می‌دارد خلقت جن قبل از انسان بوده و از آتش گرم و سوزان آفریده شده است.

سپس خدایتعالی از نظر فضیلت و شرافتی که در مورد خلقت آدم مقرر فرموده در پیرو آیه می فرماید:

۱. حجر/ ۲۷.

فَإِذٰا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي...

بعد از آنکه آدم را از گِل خشک تیره رنگ آفریدیم و او را آراستیم سپس از روح خود (یک روح شریف و پاک و با عظمت) در او دمیدیم (که قبلاً در این مورد مطالبی بتفصیل گذشت).

البته خلقت این دو (یعنی جن و انس) در بیشتر موارد در قرآن مجید مترادف آمده است و همچنان بنا به گفته حقتعالی هر دو برای منظوری خاص آفریده شده‌اند، چنانکه جائی فرمود:

وَمٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ[1]

جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه پرستشم کنند.

و در رابطه با همین معنا است که در روز قیامت به جن و انس گفته می‌شود: آیا پیامبران نیامدند و آیا شما را از چنین روزی بیم ندادند براین عنوان که:

يٰا مَعْشَرَ الجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هٰذا قٰالُوا شَهِدْنٰا عَلىٰ أَنْفُسِنٰا...[2]

در روز رستاخیز به هر دو گروه از جن و انس می‌گویند آیا رسولانی از شما بسوی شما نیامدند که آیات الهی را برایتان بازگو کنند و از ملاقات چنین روزی شما را بیم دهند؟ آنها هر دو گروه می‌گویند آری آمدند.

و در این مورد که گناهکاران و کفار جن هم همچنان انسانهای مجرم مشمول شکنجه و عذاب خواهند شد در دو مورد در قرآن مجید بر دو وجه آمده است، جائی می‌فرماید:

وَلَقَد ذَرَأْنٰا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ...[3]

و محققاً از جن و انس بسیاری را برای جهنم واگذاردیم...

۱. ذاریات / ٥٦.
۲. انعام / ۱۳۰.
۳. اعراف / ۱۷۹.

و در جای دیگر:

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجِنَّةِ والنّاسِ أَجْمَعينَ.[۱]

و کلمهٔ قهر خدا به حتم و لزوم پیوست که از کافران جن و انس دوزخ را پر سازد.

و این دو آیه تفسیری بتفصیل دارد که نمی‌توان در این مختصر گنجانید، و حق اینست که این دو گروه جن و انس را که خدایتعالی عقل‌ها و دل‌هائی به آنها داده ولی آنان برآن نمی‌اندیشند و نمی‌فهمند و چشمانی داده که با آن بصیرت پیدا نمی‌کنند و گوشهائی به آنان داده که سخن حق را نمی‌شنوند و بسیار از مواهب و نعمتهای دیگر که برآنها کرامت فرموده و به طرز مطلوب از آنها استفاده نمی‌کنند، پس با اینحال مستوجب و مستحق آتشند.

و باز می‌توان در مورد اینکه خلقت جن و انس که در ابعاد گوناگونش با هم مترادف است به این آیه شریفه توجه نمود که می‌فرماید: وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فی أُمَمٍ قد خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِم مِنَ الجِنِّ وَالْإِنْسِ...[۲] این معنا مبیّن آنست که امّتهای جن همانند گروه‌های آدمی مرگ‌ومیر و زادوولد داشته و گروهی جای گروهی را می‌گیرند، ولی چیزی که تفاوت میان ما انسانها و جن است، آنست که ما آنها را نمی‌بینیم و آنها ما را می‌بینند، همچنانکه خدایتعالی فرمود: إِنَّهُ يَرٰيكُمْ هُوَ وَقَبيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاتَرَوْنَهُمْ[۳] با آنکه این آیه شریفه درباره شیطان است ولی چون او از طایفه جن می‌باشد و در واقع هر دو از یک سنخ می‌باشند لذا مصداق این معنا برای جن صادق است که آنان آدمی را می‌بینند و آدمی آنها را نمی‌بیند.

و این اشاره به همان عالم تجرد آنان می‌باشد و از همین جهت است که از نظر ناآگاهی بعضی از روانپژوهان جن را به ارواح شریر و پلید توصیف کرده‌اند در حالی که بسیاری از آنها وجودهای شریفی هستند همچنان که قبلاً اشاره شد که هم مؤمن و نیکوکار دارند و هم پلید و معصیت کار.

حاصل آنکه جن بعضی پیرو قرآن و مسلمان و بعضی هم کافر و

۱. هود / ۱۱۹.
۲. فصلت / ۲۵.
۳. اعراف / ۲۷.

نافرمان‌بردار بوده و حتی دربارهٔ آنان که به اسلام گرویده‌اند طبق بعضی از روایات بحضور ائمه هدی علیهم السّلام شرفیاب می‌شدند و مسائل دینی خود را سئوال می‌کردند که شرح این معنا در اصول کافی آمده است.

البته مطالبی هم دربارهٔ کار و کوشش و قدرت نامرئی آنها آمده است که شمه‌ای از آن در داستان حضرت سلیمان ذکر شده است و گاهی کارهای خارق‌العاده‌ای از آنها سرمی‌زند که موجب تعجب آدمی است.

و این توجه را باید حاصل کرد که از نظر اهمیت این مخلوق گذشته از مطالبی که قبلاً ذکر شد در قرآن مجید سوره‌ای بنام «جن» نامگذاری شده که در آغاز آن سوره می‌فرماید: **قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ...**[1] که خدایتعالی در این آیه به رسول اکرم دستور داده است داستانی از چند گروه جن که قرآن را شنیده و ایمان آورده‌اند برای امّت خود نقل نماید.

خلاصه کلام در شرح موضوع براینست که: آنان که وجود جن را نفی کرده و آنرا روح می‌دانند باید این توجه را حاصل نمایند که کلمه «جن» به معنای نوعی از مخلوقات خدا است که از حواس ما مستورند، همچنان که قرآن کریم وجود چنین موجودی را تصدیق کرده و همانطور که قبلاً متذکر شدیم دربارهٔ آن مطالبی بسیار آورده که بعضی مترادف با خلقت آدمی و مشابه است به آنچه درباره انسان حکم شده است.

و این نکته را هم باید توجه داشت که اگر کسی وجود جن را نفی نماید گویا اصلاً وجود ابلیس و شیطان را هم نفی کرده است، از آن جهت که می بینیم در قرآن شیطان را طایفه‌ای از گروه جن دانسته و می‌فرماید: **كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...**[2] که این در داستان آدم است که می‌فرماید: یادآور زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید آنها همگی سجده کردند جز ابلیس (همان شیطان) که از جن بود.

در پایان این بحث گفته می‌شود که از گفتار الهی درباره جن و شیطان

۱. جنّ / ۱.
۲. کهف / ۵۰.

چنین برمی‌آید که اصلاً آنها و کسانی که از آنها پیروی می‌کنند شرارت و پلیدیهائی دارند که خدایتعالی رسول خود را از شرّ آنها برحذر می‌دارد همانطور که در سوره مبارکه النّاس می‌فرماید: مِنْ شَرِّ الوَسْواسِ الْخَنّاسِ اشاره براینکه بگو ای محمد پناه می برم به خدا از شرّ دیو وسوسه کننده بسیار پنهان آنکه وسوسه می‌کند در سینه ها: مِنَ الجِنَّةِ وَالنّاسِ از جن و آدمیان.

و از همین جهت است که ائمه هدی علیهم السّلام در بیانات خود از شرّ این دو گروه پلید پناه به خدایتعالی برده و علی علیه السّلام صراحتاً در دعای کمیل تعلیم می‌دهد:

وَاکْفِنی شَرَّ الجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنْ اَعْدائی.

خدایا کفایت کن از من شرّ جن و انس را که برمن دشمن هستند.

ابلیس از طایفه جن و سردار بزرگ شیاطین است

همانطور که خدایتعالی در انسانها قبایل و طوایفی بوجود آورده که از یکدیگر متمایز و شناخته شوند، در خلقت ملائکه و جن هم برای طبقه‌بندی و شناسائی آنان قبایل و دسته‌بندیهائی مقرر فرموده همچنان که درباره صنوف ملائکه شنیده‌اید که بعضی در ردیف بالا تر همانند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و غیره و بعضی در مراتب دیگر که به هر گروه هم مأموریتهای خاصی محول شده است تا مقام هریک شناخته و مشخص شود و همچنین در خلقت جن هم این امر مقرر گردیده و قرآن مجید دسته‌بندی آنها را تصریح فرموده که در داستان آدم علیه السّلام درباره ابلیس که سردسته شیاطین است می‌فرماید:

کانَ مِنَ الجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمرِ رَبِّهِ[1]

او از جن بود که از فرمان پروردگارش سرباز زد.

اشاره‌ای که در این آیه شریفه بکار رفته است حاکی از آنست که ابلیس

۱. کهف / ۵۰.

از فرشتگان نبوده ولی در اول به خاطر بندگی و اطاعت به قرب پروردگار در صف فرشتگان جای گرفت و حتی بنا به گفته بعضی از تفاسیر شاید معلم آنان بوده امّا بخاطر غرور و کبر آنچنان سقوط کرد و در امر سجده نکردن به آدم چنان مخالفت کرد که همه سرمایه معنویت خود را از دست داد و منفورترین موجود درگاه خداوند شد.

امّا موضوعی که تذکر آن در اینجا لازم است آنست که دانسته شود چه تفاوتی میان ابلیس و شیطان و جن است، این معنا را می‌توان بخوبی از آیات الهی استفاده کرد، همچنان که اولین فردی که از طایفه جن از امر خدایتعالی سرباز زد ابلیس بود که همان اطلاق شیطان بزرگ بر او جاری شده است و شیاطین دیگر که فرزندان آدم را اغوا می‌کنند همه پیرو او بوده و همه طغیانگر و عاصی هستند.

ولیکن بطوری که قبلاً در خصوصیّات جن متذکر شدیم آنان همانند انسان هم کافر و هم مؤمن دارند، ممکن است بعضی نیکوکار و بعضی بدکار باشند ولی بدکاران آنها در مرتبه‌ای هستند که از بدکاران آدمی بدکارترند و همردیف با همان شیاطینی هستند که از فرمان الهی سرباز زدند و می‌توانند آدمی را اغوا کنند.

بنابراین ما در این فصل ناگزیر هستیم در خصوصیات شیاطین در ارتباط با بحث روحی مطالبی را یادآور شویم تا مسئله ارتباط با ارواح قدری روشن‌تر گردد.

شیطان به موجود سرکش و متمرّد اطلاق می‌شود اعمّ از انسان یا جن یا جنبندگان دیگر و به معنی روح شریر و دور از حق هم آمده است، همچنان که امروزه «**مرتبطین با ارواح خود اظهار می‌دارند که اغلب ارتباطهای آنها با ارواح شریره صورت می‌گیرد**».

امّا اصل خلقت شیطان چنان که در قرآن کریم آمده است از آتشی سوزان بوده و او نقش مهمی در خلقت آدمی داشته که داستان آن بتفصیل آمده است و ابلیس که سردسته این موجود رانده شده بوده متمرد و طغیانگر شناخته شده که درباره او باید به مقاله‌ای جداگانه پرداخت، ولی همینقدر در این مختصر

خصوصیات چندی از این موجود نامرئی را از نظر قرآن مجید متذکر می‌شویم تا دانسته شود که میان روح آدمی و شیطان چه تفاوتی موجود است.

در اول باید گفت: شیطان دشمنی آشکار برای انسان است و خدایتعالی در چند مورد هشدار می‌دهد که از او پیروی نکنند، چون این موجود انسان را به بدیها و انحراف فرمان می‌دهد، قوله تعالی:

وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ.[۱]

پیروی نکنید گامهای شیطان را که او دشمنی آشکار برای شما می باشد، (و مضمون این آیه شریفه از نظر اهمیّت معنا در چند مورد از قرآن مجید بروجوه گوناگون تکرار شده است.)

دیگر از خصوصیات شیطان آنست که: پیروان خود را با سخنان و شایعات بی اساس و القاءِ وسوسه می‌ترساند، همچنان که خدایتعالی فرمود:

اِنَّما ذٰلِكُمُ الشَّيْطانُ يُخَوِّفُ اَوْلِياءَهُ...[۲]

جز این نیست که شیطان دوستان خود را می‌ترساند.

بنابر مثل اگر کسی بخواهد انفاقی کند یا کار خیری انجام دهد براو القاء می‌کند که فقیر می‌شوی و ناتوان می‌گردی واو را بهرنحو ترسانیده و از کار نیک بازمی‌دارد.

شیطان همیشه درصدد است که آدمی را گمراه کند و به بیراهه و نادرستی بکشاند همچنان که فرمود:

وَيُرِيدُ الشَّيْطانُ اَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعيداً.[۳]

شیطان همیشه مخذول کننده انسان بوده است، **(وكانَ الشَّيْطانُ لِلْاِنْسانِ خَذُولاً)**[۱]. نگارنده معذرت می‌خواهد از اینکه در اثر تراکم مطالب مقدور نیست که تفسیر آیات را یکایک بیان دارد و با ذکر سوره و عدد آیه هر کس می‌تواند به تفاسیر

۱. بقره / ۱۶۸.
۲. آل‌عمران / ۱۷۵.
۳. نساء / ۶۰.
٤. فرقان / ۲۹.

مراجعه نماید.

شیطان زینت‌بخش کارهای خطا و ناصواب بوده و هرعمل زشتی که از انسان سرمی‌زند آنرا بخوبی جلوه می‌دهد:

وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰانُ اَعْمٰالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ[۱]

و آراسته کرد شیطان برای ایشان کردارشان را پس بازداشت آنها را از راه حق.

خدایتعالی از فرزندان آدم تعهد گرفته است که از شیطان پیروی نکنند و او را نپرستند که او دشمنی آشکار است:

اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يٰا بَنى آدَمَ اَنْ لاٰ تَعْبُدُوا الشَّيْطٰانَ اِنَّه لَكُمْ عَدُوٌّمُبينٌ.[۲]

خدایتعالی از فتنه انگیزی شیطان شما را برحذر می‌دارد.

يٰا بَنى آدَمَ لاٰ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطٰانُ كَمٰا اَخْرَجَ اَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ...[۳]

با آنکه قبلاً این آیه شریفه از جهت دیگر شاهد کلام قرار گرفت در اینجا هم بی مورد نیست که از نظر اهمیّت معنا به ترجمه آن اشاره شود، همچنان که می‌فرماید: ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد، آنچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تن خارج ساخت تا عورت آنها آشکار شود، چه آنکه او و همکارانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید، بدانید که ما شیطان را اولیاءِ کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند، تسلّط شیطان برآنهائی است که به او عشق می‌ورزند و از او پیروی می‌کنند و او را برای خود سر پرست انتخاب کرده‌اند.

و باز خدایتعالی در خصوصیات شیطان می‌فرماید: که او به یاران خود مطالبی القا می‌کند تا با شما مجادله کنند:

وَاِنَّ الشَّيٰاطينَ لَيُوحُونَ اِلى اَوْلِيٰائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ...[۱]

۱. نمل / ۲٤.
۲. یس / ٦۰.
۳. اعراف / ۲۷.
٤. انعام / ۱۲۱.

در تفسیر این آیه شریف باید دانست که «وحی» در اصل همان صدای مخفی و مرموز می باشد که تأثیرهای ناآگاهانه دارد، البته انسان می‌تواند بخوبی «الهامات الهی» را از وسوسه های شیطانی تشخیص دهد زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد، و آن اینکه الهامات الهی چون با فطرت انسان و ساختمان جسم و روح او آشنا است، مقامی که در قلب پیدا می‌شود یک حالت انبساط و نشاط به او دست می‌دهد، در حالی که وسوسه های شیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست به هنگام ایجاد در قلبش احساس تاریکی و ناراحتی و سستی در خود می‌کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه این احساس برای او پیدانشود بعد از انجام عمل برای او دست می‌دهد.

و در هر حال دستور خدایتعالی به رسول اکرم است که از وسوسه های شیطانی باید پناه برخدا برد، همچنان که فرمود:

وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَاَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونِ[1]

بگو پروردگار من پناه می برم از وسوسه های شیاطین و پناه می برم به تو ای پروردگار من از آنکه حاضر شوند مرا.

اشاره براینکه: باید پناه به خدا برد از آنکه شیاطین در جلسات انسانها حضور بهمرسانند.

در اینجا خارج از بیان تفسیر گفته می‌شود که چقدر خطرناک است اینکه اگر در اجتماعات و جلساتی که برای ارتباط با ارواح بر پا می‌شود شیاطین و جن حضور بهمرسانند و خود را بجای ارواح قالب کنند چون آنها موجودی بسیار خطرناک هستند که از هر طریق ممکن خود را برای گمراه کردن انسانها آماده می‌کنند و حقاً باید از شرّ آنها پناه برخدا برد.

بقول یکی از مفسرین: آنجا که پیامبر با داشتن مقام عظمت و مصونیّت الهی چنین تقاضائی از خدایتعالی دارد، تکلیف دیگران روشن است، باید تمام اهل ایمان و تمام آنها که اعتقاد بوجود شیاطین دارند از پروردگار که مالک و

۱. مؤمنون / ۹۷.

مدبّر امور آنهاست بخواهند که لحظه‌ای آنان را بحال خودشان وامگذارند که اگر آنی چنین باشد تحت تأثیر وسوسه های شیطان قرار گرفته و بهر طریق آنها را گمراه و اغوا می‌نماید.

و نگارنده بسیار نزدیک می بیند که شیطان همیشه در اجتماعات حتی در مجامع دینی و مذهبی که جمعی برای برگزاری عبادت و تبلیغات اجتماع می‌کنند او حاضر شده و انواع مکر و حیله برای بازداشتن مردم از راه خیر و صواب بکارمی برد و هیچ بعید نیست بلکه مورد تأیید است که در جلساتی که به‌منظور ارتباط با ارواح تشکیل می‌شود شیطان و یارانش حضور بهمرسانیده و برای اغوا و گمراه کردن حاضرین نقش های مهمی را ایفا کند چون مسئله روح بقدری مورد اهمیّت است که می‌توان با کوچکترین لغزشی در آن اهل ایمان را منحرف کرده و از آخرت دور داشت.

شیطان کیست و کارش چیست؟

علامه بزرگوار صاحب تفسیر المیزان در تفسیر خود تحت عنوان بالا آورده است: موضوع ابلیس نزد ما امری مبتذل و پیش‌پا افتاده شده که اعتنائی به آن نداریم جز اینکه روزی چند بار او را لعنت کرده از شرش پناه به خدا ببریم و بعض افکار پریشان خود را نه از این جهت که از ناحیه اوست تقبیح کنیم، ولکن باید دانست که این موضوع، موضوعی است بسیار قابل تأمل و شایان دقت و بحث که متأسفانه تا کنون درصدد برنیامده‌ایم ببینیم قرآن کریم درباره حقیقت این موجود عجیب در عین اینکه از حواس ما غائب است و تصرفات عجیبی در عالم انسانیّت دارد چه می‌گوید؟ و چرا نباید درصدد آن برآئیم؟ چرا در شناختن این دشمن خانگی و درونی خود بی اعتنا باشیم؟ دشمنی که از روز پیدایش بشر تا روزی که بساط زندگیش برچیده می‌شود بلکه حتی **پس از مردنش هم دست از گریبان او برنمی‌دارد!** و تا در عذاب جاودانه دوزخش درنیندازد آرام نمی‌گیرد.

آیا نباید فهمید این چه موجود عجیبی است که در عین اینکه همه

حواسش جمع گمراه کردن یکی از ما می باشد و در همان ساعتی که مشغول گمراه کردن یک فرد است، عیناً بهمان جور در همان وقت سرگرم گمراه کردن بنی نوع بشر است و در عین اینکه از آشکار همه با خبر است از نهان آنان نیز اطلاع دارد!

او نخست در عواطف نفسانیه انسان یعنی در بیم و امید او و در آمال و آرزوهای او، در شهوت و غضب او تصرف نموده و آنگاه در اراده و افکاری که از این عواطف برمی‌خیزد تصرف می‌کند.

این موجود عجیب خود دارای اراده و شعور بوده و بشر را دعوت به شر نموده بسوی گناهش سوق می‌دهد، این موجود قبل از اینکه انسانی بوجود آید با ملائکه می‌زیسته و هیچ امتیازی از آنان نداشته است، پس از آنکه آدم علیه‌السّلام پا بعرصه وجود گذاشت، از صف فرشتگان خارج شده برخلاف آنان در راه شر و فساد افتاد و سرانجام کارش به اینجا رسید که تمامی انحرافها و شقاوتها و گمراهیها و هر امر باطلی که از بشر سرزند همه به دلیل مستند به تحریک وی انجام می پذیرد.

شیطان را در کارهایش اعوان و یارانی است از فرزندان خود و از جن و انس که هر کدام بطریق خاصی اوامر او را اجراء می‌کنند و او به آنها دستور می‌دهد که در کار انسانها مداخله کنند و در تمام شئون زندگی دنیویشان به انحاءِ مختلف تصرّف نمایند، گاهی دسته جمعی و گاهی منفرد و زمانی به کُندی و وقتی به سرعت، گاهی بدون واسطه و گاهی بوسیله اطاعت و زمانی بوسیله معصیت بکار گمراهی آدمی می پردازند.

و در این معنا باید توجه داشت که تصرّفات ابلیس و لشکریان او طوری نیست که برای بشر محسوس باشد، یعنی بفهمد که چه وقت ابلیس در دلش رخنه می‌کند و چگونه افکار باطل را در قلبش القاء می‌کند و یا اذعان کند که این فکر از خودش نیست و شخص دیگری در دل او القاء کرده است.

در پایان این بحث نگارنده گوید: داستان شیطان و کارهای او و تصرّفاتش در روح و جسم آدمی بسیار مفصل است که در این مختصر نمی‌توان گنجانید و این خود کتاب جداگانه‌ای را دربر می‌گیرد، امّا در اینجا شاهد کلام در

کلّ بحث براینست که: به دانشمندان علوم روحی و روانپژوهان با تجربه اعلام شود که با دقت کاملی متوجه این امر باشند که در ارتباط با ارواح گروه شیاطین و جن کاملاً برای اغوا کردن و گمراه نمودن آنان مترصد و آماده بوده و بدون آنکه خود را با مدیومها و وسیطها بشناسانند به جای ارواح جوابگوی بعضی از سئوالات آنها بوده و حتی الامکان آنان را از مسیر حق گمراه کرده و یا جوابهائی بروفق مراد آنان می‌دهند.

بسیار هوشیاری لازم است که مدیومها و ارتباط گیرندگان با ارواح تشخیص دهند که آیا حقیقتاً با ارواح مورد نظر تماس گرفته‌اند و یا با جن و شیطان که از سنخ ارواحند.

البته ما انکار نداریم براینکه امکان ارتباط با ارواح میسّر است، بلکه جداً قبول داریم که این امر بسیار سریع امکان‌پذیر است، یعنی به مجرد اینکه کسی در هر مکان به ارواح انبیاء و اولیاءِ از دنیا گذشتگان سلام کند، ارتباط برقرار خواهد شد و حتی در این ارتباط جواب سلام او را می‌دهند ولی نه آنطور که برحسب ظاهر او بشنود بلکه خود از این ارتباط نزدیک هم بی خبر است و این امری یک‌جانبه است که حتی می‌توان ارواح عالیه را واسطه قرار داد و به آنها توسل پیدا کرد و چه‌بسا اقدامی هم از طرف آنان برای خواسته‌های توسل جویندگان فراهم گردد و به مقصود و مراد خود به‌امر پروردگار نائل شوند.

امّا اینکه کسی بخواهد با ارواح عالیه که در مقام قرب هستند مکالمه کند و سئوال و جوابهائی عیناً دریافت دارد و از آنها بخواهد اسراری را آشکار کنند این امر بسیار مشکل و در عهده هر کس نیست چون شأن آنها بالاتر از آنست که بخواهند در این گونه مسائل دخالت کنند.

چگونه می‌توان با ارواح ارتباط حاصل کرد؟

قبلاً اشاره‌ای شد که وسائل گوناگونی برای ارتباط با ارواح بکار می‌رود که هریک بنوبه خود حائز اهمیت می باشد، همچنان بوسیله خواب مغناطیسی یا

«مانیه‌تیزم» و یا بوسیله ابتدائی‌تر دیگری چون میز گردان و وسائل دیگر که بوسیله مدیومها و وسیطها انجام می‌شود، اما این وسائل هریک در عمل اشکالاتی بوجود می‌آورد که ممکن است ارتباط گیرندگان سردرگم شده و به هدف اصلی خود نرسند، یعنی نتوانند با ارواح مورد نظر ارتباط گیرند و منظور خود را عملی سازند و اغلب با شک و تردید کار خود را انجام داده و متوجه نمی‌شوند که آیا با روح تماس گرفته یا موجودهای نامرئی دیگری در کار آنها دخالت کرده است.

بسیار کسانی هستند که علاقه دارند بتوانند با ارواح ارتباط حاصل نمایند ولی برای آنان وسائلی که ذکر شد مقدور نیست و یا اصلاً نیروی لازم را در خود ندارند که همچنان بتوانند کسی را هیپنوتیزم کنند، و یا فاقد جلاءِ بصری و قدرت القائی هستند.

با آنکه از نظر اسلام بطور کلی ممدوح نیست که کسی در این راه قدم گذارد، چون امکان انحراف در این امر بسیار بوده و لغزشهائی در آن بوجود می‌آید که بسا موجب خطا و گمراهی می‌شود، ولی یک راه نیکویی برای همگان مقدور است که از نظر اسلام هم در آن اشکالی نیست و آن راه تزکیه نفس است که هرکس در این وادی قدم نهاد می‌تواند امکاناتی در این مورد و موارد دیگر برای خود حاصل نماید، چون آنان که به تزکیه نفس خود می پردازند تقوای آنان اجازه نمی‌دهد که کاری در راه غیررضای خدا انجام دهند و حتی اگر گاهی کراماتی از خود نشان دهند بدون رضایت حقتعالی نیست. (درباره تزکیه نفس بعداً در همین کتاب در موضوع ارتباط نفس با روح مطالبی بتفصیل خواهد آمد.)

امّا در اینجا بی مورد نیست که در رابطه با این معنا مطالبی را که نویسنده کتاب «عالم عجیب ارواح» آورده متذکر شویم.[1]

با آنکه بحث آن کتاب کلاً در مسئله روح می باشد و در قسمت اول شرحی بتفصیل در مورد روح قبل از این عالم دارد که در آن اشاره به احادیثی کرده که از طرف پیشوایان اسلام رسیده و مضمون آنها براینست که: خدایتعالی ارواح را دو هزار سال قبل از ابدان خلق فرموده و در این معنا استناد به آیه شریفه

۱. تألیف استاد محقق حاج آقا سید حسن ابطحی.

«عالم ذر» کرده است (که ما قبلاً در این کتاب حاضر در صفحه ۱۷۹ آیه شریفه را مورد تفسیر قرار داده‌ایم) و در قسمت دوم درباره روح (در این عالم است) که شاهد کلام ما در اینجا برهمین موضوع است، یعنی تحصیل طریقی برای ارتباط با ارواح از راه تزکیه نفس که در پایان آن کتاب چنین خلاصه کرده است: هرمقدار روح انسان در این دنیا از مادیّات و دلبستگی های آن بیشتر منقطع شود بهتر می‌تواند به این مسائل پی ببرد و هر مقدار بیشتر مخالفت با هوای نفس کند و بهتر تزکیه نفس نماید به این حقایق بهتر آگاه می‌شود، ولی در اینجا به مطلب مهمی پرداخته که به آن اشاره می‌شود:

روح انسان با ریاضتها و مخالفتهای با نفس بقدری تقویت می‌شود که هر کاری را که بخواهد می‌تواند انجام دهد، روح خود را تخلیه کند، از تمام محدودهٔ کره زمین اطلاع داشته باشد، روح خود را در خارج از بدن تجسّم دهد، دیگری را خواب کند، روح او را از بدنش تخلیه کند، او را هیپنوتیزم نماید، ارواح را ببیند و احضار کند، جن را تسخیر نماید، با ملائکه حرف بزند و از آنها کمک بگیرد، با تلقین و اراده امراض روحی و جسمی دیگران را معالجه نماید، اجسام سنگین را با یک چشم برهم زدن از جائی به جائی حمل نماید، طی الارض کند، قطاری را که با سرعت حرکت می‌کند درجا نگهدارد و ده‌ها نوع اعمال قدرت و کارهای عجیب نماید!

اینها تمامش با داشتن قدرت روحی برای یک انسان در همین عالم میسّر است، اینها چیزهائی است که در این عالم اتفاق افتاده و هر فردی از افراد بشر یا بچشم خود دیده و یا جزءِ معتقدات مذهبی او بوده است.

و در آن کتاب در این مورد اضافه می‌کند: حتی کسی که برای بشر این اعمال و این قدرت روحی را قائل نباشد و بطور کلّی اینها را برای انسان محال بداند نه مسلمان است و نه بهیچ یک از مذاهب عالم معتقد است، زیرا همه مذاهب عالم برای بعضی از انسانها این کمالات روحی را قائل‌اند و آنها را جزءِ ضروریات مذهب خود می‌دانند.

بنابراین انسان با ریاضتهای شرعی به همه این کمالات روحی در محدوده شرع ممکن است برسد و همچنین با ریاضتهای غیرشرعی ولی با عدم

امتیازات شرعی ممکن است به این قدرت روحی موفق شود، زیرا انسان روح است نه جسد. در انسان عالم بزرگی نهفته شده است و بالاخره انسان کتاب تکوین عالم وجود است.

نگارنده گوید: البته کسانی که در تزکیه نفس می‌کوشند و از طریق تقوی کسب کمالات کرده و کراماتی از خود نشان می‌دهند با کسانی که از طریق ریاضت و مخالفتهای مشروع و یا نامشروع نفسانی مبادرت به بعضی از کارهای خارق‌العاده می‌نمایند، این دو گروه تفاوت بسیاری دارند ولو اینکه هر دو گروه موفق به کسب کمالاتی باشند، چون آنکس که برای خدا مبارزه با نفس می‌کند یا آنکه ممکن است مقامی را دارا شود که بتواند آهن را طلا کند یا کوه با آن عظمت را به امر خدا نابود کند و یا با یک نظر هواپیمائی را سقوط دهد، او هیچگاه عمل خلاف و آنچه در مصلحت امر الهی نیست انجام نخواهد داد و برعکس شاید بسیار شنیده باشید که مرتاضین هند یا کسان دیگری که اصلاً اهل کتاب و مذهب هم نیستند در اثر ریاضتهای سخت و گوناگون و مخالفتهای شرعی و یا غیرشرعی با نفس خود، به بسیاری از علوم دست یافته و کارهای خارق‌العاده‌ای انجام می‌دهند و حتی اکثر از آنها دانسته یا ندانسته با ارتباط به جن و شیطان اطلاعاتی کسب کرده و مردم را از بعضی مسائل آگاه می‌سازند و بیشتر آنها با الهامات شیطانی در امر تسخیر جن مهارت دقیقی داشته و کارهایی انجام می‌دهند که هر کس نداند آنان را بندگان خاص خدا می‌داند در حالی که اولیاءِ خدا و کسانی که در راه تزکیه نفس کوشیده و آنی از مبارزه با نفس امّاره غفلت نمی‌کنند، آنان با حفظ این سمت که می‌توانند به امر خدایتعالی همه کار را انجام دهند و تمام کمالات نفسانی را دارا می باشند هیچگاه مبادرت به امری که رضای خدایتعالی در آن نباشد، نخواهند کرد.

ارتبـــاط با ارواح توســـط مدیومها

قبل از آنکه بخواهیم وارد این بحث شویم خاطر نشان می‌شود که چون موضوع ارتباط با ارواح امری بسیار پیچیده است و اغلب با ناباوریها مواجه می‌شود و از آنطرف این مسئله تا کنون در مباحث اسلامی کمتر روی آن بحث شده است و چه‌بسا ممکن است افرادی از اهل دانش روی این مسئله شک و تردید کرده یا ایرادی داشته باشند، لذا نگارنده نتیجه مطالعات خود را در این بحث عظیم بطور خلاصه یادآور شده و از گفتار و بیانات دانشمندان و روانپژوهان بزرگ شرق و غرب مطالبی ارائه کرده است و آنچه که در این فصل از کتاب آمده است چه از نظر مدیومها و چه از نظر پیام ارواح هیچگونه جنبه تأیید و یا انکار نداشته و اعتقاد براین مباحث را به خواننده واگذار می‌کنیم تا هر کس از برداشتهای خود در آن مسائل دقت کرده و بهرنحو که استعدادش مقتضی باشد استفاده نماید.

البته بنظر می‌رسد که بعداً کتابهای دیگری در این مورد از طرف اندیشمندان نوشته شود و شاید این کتاب خود مقدمه‌ای برای این دانش بزرگ در ممالک اسلامی باشد، و از این پس نفی و اثبات این مطالب بعهده نویسندگان آینده است.

اکنون توجه داشته باشید که چون اصل موضوع این کتاب دربارهٔ اصالت روح می باشد و مفهوم این معنا کاملاً بدست نمی‌آید مگر آنکه در اوّل به آنچه که خداینعالی در این باره در کتابهای آسمانی خود آورده توجه شود و در ثانی باید گفتار انبیاء و اولیاءِ حق را مورد نظر قرار داد و ثالثاً باید دید که علماء و دانشمندان علم‌الارواح در این میان چه گفته‌اند؟

قبلاً این موضوع از نظر آیات قرآنی و بیانات الهی و همچنین گفتار انبیاء و اولیاء مورد بررسی قرار گرفت و اکنون در این بخش مسائل علمی و تجربی که توسط روانپژوهان و علماءِ علم معرفت‌النفس مورد آزمایش قرار گرفته و امروزه دانش جدید روحی در دانشکده‌های شرق و غرب عالم بنای تحقیقات خود را

براین اساس گذاشته اند توجه خواننده را به آن جلب می‌نمائیم.

در اوّل باید دانست: چه کسانی می‌توانند با ارواح ارتباط گرفته و حقایقی را از عالم برزخ برای اهل دنیا آشکار سازند! و در این مورد می‌توان گفت که مدیومها نقش مؤثری در اطلاعات امور روحی داشته و تا کنون توانسته اند پاسخ بعضی از مسائل مهم روحی را به جهانیان عرضه نمایند.

البته در اصطلاح روانپژوهی مدیوم به معنی واسطه یا وسیط است، و کسی را مدیوم گویند که استعدادی مخصوص برای ارتباط با ارواح داشته باشد.

اکنون بعضی از مطالب این بخش که در ارتباط با مدیوم و ارتباط با ارواح است از کتاب «ارتباط با ارواح» که از گفتار یکی از معروفترین روانپژوهان فرانسوی بنام «آلان کاردک» است متذکر می‌شویم، چون سند گفتار او بیشتر مورد تأیید روانپژوهان جهان است.

این دانشمند که خود یک مدیوم زبردست و قوی است دربارهٔ مدیومها چنین می‌گوید: هر کسی که بنحوی از انحاء تحت تأثیر فکر یا فعل ارواح قرار گیرد او را مدیوم گویند؛ استعداد مدیومی یک موهبت و استطاعت انحصاری نیست بلکه یک خاصیت جسمانی انسان زنده است که همه کس لااقل مختصر بهره ای از آن دارند، معذلک بطور اخص اشخاصی را مدیوم می‌گویند که چنان استعدادی را به میزان فوق العاده واجد باشند، یعنی کسانی که با وساطت آنها آثاری مسلّم و آشکار پدید آید، چنین استعداد نزد افرادی یافت می‌گردد که از لحاظ ساختمان جسمانی دارای حسّاسیتی مخصوص باشند، حتی نزد این افراد هم استعداد مدیومی به درجات و به انواع مختلف است، بعضی از آنها امکانات متوسطی دارند و برخی بسیار قوی هستند، گروهی برای نوعی پدیدهٔ معین آمادگی دارند و عده ای هم برای حدوث پدیده های دیگر مستعد می باشند، در این صورت بهمان اندازه که در تظاهرات روحی تنوع وجود دارد استعداد مدیومها هم از لحاظ کمیّت و کیفیّت بسیار متنوع است.

اینک عمده‌ترین استعدادهای مدیومی را از نظر شما می‌گذرانیم: انواع مدیومها عبارتند از: مدیومهای آثار فیزیکی، مدیومهای حسّاس، مدیومهای شنوا، مدیومهای گویا، مدیومهای بینا، مدیومهای سمنامبول، مدیومهای شفابخش،

مدیومهای کاتب مستقیم و مدیومهای نویسنده که هریک از این مدیومها دارای خصوصیات برجسته‌ای هستند، گروهی از این مدیومها آگاه و گروهی ناآگاه می‌باشند که شرح جداگانه‌ای دارد، گروهی قوی و قدرتمند و گروهی ضعیفند.

مدیومهای حساس را کسی گویند که حضور ارواح را بطریقی نامعین احساس نماید و گاه چنان است که گوئی ارواح دست و پای مدیوم را آهسته لمس می‌کنند. مدیومهای شنوا: گفتار ارواح را می‌شنوند، گاهی اوقات صدائی است که در ذهن و وجودشان طنین انداز می‌شود و این مدیومها می‌توانند مستقیماً با ارواح گفتگو کنند و فقط آنچه را که می‌شنوند بازگو کنند در حالی که مدیومهای گویا غالباً خودشان خبری نمی‌شنوند، بلکه جهاز صوتی آنها مستقیماً در اختیار روح قرار می‌گیرد مانند مدیومهای نویسنده‌ای که دستشان تحت فرمان مستقیم روح کتابت می‌کند.

مدیومهای بینا **خاصیت رؤیت ارواح را دارند** بعضی از آنها در حالت طبیعی و بموقع بیداری ارواح را می بینند و چگونگی واقعه را دقیقاً بخاطر می‌سپارند، البته دیدار آنها یک دیدار باطنی است از آن جهت که با چشمان بسته هم می‌توانند بخوبی ارواح را رؤیت کنند. بعضی از مدیومهای بینا معمولاً فقط روحی را رؤیت می‌کنند که مورد تقاضا بوده و سپس نشانیهایش را با دقت وصف می‌نمایند.

مدیومهای سمنامبولی، کسانی هستند که با عاملیت روح خود عمل می‌کنند، یعنی هنگامی که روح آنها از قید قالب جسمانی آزادی نسبی یافته است در وراءِ محدوده حواس جسمانی می بینند و می‌شنوند و ادراک می‌کنند، آنها با معلومات وسیعتری بهتر از حالت طبیعی فکر می‌کنند. (شرح این معنا بتفصیل است که از وظیفه این کتاب خارج می باشد.)

مدیومهای شفابخش که باید یک کتاب جداگانه دربارهٔ آنها نوشت، کسانی هستند که بتوانند بیماران را بدون تجویز دوا فقط از طریق لمس بدن یا با نگاه و حتی با اشاره دست شفا دهند و بعضی می‌گویند اینگونه درمان عیناً همان معالجه مغناطیسی است. (نگارنده گوید این همان مسئله‌ای است که پذیرش آن برای هر کس قابل قبول نیست با آنکه شنیده شده است بیمارستانهای روحی

بسیاری در غرب تأسیس شده و بعداً در این مورد بحث بیشتری خواهیم داشت.)

مدیومهای کتابت مستقیم، تعداد آنها بسیار محدود است، افرادی هستند که پدیده کتابت مستقیم در حضورشان تولید می‌شود که این معنا هم مستلزم بحثی جداگانه است.

مدیومهای نویسنده: نویسندگی با دست از سایر روشهای ارتباطی به مراتب آسانتر و راحت‌تر است و بلکه کاملتر می باشد، چون با استفاده از این اسلوب ممکن است بطور مداوم و منظم با ارواح تماس حاصل کرد، بدینوسیله ارواح می‌توانند نیات و افکارشان را هرطور که مایل باشند برما عرضه نمایند.

مدیومهای القائی: روح بجای آنکه دست مدیوم را در اختیار بگیرد و مستقیماً چیزی بنویسد ممکن است مقاصد خود را از طریق انتقال فکر به روح مدیوم القاء نماید، در این صورت او دیگر با دست مدیوم کاری ندارد و دست مدیوم خود مداد را به حرکت در می‌آورد و او دست جسمانی را خود هدایت می‌کند و مدیوم توجه به مطالبی دارد که اضطراراً کتابت می‌کند و می‌داند که نوشته اش مولود افکار خودش نیست.

مدیومهای الهامی: هرکسی که در حال طبیعی یا در حالت خلسه افکاری به ذهنش خطور کند که با پندارهای قبلی او نامتجانس است وی را می‌توان در عداد مدیومهای الهامی بشمار در آورد، خاصیت الهام پذیری و استعداد مدیومهای القائی بسیار با یکدیگر شباهت دارند، الهام از جانب ارواحی برما وارد می‌شود که بخواهند بقصد نیکو یا نکوهیده در افکار ما نفوذ نمایند و معمولاً الهام از جانب ارواح خیراندیش است.

مدیومهای پیش آگاه: مخصوصاً به کسی اطلاق می‌شود که راجع به وقایع آینده بتواند از ارواح بصیر کسب اطلاع نماید و چنین استعداد را در واقع تنوعی از استعداد مدیومهای الهامی باید دانست.

مدیومهای اختصاصی: علاوه برانواع اصلی مدیومها که اوصافشان بیان گردید بسیاری مدیومهای دیگر با استعدادهای فرعی وجود دارند که آنها را مدیومهای مخصوص می‌خوانند و تا کنون از طرف روانپژوهان مدیومها را به سی نوع گروه بندی کرده اند.

در مورد خصوصیّت مدیومها بطور کلّی مطالب و مسائل بسیار است ولی منظور ما در این گفتار مختصر شرحی از طبقه‌بندی آنان بود و شاید در خلال مطالب کتاب به پاره‌ای از استعدادهای مدیومی به موقع خود اشاره شود.

و ناگفته نماند که اعتقاد روانپژوهان براینست که: افراد بشر تا حدی همگی مدیوم هستند و هر فردی یک روح راهنما یا موکل دارد، بعضی از افراد که استعدادی افزون دارند مستقیماً می‌توانند با روح موکل یا راهنمای خود نوعی ارتباط برقرار سازند، امّا قاطبه مردم فقط از طریق ندای فکری و ذهنی با روح حامی خود در تماس می باشند، پس برای همگان امکان هست که بنحوی از انحاء از نصایح رهبران روحی بهره‌مند شوند، هروقت با خلوص نیّت در طلب راهنمائی و اندرزی باشند یک ندای تسلّی بخش درونی به آنها پاسخ می‌گوید، و این در واقع همان صدای روح موکّل و خیراندیش است که شما آنرا وجدان و درایت خودتان می پندارید.

خصوصیّت بعضی از مدیومهای دیگر!

در اینکه بعضی از مدیومها در رشته خاصی تخصص دارند مطالبی گذشت، امّا تاکنون طبق بررسی هائی که از طرف روانپژوهان صاحب‌نظر بعمل آمده است مدیومهای قدرتمند و بزرگی را معرفی کرده‌اند که در علم جدید روحی خدمات ارزنده‌ای انجام داده‌اند، البته بعضی از آنها دارای چند تخصص بوده و بعضی دیگر تنها در یک رشته کار کرده‌اند، همچنان آنان که صاحب جلاءِ بصری و مکاشفه بوده آنان را مدیومهای ظواهر عقلی گفته‌اند که باز بعضی از آنها از مدیومهای دانشمند در کتابت القائی بوده‌اند، و همچنین دیگر از آنها که اشباح را بخوبی می‌دیدند و از طرف ارواح به آنان مطالبی تلقین می‌گردیده و ارواحی خاص مرتب به آنان در تماس بوده مطالبی به ذهن آنها می افکندند.

مدیومهائی که بوسیله بیهوشی خود مطالبی از ارواح دریافت می‌کنند بسیار دقیق و با استعداد بوده، همچنان که یکی از آنها پیامهائی از ارواح دریافت

داشته و مورد تأیید دانشمندان روانپژوه قرار گرفته است، از جمله اینکه می‌گوید ارواح می‌توانند خاطرات زندگی زمینی خویش را بیاد آورند و شخصیّت دنیائی آنها با ایشان همراه است و همچنین ارواح از آنچه که در روی زمین اتفاق می‌افتد آگاهند و باز هم توانائی دارند از بعضی حوادث آینده روی زمین قبلاً خبر دهند و نیز ارواح دوام حیات «جسد اثیری» را تأیید می‌کنند.[1]

بعضی دیگر از مدیومهای سرشناس که در کتابت القائی و بیهوشی بسیار کار کرده‌اند برخی از معماها را بوسیله ارواح کشف کرده‌اند، از جمله دستوراتی برای معالجه کنندگان روحی و معمای هاله اثیری که آنرا شعله حیات انسانها می‌گویند و توضیحات گسترده‌ای در این باره داده‌اند که شرح آن در اینجا بطول می‌انجامد و در همین کتاب قبلاً اشاره شد که این هاله اثیری آدمی حامل شعله حیات است و در اطراف شکل خارجی انسان زنده می‌باشد که حالات روحی و اخلاقی را نشان می‌دهد.

و نیز تخصص دیگر بعضی از مدیومها در ظواهر فیزیکی می‌باشد که در جلسات ارتباط روحی آنان: ضربات حرکت دادن اجسام، روشنیهای روحی، صوتهای مباشر «مستقیم» تجسّدات اعضای بدن ارواح و غیره اغلب مشاهده گردیده است، حتی گاهی در حضور روانپژوهان دیده شده بدون استفاده از وسیله مادّی انسانها را در فضا در حد مشخّصی بلند کرده‌اند و اشیائی از قبیل گلها و شکوفه‌ها و چیزهای دیگر در جلسات حاضر کرده‌اند.

اولین آزمایش روانپژوهی در ارتباط با ارواح

با آنکه امروزه وسائل بسیاری برای ارتباط با ارواح بکار رفته ولی پدیده میزهای گردان را می‌توان مبدأ پیدایش روانپژوهی آزمایشی بشمار آورد، البته منظور از بوجود آمدن این پدیده در دوران اخیر است والا تحقیقات روحی و

۱. از کتاب «انسان روح است نه جسد».

تظاهرات آن همیشه در دورترین اعصار هم بوقوع پیوسته است، همچنان که این پدیده از اوایل قرن نوزدهم در بسیاری از ممالک جهان بیشتر مورد توجه قرار داشته و تا کنون در بررسیهائی که بعمل آمده در دانشکده های مهمی که بعنوان روان پژوهی تأسیس کرده اند ادامه دارد.

البته نتایجی که در ارتباط بوسیله میز گردان گرفته می‌شود چندان دقیق و مطلوب نبوده ولی راه گشائی برای بعضی از آزمایشهای دیگر است و همچنین ارتباطی که با این وسیله به ارواح گرفته می‌شود و سئوال و جوابهائی که مطرح می‌گردد معلوم نیست تا چه حد مورد نظر محققین و پیشوایان مذاهب مختلفه جهان باشد، چون تا کنون آنهمه کتب که در این مورد نوشته شده و داستانهائی که در ارتباط با ارواح در آنها ذکر شده نمی‌توان بیشتر از آنها را مورد پذیرش قرار داد از آن جهت که بعضی مطالب مندرجه در مسیر خرافه و بعضی در مرتبه انحراف و لاطائلات است بخصوص که در خلال آن مطالب، با هیاهو و جنجال مسئله عود ارواح را تأیید کرده اند که آن از نظر اسلام کاملاً مردود است.

دربارهٔ بوجود آمدن پدیده میز گردان چنین گفته اند که چند نفر مدیوم یعنی افرادی که واجد استعداد مخصوص بوده اند در جلسه آزمایشی حضور پیدا کرده و دستهای خود را روی میز قرار داده که در اثر خاصیت مدیومی بلافاصله میز را به جنبش و حرکت در آورده اند.

گاهی در آن آزمایش پایه میز بالا گرفته و گاهی سرنگون شده و گاهی صفحه به چرخش در آمده و گاهی در اثر استعداد فوق العاده مدیومها پایه های میز بکلی از زمین جدا شده و میز بدون هیچگونه نقطه اتکاء در هوا معلق مانده است.

البته در این آزمایشها وسائل مختلفی بوسیله مدیومها برای ارتباط با ارواح ترتیب داده شده، اغلب بوسیله یک صفحه کاغذ که حروف الفبا روی آن نوشته شده و نعلبکین در روی میز گذاشته شده و گاهی بوسیله زنبیل و زمانی تنها بوسیله سئوال کردن و جواب گرفتن از طریق مثبت و منفی که اگر جواب مثبت باشد پایه های میز بالا رود و اگر منفی باشد میز حرکت نکند و طرق دیگری که معمول شده است.

این آزمایشها در حضور چند نفر انجام می پذیرد که در اطراف میز حلقه زده

و دستهای خود را روی میز گذاشته در حالیکه با هم جاذبه سیال داشته باشند و سپس به آزمایشات خود ادامه می‌دهند.

ظاهراً بعضی از مدیومها در مقدمه ارتباط مشغول به اذکار و اورادی می‌شوند، ولی این هیچگونه لزومی ندارد، البته بسیار نیکو می باشد که هر کاری را بنام خدا آغاز کنند و آنها هم با پیروی از این معنا براین بیان بسم الله می‌گویند که «استدعا از ذات پاک خدایتعالی دارم یکی از ارواح پیشرفته را اجازه فرماید که با من تماس یابد» و به دستم بنویسد و بعد از آنکه نام خدایتعالی را بنحو مذکور برزبان جاری کرد، سپس از روح حامی خود کمک می‌خواهد که عناصر مزاحم و موجود شریر را از او دور نماید.[1]

این عبارتی می باشد که اغلب مدیومها به زبان جاری می‌کنند و به خدا متوسل می‌شوند و سپس با حوصله کافی منتظر می‌شوند تا بلکه یکی از ارواح جواب سئوالهای آنان را بدهد و با دستشان چیزی بنویسد و آن روح خودش را معرفی نماید.

البته باید تماس گیرنده تمرکز افکار خود را متوجه امر ارتباط کرده و در خویشتن فرورود و از هرگونه تشتت افکاری دوری گزیند، و در این مورد باید گفت: تنها شرطی که برای مدیومها مراعاتش قطعاً ضرورت دارد، رعایت سکوت مطلق و در خویشتن فرورفتن است، در مواقعی که ایجاد اثر بزودی میسّر نشود باید صبر و شکیبائی را کاملاً رعایت دارند، آنوقت است که بوسائل گوناگون از قبیل ضربه زدن پایه های میز به زمین و علامات یا کتابتهای مخصوص به شیوه ضربات الفبائی یا بوسیله مدیوم که صفحه در زیر دست او بحرکت در آمده و حروفی بر کاغذ رسم می‌کند و سپس کلمات و عبارت تحریر می‌شود، و یا آنکه همانطور که در آزمایشهای اخیر مدیومها خود مستقیماً مداد را بدست گرفته و از آن پس دستشان تحت تأثیر فاعلیت روح بلا اراده حرکت می‌نماید و بدون فکر صاحب دست به

۱. دراین معنا که ارتباط گیرندگان از روح حامی خود تقاضای کمک دارند که عناصر مزاحم از آنان دور شود، دلیل برآنست که آنها خود احساس کرده‌اند که غیر از روح، موجودهای نامرئی دیگری که ما آنها را جن و شیطان می‌گوئیم، ممکن است مزاحم کار آنان باشند! و این امکان از نظر الهیون نود درصد است.

سرعت چیز می‌نویسد.

در هرحال اینگونه تماسها که مختصراً به آنها اشاره شد جزءِ سلسله وقایعی می باشد که روانپژوهان دخالت شعور نامرئی را در حدوث پدیده‌های روان‌پژوهی مدلّل می‌دارند.

این نکته را هم باید توجه داشت که در مسئله ارتباط با ارواح بوسیله میزگرد اخیراً گویا این مرحله اولیه پشت‌سر گذاشته شده و دیگر ارتباط با ارواح به این وسیله و با این تشریفات دردسردار انجام نمی‌شود و امروزه از طرف روانپژوهان نیرومند و مدیومهای قوی از طریق تولید صدا در تاریکی و طرق دیگر این رسالت انجام داده می‌شود و چه‌بسا بعداً بوسائل بهتری بتوانند ارتباط با ارواح را برقرار نمایند.

پیامهای ارواح تا چه حد مورد پذیرش است؟

موضوع مهمی که اصل و پایه روان‌پژوهی برآن استوار است مسئله ارتباط و دریافت پیام ارواح است که اگر این مسئله پذیرفته شود بسیاری از مسائل روانپژوهی حل خواهد شد.

طبق تحقیقاتی که تاکنون از طرف علماءِ علم روحی و دانشمندان روان‌پژوه بعمل آمده تمام پیام ارواح را نمی‌توان مورد پذیرش قرار داد و همچنین صحت تمام پیام آنها را هم نمی‌توان انکار کرد، همچنان که آنها خود می‌گویند در ارتباط با ارواح پیشرفته و سعید احتمال صحت پیام آنان مورد تأیید است ولی از اینکه امکان دارد ارواحی (یا موجودهای نامرئی دیگری) خود را بجای ارواح سعدا و نیکوکاران معرفی کنند و پیامهای دروغ و ناشایسته‌ای مخابره کنند احتمال بسیار دارد، اکنون در رابطه با این معنا نظر دانشمندان روانپژوه را عیناً متذکر می‌شویم.

از مطالبی که در کتاب دانشمند معروف فرانسوی بنام «آلان کاردک» آمده است چنان نمودار است که می‌گوید: علماءِ معرفت‌الروح در مورد چگونگی

ارتباط با ارواح آورده‌اند: بطور کلّی در ارتباط با ارواح نمی‌توان اطمینان کامل حاصل نمود که جوابهائی که به سئوال رابط داده می‌شود کاملاً صحت داشته باشد، چه‌بسا از ارواح نسبت به مقام و منزلتی که دارند (یا در مرتبه پائین و یا در مقام مترقی و بالا) هریک در مرتبه شخصیّت خود پیامهائی می‌فرستند و جوابهائی به سئوالهای رابطین می‌دهند، که گاهی بسیار زننده و قبیح و رکیک و گاهی مبتذل و گاهی برسبیل مسخره و استهزاء است که این گونه پیامها بلاشک از ارواح پلید می‌باشد و همچنین از ارواح مترقی پیامهای صحیح و جدی و راست و مطالب آموزنده و هدایت کننده‌ای شنیده می‌شود. (با این خصوصیتها نمی‌توان معلوم داشت که این پیامها از چه ناحیه است.)

و از آنطرف چون در میان ارواح از لحاظ فضائل و خصوصیات عقلانی و اخلاقی تفاوتهای عظیمی وجود دارد که این تفاوتها متناسبند با ترقیاتی که هر روح در زمان پیوستگی به جسد خود حاصل نموده که از این جهت می‌توان استنباط کرد بین پیامهائی که توسط ارواح مخابره می‌شود از نظر پستی یا برتری افکار و جهل یا دانش و انگیزه‌های ناپسند و یا نیکو اختلافات فاحشی وجود دارد. با این حالت تشخیص صحت و یا سقم مطالبی که در این پیامها بدست می‌آید همیشه چندان آسان نیست، چون علاوه بر ارواحی که خطاهای غیرعمد مرتکب می‌شوند در دنیای نامرئی هم ارواحی متفرعن یا دانشمندانی دروغین وجود دارند که غالباً در لفافه‌های گفتار متین و سخنانی دلنشین می‌کوشند مهمل‌ترین فلسفه‌ها و نابجاترین افکار را به دیگران بقبولانند.

البته همچنان که برروی انسانها احتیاج به قضاوت و مطالعهٔ دقیق است که تشخیص خوب و بد آنها از هم داده شود، مسلّم است که برای قضاوت گفتار ارواح هم به مطالعه و تجربیات بیشتر مورد نیاز خواهد بود تا دانسته شود کدام یک از آنها صادق و راستگو و عالم و دانا و با تجربه هستند، بلکه کدام یک از آنها در مرتبه ایمان کامل هستند.

بنابراین پیامی را می‌توان مورد پذیرش قرار داد که صحت مطالبش محرز شده باشد وگرنه چیزی که مغلوط است ولو با فصیح‌ترین شیوه بیان شود هرگز جنبه آموزشی نخواهد داشت، پیامهائی را که فقط ظاهری جدی دارند و به موجب آنها

ارواح متفرعنی اظهار فضل می‌کنند هرگز نباید مورد توجه قرار داد.

ضمناً نگارنده یادآور می‌شود مطالبی که در ارتباط با این معنا در مقدمه کتاب ذکر گردید و همچنین مسائلی که از نظر قرآن مجید دربارهٔ وجود جن و شیطان در صفحات قبل یادآور شدیم، خواننده نباید هرگز فراموش نماید.

در مسئله پذیرش پیام ارواح سخنان بسیاری از طرف اهل تحقیق و روانپژوهان بزرگ بروجوه گوناگون بیان شده که اطلاع از بعضی مطالب آنها ضروری است، همچنان بعضی دیگر از روانپژوهان خود قائل هستند که این مسئله را باید نصب العین قرار داد که در رابطه با ارواح توجه کامل داشته باشیم که گفتار آنها خالی از اشتباه و خطا نیست، بطوری که گاهی در سخنان ارواح همان اندازه خسران و ضرر هست که در گفتار بعضی از انسانهای زنده می باشد. شاید ضرر و زیان سخنان آنها در بعضی از موارد بیشتر از زیان گفته های ایشان در زمان زندگی دنیائی آنها باشد، پس برما لازم است که هرچه را می‌خواهیم در بوته آزمایش قرار دهیم تا بتوانیم برله و یا علیه این علم قضاوت کنیم.

بنابراین نمی‌توان در تمام این موارد به پیامهای ارواح که بوسیله مدیومها مخابره کرده‌اند اعتماد کرد باید کمال فراست و تعقل و با توجه به آزمایشها پیامهای آنان را مورد بررسی قرار داد و از همه بالا تر باید توجه داشت که آیا پیام آنها مغایرت و مخالفت به مبانی اصول ادیان الهی ندارد و با کلام انبیاء و اولیاءِ حق تطبیق دارد یا نه، اگر کوچکترین انحرافی در این امر باشد پیام از قول هر روح مترقی و پیشرفته ای که باشد مردود و باطل است، همچنان پیامهائی که در مسئله عود ارواح به غلط مخابره می‌کنند.

امّا دانشمند روح شناس دیگری در رابطه با همین معنا گفته است: بسیار ارواح حیله گری هستند که در بکار بردن انواع شیادیها کمال مهارت را دارند و بسیار فراوانند مدیومهائی که معمولاً پیامهای جعلی بنام انبیاء و اولیاء و مقدسین بدستشان انشاء می‌گردد.

استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی در مورد ارتباط با ارواح در کتاب خود بنام «عود ارواح» آورده است: باید گفت که ارتباط با ارواح را به عنوان یک واقعیّت می‌توان پذیرفت، ولی نباید از نظر دور داشت که این مسئله مورد سوءِ

استفادهٔ عده زیادی قرار گرفته و یا افراد ساده‌ذهنی به خیال خود به همین سادگی و بدون هیچگونه اطلاعات علمی (به‌خصوص بوسیله یک میز چرخان) یا یک استکان یا یک صفحه کاغذ پر از حروف (الفبا) با ارواح کبیر و صغیر خواسته‌اند تماس بگیرند و به‌دنبال آن بازی میز گرد براه افتاده و کم کم مسئله سر از تناسخ و بازگشت ارواح به بدنهای جدید در آورده است، و یک واقعیت با هزاران اوهام بهم آمیخته شده و به این ترتیب باید گفت اصل ارتباط ممکن است ولی از هزاران مدعی شاید تنها یکی راستگو باشد.

و این نظر استاد فقط درباره ارتباط گیرندگان بوسیله میز چرخان می باشد ولی اصل ارتباط با ارواح را به عنوان یک واقعیّت پذیرفته‌اند، امّا شاهد کلام در اینجا درباره صحت و یا نادرستی پیام ارواح بوسائل دیگر بود و باید گفت که خواننده نباید بسیار شک کند که گفته‌های ارواح همه فاقد اعتبار است و تشخیص آن از نظر راستی و نادرستی مشکل است. این موضوع امروزه تا حدی روشن شده است چون علم جدید روحی بخصوص در مؤسسه‌های روانپژوهی بقدری پیشرفته است که نزد بیشتر از روانپژوهان متخصص صحت یا سقم پیامهای ارواح کاملاً تشخیص داده می‌شود و با آنکه تاکنون صدها کتاب در این مورد نوشته شده و به زبانهای مختلف ترجمه گردیده باید کسانی که تازه می‌خواهند بسوی این دانش گام بردارند به واقعیت آن توجه بیشتری مبذول دارند.

اکنون برای اینکه این کتاب هم خالی از پیام ارواح نباشد نگارنده با انتخاب دقیق چند پیام که حاوی مطالب آموزنده می باشد و در واقع منطبق با اصول ادیان الهی است در پیرو این بحث متذکر می‌شود و قضاوت صحت و سقم آنرا به خود خواننده وامی‌گذارد.



پیـــام ارواح!

قسمت عمده مسائل این کتاب برسر این موضوع است که آیا زندگان می‌توانند با ارواح تماس بگیرند یا نه و اگر تماس گرفته‌اند گفتگوی آنها چگونه است؟

در اینجا توصیه نگارنده براینست که اگر خواننده بخواهد اطلاع کاملی از مطالعه این بخش از کتاب حاصل نماید باید حتماً تمام مطالب قبلی را به دقت خوانده و مورد بررسی قرار داده باشد والا اطلاعات او ناقص خواهد بود.

اکنون گفته می‌شود: در ارتباط با ارواح ناظرین با تجربه با ارواح دانشمندانی که خود روانپژوه بوده و از دنیا گذشته‌اند، تماس گرفته و آنان خود را به نشانه معرفی کرده‌اند و در نتیجه اطلاعاتی از عالم برزخ در اختیار رابطین قرار داده‌اند.

در پیامی که از ارواح این دانشمندان در محافل و مجالس علمی گرفته شده، اغلب از حالات کسانی که در دنیا نیکوکار و سعادتمند بوده به نیکوئی و خوشی یاد کرده و آنان را در نعم الهی مشعوف دانسته‌اند، دربارهٔ شقاوتمندان و کسانی که زندگانی خود را در فساد و تباهی و شر و آشوب گذرانیده‌اند بدحالی و بدزیستی آنان را فاش کرده‌اند، همچنان در بیشتر مجالسی که صدها نفر از دانشمندان غربی حضور داشته‌اند همه مورد تأیید قرار گرفته است.

در اینجا مایه تأسف است که چرا مسلمانان جهان که پایه اعتقادی آنان بر بقاءِ روح و امر برزخ و آخرت استوار است از این مسیر دور مانده و تاکنون کمتر در این مورد کاوش و تجسس نموده‌اند که لااقل بدانند آیا این مسائل تا چه حد به حقیقت نزدیک است، و اصلاً هنوز هم به فکر جامعه اسلامی نرسیده است که مانند ممالک شرق و غرب عالم دانشکده‌هائی در این امر تأسیس نمایند و مسلمانان را به معرفت و شناسائی روح آشنا سازند و مدارج عالیه این علم جاودانی را آشکار سازند، و بعضی از انحرافات که اکنون گریبانگیر تأسیسات روحی جهان است و از نظر اسلام مردود می باشد آنرا مرتفع سازند. چون موضوع

بقاءِ روح و ارتباط با ارواح و دانش مخصوص به آن اکنون افکار بزرگترین عقلا و دانشمندان و فلاسفه جهان را بخود جلب کرده است و ارتباط بسیار نزدیکی با اصول عقاید اسلامی دارد؛ همچنان که می بینیم توسط بعضی از رابطین با ارواح توسط دانشمندانی که شاید خود هیچ آشنائی به مبانی اسلامی ندارند پیامهائی از ارواح رسیده که تطبیق به موازین اسلامی داشته و عقاید حقه را در چگونگی عالم برزخ تثبیت می‌نماید.

اکنون توجه خواننده را به بعضی از پیامهای ارواح که در کتب معتبر دانشمندان روحی آمده جلب می‌نمائیم.

یکی از ارواح مترقی در پیام خود چنین می‌گوید: اکنون من در عالم ارواح ایمان واقعی را درک می‌کنم و می‌دانم ایمان صحیح همان ایمان به خدا و ایمان بوجود روح و بقاءِ آن پس از مرگ می باشد، چون این ایمان است که انسان را در زندگی زمینی بسوی پاکی و محبت و نیکی می‌کشاند، من اکنون بسیار قوی هستم و از آن رنج پیری که در دنیا داشتم خبری نیست، من اکنون روحی هستم که وطنم در فضا است و در چشم اندازم تجلّی نور خدایتعالی درخشان است. من اکنون در عالم ارواح احساس دید مخصوصی دارم که حتی تا حدودی آینده خود را مشاهده می‌کنم و همه جریان گذشته حیاتم در حافظه ام تجلّی دارند.

یکی دیگر از ارواح سعدا می‌گوید: مرگ امری عادلانه است، البته کم هستند کسانی که از چنگال مرگ به این آسانی خارج شده داخل جهان نعمت و رفاه باشند و چه بسا در اقلیّت هستند کسانی که نغمه های زیبا و منظم عالم ارواح را در فضا بشنوند و بعد از زمانی از قید زندگی توأم با رنج زمینی خود را در چنین فضای متنعم احساس کنند.

شما ای انسانهای زنده، برای ارواحی که در رنج و عذابند دعا کنید چون احسان و محبت آنطور که شما فکر می‌کنید تنها اثرش در زمین شما ظاهر نمی‌شود، بلکه شما می‌توانید با ارتباط به موجوداتی که فضا را پر کرده‌اند و زنده هستند تماس بگیرید و آنها را به دعای خود شاد کنید.

روح سعید دیگری می‌گوید: ای دوستان عزیز چقدر لذت‌بخش و شادی‌آور است که شخص یکمرتبه خود را در فضای مملو از نعمت روحی ببیند،

البته خیال نکنید که من بطور ناگهانی مورد محبت خداوند یگانه قرار گرفتم، خیر! بلکه من در زندگی جزو کسانی بودم که از معیشت به کم قناعت می‌کردم ولی در فراگیری علم به کم قانع نبودم و همچنین سعی می‌کردم به دیگران محبت و یاری کنم.

یکی دیگر از ارواح سعادتمند در پیام خود چنین می‌گوید: با آنکه در این عالم (عالم ارواح) خوشبختم و در سعادتی هستم که تصور آن قبلاً برایم امکان نداشت، با اینهمه من از مراتب بالا تر محروم هستم و در عین حال این سعادتی که فعلاً دارم قابل مقایسه با سعادتهای دنیوی نیست، من نمی‌توانم **جلال و عظمت این اجتماعات عالم ارواح را برای شما زمینیها شرح دهم.** همه این اشراق و سعادت برای این دسته از ارواح نتیجه پاکی و طهارت در جهان شما بوده است، قصرهای مجلل و ساختمان طلاکاری شده شما زمینیها در مقابل خانه و محلات ساکنان اهل آسمانها بی ارزش است. فضاهای جوّی ما با نورهای قوس‌وقزح منور می باشد، گردش رفتن شما به باغها و پارکهای خود با قدمها و یا بوسیله دیگر در قبال حرکت ارواح در فضا برای تفریح و گردش که به سرعت حرکت می‌کنند صفر است، آن افق‌های محدود شما که اغلب با ابرهای متراکم و سیاه پوشیده شده در مقابل افقهای درخشان ما ارواح قابل توجه نیست، همه این جهانها با دست قدرت خداوند حرکت می‌کند.

بهترین نغمه و ترنمهای نشاط آور شما در قبال این نغمه‌های دل انگیز که ما در اینجا داریم، بی اهمیت می باشد؛ چون نغمات موسیقی ما از ارتعاشات امواج اثیری بوجود می‌آید و در اعماق روحهای ما اثر می‌گذارد.

در این عالمی که من هستم، همه بوی معطر محبت را استشمام می‌کنند، در اینجا اعتماد و اخلاص حکمفرماست و از نفاق و دوروئی و دغلی خبری نیست و بهرجا که من می‌روم با دوستان صدیق و با محبت برخورد می‌کنم.

اینست جهانی که من فعلاً در آن هستم جهانی که بزودی همه انسانهائی که در روی زمین در راه درستی و فضیلت و محبت قدم برمی‌دارند به این جهان خواهند آمد.

چند پیـــام از ارواح مستضـــعفین!

در پیـام دیگری کـه یـکـی از ارواح متوسط در مـجـمع روحی پاریس در حضور روانـپژوهـان خطاب بـه آنـان اظهـار داشتـه چنیـن است کـه می‌گـوید: ای دوستان مدت عمـر من در مقابل ابـدیت بسیار بی ارزش و کـم بود، با این همه من فـعـلاً در اینجا کـامـلاً جـزءِ گروه اشقیاء نیستـم بلکه در یک سطح پـائینی مانند انسـانی هستم که در زندگـی زیـاد شرارت و فساد نکرده ولی بـه مرحله کمال هم نرسیده است، پس اگر در این جـهان اشخاص سعید در یـک محیط تنگ و محدود باشند منهم جزو آنها هستم.

من فـقط به یک چیز نـادم و پشیمان هستم و آن اینسـت کـه: آنچه را شما از جهان روحی می‌دانید من در دنیا نـمی‌دانستم، اگر منهم مثل شما جهان ارواح را می‌شناختـم حالا اضطراب و هیجـانم خیلی کـمتر بود، بلی: این یک اضطراب بزرگ است که ما زنـده باشیم ولی زنـده بودن خود را درک نکنـیم، جسد فیزیکی خود را ببینیـم و بـا آن مـربـوط شویم ولـی نتوانـیـم از آن استفـاده کنیـم، یـا آنکه کسانی را که دوست می‌داشتیم ببینیم ولی از سوی دیگر احساس کنیم فکری که می‌خواهد ما را بـه آن دوستان مربوط کـند خاموش می‌شود. (بلی این یک نوع رنج برای ارواحی است که زیاد در این دنیا شقی نبوده‌اند.)

ولی ای دوسـتان روانپژوه اگر آن چیزهـائی که شما اکـنون مـی‌دانید من هم می‌دانستم وصـول من به حیات جـاودانه آسانتر بود، زیرا در آنجا همان مطالبی را که لازم است بعد از انفصـال از جسـد مادیم بدانم، می‌دانسـتـم و روح از جسدم بسیار آسانتـر از این خارج می‌شد کـه من تحمل کـردم. اکنون شما علمای روحی راه خود را پیدا کرده‌اید و هرگز از این راه خارج نشوید.

یـکـی دیگر از ارواح متوسط در ارتـبـاط خـود در جلسه تحقـیـقاتی علمای روحی در پاریس چنیـن گفته است: مـن اکنون دچار رنج و الـمی هستم که شـما نمی‌توانیـد حدّ آنرا تصوّر کنید؛ آری همه این رنجها در اثر آن ندامت است که چرا من در حیات زمیـنی وقتم را به بطـالت و گناه گذرانـیدم بدانید: **که در جهان ارواح**

فرق زیادی میان انسانهائی است که در نزد مردم شریف بوده و انسانهائی که در نزد خدا شریف بوده‌اند.

انسان شریف در میان شما کسی است که به قوانین الهی احترام بگذارد، انسان شریف باید از کبر و غرور و حسد و حرص و طمع و بخل پرهیز نماید، انسان شریف در نزد خداوند آنست که اوقات زندگی خود را صرف محبت به مردم و انجام عمل خیر و خالصانه برای پیشرفت انسانهای مثل خود بنماید و دشمنی و نفاق و کینه را در خود راه ندهد و به دیگران بدی نکند.

ولی آیا من در زندگی خود، همه اینها را انجام داده‌ام؟ «خیر» و من با کمال شرمندگی اقرار می‌کنم که در بیشتر واجبات زندگیم کوتاه آمدم و من آن زندگی را نمی‌کردم که شایسته یک انسان شریف بوده باشد، بلکه بیشتر اوقات، فراموشی خداوند سبب می‌شد که تکالیف واجب دیگر خود را هم فراموش کنم که مسامحه در این امر در سنت الهی استحقاق عذاب و رنج دارد.

وقتی که به این جهان (جهان روحی) پا گذاردم به این حقایق آگاه شدم و احساس ندامت می‌کنم، لذا اکنون بهترین آرزوی من اینست که خداوند بزرگ با رحمت و کرمش این ندامت مرا قبول کند.

پیامهای دیگری از ارواح

از پیامهائی که از ارواح متوسط و نیکوکار می‌رسد چنین نمودار است که می‌گویند: روح بعد از آزاد شدن از جسد مادّی می‌تواند در فضا به سرعت فکر از جائی به جای دیگر منتقل شود. ارواح فهم و درک دارند و رنج و راحتی را احساس می‌کنند، سعادت و آرامش ارواح بسته به همان اعمال و رفتار نیکی دارد که در زمین انجام داده‌اند.

در ارواح یک نیروی تازه برای ارتباط گرفتن با دیگران از طریق فکر پدید می‌آید (یعنی بدون تلفظ می‌توانند افکار یکدیگر را بخوانند).

در جهان ارواح فکر آفریننده و ابداع کننده است که همه نوشته‌ها و

گفته های ارواح این مسئله را ثابت می‌کند.

یکی از ارواح مطلع در پیام خود گفته است: مهمترین چیز برای انسانهای زنده این است که سعی کنند حقایق اشیاء را بشناسند. بنابراین هیچکدام از کارهای دیگر شما قابل مقایسه با تأثیر ایجاد ارتباط میان ارواح و شما زنده ها در همه شئون زندگی نخواهد بود، زیرا این ارتباط مسیر افکار شما را عوض می‌کند و چون فکر همان چیزی است که جهان زندگی شما را می‌سازد، پس در صورت تغییر مسیر افکارتان راه زندگیتان عوض خواهد شد. شما نمی‌توانید به اهمیّت حیات فعلی خود پی ببرید مگر آنکه به **کیفیّت حیات ارواح در عالم ارواح** توجه کنید. شما در اعمال و رفتار خود در این جهان مادی حیات آینده خود را روز به روز و ساعت به ساعت بنا می‌کنید. روشن کردن این حقیقت تنها نتیجه همان مؤسسه ارتباط روحی است که می‌خواهید بوجود آورید.

یکی از روانپژوهان معروف «آیرلندی» در کتاب خود بنام «**بحث روحی**» نوشته است: نامه ها و پیامهای عالمانه ای که از ارواح بما می‌رسد، کاشف از شخصیّت صاحبان آنها می باشد ولی بعضی از اوقات اغلب از نامه ها و پیامها آمیخته با اشکالی می باشد و این موضوع نشان می‌دهد که خاطرات زمینی در آن جهان بتدریج رو به زوال می‌رود و مردگان در حیات برزخی خود مستغرق عوالم دیگر می‌شوند. ما نمی‌توانیم کیفیت حیات آنها را درک کنیم زیرا قیود خاص مادّی که ما داریم مانع می‌شود که ما یقین کنیم می‌توانیم پیامهای بسیار علمی و دقیق ارواح را درک کنیم. و نیز اضافه می‌کند: جایز است بگوئیم ارتقاء در آن جهان در همان خطوطی است که برای حالت عقلی و حیات ما در این جهان وجود دارد. اصول رمز بقاء و وجود غریزه ها و همچنین وجود عقل و اراده قوی یا ضعیف از اموری است که در جهان ارواح مانند جهان ما ظاهر می‌شود.

در پیام دیگری که یکی از ارواح با هوش و با استعداد فرستاده چنین می‌گوید: ما در این جهان (جهان ارواح) خود موجودات حقیقی هستیم، شما در جهان خود همان روحی دارید که ما داریم ولی نمی‌توانید روح خود را ببینید، بنابراین ما را هم نمی‌توانید ببینید مگر اینکه ما خودمان را برای شما قابل رؤیت نمائیم. وقتی که چنین شدیم و این کار را برای جلب توجه شما کردیم، آنوقت

است که به حقایقی آشنا می‌شوید. ما سعی و کوشش داریم تا آن چیزی را که در وجود شما بالاتر از مادّه هست، یعنی «روح» را به شما بشناسانیم، ولی بسیار نادر است که شما در جهان خود به وجود آن پی ببرید و بسیار طول خواهد کشید که آن خصایصی که روح شما حامل آنهاست از قبیل «حیات و عقل» در عالم شما ظاهر شود **چون مادّه نیروی روحی شما را مهار کرده است.**

روح دیگری در پیام خود چنین اشاره می‌کند: برای درک بعضی از حقایق نفوس پیشرفته و عقلهای آماده شده از نظر روحی لازم است تا حکمت اعظم را پیش از آنکه بشناسند قبول کنند، معرفت واقعی با غرور جمع نمی‌شود بلکه تواضع بوجود می‌آورد، زیرا همان عقول متواضع هستند که در این جهان آگاهند که معرفت دیگری هم غیر از شناخت «مادّه» می باشد که باید درباره آن تحقیق کنند و این تحقیق کار انسانها می باشد. بلی: نادانی هم غرور می‌آفریند، چون چیزی نمی‌داند که در برابر عظمت جهان هستی تسلیم شود.

در جهان شما هم بزرگترین دانشمندان و فلاسفه متواضع‌ترین مردم بوده‌اند زیرا آنها بهمان مقدار که به معرفت و عرفانشان اضافه می‌شود احساساتشان هم به آن چیزی که باید بیاموزند زیادتر می‌شود.

خلاصه این روح در پیام خود اعلام می‌کند که ما در این ارتباطها و تماسها چیزی برای خود نمی‌خواهیم بلکه فقط این را می‌خواهیم که تنها به این مسئله توجه کنید که این جهان پهناور و فضای غیرمحدود تنها منحصر به عالم مادّه و اشیاءِ مادّی نیست بلکه در مملکت نفس و عقل هم حقایقی است که آن حقایق منشأ آن از یک حقیقت بیش نیست!

چند پیام از ارواح مجرم و خطاکار!

اکنون باید گفت صرفنظر از اینکه در اینجا مطالبی از قول دانشمندان روانپژوه به اطلاع خوانندگان می‌رسد، ولی حقیقتاً بعضی از مطالب هم بسیار شنیدنی و قابل بررسی می باشد بخصوص آنکه اگر به حقیقت نزدیک باشد.

اینک در اینجا چند پیام از ارواح خطاکار که در کتاب «انسان روح است نه جسد» آمده است متذکر می‌شویم و اعتقاد براین امر را به خواننده واگذار می‌کنیم.

پیامهائی که از ارواح شریر القاء شده، حاکی از آنست که: ارواح مجرم و خودخواه و بیرحم به مجرد اینکه روحشان از جسد مادی خارج می‌گردد، دچار یک شک و تردید عمیقی درباره وضع فعلی و آینده خودشان می‌شوند، آن ارواح به اطراف خود نگاه می‌کنند کسی را پیدا نمی‌نمایند تا شقاوت خود را بسر او خالی نمایند، یأس شدیدی برآنها مستولی شده در یک سکوت خفه کننده و عمیقی در نفس خود فرومی‌روند.

این ارواح نمی‌توانند محل اقامت ارواح پاک و منزه را ببینند، فقط متوجه اطراف خود هستند و هنگامی که با ارواح ضعیف یا روحی که عذاب می بیند برخورد می‌کنند به آنها حمله‌ور می‌شوند!

آنان همه خطاهای گذشته خود را بیاد می‌آورند و همان تجسّم خطاهای آنان است که در آن عالم هم آنان را به حرکت شرارت‌آمیز بدون اراده وادار می‌کند.

ارواح شریر، مدتهای متوالی خود را در همان حالت پریشانی و سرگردانی احساس می‌کنند و بعد ظلمتی تمام وجود و اطراف آنها را فراگرفته و در نتیجه دائره فعالیت آنها تنگ‌تر می‌شود و ضمیر آنها تا آن موقع که در حالت خاموشی و افسردگی بوده بیدار می‌شود و احساس ندامت و پشیمانی برآنها دست می‌دهد در حالی که رنج و مشقات آنها را تحت فشار قرار داده احساس می‌کنند تمام وجودشان را ترس و وحشت فراگرفته است.

یکی دیگر از ارواح شریر می‌گوید: من بزودی داستان آن خبرهائی را که هنگام مرگ و بلافاصله بعد از آن دیدم برای شما خواهم گفت: روح من با جسد مادّیم بوسیله روابط مادی کاملاً مربوط بود و با رنج و مشقت زیادی از آن جسد نجات یافتم که برایم منبع سعادت بود، من چون جوان بودم هنگام مرگ بقدری نیروی بدنم زیاد بود که تصور نمی‌کردم به این زودی بمیرم، این بود که هنگام مرگ خود را مرده نمی‌دانستم در جستجوی جسدم برآمدم، ناگهان یک حالت

غفلت و بیهوشی به من غلبه کرد، وقتی بهوش آمدم ناگهان خود را در تاریکی بسیار عمیقی فرورفته دیدم و احساس این حالت صدمه زیادی برمن وارد کرد.

از این رنج بالا تر این بود که ناگهان تمام خطاها و گناهانی که مرتکب شده بودم در نظرم مجسّم شد، چون یک روشنائی حقیقی به من تابید **دیدم بیرحمانه عمق روح مرا به من نشان داد**، دیدم کاملاً برهنه هستم. از این کارم احساس شرمندگی و خجالت شدید نمودم، سعی می‌کردم از این وضع فرار کنم و خود را مشغول چیزهائی کنم که اطرافم بود. در این حال گویا ارواحی در تاریکی از کنارم می‌گذشتند که بسیار ناراحت بودند و در یک حالت یأس شدید فرورفته بودند.

بطور کلّی انفعالات ناشناخته و یا شناخته همه وجودم را احاطه کرده بود و یک نیروی قوی که من نمی‌توانستم در مقابل آن مقاومت کنم مرا وادار می‌کرد که از همه این رنجها و وحشتها فرار کنم و امیدم کاملاً از همه چیز قطع شده بود.

روح مجرم و خطاکار دیگری می‌گوید: من زمان زیادی نیست که از جسد مادّیم جدا شده‌ام، رنج شدیدی که اکنون من دچار آن هستم قابل مقایسه با شدیدترین رنج بدنی نیست، پس برایم دعا کنید تا خداوند مرا ببخشد، من از این رنج به او پناه می برم.

و همین روح در پیام دیگری می‌گوید: من بسختی می‌توانم با شما سخن بگویم. من بسیار رنج می برم، شما با من دعا کنید که خداوند عذاب مرا تخفیف دهد. برسر قبرم بروید و در آنجا برایم طلب مغفرت کنید، چون احتمال می‌دهم که این عمل شما برایم مفیدتر باشد.

بیان ندامت آمیز روح دیگری چنین است که می‌گوید: ای برادران؛ من در دنیا فقط برای خودم زندگی می‌کردم، برای همین است که حالا کفّاره آنها را می‌دهم و رنج می برم، پس خداوند بشما نعمت داده که رنجهای مرا می‌شنوید.

ای دوستان براه راست بروید، راه ایمان به خدا و خدمت به دیگران و محبت به مردم، و برای من هم دعا کنید زیرا من آن نعمتهای خداوند را در جای بد مصرف کردم که در اینجا گرفتار این همه رنج و عذاب شدم.

یک روح شریر در پیام خود چنین توصیه می‌کند: اگر می‌خواهید همانند

من در رنج و مشقت نباشید، قلباً متواضع باشید، با اراده خدا تسلیم شوید، در مصیبتها صبور باشید، به مستمندان محبت و کمک کنید، بر ضعیفان دستگیری نمائید و در غمهای دیگران شریک باشید.

پیام ارواح در خداشناسی!

قطع نظر از گفتار انبیاء و فلاسفه و دانشمندان درباره شناخت خداوند و ایمان به او، بنا به گفته روانپژوهان مشهور: ارواح هم هنگام ارتباط در جلسات روحی دربارهٔ نیروی وجودی عظیم که همه تاروپود مختلف حیات و جاودانگی آنها به وجود او بسته است، سخن گفته اند، و پیامهای ارواح چنان واضح و روشن است که مراتب شک و انکار یارای مقاومت در برابر آن گفته ها ندارد.

با آنکه خدایتعالی را نمی‌توان دید و او در تمام عالم هستی با چشم دل نمایان است و مکانی ندارد، ولی ارواح می‌خواهند با تعالیم خود دلهای ما انسانها را نخستین مکان برای خداوند معرفی کنند.

در پیامی از ارواح آمده است: خداوند بوسیله علم و قدرت و اراده، حکمت و حیاتش در همه چیز ظاهر است، منتها ظهور خداوند در انسان بیشتر از ظهور او در سایر موجودات است.

ای زنده ها بدانید: که تجلّی وجود خداوند است که همه موجودات جهان هستی را ظاهر ساخته و روح شما انسانها شراره‌ای از روح خداوند می باشد!

یکی دیگر از ارواح در پیامی که فرستاده است می‌گوید: در جهان هستی هیچ حقیقتی روشن‌تر از این سخن پیدا نمی‌شود که بگوئیم: هرجا که محبت هست عنایت و رحمت خداوندی هم هست، اگر من فقط عهده‌دار انجام یک رسالت باشم از میان همه رسالتها فقط رسالت محبت را انتخاب می‌کنم. ای انسانها بیدار شوید و با آفریدگار خود محبت ورزید و او را بشناسید و بدانید که در وجود شما نیروئی هست که شما را به مملکت آسمانها می‌رساند.

این روح (که پیرو دین مسیح بوده) در پیام خود می‌گوید: سخنان مسیح را

بیاد آورید که گفت: خداوند فرموده: من همیشه با شما هستم و شما براه خدا بروید. (قرآن مجید هم این معنا را تصریح کرده و می‌فرماید: وَهُوَمَعَكُمْ اَيْنَ مٰا كُنْتُم.[۱])

و باز هم آن روح از قول مسیح می‌گوید: قدرت عظیم خداوندی از شما حمایت می‌کند چون او اکنون هم با شماست و برشما است که از او استقبال کنید.

این روح در پیام خود اضافه می‌کند: اگر شما بخواهید به معرفت واقعی خداوند برسید پس جمال او را در همه آن موجوداتی که در اطراف شما هست، مشاهده کنید و خداوند را با صفت پاک و کمال توصیف کنید.

روح دیگری در پیام خود می‌گوید: انسان به هر طرف که نگاه می‌کند در جستجوی خداوند است در حالی که فراموش کرده که خداوند در دل اوست، چه خوب بود شما مردم زنده **محبت خداوند را بهمان نحو می‌دیدید که ما ارواح می‌بینیم** آنوقت می‌فهمیدید که خدا حتی برآنها که نافرمانی او می‌کنند نعمت خود را بازنمی‌دارد.

یکی از ارواح در جمع علمای روحی اظهار داشت: ما ارواح بسیار مایلیم که حقایق بسیط روحی را که همیشه اساس جاودانه عدل، خیر و کمال هستند برای انسانها بیان کنیم. هدف ما ارشاد کردن انسانهائی است که راه حقیقی خویش را گم کرده‌اند و نمی‌دانند که خدا را کجا پیدا کنند در حالیکه او در قلب آنهاست.

ما ارواح می‌خواهیم معرفت راستین خدا را به انسانها بیاموزیم و به آنها بگوئیم بزودی دلهای شما بیدار خواهد شد و **در اثر ارتباط با ما ارواح راه اصلی خویش را پیدا خواهید کرد.**

همه نیروهای جهان ما (جهان ارواح) برای مساعدت بشما تجهیز شده و اصلاً جهان ما با جهان شما بهم پیوسته است و حجابی در میان نیست!

و این بود چند پیام مختصر از ارواح دربارهٔ خداشناسی در حالی که

۱. حدید / ٤.

پیامهائی که از ارواح تاکنون در این مورد رسیده کتابهای بزرگی را دربر می‌گیرد، و از همین جهت است که علم جدید روحی که بقای روح و شخصیّت پس از مرگ را تأیید کرده است و پرده از روی بسیاری از حقایق برداشته، ایمان ما را به شناخت خداوند و گرداننده جهان هستی ثابت و پابرجا کرده و در اثر این تلاش و کوشش است که علم روحی ما را وادار به خودشناسی کرده تا از این طریق خدای خود را بشناسیم.

پیام ارواح به روانپژوهان!

دربارهٔ راستی و نادرستی پیام ارواح مطالبی گذشت و چنین نتیجه گرفته شد که گفتار آنان اگر با موازین عقلی و دینی و الهی تطبیق داشته باشد، می‌توان مورد پذیرش قرار داد و چون مسائلی که در روانپژوهی مطرح است بیشتر استناد به پیامهای ارواح است و کتابهای روانپژوهی اکثر مملو از هرگونه پیام است، لذا در اینجا نگارنده چند پیام که سند آنها از کتب روانپژوهان معروف است انتخاب کرده که مخاطب خود دانشمندان روانپژوه می باشند.

ای روانپژوهان: به عطوفت پروردگار ایمان داشته باشید، در تهیه زاد و راحله جهت زندگانی نوینی که در کمین دارید به کفایت، احراز بینش کنید، اگرچه در عرصه جسمانی از حاصل مجاهدت بهره و لذتی برنگیرید، ولی آنگاه که نزد ما آئید از پیشرفت مساعی زمینی خود در راه ترویج روانپژوهی و تبلیغ اصول مهرورزی غرق و جد و قرین کامیابی خواهید گشت. این بنای عظیم که اکنون بنیاد می‌گذارید قطعاً تکمیل آن به موانعی برخورد خواهد کرد که برای رفع مشکلات ضرورت است به ایمانی استوار و همتی پایدار مجهز باشید. رسولان خدا پایه گذاران مقدم بوده‌اند که سنگ زیربنای این حکمت را به دستهای توانای خود مستحکم ساخته‌اند.

هان ای معماران کاخ سعادت و رستگاری، همتی افزون باید بکار برید، در اقدامات سازندگی خود مجاهدتی پیگیر بعمل آورید، خدای یگانه همواره

پشتیبان شما خواهد بود، حتی لحظه‌ای نباید غافل بمانید چون مهرورزی به زبان گفتن آسان است ولی بلااثر می‌باشد، حتی مطمئن باشید که ایمان بدون عمل مترتب هیچگونه فایده نیست، مخصوصاً وظیفه شما خواهد بود که سرمشق نکوخواهی و پسندیده‌خوئی و لطف و احسان باشید وگرنه ایمانتان حتی برای خودتان سودی نخواهد داشت.

ما ارواح به متابعت از منویات پروردگار و به منظور پیشرفت همگان، همواره در مجاهدت و تلاشیم؛ پس شما ای روانپژوهان زمینی بکوشید ما را در اجرای همین مقصود پیوسته معاونت نمائید.

هان ای برادران عزیز: وقت همت است به خاطر خودتان و به خاطر آینده بشریت دمی از مجاهدت غفلت نورزید، مخصوصاً برای بهبود خودتان هر لحظه کوشا باشید، در آن صورت چنان سعادت معنوی نصیب خواهید داشت که اکنون ادراکش از گمانتان دور است و مرا امکان تفهیمش برای شما میسّر نیست.

ای برادران روان‌پژوه: شما بهتر می‌دانید غیر از ارواح مترقی که خیرخواه شما هستند، ارواح خبیث و بدخواهی هم وجود دارند که پیوسته درصدد ایجاد شرّ می‌باشند، در حالیکه عده‌ای شما را به جلو هدایت می‌کنند عده دیگری می‌کوشند شما را به قهقرا بکشانند. پس توجه خود را نیکو متمرکز سازید که نیکان را از بدان تمیز دهید، راه تشخیص بسی آسان است، هرآنچه از راه نیکوناشی باشد هرگز زیانی بهیچکس نمی‌رساند، اما آنچه زیان‌آور است و نکوهیده می‌باشد جز از روح بد ناشی نتواند بود.

مصاحبه با ارواح در خصوص خودمدیومها!

از آنجا که روانپژوهان خود بیشتر در جستجو و کاوش در امر تحقیقات روحی هستند، لذا در اول در ارتباط با ارواح بیشتر درصدد هستند که اطلاعاتی در مسائل تحقیقاتی دربارهٔ خود از ارواح بدست آورند، لذا در اینجا در ضمن مصاحبه‌هائی که از ارواح توسط آنان بعمل آمده چند موضوع مهم آنرا متذکر

می‌شویم. (و این خود برای اهل تحقیق مسائل آموزنده‌ای را در علم جدید روحی مطرح می‌نماید.)

سئوال از روح ــ آیا افراد غیر مدیوم می‌توانند ارواح را نزد خود فراخوانند؟

جواب روح ــ هر کسی از روحی که مورد نظرش باشد می‌تواند تقاضای تماس کند، ولی روحی که فرامی‌خوانید اگر وسیله‌ای جهت ارتباط مادّی در اختیارش نگذارید شاید نزدتان بیاید امّا فقط به گفتارتان می‌تواند گوش دهد.

س ــ روحی که حضورش تقاضا شود آیا قطعاً به نزد ما خواهد آمد؟

ج ــ بستگی دارد به موقعیّت مخصوص آن روح، چون ممکن است در شرائطی قرار داشته باشد که اجابت دعوت شما برایش مقدور نباشد.

س ــ علت چیست که به بعضی از ارواح اجازه ارتباط داده نمی‌شود؟

ج ــ چون شاید به صلاح روح یا به مصلحت شخص متقاضی نیست.

س ــ ارواحی که پراکنده در فضای لایتناهی یا در عوالم مختلفند چگونه از اقصی نقاط جهان تقاضای ما را متوجه می‌شوند؟

ج ــ روحی که شما آنرا فرامی‌خوانید هرقدر هم دور باشد فکری را که بقصد او ارسال شده است مانند یک تخلیه الکتریکی احساس می‌کند و توجهش به نقطه‌ای که منشأ جهش آن فکر بوده است، معطوف می‌گردد.

س ــ همانگونه که هوا وسیله انتقال صوت است، آیا سیاله جهانی هم وسیله و محل انتقال فکر است؟

ج ــ آری، فقط با این تفاوت که فاصله برد صدا خیلی محدود و برد امواج فکری نامحدود است **(روح هرکجا باشد توجهش به سمت ندای فکری معطوف می‌گردد.)**

س ــ چگونه روحی را که فرامی‌خوانیم به سرعت با ما ارتباط می‌گیرد که موجب اعجاز است، همچنان که گویا آن روح در کنار ما حاضر بوده است؟

ج ــ فاصله مکانی برای ارواح واجد اهمیت نیست و آنان قبلاً به قصد شما آگاه بوده حتی ممکن است پیش از تقاضای شما در جوار شما حاضر باشند.

س ــ روحی که بنا به تقاضای ما ارتباط می‌گیرد آیا به میل خودش نزد ما حاضر می‌شود یا مجبور به حضور می‌گردد؟

ج ــ اخذ ارتباط هم تابع مشیت خداوند است، یعنی از قانون کلّی تبعیت می‌کند و هیچوقت با عنف و اجبار عمل نمی‌شود. هروقت قصد مفیدی در بین باشد، ارواح پیشرفته تقاضای شما را اجابت می‌کنند، ولی البته از حضور در مجالسی که آزمایشهای روانپژوهی را وسیله سرگرمی تلقی نمایند خودداری می‌کنند.

س ــ آیا ایمان به روان‌پژوهی یک شرط ضروری برای ارتباط با پیشرفتگان است؟

ج ــ ایمان به خداوند البته ضرورت است و بعد از آن اگر شما خیرخواه و یا جویای حقیقت باشید خود به‌خود به حقایق دیگر هم ایمان خواهید آورد.

س ــ آیا تماس با زندگان زمینی برای ارواح آزاد مزاحمت دارد یا مطبوع است؟ و آیا وقتی که ما تقاضای ارتباط می‌کنیم با رغبت و یا با اکراه می پذیرند؟

ج ــ این موضوع بستگی به نیّت متقاضی و طبیعت هر روح دارد، هرگاه هدفی شایسته در میان باشد و محیط مناسبی هم برای ارتباط دائر باشد تماس با زمینیان برایشان مطبوع و حتی جالب است، چون غالباً از یادآوری و اظهار محبت زمینیان خرسند می‌شوند، رغبت و اکراه هم در تماس با ارواح بستگی به خلق و خوی شخصی هر روح دارد، چه‌بسا بعضی از ارواح از اجتماع ملول بوده و به‌تنهائی خو گرفته‌اند و بعضی اجتماعی بوده با رغبت تماس می‌گیرند.

س ــ هنگامی که روح به میل خودش تماس می‌گیرد آیا نسبت به درستی هویّت او می‌توان بیشتر اطمینان حاصل کرد؟

ج ــ بهیچوجه، چون اغفالگران غالباً چنان می‌کنند تا نیکوتر فریب دهند!

س ــ موقعی که یک روح عقب‌مانده تماس می‌گیرد آیا می‌توان به ترک ارتباط وادارش کرد؟

ج ــ آری، راهش اینست که هیچ اعتنا به گفتار او نکنید، چون اگر از مصاحبه‌اش خرسند گردید بزودی دست از سرتان برنمی‌دارد و اگر بی اعتنا باشید او خود رها می‌شود، چنان که همین پدیده در میان شما زندگان هم بسیار رواج دارد.

س ــ هرگاه در چند مکان مجزّا در عین حال از یک روح واحد تقاضای تماس کنند آیا وی می‌تواند با تمام متقاضیان در عین حال ارتباط بگیرد؟

ج ــ اگر روح عالی و مترقی باشد البته می‌تواند.

س ــ آیا زمانی که روح در مکانهای مختلف بسیاری از زندگان در یک آن با او تقاضای ارتباط می‌کنند می‌تواند جوابگوی همه باشد.

ج ــ آری، ارواح عالیه همانند خورشید که اشعه خود را به تمام جوانب پراکنده می‌سازد و بدون اینکه به قسمت‌های مجزا تقسیم شود انوارش را به اکناف عالم می‌رساند، فکر روح پیشرفته چون اخگری نورانی است که فروغش تا افق همه جا قابل رؤیت است، هرقدر روح منزه‌تر باشد میدان برد افکارش وسیع‌تر می‌شود.[۱]

چه نوع سئوالهائی را ارواح جواب می‌دهند؟

بعضی از دانشمندان قائلند براینکه شک نیست که از طریق ارتباطهای روانپژوهی به پاره‌ای اطلاعات ارزنده و مخصوصاً به اندرزهای مفید دست‌یابیم ولی ضمناً باید بدانیم جوابهائی که مخابره می‌شود به مقتضای معلومات و اطلاعاتی است که روح مخاطب دارد و یا متناسب است با استحقاقی که ما داریم و منظوری که به دنبالش هستیم، بالاخره اگر به تشخیص روح مخاطب

۱. چه خوب این مصاحبه با روح مترقی مسئله‌ای را ثابت می‌کند که بعضی از مخالفین که به مسلمانان بخصوص شیعیان خورده گیری می‌کنند و می‌گویند: چگونه ممکن است در یک زمان از تمام بلاد بوسیله عرض سلام با ارواح پیامبران یا امام تماس حاصل کرد و با آنان ارتباط معنوی برقرار نمود. آنها می‌گویند: چگونه روح پیغمبر یا امام می‌تواند پاسخگوی تمام افرادی باشد که در آن واحد از گوشه و کنار جهان به او سلام کرده و در تماس باشند بخصوص که دیده می‌شود در ایام زیارتی و سوگواری تمام ارادتمندان آن بزرگواران در تمام ممالک جهان درصدد ارتباط بوده و خواهان شفاعت و برقراری محبت هستند. با این جوابها که این روح پیشرفته در مصاحبه خود داده است، این مسئله را بخوبی حل کرده در حالی که هیچگونه اطلاعی هم از قدرت و نیروی ارواح عالیه انبیاء و اولیاء حق را نداشته است و تنها اشاره به ارواح مترقی کرده است.

سئوال مطروحه کمتر یا بیشتر مفید باشد، وی هم در توضیح مطلب کمتر یا بیشتر دقت خواهد کرد، امّا هرگاه منظور اصلی ما کسب پاره‌ای اطلاعات راجع به امور دنیوی باشد بطور مسلّم از لحاظ ارواح پیشرفته چندان خوشایند نخواهد بود و در اینصورت آنان به تماسهای کوتاه اکتفا خواهند کرد.

در رابطه با این معنا «آلان کاردک» روانپژوه معروف فرانسوی پیامهائی از ارواح در کتاب خود بنام «ارتباط با ارواح» آورده است که به چند پیام از آنها اشاره خواهیم کرد.

آیا ارواح به سئوالهائی که از آنها می‌شود با رغبت جواب می‌گویند؟

در پاسخ به این سئوال یکی از ارواح می‌گوید: این امر بستگی به نوع سئوال دارد، ارواح مترقی و جدی به پرسشهائی که به مقصود مهرورزی و ترویج فضائل و رفع ابهامات است، با کمال رغبت و خوشحالی جواب می‌گویند؛ امّا به سئوالاتی که غیرجدی و بیمورد باشد وقعی نمی‌نهند.

آیا ارواح ممکن است ما را از وقایع آینده باخبر سازند؟

جواب روح اینست که: شما انسانهای زنده زمینی اگر احیاناً عالم به وقایع آینده می بودید چه‌بسا صرفنظر از حال می‌کردید، کسب اطلاع از آینده عمده‌ترین موضوع پرسشهائی است که شما زمینیان برای جواب آنها اصرار می‌ورزید و در این مورد یقیناً راه اشتباه می پیمائید، ارتباط با ارواح را نوعی وسیله پیشگوئی پنداشتن چیزی نیست جز یک تصور واهی، پس اگر در این خصوص مصرّانه جواب بخواهید به احتمال زیاد از روحی سفله فریب خواهید خورد.

در پیرو این سئوال باز از همان روح سئوال می‌شود: پس چگونه است که بعضی از ارواح وقایعی از آینده را خبر داده‌اند که عیناً وقوع یافته است.

که در جواب گفته می‌شود: البته روح ممکن است گاه وقایعی را پیش‌بینی کند که افشای آن را مفید تشخیص دهد و گاهی هم ممکن است مأمور شود مطلبی را بروز دهد، امّا پیشگوئیهای دروغین ارواح اغفالگر که شما را به خاطر تفریح خودشان دچار اشتباه می‌کنند بسیار فراوان‌تر است.

سئوال دیگر اینکه: چگونه است که بعضی از اشخاص تاریخ مرگ خودشان را قبلاً احساس و درک می‌کنند.

جواب اینست که: غالباً روح خودشان است که به وقت فراغت و آزادی از بدن متوجه موضوع می‌شود و هنگام بیداری بصورت نوعی احساس القائی به خاطرشان می‌ماند، از آنجا که این افراد خودشان را برای مرگ آماده ساخته‌اند هرگز هراسان از مردن نیستند، و هیچ نگرانی از این لحاظ به دل راه نمی‌دهند، آنها جدائی روح از بدن را فقط نوعی تغییر محیط و شرائط زندگانی می‌دانند، در واقع مرگ جسمانی همانند تعویضی از لباس ژنده و خشن است که با پوششی از حریر لطیف‌تر تعویض می‌شود.

ارواح مترقی اوامر و نواهی الهی را تأیید می‌کنند

در ارتباط و مصاحبه با ارواح پیشرفته چنان نمودار است که حقاً آنچه در این عالم بوسیله ادیان الهی و کتابهای آسمانی مذموم و ناپسند شمرده شده آنها صراحتاً نهی کرده و به هر عمل خیر و نیکوئی که مقبول درگاه الهی است توصیه می‌نمایند.

در ارتباط با یکی از ارواح مترقی چنین آمده است: غرور و خودپسندی که در نفس آدمی بوجود می‌آید، رهائی از آن منوط به مبارزه با نفس است، این روح می‌گوید: افراد متکبر و مغرور در عالم ارواح حقیر و کوچکند برخلاف متواضعان و ساده‌دلانی که مقام و منزلت رفیعی دارند.

و باز این روح چنین می‌گوید: **مفتاح ترقی ارواح رسانیدن خود در دنیا به اوج مرتبه کمال است** عفو و بخشش، اعمال نیکو و صالح، دستگیری مستمندان، محبت و علاقه بهمنوعان روح بشر را به مقام ترقی و کمال می‌رساند.

هرگونه فکر ناصواب و اندیشه خطا در عالم روح انعکاس داشته و مانند دود غلیظی برآن غلبه کرده و قلب را تیره می‌سازد، برای رسیدن به درجه کمال دو چیز لازم است: یکی نیکوکاری و دیگری درک حقیقت.

نیکوکاری یک خصلت بسیار عالی است که از کانون رحمت و احسان الهی تراوش می‌کند، نوری است که به جهانیان می‌تابد و در قلوب آدمیان تابش

یافته حرارت و گرمی برآن می بخشد و رمزی از خشنودی ذات پاک الوهیت است.

روح دیگری می‌گوید: رذائل اخلاقی به اختلاف نوع و قسم پس از مرگ به انسان احاطه دارد و به او چسبیده است و درجای دیگر می‌گوید: علمای فاسق خطرناکتر از ارواح شریره هستند، زیرا که کبر و زیرکی هر دو در آنها جمع شده است.[۱]

اگر شما ایمان به عوالم روحی نیاورید و تصور کنید هرچه روح است همه روح مخلوق زمین شما است عیناً به آن وحشی جنگلی همانند هستید که تصوّر می‌کند غیر از محل زیست او جای دیگر در عالم وجود نیست!

ارواح پست و نادان گول می‌زنند و دروغ می‌گویند و عامل گمراهی مردم هستند و به‌سزای عمل خود خواهند رسید، خداوند برای آزمایش شما آنها را آزاد گذاشته است تا شما خوب و بد را از هم تمیز دهید!

باز هم از گفتار روح دیگری است که می‌گوید: ارواح علوی هرقدر بالا تر از حیث درجه و مقام باشند در وحدت فکر با هم نزدیک می‌شوند بطوری که موضوع شخصی یا خصوصی در نظر آنها نیست.

در اولین مرحله ورود به عالم ارواح!

بنابر آنچه اغلب در کتب دانشمندان روحی آمده است: وقتی که روح به عالم ارواح منتقل می‌شود، در اولین مرحله یک حالت بهت و تحیّر به او دست داده و خود را در میان جماعتی می بیند که از همه پوششهای فیزیکی بیرون آمده‌اند، ارزش اشخاص در عالم ارواح برحسب نیّت و تعقّل آنها ظهور می‌کند، بنابراین ممکن است: کسی که ما او را قابل عذاب می‌دانستیم در جهان روح آدم سعادتمندی باشد و کسانی که ما در دنیا در اثر تظاهر و ریاکاری آنها را آدم خوب و خوشبخت و سعادتمند می‌دانستیم در آن جهان در رنج و عذاب باشند.

۱. از کتاب «عالم ارواح طنطاوی».

در عالم ارواح اغلب بزرگان روی زمین خوار و ذلیل می‌شوند و آن چیزهائی را که از مال وثروت و القاب و عناوین و مقام اجتماعی برای خود در دنیا افتخار می‌دانستند در آن جهان همه بی معنا و پوچ و بی اثر می باشد و آنان که ظلم و ستم برمستضعفین و مستمندان روا می‌داشتند در آن جهان فقیر و بی اعتبار خواهند بود (و بگفته قرآن کریم به رنج و عذاب گرفتار می‌شوند).

ارزش انسانها در عالم ارواح فقط بسته به ادراک و مشاعر آنها می باشد که منشأ آن همان میزان عقلی و اعمال و رفتار آنها درزندگانی دنیا بوده است.

آنکس که کردار و رفتار او در دنیا نیکو بوده است به گروه ارواح سعدا می پیوندد و آنکس که شریر و بدرفتار بوده به گروه ارواح اشقیا می پیوندد و آن دسته که حجت برآنها تمام نشده و درزندگانی دنیا در بی اطلاعی و بی خبری زندگی خود را گذرانیده‌اند امر آنها موکول به اراده و مشیت حقتعالی می باشد و شاید هیچگونه لذت از نعم الهی در عالم ارواح نداشته و عذابی هم نمی بینند تا تکلیف آنها در رستاخیز روشن گردد.

امّا انسان وقتی که تازه به جهان ارواح قدم گذارد نخستین چیزی که توجه او را جلب می‌کند اینست که می بیند همه انسانها در آنجا از حیث شکل و قیافه همانگونه هستند که در روی زمین بوده‌اند و از پیام ارواح چنین برمی‌آید که گفته‌اند تمام جسد اثیری ما در قیافه و شکل شباهت کامل به همان جسد فیزیکی ما در روی زمین دارد.

در جهان اثیری اثر گذشت سن در سیما ظاهر نمی‌شود و جسد اثیری با گذشت زمان نیرویش را از دست نمی‌دهد و طبق گفته ارواح اسرار حیات در جهان اثیری برای آنان آشکار است و حقایق یکی پس از دیگری برآنان تجلّی دارد، در آن جهان است که عظمت و ارزش انسانی از جهت آنکه عالیترین مظاهر از مظاهر حیات می باشد، آشکار می‌گردد.

شکل خارجی انسان در عالم روحی برحسب ظهور خاطراتی است که آن خاطرات از طریق عقل در جسد اثیری عمل می‌کند، زیرا اغلب ارواح هنگام آمدن به عالم زمینی با استفاده از نیروی عقل که خاطرات زمینی در آن متمرکز بوده امواج خود را پائین می‌آورند و ارواح ترجیح می‌دهند با همان شکل قدیمی که

در روی زمین داشته‌اند ظاهر شوند. (البته این موضوع مربوط به جلسه ارتباط با ارواح است.)

در جهان اثیری همان شکلی که انسان دارد بطور کامل از جمال اخلاقی ظاهر شده می‌تواند همه عواطف و احساسات آن شخص را نشان دهد (یعنی همان شکل با زبان حال شخصیت واقعی آن انسان را نشان می‌دهد) و امکان ندارد جسد اثیری مشاعر و عواطفی را بخود نسبت دهد که قبلاً مالک آن نبوده است و بهمین مناسبت است که گفته‌اند: **عالم ارواح برخلاف عالم زمینی جهان عالم شهود است.**

و باز به این نکته باید توجه داشت که در جهان ارواح شکل ظاهری انسان روح را نمی‌سازد، بلکه روح است که شخصیّت و شکل واقعی آدمی را می‌سازد، با توجه به همین حقیقت فطری است که یکی از روانپژوهان عالیقدر از قول یکی از ارواح می‌گوید: **شکل ارواح در جهان روحی بهمان اندازه زیباتر ظاهر می‌شود که صاحبان آنها در جهان زمینی باطناً حقایق مقدسه ایمان به خدای یگانه و روز رستاخیز و فضائل اخلاقی را دوست داشته‌اند** و با آنها زندگی می‌کرده‌اند (چون در جهان ارواح جمال باطنی انسان که جمال واقعی روح است تجلّی می‌کند) و شکلش در آن جهان برحسب همان شخصیّتی می‌شود که در روی زمین برای خود کسب کرده، لذا آدمی هر اندازه نیکی و محبت در باطنش ریشه دوانده باشد بهمان میزان منطبق با محیط روحی خود ظاهر می‌گردد، در نتیجه جمال اخلاقی نیک آدمی در جهان ارواح شکل زیبائی به جسد اثیری می‌دهد.

موقعیّت عالم ارواح!

کسانی که اعتقاد به بقاءِ روح داشته و معتقدند ارواح پس از ارتحال از این عالم در مرحله دیگری به حیات خود ادامه می‌دهند تازه به مجهول دیگری مواجه هستند که بدانند: آیا جایگاه ارواح و محل زندگانی و رفت و آمد آنها در کجاست؟ آیا دوش به دوش زندگان در فعالیت هستند؟ آیا در بالای پشت بامها و

برسر قصرها زندگی می‌کنند؟ آیا در کوهستان و یا بیابانها و یا باغ و بوستان و مزارع به حیات خود ادامه می‌دهند؟ یا جولانگاه آنها در فضای لایتناهی است!!

آری: ممکن است در هر کجا زندگی کنند، ولی بنا بر آنچه که در رابطه به این معنا دانشمندان روانپژوه اظهار داشته‌اند در اینجا اشاره به بعضی از مطالب آنها از کتاب «انسان روح است نه جسد» می‌نمائیم.

روح در فضای لایتناهی جهان هستی همان مقامی را اشغال می‌کند که جمیع ستارگان و کرات آسمانی اشغال کرده‌اند، یعنی جهان اثیری که در داخل فضاهای خالی بین ستارگان واقع شده است، نه جهان جداگانه و خارج از اینها، پس عالم روح با این توصیف وسعت زیادی دارد و در نتیجه مسلّم شده است که مراتب مختلفه وجود از لحاظ اشغال قسمتی از فضا و مکان با یکدیگر حالت تداخل دارند و می‌توانند فضای حال یکدیگر را اشغال کنند، البته این نظریه هنگامی قطعی شد که کلمه «خلأ» معنای قدیمی خود را از دست داد و دارای این مفهوم شد که «خلأ از نظر ما فقط ناتوانی از احساس مقدار زیادی از مظاهر هستی در آن منطقه می باشد»، وقتی که دانش بشری محدود باشد و نداند چگونه به این سئوال (جای عالم ارواح کجاست؟) پاسخ دهد، انسانی که همیشه ایمان و اعتقادش براساس صحیح علمی و منطقی مبتنی و متکی باشد حق دارد در وجود عالم روح شک کند و در نتیجه جاودانگی انسان را هم منکر شود و چنین تصوّر کند که مرگ به معنای متلاشی شدن ترکیب جسمانی هر موجود جاندار که سرنوشت نهائی اوست می باشد.

اما مسئله مهم آنست که: در آن فضای لایتناهی مناطق مختلفی برای زندگانی ارواح که هر گروهی در شأن و مقامی هستند وجود دارد که نسبت به موقعیت ارواح و سعید بودن و شقی بودن آنها این مراتب تغییر دارد و حتی در مناطق سعدا باز هم طبقه‌بندی و ناحیه‌های مختلف وجود دارد که باز درخور مقام و منزلت ارواح است که بعضی این مراحل و درجات را به هفت سطح تقسیم کرده‌اند، و همچنین مراتب اشقیاء و بدکاران هم درجه‌بندی آن بخوبی ظاهر است.

وقتی که وسعت جهان اثیری در پشت سر این جهان مادّی به اندازه

خلائی باشد که فضای لایتناهی را دربر گرفته است، می‌توان گفت که: «**عالم ارواح از مناطق وسیعی تشکیل یافته که هر منطقه دارای درجات و مراتبی گسترده است**».

بعضی از روانپژوهان گفته‌اند: عالم روح از هفت کره اثیری متحدالمرکز با مرکز زمین بوجود آمده است و در این مورد مقالا تی نوشته‌اند که بیان آن در اینجا مقدور نیست.

بعضی دیگر از علماءِ علم روحی تقسیم‌بندی دیگری از لحاظ مکان برای عالم ارواح قائل شده‌اند و می‌گویند این تقسیم‌بندی مبتنی به رشد عقلی و اخلاقی است که ارواح در زمان حیات زمینی خود کسب کرده‌اند.

و گروهی از ارواح پیشرفته هم این تقسیم‌بندی را تأیید کرده‌اند و جهان‌های هفتگانه‌ای برای ارواح تعیین نموده‌اند، و می‌گویند جهان اول برای ارواح «سطح حجیم» با زندگی مشقت‌بار می‌باشد و جهان دوم برای ارواح «سطح تمایلات» است و جهان سوم **برای ارواح سعادتمند و منطقه‌ای است بنام «سمرلاند»** که آن عالم خوشبختی و سعادت است و چهار سطح دیگر برای عالم ارواح قائل شده‌اند و برای هریک توضیحاتی بتفصیل داده‌اند.

در اینجا نگارنده گوید: هیچ شکی نیست از اینکه طبق روایات اسلامی هم درجات و مقام ارواح در عالم برزخ مراتب خاصی دارد که هر گروه از سعدا یا اشقیا یا مستضعفین در جایگاه خود مستقر هستند، ولی بطور کلّی در تمام مباحث روحی باید گفت: **العلم عند الله** چون این موضوع بسیار دقیق و هرقدر تلاش شود دانش آن برای ما اندک است و حقایق آن تنها نزد پروردگار عالم است.

امّا بحث عمده علماءِ علم‌الروح و همچنین گفتار روانپژوهان از پیامهای ارواح در منطقه جهان سوم ارواح بنام «سمرلاند» است که آن جهانی می باشد که بیشتر از ارواح پیامهائی از آن جهان فرستاده و چگونگی آن را تعریف کرده‌اند!!

ارواح مترقی ساکنین جهان زمینی به آن سطح منتقل می‌شوند و در آن منطقه از اجتماع حالت معین برای روح مکان خاصی هست که روح خود را در آن مکان احساس می‌کند. (آن منطقه را جایگاه سعدا و نیکوکاران معرفی کرده‌اند که بسیار جای مصّفا و لذت‌بخشی می باشد و شاید همان منطقه وادی‌السّلام باشد

که در اخبار اسلامی آمده است.) برعکس جهان اوّل که گفته شده در آن منطقه ارواحی قرار دارند که در شکنجه و عذاب بوده زندگی مشقت‌باری می‌گذرانند که (به‌اعتباری آنجا جایگاه اشقیا و بنام عالم برهوت ذکر کرده‌اند).

چگونگی زندگی ارواح در جهان سوم «سمرلاند»!

شک نیست که بیان روشهای حیاتی در هر کدام از عوالم روحی سئوالات بسیاری را بوجود می‌آورد که بحثهای علم روحی و کتابها و نامه‌های القائی از جهان ارواح به بیشتر از این سئوالات پاسخ قانع کننده می‌دهد و بقدر امکان هم در اطراف هر کدام از آنها توضیحاتی داده‌اند و بوسیله استعمال الفاظ، بعضی از آنها را به ذهن ما نزدیک کرده‌اند.

علم روحی جدید توانسته است با استفاده از ارتباط با ارواح و تجربه‌های عملی، اوصاف زندگی در عالم ارواح را بتفصیل بیان کند. این علم به همه آن سئوالاتی که ممکن است هر انسان دربارهٔ زندگی بعد از مرگ از خود بکند، پاسخ کافی داده است.

علم روحی جدید است که جلو لغزشهای آدمی را در زندگیش گرفته و به سئوالات بیشماری درباره جهان دیگر جواب داده است.

یکی از مشاهیر علماءِ علم روحی که از مؤسسین مجمع بین‌المللی بحث روحی در لندن می‌باشد بنام «شودزموند» می‌گوید[1]: با استفاده از حقایق کشف شده که بوسیله علم روحی جدید بدست آمده، ما چیزهای بسیاری از اوصاف عالم روح می‌دانیم که همه آنها را از کسانی که در جهان روح زندگی می‌کنند کسب کرده‌ایم و آنها به ما گفته‌اند که: در عوالم مختلف روحی ارواح چه می‌خورند و چه می‌پوشند و چه کار می‌کنند و تمام اطلاعاتی که ما از جهان ارواح بدست آوردیم و همه از منابع مختلف است هیچگونه اختلافی در پیامها مشاهده

۱. از کتاب «انسان روح است نه جسد».

نمی‌شود، بنابراین ما هم هیچگونه شک و تردیدی در اطلاعات حاصله نداریم و صحت آنها را تأیید می‌کنیم، چون همه آن گزارشات و اطلاعات که در سالیان دراز بدست آوردیم با هم مطابقت دارد.

بطور مثال ما از اوصاف جهان سوم ارواح که بعضی از علمای روحی آن را بنام سمرلاند (سرزمین همیشه بهار) معرفی کرده‌اند اطلاعات بسیاری کسب کرده‌ایم، علّت اینکه اطلاعات ما از این عالم سوم روحی بیشتر از سایر عوالم روحی می‌باشد اینست که عادتاً بیشتر مردم روی زمین پس از مرگ (با مراتب مختلفی) به آن جهان انتقال می‌یابند و ارواح از حقایق آن عالم برای ما مسائلی را جواب می‌دهند.

یکی دیگر از علمای روحی می‌گوید: تمام محققین روحی و مدیومها بالا تفاق می‌گویند: حیات در جهان سوم ارواح مانند حیات در زمین می‌باشد، منتها ساکنان عالم سوم روحی از عواقب خواسته‌ها و تمنّیات مادّی به دور هستند، از این هم بالا تر ما در تمام بیانات آنان این سخن را شنیده‌ایم که جهان سوم روحی زمینش سفت است (زمین اثیری آن) و در آن عالم اثیری درختان، شکوفه‌ها، گلها، رودخانه‌ها و حیوانات اثیری دارد و ساکنان آنجا از خانه‌های مرفه و راحت و لذّتهای انسانی و مهرورزی به یکدیگر برخوردارند (البته بروجه زندگانی در جهان اثیری).

این دانشمند روحی می‌گوید: هرقدر مقام روح بالا تر باشد از لذائذ آن جهان بیشتر بهره‌مند خواهد بود و اگر هر کس برحقایق عالم پس از مرگ در این دنیا آشنائی داشته باشد و کسب فضائل و معرفت کرده باشد، دیگر به آن عالم که وارد می‌شود، هیچگونه حیرت و سرگردانی ندارد.

یکی ازمشاهیر و معاریف عالم روحی انگلیسی بنام «استاد جیمس آرترفندلای» که سالها در مجمع بین‌المللی بحث روحی در لندن به تحقیقات خود دربارهٔ عالم ارواح ادامه داده، در کتابی بنام «جهان پراکنده» چنین توضیح می‌دهد: برای هر کدام از عوالم روحی سطحی است که آن سطح هم‌جوّ دارد و هم روشنائی، نیروئی که در روی زمین کوهها و صحراها و گلزارها را بوجود آورده همان نیرو هم در عوالم اثیری آنها را ایجاد کرده است. تمام این عوالم طبیعی که

در زمین مشاهده می‌شود در عالم اثیری هم وجود دارند. رودخانه‌ها، کوهها، بیابانها در آنجا هست. هرقدر از زمین بالا تر برویم و یا دور شویم، به زیبائی و روشنی مناظر افزوده می‌شود. در آن عوالم دسترسی به غذاهای لازم بسیار آسان است، چون در آنجا جوهر حیات به جای گوشت و سبزی و حبوبات که ما در روی زمین استفاده می‌کنیم مصرف می‌شود.

نگارنده گوید: که خواننده نباید فراموش کند که در بحث بقاءِ روح در عالم برزخ قبلاً متذکر شدیم که سعدا و شهداء در زندگانی برزخی مرزوق هستند و از لذائذ نعمت‌های الهی برخوردار می باشند، امّا نحوه ارتزاق آنها چگونه است، خدا می‌داند!

در پیرو بحث بالا «آرترفندلای» ادامه می‌دهد: بطوری که ارواح برای او گفته‌اند: در جهان اثیری شب وجود ندارد، فقط شفق هست و یا به عبارت دیگر حیات در آن عوالم سه گانه اول یک روشنائی بسیار طولانی است که روشنائی آن بطور منظم نمایان است و در این مورد بحث مفصّلی در کتاب خود آورده است که از نظر علمی تطبیق آن با منطقه جهان اثیری بسیار نزدیک است.

همچنان از قول ارواح می‌گوید که جوّ آنها روشنتر از جوّ زمین است و اشیاء در آنجا به شکل قوس وقزح ظاهر می‌شوند و این بواسطه روشنائی نور زیاد جوّ آنها می باشد.

این دانشمند می‌گوید: ما در این سالهای اخیر فهمیدیم که فضا خالی نیست، بلکه همه آن فضای خالی مملو از ماده‌ای است بنام «اثیر» در همان فضای مملو از اثیر که میلیونها و میلیاردها نفر از کسانی که ما آنها را مرده می‌دانیم زندگی می‌کنند، مادّه اثیری برای آنها همانطور حقیقت دارد که ماده فیزیکی برای ما دارد و در واقع همان جهان اثیری جهان واقعی می باشد و آن جهان به زمین ما احاطه دارد. ما در روی زمین در داخل امواج فیزیکی زندگی می‌کنیم **اما ارواح در داخل امواج اثیری هستند** که ارتعاشات آن امواج متناسب با درجه ارتعاشات عوالمشان می باشد.

ارتقـــاءِ ارواح به جـــهان بالا تر!

موضوعی که بسیار قابل اهمیت است، آنست که دانسته شود آیا ارواح در جهان خود می‌توانند به سطوح بالا تری تکامل و ارتقاء حاصل نمایند؟

در این مورد باید گفت: که ما هم از نظر عقاید اسلامی و هم از نظر توجه به علم جدید روحی این معنا را مورد بررسی قرار خواهیم داد، همچنان که می‌توان گفت: کسانی که از عالم دنیا گذشته و به عالم ارواح رهسپار می‌شوند چه بسا در اول به گروه مجرمین و خطا کاران محشور شده و در زمرهٔ آنها درآیند، یعنی بقول روانپژوهان بهمان طبقه اول جهان اثیری که جایگاه ارواح پلید است جای گزینند و یا به اصطلاح دیگر در عالم برهوت قرار گیرند، با اینحال ممکن است تحولی در پیش آید که آنان را به مقامی بالا تر ارتقاء دهد.

همچنان امکان دارد که یکی از نزدیکان یا فرزندان یا دوستان از دنیا گذشته برای او کار خیری انجام دهند و به او دعا کنند و به نیابتش صدقه دهند و نماز بخوانند و روزه بگیرند یا حج بروند که این اعمال بسیار در ترفیع مقام روح در عالم ارواح مؤثر است.

و باز امکان دارد که شخص متوفی در زمان حیات خودش در دنیا کاری انجام داده باشد که مدتی بعد از درگذشت او از دنیا مورد استفادهٔ عموم قرار گیرد و نفعی به مردم رساند، و بسیار موارد دیگر است که موجب تخفیف جرم و گناهان شده بلکه سبب ترفیع مقام می‌شود.

البته اینها وسائلی هستند که برای نجات از دنیا گذشتگان بسیار مؤثر بوده و بعید نیست که در جهان اثیری بدینوسیله برای آنها تغییر موضعی حاصل شود و آنان به منطقه مناسبتری خود را جایگزین نمایند. (همانطور که قبلاً اشاره شد برای ارواح نسبت به مقام و منزلت آنها طبقه‌بندی و مناطق بسیار است.)

و این موضوع هم از نظر علم جدید روحی مورد بحث بعضی از روانپژوهان بزرگ قرار گرفته که در اینجا به قسمتی از گفتار «فندلای» مدیر انجمن روحی بین المللی در لندن می پردازیم.

این دانشمند دربارهٔ جهان ارواح پس از شرحی بتفصیل گفته است: تغییر مکـان یا اقامـت برای ارواح به آن معنـا می باشد که مـا در این جهان می فـهمیم و نسبت به عقل در مقر جدید خود صدق می‌کند، بلکه وضع عقل در آن جهان بواسطه تغییر ارتعاشات موجی تغییـر می‌کند، یعنی وجود و تجلّی آن جهان اثـیری منطبق با امواجی می‌شود که از حیث درجه ارتعاش، با امواج عقل مطابقت دارد.

عقل بوسیله تـحوّلی که برای ایصال به ارتقاء بوجود می‌آید می‌تواند به مقام بالا تری راه یابد. حرکت در هر سطحی از حیات که عقل پس از مرگ به آن سطح صعود می‌کند برایش امـکان دارد. حتی حرکت عقل پس از مرگ و صعود به جهان اثیری سریعتر هـم می‌شود ولی چیزی که عقل نمی‌تواند در آن سطح انجام دهد این است که نمی‌تـواند به سطحی بـالا تر از عالم اثیـری برود، ولی می‌توانـد ارتعاشات امواج خود را پائین تر بیاورد تا بتواند به جهان فیزیکی مربوط شود.

و این گفتار از همان مطالبی است که همه اَرواح هنگام ارتباط با زنده‌ها می‌گـویند: کـه ارواح مترقی هنـگامـی که جهـت انجـام خدمات یـا مساعدت به انسانهای روی زمین اراده می‌کـنند به جهان فیـزیکی بیایند قدرت این را دارند که با اراده و تفـکر درجـه ارتعاشات امواج خـود را کمتر سازنـد بطوری که متنـاسب با درجه ارتعاش امواج مواد موجود در سطح فیزیکی باشد.

ولی باید توجـه داشت: هنگامـی ارواح می‌توانند از جـهان پائین اثیری به جهان بالا تر از جهان خـود بروند که امواج عقلـی جسم اثیری آنها در اثر هر عاملی که امکان دارد تکامل و ارتقاء پیدا کرده درجه ارتعاش امواج آنها متناسب با درجه ارتعاش امواج سطح بالا تر باشد.

از این معنا چنین نتیجه گرفته می‌شود که امواج عقلی جسم اثیری هر روح در اثر ارتباط با عـوالم روحی دیگران در زمـین که برای او کار خـیر انجام می‌دهند آمادگی برای ارتقـاء به مقام منـاسبتری پیدا می‌کند، و لذا باید زندگان با هر وسیله که می‌توانند امواج عقلی جسم اثیری مردگان را بالا برند و توجه آنها را برای ارتقاء به مقام بالا تر جلب نمایند.

ایـن نـکته را هم بایـد کـاملاً توجه داشت: آنچـه را کـه در ارتـباط عقلی روانپژوهان متذکر شـده‌اند چنین است که مـی‌گویند: **همه چیز انسان در جهان ارواح**

تحوّل پیدا می‌کند ولی اگر عقل جامد باشد همه چیز او جامد می‌ماند؛ آیا در موجودات زمینی هم وضع بدین منوال نیست؟

بنابراین جهان آنجا مانند جهان اینجاست، نادان هم در این جهان نادان است و هم در آن جهان تا زمانی که به نادانی خود غلبه کند و معرفتی را که برایش لازم است بتدریج بدست آورد. اگر روح دارای عادت خاص و یا عقب‌ماندگی باشد این تحول برایش خیلی وقت می‌خواهد، ولی اگر دارای استعداد پاکیزه از ناحیه هوش و ادراک باشد بطور سریع و واضح در راه پیشرفت قدم برمی‌دارد، و با آنکه راه کسب معرفت در جهان ارواح هم به وسائلی میسّر است، بعضی از ارواح پیشرفت و تکامل تدریجی خود را از طریق توجه دائمی به حوادث زمینی خود بدست می‌آورند.

در اینجا برای نگارنده این توجه حاصل گردید که در هر حال چگونگی حیات در جهان ارواح و برزخی بستگی به شعور و نادانی افراد بهمان مراتبی دارد که در زندگانی دنیائی آنان مؤثر بوده است، بلاشک هر فرد دانا و عالم و باشعور که از این عالم دنیا قدم به عالم ارواح می‌گذارد زندگانی او در آنجا مرفه‌تر و لذت‌بخش‌تر است، یعنی فرد دانا که می‌داند باید در زندگانی دنیائی خود اعمال صالح انجام دهد و در واقع آسایش حیات برزخی خود را تأمین نماید.

ای مردم دنیا ــ سعی کنید در این جهان دانا باشید، در این جهان معرفت حاصل نمائید، هرچه می‌توانید از اوضاع و احوال عالم برزخ اطلاع حاصل نمائید، امواج عقلی جسم اثیری خود را بالا ببرید، سعی کنید نادان نمیرید، خدا می‌داند همانطور که گفته شد اگر از این جهان نادان بروید در آن جهان هم نادان هستید، عقل خود را از راه مطالعه درباره شناخت روح و عالم آخرت تقویت کنید، نگوئید فردا هرطور که می‌خواهد بشود، شما در این دنیا باید برای تأمین زندگانی جاوید و همبستگی خود کسب معرفت و تحصیل علم نمائید. نکند شما برای همیشه نادان بمانید، اقلاً به گفته حقتعالی توجه نمائید که فرمود:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذينَ لا يَعْلَمُونَ[1]

بگو آیا آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند یکسانند.

۱. زمر/ ۹.

هرگز یکسان نیستند، نه‌تنها در این دنیا برابر نیستند بلکه در دار آخرت هم با هم تفاوت دارند!

حقاً شما خود انصاف دهید اگر کسی در این دنیا در حد کمی از دانش روحی اطلاع داشته باشد آیا درجه و مقام و حالاتش بهتر نیست از کسی که بی خبر و بی اطلاع از عالم ارواح بوده و نادان از دنیا رفته است. اگر درست در این معنا قضاوت کردید پس سعی کنید تا هرچه می‌توانید از این دانش بزرگ اگرچه به مقدار اندک هم که باشد معرفت حاصل نمائید!

شرایط زندگی در عالم ارواح

می‌دانید همینکه مسئله حیات و زندگی در پیش می‌آید چه در دنیا و چه در عالم برزخ و چه در جهان آخرت لوازمی از آن در نظر مجسم می‌شود که همه تحت شرایطی مشابه است. یعنی لازمه حیات تنفس است، خوراک است، پوشاک است، مسکن است، گردهم آمدن است، محبت است و آنچه برای زیست کردن در هر مقامی لازم است.

منتهی در این مراحل سه گانه از حیات با توجه به لوازم زندگی هریک در مرحله خاص خود قرار دارد. زندگانی در دنیا بستگی به جهان مادّی دارد و زندگانی در برزخ بستگی به جهان اثیری دارد و زندگانی در دار آخرت بستگی به جهان خاص خود دارد. در حالی که در تمام این مراحل حیات، خوراک و پوشاک و مسکن و تمام وسائل حیاتی دیگر لازم است و این هم خود یکی از قدرت‌نمائی و عظمت خدایتعالی است که چگونه حیات را در مراحل مختلف بروجه خاصی مقدر فرموده است.

اکنون بحث در حیات برزخی است که قبلاً اشاره شد تمام لوازم حیاتی در آنجا مربوط به حیات اثیری است، همانطور که جسد فیزیکی در دنیا زندگانی مادی دارد، جسد اثیری هم در آن عالم زندگانی اثیری دارد. در عالم اثیری کرات اثیری وجود دارند، دریاها، کوهها، دشتها، بوستانها، باغستانها، درختها، گلها،

سبزه‌زارها همه در آن عالم در ابواب جمعی جهان اثیری قرار دارند.

علم جدید روحی امروزه از نظر آزمایشات و ارتباط با ارواح این مسائل را حل کرده است، بسیار مورد اعجاب است که بشما بگویند در جهان اثیری قصرها و مناظر طبیعی بسیار زیبا و چمن‌زارها و آبشارهای مرتفع وجود دارند بسیار نغمه‌های دلنواز و شورانگیز که از ترنم حرکتهای برگهای درختان و مرغهای خوش الحان اثیری که بگوش می‌رسد.

هیچگونه جای تعجب نیست که هم اکنون عکس‌ها و تابلوهائی از مناظر زیبا در جهان سوم اثیری برداشته شده و علم روحی امروز آنها را منعکس کرده است.

در ارتباط به این معنا در کتاب «انسان روح است نه جسد» آورده است: در جهان سوم روحی همین مناظر طبیعی که ما در روی زمین داریم در منتهای درخشندگی وجود دارند و هیچ مظهری از مظاهر طبیعت در روی زمین نیست مگر اینکه نظیر آن در جهان روحی کاملاً آشکار است. زمینها، زیباتر از مناظر زمینی ما هستند بطوری که از حیث تنوع و رنگ نظیرشان در روی زمین ما یافت نمی‌شود.

همانطوری که بعضی از ارواح گفته‌اند: گلهای اثیری نشانه از حیات دارند و از آنها بوها و عطرهای پاکیزه در فضا تا ارتفاع بالا تر منتشر می‌شود، حتی هنگامی که نسیم صبا با حالت ملایم می‌وزد و گلها را بحرکت در می‌آورد از بهم خوردن شکوفه‌ها و برگها آواز زیبا و دلنشین شنیده می‌شود.

در آن کتاب مناظر بسیار زیبائی از جهان اثیری که گراور شده منعکس گردیده است، ممکن است در اوّل برای آنان که از جهان ارواح بی اطلاع هستند باعث شک و تردید باشد.

ولی با سند موثقی که از جامعه روح‌شناسان و دانشمندان روان‌پژوه در آن کتاب آورده و طریقه عملی آنرا از آن عکسبرداریها توضیح داده است هرگونه شک و تردیدی را از بین می برد.

ده‌ها صورت از مناظر طبیعی جهان سوم روحی برداشته شده که آنها را بوسیله مدیومهای نیرومند تحت مراقبت دقیق علمی روحی برروی لوحه‌های

حساس ضبط کرده‌اند.

در کتاب «عالم کیمیا» تألیف «واریک» عالم مشهور فیزیک و رئیس دانشگاه بیرمنگام، تحت عنوان آزمایشات روحی ده تابلو زیبا از صورتهای دیگر از مناظر طبیعی جهان سمرلاند که در لوحه حساس ضبط شده منعکس است و همچنین صدها صورت برای اثبات حقیقت ظواهر روحی که تحت مراقبت دقیق علمی تهیه شده وجود دارد.

بسیار عجیب است از مسائل دیگری که درباره آن عالم گفته‌اند و آدمی نمی‌داند چگونه قبول کند و نمی‌تواند آنرا هم انکار کند: در جهان سوم روحی بادهای ملایمی می‌وزد. گاهی هم ابرهای اثیری در فضای جهان سمرلاند ظاهر می‌شود ولی از باران خبری نیست. آبها در آن جهان سرد و گوارا هستند، لکن از لمس آنها دست یا بدن اثیری تر نمی‌شود.

در این مسئله که «آب در جهان روحی دست و بدن را تر نمی‌کند» همه بحث کنندگان روحی با اختلاف منابع و جهات آزمایشی اتفاق دارند، این آبهای اثیری برای شستشوی بدن نیست، بلکه برای کارهای دیگری است که در نزد ما معلوم نیست چون طبیعت حیات در عالم روحی پاک است و مادّه اثیری کثافت و نجاست قبول نمی‌کند.

و دیگر درباره آن عالم گفته‌اند: آتش‌فشان و زلزله در آن جهان وجود ندارد و همچنین در آنجا مشکلات تهیه نور مرتفع است چون شب نیست و هرچه هست شفق با نوری روشن است. در هر حال بسیار مشکل است برای زندگان که این عوالم حیاتی را در جهان برزخی بتوانند احساس نمایند و شاید مرحله دانش روحی بجائی برسد که زمانی تمام شکها و تردیدها از میان برداشته شود.

نگارنده گوید با مطالعه این مطالب شگفت‌انگیز موضوعی را که چند بار در این کتاب تذکر داده‌شده بازیادآور می‌شویم که خواننده نباید بهیچوجه فراموش کند که تمام مسائل عوالم روحی مربوط به امر پروردگار عالم بوده و کسی نمی‌تواند برحقیقت آن آگاهی کامل حاصل نماید و آنچه را که ما در این کتاب از نظر علمی و تجربی و آزمایشی در مباحث گوناگون از قول دانشمندان و فلاسفه و روانپژوهان شرق و غرب تذکر دادیم و احتمالات و فرضیه‌هائی که در خلال

گفتار خود بیان داشتیم همه و همه را باید مورد توجه قرار داد و بررسیهای بسیار دقیقی برروی آنها لازم است که از این پس تحقیقات کامل آن از وظیفه علماء و دانشمندان بزرگ اسلامی است تا دانسته شود این مسائل تا چه حد با مسائل دینی و الهی تطبیق دارد و آیا در این دانش بزرگ روحی این تجسس و کاوشها و این پدیده‌های موجود مصداق این معنا را ظاهر می‌سازد که **وَمٰا أُوتِيتم مِنَ الْعِلْمِ اِلّا قَلِيلاً.**

تعلیم و تربیت در جهان سوم روحی!

از جمله مسائلی که در میان علماءِ علم الروح مورد گفتگو می باشد اینست که: آیا کودکانی که هنوز قدرت تمیز حاصل نکرده و به دوران تکلیف نرسیده و مرگ آنها را دربر گرفته از دنیا رفته‌اند و در واقع در این دنیا هیچگونه حجتی برآنها تمام نشده که معلوم شود در مقام هدایت قرار می‌گیرند و یادر وادی ضلالت فرو می‌روند آنها چه سرنوشتی در برزخ دارند؟

البته تعداد مرگ‌ومیر این کودکان هم در دنیا کم نیست و باید دانست که آیا موضع و حالت آنها در عالم ارواح چگونه است؟ در حالی که اعتقاد ما بر بقاءِ روح عمومی است، یعنی تمام ارواح به حیات برزخی خود تا موقع معین ادامه خواهند داد و اگر روح کودکان در آن عالم هدفی روشن نداشته باشد و مراحلی را برای شناسائی و معرفت خالق خود طی نکرده باشد (که اصل خلقت آن برسر همین موضوع است)، این امری عبث و مهمل است که آن در شأن امر پروردگار عالم نیست!

لذا دانشمندان روانپژوه در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده‌اند که: کودکان در جهان روحی آموزش می بینند و تربیت می‌شوند. برای آموزش کودکان، ارواح ابتدا از طریق نشان دادن مظاهر حیات در زمین و جهان روحی به کودکان شروع می‌کنند. (یعنی نخست برای اینکه فطرت کودک تا حدودی ظاهر شود از تعالیم زمینی شروع می‌کنند بعد هم آنها را به محیط روحی آشنا می‌سازند.)

بهرحال: تعلیم و تربیت در آنجا متناسب با محیط و میزان رشد و سن کودکان است، و این آموزش برای آموختن و یاد گرفتن حقایق حیات و اسرار وجود آفرینش است.

یکی از محققین روحی در ارتباط با یکی از ارواح می‌گوید: تعلیم و تربیت کودکانی که به آن جهان منتقل می‌شوند چنین است که گاهی ارواح مربی، آنها را با خود به زمین می‌آورند تا کارهای ضروری را که برای بچه‌های زمینی لازم است ببینند و فراگیرند، چون قاعده جهان روحی برخلاف قاعده زمین است. در آنجا دستور به ارواح از لحاظ سن نیست، بلکه برحسب پاکیزگی و شخصیّت روحی آنهاست. این یکی از قوانین مسلم جهان روح است که هرقدر روح کسی پاکیزه‌تر باشد، قدرت عقل او زیادتر است. پس روحی که برایش امکان دارد که خداوند را با سادگی دوست بدارد، او می‌تواند به زودی قوانین رابط میان انسانها را درک نماید.

در مورد تعلیم و تربیت در جهان ارواح مطالب بقدری زیاد است که تاکنون کتاب و مقاله‌های بسیاری برآن نوشته شده و تنها این موضوع مخصوص اطفال و کودکان نیست، بلکه بزرگسالان و ارواحی که در شناخت و معرفت جهان آفرینش عقب مانده‌اند همه را شامل می‌شود.

و اکنون باید به این موضوع توجه داشت که دانش بشری در جهان امروز در ابعاد مختلفه‌ای گسترش پیدا کرده است و در موضوع بعضی از حقایق که درک آن دشوار است، مسائل آنرا بخوبی حل کرده است. همچنان از مطالبی که دربارهٔ چگونگی تعلیم و تربیت در جهان ارواح از نظر دانش امروز و بحث علمی آن گذشت چه‌بسا خواننده را در پذیرش آن به شک و تردید اندازد و اگر این موضوع افراد دیگری را غیر از پیروان اسلام به شک اندازد، حرفی در آن نیست. ولی پیروان اسلام با مدارکی که از هزار و چند صد سال قبل در دست دارند و به اعتبار روایاتی که بدست آنها رسیده پذیرش آن برای آنان بسیار آسان است.

و ما اکنون در اینجا روایاتی را نقل می‌کنیم که خواننده در هر دو مرحله یعنی بحث علمی تعلیم و تربیت در جهان ارواح و موضوع اصل روایت در ارتباط به این معنا با دقت و تأمّل مورد بررسی قرار دهد و بیشتر این توجه را حاصل نماید

که اخبار و احادیث رسیده با حقیقت و واقعیت منطبق است.

ابن بابویه در امالی: از رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج بر پیرمردی گذشت که (در جهان اثیری و عالم ارواح) در زیر درختی نشسته بود و کودکان بسیاری به دور او جمع بودند. حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد کیست؟ گفت: این پدر تو ابراهیم (ع) است. فرمود: این اطفال کیستند. گفت: اینها اطفال مؤمنانند که ایشان را غذا می‌دهد.

علی بن ابراهیم از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را در آن عالم «عالم ارواح» مؤمنان تربیت می‌کنند: البته این روایات با بحث روحی دانشمندان روانپژوه تطبیق دارد، ولی نحوه تعلیم و تربیت در جهان اثیری چگونه است تنها خدا می‌داند. چون عقیده دانشمندان روحی براینست که حتی در عالم ارواح هرگونه وسائل تحصیلی فراهم است و ارتقاء از کلاسهای ابتدائی به کلاسهای متوسطه و دانشگاهی هم در عالم اثیری امکان‌پذیر است، حال مطالعه و خواندن و نوشتن آنها در چه وضعی باشد، آن مربوط به اوضاع جهان اثیری است.

در هر حال از این معنا معلوم می‌شود که در عالم ارواح هم وظائف و تکالیفی بعهده ارواح می باشد که بعضی در مقام مربی و بعضی در مرتبه دانش‌آموزی و چه‌بسا مأموریتهای دیگر که به آنان محول شود، البته نه بر آن وجهی که در دنیا با پیوستگی به بدن فیزیکی داشته‌اند، چون تنها دنیا دار تکلیف است و در عالم ارواح وظیفه و تکلیف در حد و مرتبه همان عالم است و این از نظر آنست که ارواح بتوانند در آن عالم ارتقاء حاصل نمایند، چون بطور کلّی استعلای طبع اجازه می‌دهد که در هر مرحله از زندگانی چه در دنیا و چه در عالم برزخ برای ایصال به مقام جاودانی و تأمین سعادت تلاش و کوشش کرد تا به مرتبه شایسته‌ای رسید و دیگر در دار آخرت است که جای هیچگونه تکلیف و وظیفه‌ای نیست، مگر آنکه اهل آخرت که مشمول الطاف و رحمت الهی شده به بهشتهای عدن و نعیم رهسپار می‌شوند خود از نظر عنایتی که بر آنها شده در آنجا حمد و سپاس الهی را بجای آورند.

نظری دیگر از عالم ارواح در حیـات برزخی!

تا اینجا بعضی از عوالم حیات برزخی را بطور اختصار متذکر شدیم و اگر بخواهیم موضوع را در این مورد ادامه دهیم از مطالب مهمّ دیگری در رابطه با همین معنا بازمی‌مانیم و ادامه این مطلب را به عهده دانشمندان و پهلوانان علم روحی از محققین علماءِ اسلامی وامی‌گذاریم تا پس از این هرقدر امکان دارد اسرار و حقایق این دانش بزرگ را اقلاً در مرتبه اندک آشکار سازند و موارد ناگفته را اظهار نمایند.

امّا در پایان این بحث گفتاریکی از دانشمندان روح‌شناس فرانسوی بنام «لئون دنی» را از بُعد خاصی که در نظر داشته بیان می‌داریم، این روانپژوه می‌گوید: بنابر کشفیات علم هیئت و نجوم و اطلاعاتی که از ناحیهٔ ارواح درگذشتگان بما رسیده و منطبق با معلومات دانش مذکور است، در فضای بیکران آسمانها جهانها و عالم های فلکی بی حد و شماری وجود دارد و مخلوقاتی در آنها ساکنند.

در آن جهانها ارواح آدمیان در حال بقاء و حیاتند، هر روحی که پاک و عفیف و بی آلایشتر است بواسطه خلوص و لطافت خود آزادی عمل بیشتری دارد و می‌تواند در فضای اعلیٰ سیر و گردش نماید، روح مردم شقی و بدکار که براثر گناه و معصیت لفافه یا حجاب سیّال آن متراکم و سنگین و کدر گشته در حوالی جوّ زمین مجاور اماکنی که سابقاً زندگی می‌کرده‌اند می‌مانند.

شادی و نشاط روح بستگی به اوضاع و احوال شخص و کارهای خوب و بد او در زندگی دنیائی دارد.

علائم و نشانه های روح پاک و ثوابکار تابش و درخشندگی هیئت جوهری، و لطافت و تموّجات تند و سریع آنهاست که علوّ و رفعت روح از آن نمایان می‌شود.

در روح افراد بدکار حجابی پدیدار است که تاری و کدری و غلظتی در آن نمودار است و معرفی عقب‌ماندگی و پستی آنهاست.

اختلاف مقام و درجات ارواح بی اندازه متنوع است، روحهای پیشرو و مترقی اصولاً فعال هستند، با سرعتی همانند سرعت سیر فکر و خیال از جائی به جای دیگر می‌روند و در عالمی از احساسات عالیه و دلپذیر سیر می‌کنند و مناظر گوناگون فرح انگیز و دلربا برآنها نمایان و پیوسته شاد و مسرورند.

روحهای آلوده و ناپاک با هم دمساز و از جوّ زمین نمی‌توانند فراتر روند، آنها همیشه حیران و سرگردان و در اضطراب و تشویش به‌سر می برند.

و بالاخره روحهای پاک حاجت به گفتار و استفهام ندارند، تصویر هر فکر و اندیشه مانند انعکاس شکل اجسام در آئینه، در حجاب روح نقش می‌گیرد و با سرعت غیرقابل تصوّری از فکر و خیال یکدیگر مطلع و آگاه می‌شوند.

نگارنده گوید: این معنا چقدر قابل اهمیت برای محبان و دوستداران انبیاء و اولیاءِ خدا می باشد که به مجرد آنکه هر کس بسوی آنان قصد نماید و یا اراده زیارت قبور آن بزرگواران نماید به مصداق بیانات این دانشمند روانپژوه دیگر حاجت به گفتار و استفهام ندارد چون ارواح عالیه قادرند فکر و خیال زندگان را تشخیص دهند و به کنه اسرار و جریان زندگی آنان واقف شوند، دیگر لزومی نیست که در محضر آن بزرگواران که با اراده خود هرجا بخواهند حاضر می‌شوند کسی چیزی بر زبان جاری کند یا عرض حاجت نماید، شاید در مقام توسل فقط توجه به مقام آنان کافی باشد، پس اگر دیدند هزاران نفر در مقابل آرامگاه یکی از ائمه هدی (ع) ایستاده و عرض سلام می‌کنند چه آنکه هیاهو ایجاد کنند و فریاد زنند و چه آنکه ساکت و آرام باشند، امام علیه السلام از خواسته های آنان با خبر است.

ارتباط انبیاء و اولیاءِ الهی با ارواح

برای کسانی که دیر باورند و تاکنون نتوانسته اند قبول کنند که امکان ارتباط با ارواح از طرق گوناگون میسّر است، در اینجا با مدارکی موثق ارتباط انبیاء و اولیاءِ حق را با ارواح از دنیا گذشتگان اظهار می‌داریم.

در منابع اسلامی دلیل برامکان ارتباط با ارواح بسیار است همچنان که در بعضی از تفاسیر در داستان جنگ بدر آمده است که رسول اکرم با کشتگان دشمن که در چاهی ریخته شده بودند به گفتگو پرداخت و یک یک آنان را به نام صدا کرد و فرمود: آیا آنچه را که پروردگار شما وعده داده بود حق و پابرجا یافتید؟ من آنچه را که پروردگارم وعده کرده بود حق و حقیقت یافتم.

در این هنگام گروهی از مسلمانان به پیامبر گفتند: آیا کسانی را که مرده‌اند صدا می‌زنید، پیامبر فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید آنان قدرت بر جواب (بطوری که شما بفهمید) ندارند، سپس در همان لحظه باز رسول اکرم با آنان بیانات دیگری اظهار فرمودند که شرح آن در تفاسیر آمده است.

همچنین پیامبر گرامی در آخرین روزهای زندگی خود گویا در نیمه شبی با علی علیه‌السّلام یا شخص دیگری رهسپار گورستان بقیع گردید و با مؤمنین از دنیا گذشتگان سلام کرد و با اشاره به آنان فرمود: که شما برما سبقت گرفتید و ماهم بهمین زودی به شما ملحق خواهیم شد.

البته پیامبران دیگر هم با ارواح مردگان بسیار گفتگو کرده‌اند، همچنان عیسی علیه‌السّلام که او اصلاً به امر خدایتعالی روح را به بدن مردگان برمی‌گردانید و آنان را زنده می‌کرد، و در داستان حضرت صالح و شعیب هم شنیده‌اید که با ارواح گذشتگان سخن می‌گفتند.

و حتی قرآن مجید صراحت دارد که پیغمبر خاتم با ارواح انبیاء سخن می‌گوید، که خدایتعالی خطاب به آن بزرگوار فرمود:

وَسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا...[1]

ای پیغمبر از پیامبران پیشین بپرس که آیا غیر از خدای رحمان، خدائی قرار دادیم که مورد پرستش قرار گیرد.

و داستان ارتباطهای پیامبران در قرآن بتفصیل آمده که برای اطلاع بیشتر باید بتفاسیر مراجعه شود.

و اصولاً موضوع مهم‌تر اینست که طبق دستور الهی ارتباط ما هم درشبانه-

۱. زخرف / ۴۵.

روز با ارواح انبیاء و بندگان خالص خدا برقرار است، مگر هر روز چند بار در نماز شما نمی‌خوانید: «اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ».

این معنا ارتباط ما را با ارواح انبیاء و اولیاء بخوبی می‌رساند، مگر نشنیده‌اید که جواب سلام واجب است، پس چگونه امکان دارد که ما مرتباً به برگزیدگان خدا سلام کنیم و جواب ما را ندهند؟! در این مورد مطالبی است که بعداً در زیارت و تماس با اهل قبور گفتگو خواهیم داشت.

و امّا باز در مورد ارتباط با ارواح از طرف اولیاءِ حق، شاید این داستان معروف را شنیده باشید که امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام بر گورستانی می‌گذشت و برمسلمین و مؤمنین آن گورستان سلام کرد و جواب سلام را از آنها شنید و با ارواح آنان به گفتگو پرداخت، همچنان که در اول اشاره فرمود: من شما را خبر دهم یا شما مرا خبر می‌دهید؟ آنان گفتند اول شما ما را خبر دهید، سپس آن بزرگوار قریب به این مضامین فرمود: زنان شما بعضی شوهر کردند، اموال شما تقسیم گردید، وارثهای شما در میان بچه‌های یتیم می‌گردند، بعضی از منازل شما دشمنان شما در آن سکونت دارند، و پس از ایراد مطالب دیگر فرمود: اخبار شما چیست؟ آنها گفتند: همانا کفن‌های ما پوسیده و موهای ما از هم پراکنده شده و اجساد ما از هم متلاشی شده، چشم‌های ما از حدقه بیرون آمده و هرچه از پیش فرستاده بودیم آنرا دریافتیم، و آنچه را از پیش واگذاشتیم خسران آنرا درک کردیم و ما در گرو اعمال خود هستیم و از خدا امید آمرزش داریم.

قریب بهمین روایت هم در اواخر نهج‌البلاغه بروجه دیگری آمده است که علی علیه‌السّلام در مراجعت از جنگ صفین از گورستانی گذشت و با ارواح به گفتگو پرداخت! (و این گفتگوها بیان قول ارواح دربارهٔ اجساد خودشان است.)

در هرحال موضوع ارتباط با ارواح مسئله‌ای است که مورد تأیید رهبران اسلامی و تمام دانشمندان و متفکران روح‌شناس جهان بوده و شکی در آن نمی‌آورند، ولی این امر مسلم است که غیر از برگزیدگان خدا و آنان که اجازه کسب این دانش را در مقام حقیقت دارند هیچکس نمی‌تواند این ادعا را داشته

باشد که می‌تواند با تمام ارواح تماس بگیرد و همچنین کسی نمی‌تواند ادعا کند که حقیقت امر روح را دریافته است، یعنی دانشمندان و محققین حقیقی از این ادّعا برکنارند.

بنابراین مسئله روح که از عالم امر است شرافتی بخصوص دارد که هر فردی باید اهمیّت والای آنرا دریابد، و از همین جهت است که در این دوران تمام صاحبان خرد و اندیشه درصدد پی گیری و تحقیقات عمیق در این امر بوده تا بلکه بتوانند خود را به حقایقی آشنا سازند و چه خوب که هم اکنون انجمن های روحی و محافل روحانی در بیشتر از کشورهای مترقی جهان ترتیب داده شده و همچنین در دانشگاههای بزرگ جهانی رشته های مخصوص در پیشبرد علوم روحی و برنامه ریزی در درک حقایق آن بوجود آورده اند، **وجای بسی تأسف است که اکثر کشورهای اسلامی در این امر عقب مانده اند وحتی تا حدود دانش اندک از آن پی گیری نکرده اند** چون مسئله روح با جهان اسلام ارتباط نزدیکتری دارد که می‌توان آگاهی کاملی از دانش آن از حقایق امر معاد بدست آورد...

ارتباط با ارواح وتماس با اهل قبور!

راستی اگر بخواهیم از نظر دلیل نقلی بر بقاء روح و ارتباط زندگان با ارواح توجهی داشته باشیم، خواهیم دید که از دورانهای بسیار دور جمیع ملل دنیا از رومیها و هندیها و چینی ها، غربیها و شرقیها و عموم صاحبان ادیان و مذاهب از یهود و نصارا و مسلمانان و بیشتر از امتهای گذشته بلکه صاحبان عقاید متفرقه همه براین عقیده بوده اند که به عناوین گوناگون برای مردگان خود یک حیات مخصوص قائل بوده و جهت آنها خیرات و صدقات می‌فرستاده و آمرزش گناهان آنها را از خدایتعالی طلب می‌نمودند و شادی ارواح آنان را مسئلت می‌داشتند.

از این گذشته می بینیم که این مسئله در جامعه اسلامی تا چه حد مورد اهمیّت است که فرعی از عقاید حقه مسلمین را دربر گرفته و مردم مسلمان هرزمان که دست دهد به زیارت اهل قبور رهسپار شده و پس از آنکه می‌گویند:

السَّلامُ عَلَی الْاَرواح المؤمنین، برای شادی ارواح آنان دعا می‌کنند و مهم‌تر اینکه اغلب به ارواح پاک آنان متوسّل شده و با گفتگو و توجه به آنها خواسته‌های خود را در میان می‌گذارند و بسیار هم دیده شده که از این امر نتیجه حاصل نمودند.

و باز می بینیم که این مسئله اختصاص به شیعیان دارد که گروه گروه و فوج‌فوج به زیارت قبور پیشوایان خود از پیامبر و ائمه هدی علیهم السّلام رفته و با عرض سلام پیامهای شفاهی خود را به ارواح آن بزرگواران از نزدیک می‌رسانند و با آنکه از نظر علمی هم ثابت شده است که برای ارواح بُعد مکان و همچنین مسئله زمان مفهومی ندارد، ولی با عُلقه‌ای که ارواح به اجساد خود دارند و این هم خود نوعی مقدمه ارتباط با آنان است، لذا علاقه‌مندان همانطور که مشاهده می‌شود بسوی اماکن مشرفه و حرم پیامبر و ائمه هدی(ع) همه اوقات هجوم آورده و با ارواح آنان ارتباط می‌گیرند و اعتقاد کامل دارند که آن ارواح مقدسه ناظر براوضاع و احوال این عالم بوده و مجهولاتی که اکنون در حیات ما وجود دارد در آن عالم همچنان پرده‌ای برداشته شده است.

نگارنده در این مورد در کتابی بنام «مقام ولایت» شرح زیارت جامعه کبیره مطالبی بتفصیل و با اهمیت خاص خود آورده است.

اما نکته قابل توجه آنست که در زیارت قبور اولیاءِ خدا و ائمه هدی برای زائر بلاشک ملاقات حاصل می‌شود، همچنان در زمان حضور حیات آنها و هیچگونه جای تعجب نیست اگر در گورستانی با صدای ملایم و آهسته گفته شود «السَّلام عَلَی اَهلِ لا اِلٰهَ اِلّا الله» اگر در ظاهر جوابی شنیده نشود، آنرا نباید حمل بر قطع ارتباط کرد، چون ارواح در آن عالم جواب می‌دهند اگرچه در ظاهر امر کسی جواب آنها را نشنود.

و موضوع دیگر اینکه ارواح سعدا در ایصال به خیرات از این عالم دنیا قطع رابطه با زندگان نخواهند کرد و اینکه می بینید بعضی از فرق اسلامی اعتقاد پابرجائی براین امر ندارند از نظر بی اطلاعی در مسئله روح و ناآگاهی از قدرت روحی انبیاء و اولیاءِ حق می باشد و شاید اصلاً نمی‌دانند که نقش روح در عالم ارواح پس از مرگ چگونه است، در حالی که دیده می‌شود پیروان این عقیده از روی تعصب‌های خشک و ناپسندی که دارند این مسئله را نپذیرفته و گاهی وجود

بقاءِ روح را انکار می‌کنند.

و گروهی از فرق اسلامی که در این موضوع بسیار پافشاری دارند همان طایفه وهابیه هستند که اکنون زمام حکومت حجاز به دست آنان است و روی همین اصل آثار قبور ائمه هدی علیهم السّلام را از بین برده و بقعه و بارگاه آنان را خراب کرده‌اند و هیچ امتیازی برای ارواح عالیه قائل نیستند و منکر ارتباط با آنان هستند.

در ارتباط به این معنا در کتاب «اصالت روح» استاد محقق حجة الاسلام سبحانی حدیثی از کتاب «الروح» نگارش ابوعبدالله شمس الدین بن قیم آورده که با استناد به سند موثقی از پیامبر نقل می‌کند، (و این محدّث خود یکی از مروّجین عقاید وهابیه است) و اهل حجاز از او به احترام یاد می‌کنند و او را استاد مذهب خود می‌دانند.

در عین حال این محدث قلم بطلانی بر بسیاری از اندیشه های وهابیگری کشیده بخصوص در همین معنا که آن فرقه در ارتباط با ارواح انبیاء و اولیاء عقاید سست و ناروائی دارند.

استاد سبحانی در کتاب خود فقط تنها اکتفا کرده است به فهرستی از فصول کتاب «الروح» نوشته آن عالم سنّی که حاکی از حقایقی از احادیث است و از نظر اختصار از بیان شرح و توضیح آن خودداری کرده چون خود آن فهرست کاملاً نمایانگر حقایق در این مورد می باشد.

۱ــ اموات احیاء را می‌شناسند. ۲ــ میت با مشایعان انس می‌گیرد. ۳ــ ارواح موتی از احیاء سئوال می‌کنند و سخنان و کارهای آنان را درک می‌کنند. ٤ــ میت تلقین را می‌فهمد. ٥ــ ارواح با یکدیگر ملاقات و مذاکره می‌کنند. ٦ــ ارواح احیاء و ارواح موتی با هم تلاقی دارند. ۷ــ بدن می‌میرد، روح نمی‌میرد. ۸ــ روح در موقع سئوال به بدن میت بازمی‌گردد. ۹ــ پیامبر در شب معراج با ارواح پیامبران سخن گفت. ۱۰ــ کیفیت عذاب قبر.

این بود فهرست حدیثی که با سند موثق از رسول اکرم در کتاب «الروح» نگارش ابن‌قیم آمده و در شرح آنها با یک رشته آیات و روایات و قصص و حکایات بر مدعای خود استدلال کرده است که نقل آنها مایه اطاله سخن است.

و در اینجا باز اشاره به دو حدیث دیگر می‌شود که اهل تسنن در کتابهای خود نقل کرده‌اند.

پیامبر گرامی فرمود:

زُورُوا مَوْتَاکُمْ وَسَلِّمُوا عَلَیْهِم.

اموات خود را زیارت کنید و برآنان درود بفرستید.

و همچنین رسول اکرم فرمود: هیچ فردی نیست که برادر دینی خود را زیارت کند و کنار قبر او بنشیند مگر اینکه (روح و روان) مرده به او انس گرفته و به درود او پاسخ گوید تا وقتی که وی آنجا را ترک کند. و بسیار احادیث دیگری در کتب معروف از جمله اصول کافی و اربعین شیخ بهائی است که بیان آنها بطول می انجامد.

زیارت اهل قبور از گفتار روانپژوهان غرب!

اگر در این کتاب در بعضی از موارد استناد به گفتار دانشمندان شرق و غرب می‌شود، این از برای تحکیم مباحثی است که شاید بعضی مسائل را نپذیرفته و دیر باور باشند والاّ برای مسلمین جهان گفتار الهی در کتابهای آسمانی و همچنین بیانات انبیاء و اولیاء کافی است.

اکنون در رابطه با زیارت اهل قبور، یکی از دانشمندان بزرگ فرانسوی که اطلاعات کاملی در ارتباط با ارواح داشته و گفتار او مورد تائید علماءِ روحی شرق و غرب است در کتاب خود بنام «عالم پس از مرگ» آورده است:

هنگامی که نیّت و اندیشهٔ ما بواسطه نیروی قوی، اراده و قدرت کافی پیدا می‌کند بالاخره به روح هائی که در مسافات بسیار دور و نامحدود مقام دارند خواهند رسید و یک جریان ارتباط نامرئی فیمابین ما و آنها برقرار می‌گردد و ارواح زکیه و فرشتگان هم متوجه ما می‌گردند و ما را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می‌دهند.

موقعی که برای آمرزش و آرامش روح اموات دعا می‌کنیم تلاوت کلمات مقدسه قرآن و کتب آسمانی مانند قوه مغناطیسی از مسافات بعیده به ارواح

می‌رسد و از خلال ماده‌های کدری که روح معصیت کاران را احاطه کرده می‌گذرد و ناراحتی اموات را تخفیف می‌دهد.

طلب مغفرت مانند شهابهای نورانیست که پرده‌های تاریک و حجابهای ظلمانی که روح گناهکاران را مستور ساخته درهم می‌شکافد و ارتعاشی در روح ایجاد می‌کند و او را شاد می‌سازد **این جریان برای ارواح موجب سرور و نشاط و تسلاّی فرح‌بخشی است** که درمی‌یابند دوستان و خویشان آنها متوجه هستند و آنان را فراموش نکرده و به یادشان هستند.

ادعیه ما، مانند الحان و اصوات خوشی در فضا منتشر و با شدت فوق‌العاده‌ای انعکاس یافته به ارواح می‌رسد و آنها را امیدوار می‌سازد که براثر دعای زنده‌دلان رحمت و عنایت عمیم الهی شامل حال آنها خواهد شد.

زیارت مقابر و فاتحه براهل قبور گذشته از آنکه **موجب شادی روح مردگان می‌شود** برای زائر و عامل، ثواب و حسنهٔ بسیاری دارد و این عمل خود نمونه و نشانه‌ای از احسان و نیکوکاری خواهد بود.

خیرات و مبرّات و اطعام مساکین به‌خصوص پس از درگذشت میّت تأثیر زیادی برای خلاصی روح از آلایشهای مادّی دارد و اثر مغناطیسی آن، خمودت و رخوت روح متوفیٰ را برطرف ساخته تسکین و آرامش در روح بوجود می‌آورد و برای صعود به مراتب بالا قدرت بیشتری به روح می بخشد.

دعای دسته‌جمعی مردم که با هم‌آهنگی و با قصد قربت و نیّت پاک ادا شود مانند نور تابناک یا رایحه‌های عطرآگین به روان درگذشتگان می‌رسد و قدر و منزلت آن دعاها به حدّی است که روح خطاکاران را نیز شاد و تسکین می‌دهد.

یکی دیگر از پرچمداران علم نوین روانپژوهی در رابطه به این معنا سئوال و جوابهائی دارد که در اینجا تنها به یک سئوال و جواب آن از کتاب او بنام «ارتباط با ارواح آلان کاردک» اکتفا می‌کنیم: و آن اینکه این مدیوم از روحی سئوال می‌کند: آیا اگر کسی برسر مزارتان فاتحه بخواند و دعا کند جلب توجه شما را می‌کند و برای شما اثری دارد؟

در جواب این سئوال گفته می‌شود: شما خودتان خوب می‌دانید که دعا وسیله جلب توجه ارواح است و هرقدر افزون با خلوص نیّت دعا شود قطعاً بیشتر اثر

می‌کند، این نکته هم مسلّم است که انسان چون برسر مزار عزیزان بنشیند توجهش متمرکزتر می‌شود، بعلاوه هر یادگاری که از رفتگان نگاهداری کنید وسیله‌ای جهت استمرار علاقه آنان خواهد بود، در این مورد متوجه باشید که فقط فکر شما وسیله جلب ارواح است نه اشیائی که از آنها یادگار می‌ماند، منتها این اشیاء وسائلی هستند که توجه شما را به سوی رفتگان جلب می‌نماید.

اکنون تمام این مطالب را در فضیلت زیارت اهل قبور شنیدید **نگارنده گوید** ما می‌خواهیم از این بحثها نتیجه بگیریم به صرف اینکه مطلبی را هم خواندیم یاد گرفتیم، اطلاع حاصل کردیم، شنیدم، خوب نتیجه چه می‌شود؟!! حالا فهمیدیم که اموات چشم‌براه دعا و خیرات و صدقات ما هستند پس وظیفه ما زندگان چیست؟ با اینکه این اشاره خارج از شأن مندرجات این کتاب است ولی خدا می‌داند که نگارنده تاب نیاورد تا بگوید: چه خوب اهل ایمان و آنان که اعتقاد به بقاءِ روح دارند لااقل هفته‌ای یک روز که معمولاً روز جمعه برای این امر ارجح است بسوی گورستان رفته و از اموات یاد کنیم، برآنها دعا کنیم و طلب امرزش نمائیم، با آنها راز دل کنیم **آنچه را که نمی‌توانیم با زندگان درمیان گذاریم با آنها درمیان گذاریم.** از این جمله تعجب نکنید! علی علیه‌السّلام هرگاه درد و مشکل باطنی داشت در بیابان سر به چاهی می‌کرد و راز خود را اظهار می‌داشت و از آن گذشته چون چیز دیگری باقی نمانده است که ما هم خود به آنان محشور شده بلکه با کسانی که هزاران سال از این سفر برنگشته‌اند همسفر باشیم اقلاً در آن عالم از آنها شرمنده نباشیم که در موقع حیات خود کاری برای آنان نکرده‌ایم!

معالجات روحی!

با آنهمه توصیف که درباره حالات روحی تاکنون شنیدید و بخصوص که گفته شد ارواح سعدا و نیکوکاران دارای نیروئی هستند که می‌توانند کارهای خارق‌العاده‌ای انجام دهند و همچنین در بحث قبل اشاره‌ای شد که در توسل به ارواح عالیه اولیاءِ حق بسیاری از خواسته‌های متوسّلین مورد اجابت قرار می‌گیرد،

کما اینکه ما شیعیان خود می بینیم که نود درصد از متوسّلین به ارواح عالیه گرفتار امراض و بیماریهای گوناگون بوده و به آنان توسل می‌جویند و اکثر هم دیده شده است که در اثر کرامات آن بزرگواران حتی بیماریهای غیرقابل علاج شفا یافته است و خود نگارنده شاهد بعضی از شفایافتگان بوده است.

لذا اگر مطالبی درباره معالجات روحی از ابعاد دیگر گفته می‌شود نمی‌توان مورد انکار قرار داد، و اکنون نظر خواننده را به مختصری از این بحث جلب می‌نمائیم.

بسیاری از مسائل است که ارتباط مستقیم با روح داشته ولی هنوز تحقیقات و کاوش در آنها نتوانسته است حقایقی از چگونگی آنها بدست آورد و حق هم همین است، چون خدایتعالی از همان اول فرمود: **قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمرِ رَبّی** ما چه می‌دانیم که روح چگونه عاملی شفابخش است، چه می‌دانیم که اطلاعات ارواح در بیماریها تا چه اندازه است، چه می‌دانیم که ارواح چگونه تجویز می‌کنند، چه می‌دانیم که آیا ارواح بوسیله تخصص طبی امراض را معالجه می‌کنند یا بوسیله انفاس قدسی طلب شفای مریض را از خدایتعالی می‌خواهند، فقط می‌دانیم ارواح پاک با آن مجهولات کمتری که در آن عالم دارند بخصوص اگر جزء دسته سعدا باشند، می‌توانند در امر ارتباط با زندگان به بیماران آنها کمک و یاری رسانند و به امر خدایتعالی از طریق گوناگون امراض آنها را معالجه نمایند.

دربارهٔ معالجات روحی مسائل علمی زیادی توسط روانپژوهان مطرح شده است و حتی کتابهای بسیاری در این امر نوشته شده و راهنمائی ارواح و طرق مختلفه معالجات امراض گوناگون را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند که چون این موضوع قدری پیچیده است در این کتاب مجالی برای گسترش آن نیست، خواننده باید برای اطلاع بیشتر به کتب مربوطه مراجعه نماید.

امّا برای اینکه جای این مطلب در این کتاب خالی نماند به مختصری از شرح بسیار مفصلی که در کتابهای روحی آمده است اشاره خواهیم کرد. در کتاب «انسان روح است نه جسد» آورده است: جمعی از پزشکان محقق در مورد معالجات روحی تحقیقات زیادی بعمل آورده‌اند و فوائد معالجات خود را بوسیله ارتباط با ارواح که دربارهٔ بعضی از امراض جسمانی و عصبی و بیماریهای

روحی که ناشی از قسمتهای روانی و نفسانی است اثبات نموده‌اند، و اعتراف کرده‌اند که معالجه این قبیل بیماران بوسیله ارواح مفید بوده بشرط آنکه برای اینگونه معالجات از مدیومهای دانشمند و پیشرفته استفاده کنند. **(ویا آنکه خود در مقام توسل به ارواح عالیه شفای خود را بخواهند ویا دیگران را واسطه قرار دهند.)**

و این نکته قابل توجه است که هم اکنون در بعضی از کشورها مانند برزیل به این نوع معالجه توجه بیشتری می‌شود، بطوری که اتحاد بین المللی روحی آن کشور یک بیمارستان بزرگ و معین برای معالجات روحی از این طریق بنا کرده و چندین مریض را می پذیرد و نتایجی که از معالجه بیماران در آن بیمارستان بدست آمده به حدی مهم است که هفتمین سمینار بین المللی که در شهر کپنهاگ پایتخت «دانمارک» تشکیل شد در سال ۱۹۶۶ از ۲۵ کشور در حدود سیصد دانشمند و پزشک در آن سمینار شرکت کردند، و همچنین در «بریتانیا» هم تلاش برای معالجات روحی کمتر از برزیل نیست، چون تعداد اعضای «اتحاد میهنی معالجات روحی» به ششهزار معالج رسیده است و هیئت مخصوص اداره هزار و پانصد بیمارستان عمومی اجازه داد که معالجه کنندگان روحی بیماران خود را در هر کدام از این بیمارستانها بستری و معالجه کنند و تا کنون تعداد معالجه‌شدگان روحی و مراجعه کنندگان برای این گونه معالجه در هفته حدود یکصد هزار نفر می باشد.

البته پزشکان مهم اروپا و سایر کشورها صحت نتایج معالجه روحی را تحقیق می‌کنند، همچنان که چند نفر از علماء و پزشکان متخصص در بیولوژی و فیزیولوژی دربارهٔ شفای معجزه‌آسای روحی تحقیق کرده به این نتیجه رسیده‌اند که یک حقیقت علمی است، البته مدیومهای این معالجه شناخته شده هستند **و این معالجات خواه بوسیله مدیومها و خواه برسر مزارهای معروف انجام شود واقعیّت دارد.**

منتها یک عنصر پنهانی «روحی خاص» در این معالجات اثر می‌گذارد، و حتی روش‌های ارواح معالج هم در این مسئله متنوع است که یکی از آنها بوسیله آبهائی است که سیّالات روحی داشته باشند، و هنوز علم نتوانسته کشف کند که آن آبها سیّالات روحی را چگونه در خود ذخیره می‌کنند.

امّا باید دانست: با آنکه معالجات روحی امروزه یک حقیقت علمی

است ولی در هر صورت از معالجات پزشکی عادی هم بی نیاز نیست و ممکن است در بعضی از امراض خیلی مهم موفقیت حاصل شود ولی در بعضی از بیماریهای کوچک ناتوان باشد بسته به مشیت الهی است، نمی‌توان گفت که معالجات روحی ضامن علاج همه بیماران است، چون علم تا کنون نتوانسته به همه قوانین علاج روحی دست‌یابد، مگر آنکه از راه دعا تماس به ارواح عالیه حاصل شود.

بخش دوم

در معرفت نفس

اشتباه روان‌پژوهان در مسئـــله روح و نفس

اگر خواننده عـزیز تا این قسمت از کتاب را مطالعه کرده باشد به مسائلی از حقایق روحی آشنا شـده است، ولی نه تا آن حد که حـتی به دانشی اندک هم برآن دست یافته باشـد، بلکه شاید به انـدازه قطره‌ای که از اقیانوس کبیر برداشته و آنـرا در عـالـم صغیر خـود نـگـاه داشته است و باز اگـر بـخـواهد قطره دیگری از آن اقیانوس بردارد باید خود را کاملاً متوجه این بخش دیگر از کتاب نماید!!

قبلاً اشـاره شد که مسائـل روحی بسیـار گسترده است و کسـی نمی‌تـواند حقیقت آنرا دریابد و اشاره شد که خواننده نباید بهیچوجه در هر مورد از مطالعه این کتاب فراموش کند که: **قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی...** و همچنین این معنا از یاد نرود که هر کس هرقدر در این علـــم شریف معـرفت حاصل نمـاید باز در مرتبه بسیار اندک است!

اکنـون بخوبی می‌دانـید کـه موضوع این کتـاب در مسئـله روح است و ما قبلاً آنچه که مقـدور بود از بیانات کتاب آسمانی و گفتار انبیاء و اولیاء و حکما و فلاسفه و دانشمندان روانـپژوه شرق و غرب بطور اختصار مـورد بررسی قـرار دادیـم ولی آن مبـاحث تاکنـون ناقص مـانده است و اگر کسی بـخواهـد از مسائل روحی اطلاعات کامـلتری حـاصل نمـاید باید حـتماً به مسـائل نفس در ایـن فصل کتاب

توجه عمیقی داشته باشد، چون این مسئله از روح جدا نیست، بلکه در سطح بالا تری قرار دارد، همچنان که خدایتعالی در کتاب خود اهمیّت آنرا بخوبی رسانیده و بعداً به آن اشاره خواهد شد.

امّا موضوع قابل توجه آنست که مسئله نفس از دیدگاه اکثر روانپژوهان شرق و غرب با مسئله روح اشتباه شده و اغلب روح و نفس را در یک سطح قرار داده یا اصلاً تفاوتی در میان آنها نگذاشته اند و یا توجه نداشته اند آنها را از هم تفکیک نمایند و حتی در بیشتر از کتابهای خود کلمه مشخصی به زبان خود بنام نفس ذکر نکرده اند و بعضی بجای نفس همان اصطلاح جسد اثیری (یا قالب مثالی را) ذکر کرده اند، که البته این معنا تنها از یک بُعد قضیه است.

و شاید هنوز با آن تأسیسات عریض و طویل که در دانشگاههای شرق و غرب ایجاد شده هیچگونه توجهی به این مسئله نشده است که مسئله نفس با پیوستگی به روح و جسد فیزیکی خود موضوعی بسیار مهم و قابل بحث است (و این امر بسیار بعید و عجیب است).

در این مورد که نظر بعضی از دانشمندان روحی به این موضوع تا کنون کمتر متوجه شده است، شاید از آن جهت باشد که در اول نفس و روح را یک مسئله واحدی دانسته اند و در ثانی اطلاعات دینی و مذهبی آنها در مورد شناخت نفس بسیار ضعیف می باشد چون تنها بیانات الهی در قرآن مجید است که به حقیقت نفس اشاره کرده است.

و همانطور که نگارنده تا کنون در چند مورد تذکر داده است: این کتاب برای تأسیسات نوبنیاد روحی شرق و غرب نوشته شده و این امیدواری حاصل است که به زبانهای زنده جهان ترجمه شده و با آن تلاش و کوششی که امروزه علماءِ علم الروح در تحقیقات روحی دارند، اولاً به مسائل روحی از نظر اسلام آشنا شوند چون بهترین وسیله برای شناخت نفس و روح بیانات الهی است و درثانی بدانند عقاید معتقدین به تناسخ و عود ارواح کاملاً باطل است و اگر صدها هزار پیام از ارواح در تأیید آن بگیرند، صدها هزاربارباطل است، چون خدایتعالی می‌فرماید باطل است و دیگر قول هیچکس قبول نیست!! و ما در بخش سوم همین کتاب با دلایلی عقلی و نقلی، بطلان این امر را ثابت خواهیم کرد و ثالثاً عموم

علماءِ روحی و دانشمندان شرق و غرب بدانند که معاد و رستاخیز یعنی عود ارواح به جسد اصلی خود در قیامت حتمی الوقوع است و نفی آن بوسیله ارواح پلید و خبیث و یا شیطان و جن قابل پذیرش نیست!!

این نکته قابل توجه است که اگر کسی بخواهد به پاره‌ای از اسرار نفس و روح آشنا شود، باید این کتاب را از اول به همان نحو که تنظیم شده به ترتیب بخواند نه آنکه کتاب را باز کند و هر صفحه که بنظر او رسید مطالعه نماید و بعد هم معلوم نشود که از مطالعه خود چیزی فهمیده است یا نه.

این وظیفه تمام مسلمانان بلکه تمام افراد ملل جهان از هر کیش و آئین است که هرچه می‌توانند برای شناخت نفس و روح خود تلاش و کاوش نمایند و اگر دسترسی به این کتاب پیدا کردند از دقت در کوچکترین مباحث آن خودداری ننمایند تا بلکه بتوانند از زندگانی خود در این دنیا بهتر بهره گیری کرده و برای زندگانی جاوید خود توشه‌ای بردارند.

در معانی واژه نفس!

اساتید علم لغت و صاحبان قاموس دربارهٔ نفس معانی بسیار گسترده‌ای آورده‌اند که از نظر اهمیّت آن و اینکه بحث این کتاب بطور کلّی دربارهٔ «**معرفت النفس**» می باشد توجه خواننده را به این معانی جلب می‌نمائیم.

البته راهنمای حقیقی ما در این معنا آیات مربوطه قرآنی می باشد که در پیرو همین بحث به آنها اشاره خواهیم کرد، و اکنون در اینجا گفته می‌شود که واژهٔ نفس را به این معانی اشاره کرده‌اند: جان، خون، کالبد، «تن»، جسد، دل، «قلب»، روح، «روان»، شخص، انسان، خود، ذات، عقل، کس، قوّه عاقله، قوّه ممیزه، جام جهان‌نما، جام جم، و حقیقت هرچیز و خلاصه بعضی مجموعه «تن و جسد اثیری روح» را به نفس معنا کرده‌اند.

بعضی گفته‌اند: روح انسانی با تعلق و انتساب به بدن که تصرف و تدبیر در آن می‌نماید به عنوان نفس موصوف می‌شود، بعضی دیگر گفته‌اند که نفس

نیروئی در انسان است که منشأ آثار مختلف با ادراک و معقولات است، یعنی قوه‌ای است که افعال مختلف از او سرمی‌زند با اراده.

نفس را در مرتبه ملکه استحضار جمیع آنچه برای وی ممکن است بروجه یقین «نفس قدسی» گویند و آن آخرین مرتبه کمال حدس است، نفوس انبیاء و اولیاء و نوابغ روزگار که قبل از آموختن، همه اشیاء و حقایق را درمی‌یابند «نفوس قدسیه» نامند و نفوس فرشتگان و اهل عصمت که از هواهای نفسانی و وساوس شیطانی درامانند و نیز نفوس اولیاءِ حق که در مرتبه علم و عمل به کمال ممکن خود رسیده‌اند «نفوس ملکیه» گویند.

امّا تعبیراتی که دربارهٔ معانی نفس شده بسیار است و این مسئله بقدری مورد اهمیّت است که تاکنون از طرف بزرگان و فلاسفه و حکما و اندیشمندان جهان از متقدمین و متأخرین بیانات گسترده‌ای آورده شده و بنابر آنچه که ما در این کتاب شریف نمی‌توانیم نظرات علماءِ علم الارواح و حکما را نادیده بگیریم ناچار از هر بستان گلی چیده و از هر گفتاری بهره‌ای گرفتیم.

و با آنکه بعضی از فلاسفه درباره نفس مطالبی آورده‌اند در ظاهر امر از نظر پیچیدگی و روان نبودن الفاظ آنها غیرقابل درک بنظر می‌رسد ولی اگر در گفتار آنان با دقت توجه شود می بینیم که آن مسائل را بعضی از دانشمندان دیگر به زبان ساده‌تری بیان داشته‌اند که برای فهم عموم قابل درک می باشد.

و این موضوع نفس مسئله‌ای است که باید بسیار در آن تفکر و تعقل نمود چون خدایتعالی در پی گیری این امر و این دانش بزرگ بسیار تأکید فرموده، همچنان جائی می‌فرماید: **وَفی اَنْفُسِکُمْ اَفَلا تُبْصِرونَ**[1] لذا این علم آئینه تمام علوم بوده همچنانکه اصولاً نفس آدمی خود استعداد پذیرفتن این دانش را بدون ممانعت و مزاحمت و زوال و ملال دارا می باشد.

۱. ذاریات / ۲۱.

نظر فلاسفه و حکما در معنای نفس و تعبیرات آن

در تعبیراتی که در مورد معانی واژه نفس در سخنان حکما و فلاسفه آمده بقدری مطالب گسترده است که خود کتابی را دربر می‌گیرد، امّا در اینجا لازم است که به بعضی از نکات برجسته آن اشاره شود، همچنان که گفته‌اند:

نفس جوهری است که ذاتاً مستقل است و در فعل نیاز به مادّه دارد و متعلق به اجساد و اجسام است، و بعبارت دیگر جوهری است مستقل و قائم به ذات خود که تعلق تدبیری به ابدان دارد و به تعبیر دیگر: نفس جوهری است نامیرا و در تصرف و تدبیر نیاز به جوهر روحانی دیگر دارد که اگر روحانیّت آن از نفس کمتر باشد واسطه روح حیوانی است و این مرتبه از نفس اگر تابع هوٰی و هوس شود انسان را وادار به کارهای زشت می‌نماید که به این اعتبار (یعنی غلبه نفس حیوانیّت) آنرا نفس اماره گویند (که بعداً در مراتب نفس به ذکر آن می پردازیم).

نفس نیروئی در انسان است که منشأ آثار مختلف است با ادراک و معقولات و آن از نفس حیوانی جدائی ندارد.

نفس جوهر بخاری لطیفی است که منشأ حیات و حس و حرکت است، قوه‌ای است که افعال مختلف از او سرمی‌زند با اراده.

در کتاب «معرفت النفس» استاد محقق حسن‌زاده آملی آورده: علامه شیخ بهائی در اواخر کشکول گوید[1]: مذاهب در حقیقت نفس، یعنی آنکه هر کس به قول خود «من» بدان اشارت می‌کند بسیار است و آنچه بر اَلْسِنه دائر است و در کتب مشهور مذکور است چهارده مذهب است: ۱ــ این هیکل محسوس که از آن به بدن تعبیر می‌شود نفس است، ۲ــ قلب یعنی عضو صنوبری لحمانی مخصوص، نفس است، ۳ــ نفس همان دماغ است، ٤ــ نفس اجزای لایتجزای در قلب است، و این مذهب «نظّام» و پیروان اوست، ۵ــ نفس

۱. این اقوال برحسب اختلاف آراء و مذاهب، در حقیقت نفس می باشد.

اعضای اصلیه متولد از منی است، ٦ــ نفس همان مزاج است، ۷ــ نفس همان روح حیوانی است و قریب به این مذهب است آنکه گفت نفس جسم لطیف ساری در بدن است مانند سریان آب در گل و روغن و در کنجد، ۸ــ نفس همان آب است، ۹ــ نفس آتش و حرارت غریزی است، ۱۰ــ نفس همان نَفَس (یعنی نفس کشیدن) است، ۱۱ــ نفس خود واجب تعالی است (**سُبحانَهُ وَتَعالی عَمّا یَقُولُونَ عُلُوّاً کبیراً**)، ۱۲ــ نفس همان ارکان اربعه است، ۱۳ــ نفس صورت نوعیه قائم به مادّه بدن است، و این مذهب طبیعیون است، ۱٤ــ نفس جوهر مجرد از مادّه جسمانی و عوارض جسمانی است، او را تعلق به بدن است، تعلق تدبیر و تصرّف و موت قطع این تعلّق است، این مذهب، مذهبِ حکمای الهی و اکابر صوفیه و اشراقیون است و رأی محققین از متکلمین مانند: امام رازی و غزّالی و محقق طوسی و غیرشان از اعلام، براین مذهب استقرار دارد و این مذهب همانی است که جمیع کتب آسمانی به آن اشاره دارد و همه اخبار نبوی یعنی گفتار همه انبیاء برآن مطابق است.

این بود گفتار علامه بهائی در کشکول که از اقوال مختلفه نقل کرده است؛ و در ادامه این بیان «استاد آملی» در کتاب خود می‌گوید: بدان که جمهور صحابه رسول خدا (ص) و تابعین و اعاظم حکمای الهی و اکابر عرفا و قدمای علمای بزرگ امامیه چون: ابن‌بابویه و شیخ مفید و علم‌الهدی سید مرتضیٰ و بنی‌نوبخت؛ که از آیات وحی و منابع علمی ائمه معصومین خود استفاده کرده‌اند و نیز علمای بنام اهل تسنن چون غزّالی و فخررازی، همگی در این اعتقاد متفق‌اند که انسان غیر از این هیکل محسوس است **بلکه جوهر روحانی قائم به ذات خود است و به خرابی بدن فانی نمی‌شود** و بعد از موت که همان قطع تعلق نفس به بدن است باقی و درّاک است و مدار تکلیف فهمیدن همین اصل اساسی است.

نگارنده گوید: این همان موضوع مهمی است که در مسئله روح در بخش اول این کتاب بطور گسترده‌ای تشریح گردید، و از همین بیانات است که نزدیکی معانی نفس و روح کاملاً آشکار گردیده است.

در کتاب «**الانسان الکامل**» پس از شرحی بتفصیل درباره نفس می‌گوید: خلاصه سخن آنست که جسم آدمی دو عالم دارد، یکی عالم اجمال و دیگری

عالم تفصیل. عالم اجمال را ذات می‌گویند و عالم تفصیل را وجه می‌خوانند و **هر دو عالم را نفس می‌دانند.**

در کتاب «**علم لدنی**» امام محمد غزّالی در تعریف نفس می‌گوید: نفس جوهر بسیط و کاملی است که شأن و مقام او جز تذکر و تفکر و تدبیر و تشخیص بصیرت چیز دیگری نیست، تمام دانشها را می پذیرد و هیچگاه از قبول و درک اشیاءِ مجرد و عاری از ماده ملول و خسته نمی‌گردد و **این جوهر نفس رئیس ارواح و امیر کلیه قوا است** و همه نیروها خدمتگزار او و مطیع اوامر او می باشند.

فارابی گوید: نفس کمال جسم است و عقل کمال نفس و انسان در حقیقت چیزی نیست مگر عقل.

بعضی از حکما را عقیده برآنست که: **نفس یکی از اعضاءِ عالم روح است** و تأثیرات خالص و غیرمادّی آنرا درک می‌کند **نفس انسان از لحاظ عمل در زمان حیات همبستگی کامل با روح دارد.**

در کتاب «روح در قلمرو دین و فلسفه» نظر یعقوب کندی را در مورد نفس اینگونه بیان می‌کند: نفس حدّواسطی بین عقل الهی و جهان مادّیست و عالم افلاک از او صادر می‌شود، و نفس آدمی چشمه‌ای از این نفس کل می باشد، و طبیعتش اینست که مصدر افعال است و کارها از او صادر می‌شود، و این نفس به جسد پیوسته است **ولی از نظر جوهر روحی جداگانه است.**

در رابطه به این معنا بعضی دیگر چنین گفته‌اند: که تمام آثار وجودی بدن از حرکات و سکنات و ادراکات حسّی **از آن حقیقت گوهر گرامی روح و نفس ناطقه است** و به تعبیر دیگر تمام آثار وجودی انسانها اطوار ظهورات و تجلّیات آن مبدأ آثار است.

ابونصر فارابی گوید: «**نَفْس جِسمانیَةُ الحُدوث وَرُوحانِیَةُ الْبَقاست**» یعنی پیدایش نفس جسمانی و پایداریش روحانی است، و سعادت و شقاوت پس از مرگ راجع به نفس است.

و این حکیم تناسخ را باطل می‌داند، یعنی اینکه بعضی معتقدند روح انسانی از تنی به تن دیگر حلول می‌کند باطل است.

ابن سینا در تعریف نفس می‌گوید: نفس انسانی یک ذات معنوی و منبع

نیروهای بیشماری است، لکن کاملاً ساده است، و اضافه می‌کند: که نفس مخصوصاً فقط مالک یک قوّه است و آن هم قوّهٔ عقلانی است ولکن آن نفس آن قوه را به انحاءِ مختلف بنا بر احتیاجات بدن به بدن می‌دهد.

بستگی نفس با بدن ابداً یک بستگی وجودی از روی تقدم یا تأخر یا با هم بودن نیست، بستگی نفس با بدن فقط مربوط به آن فعالیتی است که نفس در آن عمل می‌کند و مربوط به آن اعمالی است که در آنجا انجام می‌دهد، انهدام بدن نمی‌تواند سبب انهدام نفس گردد، نفس پس از بدن باقی می‌ماند، تنها نفس است که انسانی را ایجاد می‌کند، انسان همان نفس بدن است.

در نظر بوعلی، انسان دارای چند نفس است: نفس حیوانی، نفس نباتی، و نفس عقلانی است. در نفس نباتی و حیوانی صورتهائی هستند که در بدن منقوشند و با از بین رفتن بدن از میان می‌روند، ولی نفس عقلانی از بین نمی‌رود. تمام نفوس معقوله از پیش در عقل فعّال گنجانیده شده‌اند و به هستی نمی‌آیند مگر وقتی که وجودشان ضروری باشد که در اینحال بوسیلهٔ مادّه متشخص می‌شوند.

نفس و بدن بهم مربوط و علاقمندند و بهم خدمت می‌کنند و پیوستن نفس به عقل فعّال شخصیّت آنرا از بین نمی برد.

و نیز ابن‌سینا در تعریف نفس می‌گوید: نفس پس از جدائی از بدن در عالم معقولات برای خود قدرت و مقامی بدست می‌آورد که از نیروی او در روی زمین به مراتب بالا تر است و نفس که به کمک ملکه خود به عقل فعّال بپیوندد، دیگر جای هیچگونه نگرانی از اینکه نفس از بین برود نیست و مرگ و اضمحلال بدن کوچکترین تأثیری در او ندارد.

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «**اخلاق ناصری**» نفس را چنین تعریف می‌نماید: نفس انسانی جوهری بسیط است که از شأن او ادراک معقولات به ذات خویش و تدبیر و تصرّف او در این بدن محسوس که بیشتر مردم آنرا انسان می‌گویند بتوسط قوا و آلات، و آن جوهر نه جسم است و نه جسمانی و نه محسوس بیکی از حواس است.

او همچنین گوید: برای اثبات وجود نفس ارائه دلیل ضروری نیست زیرا ظاهرترین چیز نزد مردم خردمند حقیقت نفس است، چنانکه بیدار در بیداری و

هشیار در هشیاری و خفته در خواب از همه چیز بی خبر می‌توانند باشند، لیکن از خودی خود بی خبر نتوانند بود.

امّا در مورد اثبات جوهریت نفس گوید: غیر از خدا هرموجود دیگری یا جوهر است یا عرض، عرض آنست که وجود چیزی به پیروی از موجود دیگر باشد و آن موجود به نفس خویش مستقل باشد مانند سیاهی که در جسم خال است «خال سیاه» و تخته که پیرو وجود چوب است، زیرا اگر جسم نباشد سیاهی معنا ندارد و اگر چوب نباشد تخته نتواند بود، و جوهر به چیزی گویند که وجود آن مستقل باشد و متکی به وجود چیز دیگری نباشد مانند چوب و جسم در مثال مذکور.

سپس خواجه نصیرالدین می افزاید که: نفس عرض نیست بلکه جوهر است، نشاید ذات و حقیقت مردم عرض باشد، زیرا که خاصیت عرض آنست که محمول و مقبول چیز دیگری باشد که خود آن چیز مستقل باشد تا حامل و قابل آن عرض شود، در این صورت ذات مردم می بایستی حامل و قابل صورتهای معقولات و معانی و مدرکات باشد و پیوسته صورتی در او متمثل می‌شود و صورت دیگر از او زایل می‌گردد و این منافی عرضیّت است، پس نفس عرض نمی‌تواند باشد و چون هر موجودی غیر از جوهر و عرض چیز دیگری نمی‌تواند باشد **پس نفس جوهر است!** و دلایل دیگری اقامه کرده است که هر موجودی یا بسیط است یا مرکب و ثابت کرده است که نفس بسیط است.

عقاید ابن سینا و صدرالمتألهین دربارهٔ نفس

فیلسوف و خطیب نامی معاصر حسینعلی راشد در کتاب خود بنام «دو فیلسوف شرق و غرب» آورده است:

عقیده شیخ الرئیس ابن سینا دربارهٔ حدوث جسمانی روح و فلاسفه قبل از او براین بوده که نفس انسان در ازل آفریده شده و هنگام پیدایش بدن نفس برای انجام دادن افعال خود تعلّق تدبیری به بدن پیدا می‌کند.

امّا صدرالمتألهین در نتیجه اعتقاد به حرکت در جوهر معتقد شد که نفس انسان به وجود نفسی قبل از بدن وجود نداشته بلکه با پیدا شدن بدن پیدا می‌شود و تدریجاً در نتیجه حرکت جوهری راه کمال پیموده به مقام تجرد می‌رسد و با مردن بدن او نمی‌میرد و زنده و جاوید می‌ماند، و لذا تعلّق و احتیاج نفس را به بدن، صرف برای افعال نمی‌داند، بلکه نفس، بنابر عقیده او، در اصل ماهیّت و پیدا شدن و تکوّن احتیاج به بدن دارد و با بدن پیدا می‌شود.

و چنانکه گفته شده است وجود انسان در نظر صدرالمتألهین یک حقیقت تدریجی است که شامل از مادّه تا عقل است.

حقیقت انسانیت از اولین سلّول ماده شروع می‌شود و پس از گذشتن از مرتبه حس و خیال و وهم به مقام عقل می‌رسد و وارد در سلک مجردات گشته همیشه باقی می‌ماند.

و باز می‌گوید: حقیقت انسانیّت مانند مغز گردو که در ابتدای پیدا شدن با پوست ممزوج است و مانند جنین که در رحم است و مانند پروانه که در پیله است، با بدن پیدا شده و تا مدتی محتاج به بدن است تدریجاً در نتیجه حرکت و استکمال جوهری قائم به خود شده و از بدن بی نیاز می‌گردد، مانند حیوانی که پوست بیندازد یا روغنی که از مغز گردو جدا شود یا پروانه‌ای که از پیله رها گردد، بدن را انداخته و بدون مادّه زندگی می‌کند.

و پس از شرحی بتفصیل در این مورد اضافه می‌کند: حقیقت انسان یعنی نفس تا وقتی که از مرتبه حس و خیال و وهم نگذشته محتاج به بدن است امّا همینکه به مرتبه تعقل رسید مجرد است و حاجتی به بدن مادّی ندارد.

و چون صدرالمتألهین در جوهر اشیاء حرکت رو به کمال قائل است از این جهت می‌گوید: **روح با بدن پیدا می‌شود و درآغاز پیدا شدن وجود روح و بدن ممزوج و متحد با یکدیگر است و تدریجاً جوهر روح شدت یافته رو به کمال بالا می‌رود تا به مقام تعقل می‌رسد و مجرد می‌شود و باقی می‌ماند.**

و همانطور هم که قبلاً گفته شد این حکیم به این کلام معروف گویا می باشد که: **رُوح جِسمانیة الحُدوث وروحانیة البقاء است**، از بس که این مطلب شیرین است و با علوم و تجربیات امروزه مطابق می‌شود خامه سرکشی می‌کند که

بیش از این به شرح این مبحث پردازد ولی همینقدر اشاره می‌شود که خواننده خود در این مبحث کاملاً دقّت نماید که چگونه مسئله روح و نفس با هم توأم و اغلب در کلام بزرگان به جای روح نفس استعمال شده و به جای نفس واژه روح بکار برده شده است!

نظر دیگری از حکما درباره نفس

در کتاب «سیر حکمت در اروپا» مطالب بسیاری درباره نفس از اقوال فلاسفه و حکما آورده و از جمله می‌گوید: در این اواخر محققان بیشتر برآن شدند که معلوم کردن جوهریّت و تجرد و بقای نفس برای ما یا اصلاً مقدور نمی باشد یا اگر هم هست امروز معلومات ما برای رسیدن به آن مقصود کافی نیست و بهتر آنست که در چگونگی آثار روحی و نفسانی مطالعه کنیم و در این مطالعات هم به شیوه علوم جدید یعنی مشاهده و تجربه برویم، والحق در این صد سال اخیر دانشمندان اروپا و امریکا رنج فراوان برده و معلومات بسیار فراهم آورده‌اند، چنانکه امروز روانشناسی از فنون مهم و بسیار قابل توجه می باشد و محور فلسفه واقع شده است در عین اینکه از طبیعیّات و علوم تحققی بشمار می‌رود و ضمناً واسطه انتقال از طبیعیّات به الهیّات نیز می‌شود.

باری گذشته از ارباب دیانت که اعتقاد بوجود نفس یا روحی که جوهر مجرد باشد در واقع از ارکان عقاید ایشان است ولی اهل علم این دوره چون نفس یا روح می‌گویند نظر به جوهریّت و تجردش ندارند و مرادشان آثاری است که به نفس نسبت داده می‌شود، از علم و اراده و کلیه امور ذهنی، جز اینکه بعضی به جزم یا احتمال معتقدند که نفس حقیقتی است مستقل که به مطالعه در آثار او باید کم کم به چگونگی وجود او پی ببریم و بعضی منکرند و آثار نفسانی را ناشی از قوای طبیعی و بدنی می‌دانند.

در اینجا لازم است که گوشزد نمائیم که آثار ناشی از نفس دو قسم است، بسیاری از آنها چنان است که نفس در حین وقوع، آنها را یا اصلاً ادراک

نمی‌کنند مانند عملیاتی که بدن در تحلیل و جذب غذا صورت می‌دهد، یا می‌تواند ادراک کند ولی غالباً متوجه آنها نیست مانند تنفس، که توجه نفس در آن مداخله ندارد و این قسم امور را غریزی یا فطری می‌گویند.

قسم دیگری از آثار نفس امور ذهنی می باشد از احساس و تخیل و تعقل و اراده و مانند آنها که یا بدون توجه نفس واقع نمی‌شود، یا اگر واقع شود تا نفس متوجه نباشد وارد ذهن نمی‌گردد و آنها را امور عقلی می‌توان گفت.

پس خواه بوجود نفس بطور جوهر مجرد یا حقیقت مستقل قائل باشیم و خواه نباشیم منکر نمی‌توانیم شد که در انسان قوه‌ای است که او را از وجود خود آگاه می‌کند و آگاهی از امور دیگر هم بسته به آن می باشد و آن قوه را می‌توان ذهن یا شعور یا ادراک یا هوش و غیره نام نهاد.

عقیده عرفا دربارهٔ نفس و روح!

قبلاً گفته شد که درباره روح و نفس هر دسته از حکما و فلاسفه عقاید گوناگونی دارند و به قسمتی از بیانات آن اشاره شد، امّا در اینجا به شرح عقاید بعضی از عرفا در این مورد می پردازیم تا بتوانیم از مجموع در این معنا نتیجه کاملتری بدست آوریم!

در کتاب «عالم ارواح» استاد محقق محمدتقی یوسفی آورده است:

عرفا و بعضی از علما و حکماءِ اسلام معتقدند که روح غیر از نفس ناطقه است و نفس ناطقه را پرتوی از اشعه روح می‌دانند، می‌گویند روح پیش از تعلّق به جسم مادّی در عالم تجرّد مافوق‌الطبیعه بطور استقلال موجود بوده و همه چیز را بهتر درک می‌نموده و بعداً به عالم مادّی آمده که آخرین و پائین‌ترین درجه نزول اوست و چون اسیر بدن خاکی گردیده خاطرات و معلومات جهان گذشته را فراموش کرده است.

(و همانطور که قبلاً در بخش اول در مبحث روح گفته شد، نظر عرفا هم برهمین است) که تمام علوم و دانستنیها متمرکز در نفس و روح است که به

تدریج از قوه به فعل می‌آید و از این جهت جمیع معلومات، کمال روح و نفس انسانی است.

و باز عقیده بعضی از عرفا برآنست که می‌گویند روح در عوالم برزخی و ملکوتی در جسم های لطیف‌تری موجود و فعال بوده است و بعد از تنزّل او به این عالم ماده و طبیعت مجدداً سیر صعودی را شروع نموده و پس از مرگ نیز در جسم های لطیف‌تر مدتی باقی مانده و فعال می‌شود، و در این مورد استناد بر بعضی از اخبار می‌کنند، همچنان این روایت که می‌فرماید: **خَلَق الأرواح قبل الأجساد بِألفی عام** که ارواح دوهزار سال قبل از بوجود آمدن اجساد خلق شده‌اند. (قبلاً هم در همین کتاب در بخش اول در بحثی از عالم ذر به این معنا اشاره شده است.)

این دسته از عرفا: به یک روح کلّی و نفس مطلق عقیده دارند که به منزله جان جانهاست و بر ارواح انفرادی حکومت دارد و محیط برآنهاست و برخلاف کسانی که معتقدند روح و نفس ناطقه یکی است و این دو اسم که نفس و روح باشد عنوان شئ واحد است، می‌گویند: روح انسانی یک جوهر بی اندازه لطیفی است که نمی‌تواند بدون واسطه با جسم که مرکب از عناصر مادّی است و ضدّ روح مجرّد است مربوط شود، لذا یک واسطه باید باشد که برزخ بین مجرّد و ماده باشد یعنی نه مجرد صرف و نه مادّه خالص[1] و نیز می‌گویند: روح به منزله آفتاب است و نفس ناطقه به منزله ماه که از آفتاب کسب نور می‌کند.

عرفا دربارهٔ روح و سیر تکاملی آن می‌گویند: نفس انسانی دارای حالات مختلف و گوناگونی است، گاهی بسیار زشت و گاهی زیبا جلوه می‌کند، مشاهده همین حالات در انسان دلیل است که دو قوه متضاد در او حکومت می‌کند که منشأ آنها با یکدیگر تفاوت دارد، یکی انسان را به عالم نور دعوت می‌کند و دیگری به ظلمت؛ یکی می‌خواهد انسان گرفتار صفات حیوانی شود و در گرداب هوی و هوس و حرص و شهوت و خودپرستی و شقاوت و قساوت باشد و دیگری

۱. اگر در این بیانات عرفا به خوبی دقت شود این همان مسئله روح و جسد اثیری است که علم امروز تاکنون آنهمه سروصدا و جاروجنجال درباره آن براه انداخته و اصل موضوع این کتاب هم برهمین معنا آمده است.

آدمی را به عالم محبت و صمیمیّت و رحم و عاطفه و از خودگذشتگی و مواسات دعوت می‌نماید.

از این حالات مختلف به این حقیقت می‌رسیم که انسان دارای دو قوه متضاد است: یکی روح حیوانی که تمام خواسته آن خودخواهی است و دیگر حقیقت انسانی است که منشأ فضیلت و صفات انسانی می باشد. نفس ناطقه اگر به دستورات روح حیوانی عمل نمود سیر نزولی نموده و شکل مادّی نو به خود خواهد گرفت و از مبدأ اصلی خود که روح کلّی و نفس مطلق باشد دور خواهد ماند، برعکس اگر تابع روح حیوانی نگردید و روح حیوانی و قوای مادی و طبیعی را اسیر خود ساخت و تحت اراده خود در آورد سیر تکاملی خود را شروع نموده و خویشتن را به کمال لایق خود می‌رساند.

و روی همین اصل است که عرفا برای نفس مراتبی قائل شده‌اند که نزدیک‌ترین مراتب نفس ناطقه به جسم و روح حیوانی **نفس اماره است** که برای سیر تکاملی این مراتب شرحی به تفصیل از نفس لوامه و نفس ملهمه و نفس مطمئنّه آورده‌اند، و بعداً در همین کتاب به این مراتب اشاره خواهد شد.

نیروی حیوانی و نیروی نباتی در نفس ناطقه

قبلاً این معنا گذشت که بعضی از حکما روح را به «نفس ناطقه» اطلاق کرده‌اند و در بیشتر از مباحث روحی اصطلاح نفس ناطقه را مقدم بر واژه روح دانسته‌اند و می‌گویند انسان در حقیقت نفس ناطقه است و چنین اشاره می‌کنند: بدن منهای نفس ناطقه را نمی‌توان اطلاق به «من» کرد، چون همینکه هر کس با لفظ «من» خود را معرفی کرد، این «خود» همان نفس ناطقه است و بدن آلتی برای آن می باشد، ولی البته نفس ناطقه را به روح می‌توان تعبیر کرد و اطلاق آن به «روان» صحیح نیست، می‌توان گفت که آن نور روان است.

حقیقتاً اگر بخواهیم آنچه که تاکنون بزرگان و اهل دانش درباره نفس گفته‌اند توجه داشته باشیم یک عمر برای مطالعه آن لازم است، ولی چه باید کرد

که این موضوع بستگی به حیات دنیوی و برزخی و اخروی انسانی داشته و نمی‌توان به دانش اندک از آن اکتفا کرد در حالی که اگر یک عمر هم در آن تحصیل کنیم و هرچه از آن معرفت حاصل نمائیم باز در مرتبه اندک است.

و از طرف دیگر چون موضوع این بحث بقدری شیرین است که نباید از مراتب و دقایق و لطایف گوناگون آن چشم‌پوشی کرد و مسائلی که درباره حیات و وجود خود آدمی است نادیده گرفت، لذا در این کتاب هرقدر مختصر به دانستنیهائی از این علم شریف اشاره خواهیم کرد تا هر کس بقدر معرفت خود از آن آگاهی حاصل نماید.

در کتاب «گوهرمراد» آورده است که: در نفس ناطقه نیروهائی می باشد که در آن نیروها نفوس حیوانیه شریک هستند، و نیز نیروهای دیگری هست که نفوس حیوانیه و نباتیه هر دو در آن شرکت دارند.

نیروی نفس حیوانی را بر دو گونه گفته‌اند: یکی قوه مدرکه و دیگری محرّکه، امّا قوه مدرکه را هم به دو قسمت تقسیم کرده‌اند که پنج قسمت در ظاهر نمایان است و پنج قسمت در باطن.

پنج قسمت ظاهر عبارتند از: اول. حسّ باصره که آن از نظر فلاسفه **نیروئی است که حامل روح می‌باشد** که در مجمع النورین است و شرحی بسیط برای مجمع النورین آورده‌اند که مفهوم آن قدری ثقیل می باشد، همچنان که اشاره کرده‌اند: که آن موضع ملاقات دو عصبه مجوّفه است که از چپ و راست مقدم دماغ رسته شده بهم ملاقات کنند و به این نیرو ادراک می‌کند نفس تمام رنگها و روشنیها و تاریکیها و آنچه را که قابل رؤیت است.

دوم. حسّ سامعه: و آن نیروئیست حامل روحی که به آن نیرو ادراک کند جمیع اصوات را، و صوت کیفیتی است که حادث شود در هوا بسبب موجی که حاصل شود از برخوردن دو چیز با هم یا جدا شدن دو چیز از هم و آن تموّج مخصوص تا در هوا باقی باشد «صوت» موجود بوده و از بین نخواهد رفت (همچنان که علم امروز ثابت کرده است که امواج اصوات در هوا باقی است).

سوم. حسّ شامه: و آن نیروئی است حامل روحی که از مغز آدمی برخاسته و به این قوه نفس ادراک می‌کند تمام روایح را.

چهارم. حسّ ذائقه: و آن نیروئی است **حامل روحی که به آن ادراک کند طعم خوراکیها** و آنچه دارای مزه است.

پنجم. حسّ لامسه: و آن نیروئی است **حامل روحی که ساری است در اکثر اعضای بدن** و نفس ادراک کند به آن قوه تمام کیفیات قابل لمس را همچنان حرارت و برودت و رطوبت و نرمی و خشونت و صلابت و ثقل و بی وزنی را.

و اما پنج قسمت از احساسات باطن عبارتند از:

اول. نیروی مشترک که مرکز آن در جلو مغز بوده و ترسیم می‌شود در آن تمام نقشها و صور محسوسه به حواس ظاهره، به این معنا که این نیروی مشترک آگاهی حاصل می‌نماید از تمام فعالیتهای حواسّ ظاهره پنجگانه که این نیرو ارتباط مستقیم به وجدان دارد.

در این معنا براین مثال می‌توان گفت: که در این حسّ مشترک اشخاص را می‌توان در خارج رؤیت کرد و گفتار آنها را شنید و با آنها در تماس بود و با هم غذا خورد و در امور دیگر که مربوط به احساسات است، البته نه برطریق تخیل بلکه به طریق رؤیت و مشاهده حسیّه (علم جدید روحی هم در ارتباط به این موضوع با ارواح از راه دور آزمایشهائی انجام داده که قبلاً به آن اشاره شده است).

دوم. عامل خیال است که این نیروئی می باشد که در قسمت عقب مغز تمرکز داشته و حافظ و نگاهدارنده تمام حالات در حسّ مشترک است و از این جهت قوه حافظه هم مربوط به همین نیرو می باشد و در ارتباط به این معنا مسئله ای دربارهٔ حالت فراموشی و غفلت در پیش می‌آید که باید گفت: که صورت و یا اصل موضوع در خیال باشد نه در حسّ مشترک و لذا به مجرّد التفات نفس برآن موضوع مسئله بیاد می‌آید و فراموشی آنست که صورت یا اصل موضوع از خیال محو شده و بیاد نیاید مگر از طریق احساس مشترک.

و در این رابطه چنین گفته اند: **نفس همیشه در حالت هوش و بیداری متوجه ظاهر است** مگر برسبیل ندرت و توجه نفس بظاهر نتواند بود مگر از راه حسّ مشترک که مورد حواسّ ظاهر است.

سوم. حالت وهم است: و آن نیروئیست در قسمت وسط رو به پائین مغز آدمی که ادراک معانی جزئیه که متعلق به محسوسات است از آن حاصل می‌شود

همچنان که انسان در رؤیت حیوان درنده‌ای فرار کند.

و در اینجا مراد از «ادراک معانی» آنست که به حواس ظاهر مدرک نشود، یعنی آن حالتی که از فرار آدمی در دیدار حیوان درنده بوجود می‌آید اصل حالت نامرئی و مربوط به حواس باطن است.

چهارم. قوّه حافظه است: و آن نیروئیست که در جلو قسمت آخر از مغز آدمی تمرکز دارد و سلّولهای حافظ معانی جزئیه در آن قرار دارند و نسبت آن به حالت وهم همچنان نسبت خیال به حسّ مشترک است.

پنجم. قوّه، متخیله است: و آن نیروئیست مقدم در وسط مغز آدمی که ترکیب کند صور محسوسه و معانی جزئیه را و ترکیب کند بعضی را با بعضی دیگر و تفکیک کند برخی را از برخی دیگر، همچنان که این معنا ظاهر می‌شود از حالات تخیل آدمی که در مثال تصور کردن دوستی را غیردوست و دشمنی را غیردشمن و مسائل دیگر که در عالم تخیّل پدیدار می‌شود و ارتباط قوای متخیله با قوای عاقله از ابعاد دیگری هم با هم پیوسته است.

در پایان این بحث گفته می‌شود که هرگاه صورت امری در خیال ترسیم شود اگر مطلوب باشد حصول آن یا دفع آن لازم باشد قوهٔ عاقله برانگیخته می‌شود بر تحریک اعضاءِ مخصوصه به آن که اگر این امر در طلب امر مطلوب الحصول باشد آنرا قوه شهویه خوانند و اگر بجهت دفع امر نامطلوب باشد آنرا قوه غضبیه خوانند و مطالب گسترده دیگری در این قوای مذکوره آمده است که خود کتاب جداگانه‌ای را دربر می‌گیرد.

بنابراین تمام این نیروهای ظاهره و باطنه که مختصری از کیفیات و حالات آنها گذشت همه از شئون نفس ناطقه بوده و مطالب آنها پیوستگی با مسائل روحی دارد که بحث کلّی آنها مستلزم رساله‌ای جداگانه است.[۱]

۱. این موضوع قابل توجه است که اگر در عقاید فلاسفه و حکما در مورد نفس و روح مطالبی از کتب آنان اقتباس می‌شود، با آنکه بعضی از مطالب از نظر جمله‌بندی و ترکیب عبارات آنها چندان روان و ساده نیست ولی از نظر حفظ عین گفتار آنان برهمان نحو که شاید چند صد سال قبل بر سبک فرهنگ آن روز انشاء شده است در اینجا هم عین مطالب برهمان سبک نوشته شده، لذا اگر خواننده در درک مطالب گاهی پیچیدگی احساس می‌کند از جهت همان حفظ کلام آنان می باشد که در عین حال هم می‌توان معانی گفتار آنان را کاملاً درک کرد.

شـــناخت مراتب نفـــس!

بطور کلّی می‌توان گفت که علم خودشناسی از همه علوم بالا تر و در مرتبه‌ای است که تا کسی خود را نشناسد خدای خود را درست نشناخته است و از آنطرف می بینیم که تمام علوم از جهتی بستگی به خداشناسی داشته و اگر عالمی فاقد چنین معرفتی باشد نقصانی در دانش او پدیدار است و در رابطه با همین معنا امام علی علیه السّلام فرمود: **مَعْرِفَةُ النَّفْسِ اَنْفَعُ الْمَعارف.**

اکنون بی مورد نیست حدیثی را که در همین مورد در کتاب «مجمع البحرین» در مصاحبه‌ای که کمیل با امام امیرالمؤمنین علیه السّلام داشته متذکر شویم.

در آن کتاب بعد از اینکه در شرح معانی نفس بیاناتی بتفصیل آورده و نفس را به اعتبار صفات به پنج قسمت تقسیم نموده یادآور شده است که هر کس این مراتب را شناخت به مصداق کلام معروف: **مَنْ عَرَفَ نَفْسَه فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه**، پس خدای خود را شناخته است.

سپس حدیثی را از کمیل بن زیاد نقل می‌کند که: از علی علیه السّلام تقاضا کرد که آن بزرگوار او را برمعنای نفس آگاهی دهد، و آن حضرت قریب به این مضمون اشاره فرمود: ای کمیل بر کدام نفس می‌خواهی دانا شوی. کمیل گفت: ای آقا مگر نفس یکی نیست؟ پس آنحضرت فرمود: **نفس دارای چهار مرتبه است: نفس نامی نباتی، نفس حسّی حیوانی، نفس ناطقه قدسی، و نفس کلام الهی، و از برای هریک پنج خصوصیّت مهم است:**

امّا نفس نامی نباتی عبارت از: ماسکه[1] و جاذبه و هاضمه و دافعه و مربیّه است که در آنها ازدیاد و نقصان موجود است و بروز و ظهور آنها از کبد است که شبیه‌ترین چیز به نفس حیوانی می باشد.

و از برای نفس حسّی حیوانی پنج مرتبه مخصوص است که عبارت از

۱. ماسکه به معنای: گیرنده و نگاهدارنده و حسّ خودداری است.

سامعه و باصره و شامّه و ذائقه و لامسه است که آنها ارتباط به مرتبه خشم و غضب و رضا و خشنودی دارد و بروز و ظهور آنها از قلب است (که از ناحیه آنها این صفات را برمی‌انگیزاند) و شبیه‌ترین چیز به نفس درندگان است.

و از برای نفس ناطقه قدسیه پنج مرتبه است: فکر و ذکر و علم و حلم و آگاهی است و آن مخصوص است به پاکیزگی و حکمت که منبعث نمی‌شود از چیزی و شبیه‌ترین چیز به نفس فرشتگان است.

و در نفس کلام الهی پنج مرتبه نیرومند است: بقاءِ در فنا و نعمت در سختی و عزّت در خواری و نیاز در بی نیازی و شکیبائی در بلا و آزمایش است که در آنها خواص بردباری و بخشش موجود است و به مصداق کریمه: **فَنَفَخْنا فیهِ مِنْ رُوحِنا** مبدأ آن از طرف پروردگار است و بازگشت آن به آیه شریفه است که فرمود: **یا اَیَّتُهَا النَّفسُ الْمُطمَئِنَّهُ...**

و این بهترین تعریف برای مراتب نفس است که امام علیه‌السّلام در حدیثی جداگانه به کمیل بن زیاد تعلیم داده است و همچنین باز در کلمات قصار آن حضرت در معرفت‌النفس در کتاب «**غررالحکم و دررالکلم**» مطالبی جمع‌آوری شده که در اینجا ترجمه آنها را از کتاب «معرفت‌النفس» استاد محقق حسن‌زاده آملی یادآور می‌شویم تا دانسته شود کسی که از شناخت خود عاجز است سزاوار است از شناخت پروردگار خود عاجز باشد.

و این موضوع در پانزده عبارت تنظیم شده که توجه به آن برای علاقه‌مندان معرفت‌النفس بسیار نافع است:

۱. بزرگترین نادانی، نادانی انسان در کار نفس خودش است.

۲. بزرگترین دانش خودشناسی است.

۳. برترین خرد شناسائی آدمی به نفس خود است، پس هر که خود را شناخت با خرد است و آنکه خود را نشناخت گمراه است.

٤. زیرک کسی است که خود را شناخت و کارهایش را خالص گردانید.

۵. عارف کسی است که نفس خود را شناخت و آنرا آزاد کرد و از هرچه که دورش می‌کند پاک گردانید.

۶. معرفت نفس نافعترین دو معرفت است (معرفت آفاق و معرفت انفس، سَنُریهِمْ آیاتِنا فِی الآفاق وَفی اَنْفُسِهِمْ...)

۷. در شگفتم از کسی که گمشده خود را می‌جوید و خودش را کم کرده و نمی‌جوید!

۸. غایت معرفت این است که آدمی خود را بشناسد.

۹. کسی که از خودآگاهی ندارد چگونه از دیگری آگاهی می یابد.

۱۰. آنکه خود را شناخت به نهایت هر آگاهی و دانش رسید.

۱۱. هر که نفس خود را شناخت با آن مجاهده می‌کند و آنکه نشناخت آن را مهمل می‌گذارد.

۱۲. خودشناسی سودمندترین شناسائیها است.

۱۳. آنکس که به خودشناسی دست یافت به رستگاری بزرگ رسیده است.

۱۴. هر کس خود را شناخت پروردگارش را شناخت.

۱۵. در شگفتم از کسی که جاهل به خود است چگونه می‌خواهد عارف به پروردگارش شود!

حقاً در هریک از این کلمات شرح و بحثی گسترده لازم است و این کلام از زبان بزرگانی است که پیشوایان دین الهی هستند ببینید قبلاً ما از بیان فلاسفه و حکما و عرفا مطالبی درباره معارف نفسانی ارائه دادیم و بعداً خواهیم گفت که قرآن مجید می‌فرماید: خودتان را فراموش نکنید «و از خود جویا شوید که خود کیستید».

نظر حکما دربارهٔ اینکه جوهر چیست؟

بعضی از مطالب است که از نظر فلاسفه و حکما و اغلب عرفا اهمیّت خاصی دارد، همچنان مسئله زمان و مکان و حرکت و غیره که قبلاً در فصل گذشته به مختصری از شرح آنها اشاره شد و امّا مسئله دیگری مورد بحث و

گفتگوی آنان است که اشاره‌ای به آن در اینجا بی مورد نیست و آن مسئله، جوهر است.

اینکه در گفتار بعضی از فلاسفه و حکما دربارهٔ جوهر عقل و «**جوهر نفس**» مطالبی پرسروصدا آمده است، اکنون در رابطه به این موضوع بحثی را که در کتاب «کشف المراد» **خواجه نصیرالدین طوسی** آمده که شارح آن کتاب «**علامه حلّی می‌باشد**» متذکر می‌شویم.

در فصل چهارم آن کتاب درباره «**جواهر مجرّده**» می‌گوید: پیش از این گفتیم: جوهر پنج نوع است، سه نوع مقارن مادّه که جسم است و هیولٰی و صورت، و دو نوع مجرد که عقل است و «**نفس**» ــ و مقصود از جوهر مجرد آنست که به خود قائم باشد نه به محل و مکان!

علامه شارح می‌فرماید: گروهی از متکلمان جوهر مجرد را انکار کردند که اگر موجودی غیرجسم و جسمانی موجود باشد، در این وصف با واجب الوجود مشترک خواهد بود، و این سخن سخت سست است، زیرا که اگر چند چیز مشترک باشند در صفات سلبی لازم نیست در ذات یکی باشند برای اینکه هر بسیطی با بسیط دیگر مشترک است در اینکه ماسوای آنها از آنها سلب می‌شود پس دلیلی بر امتناع و محال بودن عقول و جواهر مجرده نداریم.

امّا مسئله دوم در مورد نفس ناطقه است که می‌فرماید: «**یکی از انواع جواهر «نفس ناطقه» می‌باشد**» و حکما چنین تعریف کرده‌اند: که آن کمال اول است و مقصود از کمال اول مبدأ و اصل سایر کمالات است و جان داشتن را اصل کمال و کمال اول گفته‌اند و صفات دیگر را کمال دوم.

و اصولاً حکما نفس را بر صورت نوعیه گیاه و حیوان و انسان اطلاق می‌کنند و صورت نوعیه فلکی را نفس گویند و توضیحاتی در این مورد داده‌اند که نفس حیوانی با نفس فلکی شباهت ندارد.

و دیگر اینکه گفته‌اند: که نفس غیر از مزاج است، چون نفس خود شرط پدید آمدن مزاج و خود اقتضائی دارد غیر از اقتضای مزاج، و همچنین گویند: نفس غیر از بدن است، زیرا هیچکس غافل از خود نیست و در هنگامی که غافل از خود نیست از اعضای بدن خود غافل است یا اصلاً آن عضو را نمی‌شناسد.

و امّا علاّمه حلّی فرمود: مردم در ماهیت نفس اختلاف نمودند که آیا جوهر است یا عرض و آنها که گفتند جوهر است اختلاف کردند که آیا مجرد است یا نیست؟ مشهور نزد حکمای پیشین مجرد بودن آن است و جماعتی از متکلمان مانند «بنی نوبخت» و شیخ مفید از امامیه و غزالی از «اشاعره» گفتند: جوهر مجرّد است، نه جسم است و نه جسمانی؛ خواجه نصیرالدین طوسی هم این قول را برگزیده است.

تأثیر مستقیم هر لذت و المی در بدن متوجه نفس است

همانطور که قبلاً اشاره شد نفس ناطقه جوهریست مجرد روحانی و بدن جسمی است کثیف هیولانی، و مابین تجرد و هیولا (یا روح و مادّه) بسیار منافات است، لیکن آنقدر هم که گمان متوجه آن است روح و بدن دوری و مباینت ندارند بلکه نهایت قرب و مناسبت میان نفس و بدن واقع است، بطوری که اتحاد آن دو نزد محققین و روانپژوهان ثابت است، همچنان که گفته شده است که در بدن با کثرت نیرو و آلات و ادراک مُدرکی نیست مگر نفس و هر کس در این امر تأمّل نماید و به وجدان خود رجوع کند یقین حاصل می‌نماید که هر لذّت و اِلمی که در جسم حاصل شود اثر مستقیم آن در نفس ایجاد شده هرچند که ظاهراً لذت و اِلم جسمانی باشد.

پس مُدرک و حاکم در مملکت بدن همان نفس است که ما آنرا اطلاق به «من» می‌کنیم، من جسمم درد می‌کند، من خوشم آمد، من بدم آمد، و من... آنچه که دربارهٔ نفس بخود نسبت می‌دهیم.

هر ناراحتی که برای جسم بوجود می‌آید چه در اعضای مادی بدن و چه در هریک از حواس ظاهر و باطن و هر عوالم لذت‌بخشی چه از نظر جسمانی و چه از نظر روانی که در بدن ایجاد می‌شود بلافاصله روح یا نفس آدمی متألم و یا شاد و فرحناک می‌شود چنانکه گفته‌اند: اگر دیدید که نیش زنبوری در بدن شما فرورفت بدانید که شدت درد در بدن شما و ایذاء و آزار آن در حد بالا تری متوجه

نفس است و این آزردگی نفس در حقیقت بسبب اتحاد و پیوستگی آن با بدن است مانند اتحادی که میان صورت و ماده است، پس نفس در حقیقت با وجود تجرد صورت بدن می باشد امّا صورتی که قائم به مادّه نیست.

و از همین جهت است که خدایتعالی هم در قرآن مجید در بسیاری از آیات هرگونه خوبی و بدی و هرگونه حالاتی که در درون آدمی ایجاد می‌شود تأثیر و برگشت آنرا به نفس داده (که بعداً در این مورد این بیان به تفصیل از نظر قرآن مجید خواهد آمد).

شخصیت آدمی بستگی به افاضات نفسانی دارد!

اینکه گاهی نفس را به شخص یا به خود اطلاق می‌کنند و «خود» در متکلم وحده اشاره به «من» می‌شود، این واژه «من» عبارت از کالبد نیست، بلکه عبارت از آن گوهری است که واسطه میان تن و روان می باشد، او جسم نیست که برای نگاهداری خود نیاز به خوردنیها و آشامیدنیها داشته باشد **بلکه این گوهر همان ذات آدمی است** که اگر پیوستگی به کالبد نداشته باشد کالبد از هم گسیخته شده و تار و پودش از هم جدا می‌شود و آن گوهر در عالم نامرئی باقی مانده و تباهی در ذات او راه ندارد.

پس واژه «من» اشاره به موجودی غیر از بدن است که آن خود، اصلی از اصول وجود است یعنی نیروئی است که: درمی یابد، الهام می‌گیرد، تمیز می‌دهد، جلوگیری از فساد می‌کند، به فساد رومی‌آورد، متنبّه می‌شود، متألم می‌گردد، پشیمان می‌شود، به‌خیر می‌گراید، به عوالم لذت‌بخش رومی‌کند، شکنجه برای خود بوجود می‌آورد، و خلاصه ممکن است هم خود را در چاه مذلّت و بدبختی کشاند و تا ابد خود را معذب و ناراحت نماید و یا آنکه خود را به مقامی نیکو رساند (در این باره در بحث مراتب نفس بعداً از نظر قرآن مجید اشاره خواهیم کرد).

پس هرچه برسر آدمی آید از نفس اوست و نفس اصل وجود و گوهری گرانمایه است که باید ارزش آنرا در نظر داشت و بر بهای اندک آنرا از دست

نداد و در مسیر کمال با او همراهی کرد چون حقیقت شخصیّت و هویت آدمی همین گوهر ذاتی نفس است درعین حال که بدن هم در این شخصیّت بی اثر نیست یعنی بدن در مرتبه نازله نفس است زیرا آنچه از آثار وجودی در بدن می بینیم همه از نفس به آدمی رسد همچنان که گفته اند که تمام شئون و اطواری که از بدن مشاهده می‌شود از گوهر نفس صادر می‌گردد و مبدأ پیدایش همه آنها از اوست و به مفارقت روح دیگر بدن کاره‌ای نیست و طراوت و تازگی خود را از دست داده و از هم متلاشی می‌شود.

بنابراین تمام حرکات بدن از کار کردن و رفتن و آمدن و فرمان بردن و کارهای گوناگونش از کارهای مغزی و دستگاه گوارشی و ضربان قلب و دفع و قبض و بسط و همه ادراکات باید از نفس باشد که در باطن و ظاهر ظهور و تجلّی می‌کند و بطور کلّی می‌توان گفت: که بدن در تحت تصرف و تسخیر نفس قرار دارد، لذا شخصیّت و هویت آدمی و هرگونه آثاری که از او ظاهر شود بستگی به اشراقات و افاضات نفسانی دارد.

عقب ماندگی انسانها از معارف نفسانی

نگارنده به خاطر دارد که در یکی از کتب علماءِ معرفت النفس قریب به این مضامین مطالبی آورده بود که اکنون مأخذ آنرا در نظر ندارد، و چنین اشاره کرده بود: عجیب است که اگر انسانی که پا به عرصه وجود می‌گذارد در مرتبه‌ای باشد که از حیات و زندگی خود بی خبر باشد! و از سرنوشت و عاقبت خود غافل باشد، نداند زندگی او چیست؟ و مرگ او چگونه است، آیا اثری از او باقی می‌ماند، جسم او چه سرنوشتی دارد، **وروح اوبکجا خواهد رفت؟** آیا از دورانی که عمر خود را به خوب یا بد گذرانیده بعد از آن خبری هست؟ یا خبری نیست؟ اگر خوب یا بد زندگانی را گذرانیده هر دو حالت بیهوده بوده، اگر بیهوده نبوده اثر آن بعد از این چیست؟ جسم مسئول بوده یا **روح ونفس همه کاره بوده‌اند** یا اصلاً همه این حرفها هیچ است و دیگر بعد از مردن خبری نیست.

سبحان الله!! منزّه است خدایتعالی که کار عبث و بیهوده‌ای انجام دهد و خلقی بی حاصل و بی نتیجه‌ای تربیت کند.

چه خوب که امروزه دیگر حجت برخلق عالم تمام شده، بشر در طی قرنها مدارج عالیه علم و معرفت را تا حدی طی نموده و به پاره‌ای از اسرار آفرینش دست یافته است و با آنهمه اکتشافات و اختراعات و ترقیات در راه مادّیات از جستجو و کاوش در امر معنویات دست بر نداشته و بسیار جای خوشوقتی است که می بینیم بزرگترین متفکران جهان و بلندترین مقامات علمی که تعداد آنها از شمار خارج است مشمول بررسی و تحقیقات در اسراری از راز آفرینش شده‌اند که از قدرت محسوسات خارج است.

این دانشمندان بزرگ شرق و غرب ناخودآگاه درصدد تحقیقات و کاوشی برآمدند که شاید نمی‌دانند که خدایتعالی هم خود فرمود: هر قدر در این مسئله جستجو کنند به حقیقت این دانش بزرگ «علم الروح» نخواهند رسید، ولی عجبا که این امر هنوز بسیار مراحلی را باید بپیماید تا تازه به این مرتبه برسد. **وَمٰا أُوتِيتُمْ مِنَ العِلْمِ اِلّا قلیلاً** یعنی شاید هنوز به مرتبه کسب دانش اندک هم نرسیده باشند.

اکنون در رابطه به این موضوع گفته می‌شود که هر انسانی لازم است که در شناخت خود عقب‌ماندگی نداشته باشد و در این مورد یکی از دانشمندان بزرگ روانشناس بنام دکتر «الکسیس کارل» می‌گوید: ما انسانها قربانی عقب‌ماندگی علم حیات‌شناسی از علم جمادشناسی می باشیم، زیرا ما برای شناخت قواعدی که با حواسّ و یا کارهای دقیق اعضای بدن و روح ما سازگار نیست و همچنین برای تمیز دادن کارهای مجاز وسیله دیگری غیر از شناسائی خود نداریم **مادامی که تمدن نوین حالات طبیعی و زندگی روحی ما را مغلوب ساخته** فراگرفتن علم انسان‌شناسی بسیار واجب و ضروری بنظر می‌رسد.

بنابراین نه‌تنها برای علم انسان‌شناسی بلکه باید برای شناخت تمام علوم **اول خود را بشناسیم** چون قدم برداشتن بسوی هرگونه کمالات مقدمه‌ای از خودشناسی است.

نفس چه نقشی در حیات انسان دارد؟

آنچه که باید در این معنا گفته شود: آنست که، حقیقت آدمی روح و به اعتبار دیگر نفس است، تن و کالبد منهای روح و نفس هیچ کاره و بی مقدار است و تنها افتخار کالبد و بدن در موقعی است که پیوستگی خود را با روح حفظ کرده و در مقام نفس قرار گرفته باشد والاّ آن زمان که در مسیر جدائی قرار گرفت دیگر مرتبه‌ای ندارد، یعنی همینکه نفس انسانی یا حیوانی از بدنش قطع علاقه و ارتباط کرد، «بدن» جمادی بیش نیست، چنانکه می بینیم او را هیچ نیروی رستن و جنبیدن و دانستن نیست، بلکه یک‌یک اندامهایش از یکدیگر گسسته می‌شود، بنابراین باید دانست که حسّ و حرکت و فهم و شعور همه از آن گوهر نفس بوده و اوست که حافظ اعتدال و تناسب و زیبائی اندام می‌شود و او را می پروراند و جا دارد که ما در کار و تصرف و تدبیر نفس در بدن تأمل کنیم، همچنان که می بینیم او به یک‌یک از اعضاء و تمام حالات درونی در همه حال توجه دارد.

چه خوب گفت: استاد محقق حسن‌زاده آملی در سلسله دروسی که با شاگردانش در معرفت نفس گفتگو می‌کرد، براین بیان که التفات بفرمائید: الان که من حرف می‌زنم و شما می‌نویسید، هریک از شما هم می‌نویسد و هم می‌شنود و هم می بیند و هم نفس می‌کشد و هم می بوید و هم لمس می‌کند و هم فکر می‌کند و هم به معانی این حرفها پی می برد و هم اینکه مواظب احوال و اوضاع خود است.

این همه از پرتو فروغ نفس است، باز هم می بینیم در عین حال که با دستگاه گیرنده‌اش در کار است دستگاه گوارشش را نیز در کار دارد و تمام رگهای موئی را باید غذا بدهد و تناسب و اعتدال آنها را نگاه دارد، شما زمانی بفکر بنشینید و کتاب وجود خودتان را با دقت مطالعه کنید ببینید این چگونه موجودی است که کاری او را از کار دیگر بازنمی‌دارد، چطور در آن واحد با این همه احوال و اوضاع و افعال گوناگون مخالف با یکدیگر با همه آنها سروکار دارد و جواب همه را می‌دهد و نظم آنها را حفظ می‌کند، راستی چه تدبیر بوالعجبی در

ساختن بدنش بکار برده شده و مجموع آنها را با یکدیگر با چه تناسب موزون پیوست داده است که هریک از اعضاء و اندام را به شکل خاص و با اسلوبی حیرت آور مهندسی کرده و به نیکوترین وجه آراسته است.

یکی دیگر از حکما در رابطه به این معنا چنین می‌گوید: اصل محفوظ در همه قوا و نیروی ظاهر و باطن انسان نفس است که قوا همه قائم به او هستند و هیچیک از آنها در وجود خود و فعل خود استقلال ندارند و محض ربط و صِرف تعلق اند و بطور کلّی جمیع قوای عامله در انسان همه فروع شجره حقیقت او به نام نفس ناطقه اند.

و این معنا می‌رساند که تمام قوا و حواسّ باطنه همچنان قوه خیال و قوه عاقله و غیره هریک شأنی از شئون نفس می باشند، بلکه تمام قوای مملکت وجود همه شئون همان هویت و شخصیت واحده گوهر نفس هستند که تمام آثار وجودی انسان از همین حقیقت منبعث می‌شود، همچنان اصل درختی که هریک از اعضای آن از ریشه و شاخه و برگ و میوه از همان شخصیّت درخت است در حالی که هریک از اعضای آن خود شخصیت جداگانه ای دارد.

چه تفاوتی فیمابین واژه و معنای لغوی روح و نفس است

چون در بخش اول این کتاب بحث ما بطور کلی درباره روح بود و این بخش هم موضوع در مورد چگونگی نفس می باشد، و این دو واژه در حقیقت جدا از هم نبوده و گاهی مترادف و در یک سطح قرار می‌گیرند و از آنطرف ما در ادامه این بحث کار مهم‌تری داریم که می‌خواهیم نفس را از نظر قرآن مجید مورد بررسی قرار دهیم، لذا در اینجا مقدمتاً لازم است که به تفاوت میان واژه و معنای لغوی نفس و روح اشاره شود.

با آنکه قبلاً درباره معانی روح و معانی نفس مطالبی جداگانه گذشت و نیز تعبیراتی که در ارتباط با معانی این دو واژه بود به تفصیل بیان گردید امّا در اینجا به اعتبار دیگر گفته می‌شود که: **روح مادام که پیوستگی با بدن فیزیکی دارد آنرا**

به نفس اطلاق می‌کنند و بعد از آنکه از بدن مادّی خارج شود و صورت آزاد و مستقل به خود گیرد روح نامیده می‌شود، و همچنین آثاری که در زمان حیات که در حالات گوناگونی در پیوستگی جان با بدن و روح بوجود می‌آید آنرا حالت روانی گویند، ولی در عین حال در تمام مراتب اطلاق روح به نفس یا جان و روان امری اصطلاحی است، تنها چیزی که اصطلاح بیشتری دارد آنست که بعضی از فلاسفه و حکما روح را بنام نفس ناطقه خوانده‌اند.

امّا آنچه که مورد اهمیت است آنست که این دو واژه «روح و نفس» در کلام الهی در موارد گوناگون از یکدیگر تفکیک شده همچنان که قبلاً اشاره کردیم که مسائل روحی در ۲۱ آیه جداگانه و واژه نفس در ۲۹۵ مورد بروجوه گوناگون بکار برده شده است و این خود نشانگر آنست که مسئله نفس در مرتبه بسیار با اهمیتی قرار دارد که کمتر امکان دارد هر کجا بخواهیم مسئله روح را مطرح کنیم مسئله نفس را نادیده بگیریم.

و اینکه در این کتاب شریف به شرح این دو مسئله جداگانه پرداخته شده است از همین جهت می باشد که اگر خواسته بودیم در باره روح و مرتبه تکامل آن بحث کنیم باید حتماً به مسائل انفسی هم آگاهی داشته باشیم و در اوّل پیوست روح را با کالبد از مرحله نوزادی در نظر بگیریم تا از مراتبی که نفس باید در حیات دنیائی خود حاصل نماید آگاه شویم و بدانیم که چگونه روح به مرتبه استقلال خود خواهد رسید.

البته با آنکه مسئله روح و روان و نفس و جان از نظر لغوی به چهار معنای مترادف به اعتبار گوناگون آمده است ولی از یک بُعد هر چهار واژه در یک معنا که همان معنی روح است مشترک می باشند، امّا از آنجا که هم از نظر آیات قرآنی و هم از نظر مباحث اسلامی معانی این چهار واژه هریک در جای خود محفوظ است لذا در کتب فلاسفه اسلامی و در گفتار حکماءِ الهی در تفکیک معنا گستردگی بیشتری به چشم می‌خورد در حالی که در کتابهای روحی شرق و غرب که بعضی از ترجمه آنها بدست ما رسیده کمتر به این موضوع توجه داشته‌اند و یا اصلاً اهمیّت مسئله نفس را درنیافته‌اند و تنها به تعبیری از نفس به شرح جسد اثیری پرداخته‌اند.

اکنون برای روشن شدن موضوع در ارتباط تفاوت معنا در روح و نفس به گفته یکی از بزرگان اشاره کرده تا حداقل اختلاف در این باره آشکار گردد، همچنان که می‌فرماید: نفس عبارت از مجموعه آن افکار و اندیشه و اعمال است که آدمی در طول حیات خود جمع می‌کند و روح عبارت از حیات و اشعه‌ای از پرتو نور الهی است همچنان که نفس می‌تواند از شراره قدسی روح برای آراستگی خود کمک‌های شایانی دریافت نماید و برای الهام اراده آزاد خود استفاده نماید.

معانی و تعبیرات نفس از نظر قرآن مجید

با آنکه مطالب این کتاب بعضی در مرتبه مقدم و بعضی در مقام مؤخر قرار دارد نگارنده ناگزیر بود که برای درک کلّی بحثهائی را در بخش اول کتاب آورده در حالیکه لازم بود همان مطالب را در بخشهای بعدی متذکر شود، لذا در تنظیم مطالب کتاب این توجه حاصل شد که عیناً برهمین اسلوب موجود مطالب در یک سلسله ترتیب داده شود که خواننده اگر از اول کتاب شروع کرده باشد به نتیجه کاملتری دست‌یابد.

همچنان بنابر جهتی لازم بود که مسئله نفس را از نظر قرآن مجید قبل از گفتار فلاسفه و حکما و عرفا درباره نفس ارائه داده شود، ولی برای آنکه خواننده از مرحله اول شروع کرده باشد تا بتواند مفاهیم عالیه قرآنی را درک نماید تصمیم براین گرفته شد که مباحث برهمین نحو تنظیم گردد، از آن جهت که آن مطالبی که تاکنون از نظرات بزرگان و دانشمندان و فلاسفه جهان گفته شد اگر کسی بخواهد از روی شک و تردید باور نداشته باشد یا اصلاً قول آنها را قبول نکرده باشد، ما او را با گفتاری مواجه دهیم که دیگر پذیرش آن برای او هیچگونه شکی ایجاد ننماید، یعنی گفتار و بیانات الهی از کتاب آسمانی که دیگر مسئله تثبیت اعتقاد را کاملاً پابرجا می‌نماید چون کسی راستگوتر و داناتر از خدایتعالی نیست مگر نشنیدید که خود مکرر فرمود: **وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدیثاً، وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللهِ**

قبلاً.[۱]

بنابراین با آنکه قبلاً هم در شواهد کلام اشارات مختصری از آیات الهی در خلال بیانات بزرگان آوردیم ولی اکنون در این مورد به اصل کلّی می پردازیم و در اول خواننده را به معانی نفس از نظر قرآن مجید متوجه می‌سازیم.

آنچه را که صاحبان قاموس و تفاسیر متذکر شده‌اند: واژه نفس در قرآن مجید به معانی و تعبیرات گوناگونی آمده است، جائی گفته می‌شود که نفس در اصل به معنی ذات است، جائی به معنی روح آمده است، جائی به معنی خود و شخص و کس آمده است، جائی به معنی دل و قلب و یا نهاد اشاره شده است و خلاصه معانی و تعبیرات دیگری هم ذکر شده که در همین بخش به شرح آنها می پردازیم.

آنجا که نفس به ذات پاک حقتعالی تعبیر شده است، در دو مورد می‌فرماید: **وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ...**[۲] اشاره براینکه خدایتعالی شما را از نافرمانی و عقاب خود برحذر می‌دارد و شما را از ذات اقدس و بزرگ خودش تحذیر کرده و می‌ترساند، و این نوع تحذیر شدیدترین تهدیداتی است که خدایتعالی دربارهٔ آنان که طغیان کرده و از فرمانش سرباز زدند ابراز نموده است.

در جای دیگر در رابطه با همین معنا که نفس به ذات پاک او سبحانه و تعالی تعبیر شده می‌فرماید: **كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...**[۳] یعنی پروردگار شما رحمت را برخود فرض کرده، و با بیان دیگر هم در جائی فرمود: **كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ**[۴] و همانطور که خدایتعالی بندگان را از نافرمانی برحذر داشت در اینجا به صفت رحمانیت خود اشاره کرده و چنین می‌فرماید: محال است که کاری از کارهای او سبحانه معنون به عنوان رحمت نباشد.

عرفا مرتبه تفصیل اسماء و صفات الهی را نفس رحمانی نامند، نفس رحمانیه فیض وجودی حقتعالی است و همه ممکنات مراتب تعیُّنات فیض اند و

۱. نساء / ۸۷ و ۱۲۲.
۲. آل عمران / ۲۸.
۳. انعام / ۱۲.
۴. انعام / ۵۴.

جواهر عالیه عبارت از حروف عالیه‌اند که بلاواسطه صادر از نفس رحمانی‌اند که آنها را «کَلِماتُ اللهِ التّامّات» هم گویند.

آنجا که نفس تعبیر به روح شده است: در اینجا باید گفت، چه خوب است در ضمن اینکه ما آیات انفسی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و از تعبیرات و معانی گوناگون آن بهره می‌گیریم به پاره‌ای از اسرار در تفسیر آیات قرآنی آشنا شده که این خود موجب مزید کمال و توجه به مسائل روحی است.

در سوره زمر آیه ۴۲ آمده است:

اَللّهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها وَالَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها فَیُمْسِكُ الَّتی قَضیٰ عَلَیْهَا الْمَوْتَ...

خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام «خواب» می‌گیرد، سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگهمیدارد و ارواح دیگری را که باید زنده بمانند بازمی‌گرداند.

در تفسیر لاهیجی در ذیل این آیه شریفه آورده است: از ابن‌عباس منقول است که در بدن آدمی دو چیز است **یکی نفس و دیگری روح**، نفس مبدأ عقل و تمیز است و روح مبدأ تنفس و تحرّک و میان ایشان شعاعی است به مثابه شعاع آفتاب هرگاه که بنده به خواب رود حقتعالی قبض نفس او کند و روح را به حال خود واگذارد و در وقت انقضای اجل او هر دو را قبض کند. پس زوال نفس مستلزم زوال روح نیست به خلاف عکس که زوال روح موجب زوال نفس خواهد بود.

و چون ابن‌عباس اقتباس انوار معارف و علوم از مشکوة امامت نموده بنابراین کلام او موافق است به آنچه محمد بن مسعود عیّاشی از معدن مکارم و مفاخر امام محمدباقر علیه‌السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند: هیچکس به خواب نمی‌رود مگر که نفس او به آسمان عروج کند و روح او در بدن باقی ماند و ارتباط میان نفس و روح مانند شعاع آفتاب است، پس اگر اذن الهی تعلق گیرد به قبض روح، «روح» اجابت نفس کند و نزد او رود و اگر اذن ربّانی تعلق به بقاءِ روح گیرد نفس اجابت روح کند و پیش او آید و این است معنی قول حقتعالی که فرمود: **اللهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها...** تا آخر آیه.

قبلاً مطالبی از ابعاد دیگر در تفسیر این آیه شریفه در بحث «ارتباط خواب

با روح» در صفحه ۱۹٤ گذشت.

و باز در ارتباط براین معنا که نفس تعبیر به روح شده است می‌فرماید:

وَلَوْ تَرٰی اِذِ الظّٰالِمُونَ فی غَمَرٰاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلٰائِکَةُ بٰاسِطُوا اَیْدِیهِم اَخْرِجُوا اَنْفُسَکُمْ...[1]

آن زمان که ستمکاران در شدائد مرگ قرار می‌گیرند و فرشتگان مأمور می‌شوند جان آنها را بگیرند، چنین است که با حالت تحقیرآمیزی به آنان گویند: جان و روح خود را خارج سازید که امروز مجازات خوارکننده‌ای دارید.

آنجا که نفس به معنی دل و نهاد آمده است

بسیار از آیات است که در آنها نفس به معنی دل و نهاد و یا قلب و سینه و درون معنا شده است و این از آن نظر است که شخصیت باطنی آدمی از همان ماهیّت درونی است، همچنان در داستان جنگ احد آمده است که گروهی اعتقاد به پیروزی اسلام نداشتند و گمانهای نادرست در خود بوجود می‌آوردند و در دل خود اموری را پنهان می‌داشتند، چنانکه خدایتعالی فرمود:

یُخْفُونَ فی اَنْفُسِهِمْ مٰا لٰا یُبْدُونَ لَکَ...[2]

پنهان می‌دارند در دلهای خود آنچه را که آشکار نمی‌کنند از برای تو.

البته این معنا روشن است که خدایتعالی بروجوه گوناگون تصریح می‌فرماید: هر خاطره‌ای که در نفس و نهاد آدمی خطور کند و هر طرح و نقشه‌ای که در دل و درون بندگان ریخته شود و هر امر محرمانه‌ای که در سینه‌ها و قلوب پنهان داشته شود، خدایتعالی برهمه آگاه است، چون اصل وجود و شخصیت آدمی همان نفس و روح او می‌باشد که تمام شئون و حالات از آن منبعث است. لذا مکرر فرمود: **اِنَّ اللهَ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ**[3] از همین جهت است که او سبحانه و

۱. انعام / ۹۳.
۲. آل‌عمران / ۱۵٤.
۳. مائده / ۷.

تعالی آگاهی کامل به درون سینه ها و قلوب و نهاد و دلها و خلاصه نفوس بندگان دارد، چه بسیار که برمضامین گوناگون در قرآن مجید می‌خوانید:

اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِما فی اَنْفُسِهِمْ...[۱]

خدا از درون و جان آنها آگاه‌تر است.

و در جای دیگر با بیانی دیگر:

رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِمٰا فی نُفُوسِکُمْ[۲]

پروردگار شما داناتر است به آنچه که در دلهای شما می باشد.

بنابراین باید در ریزه کاریهای نفس توجه داشت، اگر آنی متوجه هوٰی و هوس شود و یا لحظه‌ای خود را توبیخ و سرزنش نماید و هرگونه تحوّلی که در او بوجود آید خدایتعالی برآن آگاه‌تر است، اینکه جائی می‌فرماید:

وَاِنْ تُبْدُوا مٰا فی اَنْفُسِکُمْ اَوْ تُخْفُوهُ یُحٰاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ...[۳]

از همین نظر است که آنچه در دلها پنهان و آشکار می باشد خدایتعالی آنرا به حساب می‌آورد.

در تفسیر المیزان، در ارتباط به این معنا آورده است: منظور از **ما فی اَنْفُسِکُمْ...** چنانکه اهل عرف و لغت از آن می‌فهمند، چیزهائی است که در نفس استقراری دارد، مانند ملکات و صفات نفسانی از قبیل حب و بغض و عزم و غیره و اینهاست که قابل اظهار و اخفاء می باشد، اظهارش به اینکه افعالی مناسب با آنها از اعضاء و جوارح صادر می‌شود و حسّ آنها را درک کند و عقل به مبادی نفسانی آنها پی ببرد و اخفاءش به اینکه از صدور چنین افعالی که دلالت بروجود آن امور نفسانی دارد جلوگیری شود.

اجمالاً ظاهر تعبیر «ما فی انفسکم» ثبوت و استقرار در نفس است، البته نه آنطور ثبوتی که مانند ملکات راسخه زوالش محال باشد، بلکه ثبوت قابل

۱. هود / ۳۱.
۲. اسراء / ۲۵.
۳. بقره / ۲۸٤.

توجهی که صلاحیّت منشأیّت برای افعال بدنی داشته باشد و خود آیه شریفه به این معنی اشعار دارد، زیرا وصف ابداء و اخفاء دلالت دارد براینکه این امور نفسانی طوری است که ممکن است منشأ ظهور باشد و ممکن است منشأ ظهور نباشد که همان خفاء است و چنین چیزها یا ملکات نفسانی است یا حالات نفسانی و امّا خطورات ذهنی که عارض نفس می‌شود یا تصوّرات ساده‌ای که بهیچوجه تصدیقی با آنها نیست مثل تصوّر صورت معاصی از آنها خارج است، زیرا نه در نفس استقراری دارد و نه منشأ ظهور افعال و آثاری می‌گردد، بنابراین احوال و ملکات نفسانی که منشأ افعال است از طاعات و معاصی بشمار می‌رود و خدا حساب آنها را از انسان می‌خواهد.

و از همین جهت است که خدایتعالی تأکید می‌فرماید براینکه در نفسهای خود تفکر نمائید: **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِم...**[1] یعنی آیا تفکر نمی‌کنید در امر نفسهای خود و یا به اعتبار دیگر که باید تفکر کنید در نفس خود، و این آیه شریفه تفسیری به تفصیل دارد ولی همینقدر نگارنده گوید: که با این تأکیدی که خدایتعالی در این امر فرموده، پس برهر فردی لازم است که لااقل آنچه درباره روح و نفس از نظر قرآن مجید در این کتاب شریف آمده است مطالعه نماید و در آنها تفکر کند تا شاید امر خدا را در این مورد اطاعت کرده باشد.

برگشت تمام عوالم و کاربردها بسوی نفس است!

گویا نفس همه کاره است!! از آنجا که نفس آدمی همان حقیقتی است که از تمام جهات ماهیّت جسم و جان و تن و روح و روان را دربر گرفته، لذا این معنا صادق است که بگوئیم هرکار که از آدمی سرمی‌زند و هر عملی که انجام می‌دهد و هر تغییر حالتی که در نهاد به او دست می‌دهد نتیجه و برگشت آن بسوی نفس است و نفس نقش مؤثری در کردار و رفتار آدمی دارد.

۱. روم/۸.

برای روشن شدن این موضوع و اینکه در اثر تراکم مطالب در این امر مقدور نیست این بحث را گسترش دهیم تنها به فهرست چند آیه که خدایتعالی اشاره به این معنا فرموده اکتفا می‌کنیم و شاید از نظر درک موضوع برای خوانندگانی که با دقت تفکر کنند کافی باشد.

- وَمَنْ یَکْسِبْ اِثماً فَاِنَّما یَکْسِبُهُ عَلٰی نَفْسِهِ[۱]

کسی که گناهی مرتکب شود به زیان خود کار کرده است.

- فَمَنِ اهْتَدٰی فَاِنَّما یَهْتَدی لِنَفْسِهِ...[۲]

هر کس هدایت یابد برای خود هدایت یافته است.

- وَمَنْ شَکَرَ فَاِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ[۳]

و کسیکه شکر کند همانا شکر می‌گوید برای خودش.

- وَمَنْ جاهَدَ فَاِنَّما یُجاهِدُ لِنَفْسِهِ...[۴]

و کسیکه جهاد کند همانا مجاهده می‌کند برای نفس خود.

- وَمَنْ تَزَکّٰی فَاِنَّما یَتَزَکّٰی لِنَفْسِهِ...[۵]

و هر کس که پاکیزه شد پس همانا که پاکیزه می‌شود برای خودش.

- مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَساءَ فَعَلَیْها[۶]

هر کس کار شایسته و اعمال نیکو بجای آورد برای نفس خود انجام داده (یعنی سود آن برگشت به خود او دارد و هر کس عمل بد بجا آورد باز بدی به نفس خود کرده است).

- وَمَنْ یَبْخَلْ فَاِنَّما یَبْخَلُ عَنْ نَفسِهِ...[۷]

هر کس که بخل ورزد همانا که به نفس خود بخل ورزیده است.

۱. نساء/ ۱۱۱.
۲. یونس/ ۱۰۸.
۳. نمل/ ٤٠.
٤. عنکبوت/ ٦.
٥. فاطر/ ۱۸.
٦. فصلت/ ٤٦.
۷. محمد/ ۳۸.

● فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفسه...[۱]

پس کسیکه بشکند عهد و پیمان را همانا که می‌شکند آن عهد را برنفس خود (یعنی زیان آن به خود او می‌رسد).

● إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا[۲]

اگر نیکی و احسان کردید بخود کرده‌اید و اگر بدی و ستم کردید باز بخود کرده‌اید.

بنابراین با آنکه نتوانستیم به‌تفسیر این آیات بپردازیم ولی از مفهوم ترجمه آنها چنین برمی‌آید که این خود یکی از سنن جاریه الهی است که اثر و تبعه رفتار و کردار هر کسی را چه خوب و چه بد به خود او برمی‌گردانند و یا به تعبیر دیگر بازگشت اعمال هر کس به‌سوی نفس اوست.

امّا در این معنا آیات دیگری بروجه دیگر آمده است براین مضمون که هرگاه کسی عملی برضد دیگری انجام دهد و یا راه مکر و خدعه را در پیش گیرد و یا در راه خیانت قدمی بردارد او خود غافل است از اینکه به خود خدعه و تزویر و خیانت کرده است، چون به مصداق آیاتی که ترجمه آن گذشت بازگشت هرعمل عیناً برنفس عامل است.

ببینید خدایتعالی چگونه به لسانهای گوناگون این معنا را تصریح فرموده، جائی می‌فرماید:

يُخَادِعُونَ اللهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ[۳]

آنان که می‌خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند [اشتباه می‌کنند] آنان جز خودشان را فریب نمی‌دهند.

و قریب بهمین مضمون است آیه دیگر که می‌فرماید: وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ[۵] که هیچکس هیچ نیرنگی نمی‌زند جز آنکه خودش را گول زده

۱. فتح / ۱۰.
۲. اسراء / ۷.
۳. بقره / ۹.
۴. انعام / ۶.

است و بازگشت هر مکر و خدعه برنفس مکّار و خدعه گر است و آنان در واقع به نفس خود خیانت می‌کنند و در حقیقت می‌توان گفت: آثار خوب و بد هرعملی اعم از مادّی و معنوی قبل از هر کس متوجه نفس عامل آن است، نه‌تنها بدیها متوجه نفس عامل است بلکه خوبیها و نیکیها اثرات بیشتری برای عمل کننده دارد، همچنان که خدایتعالی در این مورد اشاره فرمود:

وَمٰا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ...[1]

آنچه را از خوبیها انفاق می‌کنید برای خودتان است.

و جالب اینکه در ادامه همین آیه می‌فرماید: **وَمٰا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ** اشاره براینکه اجر شما در انفاق و خوبیها تمام داده می‌شود بلکه به مصداق آیات دیگر پاداش و ثواب نیکوئیها چندین برابر است.

و چون معانی نفس در این آیات بسیار دقیق است به اعتباری می‌توان گفت: که هم خود نفس آدمی است که کردار نیک می‌کند یا کردار بد، و هم خود نفس آدمی است که خود را براه راست می برد و یا به گمراهی می‌کشاند و هم خود نفس آدمی است که عهد و پیمان الهی را می‌شکند و یا امانت او را نگاه می‌دارد.

عامل اصلی ستمکاری و نیکوکاری نفس آدمی است!

از همان روز اول که پدر و مادر بزرگوارمان حضرت آدم و حوّا ترک اولائی از آنان صادر شد و از آن شجره ممنوعه چشیدند آنها این ماجرا را ستمکاری برنفس خود دانستند و در مقام عذرخواهی و طلب آمرزش عرض کردند:

رَبَّنٰا ظَلَمْنٰا أَنفُسَنا...[2]

خدایا ما بر نفس خود ستم کردیم.

۱. بقره / ۲۷۲.
۲. اعراف / ۲۳.

و این داستانی مفصّل است که در اینجا شاهد کلام فقط در همین یک جمله است که گفته شود که بروز هر عمل از خوب و بد ناشی از نفس آدمی است.

ولی در اینجا از آنجهت که این توهّم حاصل نشود که مگر ممکن است انبیاء و اولیاءِ خدا گناه و ستمی روا دارند چنین اشاره می‌شود: که اولیاء و برگزیدگان حق ترک مستحب را برای خود گناه می‌شمارند و حسنه بزرگ را کوچک می‌دانند، چنان نیست که این معنا حمل بر معصیت و گناهکاری باشد چون آنان همه معصوم می باشند، همچنان که علی علیه‌السّلام در تعلیمات عالیه خود به کمیل در مقام دعا عرض می‌کند: **ظَلَمْتُ نَفْسی.**

و این در مسئله مقام تقرّب است که هر کس در مرتبه قرب نزدیکتر باشد در برابر لغزشها احساس مسئولیّت بیشتر کرده و اظهار ندامت می‌نماید و هر آن متوجه نفس خود بوده و بر ترک اولیٰ و ناروائیها از این طریق اقرار به ستم برنفس خود می‌کند، و از آن طرف چون اولیاءِ خدا همیشه اوقات به ذکر او مشغولند و خاطرشان مستغرق توجه به مقام ربوبیت است اگر لحظه‌ای از آن حال بازآیند و توجه خود را به امور دنیوی معطوف دارند و بکارهای مباح رو آورند آنرا خطا و ستم برنفس خود می‌دانند، و این از فرموده رسول اکرم است **حَسَناتُ الأبْرارِ سَیِّئاتُ المُقربین** که اگر حسنات نیکان با سیئات مقربین سنجیده شود گناه باشد.

و از طرف دیگر اصولاً قرآن مجید هم براین موضوع صراحت دارد که ستمکاری، از نفس خود مردم است و عاملی جز نفس سبب بروز هر کار نخواهد بود، همچنان که در بسیاری از موارد مکرر می‌فرماید: **وَما ظَلَمُونا وَلکِنْ کانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ**[1]، **وَما یُضِلّونَ اِلّا اَنْفُسَهُمْ**[2]، **قَد خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ...**[3] و خلاصه می‌فرماید: **وَلکِنَّ النّاسَ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمونَ**[4] اشاره براینکه این مردم هستند که در برابر حق، نفس خود را در هویٰ و هوس انداخته و روح خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوا را از

۱. بقره / ۵۷.
۲. آل عمران / ۶۹.
۳. اعراف / ۵۳.
۴. یونس / ۴۴.

کار انداخته هرگونه ستم و ناروائی را برخویشتن روا داشته و در مرتبه گمراهی و زیانکاری و خسران و ستمکاری خود را قرار می‌دهند.

تحوّلات نفسانی در تغییر نعمت به نقمت الهی مؤثر است

سنّت الهی براینست که نعمتها و موهبتهائی که به آدمی ارزانی داشته مربوط به حالات نفسانی خود او قرار داده که اگر آن حالات موافق با فطرتش جریان یافت آن نعمتها و بخشش با هم جریان داشته و اگر از مسیر فطرتش انحرافی حاصل کرد و کفران نعمت نمود و ناسپاسی را پیروی کرد، خدایتعالی گذشته از سلب نعمت برای این امر او را به کیفر می‌رساند.

و اصلاً این معنا روشن است تا زمانی که روح هر کس پاک و بی آلایش باشد و از هوای نفس پرهیز کند چگونه پرتوی از اشعه نور الهی قلب و نهاد او را روشن می‌دارد و بسوی صفا و رحمتش جلب می‌نماید، همین که روح با هماهنگی نفس به آلودگیها و ناپاکی گرائید چنان در حالات نفسانی اثر می‌گذارد که ظلمت و تاریکی سراپای وجودش را دربر گرفته و از رحمت الهی دور می‌ماند، و این امر تنها ناشی از عصیان و نافرمانی کردن پروردگار عالم است که اگر گناهان آدمی در معرض آمرزش قرار نگیرد تغییر نعمت خدایتعالی به نقمت و سخط حکمی پابرجا و حتمی است.

اینکه علی علیه السّلام در مقام دعا عرض می‌کند:

اَللّهُم اغْفِرلِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تُغَیِّرُ النِّعَمْ

خدایا بیامرز برای من گناهانی را که تغییر می‌دهد نعمت ما را.

از همین جهت است که خدایتعالی نعمت‌هایی را که بر بندگان ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد مگر آنکه بندگان حالات نفسانی خود را تغییر دهند و به نافرمانی گرایند همانطور که در کتاب آسمانی خود فرمود: اِنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ...[1] اشاره براینکه سنّت خدایتعالی براین امر جریان یافته که

۱. رعد/ ۱۱.

وضع هیچ قومی را دگرگون نمی‌کند مگر آنکه خودشان حالات نفسانی و روحانی خود را دگرگون سازند و از اطاعت به عصیان گرایند و نیکوکاری را رها کرده به بدکاری و تبه کاری روآورند، در این حالات است که حقتعالی نعمت خود را به نقمت و هدایت را به‌اضلال و سعادت را به شقاوت مبدّل می‌سازد، پس هر تحولی در حالات آدمی بستگی به حالات نفسانی خود او دارد.

و از آنجا که این موضوع در مرتبه والای اهمیّت است خدایتعالی در جای دیگر برمضمون دیگر می‌فرماید: **ذٰلِكَ بِاَنَّ اللهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّراً نِعمَةً اَنعَمَهٰا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مٰا بِاَنْفُسِهِمْ...**[1] اشاره براینکه هر گروه و ملّتی که خدایتعالی آنان را به گناهشان گرفت بجهت همان تغییر رویه‌ای بوده که در نفسهای آنان بوجود آمده و هر گروه که از طریق مستقیم انحراف حاصل نمایند و از اطاعت خدا و فرمان او سرباز زنند خدایتعالی نعمت را از آنها سلب کرده و به فقدان رحمت مواجه می‌شوند.

بنابراین آنان که در عبادت و اطاعت حقتعالی کوشیده و از هوٰی و هوس نفسانی جلوگیری می‌کنند و در ایصال به نفس مطمئنّه به پیش می‌روند آنان همیشه مورد رحمت و عنایت خداوندی بوده و تا زمانی که این حالات را در نهاد خود تغییر ندهند مشمول الطاف خداوندی خواهند بود.

در **تفسیر المیزان**، در ذیل آیه شریفه آورده است: هیچ نعمتی از نعمتهای الهیه به نقمت و عذاب مبدّل نمی‌شود مگر بعد از تبدّل محلش که همان نفوس انسانی است، پس نعمتی که خداوند آنرا برقومی ارزانی داشته وقتی به آن قوم افاضه شده که در نفوسشان استعداد آنرا پیدا کردند و وقتی از ایشان سلب گشته و مبدّل به نقمت و عقاب می‌شود که استعداد درونیشان را از دست داده و نفوسشان مستعد عقاب شده باشد.

۱. انفال / ۵۳.

نفس آدمی تا چه حد محـــترم است!

آنچه را که خدایتعالی در عالم ایجاد فرموده همه در نزد او سبحانه و تعالی در مقام احترام‌اند، اما بعضی همچنان در مرتبه اهمیّتی قرار دارند که حقتعالی خصوصیّتی برآنها قائل شده و در مراتب سوگند در آورده است، همچنان که جائی می‌فرماید:

وَنَفْسٍ وَمٰا سَوّٰيهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَتَقْوٰيهٰا ...[1]

سوگند به نفس و جان آدمی و آنکس که آنرا با چنان نظام کامل بیافرید و در اثر داشتن چنین نظامی خیر و شر آن را به او الهام کرد.

در **تفسیر المیزان** در این معنا آورده است: سوگند می‌خورم به نفس و آن چیز نیرومند و دانا و حکیمی که آنرا اینچنین مرتب خلق کرد و اعضایش را منظم و قوایش را تعدیل کرد.

و در آن تفسیر اضافه می‌کند: اگر کلمه «نفس» را نکره آورد به نظر بعضی برای این بود که به نفس شخص معینی نظر نداشت و بقول بعضی دیگر برای بزرگ جلوه دادن آن بود ولی بنظر ما بعید نیست برای این بوده باشد که اشاره کند به اینکه آنقدر این خلقت اهمیّت دارد که قابل تعریف و توصیف نیست و اینکه این خلقت را خبری هست، و باید دانست که مراد بنفس، نفس انسانیت و جان همه انسانها است!

در **تفسیر نوین** استاد شریعتی در معنای نفس در این آیه آورده است: که این لفظ علاوه برمعانی دیگر به معنی تن و روان و شخص مرکب از تن و روان می‌آید، و در این آیه معنی سوم «شخص» مناسبتر است، زیرا اولاً این معنی جامع است و جسم و جان را هم دربر دارد، ثانیاً الفاظی که نفس عطف برآنها شده است «شمس و قمر» همگی از محسوساتند و تناسب میان آنها مقتضی است که نفس نیز محسوس باشد و اگر آنرا «روح و روان» معنی کنیم «چنانکه بسیاری از

۱. شمس / ۷ و ۸.

مفسران گفته‌اند» نامحسوس بوده و تناسب میان الفاظ مورد قسم از میان می‌رود و به معنی تن تنها بدون جان هم هیچکس نگرفته است.

در این آیه شریفه درباره مراتب نفس مطالب دیگری از ابعاد دیگر است که در جای خود اشاره به آنها شده است.

هرگونه مجاهده از طریق نفس امکان‌پذیر است

برای رسیدن به مقام فوز و رستگاری و تأمین سعادت و خوشبختی مراحلی لازم است که تنها از راه کوشش و مجاهده بعمل خواهد آمد، و باید دانست که هرگونه کوشش و مجاهده از طریق نفس امکان‌پذیر است، همچنان که خدایتعالی از نظر کلّی به این امر اشاره کرده می‌فرماید:

وَمَنْ جاهَدَ فَإِنَّما يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ[1]

کسی که مجاهده کند همانا برای نفس خود مجاهده می‌کند.

و این معنا در تمام شئون جهد و کوشش در هر امری مصداق کامل داشته، کسی که بخواهد با جان خود در راه خدا جهاد نماید یا مال و اندوخته خود را در راه خدا بذل نماید یا بخواهد با قلم و قدم و هرگونه مساعدت دیگر برای خدا کوششی بعمل آورد و هکذا تمام جهاتی که برای ایصال به مطلوب چه در راه حق و چه در راه باطل کاری انجام دهد همه مربوط به حالات نفسانی و بازگشت خوب و بد آن متوجه خود آدمی است که قبلاً در این موضوع مطالبی بتفصیل گذشت.

امّا نکته‌ای در اینجا مورد توجه است که خدایتعالی در چند مورد از آیات خود برمضامین گوناگون می‌فرماید:

الَّذينَ آمَنُوا وَهاجَرُوا وَجاهَدُوا في سَبيلِ اللهِ بِأَمْوالِهِم وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ...[2]

۱. عنکبوت / ٦.

۲. توبه / ۲۰.

آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و به اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند مقامشان نزد خدا برتر است و آنان کامیاب و به فوز عظیم رسیده‌اند.

در اینجا خوب است این توجه حاصل شود که نفس چه نقش مهمی در رسیدن به مقام فوز و رستگاری دارد چون همان مجاهده با مال و ثروت هم از طریق الهامات نفسانی صورت می پذیرد و اصل مسئله جهاد هم که اهداءِ جان و خون در راه خدا است از همان شئون نفس است و بی مورد نیست که خدایتعالی مکرر فرمود: وجٰاهِدُوا بِاَمْوٰالِکُمْ وَاَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ الله [1] و در جائی بروجه جالبتری می فرماید:

فَضَّلَ اللهُ الْمُجٰاهِدینَ بِاَمْوٰالِهِم وَاَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقٰاعِدینَ دَرَجَةً... [2]

خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند برآنان که کنار گرفته و نشسته‌اند برتری بخشیده و پاداشی عظیم وعده داده است.

چقدر شایسته است که انسان در راه خدا جهادی همه‌جانبه داشته باشد، هم جهاد جانی، هم مالی و هم قلمی و هم قدمی و انواع دیگر، که کوشش او برای عزّت و سربلندی اسلام باشد جهاد کند که ذلت و خواری را نپذیرد، جهاد کند برای آزادی نفس خود و آزادی نفوس مسلمانان جهان، ولی جهادی حقیقی، جهادی که با تدبیر و تعقّل صورت پذیرد، جهادی که حقیقت برای رضای خدا باشد، آنچنان جهادی که یاران رسول با اموال و جانهای خود با تدبیر و تعقّل انجام دادند، همچنان که قرآن تصریح می فرماید:

لکنِ الرَّسُولُ وَالَّذینَ اٰمَنُوا مَعَهُ جٰاهَدُوا بِاَمْوٰالِهِمْ وَاَنْفُسِهِم [3]

پیامبر و آنها که به او ایمان آوردند با اموال و جانهایشان به جهاد پرداختند.

و سرانجام کارشان این شد که انواع نیکیها و سعادتها و پیروزیها و خیرات مادّی و معنوی در این جهان و جهان دیگر نصیب خود کردند، همچنان که در پیرو آیه می فرماید:

۱. توبه / ٤١.
۲. توبه / ۹۵.
۳. توبه / ۸۸.

وَأُولئِكَ لَهُمُ الْخَيْراتُ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

تمام نیکوئیهای جهاد با مال و با نفس به خودشان برگشت داده می‌شود.

در **تفسیر نمونه** در رابطه به امر جهاد بانفس آورده است: که جهاد تنها به معنی جنگ و نبرد مسلّحانه نیست، بلکه هر نوع تلاش و کوششی را که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی انجام گیرد شامل می‌شود و به این ترتیب علاوه بر نبردهای دفاعی و تهاجمی مبارزات علمی، منطقی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را نیز دربر می‌گیرد. البته جهاد در راه خدا و کوشش لازم در راه اعلاءِ کلمه حق و از بین بردن باطل از وظائف همه اهل ایمان است.

امّا نگارنده گوید: جهادی که مقرون به نیکی و سعادت برای نفس باشد باید با هم‌آهنگی عقل صورت گیرد و حتی توأم در راه تزکیه نفس باشد، چه‌بسا بعضی ندانسته جهد و کوششهایی بعمل می‌آورند، حتی اموال خود را در اموری مصرف می‌کنند که به پندار خود کار خیر و خوبی برای نفس خود انجام داده‌اند در حالیکه همان عمل آنها که شاید از روی هواهای نفسانی انجام گرفته در مرتبه خسران و زیانکاری است!

تمام نفوس از یک نفس واحد آفریده شده‌اند!

این مسئله که اعتقاد بعضی از مادّیون و پیروان «داروین» را در شرق و غرب متوجه خود ساخته و براین عقیده که انسان از نسل میمون و یا بوزینه بوده و به تدریج پس از میلیونها سال رو بسوی کمال رفته و به شکل انسان در آمده است، خدایتعالی قبل از خلقت داروین و اعتقاد به این عقیده پوچ و خرافی بطلان آنرا در هزار و چهارصد سال قبل بوسیله فرستاده خود و ارسال وحی در کتاب آسمانی بخوبی آشکار ساخته تا آنکه مردم دنیا نگویند چیزی در قرآن فروگذار شده است.

در آن کتاب آسمانی گذشته از داستان خلقت آدم ابوالبشر، این اطلاعیه را صادر فرمود که تمام انسانها از اولین تا آخرین از نسل همان آدم ابوالبشر بوده که بقدرت کامله خود او را از خاک آفریده و از روح خود در او دمیده و پس از آراسته

شدن آن او سبحانه و تعالی برخود آفرین گفته است.

اکنون منظور از این مقدمه در اینجا موضوع اهمیّت مسئله نفس می باشد که دانسته شود: همان نفسی که خدایتعالی به آدم ابوالبشر اعطا کرده برتمام فرزندان او هم عطا شده است و از مفاهیم آیات الهی چنین برمی‌آید که ذراری آدم علیه السّلام همه صاحب همان نفس واحدی هستند که از پدر خود به ارث گرفته اند، منتها بعضی برآن نفس (یعنی بر نفس خود) بی اعتنا و بعضی برآن ستم کرده و بعضی به تزکیه آن می پردازند و این بحث خود دامنه گسترده‌ای دارد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست.

امّا از آنجا که این موضوع بسیار قابل اهمیّت است، خدایتعالی در قرآن مجید در پنج مورد «نفس واحده» را با مضامین مشابهی ذکر نموده جائی می‌فرماید:

هُوَالَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ اِلَیْها[1]

او خدائی است که شما را از نفس واحدی آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید.

بعضی از مفسران گفته اند مراد از «واحد»، واحد نوعی است یعنی خداوند همه شما را از یک نوع آفرید.

و در جای دیگر می‌فرماید:

وَهُوَالَّذی اَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ...[2]

او کسی است که شما را از یک نفس آفرید، در حالی که بعضی از انسانها پایدارند (از نظر ایمان یا خلقت کامل) و بعضی ناپایدار.

در تفسیر نمونه آورده: «مستقر» در این آیه **اشاره به روح انسان می‌باشد** که موضوعی پایدار و برقرار است و «مستودع» اشاره به جسم انسان است که ناپایدار و فانی است.

۱. اعراف / ۱۸۹.
۲. انعام / ۹۸.

و باز در رابطه به معنای «نفس واحده» خدایتعالی در جای دیگر طیّ یک خطاب عمومی روی سخن به تمام افراد بشر کرده و می فرماید:

یٰا اَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ...[1]

ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید که همه شما را از یک انسان آفرید.

در اینجا اشاره به ریشه وحدت اجتماعی بشر نموده و افتخارات موهومی که هر دسته برای خود قائل شده‌اند از قبیل امتیازات نژادی، زبانی، منطقه‌ای، قومی و قبیله‌ای که امروزه منشأ هزارگونه گرفتاری و اختلاف در جوامع بشری است رد نموده و همه را از یک گوهر دانسته که آن وجود گرامی حضرت آدم ابوالبشر است، که آفرینش همه انسانها از نفس واحد اشاره به آفرینش او علیه السّلام جد نخستین ما می باشد که اینهمه افراد بشر با تنوع خلقت و خلق و خوی متفاوت و استعدادها و ذوقهای مختلف همه بیک ریشه بازمی‌گردد که تنها افتخار هر فردی از فرزندان آدم علیه السّلام تقوی و پرهیزکاری است.

در **تفسیر المیزان**، آورده است: نفس آنطور که از کتابهای لغت استفاده می‌شود، عبارت از عین یک چیز می‌توان گفت و نفس انسانی عبارت از چیزی است که انسان بواسطه آن انسان شده است و آن مجموع روح و جسم وی در این زندگانی دنیا و روح تنها در زندگانی برزخی است.

البته در این تفسیر که علامه بزرگوار فرموده است «و روح تنها در زندگی برزخی است» اشاره برهمان معنا می باشد که طبق روایاتی که در همین کتاب هم آمده است و احادیث بسیاری که از طرف عامه و خاصه نقل گردیده، روح بعد از ارتحال از این عالم تعلق می‌گیرد به بدن لطیفی مثل بدن دنیائی که در لطافت همانند ملائکه است و آنرا قالب مثالی گفته‌اند، همچنان که دانشمندان روان‌پژوه هم طبق تجربه و آزمایشاتی که بعمل آورده و از نظر علمی هم ثابت کرده‌اند گذشته از اینکه روح در عالم تجرّد، استقلال کامل دارد و می‌تواند در عالم ارواح بهرنحو که امر الهی برآن تعلق گرفته باشد مدارج و مراتبی را طی نماید، ولی این دانشمندان تعلق و پیوستگی روح را به همان قالب مثالی و یا

۱. نساء/ ۱.

بقول خود آنها «جسد اثیری» امری مسلم می‌دانند.

و باز نگارنده تأکید می‌نماید که خواننده بهیچوجه این موضوع را فراموش نکند که: «مسئله روح از امر پروردگار است» و آنچه در این باره گفته شود کسی را از حقیقت آن آگاهی نیست و از هر بحثی در این مورد تنها دانشی اندک از آن حاصل شده است!

ذات نفس تا چه اندازه مقدس است!!

در بعضی از آیات قرآنی ریزه کاریهائی بکار رفته که باید توجه بیشتری برآنها معطوف داشت. ببینید در مسئله روح و نفس آدمی چگونه خدایتعالی در اول از نظر اهمیت روح در داستان خلقت آدم فرمود: **وَنَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی** که تفسیر آن قبلاً گذشت.

امّا از آنجا که روح در بعضی از موارد به نفس اطلاق شده اهمیّت این معنا را هم خدایتعالی بروجه دیگر در آیه‌ای که در پیرامون گفتگو با حضرت مسیح علیه السّلام در رستاخیز است اظهار می‌دارد و از بیان قول او علیه السّلام می‌فرماید:

تَعْلَمُ ما فی نَفْسی وَلا اَعْلَمُ ما فی نَفْسِكَ ...[1]

خدایا تو از آنچه در روح و جان من است آگاهی و من از آنچه که در ذات پاک تو است آگاه نیستم.

اکنون شاهد کلام در این مسئله پراهمیّت است که چگونه خدایتعالی روح خود و روح حضرت مسیح را در عنوان نفس مترادف قرار داده است و مطالبی قبلاً در اهمیت این معنا در تأیید آن بزرگوار به روح القدس در بخش اول همین کتاب گذشت.

و اما از طرف دیگر از نظر عمومیت معنا در رابطه با این موضوع باید دانست که ذات نفس تا چه اندازه محترم و مقدس است که خدایتعالی در ارتباط

۱. مائده/ ۱۱۶.

به این امر بر هر نفسی نگهبانی گمارده و برای حفظ آن مأمورانی تعیین کرده است تا آنجا که در جائی از قرآن مجید در مقام سوگند به آسمان و ستارگان درخشان این معنا را متذکر شده و می‌فرماید:

اِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیْها حافِظٌ[1]

بی گمان بر هر نفسی نگهبانی مراقب است.

و این معنا مکرر در قرآن از فرشتگان و بخصوص از آنان که حافظانند یاد شده که موکل برحفظ آدمیان از شرّ شیاطین و شرّ موجودهای پلید نامرئی می باشند، که در اینجا مقام حقیقی و قدسی ذات نفس را می‌رساند که از نظر اهمیّت خدایتعالی خود حفاظت آنرا بعهده گرفته است!!

با آنکه بعضی از تفاسیر هم متذکر شده‌اند که مراد از موکّل شدن نگهبانی برای حفظ نفس اینست که فرشتگانی اعمال خوب و بد هر کس را می‌نویسند تا برطبق آن در قیامت جزا و پاداش داده شوند.

ولی در تفسیر المیزان؛ آورده است: بعید نیست مراد بحفظ نفس، حفظ خود نفس و اعمال آن باشد، و منظور از حافظ جنس آن بوده باشد که در اینصورت چنین افاده می‌کند که جانهای انسانها بعد از مردن نیز محفوظ است و با مُردن و نابود شدن فاسد نمی‌شود تا روزی که خدای سبحان بدنها را دوباره زنده کند و در آن روز جانها به کالبدها برگشته دوباره انسان بعینه و شخصه همان انسان دنیا خواهد شد، آنگاه طبق آنچه اعمالش اقتضاء دارد جزاء داده خواهد شد، چون اعمال او نیز نزد خدا محفوظ است.

از این بیان استفاده می‌شود که شخصیّت یک انسان به نفس یا بگوئید به روح او است نه به بدن او، چون حفاظت آن در عالم ارواح هم بعهده پروردگار بوده تا روز معین که به کالبد و جسد اصلی خود عیناً برگردانیده می‌شود.

۱. طارق / ٤.

چگونه باید نفس را تربیت و مهـار کرد!

این نکته قابل توجه است که هرگونه سختی و مشقت و هرگونه درد و رنج و ملالت که برآدمی وارد می‌شود این خود آزمایش و تحوّلی در نفس بوجود می‌آورد که گاهی امیال زشت و هوسهای نفسانی را به فضائل اخلاقی مبدّل می‌سازد و میل و علاقه برای کارهای خیر و نیکو در روح آدمی ایجاد می‌کند، آنان که در این آزمایشات مورد تابش اشعه نور رحمت الهی قرار می‌گیرند روح آنها تزکیه و تصفیه شده و شایستگی برای مرتبه تقرّب حاصل می‌نمایند.

و این امر میسّر نمی‌شود مگر آنکه با قدرت و شهامت با هوٰی و هوس و امیال زشت بوسیله پیکار با دل و قدرت روح، با نفس امّاره مبارزه کرد و چنان در این امر پیگیری نمود تا آنکه نفس به مقام والای خود رسیده و روح خود را از تمام پلیدیها و آلودگیها منزّه و مبرّا سازد.

مبارزه با نفس اولین قدمی است که سالکان الی الله باید برای تزکیه و آراستگی خود بردارند، و این امری بسیار دشوار است که یک لحظه غفلت از آن امکان هرگونه ارتکاب گناه و جنایت را دربر دارد.

و قبلاً گفته شد که حالات نفسانی زیربنای آزمایشهای الهی است و اگر آنرا رها کرده و توجه خود را از آن سلب نمائیم دچار بلای عظیم شده و دنیا و آخرت ما را به تباهی می‌کشاند.

پس در اول باید این توجه را حاصل کرد که نفس مراتب و درجاتی دارد که هر مرتبه حالاتی از خود ظاهر می‌سازد و تمام این مراتب روی پایه نفس امّاره قرار گرفته که این نفس آمر به کار زشت و ناروا و محرّک هوٰی و قوای غضب و شهوت است.

و این از نظر آزمایشات الهی باید چنین باشد تا دانسته شود که هر کس تا چه اندازه می‌تواند آخرت خود را در مبارزه با آن از این راه تأمین نماید.

بنابراین آنان که می‌خواهند تقوٰی پیشه گیرند و خود را به مقام انسانیت برسانند، لازم است در مرحله اوّل توجه خود را به زیانهائی که از نفس امّاره بروز

می‌کند معطوف دارند و کوچکترین تمایلات و رغبت خود را نسبت به هوای نفس زیر نظر بگیرند و با قوای عقلیه با آن مقابله نمایند.

در اینجا برای آنکه نفس امّاره شناخته شود بد نیست نظری به داستان حضرت یوسف علیه السّلام انداخته تا این معنا را از نظر قرآن مجید درک نمائیم.

می‌دانید داستان یوسف علیه السّلام شرحی بتفصیل دارد که در قسمتی از آن، زمانی که آن بزرگوار مواجه با علاقه و عشق زلیخا شد بعد از کشمکشهای زیاد و خویشتن داری به مبارزه با هوای نفس خود پرداخت و قرآن مجید از او چنین نقل می‌کند که گفت:

وَمٰا اُبَرِّئُ نَفْسی اِنَّ النَّفْس لَاَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ اِلّا مٰا رَحِمَ رَبّی[1]

من خود را مبرّا نمی‌کنم، چه نفس انسانی پیوسته به گناه فرمان می‌دهد مگر آنکه پروردگارم رحم کند.

در اینجا اشاره‌ای دارد که یوسف هیچ فرقی میانه نفس خود با سایر نفوس که بحسب طبع «آماده بسوء» و مایل به شهوات هستند نگذاشت، بلکه گفت: من خویش را مبرّا نمی‌کنم چه نفس بطور کلّی آدمی را بسوی بدیها و زشتی ها وامی‌دارد، سپس اضافه کرد مگر آنکه پروردگارم رحم کند.

اینجاست که اگر برای او علیه السّلام لغزش پیدا شده بود در معرض خیانت نفس قرار می‌گرفت، البته اگر انسان در برابر هوای نفس مبارزه و مجاهده کند و از دستور و دعوت نفس امّاره بسوی زشتیها سر پیچی کند رحمت خدایتعالی دستگیرش شده و او را از پلیدیها منصرف و به کردار نیک موفق می‌سازد.

از این آیه شریفه چنین مستفاد می‌شود که در مبارزه با نفس توسّل به ذیل عنایت پروردگار لازم و ضروری است، چون با آنکه حضرت یوسف در مقام عصمت پیامبری قدرت جلوگیری از نفس امّاره خود داشت ولی اگر لطف و رحم الهی شامل او نشده بود معلوم نبود چگونه می‌تواند در مقابل نفس اماره استقامت کند، بنابراین آدمی در هر لحظه از مبارزه خود با نفس باید پناه به خدا برد.

و این نکته را هم باید دانست که پیکار با هوای نفس موجب تقویت

۱. یوسف / ۵۳.

نیروی اراده روح می باشد.

و از طرف دیگر آدمی می‌تواند جسم و بدن آلوده خود را به نجاسات و ناپاکیها با وسائل مخصوص شستشو و پاکیزه و تمیز کند، امّا روح آلوده را به این سادگیها نمی‌توان از لوث پلیدیها دور داشت و آن را بخوبی تطهیر نمود، چون وسائل پاکیزگی روح در تزکیه نفس و پیروی از عوالم معنویت است، همچنان که باید از خدایتعالی در این امر خطیر یاری خواست و برای آراستگی نفس و روح خود دعا کرد.

چگونه می‌توان با نفس امّاره مبارزه کرد!؟

در پیرو مطالبی که گذشت باید توجه داشت که روح آدمی قابل هرگونه پرورش و تربیت و یا انحراف و کج روی است، همانطور که در بحث تزکیه نفس گفته می‌شود هر کس می‌تواند روح خود را از آلودگیها برکنار داشته و آنرا بسوی مرتبه کمال رهنمون سازد.

ببینید هر کودکی در اوایل زندگی خود چگونه دارای روحی ساده و بی آلایش است و به مرور زمان با برخورد به عوالم گوناگون یا جهت انحراف را می پیماید و یا در طریق صلاح و نیکوئی قدم می‌گذارد، لذا برمربیان امر لازم است که از همان دوران اولیه فرزندان خود را در طریق خیر و صواب راهنمائی کرده و نگذارند پیرو هواهای نفسانی شوند، چون نیرو و قدرت نفس امّاره از زمانی آغاز به کار می‌کند که نوجوانان ممیّز کارهای خوب و بد خود بوده و صاحب اختیار و مکلف باشند.

نگارنده در کتاب «علی علیه السّلام و کمیل» در شرح فقره‌ای از دعای کمیل «**وَنَفْسی بِخیٰانَتِها وَمطالی**» در رابطه با این معنا که چگونه می‌توان با نفس امّاره مبارزه کرد مطالبی دقیق آورده که بی مناسبت نیست در اینجا هم به آن اشاره شود:

هرگاه کسی بخواهد در مقام تقوی برآمده و نفس خود را تزکیه نماید و از

هرگونه قیدوبند خود را برهاند باید در اولین مرتبه با نفس امّاره سرسختانه مبارزه کند.

با آنکه بعضی از عرفا برآنند که اصولاً مخالفت با نفس در تمام امور، خود نوعی از مبارزه است ولی این رویه در مرحله عمل مواجه با اشکالاتی می‌شود که مانع ایصال به مقصد است و بهترین راه برای مبارزه و مجاهده با نفس همان مرتبه ملامت و سرزنش است که به‌مجرد آنکه خطا و لغزشی از نفس احساس می‌شود باید درصدد نکوهش برآمده و حالت ملامت را ایجاد کرد تا ندامت و پشیمانی کامل حاصل شود و در تغییر حال نفس برای هوای خود غالب شود.

در روایتی هم آمده است که رسول اکرم فرمود: در روز قیامت هیچ نفس نیکوکاری و یا بدکار نباشد مگر آنکه ملامت کند خود را اگر عمل نیکو کرده باشد، گوید چرا زیاده نکردم و اگر کار بد از او صادر شده باشد گوید: ای کاش بجا نیاورده بودم.

بنابراین چه بهتر کسانی که در همین دنیا تحوّلات نفس خویش را بررسی کرده و آنرا به سرزنش و ملامت از کارهای ناپسند بازدارند.

البته این موضوع در مرحله‌ای بسیار قابل توجه است، چون خدایتعالی در قرآن مجید اهمیّت آنرا متذکر شده و در جائی نفس لوّامه را در مقام سوگند آورده است، چنانکه می‌فرماید:

وَلَا أُقسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ[1]

سوگند یاد نمی‌کنم به نفس ملامت کننده.

که در این معنا مفسّرین چنین گفته‌اند: «لا» در «لَا أُقسِمُ» زائد است و معنی آنست که: البته سوگند یاد می‌کنم به نفس ملامت کننده و جواب سوگند هم در سطح بسیار بالائی است که می‌فرماید: هرآینه برانگیخته شوند مردمان در هنگام رستاخیز.

پس کسی که در مبارزه با نفس امّاره در مرحله نفس لوّامه قرار گرفت تحوّلی در او ایجاد خواهد شد که او را در مراتب دیگری از مراحل نفس قرار داده و

۱. قیامة / ۲.

به مرتبه نفس ملهمه می‌رساند، یعنی در اثر تلقین به خود و ملامت کردن نفس خواه و ناخواه به نیکوئیها می‌گراید چنانکه باز خدایتعالی از نظر اهمیّت موضوع این مرحله را هم در مرتبه سوگند آورده و می‌فرماید:

وَنَفْسٍ وَمٰا سَوّٰيهٰا، فَاَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَتَقْوٰيهٰا[1]

و سوگند به نفس و آنچه آنرا بیاراسته، پس بی پروائی و پروا را به آن الهام نمود (یا بزهکاری و پرهیزکاریش را به‌وی الهام کرد).

در تفسیر «**پرتوی از قرآن**» آورده که این الهام نخستین دریافت نفس تسویه شده است که با آن فجور و تقوٰی و تا حدّی عواقب هریک را می‌شناسد، و پس از چنین شناختی می‌تواند به اختیار خود طریق صعود بسوی تقوی و یا هبوط به طرف فجور را در پیش گیرد.

و جواب قسم آنست که: **قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيهٰا** اشاره براینکه آن نفس که نیکی به او الهام شد و راه نیکی و خوبی برگزید رستگار شد، و در همین مرحله است که صاحبان نفس لوّامه در مرتبه نفس الهام‌بخش به نیکی قرار می‌گیرند و در اینجا نفس از آلودگیها پاک شده و استعدادهای آن رشد یافته و آمادگی برای آخرین مقام از مراتب نفس مطمئنّه قرار می‌گیرد.

همچنان که ندائی بلند و موّاج از طرف مقام ربوبیّت چنین آمده است:

يٰا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي اِلٰى رَبِّكِ رٰاضِيَةً مَرْضِيَّةً[2]

ای روان پاک و مقدسی که به ایمان و یقین رسیده و آرامش یافته‌ای بسوی پروردگارت بازگرد خشنود از خدا و مورد خشنودی او.

این ندا با امواجی بلند و رسا از طرف پروردگار بسوی صاحبان نفس مطمئنّه است، همان کسانی که با ایمان بحق و گزینش تقوٰی و عمل خیرشان نفس خود را مطمئن داشته‌اند، همانهائی که ذکر خدا بر قلوبشان آرام بخشیده است، همانهائی که از مرتبه نفس امّاره به مرتبه نفس لوّامه قدم گذاشته و از آنجا

۱. شمس / ۷ و ۸.
۲. فجر / ۲۷.

به مقام نفس الهام‌بخش به نیکیها رسیده و در پایان به مقام نفس مطمئنه رسیده و در انتظار چنین ندائی می باشند تا بسوی رحمت و رضوان حق بشتابند.

در **تفسیر المیزان** در تعریف نفس مطمئنّه چنین آورده است: نفس مطمئنّه نفسی است که با علاقمندی و یاد پروردگارش سکونت یافته و به آنچه او راضی است رضایت می‌دهد و در نتیجه خود را بنده‌ای می بیند که مالک هیچ خیر و شرّی و نفع و ضرری برای خود نیست. و نیز دنیا را یک زندگی مجازی و داشتن و نداشتن و نفع و ضرر آنرا امتحانی الهی می‌داند و در نتیجه اگر غرق در نعمت دنیائی شود به طغیان و گسترش دادن به فساد و به علوّ و استکبار وادار نمی‌شود و اگر دچار فقر و فقدان گردد این تهی دستی و ناملایمات او را به کفر و ترک شکر وانمی‌دارد، بلکه همچنان در عبودیت پای‌برجا است و از صراط مستقیم منحرف نمی‌شود و به افراط و تفریط روی نمی‌آورد.

بنابراین مراتب و درجات نفس و مراحلی که انسان باید برای تزکیه آن بپیماید روشن گردید و آدمی می‌تواند برای تکامل روح از طریق فکر و اندیشه و تقویت عقلی و بلکه از همه بالا تر بقول عرفا از مسیر عشق و محبت این مراحل را طی نماید تا به مقام والای نفس آرام گرفته به مرتبه فوز و رستگاری رسیده و سعادت خود را دریابد.

قرآن دربارهٔ هوای نفس چه می‌گوید؟

خدایتعالی اهل ایمان را از پیروی هوای نفس در چند مورد از آیات قرآنی برحذر داشته و جائی می‌فرماید: **وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوىٰ**[1] با آنکه روی سخن در این آیه به حضرت داود علیه‌السّلام است، ولی این معنا جنبه عمومی را از دست نخواهد داد و تمام اهل ایمان باید متوجه این امر خطیر بوده و بخصوص در اجرای احکام الهی از دخالت هوای نفس پرهیز نمایند.

۱. ص / ۲٦.

و از این آیه شریفه استفاده می‌شود که سرچشمه مظالم و ستمکاریها هویٰ پرستی است!

و باز در رابطه با این معنا خدایتعالی در جای دیگر برسبیل تنبیه و توبیخ آورده تا مردم بدانند کسی گمراه‌تر از پیروان هوای نفسانی نیست، چنانکه می‌فرماید:

وَمَنْ اَضَلُّ فَمِنِ اتَّبَعَ هَویٰهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّٰهِ[1]

کیست گمراه‌تر از آنکه پیروی کند هوس خود را بی رهبری از خدا.

این بیان معلوم می‌دارد تابعین هوای نفس در یک گمراهی آشکارند و آنان که آرزو و خواهش خود را در غیر منویات و خواسته‌های پروردگاری به کار می برند زیانکار و از رستگاری دورند، و از آنطرف خدایتعالی چه وعده نیکوئی داده است برآنان که مبارزه با هوای نفسانی کرده و از غلبه آن جلوگیری می‌کنند، چنانکه می‌فرماید:

وَاَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الهَویٰ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْویٰ[2]

آن کسی که متابعت کرد از امر پروردگار خود و بازداشت نفس خود را از آرزوهای نابجا و تمناهای حرام پس آرامگاه او بهشت است.

و این چنین است که حقاً اگر کسی در تمام موارد از غلبه هوای نفس جلوگیری نماید می‌تواند خود را از ارتکاب معاصی بازدارد.

در باب پیروی از هوای نفس هم از نظر قرآن مجید و هم از نظر بیانات ائمه هدیٰ علیهم السّلام مطالب بسیار است، بخصوص در بیانات امام علی علیه السّلام که این مسئله مورد توجه آن بزرگوار بوده و در کلمات قصار خود در دو جمله حق معنا را تمام کرده است و می‌فرماید:

اَقویَ النّاس مَنْ غَلَبَ هَواه وَاَفْضَل النّاس مَنْ جاهَد هَواه.

قوی‌ترین مردم کسی است که غالب شود برهوای خود و بهترین مردم کسی است که مجاهده با هوای خود کند.

۱. قصص / ۵۰.
۲. نازعات / ۴۰.

و در جای دیگر هم می‌فرماید:

اَشْقَی النّاس مَنْ غَلَبَهُ هَواهُ فَملکهُ دنیاهُ فَاَفْسد آخِرتهُ.

بدبخت‌ترین مردم کسی است که هوای او بر او غالب شود، پس دنیای او مالک او شود و فاسد کند آخرت او را.

این نکته را باید توجه داشت که پیروی هوای نفس بلائی عظیم است، همانطور که علی علیه‌السّلام در ارتباط به این معنا در تعلیمات عالیه خود به کمیل، در دعا عرض می‌کند: **اَللّهُمَّ عَظُمَ بَلائی** و در پایان عبارت اشاره می‌فرماید که نفس من کشانده است مرا به خیانت در اثر سهل انگاریم «**وَنَفسی بِخِیانَتِها**».

و امام سجاد علیه‌السّلام هم در پیرو عذرخواهی از ارتکاب گناه پس از ایراد یک سلسله از مسائلی که سبب بروز گناه می‌شود در مقام تعلیم عرض می‌کند: **وَغَلَبَنی هَوای** اشاره براینکه آنگاه که حالت نافرمانی برمن مستولی شد ندانستم چه شد مثل اینکه دفعتاً غافلگیر شدم و حالتی برمن دست داد که زینت داد برای من نفس من و غالب شد برمن هویٰ و خواهش من.

استاد محقق حسینعلی راشد از مشاهیر سخنگویان معاصر در باب هوای نفس مطالبی به تفصیل در کتاب خود آورده و از جمله می‌گوید: نقطه انحراف آدمی هویٰ‌پرستی است که چون هوای نفس قوّت گیرد عقل و ایمان هر دو ضعیف می‌شود و فقط تربیت دینی صحیح می‌تواند این نقطه انحراف را در آدمیان اصلاح کند.

و برای شناسائی هوای نفس از قول علماءِ دین می‌گوید: هرچیزی که انسان آنرا فقط به منظور لذّت جسمانی یا شهوت نفسانی یا مقصدی از مقاصد دنیوی بخواهد یا انجام دهد و خدا و حق را در آن منظور نداشته باشد آن هوای نفس است، خواه موجب لذت و راحتیش باشد، یا باعث رنج و زحمت، و آن استاد اضافه می‌کند با آنکه هوای نفس منشأ ندارد یا منشأاش را نمی‌دانیم این قطعی است که جهل و ضعف عقل و سستی ایمان باعث قوّت آن می‌شود و برعکس هر اندازه که علم و عقل و ایمان با هم قوی گردد هوای نفس ضعیف می‌شود و آدمی برای پیروی حق آماده‌تر می‌گردد، البته این سه با هم اگر جمع شود هوای نفس را

ضعیف می‌سازد وگرنه هریک به‌تنهائی اثر ندارد.

سپس در بیان علاج هوای نفس می‌گوید که باید ایمان و عقل و علم را تقویت کرد تا بتوان بر هوی غالب شد و اشاره می‌کند: که **ایمان یک نوع قوه الزامی است در روح**، که آنرا به اصولی پابند می‌کند و از لغزش و نوسان بازمی‌دارد و عقل قوه‌ای است که نیک و بد و سود و زیان را تشخیص می‌دهد، و علم نوریست که راه عقل را روشن می‌سازد، هرگاه این سه در وجود انسان قوی شود **روح از قید هوی خلاص گشته تابع عقل و منطق می‌شود** و قوایش در راه آنچه حق است و مصلحت بکار می‌افتد و همچنین اضافه می‌کند اگر از این سه قوه یکی ضعیف شود، ضعف آن در ضعف دوتای دیگر اثر کرده و آدمی را یکباره اسیر هوای نفس می‌گرداند.

پس با اینحال که از مطالب قرآن و بیان ائمه اطهار و کلام بزرگان قدرت هوای نفس و علاج آن از هر جهت شناخته شد مسائلی از اسرار روح و نفس آشکار گردید.

در تزکیه نفس

مطالبی که قبلاً دربارهٔ مبارزه با هواهای نفسانی گذشت ارتباط کامل به مرتبه تزکیه نفس دارد که در اینجا از بُعد دیگر این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

در مسائل اخلاقی و آنچه که مربوط به عوالم آراستگی روح می‌باشد پیوستگی به تزکیه نفس داشته و در این معنا بیشتر باید متوجه فعالیّتهای عرفانی بود که در عالیترین مراحل خود تکنیک مشخص و مقررات خاصی برای هرگونه ناروائیهای روحی بکار می‌برد.

از طریق عرفان است که می‌توان از خداوند متعال درخواست دوری از تمام لغزشها و ناتوانیها نمود و در ایصال به مدارج عالیه روحی از او یاری خواست.

البته این موضوع روشن است و در همین کتاب هم از جهتی دیگر به آن

اشاره شد، که هر کس آراسته کند نفس خود را و جلوگیری کند از هوٰی و هوس و با سرزنش کردن نفس در پیروی آنچه که از مقام شخصیّت انسانی خارج است البته سود و بهره‌اش بخود او خواهد رسید، همچنانکه خدایتعالی هم در جائی اشاره فرمود:

وَمَنْ تَزَكّٰى فَاِنَّمٰا يَتَزَكّٰى لِنَفْسِهِ[1]

هر کس پاکی و تقوٰی پیشه کند به خودش برمی‌گردد.

و از همین جهت است که باز در جای دیگر برمضمون دیگر می‌فرماید: قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيهٰا[2] که تفسیر این آیه جداگانه می باشد و اشاره براینست که خدایتعالی سوگند یاد کرده است به آیاتی چند که هر کس جان خود را از گناه پاک سازد و نفس خود را در آن جهتی که طبع نفس مقتضی آن است سوق ندهد و آنرا تربیتی کند که مایه کمال باشد و از هوٰی و هوس بپرهیزد رستگار می‌شود؛ همچنانکه خدایتعالی بروجه دیگر فرمود: قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى[3] که هر کس در پی پاک کردن خود باشد، یعنی پاک شدن از لوث تعلّقات دنیوی همانا که رستگار خواهد شد.

اصلاً خدایتعالی از نظر اهمیّت این معنا در چند آیه از جهتی ارسال رسولان خود را براین موضوع اختصاص داده که مردم را وادار به تزکیه نفس نمایند؛ و این آیه معروف از یک بُعد خاص این مسئله را روشن می‌فرماید که: لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ اٰيٰاتِهِ وَيُزَكّيهِمْ...[4] که شاهد در این آیه کلمه «وَيُزَكّيهِم» است، یعنی خدا برمؤمنان منّت گذارد هنگامی که در میان آنها پیامبری از جنس خودشان برانگیخت که آیات او را برآنها بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد (که یکی از تعلیمات عالیه پیمبران سفارش به تزکیه نفس است).

۱. فاطر/ ۱۸.
۲. شمس/ ۹.
۳. اعلی/ ۱٤.
٤. نساء/ ١٦٤.

در تفسیر نمونه آورده است: این پیامبر سه برنامه مهم اجرا می‌کند، نخست خواندن آیات پروردگار و دیگر تعلیم، یعنی وارد ساختن حقایق در درون جان آنها و بدنبال آن تزکیه نفوس و تربیت ملکات اخلاقی و انسانی.

در آن تفسیر اشاره می‌کند که پیامبر با کمک گرفتن از آیات خدا بر کمالات معنوی و مادّی شما می‌افزاید و روحتان را نمو می‌دهد و گلهای فضیلت را بر شاخسار وجودتان آشکار می‌سازد.

در اینجا بی مورد نیست که گفته شود: مقدمه آراستگی تزکیه نفس از خود آدمی شروع می‌شود، همچنان که انسان باید در خود عوالمی ایجاد کند که در اول هیچگاه در هر زمان و مکان خدا را فراموش نکند، از فرمان و دستور الهی سرباز نزند، حبّ دنیا را از دل بیرون کند، مقام تسلیم و رضا در پیش گیرد، عقده‌ها را از میان بردارد، حرص و حسد و بخل و کینه را از خود دور نماید، تواضع و قناعت را پیشه سازد، از بدیها روگردان و به نیکوئیها گراید و خلاصه آنکه اعتقاد کامل به بقاءِ روح و امر رستاخیز داشته باشد، اینها مراتبی است که **روح ونفس وروان را به عالیترین مقام خود می‌رساند** و آدمی را مشمول کرامت این اطلاعیه از جانب خدایتعالی می‌سازد که فرمود:

وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكّي مَنْ يَشاءُ...[1]

ولیکن خدا پاک سازد هر که را خواهد.

یعنی مشیّت او تنها درباره تزکیه نفس به کسی تعلق می‌گیرد که استعداد آنرا داشته باشد و به زبان استعداد آنرا درخواست کند.

اینکه در آیه شریفه در تزکیه نفس اشاره به خواست و مشیّت الهی شده این معنا بی دلیل نیست، چون تا تلاش و مجاهده از طرف بندگان نباشد هدایت و موهبتی از ناحیه خدا صورت نمی‌گیرد، آنکس که طالب تزکیه نفس باشد و در طریق آن مجاهده کرده و قدم بردارد خدایتعالی حمایتش کرده و او را به مقصد می‌رساند.

در تفسیر نمونه در رابطه به این معنا آورده است: بدون شک فضل و رحمت

۱. نور/ ۲۱.

الهی است که موجب نجات انسانها از آلودگیها و انحرافات و گناهان می‌شود، چرا که از یک سو موهبت عقل را داده و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می‌گردد، ولی گذشته از این توفیقات خاص او و امدادهای غیبیش که شامل حال انسانهای مستعد می‌گردد مهمترین عامل پاکی و تزکیه است.

وعده خدایتعالی درآگاهی بندگان از اسرار آفرینش!!

تا قبل از ظهور اسلام بعضی از مسائل آفرینش کاملاً مکتوم بوده و آنچنان که دانش امروز به پاره‌ای از اسرار آنها دست یافته کسی آگاهی نداشت ولی همین اندازه به مرور زمان که مردم جهان استعداد بیشتری برای درک حقایق پیدا کردند و درصدد کاوش و جستجو برآمدند خدایتعالی بوسیله رسول اکرم و پیغمبر خاتم صلّی الله علیه وآله اوّلین اخطاریه را در این امر صادر فرمود:

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...[1]

بزودی آیات خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا آشکار گردد که خدا حق است.

آری چه زود خدایتعالی نشان داده است آیات آفاقی و انفسی را!! اگر منظور از همان آیات قرآنی باشد که در رابطه به این دو مسئله مهم در زمان رسول اکرم نازل شده که سرعت آن همزمان با دوران بعثت آن بزرگوار بخوبی ظاهر گردیده است.

و اگر آن آیات نشانه‌ها و اطلاعاتی از اسرار و راز آفرینش و پی بردن به پاره‌ای از حقایق آن بوده است که آن هم باز چه زود خدایتعالی در هر دورانی برسبیل فراگیری و استعدادهای بشری اسراری را آشکار کرده که تاکنون بشر توانسته است به کرات آسمانی هم دست یابد.

۱. فصلت / ۵۳.

چگونه مقدمتاً این دانش بوجود آمد که دانسته شود زمین کروی و به دور خود و خورشید می‌چرخد، چگونه اسرار آفاق و گیتی یکی پس از دیگری آشکار گردید، چگونه در قرن اخیر بشر به گوشه هائی از اقطار و کرات آسمانی دست‌یافته و چه اسرار مهمی را از عظمت این جهان تا کنون کشف کرده است از میلیونها خورشید و منظومه های شمسی که میلیونها مرتبه از منظومه شمسی ما بزرگترند و میلیونها سال نوری با هم فاصله دارند پرده برانداخته و خود را تا حدّی به اسرار خلقت آشنا کرده است.

امّا شاهد کلام در این آیه شریفه همان بیان متمم آیه است که می‌فرماید: **وَفی اَنْفُسِهِمْ حَتّیٰ یَتَبَیَّنَ اَنَّهُ الحقُّ.** اگر عطف به جمله اول آیه باشد چنان نمودار است که می‌فرماید: بزودی آیات خود را درباره نفس و روح بندگان ظاهر خواهیم ساخت و اگر اشاره به همان آیات قرآنی درباره نفس باشد که متجاوز از دویست آیه خدایتعالی درباره معرفت‌النفس بروجوه گوناگون بیان داشته است، که اصل موضوع ما در این بخش از کتاب در همین مورد بوده و تا کنون به قسمتی از تفاسیر آنها اشاره شده است.

و اگر منظور از کیفیت و چگونگی نفس بوده و پرده‌برداری از وجود ظاهری و باطنی آدمی بوده است که آنهم تا کنون در اثر پیشرفت در این امر هزاران کتاب به زبانهای مختلف جهان در این باره نوشته شده و کتاب موجود هم که اکنون در دسترس شما قرار دارد تا امروز آخرین کتابی است که در این مورد اسراری را آشکار کرده است و چه‌بسا هزاران کتاب در هر دوران مسائل جدید دیگری را در این امر آشکار سازند.

در **تفسیر نمونه** در ذیل این آیه شریفه آورده است: «آیات انفسی» همچون آفرینش دستگاههای مختلف جسم انسان و نظامی که بر ساختمان حیرت انگیز مغز و حرکات منظم قلب و عروق و بافتها و استخوانها و انعقاد نطفه و پرورش جنین در رحم مادران و از آن بالا تر **اسرار و شگفتیهای روح انسان می‌باشد** که هر گوشه ای از آن کتابی است از معرفت پروردگار و خالق جهان.

درست است که این آیات قبلاً به اندازه کافی از سوی پروردگار ارائه شده، امّا با توجه به جمله «**سَنُریهِمْ**» که فعل مضارع و دلیل بر استمرار است این

ارائه بطور مستمر ادامه دارد و اگر انسان صدها هزار سال نیز عمر کند هر زمان کشف تازه و ارائه جدیدی از آیات الهی خواهد داشت، چرا که اسرار این جهان پایان‌پذیر نیست.

تمام کتابها و علوم طبیعی و انسان‌شناسی در تمام ابعادش (علوم تشریح فیزیولوژی، روان‌شناسی، روانکاوی) و علوم مربوط به شناخت گیاهان و حیوانات و مواد آلی طبیعت و هیئت و غیر آن، در حقیقت همه کتاب توحید و معرفة‌الله هستند، چرا که عموماً پرده از روی اسرار شگفت‌انگیزی برمی‌دارند که بیانگر علم و حکمت و قدرت بی پایان آفریننده اصلی این جهان است.

گاه یکی از این علوم، بلکه یک رشته از ده‌ها رشته از یکی از این علوم تمام عمر یک دانشمند را به خود اختصاص می‌دهد و در پایان می‌گوید: افسوس که هنوز از این رشته چیزی نمی‌دانم و آنچه تا بحال دانسته‌ام مرا به عمق نادانیم رهنمون گردیده!

امّا در تفسیر المیزان در ذیل آیه شریفه تفسیر جالبی آورده براین وجه که می‌گوید: آیه مورد بحث این وعده را می‌دهد که خدایتعالی بزودی آیاتی در آفاق و در نفس خود بشر نشان می‌دهد تا برای همه روشن گردد که او حق است و اگر آیات را آیات قرآنی بگیریم آیاتی که بتواند حقانیّت قرآن را اثبات کند، «آیاتی از خود قرآن» خواهد بود که از حوادث و وعده‌هائی خبر می‌دهد که بزودی خدای سبحان پیامبرش و مؤمنین را یاری می‌کند و زمین را در اختیار آنان قرار می‌دهد و دین آنان را برتمام ادیان غلبه می‌دهد، همچنان که در همان دوران مصداق بعضی از این آیات ظاهر گردید (زود باشد که چنین امری هم از وعده خدایتعالی ظاهر گردد).

وفای به عهد در آگاهی بندگان در سیر آفاق و انفس

چه خوب که خدایتعالی بعهد خود وفا کرده است و اکنون که هزار و چند صد سال از نزول آیه شریفه: سَنُرِیهِم اٰیاتِنا فِی الْاٰفاقِ وَفی اَنْفُسِهِمْ... می‌گذرد، او

سبحانه و تعالی بسیار بسیار از آیات آفاقی و انفسی را ارائه داده است، یعنی ظاهر کرده است حقایقی را که نشانگر خودشناسی و خداشناسائی است.

هم اکنون ما در عصر خود شاهد ظهور این آیات در مراتب گوناگون بوده و می بینیم پیشرفتهائی که در اکتشافات امر فضائی و آسمانها بدست آمده و مسائلی که دربارهٔ نفس و روح در تأسیسات روحی جهان در آزمایشگاهها بعمل آمده همه حاکی از ارائه آیات الهی است.

با آنکه بحث کلّی این کتاب موضوع در مسئله روح می باشد و از آنجا که قبلاً گفته شد که هرچه در عالم موجود است همه صاحب روح هستند و چون در اینجا در تفسیر آیه شریفه مسئله آگاهی آفاق و انفس را با هم پیوست داده، لذا قبل از آنکه برای شناسائی نفس و روح خود قدم برداریم در اول به مسئله سیر آفاقی می پردازیم و آنچه که خدایتعالی برای شناسائی خود از راز آفرینش ارائه داده است در مختصری بیان خواهیم داشت و این اختصار از نظر آنست که اصل موضوع کتاب ما در مسئله روح و نفس است، و چون در اینجا این موضوع پیوستگی کاملی با این بحث پیدا کرده و موضوع هم بسیار مهم و شیرین است، بنابراین توجه خواننده را به نکات برجسته ای از آن جلب می‌نمائیم.

اطلاعاتی که تا کنون از علم هیئت و نجوم بدست آمده و لازم به توضیح نمی باشد، آنست که بشر امروز به فضا و کرات آسمانی دست یافته و به کره ماه سفر کرده است و آگاهیهای بسیاری از کرات دیگر و علوم فضائی حاصل نموده است.

امروزه در اثر ترقیات و پژوهشهای علمی و اکتشافات فضائی مسائلی روشن شده است که تا چند صد سال قبل کسی بر آنها آگاهی نداشت.

تأسیس رصدخانه های عظیم، تعیین حجم و فواصل کرات آسمانی با سرعت سیر نور، عکسبرداریها از کواکب و کهکشانها بوسیله دستگاههای مخصوص، کشف جزائر آسمانی، مسئله بی وزنی در عالم فضا، انفجاراتی که در خورشید و کرات آسمانی روی می‌دهد، تحوّلاتی که از این انفجارها در زمین و کرات دیگر بوجود می‌آید، کشف قانون جاذبه در منظومه شمسی و کهکشانها، اثراتی که در وضعیت زمین و سیارات دیگر بر میدان مغناطیسی خورشید بجا

گذاشته می‌شود، نیروهای کیهانی که همواره در حال بمباران کردن زمین هستند، مسئله امواج، کشف اشعه‌های نامرئی گاما، ایکس، نور مادون قرمز و ماوراء بنفش که همه از ظهور و پدیده‌هائی از آیات الهی هستند، چه زود خدایتعالی این آیات قدرت و عظمت خود را نمایان کرده است!!

حقیقتاً بعضی از مسائل که در علم جدید آفاقی امروز مورد بحث است مصداق آیه شریفه: سَنُریهم ایاتِنا فی الآفاق... را بخوبی می‌رساند و آدمی را در اسرار آفرینش مات و مبهوت می‌سازد، با اینکه این موضوع در بحث این کتاب غیرمستقیم است ولی خوب توجه نمائید که علم امروز ثابت کرده است.[۱]

بزرگترین دوربین نجومی موجود قادر است در فضا تا عمق حدود چند بلیون سال نوری نفوذ نماید، این بدان معنی است که دورترین اجسام بزرگترین کهکشانهای بزرگ خارجی به اندازه‌ای از ما فاصله دارند که اشعه نورانی آنها با سرعت ۳۰۰,۰۰۰ کیلومتر بر ثانیه (۱۸۶,۰۰۰ مایل بر ثانیه) چندین بلیون سال احتیاج دارند تا به زمین برسند.

در این بخش از فضای قابل رؤیت ده‌ها بلیون (ده‌ها میلیارد) کهکشان جداگانه وجود دارند که هر کهکشان مجموعه‌ای از بلیون‌ها ستاره است که بعضی از آنها به‌مراتب از خورشید بزرگتر و برخی دیگر بطور قابل ملاحظه‌ای کوچکترند.

اخیراً با بکار بردن یک دوربین چشمی متوسط تعداد ستاره‌ها در نیمکره قابل دید به ده‌هزار عدد افزایش می‌یابند، در حالی که تعداد ستاره‌های موجود در روی یک فیلم عکاسی که به کمک بزرگترین دوربین‌های نجومی امروزی گرفته شده بین دو تا سه بلیون است.

همچنان برروی عکسهای گرفته شده از راه شیری تصاویر ستاره‌ها بصورت کاملاً متراکم دیده می‌شوند بطوری که بنظر می‌رسد آنها در یکدیگر تداخل نموده‌اند و باعث می‌شوند که راه شیری بصورت زمینه‌ای از نورهای پراکنده ظاهر گردد.

۱. از کتاب مبانی نجوم از تألیفات «استرو و ـ و لیندز ـ و پیلاس» ترجمه اساتید دانشگاه دکتر بهروز حاجبی و دکتر حسین زمردیان.

حال توجه داشته باشید که ما در مسئله ارقام، عدد بلیون یا «میلیارد» را می‌شنویم و سرعت سیر نور را هم دانستیم، ولی یک دقت بیشتر لازم است که این رقم بلیون چه عدد پر حجم و غیرقابل شمارش بطور معمولی است، یعنی اگر ما بخواهیم ده بلیون ریگ بیابان را بشمار در آوریم چند سال وقت لازم دارد؟ و چگونه می‌توانیم حساب آنرا نگاه داریم، در حالیکه مقایسه کنیم و بخواهیم ده بلیون کهکشان را بشمار در آوریم که هر کهکشانی مملو از میلیاردها ستاره باشد که هر ستاره هم میلیونها سال نوری بهم فاصله داشته باشند، **(الله اکبر بزرگی ازبرای خداست)**.

چه مسائل غیرقابل باوری در آیات آفاقی حل شده است!! علم جدید هیئت می‌گوید: نور ستاره‌ای که میلیونها سال خاموش شده است و در عالم کهکشانها می‌گردد ممکن است آن نور میلیونها سال دیگر به زمین ما برسد، در حالی که آن نور همچنان بسوی مقصدی نامعلوم و راه ابدی خود در حرکت است!

حاصل آنکه اگر میلیاردها سال با سرعت سیر نور در فضای لایتناهی مستقیم حرکت کنیم و از میلیونها میلیون کهکشان و منظومه‌های شمسی عبور کنیم، تازه به مرز لایتناهی نخواهیم رسید چون اساساً مرز و حصاری در عالم، وجود ندارد و از آنطرف هیچ تفاوتی ندارد که بگوئیم علم امروز چهل میلیون ستاره را کشف کرده یا بگوئیم هزار میلیارد ستاره را بشمار در آورده چون اطلاعات ما از علم هیئت و عالم لایتناهی علیا تا جائی است که دسترسی به آن نداریم.

در هرحال چون دامنه این بحث گسترده است و از وظیفه مندرجات این کتاب خارج است، همینقدر متذکر می‌شویم که خدایتعالی به مصداق آیه شریفه به عهد خود وفا کرده و اسرار آفرینش را تا حدی آشکار کرده است و باز در اینجا آیه را تکرار می‌کنیم که: **سَنُریهِم آیاتِنا فِی الآفاقِ وَفی اَنفُسِهِمْ...**

اکنون در حالیکه این مسائل آفاقی هم از مسائل انفسی جدا نیست به اصل مطلب برگشته و توجه خواننده را بهمان شاهد کلام دربارهٔ نفس جلب می‌نمائیم.

چرا بینائی خود را در شـــناخت نفس خود از دست داده‌اید؟

از همین بحث کوتاه که در پیرامون سیر آفاقی گذشت عظمت جهان آفرینش تا حدّی روشن گردید و خدایتعالی باز از نظر اهمیّت این معنا اشاره به آیات دیگری در خلقت زمین کرده در حالیکه همانند آیه قبل آنرا با اسرار نفس آدمی پیوند داده است. می‌فرماید:

وَفِی الْاَرْضِ اٰیاتٌ لِلْمُوقِنینَ، وَفی اَنْفُسِکُمْ اَفَلا تُبْصِرونَ[1]

و در زمین آیاتی برای اهل یقین است و در وجود شما و نفس شما نیز آیاتی هست، پس چرا آن آیات را نمی‌بینید؟

لحن آیه شریفه کمی تند و سرزنش آمیز است و اشاره براینست که چرا شما به آثار خلقت و وجود زمین توجه ندارید! چرا شما در خود نمی‌نگرید و آثار عظمت و بزرگی الهی را در نفس خود مشاهده نمی‌کنید!!

در آیه قبل که تفسیر آن گذشت، خدایتعالی بندگان را به سیر آفاقی متوجه ساخته بود و در این آیه موضوع را فشرده‌تر کرده و آفرینش زمین را پیوست با آگاهی و بینش در نفس نموده و در عالم معنا تأکید می‌کند که برای شناخت مقام پروردگاری براین دو اثر توجه نمائید.

در تفسیر نمونه آورده است: براستی نشانه‌های حق و قدرت بی پایان و علم و حکمت نامحدود خدا در همین کره خاکی آنقدر فراوان است که عمر هیچ انسانی کافی برای شناخت همه آنها نیست!

حجم زمین، فاصله آن با خورشید، نیروی جاذبه‌ای که از آن حجم و این حرکت بوجود می‌آید و کاملاً متعادل و معادل یکدیگر است و هماهنگی تمام اینها با هم تا شرایط حیات را بر صفحه زمین فراهم سازد همه از آیات بزرگ خدایتعالی است.

کوهها و دشتها و جنگلها و رودها و چشمه‌ها که هر کدام نقش مؤثری در

۱. ذاریات / ۲۱.

ادامه حیات و هماهنگ ساختن شرایط آن دارند نشانه های دیگری از عظمت حقتعالی است.

در اسرار خلقت زمین هم از نظر قرآن مجید آیاتی بسیار است و هم از نظر دانشمندان و زیست‌شناسان که تاکنون صدها کتاب در این امر نوشته شده و بحث آن از وظیفه این کتاب خارج است، **چون بحث ما در مسئله نفس و امر روح آدمی است** که خدایتعالی در همین آیه مورد تفسیر اشاره می‌فرماید: که چرا به آیات و نشانه هائی که در وجود خود شماست توجه نمی‌کنید، «**وَفی اَنْفُسِکُمْ اَفَلا تُبْصِرونَ**» آیا چشم باز نمی‌کنید و آنهمه آیات و نشانه های بارز حق را در نفس خود نمی بینید؟

بدون شک انسان اعجوبه عالم هستی است و آنچه در عالم کبیر است در این عالم صغیر نیز وجود دارد، بلکه عجایبی در آن است که در هیچ جای جهان نیست.

دستگاههائی که در بدن انسان است مانند قلب و کلیه و ریه و مخصوصاً ده‌ها هزار کیلومتر رگهای درشت و باریک و حتی مویرگهائی که با چشم دیده نمی‌شوند و مسئول آبرسانی و تغذیه و تهویه «ده میلیون میلیارد» سلّول تن انسان هستند و حواس مختلفی مانند بینائی و شنوائی و حواس دیگر، هر کدام آیتی عظیم از آیات او است!!

و از همه مهمتر معمای «حیات» که اسرار آن همچنان ناشناخته مانده و **ساختمان روح و عقل انسان است** که عقول همه انسانها از درک آن عاجز است!

و با این چند کلمه که در این سطور نوشته می‌شود نمی‌توان به اسرار وجود آدمی پی برد و آنچه که مربوط به تن و جسم است که باید صدها متخصص ورزیده در روی هر عضوی بررسی نماید و آنچه که مربوط به نفس و روح و روان است که دانش آن بقدری گسترده می باشد که از اول خلقت آدم تا پایان آن هرقدر آن علم گسترش پیدا کند باز در مرحله اندک است.

صاحب تفسیر المیزان: در تفسیر آیه شریفه «**وَفی اَنْفُسِکُمْ اَفَلا تُبْصِرُونَ**» آورده است: آیات و نشانه هائی که در نفوس خود بشر هست چند جور است، یک عده آیات موجود در خلقت انسان مربوط به طرز ترکیب بندی اعضاءِ بدن، و

قسمتهای مختلف اجزاءِ آن اعضاء و اجزاء است تا برسد به عناصر بسیط آن، و نیز آیاتی است که در افعال و آثار آن اعضاء است که در همه آن اجزاء با همه کثرتش اتحاد دارد و در عین اتحادش احوال مختلفی در بدن پدید می‌آورد، بدن انسان یک روز چنین است، روز دیگر طفل، یکروز نورس و روز دیگر جوان و روز آخر پیر می‌شود.

آیاتی دیگر در تعلق نفس یعنی روح به بدن است که یکی از آن آیات پدید آمدن حواس پنجگانه بینائی و شنوائی و چشائی و لمس و بویائی است که اولین رابطه‌ای است که انسان را به محیط خارج خود آگاه می‌سازد و بوسیله این حواس خیر را از شر و نافع را از مضر، تمیز می‌دهد تا پس از تمیز بسوی آنچه که کمالش در آن است بحرکت افتاده آن کمال خود را بدست آورد و از آنچه شرّ و مضر است دور شود.

تازه در هریک از این حواس پنجگانه، نظامی حیرت انگیز و وسیع است، نظامی که ذاتاً هیچ ربطی به نظام آن دیگر حس ندارد. چشم هیچ خبری از نظام گوش و طرز عمل او ندارد، و گوش هیچ آگهی از نظام موجود در چشائی و عملکرد او ندارد، و همچنین سایر حواس، با اینکه این حواس پنجگانه بیگانه از هم در عین اینکه جدای از همند در تحت یک تدبیر اداره می‌شوند و مدبّر همه آنها یکی است، آنهم نفس آدمی است و خدایتعالی در ورای نفس محیط به آن و عملکرد آن است!

و بعضی دیگر از آیات نفوس که آن نیز از قبیل آیات قبلی است، سایر قوائی است که از نفوس منبعث می‌شوند و در بدنها خود را نشان می‌دهند، مانند قوه غضب، و نیروی شهوت، و لواحق و فروع این دو نیرو که این قوا و فروع آنها هم هریک با دیگری از نظر نظامی که دارد جدا است، در عین اینکه هر دو قوا در تحت یک تدبیر اداره می‌شوند و فروع هریک دست بدست هم می‌دهند تا خدمتگزار آن نیرو باشند.

و این نظام تدبیر که برای هریک از این قوا هست از همان اولین روزی که وجود یافت موجود بود، بدون حتی یک لحظه فاصله و چنین نبود که در آغاز وجودش آن نظام را نداشته و بعداً برحسب سلیقه خودش برای خود ایجاد کرده

باشد، یا خودش به‌تنهائی نشسته باشد و فکر کرده باشد که چگونه خودم را اداره کنم و یا با کمک دیگری اینکار را کرده باشد، پس از اینجا می‌فهمیم و یقین می‌کنیم که نظام تدبیر هریک از این قوا، خود آن قوا از صنع صانع اوست، نظام عام او و تدبیرش اقتضاء می‌کرده که چنین نظامی به این قوا بدهد.

و یکدسته آیات نفوس آیات روحی است، که کسانی به آن اطلاع می یابند که به نفوس مراجعه نموده، آیاتی را که خدای سبحان در آنها قرار داده آیاتی که هیچ زبانی نمی‌تواند آنرا وصف کند ببینند، آنوقت است که باب یقین برایش گشوده می‌شود و برای چنین کسی است که بتدریج ایمانش نو بنو دست داده در آخر از اهل یقین می‌گردد، آنان که ملکوت آسمانها و زمین را خواهند دید.

اخباری هم که در رابطه با اهمیّت آگاهی از آیات انفسی رسیده بسیار است و از این مطالبی که گذشت چنین نمودار است که سیر و نظر در آیات انفسی نفیس‌تر و پرارزش‌تر از سیر آفاقی است، تنها و تنها سیر انفسی است که نتیجه‌اش معرفت حقیقی و حقیقت معرفت است، و این معنا با فرمایش امام علی علیه‌السّلام که فرمود: معرفت به نفس نافع‌ترین دو معرفت است، منافات ندارد زیرا اینکه امام معرفت به نفس را از دیگری مهمتر شمرده و نفرموده تنها راه بسوی حقیقت و بسوی پروردگار همانا سیرانفسی است برای این بود که عامه مردم سطح فکرشان آن اندازه بالا نیست که بتوانند این معنای دقیق را درک کنند، عامه مردم خدا را از همین طریق آفاقی می‌شناسند، در هر صورت طریقه سیر آفاقی و انفسی هر دو نافع هستند لکن دومی نفعش تمام‌تر و بیشتر است.

هر کس باید به نفس خود بپردازد

هیچ چیز و هیچ کس از نفس آدمی مقدم بر خود او نیست، تا هر کس به آراستگی نفس خود نپردازد نمی‌تواند دیگری را آراسته کند یا به عبارت دیگر هر کس باید حواس خود را به خود جمع کند که اقلاً خود گمراه نشود، همچنان که در رابطه به این معنا خدایتعالی خطاب به اهل ایمان می‌فرماید:

يا اَيُّهَا الَّذينَ اٰمَنُوا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ[1]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید برشما باد رعایت نفس خودتان، چه آنان که گمراه شده‌اند گمراهیشان به شما ضرر نمی‌رساند اگر شما خود راه را از دست ندهید (و حواستان جمع خودتان باشد).

گرچه آیه معنیش به ظاهر روشن است و خدایتعالی اهل ایمان را امر می‌کند به اینکه به خود بپردازند و مراقب راه هدایت خود باشند و از ضلالت کسانی که از مردم گمراه شده‌اند نهراسند و بدانند که حقتعالی حاکم برجمیع مردم است، در هر کسی برحسب عملش حکم می‌کند، ولکن درعین حال مضمون آیه شریفه خالی از نکات دقیق نیست و می‌توان اهمیت آنرا با توجهی عمیق دریافت.

در تفسیر المیزان آمده است: اینکه می‌فرماید برشما باد نفستان، مقصود اینست که شما ملازمت کنید نفس خود را از جهت اینکه نفس شما راه هدایت شما است، نه از جهت اینکه نفس یکی از راه روان راه هدایت است.

بعبارت دیگر اگر خدایتعالی مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت امر می‌کند به ملازمت نفس خود، معلوم می‌شود نفس مؤمن همان طریقی است که باید آنرا سلوک نماید، بنابراین نفس مؤمن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود، نفس مؤمن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می‌رساند.

و در اشاره به همین معنا است که خدایتعالی در جای دیگر می‌فرماید:

يا اَيُّهَا الَّذينَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ... وَلا تَكُونُوا كَالَّذينَ نَسُوا اللّٰهَ فَاَنْسيهُم اَنْفُسَهُمْ...[2]

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بپرهیزید از عذاب خدا و باید هر کسی در انتظار پاداشی باشد که خود برای فردای خود پیش فرستاده، و شما مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند به کیفر فراموشی ایشان نفسشان را از یادشان برد...

۱. مائده/ ۱۰۵.
۲. حشر/ ۱۸.

و این امری از جانب حقتعالی است که دستور می‌دهد نفس خود را زیر نظر بگیرید و عملیات صالحه او را که سرمایه و توشه فردای اوست تحت مراقبت قرار دهید، زیرا برای نفس امروز و فردائی است و نفس هرآنی در حرکت و در طی مسافت است و منتهای سیرش خدای سبحان است، چه نزد اوست حسن ثواب یعنی بهشت!

بنابراین برانسان است که این راه را ادامه داده همواره بیاد خدای خود باشد و لحظه‌ای فراموشش نکند، چه خدای سبحان غایت و هدف است و انسان عاقل هدف را از یاد نمی‌برد، زیرا می‌داند که فراموش کردن هدف باعث از یاد بردن راه و گمراهی است.

بطوری که از آیات مربوطه استفاده می‌شود: **طریق انسان بسوی خداوند همان نفس انسان است** زیرا جز خود انسان چیز دیگری نیست که طریق انسان باشد همان خود اوست که دارای تطوراتی گوناگون و درجات و مراحلی مختلف است و معلوم است که یگانه مربی نفس انسان همان عمل اوست، عمل است که نفس را مطابق سنخ خود بار می‌آورد، عمل است که اگر با واقع و نفس‌الامر و غایتی که ایجاد و صنع برای آن بُوَد مطابقت و سازگاری داشته باشد و نفسی که با چنین عملی استکمال کند نفسی سعید و نیکبخت بوده، پاداش تمام زحماتی که متحمل شده و نتیجه همه مساعیش را درمی‌یابد و در این راه خسران و ضرر نمی‌بیند و شرح این موضوع گستردگی بیشتری دارد که خواننده برای اطلاع بیشتر باید به تفاسیر مراجعه نماید.

امانتی که به نفس آدمی سپرده شده است چیست؟

با آنکه جای این بحث در بخش اول این کتاب در مبحث روح می‌بایست قرار گیرد، ولی از آنجا که اهمیّت آن در مسئله نفس در مرتبه بالاتری قرار دارد، لذا در این بخش به بحث مختصری در این مورد اشاره خواهیم کرد.

در مسئله روح در منابع اسلامی بسیار بحث شده است که می‌بینیم

گاهی روان‌پژوهان خارج از اسلام که مطالبی در این مورد آورده‌اند گویا از این منابع برداشت کرده‌اند.

در خلال بسیاری از گفتارها که قبلاً اشاره شد دیدیم که روح چه نقش مهمی در جهان آفرینش دارد، نگارنده در ضمن مطالعاتی که در پیرامون مسئله روح داشته است به این معنا برخورد کرده است که اصولاً روح آدمی امانتی از جانب پروردگار عالم است که برای حفظ و نگاهداری آن به انسان تحمیل شده است یا به اعتبار دیگر این شراره قدسی در نزد نفس امانت گذاشته شده تا به‌موقع بسوی صاحب امانت بازگردد.

در رابطه به این موضوع اشاره‌ای در تفسیر آیه شریفه آمده است که می‌فرماید:

اِنّا عَرَضْنَا الْاَمانَةَ عَلَی السَّمٰواتِ والارضِ والجبالِ فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَها وَاَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَهَا الْاِنْسانُ اِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً[1]

ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند، امّا انسان او را بر دوش کشید همچنان که او ظالم و جاهل بود.

این آیه شریفه تفسیری به تفصیل دارد، بعضی از مفسرین منظور از امانت را به چند معنا آورده و تفسیرهای گوناگونی کرده‌اند، بعضی امانت را «ولایت الهیه» گفته‌اند، بعضی تکالیف الهی ذکر کرده، بعضی دیگر آنرا عقل و یا اعضاء پیکر انسان گفته‌اند و بعضی معرفت‌الله دانسته‌اند، روایاتی هم در ذیل آیه آورده‌اند که امانت قبول ولایت علی علیه‌السّلام و فرزندانش می‌باشد.

اما قابل توجه آنکه شارح اصول کافی علاّمه کمرئی در ذیل این آیه شریفه آورده: ممکن است گفته شود مقصود از امانت **در اینجا همان روح انسانی است زیرا چیزی که بطور مطلق شایسته امانت خدا باشد روح بشریّت است** از آنجهت که امانت معمولاً در چیز مورد اهتمام بکار می‌رود و چیزی که از نظر مقام الهی در موجودات امکانیه بسیار اهمیّت دارد همان روح بشریّت است و همچنین آیات سپرده عزیزی است که اختصاص به امانت سپار دارد و این روح بشری است که خدا

۱. احزاب / ۷۲.

آنرا از آن خود دانسته و فرموده: **وَنَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحی** از روح خود در آدم دمیدم.

امانت گذار معمولاً برای خاطرجمعی، امانت را به دست خود در مورد مطمئنی می‌سپارد و این تعبیر خاص دربارهٔ آدم است که می‌فرماید: به دست خود آفریدم و خود در او روح دمیدم.

و ظاهر امانت اینست که به صاحبش برگردد و روح بشری است که در سیر خود باید بسوی الهی صعود کند و به حضرت ربوی برگردد که فرمود: **اِنّا لِلّه وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ.**

در صورتی که مقصود از این امانت روح بشریت باشد بیان آیه کاملاً رسا و مفهوم است و مقصود اینست که روح عالیه بشریت به آسمان‌ها و زمین و کوه با آن پیکر بزرگ عرضه شده، یعنی افاضه مقام عالی هستی از مقام فعلیّت مطلقه بهمه موجودات یک نسبت دارد، ولی هیچ پیکره مادی نتوانسته این روح بزرگ انسانی را در خود بگنجاند، عرضه از نظر عمومیّت افاضه است و اباء از نظر فقدان صلاحیت پذیرش، و این نشانه قصور ذاتی این موجودات است از قبول نیروی سیر کمال که خاصه نوع انسان است **و این روح بشر است که در مرتبه کمال خود بمقام ولایت می‌رسد** و در حقیقت منظور از آن همان صورت کامله آنست که در آدم(ع) دمیده شده و بوسیله آن مقام خلافت الهیه را دارا گردید و در افراد دیگر سایه و نمونه‌ای بیش نیست، و همان روح پاک آدم(ع) است که در سیر کمالی خود در مقام عالی ولایت معنویه ائمه معصومین تمرکز یافته و پرتو آن علاقه پیروی و ایمانی است که در دل مؤمنان پدید گردد و آنها را به دنبال ائمه کشاند.

اکنون در رابطه به این معنا گفته می‌شود، با آنکه در بیان آیه شریفه حمل این امانت را به دوش انسان واگذاشته است و می‌فرماید: **وَحَمَلَهَا الْإنسانُ...** این موضوع بسیار روشن است که انسانیت انسان به نفس اوست همانطور هم که دانشمندان روان‌پژوه هم قائلند که: «انسان روح است نه جسد» بنابراین می‌توان گفت: امانت همان روح است که به نفس انسان تحمیل شده و با معنای ارتباط «روح با عقل» هم سازگاری دارد، و برنفس آدمی است که این امانت را در مراحل گوناگون حفظ کرده و نگذارد در آن خیانتی بوجود آید.

خیـانت هم به نفس نسـبت داده شده است!

همـانطور که در بحث قبـل گفته شد: امانـت بـه نفس آدمی سپرده شده اسـت، خیانت هم به نـفس نسبت داده شده و ارتباط این هـر دو بسـتگی به توجه حالات نفسـانی دارد. قـرآن مجـید در این مـعنـا اشاره‌ای دارد کـه در جائی روی سخن به رسول اکرم می‌فرماید:

وَلَا يُجادِلِ الَّذينَ يَخْتانُونَ اَنْفُسَهُمْ اِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ خَوّاناً اثيماً[1]

از آنها که به نـفس خود خیانت کـردند دفاع مکن، زیرا خداوند افراد خیانت‌پیشه و گناهکار را دوست نمی‌دارد.

در **تفسیر المیزان** آورده اسـت: اینکه در این آیه خیـانت نسبت به نفس داده شده، بدین معنی که خائنین به خودشان خیانت می‌کنند از آنجهت است که وبال خـیانت بـه خود خائـن برمی‌گردد و یـا از آنجهـت است که هر مـعصیتـی «خیانت به‌نفس» شمـرده می‌شود کـه همه معصیتهـا ظلم به نفس است، همـچنان در جای دیگر خدایتعالی با مضمون دیگر می‌فرماید:

عَلِمَ اللّهُ اَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتانُونَ اَنْفُسَكُمْ...[2]

خداوند داند که شما خود به خود خیانت می‌کردید.

ولی اشاراتی در قرآن مجید آمده است که اهل ایمان همانند یک جانند و مال یک مسلمان مال همه است که باید همگی آنرا حفظ کنند و نگذارند ضایع و تلف شود، ممـکن است با کمک این اشارات از آیه بالا استفاده کنیم که تعدّی و تجاوز هر کسی نسبت به دیگری بـوسیله دزدی و امثـال آن در حقیقت «خیانت به نـفس» اسـت، همچنان کـه آیـات بسیاری در مورد اینکـه هـر عملی که از انسان سرمی‌زند برگشت آن بنفس عامل است که در همین بخش مورد تفسیر قرار گرفت.

۱. نساء/ ۱۰۷.
۲. بقره/ ۱۸۷.

هر کس بار گناه خـــود را به‌دوش می‌کشـــد!

خوب گفت آن‌عارف نیکوسرشت که گناه کس به کس نتوان نوشت

آری هیچکس هیچ عمل زشت و ناروائی انجام نمی‌دهد مگر آنکه وزر و وبال کردار خود را به دوش خود می‌کشاند، و این آثار سوء همچنان باقی است تا روزی که خلائق بسوی پروردگارشان بازگشت کنند و بحث در این موضوع بسیار گسترده است که در این مختصر نمی‌توان گنجانید، ولی شاید در اینجا اشاره به این آیه شریفه کافی باشد که می‌فرماید:

وَلا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ اِلّا عَلَيْها وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرىٰ ثُمَّ اِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ.[1]

هیچ نفسی از شما کار زشتی نمی‌کند به زیان خود و هیچ حاملی بار گناه دیگری را برنمی‌دارد، سپس بازگشت شما بسوی پروردگارتان است و بشما خبر می‌دهد از آنچه اختلاف داشتید.

آیه شریفه این معنا را افاده می‌کند که هر کس هر کار می‌کند مانند سایه به دنبالش همراه است و از او به دیگری تجاوز نمی‌کند و این معنا اشاره به آیه دیگر است که می‌فرماید:

كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهينَةٌ...[2]

هر کس گروگان عملی است که انجام داده یا بعبارت دیگر: هرنفسی درگرو است به آنچه کرده.

حالا باید دید رهینه شمردن هرنفس چگونه است؟ آیا این حق بگردن خلق می باشد که خدایتعالی را با ایمان و عمل صالح اطاعت و بندگی کنند؟

در تفسیر المیزان آورده: که هرنفسی از خلق نزد خدا محفوظ و محبوس است تا این حق و این دین را بپردازد، حال اگر ایمان آورد و عمل صالح بجای

۱. انعام / ۱۶۴.
۲. مدثر / ۳۸.

آورد از گرو در آمده و آزاد می‌شود و اگر کفر ورزید و مرتکب جرم شد و با اینحال بمرد، همچنان رهین و برای ابد محبوس است.

پس از اینجهت است که باید سزا و جزا و پاداش و کیفر هر نفسی از آنچه کرده است بر خدایتعالی باشد، همچنان که در بسیاری از موارد بروجوه گونا گون می فرماید:

- لِيَجزِيَ اللّهُ كُلَّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ[1]
- لِتُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا تَسْعىٰ[2]
- اَلْيَوْمَ تُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ[3]

و همچنین از برای آنان که کار نیکو و عمل صالح انجام دادند می فرماید: وَيَجْزِيَ الَّذينَ اَحْسَنُوا بِالْحُسْنىٰ[4] و جالب اینکه در امر پاداش و کیفر مکرر می فرماید برهیچ نفسی ستمی روا نمی‌شود: وَلِتُجْزىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ وَهُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ[5] و باز مکرر می فرماید بپرهیزید از آن روزی که برگشت شما بسوی خداست و کیفر و پاداش هر نفسی تمام داده می‌شود: وَاتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فيه اِلَى اللهِ ثُمَّ تُوَفّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ وَهُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ[6].

آری هر کس هر عملی در دنیا انجام داده است برطبق کردارش پاداش و یا کیفر می بیند و هیچگونه بی عدالتی در سزا و جزا به هیچکس روا نخواهد شد. در اینجا باید توجه خواننده را به این موضوع جلب نمود که چگونه خدایتعالی امر معاد روحانی و جسمانی را در این آیات تصریح فرموده و در جائی صراحتاً می فرماید:

وَاتَّقُوا يَوْماً لاٰ تَجزى نَفْسٌ عَنْ نفسٍ شيئاً...[7]

و بپرهیزید از روزی که کفایت نکند نفسی از نفسی چیزی را.

۱. ابراهیم / ۵۱.
۲. طه / ۵.
۳. غافر / ۱۷.
٤. نجم / ۳۱.
۵. جاثیه / ۲۲.
٦. بقره / ۲۸۱.
۷. بقره / ٤۸.

یا بعبارت دیگر اشاره براینست که: هیچ نفسی به جای نفس دیگری مجازات نمی‌شود و هر کس به آنچه خود کسب کرده است به نتیجه عمل خود خواهد رسید (در اینجا معنای نفس همان مجموع روح و بدن مادّی است).

و شکی نیست که رستاخیز بطور قطع خواهد آمد و بدکاران بخاطر اعمال بدشان کیفر می بینند و نیکوکاران در برابر اعمال نیکشان به پاداش می‌رسند، آری در همان صحنه است که خدایتعالی می‌فرماید: در آنجا هر کس هر اعمالی که قبلاً انجام داده می‌آزماید و نتیجه آنرا درمی یابد، قوله تعالی:

هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما اَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا اِلَى اللّهِ مَوْلیهُمُ الْحَقِّ[1]

آنجا بیابد هر نفسی آنچه را که در پیش فرستاده و بازگردانیده شوند بسوی خدا که مولیٰ و سر پرست حقیقی آنان است.

آنجاست که خدایتعالی اشاره می‌فرماید: بیاد آورید روزی را که هر کس در فکر خویشتن است و به دفاع از خود می پردازد تا خود را از عذاب و مجازات دردناکش رهائی بخشد، همچنان که فرمود:

يَوْمَ تَأْتى كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفسِها... [2]

روزی بیاید که هر نفسی مجادله کند از خودش و تمام داده شود بر هر نفسی جزای آنچه که کرده و بر کسی ستمی روا نخواهد شد.

البته بعداً در بحث رستاخیز مطالب گسترده‌ای در فصل جداگانه خواهیم داشت، ولی در اینجا چون مسئله نفس مورد بحث است و آیات مورد تفسیر هم در رابطه با همین معنا می باشد لذا اشاره مختصری شد.

ببینید خدا می‌داند نگارنده نمی‌داند چگونه به تفسیر این آیات شریفه بپردازد تا مسئله کیفر و پاداش هر نفسی در قیامت برای خواننده روشن گردد. شاید یک کتاب برای تفسیر این آیات کافی نباشد، ولی چه باید کرد که داستان رستاخیز و روز سزا و جزا بسیار مفصّل و طولانی است و ای کاش آنان که عقیده به عود ارواح داشتند و از اقوال و گفته‌های پوچ گمراهان برعقیده باطل خود

۱. یونس / ۳۰.
۲. نحل / ۱۱۱.

اصرار می‌ورزیدند فهم آنرا داشتند که آیه‌ای از آیات الهی را در رابطه با این امر مورد توجه قرار دهند، تا بدانند که سزا و کیفر مجرمین در روز باز پسین در همین بدن عنصری پیوسته با همین نفس و روح آدمی است و هر کس با همان نفس و روح خود مورد کیفر و پاداش قرار می‌گیرد، یک روح نمی‌تواند با صدها جسد مورد مؤاخذه قرار گیرد.

و معتقدین به این عقیده بدانند هرگونه تأویل و توجیه و تعبیر در ذکر مسئله عود ارواح که بعداً به تفصیل آن خواهیم پرداخت باطل و مردود است.

تعبیرات دیگری درباره چگونگی نفس!

درباره واژه نفس مطالبی که در این کتاب شریف قبلاً برشته تحریر در آمد شطری از تعبیر و تفسیر این معنا بود از آنجهت که ما نتوانستیم آنطور که شاید و باید بحث خود را در معنا و مرتبه نفس بطور کامل اظهار نمائیم.

در قسمت اول این بخش در معنا و تعبیرات واژه نفس گفته شد، که نفس به معنی: جان، خون، کالبد، تن، جسد، قلب، روح، روان، شخص، انسان، خود، ذات، عقل، کس و غیره آمده است و مختصری از شرح این معانی بنظر خوانندگان رسید و برای روشن شدن این موضوع اشاره به پاره‌ای از تفسیر آیات قرآنی در رابطه به این امر گردید.

امّا در اینجا بحث ما در این مورد است که گفته شود اصلاً واژه نفس یک معنای خاص در عالم خارج دارد که روح این معنا را نمی‌توان به قالب الفاظ ریخت، تنها برای تفسیر و تشریح این موضوع بهتر است که توجه خواننده را به فهرست آیات دیگری از قرآن مجید جلب نموده تا در تأمل و دقت در آنها مفهوم روشنتری از تعبیرات دیگر واژه نفس حاصل گردد.

در چند مورد از قرآن مجید بروجوه گونا گون آمده است: **لاٰیُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلّا وُسْعَهٰا...**[1] و همچنین **لاٰیُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلّا مٰا اٰتیٰها**[2] اشاره براینکه تکلیف

۱. بقره / ۲۸۶.
۲. طلاق / ۷.

نمی‌کند خدا نفسی را مگر به اندازه طاقت و توانائیش و یا تکلیف نمی‌کند خدا نفسی را مگر به اندازه آنچه به او داده است.

اگر خوب توجه در سیاق همین کلام داشته باشید این معنا معلوم می‌دارد که تعبیر دیگری در معنی نفس نهفته شده که خدایتعالی بنا بر استعداد هرنفسی به اندازه توانائی آن او را مکلّف ساخته است، و کسی نمی‌داند که توانائی انفاس در چه حد است؟ و میزان توانائی برای نفس چیست؟

و باز در تعبیر دیگر خدایتعالی می‌فرماید:

فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا اُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْیُنٍ...[1]

هیچ نفسی از نفوس بشر نمی‌داند که خدا چه نعمتهائی که مایه روشنی دیده هر صاحب دیده است در قبال اعمال نیکی که در دنیا کرده پنهان نموده.

ببینید در اینجا نفس که به صورت نکره در سیاق نفی آمده به معنی عموم است و همه نفوس را شامل می‌شود، و حقیقتاً چه اسرار بزرگی در همین مرتبه است که هیچکس نمی‌داند چه پاداشهای مهمی که مایه روشنی چشمهاست در سرای آخرت برای اهل ایمان آماده شده است.

و اشاره دیگر که در تعبیر و چگونگی نفس آمده می‌فرماید:

وَمٰا کٰانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤْمِنَ اِلّا بِاِذْنِ اللّٰهِ[2]

در شأن هیچکس نیست که ایمان آورد مگر به اذن خدا.

و این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد و حاصل آن حاکی از آنست که می‌خواهد بگوید: بدست آوردن ایمان بوسیله ارواح و نفوس بشری منوط به اجازه حقتعالی است، و این معنا قریب به مضمون آیه‌ای بروجه دیگر است که قبلاً تفسیر آن گذشت و می‌فرماید: **وَمٰا کانَ لِنَفْسٍ اِنْ تَمُوتَ اِلّا بِاِذْنِ اللّٰهِ کِتاباً مُؤَجَّلاً.**[3]

اکنون در اینجا آیات دیگری را بطور فهرست متذکر می‌شویم که هر کدام از طریقی برحالات نفسانی و چگونگی آن دلالت دارند. در پایان سوره لقمان در

۱. سجده / ۱۷.
۲. یونس / ۱۰۰.
۳. آل‌عمران / ۱۴۵.

آیه ای اشاره به نادانی نفس شده و می فرماید:

وَمٰا تَدری نَفْسٌ مٰاذا تَکسِبُ غَداً ومٰا تَدری نَفْسٌ بِاَیِّ اَرْضٍ تَمُوتُ.

و هیچ نفسی نداند که فردا چه می‌کند و نیز هیچ نفسی نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد.

این آیه در متمم آیاتی است که خدایتعالی علم نهانی پنج چیز را از اسرار غیب خود دانسته و خصوصیت دانش آنها را از انفاس عمومی خلایق نفی فرموده است.

آیه ۴۴ از سوره البقره می فرماید:

اَتَاْ مُرُونَ النّٰاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَکُمْ...

آیا مردم را به نیکی دستور می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید.

این آیه شریفه هم یکی از حالات نفسانی را می‌رساند که گاهی کسانی با حالت اختیار فراموشی را بنفس خود می‌سپارند.

آیه ۲۰۵ از سوره اعراف می فرماید:

وَاذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخیفَةً...

و یاد کن پروردگارت را در نفس از روی زاری و خوف.

یا به اعتبار دیگر: پروردگارت را در دل خود از روی تضرّع و خوف آهسته و آرام صبحگاهان و شامگاهان یاد کن، و این معنا مرتبه و مقام نفس را می‌رساند که محل بروز و ظهور ذکر پروردگار در عالم نهانی است.

آیه ۱۰۴ از سوره انعام در بینائی و نابینائی نفس می فرماید:

قَدْ جٰاءَکُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهٰا...

دلائل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد، کسی که بوسیله آن حق را ببیند به سود خود اوست و کسی که از دیدن آن چشم بپوشد به زیان خود اوست.

مفسرین گفته اند: که کلمه «بصیرة» نسبت به قلب به منزله بینائی نسبت به چشم سر است و چنان می‌رساند که حقیقت بینائی و کوری در نفس آدمی است.

آیه ۳۲ از سوره مائده در حکم واحد نفس می‌فرماید:

مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ اَوْفَسادٍ فِی الْاَرْضِ فَکَاَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمیعاً...

هر کس انسانی را بکشد بدون آنکه او فسادی کرده باشد یا نفسی را از میان برده باشد چنان است که گویا همه انسانها را کشته و کسی که زنده گرداند نفسی را یا از مرگ او را نجات دهد گویا زنده گردانیده است همه مردم را.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: که این آیه کنایه از آنست که مردم همه دارای یک حقیقت انسانی بوده یکنفر یا همه در آن مساویند هر که در انسانیتی که در یکفرد است سوءِ قصدی کند همانا به انسانیتی که در همه است سوءِ قصد نموده است.

در ارتباط به این معنا می‌توان گفت: که نفس گوهری گرانمایه است و طبق آیاتی که قبلاً تفسیر آنها گذشت تمام اهل عالم از همان گوهر گرانبهای نفس واحده خلق شده‌اند و اگر به هر نفسی زیانی وارد شود گویا بتمام انفاس خلایق زیان وارد شده و اگر نفسی از طرف نفس دیگر حیات خود را دریابد گویا همه انسانها را از مرگ نجات داده است و همچنین است کسی که انسانی را گمراه کند گویا همه را گمراه کرده کسی که نفسی را هدایت کند گویا در راه هدایت همه را زنده و هدایت کرده است.

چه خوب که باز خواننده در ریزه کاریهای معانی واژه نفس و چگونگی حالات آن در این آیات دقت نماید!! آیه ۹۶ از سوره طه می‌فرماید:

وَکَذٰلِکَ سَوَّلَتْ لی نَفْسی...

اینچنین نفس من موضوع را در نظرم جلوه داد.

این قسمت از آیه شریفه در داستان سامری است که تفسیر این داستان مورد بحث نیست، امّا منظور اظهار یکی از شئون نفس است که آن جلوه‌دهنده و زینت‌دهنده اعمال است، نشنیده‌اید که امام سجّاد علیه‌السّلام در مقام دعا تعلیم می‌دهد **وَلٰکِنْ خَطیئَةٌ عَرَضَتْ وَسَوَّلَتْ لی نَفسی** بعد از آنکه امام علیه‌السّلام در تعلیمات عالیه خود در یک سلسله از فقرات دعا از خدایتعالی در ارتکاب گناه عذرخواهی می‌کند، اشاره می‌فرماید: این خطائی که برمن عارض شد حالتی برمن

مستولی گردید که ندانستم چه شد و این از جلوه‌ای بود که نفس من آنرا در نظرم بیاراست.

و این معنا را هم باید توجه داشت که هر خطا و هر جرم و هر گناه که از آدمی سرمی‌زند ناشی از نفس او می باشد، چه آنکه خدایتعالی هم خود می‌فرماید:

وَمٰا اَصٰابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ[1]

و آنچه می‌رسد به تو از بدیها از نفس تو می باشد.

حقیقتاً چقدر باید از این نفس مواظبت کرد. و از همین جهت است که نفس نقش مهمی در قیامت و رستاخیز دارد و حتیٰ در اولین مرحله ارتحال از این عالم خدایتعالی اشاره به سخت گیری جان مجرمین و کفار کرده می‌فرماید:

اِنّما يُريدُ اللّه لِيعذِّبَهُم بِها فِي الْحَيٰوةِ الدُّنيا وتزهَقَ اَنْفُسَهُمْ...[2]

که در همین زندگانی دنیا خدا آنها را عذاب کند و جان آنها را سخت بگیرد و نفسهاشان را هلاک کند.

و این اولین مرحله از رفتن این عالم است، و همچنان که اجتماع عظیم رستاخیز بر پا شود خدایتعالی از هم اکنون هشدار می‌دهد که مبادا نفس پشیمانی خود را اعلام کند و افسوس خورد بر نافرمانیهائی که کرده و از کوتاهی هائی که در اطاعت فرمان الهی روا داشته همچنان که جائی می‌فرماید:

اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتٰى عَلىٰ مٰا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللّهِ...[3]

ای افسوس برمن که از امر خدا سرباز زده نافرمانی کردم.

و شاید در موقفی از رستاخیز باشد، آن زمانی که فریب خوردگان از شیطان به او اعتراض کنند و او را سرزنش نمایند که چرا ما را گمراه کردی، شیطان در پاسخ آنها جواب می‌دهد: درست است که خداوند به شما وعده حق داد

۱. نساء / ۷۹.
۲. توبه / ۵۵.
۳. زمر / ۵۶.

و من به شما وعده باطل دادم ولی من برشما تسلّطی نداشتم جز اینکه شما را دعوت کردم و شما پذیرفتید، بنابراین مرا سرزنش نکنید و نفس خود را ملامت کنید: **فَلا تَلُومُونی وَلُومُوا اَنْفُسَکُمْ...**[۱] چقدر شیطان هم هشیار است که می‌داند هر بلائی که برسر آدمی آید از نفس خود اوست و هر خیری که براو وارد آید باز از نفس اوست، نفس است که آدمی را جهنمی می‌کند و نفس است که آدمی را در مقامات عالیه بهشت جایگزین می‌نماید.

و از همین جهت است: هر انسانی که وارد صحنه محشر می‌شود اعم از نیکوکار و بدکار همراه او سوق‌دهنده و گواهی است همچنانکه خدایتعالی می‌فرماید: **وَجاءَتْ کُلُّ نَفسٍ مَعَها سائِقٌ وَشَهیدٌ**[۲] در اینجا از نظر اهمیّت نفس نفرموده هر انسانی بلکه فرموده است هر نفسی به هنگام ورود در محشر یک مأمور راننده‌ای است که او را بسوی دادگاه عدل الهی می‌کشاند، و یک مأمور دیگر شاهد و گواه براعمال اوست تا شهادت دهد که نفس او چه کرده است، و این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که ما را مجالی برای ذکر آن نیست.

حاصل آنکه در رستاخیز مسئله نفس به‌پای میزان عدل الهی هم کشانیده شده است، آنجا در موقف حساب همانطور که قرآن مجید متذکر شده است، آنان که میزان‌های سنجششان سنگین است رستگارانند و آنان که میزانهای سنجششان سبک است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را به خاطر ستمی که در برابر فرمان الهی کردند از دست می‌دهند، همچنان که فرمود: **وَمَنْ خَفَّت مَوٰازینُهُ فَأُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ...**[۳] آری افرادی که برخود ستم روا داشتند و از آیات الهی روگردان بوده‌اند در آنجا به نفس خود زیان رسانیده و سرمایه خود را از دست می‌دهند و این گونه اشخاص گرفتار بزرگترین خسران می‌شوند و اصل وجود هستی خود را تباه و ضایع می‌سازند.

۱. ابراهیم / ۲۲.
۲. ق / ۲۲.
۳. اعراف / ۷.

امیدواری به رحـــمت الهی هم متوجه نفس آدمی است!

اکـنـون که در این کتاب مسئـلـه نفس از ابعاد مختـلف و گونا گون مورد بحث و گـفتگو قـرار گرفت بی مورد نیست کـه در اینجا امیدوار کـنـنده‌ترین آیه‌ای که خدایتعالی در آن اشـاره بنفس بندگان کرده متذکر شویم تا باز دانسته شود که نفس چه نقش مؤثری در زندگانی دنیا و آخرت آدمی دارد.

قـبـلاً این مـعنـا گـذشت کـه هر عـمـلـی از آدمـی صادر مـی‌شود بـنفس او برگشت دارد، آنـان که نـیکوکـار و صاحـب اعمال صـالحـه هستنـد که وضـع آنها روشن است و می‌توان گفت که غیر از اولیاءِ حق کمتر کسی می‌تواند خود را آلوده به گناه نسازد ولواینکه مکروهی انجام دهد یا ترک اولائی نماید.

پس این مـاجـرا که گریـبـانگیـر عموم اسـت بـرای رهائی از مـجازات آن خدایتعالی ارائه طـریق بسیار خوبی کرده تـا بلکه همه بتـوانند در رحمت واسعه او قـرار گـیـرند و آن دستور و راهـنـمـائـی او بسوی توبـه است کـه شـرح آن مقاله‌ای جـداگانه دربر می‌گیـرد، ولـی در اینجا اشاره به بـعضـی از آیات الهی در این مورد می‌شود که باز مسئله نفس نقش مهمی در آن دارد.

در آیه ۱۳۵ از سوره آل‌عمران می‌فرماید:

وَالَّذينَ اِذا فَعَلُوا فـاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِم...

و آنان که مرتـکـب عمل زشتی شـوند یا بنفس خـود ستم کـنـنـد چنان که بیـاد خدا افـتـنـد و برای گـنـاهان خـود طلـب آمرزش کـنـند، کـیست که جـز خدا گـناهان را ببخشد، (البته طلب آمرزش کردن منوط به توبه و بازگشت بسوی حقتعالی است).

و قبلاً این معنا گذشت، به مجرد اینکه هر کس برای بازداشتن نفس امّاره از سـرکشـی و طغیان خود را در مـرتـبه نفس لوّامه قرار دهـد، ایـن خود ایجاد توبه و استغفار و عـذرخواهی می‌نمـاید، همین مسئله است که آدمی را از مرتبه نفس لوّامه بسوی نفس الهام‌بخش کشانیده در نهایت به مقام نفس مطمئنه می‌رساند.

بنـابراین امـیدواری به رحمت الـهی متوجه فـعالیت نفس اسـت چنان که خدایتعالی در جائـی دیگر می‌فرماید: **وَلَوْ اَنَّهُمْ اذ ظلموا انفسَهُمْ جـاؤُك فاستغفروا اللّهَ**

وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحیماً[1] روی سخن در این آیه به رسول اکرم است که می‌فرماید اگر این مخالفان هنگامی که به نفس خود ستم کردند به نزد تو آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر برای آنها طلب آمرزش می‌کرد خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.

قابل توجه آنکه قرآن بجای اینکه بگوید: «نافرمانی خدا کردند»، می‌فرماید: اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ هنگامی که به نفس خود ستم کردند. اشاره براینکه فایده اطاعت و فرمانبرداری خدا و پیامبر متوجه نفس آدمی است و مخالفت آنهم در واقع یک نوع ستم به خویشتن است.

امّا مسئله مهم ما در این بحث توجه به این آیه شریفه است که خدایتعالی به رسول اکرم می‌فرماید که بندگان را آگاه سازد برعفو عمومی، براین معنا که فرمود:

قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِم لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحمَةِ اللهِ اِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً...[2]

بگو: ای بندگان من که برخود اسراف کردید و بر نفس خود ستم روا داشتید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدایتعالی همه گناهان را می‌آمرزد.

ببینید چگونه خدایتعالی راه توبه و بازگشت را توأم با امیدواری بروی همه گناهکاران و آنان که بر نفس خود ستم کردند می‌گشاید و در واقع در اینجا فرمان عفو عمومی را صادر کرده است تا همه گناهکاران بسوی او توبه و بازگشت نمایند.

این آیه شریفه امیدبخش ترین آیات قرآن مجید نسبت به گناهکاران است و به‌راستی از کسی که دریای لطفش بیکران و شعاع فیضش نامحدود است جز این انتظار نمی‌رود و این آیه شریفه تفسیر بسیار وسیعی دارد که خواننده برای اطلاع بیشتر باید به تفاسیر مراجعه نماید.

در موضوع توبه و استغفار در قرآن مجید بسیار آیات آمده که چون از بحث

۱. نساء/ ٦٤.
۲. زمر/ ۵۳.

ما خارج است نمی‌توان ادامه آنرا پی گیری کرد و نگارنده در کتب دیگر خود این بحث را بطور گسترده آورده است.

هر نفسی چشنده مرگ است!

تا این قسمت در معانی و تعبیرات و حالات نفسانی مطالبی گذشت و اکنون توجه خواننده را در این موضوع به پایان حیات و ارتحال روح پس از مفارقت از بدن جلب نموده و مراحلی را که نفس در طی پیوستگی خود با جان و تن داشته و قطع موقت آن بیان می‌داریم.

در اول باید دانست که پایان کار نفس در این مرحله از زندگانی موقت دنیا بکجا خواهد کشید و نتیجه کار او چگونه است.

قرآن مجید در سه مورد صراحتاً به این مسئله جواب داده و در جائی می فرماید:

كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّما تُوفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ...[1]

هر نفسی چشنده مرگ است و همانا پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهد گرفت.

و در جای دیگر فرمود:

كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً...[2]

هر نفسی طعم مرگ را می‌چشد و ما شما را با بدیها و نیکیها آزمایش می‌کنیم.

و باز خدایتعالی بروجه دیگر می فرماید:

كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ[3]

هرنفسی چشنده مرگ است و سپس بسوی ما بازمی‌گردد.

۱. آل‌عمران / ۱۸۵.
۲. انبیاء / ۳۵.
۳. عنکبوت / ۵۷.

حاصل آنکه این آیات اشاره به قانونی می‌کند که حاکم برتمام موجودات زنده جهان است و می‌گوید تمام زندگان خواه و ناخواه روزی مرگ را خواهند چشید.

در تفسیر نمونه آورده: که منظور از نفس در این آیات مجموعه جسم و جان است اگرچه گاهی نفس در قرآن تنها به روح اطلاق می‌شود، و همچنین اشاره می‌کند: اینکه در پایان آیه می فرماید: ثُمَّ اِلینا تُرجَعُونَ این معنا چنین می‌رساند: که گمان نکنید مرگ پایان همه چیز است بلکه مرگ آغاز زندگی اصلی انسانها است، چرا که همه شما برای پاداش و کیفر و یا افاضه نعمتها بسوی ما بازمی‌گردید.

البته مسئله مرگ چیزی نیست که کسی بخواهد از آن فرار نماید یا حتی کوچکترین تأخیری در آن بوجود آورد، در موقع معین هر فردی هر کجا که باشد مرگ او را در خواهد یافت، آیه شریفه صراحتاً می‌فرماید:

اَیْنَ ما تَکُونُوا یُدْرِکُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْکُنْتُمْ فی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ[1]

هرجا که باشید درمی‌یابد شما را مرگ اگر چه در سنگرهای محکم و استوار باشید.

این معنا بسیار جالب است که دیگر انسان فکر آنرا نکند که در هنگام خطرات احتمالی به جایگاه یا پناهگاهی پناه ببرد که مرگ نتواند او را دریابد، ولی این اعتقاد نباید احتیاط برای حفظ جان خود را هر کس از دست بدهد.

اکنون در پیرو این بحث شایسته است که دانسته شود چگونه خدایتعالی این نفس گرانمایه را به خود برمی‌گرداند و این مسئله تا چه اندازه مهم است که در خارج شدن هر نفسی از بدن فرمان مؤکّد خدایتعالی لازم است، یعنی تا اذن خروج صادر نشود بهیچوجه روح از جسد کناره نمی‌گیرد همانطور که خود اعلام فرمود:

وَما کانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوتَ اِلّا بِاِذْنِ اللهِ کِتاباً مُؤَجَّلاً ...[2]

۱. نساء / ۸۰.

۲. آل‌عمران / ۱۴۵.

هیچکس جز بفرمان خدا نمی‌میرد، مرگ بدست خدا و فرمان اوست و برای هر کس اجلی مقرر شده که آنی مقدم و مؤخر نخواهد شد.

بسیار شنیده اید که خدایتعالی برمضامین گوناگون می فرماید:

فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ[1]

به هر هنگام که از مصدر جلال ربوبیّت فرمان خروج نفس صادر شود لحظه ای تأخیر و نه آنی پیشی گرفته می‌شود.

اصلاً در ارتباط به این معنا خدایتعالی بیانی بسیار محکمتر آورده و جالب اینکه در این بیان نفس را شاخص قرار داده، می فرماید:

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا[2]

خدایتعالی هرگز به کسی که اجلش رسیده مهلت نخواهد داد.

که این یکی از مصادیق قضاءِ حتمی است. بنابراین خدایتعالی در خروج نفس، هم خود امر صادر می فرماید و هم قضاءِ حتمی رانده است و هم خود یا موکلانش روح آدمی را در سررسید معین می‌گیرند و قبلاً در تفسیر آیه شریفه: **اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...**[3] مطالبی به تفصیل گذشت.

نفس در رستاخیز چه نقشی دارد؟!

از بررسیهائی که در آیات قرآنی بعمل آمده است متجاوز از دو هزار آیه درباره معاد و امر رستاخیز است که هرآیه در مقامی بیانگر حالات و چگونگی آن روز عظیم است، بعضی وقوع رستاخیز را اعلام می‌کند، برخی مراحل و مواقف حساب و کتاب را آگاهی می‌دهد، بعضی در امر سزا و پاداش، بعضی از صراط و میزان و خلاصه آیات بسیاری درباره خلود نیکوکاران در بهشت و بدکاران در

۱. اعراف / ۳٤.
۲. منافقون / ۱۱.
۳. زمر / ٤۲.

دوزخ آمده است، که بعداً در بخش آخر این کتاب در مسئله سرانجام کار روح و امر معاد بحثی فشرده در مسئله رستاخیز خواهیم داشت.

اما در اینجا بحث ما متوجه بعضی از آیات مربوطه است که دانسته شود نفس چه نقشی در رستاخیز ایفاء می‌کند و قبلاً آیاتی در این معنا از ابعاد دیگر مورد تفسیر قرار گرفت و اکنون به این موضوع اشاره خواهیم کرد که در قیامت هیچ نفسی برای نفس دیگری نمی‌تواند نقشی داشته باشد همچنان که خدایتعالی می‌فرماید:

يَوْمَ لاتَملِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً، وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّهِ.[1]

روزی که هیچکس برای هیچکس چیزی را مالک نیست و کسی دفع ضرر و جلب منفعتی از کسی و برای کسی نتواند کرد، و امر و فرمان در آنروز خاص خدا است.

این آیه شریفه با آیات شفاعت منافات ندارد چون شفاعت هم به اذن خدایتعالی انجام‌پذیر است و در نتیجه باز خود حقتعالی مالک است نه شخص شفیع همچنان که فرمود: **مَنْ ذَالَّذی يَشفَعُ عِنْدَهُ اِلّا بِاِذْنِهِ...**[2] اشاره براینکه کسی بدون اجازه و دستور او نتواند شفاعت کند.

در تفسیر «پرتوی از قرآن» در ذیل آیه **يَوْمَ لاتَمْلِكُ...** آورده است که: این وصف قابل درک و تهدیدآمیز روز جزاء و امتیاز و فصل خاص آنروز از روز این جهان می باشد، در این جهان هر نفسی با قدرت عقل و اختیار و توسّل به اسباب مالک گزیدن و تسبیب و انجام عمل و تصرف در امور خود و دیگران است، در آن عالم که استعدادها بفعلیّت می‌رسد و اعمال بارز می‌گردد قدرت اختیار و عمل که منشأ مالکیت در تصرف است گرفته یا مقهور قدرت فاعلی خداوند می‌شود.

و باز در موضوع نقش نفس در صحنه رستاخیز گفته می‌شود که نفس در هر موقفی نقشی بعهده دارد، جائی براین وجه است که می‌فرماید:

يَوْمَ يَأْتِ لاتَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلّا بِاِذْنِهِ...[3]

۱. انفطار/ ۱۹.
۲. بقره/ ۲۵۷.
۳. هود/ ۱۰۵.

روزی بیاید که سخن نمی‌گوید هیچ نفسی مگر به اذن و فرمان پروردگار عالم.

یا به اعتبار دیگر روزی بیاید که هیچ نفسی از نفوس ناطقه تکلم نمی‌کند مگر به اذن و دستور حقتعالی.

با آنکه آیاتی داریم که در رستاخیز مطلقاً نفی تکلم می‌کند و بر دهانها مُهرزده می‌شود و بجای آن اعضاء و جوارح دیگر به سخن در می‌آیند، امّا آیات دیگری داریم که بعضی از گناهکاران به مجادله پرداخته آنهائی را که گمراهشان کرده‌اند مورد سرزنش قرار می‌دهند.

ولی چون در قیامت مواقف متعددی است که گاه اجازه سخن گفتن هست و گاه نیست، این آیه شریفه منافات با آیات دیگر ندارد.

همچنان که «در تفسیر نمونه» آورده است: مردم در آنروز مراحل مختلفی را می پیمایند که هر مرحله ویژگیهائی دارد و در پاره‌ای از مراحل هیچگونه پرسش و سئوالی از آنها نمی‌شود و حتی مُهر بر دهانشان می‌نهند، اعضاءِ پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده‌اند با زبان بی زبانی سخن می‌گویند، اما در مراحل دیگر قفل از دهانشان برداشته می‌شود و به اذن خداوند سخن می‌گویند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند و خطا کاران یکدیگر را ملامت می‌نمایند بلکه سعی دارند گناهان خود را بر گردن دیگری نهند.

پس جائی که هیچ نفسی تا آن اندازه مالکیت خود را از دست می‌دهد که قدرت تکلم بدون اجازه پروردگار ندارد، و نمی‌تواند سخنی گوید که از خود دفاع کند، کجا می‌تواند خود را رهسپار بهشت یا دوزخ نماید.

جائی که هر کس خود می‌داند چه کاره است!

از آنجا که موضوع این کتاب مسئله جاودانگی روح است و همین روح باید با پیوستگی با نفس و بدن عنصری سرانجام برای ادامه حیات و زندگانی همیشگی خود باید بسوی پروردگار رهسپار شود، لذا در اینجا آنچه اشاره به آیات

انفسی در رابطه با این معنا می باشد براختصار متذکر می‌شویم چون اگر بخواهیم تمام مسائل مربوطه را در این مورد بررسی کنیم بطول می انجامد و ناچار حداقل را در نظر گرفته تا شاید بوظیفه این کتاب عمل کرده باشیم و شرح بیشتر آنرا از ابعاد دیگر به بخش آخر کتاب موکول می‌نمائیم.

موضوع رستاخیز و قیامت و امر معاد بقدری گسترده است که بهیچوجه نمی‌توان در یک یا دو مقاله به بحث آن اکتفا کرد.[1]

اکنون که بحث ما در اینجا متوجه مسئله نفس و روح می باشد به این موضوع اشاره می‌کنیم که: ای مردم بدانید در موقفی از رستاخیز پرده‌ها از جلو چشم بالا می‌رود و هر کس می‌داند در دنیا چه کار کرده و عملش چه بوده و چه برای آخرت خود تأمین کرده و چه بجای گذاشته است و ساده‌تر گفته شود: که همچنان برروی پرده‌های سینما اعمال و رفتار و کردار هریک از جلو چشمش عبور کرده و تجسّم پیدا می‌کند، در آنجا هر کس عیناً تمام آنچه از خوب و بد که بجا آورده در صحنه‌ای مجسم خواهد شد.

آری قرآن مجید می فرماید:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحضراً...[1]

روزی بیاید که هر کس هر کار نیک انجام داده حاضر می بیند.

یا به اعتبار دیگر هرنفسی عمل خود و آنچه در دنیا مواجه با آن بوده پیش خود می یابد.

در تفسیر نمونه می‌گوید: این آیه اشاره به حضور اعمال نیک و بد در روز رستاخیز است و همه افراد بدون استثناء هر عملی را که انجام داده‌اند از نیک و بد در آن روز خواهند یافت با این تفاوت که از مشاهده اعمال نیک خوشحال و مسرور می‌شوند و از مشاهده اعمال بد آنچنان وحشت می‌کنند که آرزو می‌کنند از آنها فاصله بگیرند.

۱. نگارنده در کتابی بنام «سرنوشت انسان» تفسیر بسیاری از آیات قرآنی را در امر معاد مورد بررسی قرار داده که آن کتاب تاکنون چندین مرتبه به چاپ رسیده است.

۱. آل‌عمران / ۳۰.

بنابراین در آن روز هر کس آنچه که برای خود از دنیا جهت سرای باقی فرستاده است خواهد دریافت و آیه شریفه دیگر مشعر برهمین است که می‌فرماید:

وَمٰا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّٰهِ[1]

هر کس هر کار خیری کرده است آنرا در آخرت نزد خدا خواهد یافت.

و از آن گذشته هر نفسی، خود آگاه است که چه کرده بطوری که می‌فرماید:

عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا اَحْضَرَتْ[2]

هرنفسی عالم است برآنچه در دنیا حاضر ساخته.

و با بیان دیگر فرمود:

عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا قَدَّمَتْ وَاَخَّرَتْ[3]

هر کسی داند چه پیش فرستاده و چه پس گذاشته است.

صاحب **تفسیر المیزان** می‌فرماید: مراد به علم نفس علم تفصیلی است به آن اعمالی که در دنیا کرده و این غیر آن عملی است که بعد از منتشر شدن نامه اعمالش پیدا می‌کند، چون آیات دلالت دارد براینکه انسان به اعمالی که انجام داده آگاه است.

و درتأیید این معنا خدایتعالی درجای دیگر برمضمون دیگر می‌فرماید:

بَلِ الْاِنْسانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصيرَةٌ[4]

بلکه انسان به نفس خود بصیر و آگاه است.

و در تفاسیر گفته شده بصیرت به معنای رؤیت قلبی و ادراک باطنی است.

۱. بقره / ۱۱۰.
۲. تکویر / ۱٤.
۳. انفطار / ۵.
٤. قیامة / ۱٤.

حال که امر چنین است و هر کس از کردار و رفتار خود و آنچه در دنیا بکار برده آگاه است، چه خوب که توجه خود را به اطلاعیه مهمی دهیم که در رابطه با همین معنا از طرف مقام ربوبیّت صادر شده و می‌فرماید: **یَوْمَ تَأْتی کُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها وَتُوَفّیٰ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَهُمْ لا یُظْلَمُونَ**[1] قبلاً تفسیر این آیه از بُعد دیگری گذشت، که هر نفسی در آنروز مجادله می‌کند از خودش و تمام داده شود جزای آنچه کرده و هیچ ستمی روا نخواهد شد.

این آیه شریفه بعنوان یک هشدار عمومی است که در آن روز (روز قیامت) هر کس در فکر خویشتن است و به دفاع از خود می پردازد تا خود را از کیفر و مجازات رهائی دهد.

۱. نحل/۱۰۶.

بخش سوم

در بطلان تناسخ و عود ارواح

تناسخ و عود ارواح چیست؟

مطالبی که در این بخش از کتاب بنظر خوانندگان عزیز می‌رسد موضوعی مهم ولی بیشتر مربوط به صاحبان عقاید غیرادیان است که شاید یک پنجم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، و لزوم بحث آن در این کتاب ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

همانطور که در مقدمه کتاب اشاره شد که این عقیده از هندوستان و چین و اغلب ممالک آسیائی ظهور کرده و کم کم به پاره‌ای از ممالک شرق و غرب هم رسیده و بخصوص اینکه گفتگوی آن در انجمنهای روحی هم بسیار سرایت کرده است و بیم آن می‌رود که در اثر تبلیغات مغرضین ترویج آن گسترش پیدا کرده حتی به ممالک اسلامی هم برسد و ادیان الهی را دستخوش خرافات قرار دهد.

در عین حال مطالعه این بخش از کتاب برای صاحبان ادیان و مسلمانان که عقیده به عود ارواح را باطل می‌دانند بی لطف نیست و گذشته از آن که بعضی مسائل مربوط به آن جنبهٔ تفریحی دارد خوانندگان می‌توانند حداقل به این مسئله آشنائی پیدا کرده و با کسانی که براین عقیده خرافی هستند مناظره نمایند و امید نگارنده برآنست که این کتاب بهمین زودی به زبانهای زنده جهان ترجمه و چاپ

و در دسترس صاحبان این عقیده باطل قرار گیرد، شاید این هم حجتی برای اهل عالم باشد.

و اکنون باید در اول به این موضوع بپردازیم که معنای تناسخ و عود ارواح چیست؟

آنچه در کتاب لغت آمده چنین است: که تناسخ را به معنی نسخ کردن آورده‌اند، و نسخ به معنی باطل کردن و رد کردن و برگردانیدن چیزی است و از این معنا معلوم می‌شود: اینکه عود ارواح را به تناسخ نسبت داده‌اند از آن جهت است که در معنا از یک بُعد خاص تناسخیون مسئله معاد را که در تمام کتب آسمانی بخصوص کتاب خاتم «قرآن مجید» آمده است نسخ و باطل دانسته‌اند و در مقابل موضوع سزا و پاداش در اعمال آدمی را پس از مرگ به یک موضوع خرافاتی و اعتقاد انحرافی کشانیده‌اند که در این کتاب بتفصیل در این مورد در بحثهای مختلف به بطلان این عقیده اشاره شده است.

استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی در کتاب خود بنام «عود ارواح» در ارتباط به این معنا آورده است که: مسئله بازگشت ارواح پس از مرگ به بدن‌های دیگر یکی از قدیمی‌ترین مسائل است که در میان بشر در گذشته و امروز مورد بحث بوده است و این همان است که در کتب فلسفی و کتابهای عقاید و مذاهب از آن تعبیر به «تناسخ» می‌شود.

گرچه بعضی از مدافعان این عقیده حاضر نیستند عنوان تناسخ را برای عقیده خود بپذیرند ولی باید توجه داشت که از نظر اصطلاحات علمی همه دانشمندان بزرگ تناسخ را چیزی جز «بازگشت ارواح به زندگی جدید در بدن دیگر در همین جهان» نمی‌دانند و اصرار این افراد در انکار و حذف نام تناسخ از عقیده خود هیچ مأخذ علمی ندارد و با گفتار هیچیک از فلاسفه و دانشمندان سازگار نیست.

برای نمونه علامه حلّی در توضیح گفتار خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «تجرید الاعتقاد» دربارهٔ تناسخ می‌گوید: تناسخ اینست که روحی که مبدأ شخصیّت و موجودیت کسی است به بدن دیگری برود و اساس و موجودیّت او را تشکیل دهد.

از سخنان شیخ الرئیس ابوعلی سینا در کتاب «اشارات» در بحث تناسخ و همچنین از سخنان خواجه نصیرالدین طوسی در «شرح اشارات»[1] و از سخنان صدرالمتألهین در «اسفار» نیز همین معنی استفاده می‌شود.

از سخنان فیلسوف معروف ملا عبدالرزاق لاهیجی در کتاب «گوهر مراد» و از سخنان حکیم مشهور ملا هادی سبزه‌واری در شرح منظومه نیز همین مطلب برمی‌آید.

نویسنده معروف اسلامی «فرید وجدی» در دائرة‌المعارف قرن بیستم تحت عنوان تناسخ جلد دهم صفحه ۱۷۲ می‌نویسد: تناسخ مذهب کسانی است که معتقدند روح پس از جدائی از بدن به بدن حیوان یا انسان دیگری می‌رود تا خود را تکمیل نموده شایسته زندگی در میان ارواح عالیه در عالم قدس گردد.

این نمونه از سخنان دانشمندان و فلاسفه بزرگ در معنای تناسخ می باشد و شاید حتی یک مورد هم نتوانیم پیدا کنیم که دانشمندی تناسخ را غیر از این معنی کرده باشد.

منتهیٰ گاهی تناسخ را فقط به بازگشت روح در بدن دیگر اطلاق می‌کنند و گاهی هم به معنی اعم از بازگشت به بدن انسان دیگر یا حیوان می‌دانند. بعضی از فلاسفه نیز این بحث را توسعه داده و چهار مرحله برای آن قائل شده‌اند، دقت کنید:

۱. «نسخ» یعنی روح به بدن انسان دیگری بازگردد.
۲. «مسخ» یعنی هرگاه روح در بدن حیوانی حلول کند.
۳. «فسخ» هرگاه به گیاهی تعلق گیرد.
۴. «رسخ» هرگاه روح به یکی از جمادات تعلق پیدا کند.

البته همانطور که خواهیم دید دلائلی که برای ابطال تناسخ و عدم امکان بازگشت روح به زندگی در این جهان اقامه شده همه این مراحل را شامل می‌گردد.

و ذکر این نکته لازم است که بطور مسلّم در میان فِرَق اسلامی هیچیک به تناسخ معتقد نیستند زیرا همانطور که خواهیم دید بازگشت روح به زندگی جدید در این جهان با متون آیات قرآن مجید ابداً سازگار نیست!

اما عقیده مزبور امروز در محافل روحی اروپا طرفدارانی پیدا کرده که با سماجت مخصوصی از آن دفاع می‌کنند، عده‌ای هم چشم و گوش بسته در محیط ما به‌دنبال آنها افتاده‌اند بدون اینکه توجه به لوازم فاسد این عقیده داشته باشند.

بطلان یک عقیده بسیار کهنه!

کلام معروفی است که می‌گوید: «اَلبٰاطِلُ بِتَرکِ ذِکرِهِ یَمُوت» اشاره براینکه ذکر باطل را نکردن خود از بین می‌رود، ولی بعضی موارد است که اگر در مقابل امر باطل مبارزه نشود خود گناهی بزرگ است، ما امروزه شاهد آن هستیم که جمعیت بسیاری از مردم جهان صاحب عقیده بسیار باطلی هستند که از دیرزمان گریبانگیر آنها شده و شاید روی اصل همین کلام معروف بوده است که بزرگان و آنان که از این عقیده فاسد اطلاع داشتند اعتنائی برآن نکرده یا کمتر به ذکر آن پرداخته‌اند و در نتیجه این عقیده کم کم رسوخ پیدا کرده و در میان بعضی از ملل جهان برامر ثابتی قرار گرفته است، و چه‌بسا در دوران آینده هم به ممالک دیگر سرایت کرده و ملتها کورکورانه از آن تقلید نمایند.

جمعی از مردم دنیا از دیرزمانی براین عقیده‌اند که روح آدمی پس از مرگ در کالبد نوزاد دیگری حلول کرده و کیفر کارهای ناشایسته خود را در اثر رنج کشیدن و سختیها چشیدن در آن کالبد جدید می بیند و اگر هم در آن پیکر پاک و آراسته نشد متوالیاً یکی پس از دیگری در جسدهای گوناگون به حیات خود ادامه می‌دهد تا آنزمان که پاک شده و مرتبه ارتقاءِ خود را دریابد.

خوب است به صاحبان این عقیده گفته شود: این روحی که در زمان حیات با نفس اماره پیوستگی دارد، آیا امکان آن دارد که اگر در هزار کالبد حلول کند بتواند خود را پاک و آراسته کند، آیا مگر نفس امّاره که شرح آن قبلاً گذشت، انسان را مدام به بدیها نمی‌کشاند؟ غیر از طریق تزکیه چه روحی می‌تواند در اثر شکنجه و عقوبتها و یا در اثر رنج و مشقتها خود را پاک کند، بلکه شاید هرچه روح در فشار و سختی قرار گیرد قدرت نفس امّاره و گستاخی آن زیادتر گردد.

پیروان این عقیده یعنی «عقیده به عود ارواح» می‌گویند: هر دوره از زندگانی اولیه زندگانی جسمانی و روحانی اشخاص ترقی پیدا کرده و از هر زندگی لاحقی بیشتر از زندگانی سابق دارای مراتب انسانیّت می‌شود.

بنابراین پس خوب بود حالا دیگر تمام افراد عالم که در زندگانیهای متوالیه لاحق قرار گرفته‌اند همه پاک و پاکیزه بلکه همه پیغمبر باشند، در حالی که دیده می‌شود روز بروز دامنه فساد و فحشاء در دنیا گسترش پیدا کرده و فسادجویان هم در عداد اکثریت هستند و قلیلی از مردم جهان پاک و آراسته‌اند، آنهم از نظر مقام علمی و دانائی و تزکیه نفس نه در مرتبه تحمل رنج و مشقّت خوب شده باشند.

پیروان این عقیده باطل می‌گویند: هرعمل بدی که از کسی سربزند در زندگی بعدی مجازات خواهد شد و خودش این تنبیه و مجازات را برای زندگانی آتیه خود فراهم می‌کند، و بدکاران در دوران زندگیهای متوالیه هرزندگی برای آنها جهنم است. (یعنی این آقایان اعتقاد به بهشت و دوزخ ندارند و امر معاد را منکر هستند!)

و باز می‌گویند خلقت این «ناقص‌الخلقه‌ها» در اثر روح بدکار آنها در حیاتهای قبلی بوده که باید اکنون زجر ببینند و عقیده دارند که ارواح مرتب از هزاران سال پیش در زندگانیهای متوالیه به کالبدی جدید حلول می‌کنند تا زمانی که شاید آنها پاک شوند.

خوب حالا باید به آنها گفت: اگر پاک نشوند چه می‌شود و آیا اگر پاک شدند باید همه در قالب پیمبران حلول کنند!؟ بلی یک جواب دارند و می‌گویند: آنها که پاک شدند، دیگر به عالم اعلیٰ ارتقاء پیدا کرده به خداوند رسیده‌اند. می‌خواهیم بدانیم این مدرک از کجاست و چگونه خداوند روح آلوده‌ای را آنقدر زجر می‌دهد تا در اثر شکنجه مرتبه قرب را پیدا کند، آیا مرتبه قرب در اثر اطاعت و عبادت حاصل می‌شود یا در اثر دیدن زجر و شکنجه، و از آنطرف وقتی که آنان به آن مقام رسیدند اگر بقاءِ آنها حتمی و مسلّم است در چه مسیری باید قرار گیرند، این جواب را باید صاحبان این عقیده، خود بدهند.

مسئله دیگر: آیا یک روح چرا باید هزاران سال در کالبدهای مختلف عود

کند تا بخواهد پاک شود؟ آیا راه دیگری از نظر خدایتعالی برای پاک شدن آن نیست؟! و آیا از نظر آفرینش آنقدر عرصه به خدایتعالی تنگ است که برای خلقت آدمی روح کم می‌آورد و یا نمی‌تواند روح بیافریند که هریک از افراد عالم را صاحب یک روح و نفس مستقلی نماید؟ «نعوذ بالله» این از حکمت الهی دور است که بخواهد در امر خلقت اینهمه درهم و برهم و هرج ومرج نماید! روح کسی را بگیرد و به جسد دیگری دهد و بعد از آن همینطور هزاران کالبد معصوم را با یک روح آلوده تطوّر دهد و یک وضع نامطلوبی در عالم ایجاد کند که تازه بخواهد یک روحی ارتقاء پیدا نماید.

بعضی از معتقدین به عود ارواح می‌گویند: تقوای فطری نتیجه زندگانیهای متوالیه و بیشمار است و استعداد فطری هم نیز نتیجه زندگانیهای پی در پی است و عقل را هم نتیجه زندگانیهای بیشمار می‌دانند.

چه دلیل خوبی آورده‌اند!! اگر تقویٰ، فطری باشد که دیگر احتیاج به زندگیهای پی در پی ندارد. اگر استعداد فطری باشد نیازی برای تحصیل آن در زندگانیهای متوالیه نیست. اگر عقل افاضه‌ای نباشد معلوم می‌دارد که عقل هم خالقی ندارد!!

چه بیان مسخره‌آمیزی، می‌گویند: سرنوشت هر کس در هر دوره از دوره‌های نامحدود زندگانیهای متوالیه نتیجه اعمال زندگانی ماقبل بوده و اگر کسی در زندگانی قبلی مثلاً جانی و راهزن و قاتل بوده باز سرنوشت او هم در زندگانی بعدی همین خواهد بود، مگر آنکه با فشارهای روحی متنبه شود و منتهای درجه ترقی روح در دوران بعدی آنست که بهیچکس آزار و اذیت نرساند و کار نیک انجام دهد و از هر جهت خود را معصوم نگهدارد، بسیار خوب پس اگر با این اظهارات که هر کسی در زندگانیهای متوالیه سرنوشت مشابهی دارد، بنابراین چگونه آنها می‌توانند روح خود را آراسته کنند و آنرا از آلودگی پاک کرده به مقام ارتقاء برسانند.

اکنون از خوانندگان عزیز تقاضا می‌شود که به ادامه این بحث توجه داشته باشند تا به عقاید جمع کثیری از مردم جهان آشنا شوند و مطالعه در این امر خود یک نوع تفریح و آگاهی از نادانی و نفهمی عده‌ای از گمراهان است که بوسیله

رهبران یا شیّادانی که برآنها حکومت می‌کنند یا بوسیله استثمارگران که می‌خواهند از حماقت آنها حداکثر استفاده را بنمایند براین امر واقف گردند!

یک استدلال پوچ دیگر در عود ارواح!

معتقدین به عود ارواح اکثر به مباحثی استناد کرده‌اند که هیچگونه مأخذ علمی و اصولی نداشته بلکه غیر از فلسفه پوچ و لاطائلات چیز دیگری بهم نبافته‌اند، آنان می‌گویند: همانطور که محققین دربارهٔ «ماده» تحقیقات بعمل آورده‌اند و اعتقاد دارند که مادّه بطور مستمر از مرحله بساطت به ترکیب در حال تطوّر است، پس انسان می‌تواند در اثر همین تطوّر همه آن تمرینها و آزمایشات بدنی خود را در سایه تطوّر تکامل بخشد تا با عصر و زمان محیط خود متناسب شود (البته دربارهٔ تطوّر در مادّه مطالبی از نظر علمی می باشد)، ولی معتقدین به عود ارواح گفته‌اند که پس از اعتراف ابتدائی به تطوّر جسد اعتراف کردن به تطوّر روح هم آسان‌تر می‌شود از آنجهت که فلسفه جدید وجود نیروی عاقله را در بدن و اثرات آنرا در تطوّر جسم تأیید کرده است.

با این استدلال تطوّر روحی را نمی‌توان از این طریق ارتباط با تطوّر جسمی داد، بلی: تطوّر روحی خود یک مسیر جداگانه‌ای دارد که اگر بخواهد شامل معنی تطوّر باشد از مسیر خود می‌تواند ارتقاء حاصل نماید نه از مسیر «عود ارواح» که آنرا گاهی برسبیل تناسخ ذکر کرده‌اند و می‌گویند انسان به شکل حیوان به این دنیا بازمی‌گردد و گاهی حلول کردن روح تباهکاران برای پاک شدن و تزکیه به کالبد نوزادهای دیگر!!

چه استدلال زشت و نادرستی که از نظر عقلی هم مورد گواهی عقلاءِ اهل عالم نیست!

بنابراین باید برای تطوّر مبدأ دیگری پیدا کرد تا دانسته شود که غایت و هدف تطوّر عبارت از ارتقاءِ عقول انسانی و بالا رفتن مشاعر آنان از طریق جاودانه بودن ارواحی که قابل فنا و فساد نیستند آشکار گردد.[1]

۱. اشاره به مطالبی از کتاب «انسان روح است نه جسد».

تناسخ و عود ارواح هر دو مردودند!

این نکته را باید توجه داشت: چه موضوع تناسخ و چه مسئله عود ارواح هر دو از نظر اسلام مردود و باطل است. اینکه بعضی از طرفداران عود ارواح مسئله تناسخ را از این امر جدا کرده و بفکر خود عود ارواح را صحیح دانسته و تناسخ را رد کرده‌اند باید بدانند که عود ارواح از نظر اعتقاد در فساد و بطلان اهمیت آن بیشتر است، چون بطور کلّی صاحبان این عقیده مسئله معاد و رستاخیز را نفی کرده و اگر بعضی از آنها هم ظاهراً اعتقاد به معاد دارند، اعتقاد آنها در مورد معاد بروجه غیرقابل اعتبار است یعنی باز معاد را تنها روحانی دانسته و تأویلاتی برمذاق خود، و برطبق اعتقاد به عود ارواح آورده‌اند.

در مجله‌ای که قریب ۲۵ سال قبل بنام اطلاعات هفتگی منتشر می‌شد و مجله دیگری که در ۱۵ سال قبل بنام «زن روز» انتشار می‌یافت در آن دوران سالهای انتشار در رابطه با تأیید عود ارواح جنجال و هیاهوئی براه انداخته بودند و کارگردانان استعماری در یک سری از مطالب آن دو مجله در این خصوص از نظر دلسوزی و هدایت خلق در هر شماره یادآور شده بودند:[1]

خوب است هر فردی در دوران حیات خود کارهای نیکی انجام دهد تا اقلاً دویست بار روحش به دنیا برای شکنجه دیدن عود نکند، دویست بار دندان درد نگیرد، دویست بار مریض نشود، دویست بار رنج تحصیل بخود راه ندهد، دویست بار عاشق نشود و دویست بار چه بکند چه نکند!

اقلاً هر کسی بتواند خوبی انجام دهد دوران تطوّر خود را کم کرده و کمتر رنج می‌بیند و اگر ده بار به دنیا برگردد بهتر است که صد بار رنج تلخ جان کندن را

۱. همزمان با انتشار مقالاتی در تأیید «عود ارواح» که در سری شماره‌های مجله زن روز به مدت یکسال ادامه داشت با آنکه در حکومت وقت خفقان شدیدی حکمفرما بود، نگارنده طی مقاله ده صفحه‌ای اعتراض شدید خود را بعنوان «مردم مسلمان را بکجا می‌برید» برای مؤسسه مجلهٔ زن روز در آن زمان ارسال داشت و نتیجه این شد که هفته بعد سری مقالات در این مورد قطع شد و یک قسمت از مقاله اعتراضیه بجای آن درج گردید.

بخود هموار کند.

آیا خوانـنده خوب تـوجـه کرد کـه چـه مزخرفـهـائی از نظر دلسوزی برای تربیت انسانها بـه جامعه اسلامی عرضـه داشته اند، حقیقتاً عقل براین عقیده پوچ و بی اساس می‌خندد این مطالب هیچگونه ارزش علمی و منطقی و دینی ندارد.

چگونه دین‌سازان و گمراه کنندگان با یک آب‌وتابی این عقیدهٔ خرافی را در نوشته های خود با مضـامین گوناگون تکـرار کرده و از هر مقاله ای کتابی تنظیم کرده و از داستانهـای ساختگی و حـتی نقل‌قول از پیامهای ارواح این مطالب پوچ و بی ارزش را به خورد پیروان خود داده اند و مردم بی اطلاع جهان را از حقیقت امر الهی دور نگهـداشته و مکرّر مـی‌گویند: تکامل روح در عود مکرّر آن در کالبدهای پی در پی است، و جـالـبتر آنکـه مـی‌گویند: روح پیـامبران در اثر بـازگشـت های متوالیه به مرتبه تکامل رسیده و سرانجام وظیفه ارشاد بشر به آنان محول شده است و آنـان در زندگانیهای قـبل روح شریر و عقب افتـاده ای داشته اند!! «نعوذ بالله» و «سبحان الله» چه جسارت بزرگی به ساحت قدس الهی و چـه جسارتهائی بوجود مقدس انبیاءِ عظام علیهم السّلام کرده اند!

بنظر می‌رسد کـه اگر معتقـدین به عود ارواح اعتقاد خود را به همان عقیده تناسخ که آنهم مـردود و باطل است برگردانند بهتر باشد چون دیگر آنان از اینگونه جسارتها نمی‌کنند و می‌گویند: روح بدکاران و اشرار به کالبد حیوانات درنده حلول مـی‌کند و یا به قالـب مـوش و گربه و یا به اجساد حـیوانات بارکش در می‌آید که از این طریق متـحمل مشقات و رنج بسیار شده و کیفر جرم و گناه قبلی خود را ببینند والاّ اگر بگویند به کـالبد انسان دیگری حلـول می‌کند چه‌بسا همان انسان زندگی مرفه و پرآسایشی داشتـه باشد و هیچگونـه مشقتی به او نرسد، سـپس چگونه ممکن است که روح بدکار در کالبد او کیفر ببیند؟!

حقیقتـاً چه اعتقاد مضـحک و بی اساسی کـه گروهی از مردم جهان را با بی تفـاوتی متوجـه خود ساخـته و به زندگـی متوالی آنها را دعوت مـی‌کند، و بسیار جای تأسف اسـت که گاهـی بعضی از مسلمانان تـحت تأثیر این گفـتارهای پوچ قرار گرفته و از روی بـی اطلاعی و آشنا نـبودن به اصول عقاید اسلامی و ناآگاهی از کـتب آسمـانی به مـقالات و کتابـهائی کـه راجع به معـتقدات هـندی و رهبران

بودائی می باشد استناد کرده و تزلزلی در عقاید خود ایجاد نموده اند و بدون آنکه توجهی به مبانی اسلامی و آیات الهی داشته باشند برای خود شک و تردید ایجاد کرده اند و ما در صفحات بعد در همین کتاب بطلان این امر را صریحاً از نظر قرآن مجید ثابت خواهیم کرد تا اتمام حجتی برای تمام پیروان این عقیده در سرتاسر جهان باشد.

اخطاری مهم به تأسیسات روانپژوهی شرق و غرب در عالم!!

از آنجا که مسئله عود ارواح در ممالک شرق و غرب در هر دوران جنجال و هیاهوئی بسیار داشته و بیم آن می‌رود که در اثر سیاستهای استعماری به ممالک اسلامی کشانیده شود، همچنان که تا حال در چند دوران مبادرت به این امر شده و در اثر هوشیاری مراجع و بزرگان اسلام از نفوذ آن جلوگیری بعمل آمده است.

و از آنطرف همانطور که در مقدمه متذکر شدیم هدف اصلی نگارش این کتاب، آگاهی عموم مردم جهان بخصوص اساتید دانشکده‌های روحی غرب و تأسیسات و مراکز علمی معرفت النفس می باشد که این امیدواری حاصل است که به‌مجرد چاپ این کتاب به زبان فارسی به زبانهای دیگر ترجمه و چاپ و در سرتاسر جهان انتشار یابد.

لذا نگارنده اعتقاد دارد اکنون که علماءِ علم الروح و روانپژوهان عالیقدر که از عقاید اسلامی در ارتباط به این دانش بزرگ بی خبرند و جداً درصدد تحقیق و کاوش هستند تا بلکه بتوانند اسرار و رموزی را در دانش روحی کسب نمایند اگر این کتاب شریف را مطالعه نکنند و هزاران سال در جستجو و کاوش باشند تحقیقات آنها ناقص و به هیچ کجا نخواهد رسید، مگر آنکه از این پس به این امر مهم توجه کاملی مبذول دارند و هیچگونه تعصّب و بی تفاوتی بخرج ندهند و اگر در اظهار عقاید، راسخ بر مدعای خود هستند این توجه را حاصل نمایند که امکان بطلان عقاید آنها در «عود ارواح» صددرصد در مقام تثبیت است!

البته این امر تحقق پیدا نمی‌کند مگر آنکه پویندگان راه حقیقت جداً در

این موضوع پی گیری کرده و همانطور که بسیاری از دانشمندان روانپژوه معروف که در بسیاری از کتابها نام آنها برده شده، خود معترف بودند که در اول جزءِ گروه مادّیون بوده و در اثر حقیقت جوئی از مادّه گرائی منصرف شده و بر گروه روحانیون پیوسته اند، و حتی در کتابهای خود به این امر اقرار و اعتراف کامل نموده که پس از یک عمر مطالعه در مادّه گرائی عاقبت به اصالت روح پی برده و به مکتب روحانیّت گرائیده اند، لذا دانشمندانی که از روی بی اطلاعی و ناآگاهی عقیده به عود ارواح حاصل نموده اند اگر این کتاب و سایر کتبی که در این مورد نوشته شده بخوانند بلاشک پس از بررسی کامل این اعتقاد را حاصل خواهند کرد که بجای این عقیده خرافی اعتقاد به امر معاد و رستاخیز خواهند آورد و خود بطلان عود ارواح را اعتراف خواهند کرد و چه بسا اگر منصف باشند کتابهائی در ردّ کتاب خود بنویسند.

البته آنان که در عقیده به عود ارواح اصرار می ورزند، مطمئن باشند که زمانی دررسد که بطلان عقاید ایشان بوسیله روانپژوهان و اهل تحقیق که در آینده پا بعرصه وجود می‌گذارند ثابت خواهد شد.

و ما در ادامه این بحث از اقوال بعضی از علماءِ معروف روانپژوه که کتابهای بسیاری در این باره نوشته اند به گفتار خود ادامه داده تا خواننده خود در بطلان این عقیده داوری نماید.

عقاید درست و نادرست روانپژوهان دانشمند!!

کتابهائی که دربارهٔ روح از نظر علمی و فلسفی و از نظر تجرد و بقاءِ آن و همچنین از نظر ارتباط با ارواح از طرف روانپژوهان در کلّ ممالک دنیا نوشته شده بسیار است که قسمتی از مطالب آنها مورد تأیید علما و فلاسفه اسلامی بوده و بعضی از مطالب آنها را مردود دانسته اند.

موضوع قابل توجه در این امر آنست که ممکن است آن کتب بوسیله دانشمندانی عالیقدر و روانپژوهانی مشهور و معروف نوشته شده باشد که آنان در

بعضی از مسائل روحی اختلاف نظر داشته و احیاناً مسائلی را تأیید کرده باشند که با حقایق اسلامی تطبیق نداشته باشد، همچنان مسئله عود ارواح که مورد تأیید بعضی از روانپژوهان معروف است.

البته این امر موجب نمی‌شود که مباحث علمی و گفتار صحیح آنها در اصالت روح یا مسائل دیگر مورد توجه قرار نگیرد، همچنان نمی‌توان اگر در یک یا دو موضوع همچنان مسئله «عود ارواح» که آنان مسیر انحرافی پیموده‌اند و در کتب خود تأیید کرده‌اند تمام مندرجات کتابهای ایشان را مردود دانست.

و نیز نگارنده اگر در این کتاب شریف نام بعضی از علماء و روانپژوهان خارجی را متذکر شده و به کتابهای آنها استناد کرده دلیل برآن نمی‌شود که تمام عقاید آنان را تأیید نموده است، و می‌توان گفت علت بزرگ عدم استقبال دانشمندان اسلامی از گفتار روانپژوهان خارجی از همان آمیخته شدن مطالب حق با باطل بوده است!

بطور مثال گفته می‌شود که یکی از دانشمندان روح شناس فرانسوی بنام «لئون دنی» مطالب آموزنده‌ای درباره روح در کتاب خود «عالم پس از مرگ» آورده است، ولی مسئله عود ارواح را بطوری تأیید کرده که مخالفین این امر را برآن داشته است، بطور کلّی از مطالعه تمام مطالب علمی و غیرعلمی کتاب او صرفنظر کرده و توجهی به مطالب صحیح آنهم نداشته باشند!

و قبلاً ما در این کتاب بعضی از مطالب علمی او را مورد استناد قرار دادیم و اکنون در اینجا برای نمونه به پاره‌ای از گفتار نادرست او دربارهٔ عود ارواح اشاره خواهیم کرد تا طرفداران این دانشمند نامی که بیشتر در اروپا بسرمی برند کورکورانه از این عقیده انحرافی او پیروی نکنند و بحثهای اصولی او را درباره بقاءِ روح مورد قبول و توجه قرار دهند.

لئون دنی در صفحه ۸۸ از کتاب خود می‌گوید: روح در جریان تجدید و توالی حیات پس از تحمّل عذاب به تدریج از ناپاکیهای زندگیهای دوره‌های پیشین تصفیه و پاک می‌شود و رو به تکامل و ترقی می‌رود و این اعتلاء و رفعت جز با زحمت و رنج و ناکامیها میسّر نخواهد شد، و می‌گوید باید اعتراف کرد که تجدید در حیات متوالی ارواح گناهکار مقرون به حقیقت است!!

و مطالب بسیار دیگری آورده قریب بهمان گفتارهائی که از قول معتقدین به عود ارواح در همین کتاب ذکر گردید و او خود قائل است که این معلومات و اخبار را از ناحیه ارواح در جلسات ارتباط با ارواح بوسیله دانشمندان روحی بدست آورده و صحت آنرا خود استنباط کرده است (یعنی در واقع خود را در این امر مجتهد دانسته است).

ما قبلاً در این کتاب در بطلان این عقیده مطالبی متذکر شدیم و اکنون گفته می‌شود که اولاً هیچ معلوم نیست که روح مجرم و شریر که به دنیا به کالبد دیگری حلول و عود می‌کند با آن حالت حرفه‌ای که در حیات اولیه خود (بقول آنها) کسب کرده، دیگر دست از شرارت بردارد؛ بلکه ممکن است شرارت او بیشتر شود و درثانی تحمل عذاب و شکنجه و رنج هیچگاه او را تزکیه و تصفیه نمی‌نماید و از آنطرف روح جانی و شریر که با همکاری اعضاءِ بدن خود (بقول آنها) در حیات قبلی آدم کشته و اموال کسی را به سرقت برده و به دیگران تعدی و ستم کرده چگونه می‌تواند حقوق جانی و مالی که از دیگران ضایع کرده نادیده گرفته و خود را پاک و آراسته نماید؟ چگونه می‌تواند در مقابل آنهمه مظالم و حق‌الناس گناه خود را محو نماید، اینکه خارج از عدالت اجتماعی و حقوقی مردم است که کسی دیگری را بکشد و مال دیگری را ببرد و در دورانهای بعد که مقتول و ستمدیده در حیات نیستند او خود را پاک و پاکیزه نماید!! این امر باید در زمانی صورت گیرد که در پیشگاه عدل الهی دستگاه محاکمه بکار افتاده و هر کس سزا و کیفر خود را ببیند و ستمدیده را در مقابل کیفر ستمکار پاداش عنایت فرماید!

نگارنده نمی‌داند این چه فکر غلطی می باشد که روح باید هزاران بار در کالبدهای متوالی ظهور کند تا پاک شود، کجای این عقیده با عقل درست در می‌آید، گویا «نعوذ بالله» خدایتعالی در امر آفرینش به کمبود روح مواجه شده است که باید مرتباً ارواح ناپاک را به کالبدهای پاک حلول دهد و آنها را آزار و رنج رساند تا بلکه خوب شوند!! عجیب است.

و از طرف دیگر آقای «لئون دنی» خود قائل شده است که این معلومات و اخبار را از ناحیه ارواح در جلسات ارتباط با ارواح بوسیله دانشمندان روحی بدست آورده و صحت آنرا خود استنباط کرده است!

بنابر آنچه که در قانون ارتباط با ارواح آمده و دانشمندان روحی در بسیاری از کتابهای خود با بیانات گوناگون متذکر شده‌اند؛ اساتید فن چنین اظهار می‌دارند: چه‌بسا مدیومها و کسانی که بوسائل مختلفه با ارواح تماس می‌گیرند در حالیکه خود توجه نداشته باشند با ارواح عقب‌افتاده و پلید و کم‌تجربه از طبقه پائین ارتباط برقرار می‌کنند و از پیامهای آنها که بوسیله کتابت و یا القاء و یا هر نوع ارتباط دیگر صورت می‌گیرد، معلوم نمی‌شود که آن ارواح در جواب سئوالهای مدیوم آیا راست می‌گویند یا دروغ، چه‌بسا بعضی از مطالب آنها برای تفریح و مسخره کردن باشد، همچنان که خود آقایان مدیومها از جوابهای مبهم و دروغ و خارج از نزاکت ارواح متحیّر و مأیوس شده و در تجربیات جمعیّتهای روحی گاهی اخلال ایجاد می‌کنند!

اغلب از مدیومهای بی‌تجربه غافل از آنکه با یک روح پلید مربوط شده به محض اینکه به امضاءِ جعلی یکی از گذشتگان معروف چیزی دریافت می‌نمایند به تصوّر حقیقت مشتاق و فریفته گفته‌های بی‌اساس آن روح می‌گردند، و در آن موقع است که آن روح شریر چون مسبوق به ضعف و خوش‌باوری مدیوم است از خودپسندی وی سوءِ استفاده کرده وعده‌های عجیب و غریب و خارق‌العاده به او داده و مطالبی خارج از حقیقت عرضه می‌دارد، و کم کم مدیوم را در تجربیات و عملیات روحی محصور می‌نماید و از هرقسم تحقیق و تفتیش منصرفش می‌نماید، و این قبیل القاآت مقدمه تسلط روح بوده ممکن است برای مدیوم خطرناک و آنچه که او اطلاعات خود را از طریق ارتباط با این گونه ارواح بیشتر نماید همه دروغ و نابجا و خلاف باشد، همچنان مسئله عود ارواح که بیشتر از معتقدین به این عقیده استناد به القاآت این گونه ارتباط با ارواح کرده‌اند و چه‌بسا اصلاً ارتباط آنها در رابطه با این امر با موجودهای نامرئی دیگر همچنان جن و شیطان باشد که خود را بجای روح مردگان قالب می‌کنند!!

و همچنین یکی دیگر از پایه‌های اعتقادی به عود ارواح بوسیله کارگردانان و مدیومهائی می‌باشد که ارتباط با ارواح را بوسیله میزگرد انجام داده و با کتابت یا القاء و یا بلند کردن پایه‌های میز، سئوالهائی مطرح کرده و با جوابهای مثبت و منفی مطالب خود را از ارواح دریافت می‌کنند که این وسیله

ضعیفترین وسیله ارتباط با ارواح است و گاهی هم مشکوک بنظر می‌رسد و در نزد محققین و خود علماءِ علم الروح هم اعتباری ندارد. و نگارنده خود در چند جلسه که بدین وسیله ارتباط از طرف مدیومها برقرار می‌شد حضور داشته و اتفاقاً با یک روح مخصوص که در دو جلسه تماس گرفته شد یک مرتبه درباره عود ارواح جواب مثبت داده و روز دیگر همان روح جواب منفی ارائه داد که این مسئله برخود نگارنده ثابت شد که هیچگونه اعتباری در گفتار ارواح در اجتماع اصحاب میز گرد نیست!!

و اغلب هم پیروان این عقیده استناد به کتابهائی از هند و مصر و یونان قدیم کرده و اصول اعتقادی خود را برآن کتب پایه گذاری کرده‌اند و این بی خبران هیچ توجهی به کتابهای آسمانی نکرده و گفتار الهی را هیچ شمرده‌اند (که ما بعد از این بحث مفصلی در این زمینه خواهیم داشت).

عـــود ارواح از طریق خواب مغناطـــیسی

از جمله روشی که بعضی از روانپژوهان برای اثبات عقیده به عود ارواح بکار می برند و بقول خود آنها آزمایشهای بسیاری روی آن انجام داده‌اند و کتابهای بسیاری مملو از داستانهای بازگشت به زندگی مجدد در این دنیا ذکر کرده‌اند چنین است که بعضی از رابطین با ارواح شخصی را هیپنوتیزم کرده و در این حالت از خواب مغناطیسی تلقیناتی به ضمیر وی القاء می‌شود تا ذهناً و بصورت متوالی و پی در پی به دوران نخستین ایّام خود برگردد و از این طریق به سیر قهقرائی بازگشت و خاطرات ضمیر ناخودآگاه او را به زمان گذشته برمی‌گردانند و در آن هنگام که شخص خواب شده به نخستین مشاهده و رویدادهای دوران حیات فعلی خود می‌رسد از وی درخواست می‌گردد که باز عقب‌تر رفته و به محدوده‌ای برسد که فراسوی خاطرات و وقایع زندگی حاضرش باشد.

قبل از آنکه به ادامه این بحث بپردازیم در اینجا خواننده توجه داشته باشد همانطور که در بحث خواب مغناطیسی در صفحه ٢٢٦ مطالبی گذشت که در اثر

تلقینهای عامل خواب کننده خواب رونده اقرار به مطالبی می‌کند که در گفتار خود اختیار ندارد و تحت تأثیر القاآت شیطانی قرار می‌گیرد.

اکنون به بحث خود ادامه می‌دهیم که بعد از آنکه خواب رونده تحت تأثیر تلقینات خواب کننده قرار گرفت ممکن است هرچه بفکر شما برسد شخص خواب شده اظهار نماید و بگوید مثلاً قبل از زندگی فعلی، من در قالب شخص بدعملی بودم که چه می‌کردم و چه نمی‌کردم یا بگوید: در قالب شیر و نهنگ و پلنگ بودم، یا بگوید: هنر پیشه یا رقاصه فلان کاباره بودم یا در تأسیسات هنری ایطالیا بودم و هرچه او به زندگی عقب‌تر برده شود زندگی مجهول و پرماجرائی را ارائه می‌دهد، چه‌بسا بقول رابطین می‌توانند به صدها دوران زندگانی متوالیه او را بکشانند و این موضوع بسیار عمل پیچیده و درهم و برهمی است که کارگردانان آن آزمایشهائی برهمین نحو مجهول و گمراه کننده روی آن انجام داده‌اند و افسوس که در این راه اغفال شده و به گمان خود به حقیقتی دست یافته‌اند، در حالیکه تمام این آزمایشات و تمام این گفتگوها غیر از توهمات و القاآت شیطانی و دخالت گروه جنیان چیز دیگری نیست، اگر صدها تأسیسات روحی و صدها هزار دانشمندان روان‌پژوه در این امر شرکت کرده باشند و همه یک قول و به اتفاق صحت این موضوع را گواهی دهند و آزمایشهای همه در این مورد یکنواخت باشد باید به آنان گفت: که این عقیده باطل است، در مقابل هر دستگاه آزمایشی شما هزاران موجود نامرئی و قسم‌خورده برای گمراهی شما کمر همت بسته‌اند و شما را بخوبی منحرف می‌کنند، امکان ندارد که با این همه هیاهو و با اینهمه تأیید از طرف معتقدین به این عقیده این موضوع صحت داشته باشد همه موهومات است همه القاآت جن و شیاطین است و اکنون نویسنده این کتاب برای اتمام حجّت به تمام روانپژوهان شرق و غرب عالم اعلام می‌دارد که عقیده به عود ارواح باطل و باطل و باطل است، بی جهت وقت خود را در تأسیسات محترم روحی معطل و بیهوده نسازند و از این پس به دنبال این موضوع بروید که چرا این آزمایشات در راه باطل عقاید شما را تأیید کرده است، کشف این موضوع از هر آزمایشی در مسئله روح برای شما بالا تر است که بدانید چه عاملی این عقیده خرافاتی را به شما تحمیل کرده است!

داستانهای تفریحی در بطلان عود ارواح!

بسیار عجیب است که معتقدین به عود ارواح در کتابهای خود با آب و تاب زیادی داستانهائی را در ارتباط با ارواح نقل کرده و آنرا سند قطعی بر اثبات عقیده خود دانسته اند و در مواردی هم به آزمایشات خود جنبهٔ علمی داده و صحت آنرا تنها خود تأیید کرده اند.

نگارنده با آنکه کراهت دارد لاطائلاتی در این کتاب شریف اظهار نماید ولی چون امکان اینکه این کتاب در دانشکده های روحی جهان روزی مورد توجه و بررسی قرار گیرد اشاره به بعضی از مطالب کتب خود آنها کرده تا آنها خود به بی ارزشی مطالب آن توجه نمایند.

با مطالعه چندین کتاب از دانشمندان به اصطلاح مشهور که نام آن کتب در مأخذ بعضی از مندرجات کتاب حاضر ذکر شده است، از یکی از مدیومها که در امر «مانیه تیزم» خواب مغناطیسی آگاهی داشته، اکنون توجه خواننده را به یک قسمت از گفتار او جلب کرده و گفته می‌شود که اگر برای سرگرمی و تفریح هم که باشد این داستان را مطالعه نمائید:

در کتاب «روح» آورده است که: دانشمندی مشهور بنام «کلنل روکا» رئیس دانشکده پلی تکنیک پاریس نتیجه هیجده سال تحقیق و تجربه خود را تحت عنوان زندگیهای پی در پی منتشر کرده و به اصطلاح خود با دانش و تجربه ثابت کرده است که روح ما پس از مردن در جسم کودکی که بعداً به دنیا خواهد آمد رخنه می‌کند و سپس با شخصیت جدیدی که همان شخصیّت کودک جدیدالولاده است یک دوره زندگی را می‌گذراند و باز پس از مرگ بهمان طریق به جسم طفل دیگری وارد می‌شود، و این زندگیهای پی در پی آنقدر ادامه خواهد یافت تا آنکه روح از هر لحاظ پاک و منزّه شود و در تأیید این معنا مطالبی آورده که ذکر بعضی از آنها بی مورد نیست!

برای اثبات این موضوع اشاره به ارتباط روح دوشیزه ای ۱۸ ساله بنام «ژوزفین» که در خواب مغناطیسی مورد آزمایش «کلنل روکا» قرار گرفته

می‌نماید، و در این زمینه گفتگوی با آن روح که چندین صفحه کتاب را دربر می‌گیرد بیان می‌دارد و اصل اعتقاد خود را روی این داستان پایه گذاری می‌نماید (خلاصه داستان اینست).

یک روز وقتی که «ژوزفین» در خواب مغناطیسی بود، «کلنل» به او دستور می‌دهد متوجه دورترین ایّام خاطرات کودکی خود شود. بلافاصله آثار این دستور در حالات و روحیه ژوزفین ظاهر شده و شروع کرد به بازگو کردن قصه های شیرین دیوها و پری‌ها که مادربزرگش برای او نقل کرده است. در اینجا «کلنل» به نیروی مغناطیسی خود افزوده و ژوزفین را وادار کرد از روزهای خردسالی باز هم به قهقرا بازگردد، ناگهان حادثه عجیبی پیش آمد و هنگامی که ژوزفین به خواب عمیق‌تری کشانیده شده بود واقعه بهت‌آور دیگری خودنمائی کرد!! صدائی که متعلق به مرد دیگری بود بگوش رسید!! صدای ناهنجاریک مرد عصبی که از حلقوم «ژوزفین» بیرون آمد و گفت من در خدمت شما هستم و اکنون در محیط ظلمانی قرار گرفته‌ام هرچه می‌خواهید بپرسید! کلنل روکا بیدرنگ جویای احوال و اوضاع او شد و مرد سالخورده با صدائی که شباهت به غرّش پلنگ داشت شروع به شرح احوال خودش کرد (که شرح احوال او بسیار مفصل و در اینجا از ذکر آن خودداری می‌شود) و اضافه می‌کند که این پیرمرد که روزهای جوانی خود را بازگو می‌کرد، همان روح ژوزفین است که یک دوره قبل از او به شکل دیگر و در قالب دیگر بصورت مردی سالها در دنیا زندگی کرده است.

حاصل آنکه پیرمرد می‌گوید: در پایان زندگیم بعد از مرگ در جسم طفل تازه متولد شده حلول کردم و تا سن هفت سالگی او می‌توانستم از خلال غبار ملایم وجود او حوادثی را در عالم ارواح مشاهده کنم که بعدها بکلّی همه را فراموش کردم.

سخنان پیرمرد وقتی به اینجا کشید «کلنل» فکر تازه‌ای یافت و درصدد برآمد که آزمایش خودش را همچنان ادامه دهد یعنی روح پیرمرد مرده را در مسیر حوادث زندگی او آنقدر به عقب برگرداند که به روزهای اول تولدش برسد، و سپس او را باز به قهقرا برگرداند تا از مرز تولدش بگذرد و به دنیای ماقبل آن برسد و

پس از سه ربع ساعت کوشش و زحمت «کلنل روکا» در لحظاتی پراضطراب ناگهان صدای فریاد ناشناسی برآمد. این بار صدا از پیرزن لکاته شروری بود که از درد می‌نالید و کلنل او را بیدرنگ تحت تأثیر خود قرار داد و او خود را معرفی کرد؛ (که مسلماً خواننده توجه دارد که باز هم این صدا از حلقوم «ژوزفین» بیرون می‌آمد).

خوانندگان عزیز خوب به مطالب این داستان توجه کردید که چه ریزه کاریهایی در خلال آن به کار رفته که بسیار عجیب و خنده‌آور است. این داستان ادامه دارد ولی تا همین جا شاید کافی باشد. حتماً متوجه شدید که روح دختر هیجده ساله در خواب مغناطیسی یک نسل به عقب برمی‌گردد و بعنوان پیرمردی شرح حال خود را می‌گوید و سپس همین روح یک نسل دیگر عقب‌تر و این مرتبه به صورت زن سالخورده‌ای و اگر آقای کلنل باز موفق می‌شد ممکن بود به صدها نسل این روح را به عقب برگرداند و در هر دوران از زندگیهای متوالیه او تحقیقاتی بعمل آورد و آنرا بنام آزمایشات علمی در کتاب خود اظهار نماید!

حقیقتاً نگارنده شرم دارد از اینکه این مزخرفات و لاطائلات را در این کتاب شریف برشته تحریر در آورد و از خوانندگان عزیز کمال پوزش و معذرت را می طلبد!

قبلاً در مورد بطلان این ادعا مطالبی گذشت، اکنون می‌خواهیم بدانیم اگر این مسئله مهم حقیقتی داشت آیا نباید خدایتعالی آنرا بوسیله فرستادگان خود پیامبران یا بوسیله کتابهای آسمانی صراحتاً به بندگان خود گوشزد نماید؟!

و حالا گفتار «کلنل روکا» یک سند محکمی شده است که بعضی از مردم بی اطلاع جهان را از امر معاد و رستاخیز غافل نماید و این مطالب پوچ و بی ارزش را مورد استناد قرار دهد!!

گمان می‌کنم که کلنل روکا یک داستان‌نویس بیش نبوده و اگر هم تماسی با ارواح داشته ارواحی دور او جمع بودند که بقول معروف او را دست انداخته‌اند، چون بطوری که گفته شد در ارتباط با ارواح چه‌بسا ارواحی در مسیر تماس قرار گیرند که بخواهند از راه تفریح و مسخره سر به‌سر مدیومها و رابطین گذارند و هیچ بعید نیست که چنین باشد!

و از طرفی همانطور که قبلاً اشاره شد می‌گویند ارواح شریر گاهی در مکالمات زندگان یا ارواح دیگر دخالت کرده مسائل را منحرف می‌کنند، آیا این احتمال داده نمی‌شود که اگر ارتباط با روح «ژوزفین» درست باشد ارواح پیرمرد ناآرام و پیرزن ناکام همان ارواح شریر و پلید باشند که خود آقایان قائلند در این گفتگوها با آن عوالمی که مخصوص ارواح است دخالت می‌کنند.

و این یکی از آن داستانها بود که معتقدین به عود ارواح مورد استناد قرار داده‌اند و صدها از این قبیل حکایتها در کتب خود آورده‌اند که بد نیست به چند پیام کوتاه در این مورد باز توجه نمائید.

در ارتباط یک روح که خود را خانم «ژولیا» معرفی کرده گفته است: من قبلاً در جسد یک فیل بوده‌ام و زجرها و شکنجه‌ها دیده‌ام و بعداً به قالب ماهی عظیم الجثه‌ای در آمدم که در قعر اقیانوس به ماجراهای بزرگ برخورد کرده‌ام.

خانم دیگری از اهالی هندوستان گفته بود من قبلاً در جسدهای گوناگونی متوالیاً زندگی کردم، گاهی در جسد افلیج و گاهی در جسد حیوان درنده و در هر دوران رنج و بدبختیها کشیده‌ام!

روح هنرپیشه دیگری از اهالی ایطالیا گفته بود که چقدر زندگانیهای متوالیه من در گذشته ناراحت کننده بوده است، گاهی در جسد ماهی و گاهی در کالبد کرکس هوائی و گاهی در جسد حیوانات بارکش بوده‌ام!

و بسیار عجیب است که گاهی دیده می‌شود صاحبان بعضی از تألیفات که خود را هم پایبند به ادیان می‌دانند، ندانسته این داستانها را تأیید کرده و راویان آنها را پژوهشگرانی دانشمند معرفی کرده‌اند و روی همین اصل می باشد که کل مطالب کتاب آنها اگر بیشتر هم جنبه علمی داشته باشد در نزد محققان و علماء علم الادیان بی اعتبار است بطوری که مطالب حقه کتب ایشان هم در پذیرشی ناگوار قرار می‌گیرد!

در اینجا بی مورد نیست که به نکته دیگری هم توجه شود که بسیار جالب است: معتقدین به عود ارواح در داستان بسیاری هم نقل کرده‌اند که ممکن است زندگانیهای متوالیه در کرات آسمانی و سیارات دیگر باشد و کسانی که بخواهند به کیفر اعمال خود برسند در کرات مسکونی دیگری که زندگی از نظر حرارت و

برودت به سختی می‌گذرد در تحمّل مشقات به سزای خود برسند و در آنجا هم در کالبدهای دیگری پی در پی زندگی کنند.

حقیقتاً چقدر این بیانات مزخرف است، مثل اینکه آفرینش در کرات دیگر بستگی به مخلوق زمینی دارد و اسرار خلقت آنقدر درهم و برهم شده که گناهکاران باید از کره زمین به سیارات دیگر منتقل شوند و از ارواح موجوده در روی زمین استفاده کنند.

خواننده عزیز خود در این گونه مطالب توجه کرده و داوری نماید، و ما از نظر روشن شدن مردم جهان باز بطلان این امر را از ابعاد دیگر اشاره خواهیم کرد.

فراموشی در زندگانیهای متوالیه

حاصل معنای عود ارواح را قبلاً متوجه شدید که معتقدین به آن می‌گویند: ارواح گناهکار در زندگانیهای پی در پی از آلودگیها پاک شده و پس از صدها بار زندگی با مشقت خود را آراسته می‌نمایند.

اکنون این سئوال پیش می‌آید که چگونه ممکن است روحی که تمام مراتب تکامل ظاهری را در یک انسان پیموده و به فنون بسیاری آشنا شده و خوب و بد را تمیز داده و با آنکه به تمام شرارتها دست یافته و به تمام پلیدیها آگاهی یافته و در عین حال طعم هرگونه سختی و مشقت و مرارت هم در دوران زندگی خود چشیده است، آنوقت بعد از ارتحال از این عالم دوباره یا صدباره به این دنیا بیاید و در درون یک نطفه که فطرتاً بی گناه است درآید و تمام آن چیزهائی که می‌دانسته فراموش کند واز سر نو دوباره یک‌یک از مراحل تکامل ظاهری یا باطنی را از مادر تعلیم بگیرد!

این چه عقیده انحرافی و پر پیچ و خم است، حالا اگر حقیقتاً این روح در زندگی جدید خود کلیه خلافکاریهائی که به اصطلاح صاحبان آن عقیده در زندگانی قبلی کرده بود می‌دانست و آگاه بود این قابل قبول بود و امکان داشت که آن روح از کردارهای قبلی خود پشیمان شده و آنها را ترک نماید و خود را

پاک و آراسته نماید، ولی در عین حال اگر چنین باشد چه کس گناه خود را بیاد دارد، آخر اینهمه روح مجرم و گناهکاری که شما می‌گوئید به این دنیا برگشته‌اند کدام یک بیادشان است که در زندگانی قبلی خود کسی را کشته‌اند یا دزدی کرده‌اند یا دروغ گفته‌اند یا آنهمه ستمکاری کرده‌اند.

اصلاً چگونه می‌توان این عمل زشت و احمقانه را (یعنی زندگانی مکرر توأم با شکنجه و عذاب) را به گرداننده جهان آفرینش نسبت داد، باور کنید که صاحبان این عقیده خدا را نشناخته‌اند و گویا قدرت او را محدود کرده‌اند که نمی‌تواند مجازات و کیفر مجرمین را از طریق عاقلانه‌تری به ظهور رساند و راه بهتری برای سزا و جزا در پیش گیرد، این چه عقیده فاسد و ناروائی است که عقل را هم متحیر ساخته است.

• آری معتقدین به عود ارواح باید بدانند: که بازگشت تمام ارواح و انفاس برای سزا و پاداش بسوی حقتعالی است و این مسئله مربوط به امر آخرت و جهان رستاخیز است که بعداً در همین کتاب در بخش آخر، این موضوع را از نظر کتاب آسمانی و گفتار الهی بیان خواهیم داشت که هر کس و هر کالبدی با روح خود و با همین جسد عنصری که در دنیا داشته در محکمه عدل الهی حاضر شده به کیفر و یا پاداش اعمال خود خواهد رسید.

اینکه غیرممکن است یک روح با چند جسد در آن صحنه پرجوش و خروش رستاخیز حاضر شود و از جسدهای مختلف و مشترک با یک روح محاسبه و مؤاخذه بعمل آید و یک جسد را با همان روح پاداش دهند و جسد دیگر را هم با همان روح معذب سازند!

و حاصل آنکه طبق آنچه که در همین کتاب در بخش دوم گذشت: هر نفسی باید حسابگر خود باشد و هیچ نفسی بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید.

فراموشی مطلق برای ارواح ممکن نیست!

موضوعی که قابل توجه است: آنست که مسئله نسیان و فراموشی در همین زندگانی دنیا امکان‌پذیر است و حتی در دار آخرت هم بعضی از اعمال که در نامه عمل ثبت شده باشد در معرض فراموشی قرار می‌گیرد که خدایتعالی برآنها آگاهی می‌دهد همچنان که فرمود: فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا اَحْصٰيهُ اللّٰهُ وَنَسُوهُ...[1]

اما از بعضی از آیات قرآنی که در بحث «نفس» اشاره به آنها شد چنین برمی‌آید که بعد از ارتحال از این عالم دنیا هر نفسی می‌داند که چه کارهائی انجام داده و چه کارهائی نکرده است و در واقع از کردار و رفتار دنیائی خود آگاه است و این معنا می‌رساند که حقیقت فراموشی مطلق برای ارواح ممکن نیست، بخصوص در عالم برزخ چون به مجرد اینکه روحی از این عالم ارتحال یافت آگاهی از اعمال ناشایسته خود دارد که تمنا می‌کند و از خدایتعالی می‌خواهد که به دنیا برگردد و کارهای نیکو انجام دهد که به جواب «کلاً» مواجه می‌شود و اشاره می‌فرماید: که غیرممکن است به دنیا بازگردد و باید تا مدت معین در عالم برزخ باقی بماند و در رستاخیز و قیامت به کیفر و یا پاداش اعمال خود برسد.

و این خود دلیل بر بطلان عود ارواح است و در رابطه به این معنا آیت‌الله مکارم شیرازی در کتاب خود می‌گوید: اگر بنا باشد همه ارواح یا ارواح تکامل نیافته به بدنهای تازه‌ای بازگردند، چگونه ممکن است تمام خاطرات گذشته را فراموش کنند، ما و شما نه خودمان و نه هیچیک از کسانی را که می‌شناسیم ندیده‌ایم که بخاطر داشته باشند بار دیگر به این جهان آمده و حوادث آنرا دیده باشند، ما هرچه فکر می‌کنیم کوچکترین خاطره‌ای از زندگی دیگری بیاد نمی‌آوریم.

چگونه ممکن است کسی ۳۰ یا ۵۰ سال بیشتر در این جهان زندگی کند علومی را بیاموزد، در فنون بسیاری مهارت پیدا کند، ده‌ها خاطره مسرّت‌بخش یا

۱. مجادله / ۶.

غم انگیز داشته باشد و با هزاران دوست و دشمن در عمر خود برخورد نماید ولی همه را فراموش کند.

چنین فراموشی برای روح غیرممکن است و لذا طبق مدارکی که از قرآن مجید و دلائل عقلی در دست است در رستاخیز که ارواح به بدنهای کامل خود بازمی‌گردند تقریباً همه چیز را بخاطر دارند (مگر آن چیزهائی را که شاید در همین دنیا هم فراموش کرده‌اند و خدایتعالی بیاد آنها می‌آورد) والاّ کار و کردار هر کس نزد خودش روشن و مبرهن است (و ما در بخش آخر در مسئله معاد این معنا را روشن خواهیم کرد).

چطور ممکن است بازگشت به این جهان و بازگشت در رستاخیز اینقدر فاصله و تفاوت با هم داشته باشد و انسان در زندگی جدید بهیچوجه خاطره‌ای از گذشته بیاد نیاورد!

وانگهی بفرض اینکه چنین چیزی ممکن باشد بیهوده و بی فایده است زیرا طرفداران این عقیده معتقدند زندگی جدید برای «تنبّه» و «تکامل» و احیاناً برای «کیفر» در برابر خلافکاریهای زندگی نخستین است.

بدیهی است این موضوعات دربارهٔ کسی که گذشته را بکلّی فراموش کرده مفهومی ندارد او نه جنایات و خلافکاریهای خود را بخاطر دارد که عبرت بگیرد و بیدار شود و نه محرومیتها را بیاد می‌آورد که احیاناً از پیروزی و وصول به مقصد خویش در این زندگی جدید لذّت نبرد، زیرا همه این مفاهیم مشروط به یادآوری خاطرات پیشین است.

بعضی از طرفداران عقیده «تناسخ» برای توجیه این فراموشی مطلق بدست و پای عجیبی افتاده‌اند و می‌گویند: در گوشه و کنار جهان افرادی دیده شده‌اند که خاطرات زندگی پیشین خود را کم‌وبیش به یاد دارند و حتی در این باره داستانهائی نقل کرده‌اند: مثلاً شخصی خرابه‌های ایوان مدائن را که می بیند می‌گوید من در زندگی قبلی خود به خاطر دارم که همین ایوان را به همین خرابی دیده‌ام یا اگر در شهر یا مملکت دور افتاده‌ای مناظری را ببیند ادّعا می‌کند که قبلاً اینجا را دیده‌ام و بطور کلی در پیش خود قیاس می‌کند که آنجا یا آن مکان در نظر او آشنا می باشد و این هم همانند همان داستانهائیست که قبلاً به آن اشاره شد.

به این افراد باید گفت: اولاً هیچگونه مدرک معتبر که بتوان در بحثهای علمی روی آن تکیه نمود برای این ادعاها وجود ندارد، و بفرض اینکه فردی پیدا شود که چنین ادعائی کند هیچ بعید نیست که از قبیل توهّمات و خیالاتی باشد که پاره‌ای از بیماران روانی به آن گرفتارند وگرنه هریک از ما هزاران فرد سالم را می‌شناسیم و با آنها محشور هستیم و هرگز ندیده‌ایم هیچکدام چنین ادعائی داشته باشند.

ثانیاً بفرض اینکه چنین افرادی پیدا شوند و از نظر روانی از سلامتی برخوردار باشند تازه این سئوال پیش می‌آید که دلیل این تبعیض چیست؟ چرا تنها افراد بسیار معدودی مدّعی به خاطر داشتن زندگی پیشین باشند و دیگران همه انکار کنند، این تبعیض کاملاً بی دلیل است، اینها همه بخوبی گواهی می‌دهد که اصل ادعای مزبور واهی و بی اساس می باشد.

معتقدین به عود ارواح خود هم در شک و تردیدند!!

چه خوب است افرادی که در تثبیت عقاید خود متوجه احتمالات زیادی باشند که اگر حقاً انحرافی در عقیده خود می بینند آنرا تعدیل کرده و راه حقیقت را پی گیری کنند، همچنان بسیاری از معاریف مادّیون که پس از تحقیقات و کاوش احتمالات زیادی درباره وجود و بقاء روح در حالات آنها پدید آمد که آخرالامر از مادّه گرائی به روح گرائی پیوستند، و بدیهی است آنان که در عقاید انحرافی خود سماجت ورزند و حاضر نباشند کوچکترین احتمال در بطلان آن بخود راه دهند هیچگاه به حقیقت راه نخواهند یافت.

در رابطه با این معنا در بعضی از کتب روانپژوهان دیده می‌شود، بعضی از معتقدین به عود ارواح که تعصب زیاد و پافشاری در اثبات عقیده خود چندان ندارند در نوشته های خود بیانات تردیدآمیزی اظهار کرده‌اند، همچنان نویسنده معروف بلژیکی بنام «موریس مترلینگ» که در غرب طرفداران زیادی دارد و کتابهای بسیاری از خود بجای گذاشته است در کتابی بنام «مرگ و زندگی» در

مورد اعتقاد خود به عود ارواح چنین آورده است:

در مسئله تجدید حیات احتمالاً باید بدانیم که بدبختانه و متأسفانه دلائل الهیون و روحیون بهیچوجه کافی و قانع کننده نیست، (گویا این نویسنده اعتقاد خود را دربارهٔ عود ارواح به عقاید بعضی از الهیون و روحیون آئین مسیح متّکی دانسته است) در حالیکه علماءِ حقیقی و روحانیون مسیح هم هیچگاه در این مورد صراحتی نداشته و اعتقاد به امر معاد را نفی نکرده‌اند، ولی او بیانات آنان را قانع کننده نمی‌داند و در عین حال می‌گوید: مسئله تجدید حیات حتماً باید صحتی داشته باشد و روزی صورت بگیرد و دیر یا زود آن فرقی نمی‌کند، زیرا به موجب یک اصل بدیهی هیچ چیزی در این جهان از بین نمی‌رود و یا ساکن و جامد نمی‌ماند.

و اضافه می‌کند: امّا چیزی که هنوز کشف نشده و شاید هم کشف نشود، آنست که: آیا یک فرد بشری در موقع تجدید حیات خود علم به گذشته خویش خواهد داشت یا نه، اگر قرار باشد که شخصی نداند خود کیست و چه بوده است، تجدید حیات او چه معنی و اهمیّتی دارد!! وقتی به این مسئله فکر کنیم که دوباره با همان سئوال که در موقع تفکر راجع به بقای پس از مرگ و ادامه حیات و وجدان به آنها مواجه می‌شدیم روبرو هستیم و کار ما از سر گرفته شده است، امّا از نظر علمی مکتب تجدید حیات انسان مانند مکتب بقای پس از مرگ جواب قاطعی به سئوالات ما نمی‌دهد (به سئوالات اولیه و سئوالات آخری)، یعنی نه از منشأ تجدید حیات سخن می‌گوید و نه از مقصود آن، و حال آنکه در هر مکتبی همین دو اصل فهمیدن مبدأ و مقصد مهم است، کسانی که معتقد به تجدید حیات انسان هستند فقط به طرز ساده‌ای مبدأ و مقصد را موکول به گذشت هزاران سال بعد می‌نمایند و به گمانشان واقعاً افراد بشری می‌تواند در گشایش گردش روزگار از فهم این نکته مهم سرنوشت خود صرفنظر نماید.

آقای موریس مترلینگ، چنین ادامه می‌دهد که مبادی و مقاصد مکتب تجدید حیات چنانکه گفتیم از الی غیرالنّهایه شروع و به الی غیرالنهایه خاتمه پیدا می‌کند و ملاحظه می‌شود که جواب، یک جواب سطحی است و نمی‌توان آنرا به افراد بشر قبولاند.

البته من خیلی میل دارم از حوادث آتی زندگی خودم باخبر شوم و بدانم بعد از مرگ چه بسرم خواهد آمد، ولی شما به من می‌گوئید که انسان در طی مراحل مختلف حیات معنوی خود مجبور است ریاضت و مرارت بکشد و جبران مافات را بنماید و روحش را تصفیه کند و از جهانی به جهان دیگر برود تا بتواند مجدداً ببارگاه ملکوتی که برای اولین بار هم از آنجا خارج شده است راه بیابد.

من این دلیل را یک دلیل حقیر خاکی و متعلق به دنیای فانی خودمان می‌دانم و اطمینان دارم که آثار مذاهب قدیمه باعث ترکیب و تشکیل چنین دلیلی شده است، ولی معهذا حاضرم آنرا قبول کنم، آری حاضرم به آن ایمان بیاورم، ولی بگوئید ببینم که بعد چه خواهد شد، آنچه که برای من اهمیّت دارد اینست که بدانم طی فلان مدت بعد از مرگ خودم به فلان صورت زندگی خواهم کرد، بلکه می‌خواهم همیشه وجدان و شعور حالیه خود را حفظ کنم و زنده و عاقل باشم.

و بسیار مطالب ضد و نقیض در آن کتاب آورده و اگر خوب به گفتار این فیلسوف و نویسنده‌ای که به اصطلاح او را مغز متفکر جهان غرب می‌دانند توجه کنید خواهید دید که چگونه در عین حال که عود ارواح را پذیرفته ولی از سستی عقاید خود در این باره سخن گفته است (و در حقیقت خود تلویحاً عود ارواح را رد کرده) و گویا در این اعتقاد نیمه‌بند شاید خواسته است که از همکیشان زمان خود تقیه کرده باشد.

در اینجا منظور نگارنده در اظهارات این نویسنده معروف براین بود که پیروان این عقیده که آشنائی کامل به کتابهای آن نویسنده دارند خودشان در این امر داوری کرده و بر بطلان تناسخ و عود ارواح اعتراف نمایند.

چرا اکثر مدیومها به تناسخ و عود ارواح معتقدند؟!

از آنجا که بیشتر از مدیومها و رابطین با ارواح تحت تأثیر عقاید پیشینیان و ارتباط گیرندگان معتقد به عود ارواح قرار می‌گیرند، بدون توجه به مبانی دینی و علمی این مسئله را پذیرفته‌اند و عقیده باطل تناسخ را برخود تثبیت نموده‌اند!

برای روشن شدن این موضوع که بخصوص در نزد دانشمندان غرب قابل توجه است به بحث کوتاهی در این مورد اشاره خواهیم کرد.

در مورد پیامهائی که توسط مدیومها از ارواح می‌رسد در اثر تحقیقات و آزمایشات علماءِ علم روحی چنین نتیجه گرفته شده است که در بیشتر از جلسات اتفاق افتاده که فکر مدیوم و همچنین افکار حاضرین در جلسه، ناخودآگاه در رسانیدن پیام اصلی ارواح مؤثر واقع شود، حتی گاهی اوقات مدیومی که خودش و مراقبینش دارای مکتب و عقیده خاصی بوده‌اند اتفاق افتاده که پیام روحی را قلب کرده و طبق عقیده خود بیان نماید، پس با توجه به این حقیقت، مسلّم شده است که معتقدات دینی و افکار عقیدتی مدیوم و حاضرین در جلسه، در رسالتهائی که مربوط به مذهب بوده مؤثر است.

و اگر آن پیام و گفته‌های روح برخلاف اعتقاد مدیوم و حاضرین باشد، مدیوم آنها را ناخودآگاه عوض می‌کند، چون بطوری که گفته‌اند اعتقاد دینی در روی زمین در روی همه شئون حیاتی ما دخالت داشته حتی در عقل و فکر ما، ولی اگر پیامهای دینی را مدیومهای توانا و مترقّی برسانند اعتقادات دینی و مکتبی آنها در کیفیت پیام اثر نمی‌گذارد به خصوص اگر بتوانند با ارواح پیشرفته تماس بگیرند.

بنابراین از مفاهیم این مطالب معلوم می‌شود که مسئله تناسخ و عود ارواح که گاهی مورد تأیید مدیومها و وسیطهای غیرمتعهد بوده است آنها خواسته‌اند به مذاق و اعتقاد خود پیامهای ارواح را قلب و تحریف کرده و این اعتقاد ناصحیح و نادرست را به طرفداران ارتباط با ارواح قالب کنند.

و از آنطرف همانطور که قبلاً از قول علماءِ روحی اشاره شد، چه‌بسا از پیام ارواح غیر پیشرفته که گمراه کننده و خارج از حقیقت است، و حتی چنین گفته‌اند: که ارواح با آن احاطه‌ای که در عالم خارج از نهاد زندگان دارند می‌توانند فکر آنها را بخوانند و برای خشنودی آنان مبانی اعتقادی آنان را یا صحیح یا نادرست تائید نمایند، گویا شیوه‌ای هم در ارتباط با بعضی از ارواح در کار است که آنان حتی الامکان مسائل را طوری مطرح کنند که خشنودی مدیوم و اعضاءِ جلسه را فراهم سازند (و این بحثی مفصل و جداگانه است).

امّا برفرض اینکه روحی در پیام خود عود ارواح را تأیید کند هیچ دلیلی بر حقیقت آن نیست مگر آنکه کسانی که در ارتباط با ارواح ادعا دارند بتوانند با روح شریفی از اولیاءِ حق تماس گرفته و مطمئن باشند که آن روح در مقامات عالیه است، یعنی از او نشانه بگیرند و حقیقت را از او سئوال کنند، نه آنکه آقایان مدیومها با هر روح ناشناس و پست و غیر پیشرفته تماس بگیرند و هرچه گفت از او قبول کنند.

پس اگر می بینید در بیشتر از کتابهای علم الارواح و عالم پس از مرگ که در شرق و غرب به زبانهای مختلف نوشته شده و دربارهٔ تناسخ از اقوال مدیومها با استناد به پیام ارواح این عقیده را تأیید کرده اند، مطمئن بدانید همه خالی از حقیقت و بی ارزش است.

نگارنده نمی‌خواهد به دانشمندان علوم روحی جسارتی کند، بلکه می‌خواهد آنان را به جستجو و کاوش در این راه در آورد، و اکنون در این قرن که آنان در مسئله روح بطور جدی به بررسی و تحقیق پرداخته اند و خود عقیده دارند که بعد از مرگ ناظر بعضی از جریانات هستند آنان چنان پژوهشی بعمل آورند تا بلکه به حقیقت امر دست‌یافته و اقلاً با ردّ این عقیده باطل عوالم پس از مرگ خود را نیکو نگهدارند.

اعتقاد به معاد دلیل بر بطلان تناسخ و عود ارواح است

با آنکه در گفتارهای معتقدین به عود ارواح مطالبی متواتر و تکراری است، و قبلاً اشاره شد که از جمله استدلال آنها در صحت عقیده خود آنست که می‌گویند: ارواح شریر و بدکار برای رسیدن به سزا و کیفر اعمال خود بعد از مرگ به کالبد ناقص الخلقه ها همچنان کور و کر و افلیج و دردمند حلول می‌کنند تا به کیفر خود برسند و فرصتی دیگر برای بدکاری نداشته باشند تا از این طریق گناه آنان پاک شود!

در این استدلال باید به آنها گفت: اولاً از کجا معلوم است که شخص

کور و کر و افلیج نتواند مرتکب جنایت و گناه شود، بلکه شاید از نظر محرومیتی که دارد گستاخ‌تر و ناسپاس‌تر گردد، و در ثانی روحی که با پیوستگی با جسد دیگر گناه کرده کجا مسئله عدل اجازه می‌دهد که جسد معلول دیگری بواسطه او آزار و شکنجه ببیند و از آنطرف می‌خواهیم بدانیم آنهمه ارواح شریر و بدکار و ناصالح که در دنیا وجود دارد تنها عده محدودی از آنها در کالبد ناقص الخلقه‌ها حلول می‌کنند، بقیه گناهکاران که اکثریّت را تشکیل می‌دهند در چه حال قرار دارند و اگر بگوئید به کالبدهای سالم می‌روند که باز آنهم گناهی بالاتر از گناه است که یک روح شریر و جنایتکار به کالبد بیگناهی تعلق گیرد و آن روح با پیوستگی بهمان کالبد زجر و شکنجه متحمل شود و این با مسئلهٔ عدل الهی درست در نمی‌آید و در شأن خالق و آفریننده جهان نیست!

و این اعتقاد خرافی ناشی از بی ایمانی به امر مبدأ و معاد است، چون اگر کسی اعتقاد به امر معاد داشته باشد بطلان تناسخ و عود ارواح در نزد او ثابت است.

اکنون ما در این بحث کاری به عقاید مسلمین جهان نداریم، چون اسلام امر معاد را پذیرفته و جزءِ یکی از اصول آن است، ولی روی سخن به تأسیسات و دانشکده‌های علوم روحی و معتقدین به این عقیده خرافی است که امروز با آنکه پیشرفتهائی از نظر علمی در این امر بعمل آمده بیم آن می‌رود که روی این موضوع بسیار بزرگ و جدی توجهی حاصل نشود و معتقدین به این عقیده باز کاوشهای خود را روی همین دلائل مردود و باطل بکار گیرند و پیروان خود را از امر معاد و رستاخیز غافل سازند.

بیانات فیلسوف نامی شرق در بطلان تناسخ

اینکه در این کتاب شریف در اثبات بعضی از مطالب استناد به بیانات فلاسفه یا دانشمندان شرقی و غربی می‌شود، از آن جهت است تا کسانی که اعتقاد راسخی به گفتار الهی و بیانات کتاب آسمانی ندارند و از گفتار بزرگان و

اندیشمندان پیروی می‌کنند، در این مورد هم از نظرات آنها بهره گیری کرده و عقاید خود را اصلاح نمایند، بخصوص آنکه می‌دانیم اغلب از مشاهیر و دانشمندان نامی که شهرت جهانی دارند گفتار آنان مورد تأیید عموم علاقه‌مندان است.

فیلسوف شهیر و نامی ملاصدرا «صدر المتألهین شیرازی» که گفتار او اکثراً مورد تأیید دانشمندان جهان بوده است، در کتاب مشهور خود بنام «اسفار» ضمن دلائل فراوانی برمحال بودن نظریه تناسخ آورده است که: روح در آغاز پیدایش خود «استعداد و قوه» محض است و در هیچ قسمت به مرحلهٔ فعلیّت نرسیده است، همانطور که بدن نیز در آغاز جنین می باشد یعنی همه چیز او در مرحله استعداد نهفته است.

این دو «روح و بدن» دوش به دوش یکدیگر پیش می‌روند و آنچه در آنجا بصورت «قوه و استعداد» نهفته است تدریجاً به مرحله فعلیّت و ظهور می‌رسد.

همانطور که جسم پس از رسیدن به یک مرحله از «فعلیّت» محال است دوباره بحال استعداد و قوّه بازگردد، مثلاً مرکز یک جنین کامل به مرحله «نطفه» یا «علقه» تنزل نمی‌کند و یا پس از تولد به رحم بازنمی‌گردد، همچنین روح هم پس از رسیدن به یک مرحله از فعلیّت محال است دومرتبه بازگشت به «قوه» نماید.

چه اینکه حرکت این دو، روح و جسم از «قوه» به «فعل» از نوع حرکت جوهری است که در ذات اشیاء صورت می‌گیرد و بازگشت در حرکت جوهری امکان‌پذیر نیست.

حال اگر فرض کنیم روح پس از رسیدن به مرحله فعلیّت بازگشت به بدنی که در حال جنینی یعنی استعداد و قوه محض است می‌نماید لازمه آن این می‌شود که دو چیز متضاد با هم متحد گردند، یعنی بدنی که در حال استعداد و قوه است با روحی که به مرحله فعلیّت و ظهور رسیده متحد شود، تردیدی نیست که چنین اتحادی محال می باشد.[1]

امّا در کتاب «مظاهر الالهیه» که آنهم باز از بیانات جناب

۱. از کتاب «عود ارواح» آیت‌الله مکارم شیرازی.

صدرالمتألهین است، تناسخ را از بُعد دیگری و به معنای غیر ظاهر آن مورد بررسی قرار داده و می‌گوید: بدان که نفس در این دنیا از بدنی به بدن دیگر تناسخ نمی‌یابد خواه آن نفس، نفسِ انسانی باشد که در این صورت «نسخ» نامیده می‌شود و خواه حیوانی باشد که در اینصورت «مسخ» نامیده می‌شود و خواه جمادی باشد که «رسخ» گفته می‌شود و اگر نباتی باشد که «فسخ» نامیده می‌شود (و قبلاً هم در این موضوع اشاره‌ای شد).

آری نفوس در جهان آخرت نشأتهای گوناگون دارند (نه در این دنیا) و تناسخ به معنی دگرگونی نفس است برحسب نشأتی دیگر که به صورتی حیوانی یا نباتی یا جمادی مصوّر بوده و برحسب اخلاق و عادتهای پست خویش دارای مراتبی ناقص باشد.

امر تناسخ مخالفت با اعتقاد اهل تحقیق نیست، بلکه نزد محققان و صاحبان مذاهب و ادیان (از جهت خاص خود) ثابت است، چنانکه خدایتعالی در جائی می‌فرماید:

وَجَعَلَ مِنهُمُ الْقِرَدَةَ والْخَنازِيرَ[1]

آنان را به صورت میمون و خوک مسخ گردانید.

و همچنین در جای دیگر فرمود:

فَقُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ[2]

به آنان گفتیم پس از جدا شدن از بدن به صورت بوزینه درآئید.

و نیز از کلام جواهرآسای رسول اکرم است که فرمود:

يحشر النّاس يَوْمَ القيامة عَلى وُجُوهٍ مختلفة.

مردم در رستاخیز با صورتهای مناسب با هیئتهای نفسانی خویش برمی‌خیزند.

بهمین جهت گفته شده است که هیچ مذهبی نیست که تناسخ در آن (از این نظر) پایه استوار نداشته باشد. با توجه به این معنا سخن بسیاری از حکمای

۱. مائده / ۶۰.
۲. بقره / ۶۵.

بزرگ همچون «افلاطون» و «سقراط» و «فیثاغورث» و «دیمون» و «هرمس» موسوم به پدر حکیمان را می‌توان به تناسخ (برمبنای معنا در این بُعد) حمل کرد، چون این امر محقق شد بر تو آشکار می‌گردد که نزاع میان حکما نزاعی لفظی است و همگی آنان در باطل بودن تناسخ به معنی ظاهریش متفقند!

تناسخ حقیقی نزد اهل کشف و شهود و صاحبان مذاهب و ادیان مسخ شدن باطن و منقلب شدن ظاهر است از صورت خود به صورتی که باطن به سبب غلبه یکی از قوای نفسانی مناسب و یا مقتضی با آن می باشد تا آنجا که مزاج و هیئت هر دو به شکلی که مناسب با آن صفات حیوانی است دگرگون شود. این امر در مورد قومی است که نکبت نفس هایشان فزونی یافته و عقلهایشان به سستی گرائیده است، و این گونه مسخ در روزگار ما همچنان که در میان قوم بنی اسرائیل مسخ ظاهری رخ داد، بسیار است.

امّا در رابطه با این معنا در «تفسیر نمونه» آورده است: مسخ یا به تعبیر دیگر «تغییر شکل انسانی به صورت حیوانی» مسلماً موضوعی برخلاف جریان عادی طبیعت است، البته «موتاسیون» و جهش و تغییر شکل حیوانات به صورت دیگر در موارد جزئی دیده شده است و پایه های فرضیه های تکامل در علوم امروز برهمان بنا نهاده شده ولی مواردی که در آن «موتاسیون» و جَهش دیده شده صفات جزئی حیوانات است، نه صفات کلّی، یعنی هرگز دیده نشده است که نوع حیوانی براثر موتاسیون تبدیل به نوع دیگر شود، بلکه خصوصیاتی از حیوان ممکن است دگرگون گردد و تازه جهش در نسلهائی که بوجود می‌آیند دیده می‌شود، نه اینکه حیوانی که متولد شده است با جهش تغییر شکل دهد، بنابراین دگرگون شدن صورت انسان یا حیوانی به صورت نوع دیگر امری خارق العاده است.

امّا بارها گفته شده است: مسائلی برخلاف جریان عادی طبیعت وجود دارد، گاهی به صورت معجزات پیامبران و زمانی به صورت اعمال خارق العاده که از پاره‌ای از انسانها سرمی‌زند هرچند پیامبر نباشند (که البته با معجزات متفاوت است).

بنابراین پس از قبول امکان وقوع معجزات و خارق عادات مسخ و دگرگون

شدن صورت انسانی به انسان دیگر مانعی ندارد، لذا مفهوم ظاهر کلمه «مسخ» که در آیه آمده است باید پذیرفت و بیشتر از مفسران هم همین تفسیر را پذیرفته اند.

در هرحال این موضوع در نزد فلاسفه و حکماءِ بزرگ اسلام بهیچوجه قابل پذیرش نیست که بازگشت ارواح را به بدن حیوان یا انسان دیگری تأیید نمایند و این مسئله به هر صورت و نحوی که مطرح شود یا هرگونه دلیل و برهانی برای اثبات آن ارائه شود کاملاً مردود و باطل شناخته شده و گذشته از گفتار الهی و بیانات کتاب آسمانی که در پیرو این بحث به آن اشاره می‌شود صدها دلیل بر بطلان آن از طرف محققین و دانشمندان بزرگ اقامه شده است که بقول یکی از بزرگان گفت: نخستین عیب بزرگ تناسخ یا عود ارواح مخالفت صریح آن با قانون تکامل در جهان زندگی و حیات و «ارتجاعی بودن» آن است، چگونه ما می‌توانیم معتقد باشیم که خداوند ارواح را پس از یک سیر تکاملی «ولو نسبی» بحال اوّل برمی‌گرداند و این امر اصلاً امری قبیح و بهیچوجه عاقلانه نیست!!

بطلان تناسخ و عود ارواح از نظر قرآن مجید

تا اینجا مطالب بسیاری از اقوال علماء و فلاسفه اسلامی دربارهٔ بطلان تناسخ و عود ارواح شنیدید، امّا بنظر می‌رسد که آنها همه زائد بود و ما وقت بسیاری در گفتار این بزرگان صرف نمودیم (بسیار خوب گفتند، هرچیز بجای خویش نیکوست)، چون زمانی که بیانات اصولی ما استناد به گفتار الهی باشد دیگر هیچگونه لزومی ندارد که بخواهیم به گفتار این و آن استدلال و استناد کنیم، دیگر مطلب تمام است، چون کیست که راستگوتر از خدا باشد مگر برای شما نگفته اند که قرآن می‌فرماید:

وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قیلاً[1]

کیست که بهتر از خدا حقیقت را آشکار نماید؟

۱. نساء / ۱۲۲.

یا برمضمون دیگر:

وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّهِ حدیثاً[1]

آری حقیقت را از خدا بشنوید.

و از آنطرف اگر پیروان عقیده تناسخ و عود ارواح اعتقاد به گفتار الهی در کتابهای آسمانی داشته باشند دیگر هیچ احتیاج نیست آنهمه کتابهای خود را مملو و پر از لاطائلات کنند و استناد به بیانات فلان دانشمند یا فلان روانپژوه یا کسانی که خود را در عالم توهّم در زندگانیهای متوالیه دیده‌اند نمایند و یا بالا تر اینکه خود را پیرو علماء و روانپژوهان منحرف ومتعصب به این عقیده‌خرافی نمایند.

البته چون عقیده تناسخ بسیاری از دانشمندان مشهور ممالک غربی را از مسیر حق منحرف ساخته و نگارنده در بطلان این عقیده هیچگاه قصد ندارد به مقام شامخ آنان جسارت و اهانتی کرده باشد، بلکه این از نظر آگاهی و تذکر و ارشاد است، چه اگر دانشمندی راه خطائی را بپیماید بسیاری از مردم عوام را به‌دنبال خود می‌کشاند و چه‌بسا هریک از دانشمندانی که این عقیده انحرافی را دارند در مقام علمی از جهات دیگر کوشش‌های بسیاری کرده باشند که قابل تحسین باشد، ولی یک انحراف عقیدتی که آنهم مربوط به اصول عقاید و الهیات است امکان دارد لطمه بزرگی به شئون مردان بزرگ و نامی وارد آورد تا بجائی که ممکن است دیگر مقام علمی آنان هم نادیده گرفته شود.

اکنون با توجه به این موضوع باید دید که علماء و دانشمندان اسلامی که گفتارشان در این مورد با عقاید مذهبی تطبیق دارد در این باره چه گفته‌اند؟

از آنچه که در مقالات و کتب ایشان به چشم می‌خورد تنها به چند آیه در این مورد استناد کرده‌اند که بنظر می‌رسد حداقل مطالبی بوده که برای آگاهی مسلمانان کافی باشد ولی بسط این کلام برای آگاهی جهانیان در حدی می باشد که بنظر نگارنده متجاوز از یکهزار آیه قرآنی همه دلیل و گواه بر ردّ و بطلان تناسخ و عود ارواح است، یعنی بیشتر از آیاتی که دربارهٔ امر معاد و رستاخیز و مسائل

۱. نساء / ۸۷.

حساب و کتاب و میزان و صراط و کیفر و پاداش و خلاصه بهشت و دوزخ آمده است همه مستقیم یا غیرمستقیم این امر را ثابت خواهد کرد، از آنجهت که معتقدین به عود ارواح همه منکر معاد و رستاخیز بوده و همانطور که قبلاً اشاره شد می‌گویند ارواح مجرمین و گناهکاران آنقدر باید در زندگیهای متوالیه رنج و شکنجه ببینند تا از گناه پاک و پاکیزه شوند و دیگر هیچ لزومی برای ثواب و عقاب در دارآخرت نیست.

و این عقیده از بس که ناقص و پوچ و بی معنی است نگارنده را بر آن داشت که دیگر از ادامه مطلب در بطلان این امر صرفنظر کرده و در پایان این بحث تنها به بعضی از آیات مربوطه قرآنی اشاره شود و البته بحث کلی آن در بخش آخر کتاب در امر معاد خواهد آمد.

گرچه اعتقاد نگارنده براینست که تنها یک آیه از آیات الهی در بطلان تناسخ و عود ارواح کافی است و اگر معتقدین به این عقیده باطل در این امر قانع نشده و اعتقاد بر بطلان عقیده خود حاصل نکردند، ما آنان را به آیات دیگری از بیانات الهی در این مورد آشنا می‌سازیم.

در سوره مؤمنون آیه ۱۰۱ می‌فرماید:

حَتّٰی اِذٰا جٰاءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ ارْجِعُونِ، لَعَلّی اَعْمَلُ صٰالِحاً فیما تَرَکْتُ کَلاّ اِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قٰائِلُهٰا وَمِنْ وَرٰائِهِم بَرْزَخٌ اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُونَ.

آنها که همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند (یا به عبارت دیگر آنها که مرتکب جرم و خطا و عصیان شده‌اند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد می‌گوید: پروردگارا مرا بازگردان شاید من کار نیکوئی انجام دهم و از آنچه ترک کردم جبران نمایم، به او گفته می‌شود: نه چنان است این سخنی می باشد که به زبان می‌گوئی و اگر بازگردی برنامه تو همان برنامه سابق است، و پشت‌سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند!

این آیه شریفه گذشته از اینکه دلیلی محکم بر بطلان تناسخ و عود ارواح است بیشتر برای اثبات عالم برزخ استدلال شده است و این در واقع همان منظور اصلی است چون معتقدین به عود ارواح هیچگونه اعتقاد به عالم برزخ نداشته و قیامتی را قائل نیستند و فیمابین این جهان و جهان آخرت را برزخ نمی‌دانند، تنها

اطلاق آنها در برزخ به عالم ارواح و همان تجدید و توالی حیات است (و ما در بخش دیگر در ادامه همین بحث به اثبات عالم برزخ از نظر قرآن مجید خواهیم پرداخت).

اکنون به تفسیر آیه شریفه توجه نمائید: این آیه در شأن کفاریست که عمر خود را بر عناد و انکار گذرانیده و در زمان رسول اکرمَ پیوسته نسبت کذب و سحر به حضرت می‌دادند و هیچگونه عاملی آنها را از رویه خود بازنمی‌داشت.

خدایتعالی از حال آنان چنین خبر می‌دهد: که وقتی که یکی از آنها مواجه و دست بگریبان مرگ می‌شود و در نزد موت عذاب را مشاهده می‌نماید و به گمراهی خود عارف می‌شود، آنوقت از روی حسرت و ندامت برآنچه تقصیر کرده است گوید: ای پروردگار من بازگردان مرا به‌دنیا تا تلافی کنم آنچه که از اطاعت تو سر پیچیده‌ام.

در جواب ایشان چنین گفته می‌شود: «کلاّ» نه چنانست، یا آنکه «حاشا که شما بازگردید» (همانا که کلمه رب ارجعون را) از فرط حسرت گوئید و این به مجرد حرف و صوت است و آنرا فایده‌ای نباشد و اثر اجابت برآن مترتب نیست، از آنجهت که عقب زندگانی دنیا یک حجاب و واسطه‌ای است، یعنی در میان دنیاّ و آخرت عالمی است که در آن عالم باید باز داشته شده تا روزی که قیامت بر پا شود و اهل عالم برانگیخته شوند.

خوب توجه کردید که عمومیت معنای آیه چنین است که مجرمین و خطاکاران هرگز به دنیا بازنمی‌گردند که کار نیکو کنند و خود را شایسته نمایند، مگر امکان نبود که خدایتعالی بفرماید که اشخاص گناهکار متوالیاً به دنیا برمی‌گردند تا خود را از گناه پاک کنند، مگر خدایتعالی بر کسی پوشیده و پنهانی دارد که این امر را مخفی نگه دارد. او سبحانه و تعالی صراحتاً می‌فرماید: خطاکاران برنمی‌گردند تا کار نیکو کنند، و باید در عالم برزخ یعنی در جهان پس از مرگ (که علماءِ روحی آنرا عالم ارواح می‌خوانند) در آنجا باید بمانند تا «الی یوم یبعثون» روزی که برانگیخته شوند در رستاخیز.

و اصلاً خلاف گفته معتقدین به عود ارواح خدایتعالی در جای دیگر می‌فرماید:

وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عنه...[1]

اگر آنها به حیات دنیا بازگردند باز به همان برنامه‌ها و روش خود ادامه می‌دهند.

و از همان کارهائی که آنها را نهی کرده بودند دوباره مرتکب می‌شدند، این خوی بد که بر طبیعت آنها نشسته است اگر هزاران بار به دنیا بیایند اصلاح نمی‌شوند.

با آنکه این آیه دربارهٔ مشرکان است که می‌فرماید: هنگامی که در دار آخرت مواجه با عذاب الهی می‌شوند چنان منقلب می‌گردند که فریاد می‌کشند، ای کاش برای نجات از این سرنوشت شوم و جبران کارهای زشت گذشته بار دیگر به دنیا بازمی‌گشتیم و دیگر آیات پروردگار را تکذیب نمی‌کردیم و کارهای شایسته انجام می‌دادیم تا در صف مؤمنان قرار می‌گرفتیم.

در اینجا اشاره شده است که اگر برفرض محال بار دیگر به دنیا برگردند باز به‌سراغ همان کارهائی می‌روند که از آن نهی شده بودند، و این معنا عمومیّت دارد که معتقدین به عود ارواح بدانند هرگز مجرمین و گناهکاران به این دنیا بازگشت نخواهند کرد و باید کیفر اعمال خود را در دارآخرت عیناً مشاهده نمایند.

و خدایتعالی در این مورد که اهل جرم و عصیان در عالم پس از مرگ تقاضای بازگشت به دنیا را دارند و از آنان پذیرفته نمی‌شود در چند مورد به آن اشاره فرموده، حتی در مسئله رستاخیز هم، هنگامی که بدکاران صحنه قیامت را مشاهده می‌کنند و نتیجه اعمال خود را می بینند در حالیکه سربزیر افکنده و تقاضای بازگشت به دنیا را دارند اشاره می‌فرماید که چنین بازگشتی امکان‌پذیر نیست، خوب توجه نمائید:

وَلَوْتَرىٰ اِذِ الْمُجرِمُونَ نٰاكِسُو رُؤُسِهِم عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنٰا اَبْصَرْنٰا وَسَمِعْنٰا فَارْجِعْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً اِنّٰا مُوقِنُونَ.[2]

اگر بینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سربزیر افکنده می‌گویند: پروردگارا آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم ما را بازگردان تا عمل

۱. انعام/ ۲۸.
۲. سجده/ ۱۲.

صالح بجا آوریم، ما به قیامت ایمان آوردیم (در این حالت به خواسته آنها هیچ اعتنائی نمی‌شود).

پس توجه کردید که این آیه شریفه از دو جهت برای معتقدین به عود ارواح قابل اهمیت است، یکی آنکه عود ارواح به دنیا امکان ندارد و دیگر اینکه بدانند برای پاک شدن از گناه امر معاد و رستاخیر حتمی الوقوع است.

برای آگاهی میلیونها مردم جهان!

مطالبی که گذشت شاید برای بطلان تناسخ و عود ارواح کافی باشد، ولی همانطور که گفته شد چون این کتاب جنبه جهانی دارد و این امیدواری حاصل است که به زبانهای مختلفه انگلیسی و فرانسه بخصوص چینی و هندی و ژاپنی که مرکز طرفداران این عقیده است ترجمه و چاپ شده و در اختیار میلیونها مردم جهان که به این امر پوچ و باطل اعتقاد دارند قرار گیرد.

لذا نگارنده برای تأیید این معنا باز به گفتار الهی استناد کرده و به تفسیر چند آیه دیگر در این مورد می پردازد.

در آیه ۲۷ از سوره بقره می‌فرماید:

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

چگونه به خداوند کافر می‌شوید در حالیکه شما اجسام بی روحی بودید و او شما را زنده کرد، سپس شما را می‌میراند و بار دیگر شما را زنده می‌کند، سپس بسوی او بازمی‌گردید.[1]

۱. البته این توجه را داشته باشید که اخبار رجعت هیچ ربطی به این بحث ندارد، زیرا رجعت که اعتقاد آن از نظر عقاید اسلامی ضروری است، بحث مفصلی داشته و جنبه عمومی ندارد وتنها دربارهٔ محدودی از افراد است. نگارنده در کتاب «مقام ولایت» این موضوع را بطور گسترده‌ای بیان داشته است.

خوب توجه نمائید، که در این آیه شریفه سه موضوع مهم مطرح است و آن اینکه اشاره می‌فرماید: ما شما را از عدم بوجود آورده‌ایم و حیات بخشیدیم و سپس شما را می‌میرانیم و برای بازگشت در رستاخیز شما را زنده می‌کنیم، دیگر مسئله ده بار صد بار هزار بار عودت به زندگی دنیا نیست، چه می‌گویند این آقایان طرفداران عود ارواح از قول فلان هنر پیشه یا فلان مرتاض یا دست آخر از قول فلان دانشمند، اینها که مأخذی ندارد، تنها قول خدایتعالی معتبر است.

همچنانکه باز در سوره روم آیه ۳۹ می‌فرماید:

اَللّٰهُ الَّذی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحییکُمْ...

خداوند همان کسی است که شما را آفرید و سپس روزی داد و بعد می‌میراند و سپس زنده می‌کند.

این آیه شریفه باز اشاره به دو موضوع اساسی مبدأ و معاد می‌کند و مطالب را در سه کلام تمام کرده است که هیچگونه ابهامی برای کسی باقی نماند و در جای دیگر برمضمون صریحتری می‌فرماید:

قُلِ اللهُ یُحْییکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ اِلی یَوْمِ القِیٰمَةِ لا رَیْبَ فیه وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ.[1]

بگو خدا حیات بخشد به شما پس بمیراند شما را پس جمع کند شما را تا روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست ولی بیشتر از مردمان نمی‌دانند.

چگونه خدایتعالی به منکرین معاد هشدار می‌دهد و چقدر این هشدار به طرفداران عود ارواح نزدیک است که اغلب استناد به اکثریت می‌کنند و از این جهت که طرفداران این عقیده در دنیا زیاد است، استناد به این امر کرده می‌گویند اگر این اعتقاد صحیح نبود این همه مردم دنیا عقیده به آن نداشتند و چه خوب خدایتعالی بعد از آنکه اشاره می‌فرماید که خدا به شما جان می‌دهد و جان شما را می‌گیرد و در قیامت شما را دور هم جمع می‌کند تأیید می‌فرماید:

وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ.

اکثر مردم جهان از این امر غافل هستند و نمی‌دانند.

۱. جاثیه / ۲۵.

حقیقتاً قرآن معجزه است که اطلاع داده است گروه بسیاری از مردم از اجتماع روز قیامت بی خبرند و چه خوب شد که این کتاب شریف برای اکثریت مردم جهان آگاهی و اتمام حجتی باشد تا آنها بخود آیند و از وقوع رستاخیز بی خبر نباشند!

و این کمال ناسپاسی انسان است که در امر آفرینش به این سه امر مهم توجهی نداشته باشد که خدایتعالی خود آنقدر به دانش آن اصرار ورزیده و در آیات بسیاری با مضامین گوناگون تکرار می‌فرماید: که ای مردم بدانید: خدا شما را بوجود آورد و شما را از این عالم می برد و پس از زندگانی موقتی در عالم برزخ شما را دوباره زنده می‌کند و در اجتماع عظیم رستاخیز برای پاداش و کیفر اعمال شما را حاضر می‌سازد و جالب اینکه در آیه‌ای اشاره می‌فرماید که مواظب باشید به این اصول کفران نورزید، قوله تعالی:

وَهُوَ الَّذی اَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُمْ اِنَّ الْاِنْسانَ لَکَفورٌ[1]

اوست که حیات بخشد شما را پس میراند شما را پس زنده می‌کند شما را بدرستی که انسان با انکار به این اصول کفران می ورزد.

و نگارنده نمی‌داند که اشاره کفر بر معتقدین به عود ارواح تا چه حد است!

اصولاً خدایتعالی در داستان آفرینش آدم مطلب را تمام کرده است و پس از استقرار آدم در روی زمین باز اشاره به همین سه اصل مهم کرده می‌فرماید:

قالَ فیها تَحْیَوْنَ وَفیها تَمُوتُونَ وَمِنها تُخْرَجُونَ[2]

در آن زمین زنده می‌شوید و در آن می‌میرید و از آن در رستاخیز بیرون خواهید آمد.

و هیچگاه نفرمود در این زمین شما ده بار یا صد بار زندگانی متوالی خواهید داشت.

و مهمتر اینکه در جائی امر رستاخیز را باز اشاره به همین زندگانی زمینی کرده می‌فرماید: **مِنها خَلَقْناکُمْ وَفیها نُعیدُکُمْ وَمِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً اُخْری**[3] چه تعبیر گویا

۱. حج / ۶۶.
۲. اعراف / ۲۵.
۳. طه / ۵۵.

و فشرده‌ای از گذشته و امروز و آینده انسانها شده است، همه از خاک بوجود آمده‌ایم و همه بخاک بازمی‌گردیم و همه بار دیگر از خاک برانگیخته می‌شویم.

و همچنین است بطور کلی که خدایتعالی درباره خلقت آدم می‌فرماید ما انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم، سپس آنرا نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن قرار دادیم و بعد نطفه را به صورت علقه و علقه را به صورت مضغه و مضغه را به صورت استخوانها در آوردیم و از آن پس آنرا آفرینش تازه‌ای ایجاد کردیم و در آن آفرینش به خود آفرین گفتیم.

و این همه طول و تفصیل برسر همین یک موضوع است که بعد از همه اینها می‌فرماید:

ثُمَّ اِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ، ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ القِيٰمَةِ تُبْعَثُونَ[1]

شما بعد از آن می‌میرید و سپس در روز قیامت برانگیخته می‌شوید.

این نکته را هم باید توجه داشت که خدایتعالی در آیه دیگر از بیان قول گناهکاران در رستاخیز می‌فرماید:

قٰالُوا رَبَّنٰا اَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنٰا بِذُنُوبِنٰا فَهَلْ اِلىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ[2]

آنها می‌گویند پروردگارا ما را دوبار میرانیدی و دوبار زنده کردی اکنون به گناه خود معترفیم، آیا راهی برای خروج از عذاب (و بازگشت به دنیا و جبران مافات) وجود دارد؟

ممکن است بعضی جمله دوبار ما را میرانیدی را دستاویز قرار دهند و بخواهند چنین استدلال نمایند که این دلیل برآنست که انسان یکبار دیگر به زندگی این جهان برمی‌گردد و سپس می‌میرد درصورتی که باز نگردد و یکبار میراندن بیشتر نیست.

بنابر آنچه گفته‌اند با توجه به آیات گذشته کاملاً روشن است که منظور

۱. مؤمنون / ۱۵.
۲. غافر / ۱۱.

از مرگ اول همان حالت قبل از زندگی این جهان است که انسان به صورت موجودی بی جان خاک بوده و سپس لباس زندگی به اندامش پوشانیده شده و اگر تعبیر به میرانیدن شده به اصطلاح علمی از باب فعلیّت است، منظور از تغلیب اینست که هنگام نام بردن از دو چیز با هم تعبیر اصلی از یکی از آن دو انتخاب کرده و هر دو را با یک عبارت ذکر کنند.

بعضی از مفسرین هم گفته اند: منظور از دو بار میرانیدن، مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ است و منظور از دو مرتبه احیاء، احیای برزخی و احیای در قیامت است.

و بعضی دیگر هم گفته اند: منظور از دو حیات زنده شدن در قبر برای پاره ای از سئوالات است و زنده شدن در قیامت، و منظور از دو مرگ، مرگ در پایان عمر و مرگ در قبر می باشد، و از آنجا که سئوال منکر و نکیر در قبر جزء یکی از اعتقادات حقه شیعیان است این احتمال اعتبار زیادی دارد، همچنان که در رابطه به این معنا امام سجاد علیه السّلام در تعلیمات عالیه خود در دعا فرمود:

اَبْکی لِسُئوالِ مُنکَرٍ ونکیرٍ ایّایَ.

جا دارد که گریه کنیم از پرسشهای پی در پی و بازخواستهای نکیر و منکر.

و این معنا شرحی بتفصیل دارد که نگارنده در کتاب «عشق و رستگاری» شرح دعای ابوحمزه ثمالی آنرا تشریح کرده است.

لذا جمعی از مفسران این آیه را دلیل بر حیات موقت در قبر دانسته اند و مرگ کامل پس از آن، و تفسیرهای دیگری هم در این مورد شده که بطول می انجامد که در هرحال می‌توان گفت این آیه شریفه از جمله آیاتی است که تناسخ و عود ارواح را باطل می‌کند.

امّا یک اشاره کوتاه دیگری در این مورد است که در اینجا با ذکر آن بحث خود را از نظر قرآن مجید در این موضوع خاتمه می‌دهیم: صاحبان عقیده به عود ارواح می‌گویند: ارواح گناهکاران باید در کالبدهائی متوالیاً حلول کرده تا در اثر سختی و رنج پاک و پاکیزه شوند. قرآن مجید در بسیاری از آیات خود این معنا را هم از این بُعد خاص رد کرده و مکرر می‌فرماید: هیچ نفسی بار گناه نفس

دیگری را به دوش نمی‌کشد و قبلاً هم در معنای نفس گفته شد که «نفس» مجموعه‌ای از روح و تن و جان و جسد اثیری است، پس چگونه ممکن است که روح مستقلاً در نفس دیگری کیفر اعمال خود را ببیند!

خوب توجه کنید به یکی از چند آیه در رابطه به این معنا که می‌فرماید:

وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ اِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرىٰ ثُمَّ اِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ...[1]

هیچکس جز برای نفس خود عملی انجام نمی‌دهد و هیچ گناهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود جز آنکه بازگشت همه نفوس بسوی پروردگار عالم بوده و در قیامت هر نفسی به کیفر و پاداش عمل خود خواهد رسید (قبلاً هم به این آیه شریفه از بُعد دیگری اشاره شده است).

و اینکه می‌فرماید: **وَاتَّقُوا يَوْماً لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً...**[2] از همین جهت است که خدایتعالی اشاره می‌نماید: از آن روزی بترسید که هیچ نفسی بجای نفس دیگری مجازات نمی‌شود، آخر این آقایان طرفداران به عقیده عود ارواح در مقابل این کلمات جواهرآسای الهی چه می‌گویند؟ و این لاطائلات چیست که بهم بافته‌اند؟[3]

۱. انعام / ۱۶۴.

۲. بقره / ۴۸.

۳. این موضوع قابل توجه است که بعضی از دانشمندان غرب‌زده که از معتقدین به عود ارواح کورکورانه تقلید می‌کنند و اطلاعات ناقصی از مطالعهٔ قرآن بدست آورده‌اند بعضی از آیات قرآنی را که فقط شأن نزول آنها در امر رستاخیز و قیامت است پیش خود تأویل کرده و آن آیات را دلیل بر صحت تناسخ آورده‌اند که نگارنده نمی‌خواهد وقت خوانندگان را به این گونه دلائل پوچ وتحریف شده بگیرد و حقیقت امر هم از شأن این کتاب خارج است که بخواهد مطالبی را که هیچ ارزش عقلی و نقلی ندارد و می‌خواهد باطل را بجای حق جلوه دهد آنرا اظهار نماید.

بطلان تناسخ و عود ارواح از نظر احادیث و روایات

همانطور که قبلاً اشاره شد معتقدین به تناسخ اعتقاد به امر معاد و قیامت را نفی کرده‌اند و می‌گویند قیامت آنها در همین زندگانی متوالی دنیا صورت می‌گیرد وتشکیلات محاکمه و حساب و کتاب در آخرت به‌وقوع نخواهد پیوست و اصلاً می‌گویند هیچ ضرورتی هم ندارد چون هر کس به مکافات عمل خود در دنیا خواهد رسید، از این معنا چنین استنباط می‌شود که یک نوع ظلم و ستمکاری در جریان است که بدون روز محاکمه و بررسی اعمال سزای بدکاران داده خواهد شد و از این جهت طبق احادیثی که از پیشوایان بزرگ اسلام بما رسیده ضمن ابطال قطعی این عقیده توجه خواننده را جلب می‌نمائیم.

در کتاب «عود ارواح» از مرحوم «صدوق» محدّث بزرگ اسلام نقل می‌کند: که در کتاب «عیون الرضا» از هشتمین پیشوای ما علی بن موسی الرضا علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت در پاسخ سئوالی که مأمون از مسئله تناسخ کرد فرمود: کسی که ایمان به تناسخ داشته باشد ایمان به خدا ندارد و بهشت و دوزخ را انکار می‌کند.

نکته‌ای که در این حدیث بیشتر باید مورد توجه قرار گیرد اینست که عقیده به تناسخ همدوش با عدم اعتقاد به خداوند ذکر شده است و ارتباط این دو با توجه به یک موضوع روشن می‌گردد و آن اینکه در کتب «تاریخ و ادیان» می‌خوانیم یک دسته از طرفداران سرسخت تناسخ جمعی از مادّیین بودند، آنها به این جهت ابراز تمایل به این مسلک می‌نمودند که براثر عدم اعتقاد بوجود خدا ناچار بودند ارواح را ازلی و بدون آفریننده بدانند، طبعاً این ارواح در طول عمر جاوید خود می بایست هرچند صباحی در بدنی منزل گزینند و با از میان رفتن یک بدن روح وارد بدن دیگری می‌گردد و به عمر خود ادامه می‌دهد، «خوب دقت کنید» به این ترتیب رابطه نزدیکی میان این عقیده و عقیده مادیگری پیدا می‌شود.

در سخنان علی علیه السّلام در نهج البلاغه تعبیراتی دیده می‌شود که با صراحت این عقیده خرافی را طرد می‌کند، مثلاً دربارهٔ مردگان چنین می‌فرماید:

«آنها نمی‌توانند کارهای بد خود را دیگر جبران نمایند و نه توانائی دارند چیزی برحساب خود بیفزایند».

بدیهی است کسانی که معتقد به تناسخ هستند می‌گویند: انسان پس از مرگ به این جهان بازمی‌گردد تا اعمال گذشته خود را جبران نماید و بگفته آنها تکامل ناقص خود را به انجام برساند.

البته در این موضوع مدارک دیگری نیز هست که برای دوری از اطاله کلام از ادامه این بحث خودداری گردید، ولی نگارنده تقاضا دارد از کسانی که در سرتاسر جهان خارج از ایران براین عقیده (یعنی به تناسخ و عود ارواح) پایبند هستند اگر مطالب و مدارکی را که در این کتاب در بطلان عقاید ایشان ارائه شده نپذیرفته و راه نیافته و یا در شک و تردیدی هستند و یا طالب توضیحات بیشتری باشند، به مراکز علمی ایران بخصوص در قم و تهران و شیراز مراجعه و مکاتبه نمایند تا هرگونه اشکال آنها در این عقیده خرافی برطرف گردد.

بخش چهارم

عالم برزخ یا عالم ارواح

اولین مسیر حرکت از این جهان بسوی عالم ارواح!

در بخشهای قبل مطالبی دربارهٔ مسئله روح و نفس و چگونگی آنها در زندگانی دنیا گذشت و اکنون می‌خواهیم پرونده حیات دنیوی را بسته و مقدمات حرکت را بسوی عالم ارواح فراهم سازیم.

قبلاً در مورد اینکه هر نفسی چشنده مرگ است در ذیل آیه شریفه **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...**[1] در صفحه ٤٢٦ مطالبی گذشت، و در اینجا در رابطه به این معنا گفته می‌شود: آیا ممکن است حقیقت مرگ را انکار کرد و یا دلیل و برهانی لازم است که این امر حتمی الوقوع را اثبات نماید؟

گمان نمی‌رود کسی منکر این امر طبیعی باشد، زیرا مشهود است که انسان همینکه پا بعرصه وجود گذاشت و مراتب کثیره را طی نمود و مراحل و منازلی را بسوی غایت و نهایتی پیمود ناچار در هر مرحله ای توقفی معلوم و مدتی مقرر دارد تا به مرحله آخر که زندگی جاوید اوست برسد، هرزمان که خدا خواهد!

بنابراین باید اقرار کرد که هر زنده بغیر از خدایتعالی مرگ او را درمی یابد، همچنان که می فرماید:

۱. آل‌عمران / ۱۸۵.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ...[1]

هر کس که برآن است در معرض فناست.

و یا در جای دیگر بروجه دیگر فرمود:

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلّا وَجْهَهُ...[2]

همه چیز در هلاک و زوال است مگر وجه او.

البته آنچه که در این آیات اشاره به فنا و زوال شده است منظور نابودی ظاهری در دنیا و پیدایش باطنی در عالم دیگر است یا در واقع رهائی از این مرحله و انتقال بعالم دیگر است، چنانکه از ابتدای خلقت هر موجودی بعد از انقضاءِ مدت معلوم از جایگاه اولیه خارج شده و آن محل را خالی می‌گذارد یا در آن محل نابود می‌شود.

چون هر تحوّلی در سیر مراحل وجود اسمی خاص دارد که از آن معنائی فهمیده می‌شود، مثلاً زمانی که طفلی به دنیا آید گویند متولد شد و مادام که از دنیا گذشت گویند مُرد، اینطور بنظر می‌رسد که در اول وجودی پیدا شد و در دوم نابود شد، در صورتیکه هر دو حالت امری وجودی هستند و تفاوت نام آنها از نظر اختلاف سیر یک موجود است، و بعضی گفته اند مفهوم مرگ خالی شدن وجود حی است از صفت حیات، نه معدوم شدن آن است.

و باید گفت با آنکه موت و حیات در معنا دو کلمه ضد هم اند ولی هر دو امری وجودی هستند چنانکه خدایتعالی فرمود:

اَلَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ والحیوة...[3]

اوست که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک بهتر عمل می‌کنید.

۱. رحمن / ۲۶.
۲. قصص / ۸۸.
۳. ملک / ۲.

و از آنطرف باید دانست که خود مرگ و انقطاع روح از عالم مادّه برگشت بعالمی بالا تر از عوالم وجود هستی است که از سلسله عوالم و منازلی می باشد که در سیر صعودی الی الله وجود دارد و بجای خود یک تحول بزرگ تکاملی و پشت سر گذاشتن یکی از عوالم، در برگشت و قوس صعودی است، همچنانکه در کتاب معاد «استاد محقق محمد شجاعی» آورده است که خود مرگ و انقطاع از دنیا را نباید مسئله ساده‌ای حساب کنیم، اگر انسان در حرکت الی الله باشد و از راه تعیین شده خود برگردد، با مرگ و رها شدن از نظام مادّی، روح به اولین عالم از عوالم وارد شده و قسمتی مهم از نقائص و عیوب وجودی و ضعف ها را پشت سر گذاشته و از آنها پاک شده و به قسمت مهمی از کمالات اصلی و اولیه خود که در تنزل از دست داده بود می‌رسد.

کمالاتی را که روح در زندگی دنیوی کسب کرده است بنظر نمی‌آوریم و آنها بجای خود محفوظ است، بلکه منظور، کمال و یا کمالاتی است که با خود مرگ، یعنی با خود انتقال از این عالم عاید روح می‌گردد **یعنی آن کمالاتی که در خود انقطاع از عالم مادّه و رها شدن روح از تعلّق به نظام مادّی و بدن مادّی وجود دارد.**

بهمان اندازه که در مقام تنزّل و در قوس نزولی با گذشتن از عالم برزخ و وارد شدن به عالم مادّه تنزل کرده‌ایم و پائین آمدیم در انتقال از عالم ماده به برزخ هم بالا می‌رویم و تعالی پیدا می‌کنیم و بلکه بیشتر هم کامل می‌گردیم، زیرا که بطور کلّی در قوس صعودی و در برگشت علاوه برطیّ همه عوالمی که در نزول از آنها گذشته‌ایم و علاوه برنیل به همه کمالاتی که در نزول از آنها محروم گشته‌ایم به کمالات جدید و تازه‌ای که از ثمرات نزول و صعود است هم نائل می‌شویم، که از شرح و بسط آن صرفنظر می‌کنیم.

بنابراین خود مرگ سر فصل خاصی است در حرکت کلّی انسان، بطوری که انتقال از برزخ به عالم حشر و از حشر به عوالم دیگر، هر کدام بجای خود یک تحوّل کلّی و سرفصل خاصی از حرکت کلّی انسان است، یعنی **روح انسان در هر کدام از این عوامل چهره جدیدی یافته و مرتبه‌ای از مراتب ذاتی خود و صورتی از صورتهای اصلی خود را می‌یابد.**

سکرات موت یا حالت احتضار!

موضوع ورود و خروج روح آدمی مسئله‌ای است که تنها به اذن خدایتعالی صورت می پذیرد و هیچکس قادر نیست که حیات‌بخش دیگری باشد، به مجرّد آنکه خدایتعالی اراده فرمود که نوزادی به‌دنیا آورد افاضه روح می‌فرماید و آنگاه که مشیتش تعلّق به قبض روح گیرد روح را می‌گیرد.

و این امری مسلّم است که گریبانگیر هرکسی می باشد که روح براو عطا شده است، ممکن است ما مرگ را فراموش کنیم ولی مرگ هرگز ما را فراموش نخواهد کرد و دیر یا زود ما را درخواهد یافت، از همین جهت است که علی علیه‌السّلام در سخنان خود فرمود: چگونه از چیزی غافل می‌شوید که او از شما غافل نخواهد بود و طمع در چیزی می‌کنید که هیچگاه شما را مهلت نمی‌دهد!

و در هر حال خواه و ناخواه هر زنده جانداری روزی به چنگال مرگ گرفتار خواهد شد، همچنان که در ارتباط به این معنا خدایتعالی می‌فرماید:

وَجاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالحقِّ ذٰلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ[1]

سرانجام سکرات مرگ فرامی‌رسد، و به آدمی گفته می‌شود: این همان چیزی است که از آن می‌گریختی!

امّا باید دانست که سکرات مرگ خود بحث مفصلی دارد که اقلاً از بحث مختصری از آن نمی‌توان چشم‌پوشی کرد، و چون این مسئله مربوط به خروج روح از بدن و ورود آن به صحنه‌ای از عالم ارواح است باید به این معنا توجه کرد که حقیقتاً چگونه روح از کالبد آدمی خارج شده و به چه طریق مفارقت می‌نماید.

در رابطه به این موضوع در «تفسیر نمونه» آورده است «**سکرهٔ مرگ**» حالتی است شبیه به «مستی» که براثر فرارسیدن مقدمات مرگ به صورت هیجان و انقلاب فوق‌العاده‌ای به انسان دست می‌دهد، و گاه برعقل او چیره می‌شود و او را

۱. ق/ ۱۹.

در اضطراب و ناآرامی شدیدی فرومی برد.

چگونه چنین نباشد در حالیکه مرگ یک مرحله انتقالی مهم است که باید انسان در آن لحظه تمام پیوندهای خود را با جهانی که سالیان دراز با آن خو گرفته بود قطع کند، و در عالمی گام بگذارد که برای او کاملاً تازه و اسرارآمیز است، به‌خصوص اینکه در لحظه مرگ انسان درک و دید تازه‌ای پیدا می‌کند، بی‌ثباتی این جهان را با چشم خود می بیند و حوادث بعد از مرگ را کم و بیش مشاهده می‌کند، اینجاست که وحشتی عظیم سرتاپای او را فرامی‌گیرد و حالتی شبیه به مستی به او دست می‌دهد، ولی «مست» نیست!!

حتی انبیاء و مردان خدا که در لحظه مرگ از آرامش کاملی برخوردارند از مشکلات و شدائد این لحظهٔ انتقالی بی نصیب نیستند، چنانکه در حالات پیامبر صلّی الله علیه وآله آمده است که در لحظات آخر عمر مبارکش دست خود را در ظرف آبی می‌کرد و به صورت می‌کشید و لا اِلٰهَ اِلّا الله می‌گفت و می‌فرمود: اِنَّ لِلْمَوْتِ سَکَرٰات «مرگ سکراتی دارد».

علی علیه‌السّلام در خطبه ۱۰۹ نهج‌البلاغه ترسیم زنده و گویائی از لحظه مرگ و سکرات آن دارد و می‌فرماید:

سکرات مرگ، توأم با حسرت از دست دادن آنچه داشتند برآنها هجوم می‌آورد، اعضای بدنشان سست می‌گردد و رنگ از صورتهایشان می پرد، کم کم مرگ در آنها نفوذ کرده، میان آنها و زبانشان جدائی می‌افکند، در حالیکه او در میان خانواده خویش است، با چشمش می بیند و با گوشش می‌شنود و عقل و هوشش سالم است، امّا نمی‌تواند سخن بگوید!

در این می‌اندیشد که عمرش را در چه راه فانی کرده و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است؟ به یاد ثروتهائی می‌افتد که در تهیه آن چشم برهم گذارده و از حلال و حرام و مشکوک جمع‌آوری نموده، و تبعات و مسئولیّت گردآوری آن را بردوش می‌کشد، در حالیکه هنگام جدائی و فراق از آنها رسیده است و به دست بازماندگان می‌افتد و آنها از آن متنعم می‌شوند و بهره می‌گیرند، امّا مسئولیت و حسابش براو است!

و در خطبه دیگر از نهج‌البلاغه، این معلم بزرگ جهان انسانیّت هشدار

می‌دهد و می‌فرماید: اگر آنچه را مردگان شما مشاهده کرده‌اند شما می‌دیدید وحشت می‌کردید و ترسان می‌شدید، سخنان حق را می‌شنیدید و اطاعت می‌کردید، ولی آنها آنچه دیده‌اند از شما مستور است و بزودی پرده‌ها کنار می‌رود و شما هم مشاهده می‌کنید (امّا افسوس...).

امام سجّاد علیه‌السّلام هم در رابطه به این معنا سخنان خود را از بُعد دیگر در مقام دعا تعلیم به ابوحمزه ثمالی کرده و می‌گوید:

فَمالی لا اَبْکی، اَبْکی لِخُروجِ نَفْسی...

چه شده است مرا که گریه نمی‌کنم...

یعنی چرا گریه نکنند کسی که شاهین مرگ بر بالای سر او بال و پر گسترده است یا آنکه: چه کنم که گریه نکنم «و باید که گریه کنم» و بی‌تاب باشم: ازسکرات جانگدازمرگ و بیرون شدن روح از بدنم!

گویا در حالت احتضار که زمان مفارقت روح از بدن است برای هر کس غم انگیز و اندوه‌بار است چون این حالت هنگام تحویل و تحوّل حیات به ممات بوده و یا به اعتبار دیگر ارتحال روح از این عالم به عالم دیگر است.

و این خود امری واضح و روشن است که گذشته از اینکه آدمی در ظاهر، سختی سکرات موت را عیناً مشاهده می‌کند، اخبار و روایات بسیاری رسیده که تسلیم کردن جان، تلخی و مرارت بسیار دارد و گویا هر کس در مرتبه خود از این هول عظیم برخوردار است، همچنانکه در روایتی از امام صادق علیه‌السّلام است که فرمود: حضرت عیسی بن مریم به نزد قبر یحیی بن زکریّا آمد و دعا کرد تا حق سبحانه و تعالی او را زنده گرداند، پس زنده شد و از قبر بیرون آمد و گفت از من چه می‌خواهی؟ عیسی گفت: می‌خواهم که مونس من باشی، همچنان که سابق بودی. یحیی گفت: ای عیسیٰ، هنوز سختی مرگ از من ساکن نشده است، می‌خواهی باز مرا به دنیا آوری و مرتبه دیگر سختی مرگ را بچشم، پس او باز به قبر خود رفته و آرمید.

از این روایت چنان نتیجه گرفته می‌شود که از برای بیرون رفتن جان از بدن مشکلاتی در پیش است که البته برای اهل ایمان در مرتبه‌ای آسان‌تر و برای

اهل کفر و عصیان توأم با سختی و مشقت بیشتری می باشد و جان آنها به سختی گرفته می‌شود، همچنان که قرآن مجید در دو مورد درباره منافقین می فرماید:

اِنَّما یُریدُ اللهُ اَنْ یُعذِّبَهُمْ بِها فی الدّنْیا وتَزْهَقَ اَنْفُسَهُمْ...[1]

خدا می‌خواهد عذاب کند ایشان را در دنیا و جانشان را به سختی بگیرد.

و در جای دیگر هم دربارهٔ ستمکاران بروجه دیگر می فرماید:

وَلَوْتَرٰی اِذِ الظّالِمُونَ فی غَمَراتِ الْمَوْتِ وَالْمَلائِکَةُ بٰاسِطُوا اَیْدیهِمْ اَخْرِجُوا اَنْفُسَکُمْ...[2]

و اگر بینی هنگامی که ستمکاران در شدائد مرگ فرورفته اند فرشتگان دستها را گشوده به آنان می‌گویند جان خود را خارج سازید که امروز مجازات خوارکننده‌ای دارید.

«در تفسیر نمونه» آورده در ذیل جمله «**اَخْرِجُوا اَنْفُسکم**» که می فرماید: جان و روح خود را خارج سازید، در حقیقت یک نوع تحقیر از ناحیه فرشتگان قبض ارواح نسبت به اینگونه ظالمان است، وگرنه دادن روح و جان کار خود ظالمان نیست، بلکه کار آن فرشتگان است، همانند اینکه هنگام اعدام یک قاتل جانی به او می‌گویند: اکنون بمیر، و در هر صورت این تحقیر گویا در برابر تحقیری است که نسبت به آیات خدا و پیمبران و بندگان خدا کرده‌اند، ضمناً این آیه گواه دیگری بر استقلال روح و جدائی آن از جسم است که از همان لحظه جان کندن و خروج روح مجازات آغاز می‌شود.

در حالت احتضار چگونه روح از بدن خارج می‌شود؟

خروج روح از بدن در ظاهر امر به چند نوع انجام می پذیرد، گاهی همزمان با سکته قلبی است، گاهی با تصادفات آنی و گاهی هم در اثر

۱. توبه / ۵۵ و ۸۵.

۲. انعام / ۹۳.

بیماریهای کوتاه مدت یا دراز مدت است. در تصادفهای آنی روح بلافاصله قطع رابطه کرده و جسم را رها نموده و پس از لحظاتی به عالم ارواح رهسپار می‌شود، ولی در بستر بیماریها روح برای رهائی خود از بدن بقدری در تلاش و تکاپو می‌افتد تا عاقبت بتواند خود را آزاد نماید.

در رابطه به این معنا، یعنی حالت احتضار و عکس‌العمل روح در کتاب «جهان ابدیّت» آورده است: در بیماریهای طولانی که مدتها مریض می‌شوند در حالیکه در بستر افتاده و پزشک و اطرافیان از او قطع امید کرده‌اند، مشخص است بیمار نحیف و نزار است و بنیه او کاملاً تحلیل رفته و چشمش فروغ ندارد و رنگش فوق‌العاده پریده و زرد است، دستگاههای بدن او منظم کار نمی‌کند، قلب و ریه و کلیه‌ها و جهاز تنفس و گوارش او کم کم انتظار خود را از دست می‌دهند، همچنانکه گاه بیمار در میان هوش و بیهوشی و رؤیا و بیداری است، قدر مسلّم اینست که سیاله بدنی او کم می‌شود و کم کم بیرون می‌رود تا مقدمات خروج روح را از بدن فراهم سازد.

روح از دست و از پا کشیده می‌شود که این حالت را می‌توان در محتضر مشاهده کرد، بیشتر محتضران در هشیاری کامل این مطلب را عنوان کرده‌اند، مثلاً گفته‌اند که روح دیگر در دست و پای من نیست، روحم حالا بطرف سینه‌ام آمده و حسّ می‌کنم که دیگر روحی در اعضای پائینم نیست!! کم کم روح به بالای سینه می‌آید و می‌خواهد خود را به ناحیه سر برساند و از آنجا خارج شود، و اینطور هم می‌شود. در آخرین دم روح بصورت سیاله روشنی از ناحیهٔ سر خارج می‌شود، و آخرین نفس چون نفخه‌ای است که اغلب حاضران بربالین محتضر مشاهده کرده‌اند، که خروج روح را در آن لحظه از بدن نشان می‌دهد، که در آن موقع سر بطرفی خم می‌شود و بدن بی حرکت می‌ماند و قلب و ریه و مغز از کار می‌افتد و مشخص می‌شود که مرگ جسم حاصل شده است.

در اینجا در آن کتاب به مطلبی اشاره کرده و سند آنرا ذکر ننموده می‌گوید: از آن پس روح وارد مرحله جدیدی شده و بتدریج ارواح حامی روح، کسانی که قبل از او به عالم ارواح شتافته‌اند، از قبیل بستگان و دوستان و آشنایان او را احاطه کرده و به محیط جدید آشنا می‌سازند و می‌خواهند او را از

حالت بُهت خارج ساخته و به موقعیت تازه عادت دهند و در این راه به او کمک نمایند.

روح برحسب عادت و وضع خود در زمان حیات و درجه و علاقه به عالم جسمانی و تعلقات دنیوی در حالت بهت و حیرت بسر می برد، خود را جدا از جسم خود می بیند و متعجب است چرا او خارج از جسم و جدا از آن است. روی علاقه و اُنسی که به جسم داشته در حول و حوش آن است، هرچه بخواهد جسدش را متحرک و با حالت سازد موفق نمی‌شود، و او متحیّر است که چرا اطراف جسد او جمع شده‌اند و گریه و زاری براه انداخته‌اند، هرچه می‌گوید من اینجا هستم کسی به او اعتنائی ندارد. وقتی جسد او را بلند می‌کنند که به قبرستان برند، فریاد برمی‌آورد من زنده هستم چرا مرا نمی بینید؟ امّا حاضرین صدای ملکوتی او را نمی‌شنوند. خلاصه در تمام این لحظات جدا از جسد متعجب است که اگر من زنده هستم پس این جسد شبیه به من کیست؟

یکی از دانشمندان معروف روح شناس بنام «دکتر سیریاکس» که تحقیقات دقیقی در این باره نموده می‌گوید: من در بالین اشخاص زیادی که درحال احتضار بوده‌اند حضور داشته و آخرین گفتار آنها را شنیده و معتقد شده‌ام که روح از قالب مادّی محتضر از طرف سر خارج می‌شود و پس از خروج روح بلافاصله یک ابر بخار مانند بالای سر مرده تشکیل می‌گردد که به شکل همان شخص مرده است، چند لحظه پس از مرگ رابطه سیاله‌ای آن ابر شبیه به بخار هنوز با جسد مرده باقی است.

در هرحال بعضی از مطالب درباره حالت احتضار در کتابهای روانپژوهان که نقل قول شده از تماس با ارواح است که بحث آن بطول می انجامد، و قبلاً هم در این مورد اشاره‌ای شده است، ولی باز گفته می‌شود: که مسئله روح از امر پروردگار است و اگر چیزی دربارهٔ آن گفته شود مشمول همان دانش اندک است.

رویدادهائی که آدمی در حالت مرگ مشاهده می‌کند!

این نکته قابل توجه است که نمی‌توان آنچه را که بزرگان و دانشمندان اعم از شرقی یا غربی درباره روح گفته‌اند انکار کرد، و همچنین نمی‌توان گفتار آنان را تنگ بسته قبول نمود، یعنی مطالبی که روانپژوهان و فلاسفه دربارهٔ روح یادآور شده‌اند، باید آنچه را که با کتب آسمانی و روایات اسلامی تطبیق دارد مورد پذیرش قرار داد و آنچه مشکوک و بی مورد به نظر می‌رسد بحال خود واگذاشت.

البته مطالبی که در این کتاب یادآور شده‌ایم با توجه به موضوع بالا از نظر عقلی جنبه اعتقادی آن صریحتر است و اگر نارسائیهائی در کلام پدید آمده موکول براینست که گفته شود: تنها خدایتعالی برحقیقت امر آگاهی دارد!

اکنون از نظر همان کلام معروف که می‌گویند: علم را از زبان مردم بگیرید و از اقوال آنها شنیدنیها را بشنوید، در اینجا فشرده ده‌ها کتاب که دربارهٔ اسرار خروج روح از بدن و رویدادهائی که در حال احتضار به انسان دست می‌دهد از قول بعضی از دانشمندان معروف که گفتار آنان نزد جمعی از روانپژوهان معتبر است، متذکر می‌شویم و اگر در گفتار آنها خلافی باشد قبلاً از پیشگاه مقام ربوبیّت معذرت طلبیده و تقاضای عفو داریم.

در کتاب «بازگشت به زندگی»[1] از قول ۱۵۰ نفر از افراد شناخته شده که در حال احتضار دست به گریبان مرگ بوده و بخواست خدایتعالی دوباره به زندگی خود ادامه داده‌اند مطالبی نقل کرده که امکان صحت بعضی از آنها مورد تأیید قرار گرفته و شاید هم اغلب با بعضی از روایات تطبیق داشته باشد.

مؤلف کتاب، این دکتر روانپژوه قبلاً یادآور می‌شود که باید توجه داشت، زمانی که محتضر در بستر مرگ بسر می برد نباید در نزد او مطالبی را عنوان کرد که ناخوش آیند باشد، چون در هر حال روح او ناظر بر جسمش می باشد و مسائل

۱. نوشته دکتر «ریموند مودی» که در غرب شهرت بسیار دارد، ترجمه: استاد فرخ سیف بهزاد.

جاری را درک می‌کند، همچنان که او خود دیگر قادر نیست که تکلّم کند.

این محقق روح‌شناس با بیانات گسترده‌ای مشاهدات بسیاری از اشخاص را در موارد مختلف بیان داشته، در آن موقعی که روح آنها از جسدشان فاصله گرفته و در حال خارج شدن بوده است ولی آنها دوباره به زندگی فیزیکی خود برگشته‌اند.

و بطور کلّی در رابطه به این معنا یادآور می‌شود: کسانی که اطراف محتضر حضور دارند بیانات آنها را ارواح با ارتباط ضعیفی که با جسم دارند درک کرده و چنانچه به اذن خدایتعالی برای ادامه حیات برگردند «یعنی اجل حتمی آنها نرسیده باشد»، گفته‌های اطرافیان آنها در ذهن و سلولهای مغزی محتضر منعکس شده و همینکه بهوش آمد توجه خاصی برآن امر پیدا می‌نماید.

بعضی از آنها که زمان ناتوانی و بیماریشان بطول انجامیده و خود را در برابر مرگ دیده‌اند اظهار داشته‌اند که خود را در تونلهای تاریکی دریافته‌اند که گاهی در وحشت و گاهی پرتو نور کمی را مشاهده کرده‌اند.

بعضی از آنها که کمی نزدیکتر به خروج روح از جسدشان بوده‌اند و در چند قدمی مرگ قرار گرفته‌اند، اظهار داشته‌اند: ارواحی از آشنایان و دوستان از دنیا گذشته به استقبالشان آمده و منتظر مقدمشان به عوالم ارواح بوده‌اند!!

بسیار از کسانی که از دروازه مرگ برگشته‌اند، همچنان آنان که دچار سکته قلبی شده و برای مدتی جسم آنها بیهوش بوده و دوباره به زندگی برگشته‌اند در زمان بیهوشی به مسائلی برخورد کرده‌اند که دانشمندان روح‌شناس در کتابهای خود اظهارات آنان را بیان داشته‌اند.

آنان که در عارضه قلبی یا تصادفات در لحظاتی که جسد آنها از روح موقتاً فاصله گرفته و بازگشته‌اند، چنین می‌گویند: که در آن عالم از همه چیز فارغ شده و عوالم نیکوئی پیدا کرده‌اند و بعضی از آنها از اینکه بازبه این دنیا برگشته‌اند نگران بوده و آرزوی برگشت به آن عالم را داشته‌اند.

یکی از بزرگان که به مرز مرگ نزدیک شده بود اظهار داشته: که زندگی زندان زندگان است، در این حال ما نمی‌توانیم دریابیم که کالبدها در چه زندانی هستند، مرگ باعث رهائی از زندان می‌شود و انسان مثل یک زندانی است که

همیشه قصد فرار از بدن را دارد، (این مثال بهترین مطلبی است که می‌توانیم در مورد مرگ بگوئیم).

«البته این گفتار از نظر اعتقاد اسلامی هم بی مأخذ نیست، امّا برای آنان که در دنیا اعمال صالحی داشته و کارهای نیکوئی انجام می‌دهند و در مسیر اطاعت در امر خدا و رسول می باشند و پیوسته شوق لقاءِ الهی را درسر می پرورانند و علاقه دارند هرچه زودتر روح آنها به عالم ملکوت پرواز نماید».

بعضی از بیمارانی که در عمل جراحی قرار گرفته بوده‌اند و در اثر بیهوشی یا برون‌فکنی روح آنان مدتی خارج از کالبدشان بسر برده‌اند، بسیاری از رویدادها را در این فاصله نظاره می‌کردند و حتی جزئیات اعمال جراحی که روی خودشان انجام شده بوده شرح می‌دادند، کوشش هائی که از طرف پزشکان برای بهبود آنها و زنده نگاهداری آنان بعمل می‌آمده است کاملاً بیان داشته‌اند، حتی بعضی از آنها در مقابل پزشکان خود اظهار داشته‌اند که ما در هنگام بیرون آمدن از کالبد شاهد نوری بودیم که با ما سخن می‌گفته است؛ همچنان که آن نور به هیچ مانعی برخورد نمی‌کرد و هر کجا می‌خواست به سیر خود ادامه می‌داد.

نظر «افلاطون» درباره روح و مرگ!

حال که بنا شد ما دربارهٔ روح و مرگ از نظرات گوناگون دانشمندان و فلاسفه استفاده کنیم چه بهتر که در این مورد هم توجه به گفتار فیلسوف مشهور «افلاطون» داشته باشیم، همچنان که «دکتر ریموند مودی» در کتاب خود آورده است:

غیر از مطالبی که دربارهٔ شخصیّت علمی افلاطون شنیده‌اید، این فیلسوف رغبتی فراوان نسبت به جنبه غیرمادی و آگاه انسان یعنی «روح» داشت و جسم خاکی آدمی را تنها وسیله‌ای موقت برای انتقال روح می‌دانست، پس جای تعجب نیست که او به سرنوشت روح پس از مرگ توجه داشته باشد!

نوشته‌های افلاطون سرشار از شرح مرگ است، او مرگ را به‌عنوان جدائی

جزءِ غیرمادی فرد زنده «روح» از جسم خاکی «بدن» می‌داند و آنچه که افلاطون بیشتر به ذکر آن اقدام کرده آن است که این جزءِ غیرمادّی انسانی نسبت به جزءِ خاکی خود دارای محدودیتهای کمتری است، از این رو اشاره می‌کند: که «زمان» جزءِ قلمرو دنیای خاکی و ملموس نیست!

در مطلب افلاطون آنچه که ما زمان می‌نامیم در قلمرو ابدی قرار گرفته که خود دارای جنبش و بازتاب غیرواقعی ابدیت است، (و قبلاً در بخش اول همین کتاب درباره زمان در عالم ارواح مطالبی گذشت).

افلاطون در موارد متعددی چگونگی جدا شدن روح از کالبد و ملاقات و آمیزش آن را با ارواح دیگر شرح داده است و عقیده دارد این ارواح از راه برزخ زندگی خاکی به قلمرو بعدی می‌روند و این گذر با راهنمائی ارواح نگهبان انجام می‌گیرد؛ افلاطون در این ملاقات شرح می‌دهد که چگونه برخی آرزو می‌کنند به هنگام مرگ برقایقی سوار شوند تا جسمشان در آب به ساحل دیگر، هستی پس از مرگ، برسد.

در کتاب «قدر» از طریق صحنه‌پردازی نمایشی و استدلال و کلام استفاده شده تا ثابت شود که جسم زندان روح است و مرگ همانند فرار یا رهائی از این زندان است (همانگونه که قبلاً به آن اشاره شد).

با آنکه افلاطون از زبان «سقراط» طبق نظریه قدیمی مرگ را خوابیدن و فراموش کردن می پندارد، ولی در پایان تنها آنرا انکار می‌کند و به این ترتیب مطالب را ۱۸۰ درجه می‌چرخاند!

طبق نظر افلاطون، روح از قلمرو موجودیتی متعالی و خدائی وارد جسم خاکی می‌شود، به نظر او تولد نشانه خوابیدن و فراموش کردن است، در حالیکه روح به هنگام زاده شدن در جسم، از حالتی با هوشیاری زیاد به حالت شعوری پست‌تر مبدّل می‌شود، و در این اثنا حقایقی را که پیش از ورود به بدن با آنها آشنائی داشته است از یاد می برد، از این نظر مرگ نوعی بیدار شدن و به خاطر آوردن است.

افلاطون گوشزد می‌کند که روح پس از مرگ و جدا شدن از کالبد می‌تواند بیش از پیش با روشنی بیشتری به تفکر پردازد و به مسائل عقلی روی آورد و

همچنین ماهیّت واقعی اجسام را به‌طور کلّی بازشناسی کند.

او می‌گوید: به‌علاوه، روح کمی پس از مرگ در برابر نوعی «داوری» قرار می‌گیرد، به‌طوری که وجودی الهی در برابر روح همهٔ کارهای خوب و بدی را که در دوران زندگیش انجام داده به نمایش می‌گذارد.

باز هم مطالبی دربارهٔ حالت احتضار!

در موضوع حالت نزع و احتضار مطالب بسیاری گفته‌اند: که یکی از عرفا که گویا شاعر عالیقدر شیراز است می‌گوید:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود

البته این بیت شعر در نزد عرفا تفسیر گسترده‌ای دارد که بعضی آنرا در مورد قافله‌سالاری حضرت زینب(ع) در کاروان اسراءِ کربلا به شام می‌دانند، ولی در اینجا فقط از یک بُعد خاص در ارتباط به معنای موضوع مورد شرح اشاره به آن نمودیم و شاید آن عارف ربّانی هم روح خود را در عالم پرواز با چشم باطنی خود به عالم ملکوت دیده است!! و در آن صحنه عوالمی را طی کرده است، البته این موضوع در بُعد قضیه عرفانی است.

ولی اکنون بحث ما از این جنبه خارج و در مرتبه مشاهدات اتفاقی می‌باشد که بعضی در خلال زندگی با آن مواجه می‌شوند.

یکی از فلاسفه بنام «سویدنبورگ» که خود استاد روانشناسی بوده است و گفتار او مورد تأیید روانشناسان مشهور قرار گرفته ادعا کرده است که خود در جریان حوادث اولیه مرگ قرار گرفته و تجاربی خارج از جسم خود داشته است.

او می‌گوید: اولاً انسان هنگامی که می‌میرد تنها از یک جهان به جهان دیگر می‌رود و اضافه می‌کند: که خود من در حالتی به صورت بی حسی و بدون حواس جسمی قرار گرفتم، و به این ترتیب به شکلی تقریباً وارد حالتی از مُردن شدم ولی زندگی درونی همراه با قدرت تفکرم سالم و بکر مانده بود، به این ترتیب وقایعی را که اتفاق می‌افتاد درک می‌کردم و بخاطر می‌سپردم بطوری که

درمی یافتم روحم چگونه می‌خواهد از بدن خارج شود.

این روانپژوه ادامه می‌دهد که در اول به فرشتگانی برخورد کردم که از من سئوال کردند: که آیا برای مرگ آماده‌ام؟ (و از آنجا که ارواح با زبانی جهانی به تبادل نظر می پردازند، هر انسان بلافاصله پس از مرگ از زبانی جهانی استفاده می‌کند که ویژهٔ تمام ارواح است.)

از بیاناتی که این فیلسوف در این مورد آورده چنین است که می‌گوید: سخن گفتن فرشته یا روح با انسان صدا دارد و شبیه سخن گفتن انسانی با انسان دیگر است، با این حال این صدا را افراد دیگر نمی‌توانند بشنوند و تنها همان روح آنرا می‌شنود و علت آن چنین است که سخن فرشته یا روح ابتدا در تصوّر انسان متجلّی می‌شود.

شخصی که تازه بدرود حیات گفته است در نمی یابد که مرده است، زیرا هنوز در جسمی قرار دارد که از بعضی جهات به جسم خاکی خود شبیه است.

در اولین حالت پس از مرگ حالتی بوجود می‌آید که انسان میل آشنا شدن با بهشت را دارد و روح در ایصال به آن مرتبه خود را تقویت می‌کند.

هنگام مرگ برآدمی چه می‌گذرد؟!

آنچه که دانش آن برای هر فردی لازم است: آنست که دانسته شود، هنگام مردن برآدمی چه می‌گذرد؟ و روح چگونه از کالبد و زندان بدن خلاص می‌شود؟ در آن دم واپسین و لحظه هول انگیز محتضر چه حالی دارد و چه چیزهائی درک و احساس می‌کند؟

اینها مطالبی است که همه کس علاقه به دانستن آن دارند، زیرا همه باید از این ورطه پرخطر بگذرند و هیچکس را مفری در مقابل آن نخواهد بود.

یکی از روان‌پژوهان مشهور فرانسوی بنام «لئون دنی» اظهار داشته است: که در جریان واقعه های روحی که از ناحیه ارواح مردگان فاش شده است به

مطالب بسیار مهمی اشاره شده که برای هر فردی آگاهی آن ضرورت دارد.

امّا این دانشمند با آنکه اغلب مطالب آموزنده‌ای ارائه داده است ولی نقطه ضعفی در معتقدات او وجود دارد که با مقام علمی او سازگار نیست و آن اینکه مسئله عود ارواح را در گفتار خود بسیار تأیید کرده است و قبلاً در این مورد در همین کتاب در بخش اول مطالبی گذشت.

اکنون در اینجا به بعضی از بیانات او که از نظر عقلی با پاره‌ای از مسائل واقعی تطبیق دارد اشاره خواهیم کرد.

این روانپژوه می‌گوید: محسوسات و مدرکات شخص محتضر قبل از موت و پس از پایان آن فوق‌العاده متفاوت است و بستگی به اعمال و فضائل اخلاقی او دارد.

سکرات موت و جان کندن اغلب با کُندی و معطلی صورت می‌گیرد و به این علت است که بست‌وبندها که بین شبح روح «قالب مثالی» و بدن اتصال دارد باید جدا و گسیخته شوند، و هر اندازه آن رشته‌ها محکمتر باشند جان کندن مشکلتر و دردناکتر و طولانی‌تر خواهد بود و **در این حالت روح همه لرزش‌ها و هیجانات از هم گسیختگی ماده‌های جسمانی را احساس می‌کند.**

بعضی اشخاص موقع احتضار مشوش و مضطرب و هراسانند، برخی جان کندن آنها آسان و آرام مانند خواب خوشی است که بیداری فرحناکی به‌دنبال دارد!

آنان که در روزگار عمر وظائف خود را خوب انجام داده‌اند و نیکنفس و خیراندیش بوده‌اند مفارقت روح از تن آنها آسان و سریع است، افراد نابکاری که پای‌بند شهوات نفسانی بوده و به همنوع خود تعدی و ناروائی نموده‌اند مدت جان کندن آنها طولانی است، با سرسختی و ناراحتی جان می‌دهند، البته در همه حال رهائی روح از بدن در آخرین لحظات عمر تولید ناراحتی هائی خواهد نمود که برای نیکوکاران زودگذر و برای خطاکاران توأم با زجر و مشقت است.

کفّار و منکران الوهیّت زمان احتضار آنها طولانی و دشوار است و به سختی جان می‌کنند و از مفارقت روح متشنج می‌شوند و از روی ناامیدی تقلا و کوشش می‌کنند که هرطور ممکن شود از چنگال عفریت مرگ رهائی حاصل

نمایند.

لحظات احتضار نیکوکاران راحت و آرام توأم با حالت تفویض و تسلیم جان است (و گویا خود استقبال از مرگ می‌کنند)، در دم واپسین موقعی که آفتاب عمرشان غروب می‌کند امیدوار و مطمئن هستند که پس از تسلیم جان به جان آفرین زندگی بهتر و آینده درخشانی خواهند داشت، قیدوبندهائی که جان را به بدن آنها اتصال داده از مادّه‌های جسم به آرامی جدامی‌شوند، و بجای آشفتگی و پریشانی حالت رخوتی که شبیه به خواب رفتن است به آنها دست می‌دهد، (گویا جایگاه خود را در عالم ارواح در مقامی مصفّا و پر نعمت می بینند و برای ورود به آن عالم بسیار خوشحالند).

در هر حال چنین نمودار است که خروج روح از بدن بدکاران و اهل کفر و عصیان همانند خروج روح از بدن نیکوکاران نیست، و آنان که بخواهند در سکرات موت به آرامی جان دهند و از سختی و مشقت روح در امان باشند باید از هم اکنون به فکر کار خود باشند و مقدمات آسایش خود را در حال احتضار فراهم سازند.

در حکمت موت!!

بسیار مسائلی که در امور تکوینی و تشریعی مقرر شده، بیشتر از کاوشگران و صاحبنظران بعد از آنکه بررسی دقیق در مسائل کلّی و جزئی آن انجام دادند و بحثهای مختلفی در چگونگی امر و یا حقیقت آن بعمل آوردند، می‌خواهند بدانند: که حکمت آن چیست، حتی گاهی بعضی از محققین تمام مسائل عبادی را که در محافل علمی مورد بحث و گفتگو قرار می‌دهند در آخر توجه خود را براین امر معطوف می‌دارند که این چه حکمتی دارد؟ یا به اعتبار دیگر جویای فلسفه آن امر می‌شوند، مثلاً بسیار مورد گفتگو قرار گرفته است: که فلسفه نماز و روزه چیست، و عمل حج چه حکمتی دارد و یا دست آخر فایده آنها چیست؟

با توجه به این موضوع دو مسئله مهم که هر دو در صدر تمام مسائل قرار دارد، و در امر آن هیچ اختیاری در دست بندگان نیست مورد سئوال است، یکی مسئله وجود و دیگری عدم و به تعبیر دیگر یکی مسئله حیات و دیگری مرگ است! که این هر دو مربوط به مسئله جهان آفرینش است.

اما در مسئله اول، مسئله نعمت وجود و حیات که اگر صدها کتاب برآن نوشته شود باز در ذکر حکمت و فلسفه آن کوتاهی شده است، چون این مسئله از امر پروردگار است و همچنین موضوع دوم مسئله مرگ که بنظر نگارنده به اضافه مسائلی که در حکمت حیات دنیائی است مسائل دیگری باید برآن علاوه کرد، چون این امر بستگی به حیات جاودانی دارد و باید تمام مراحل و مراتب بعد از زندگی دنیائی را مورد تحقیق قرار داد، و این اولین سئوال است که بگوئیم حکمت موت چیست، حکمت بقاءِ روح کدام است، حکمت دوران توقف در برزخ و حکمت قیام قیامت و رستاخیز و حکمت حساب و کتاب و صراط و میزان چیست و خلاصه حکمت و فلسفه بهشت و دوزخ کدام است؟

اگر نگارنده اشتباه نکرده باشد مثل اینکه دیگر کار به جسارت و فضولی کشیده شده است که ما بخواهیم از همه چیز آگاه شویم و بهتر آنست که جواب خود را در این بیت شعر که شاعر عالیقدر شیراز سروده بشنویم.

در کارخانه ای که ره علم وعقل نیست وهم ضعیف رأی فضولی چرا کند!

و اکنون در اینجا برای اینکه جای این بحث خالی نماند نگارنده از همان کتاب اول خود که بنام «سرنوشت انسان» در امر معاد است اشاره‌ای می‌نماید.

درباره حکمت موت: بعضی از ارباب خرد چنین نقل کرده‌اند: که دنیا مرحله‌ای است ناقص و آنچه در دنیا است اموری ضعیف‌الوجود و قابل تغییر از حالی به حال دیگر است، پس از این جهت مانند اطفال ضعیف محتاج به مهد و گهواره است و همچنین نیاز به دایه و مربیه دارد که تعبیر از آن به زمان آورند که گفته‌اند هریک از زمان و مکان در غایت ضعف و کمال نقصان است.

بنابراین وجود هر جزئی از مکان مقتضی عدم غیر خود می باشد به خلاف آخرت که آن مرحله‌ای است تام و مستقل و موجودات اخرویه قوی‌الوجود و مبری از فساد و تضاد است و زمان و مکان آنرا تجدد و انقضاء و احتجاب و انتها نیست،

و چون مقصود از خلق موجودات از طرف باریتعالی برای انسان و بهره‌برداری او بوده و در واقع همه چیز در روی زمین برای انسان خلق شده است، بعد از ایصال نعمت وجود و ملبس به لباس حیات و ایجاد انسان از کتم عدم به عرصه این عالم مشهود، اعطای وجود سرمدی و حیات ابدی و نعمتهای جاودانی را هم برای آنها قرار داده، تا هر کس تلاش خود را برای وصول به اعطای «غیرمقطوع» بنماید!

و همچنین است که کوچ کردن از این عالم فنا به عالم بقا موقوف به طیّ مسافت و اتیان مقدمه می باشد، پس مرگ را مسیر و پلی برای حرکت برآن مقصد قرار داده و عالم برزخ را مسافت نعمت جاودانی مقرر داشته و یا مرگ را مقدمه گریز و رهائی از این جهان مادیّت به عالم معنویت قرار داده است.

امّا آنچه که بعضی در ظاهر امور اجتماعی خلائق در حکمت موت بیان داشته‌اند اینست که: اگر آدمی از شرّ این ماجرا آسوده بود و فکر نابودی از این عالم را نداشت به تمام تکالیفی که در این مرحله برای او تعیین شده و آنچه را که در امور تربیتی از وظائف عقلی اوست پشت‌پا زده و آنقدر فسق و فحشاء رواج پیدا می‌کرد که معلوم نبود چه چیز از آن جلوگیری می‌کرد و پایان کار بکجا منتهی می‌شد.

برزخ چه معنی دارد و چیست و در کجاست؟!

چون اصل موضوع این کتاب در اصالت روح است و ما بطور کلّی تمام مباحث را در رابطه با همین معنا به سلسله مراتب تا اینجا متذکر شده‌ایم، اکنون با در نظر گرفتن کلّ مطالب به اصل مقصد نزدیک شده و کم کم وارد مسئله روح در مسیر حیات دائمی او در جهان آخرت و رستاخیز شده‌ایم، لذا توجه خواننده را به مسائل دقیقتری درباره عالم برزخ که همان عالم ارواح است معطوف می‌داریم در حالیکه تمام مطالبی که تاکنون در این باره گفته شده مربوط به همین عالم است.

کلمه «برزخ» در عرف فارسی به معنی سختی و مشقت و تنگی و عسرت استعمال می‌گردد و شاید این از نظر همان حقیقتی است که خدایتعالی اشاره به

عالم بعد از موت کرده است.

و امّا در لغت: معنی برزخ را فاصله بین دو چیز گویند که نسبت به عظمت و کیفیّت آنها بُعد زیادی متصوّر نباشد، یا محل اتصال دو چیز را برزخ گویند، بنابراین مابین این دو مرحله دنیا و آخرت که فاصله فیمابین موت و قیامت است برزخ نامیده شده است، و این همان معنائی است که امروزه توجه مردم جهان را بنام «عالم ارواح» به خود معطوف داشته و سروصداهای عظیمی در دنیا براه انداخته است و این کتاب شریف شاهد کلّیات و جزئیات آن است.

بعضی از عرفا و فلاسفه این عالم را عالم مجردات نامیده‌اند، از آن جهت که ارواح بطور مستقل زندگی برزخی خود را می‌گذرانند.

عالم برزخ جهان بیکران و پهناوری است که محل اقامت و رفت و آمد و جولانگاه ارواح است و به اعتباری جایگاه تنزل و فرود آمدن و ترفیع و بالا رفتن ارواح می باشد، درجات و طبقه‌بندیهای مختلفی دارد که ارواح برحسب استعداد و آمادگی خود هریک در مرتبه‌ای در آن استقرار دارند و تا روز رستاخیز در آن عالم از تحولاتی برخوردارند.

پیوستگی و تعلق ارواح در آن عالم فقط با جسد اثیری یا «قالب مثالی» است که در همین کتاب قبلاً در این مورد شرحی بتفصیل آمده است و از هر جهت آن جسد شبیه به جسد عنصری دنیائی است و آنقدر لطیف می باشد که امکان دیدن آن از نظر ظاهر مقدور نیست.

جمعیت این عالم به اندازه جمعیتی است که از اول خلقت پا به عرصه وجود گذاشته و از دنیا رحلت کرده‌اند، همه در آن اجتماع عظیم در گروه‌بندی های مختلف و مناطق گوناگون به حیات برزخی خود ادامه می‌دهند، کسانی که هفتهزار سال قبل یا هفتاد هزار سال گذشته از عالم دنیا رحلت کرده‌اند با کسانی که روز گذشته به آنها پیوسته اند همسفر هستند!!

اگر کسی می‌توانست به این عالم سفر کند و مراجعت نماید برای شما می‌گفت: که بعضی از مناطق آن عالم که در طبقات بالا تری قرار دارد بسیار مصفّا و با طراوت و فرح انگیز است، مناظری در آنجا مشاهده می‌شود (مناظری اثیری که در همین کتاب اشاره بدان شده است) که بیننده را غرق در عالم مسرّت

و خوشحالی می‌نماید، نسیم‌های روح‌پرور که گویا از گلستان بهشت بسوی آن سامان در وزش است آن منطقه را معطر کرده و ساکنین آن چنان در اثر شادی و فرحناکی محو آثار و جلال و جبروت الهی هستند که هیچ به عالم زندگانی قبلی خود در دنیا اعتنائی ندارند.

هر گروهی در مقامی نسبت به مرتبه خود با روئی گشاده و شادان خوشحال و سرمست باده‌هائی هستند که از دریای محبت الهی برآنان عرضه می‌شود، چه خوب آنان هر صبح و شام از موهبت و نعمتهای الهی برخوردار بوده و با نحوهٔ خاصی مرزوق می باشند، نه اندوه و نه غم دارند و هیچگونه آثار تیرگی در چهرهٔ برزخی آنان نمودار نیست، بلکه انواری از آنها پرتوافکن است که از نور یکدیگر بهره می‌گیرند و جز شادی و مسرّت چیز دیگری ندارند، و خوشا بحال آنان که گویا در صحنه پهناور منطقه وادی السّلام زندگی می‌کنند، جائی که جز راحت و سلامت در آن چیزی نیست، این جایگاه اهل ایمان و نیکوکاران و پرهیزکاران و راستگویان و صالحان و آنهائیست که اعتقاد به این عالم و عالم پس از آن «قیامت و رستاخیز» آورده‌اند.

و امّا جمعی دیگر، (اطلاق جمع در اینجا به گروهی است که شماره آنها را جز خدا کسی نمی‌داند) در مناطقی در آن عالم زندگی می‌کنند که می‌توان تشبیه به وادی و صحرای سوزان و بی آب و علف و بی آبادی کرد که هرآن باد سموم و غبار چرکین بدبوئی را از لجن‌زارهای متعفن برآنان می افشاند.

ساکنین این منطقه در رنج و تعب نالان و زاران هستند و دائم دست بگریبان حوادثی ناگوار هستند که گویا هر لحظه عذاب برآنها عرضه می‌شود.

برای این گروه راحتی نیست و هرآن در انتظار آن هستند که چه موقع از آن عالم نامطبوع و رنج آور رهائی می یابند. گویا زندگانی آنها در منطقه‌ای بنام عالم برهوت است، چشم آنها به عالم دنیا دوخته شده که ببینند آیا کسی برای آنان کاری انجام می‌دهد که از آن ماجرا خلاصی یابند (این منطقه جایگاه مشرکین و کافران و ستمکاران و بدکاران است).

خلاصه عالم برزخ همان عالمی است که بحث ما در این کتاب کلاً در همین مسئله است، یعنی هرجا که مسئله عالم ارواح اشاره می‌شود، مقصود همین

عالم برزخ است، منتها چیزی که هست این نام شریف «برزخ» نام قرآنی آن است و ما از این نظر که این معنا در بُعد خاصی قرار دارد به تعبیر و اصطلاحات قرآنی آن در این بحث اشاره خواهیم کرد.

ناگفته نماند که جمع کثیری را هم در عالم برزخ می‌توان دید که آنان بحالت سرگردانی نه در مقام رفعت و بلندی که از لذائذ برخوردار باشند و نه در مرتبه پائین که از مرارت و سختیها رنج برند، آنان ارواح مستضعفین هستند (البته نه مستضعف به آن معنا که فقیر و تهیدست از نظر مالی بوده‌اند)، بلکه مستضعف از نظر تهیدستی بی دانشی و خرد و نیافتن راه هدایت و از نظر فقدان بینش که زندگانی آنها در دنیا با غفلت و نادانی سپری شده و کارهائی نیکو انجام نداده و خلافی هم آشکار از آنان سرنزده است و بعبارت دیگر می‌توان گفت که آنان تحت رهبری کسی نبوده و موفق به تحصیل معرفتی نشده‌اند یا اصلاً حجت بر آنها تمام نشده است، که عده آنان هم در هر دوران در دنیا بسیار بوده و شاید گروههائی در گوشه و کنار ممالک جهان در کوهستانها و مزارع عمر خود را سپری کرده و از همه چیز بی خبرند!

بنابراین امر این گروه در آن عالم به خود حقتعالی موکول است و ارواح آنان در مناطقی از عالم برزخ است که نه در عذاب و شکنجه و نه در مقام لذت‌بخشی قرار دارند تا شاید در تحولی که در آن عالم بوجود آید برای آنان فرج و گشایشی حاصل شود و به مقامی ارتقاء یابند و مشمول رحمت و عنایت حق سبحانه و تعالی گردند.

اکنون در این مورد که عالم برزخ همان عالم ارواح است از نظر اصطلاح دینی و مطالب قرآنی به ادامه این بحث توجه نمائید.

عالم برزخ، یا عالم ارواح از نظر قرآن مجید!

اصل موضوع این کتاب شریف دربارهٔ چگونگی حیات در عالم ارواح است، یعنی بطور کلّی در مورد روح و عوالم آن است که در ابعاد گوناگون روی

این اصل مهم بحث شده و از هر مبحث نتیجه‌ای حاصل گردیده است.

اکنون اگر بخواهیم بطور اجمال عالم ارواح را از نظر قرآن مجید مورد بررسی قرار دهیم، در اول باید توجه خود را به همان شناسائی روح و آیات مربوط به آن معطوف داریم و همچنین شناسائی نفس در همین رابطه و آنچه در ارتباط به مسائل غیرمادی از قبیل شناخت حواس باطنه و عقل و وجدان و فکر و اندیشه و کلیه عوالم درونی که در شئون روح می باشد و مستقیم یا غیرمستقیم پیوستگی با آن دارد، و نیز باید حتماً اطلاعاتی هم بقدر مقدور از آفرینش موجودهای نامرئی از ملائکه و جن و شیطان داشته باشیم که اینها همه مربوط به عالم ارواح است! همچنان که این مسائل در حد امکان در این کتاب مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است، و اکنون اگر بخواهیم تحقیقات خود را در این مورد از نظر قرآن مجید ادامه دهیم بهتر آنست که با در نظر داشتن امر رستاخیز و قیامت که شرح آن بعداً در بخش آخر خواهد آمد این توجه را داشته باشیم که پس از ارتحال از این عالم دنیا اجساد ما به خاک سپرده می‌شود و روح ما در عالم برزخ در چه حالی قرار دارد (چون قبلاً ثابت گردید که روح همیشه باقی است).

شاید بیشتر از آیاتی که درباره واقعه رستاخیز و حادثه اولیه آن باشد تا حدی چگونگی عالم برزخ راروشن نماید، ولی گاهی خدایتعالی اصل مطلب کلّی را در یک آیه برای آشنائی کامل همگان بیان می‌دارد، همچنانکه در این معنا می‌فرماید: **حَتّٰی اِذٰا جٰاءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ ارجِعُونِ، لَعَلّی اَعْمَلُ صٰالِحاً فیما تَرَکْتُ کَلاّ اِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قٰائِلُها وَمِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ.**[1]

این آیه شریفه در یک اهمیّت خاصی قرار دارد و هر جمله از آن تفسیر جداگانه‌ای دارد و می‌توان در بسیاری از موارد شاهد بیان و بحثهای گوناگونی قرار داد، همچنان که قبلاً در صراحت بطلان عود ارواح مورد استناد قرار گرفت.

و اکنون در اینجا از بُعد دیگر چنین اشاره می‌شود: که این آیه شریفه حاکی از آن است که بعد از مرگ عالمی وجود دارد که در آن پرده‌ها عقب‌زده می‌شود که هر کس هم از گذشته خود باخبر می‌شود و هم آینده را بخوبی

۱. مؤمنون / ۱۰۱.

می‌نگرد، تا آنجا که اگر بدکردار بوده بگمراهی خود عارف می‌شود و از روی ندامت از خدایتعالی تقاضا می‌کند که او را به دنیا برگرداند تا شاید کار شایسته‌ای انجام دهد که در همانحال با جواب منفی مواجه شده و به او گفته می‌شود «کلاّ» این گفتار تو پایه و اساسی ندارد، و از همان حرفهائی است که قبلاً هم در دنیا اظهار می‌کردی، بنابراین باید در این دوران که فاصله مرگ تو تا روز رستاخیز است در عالم ارواح این روزگار برزخی را سپری کنی تا زمانی که خلق عالم برانگیخته شوند و همه بسوی پروردگار خود بازگردند.

بعضی از مفسران گفته‌اند: که مراد از برزخ حجابی است میان ایشان و رجوع به دنیا و ایشان در آن حجاب باشند تا روز قیامت و به اعتباری شاید حجاب همان حایل میان قبر و عالم ارواح باشد.

نگارنده خارج از بیان تفسیر به خاطرش رسید که نه‌تنها به مسلمین جهان بلکه به اهل عالم توصیه نماید ــ حال که امر چنین است و بعد از درگذشت از این عالم دیگر مقدور نیست کسی به دنیا بازگشته و عمل صالح انجام دهد (همانطور که در بطلان عود ارواح متذکر شدیم) چقدر شایسته است که آدمی غفلت را از خود دور کرده و جمله: «**رَبِّ ارجِعُونِ**» را برزبان جاری سازد، شاید بتواند خود را از این طریق آراسته نماید، چون این تذکر از جانب حقتعالی لطفی برای بندگان است که متوجه اعمال خود در این دنیا باشند و بدانند که مرحله‌ای در پیش است که به این آرزو و تمنا مواجه خواهند شد.

و امّا در تفسیر جمله: **وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرزَخٌ اِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ** بعضی از مفسران برآنند که این تعبیر جامع و گویائی از خصوصیات کلی برزخ است و اینکه آیه را به جمله **اِلَی یَوْمِ یبعثون** خاتمه داده این موضوع را می‌رساند که اقامت ارواح در عالم برزخ تا روز بعث و رستاخیز ادامه دارد و با اعلام رستاخیز عمر برزخی انسان به پایان رسیده و وارد مقام خلود می‌شود و این در واقع تحوّل دیگری در حرکت انسان بسوی لقاءِ پروردگار است.

البته همانطور که قبلاً اشاره شد ساکنین عالم ارواح را هر گروه به مراتب و درجات ایمانی تقسیم‌بندی کرده‌اند، گروهی که از انبیاء و اولیاءِ حق بوده که جایگاه رفیع آنان قابل توصیف نیست، گروهی موحد و خداشناس که در دنیا

اعمال صالح انجام داده و در منطقه مخصوص سعدا مقام دارند و گروهی معاند و مشرک و بدکار که از زندگانی دنیوی خود جز خسران و زیان بهره‌ای نبرده‌اند و گروهی هم مستضعف که حجت برآنان تمام نشده است، و قرآن مجید درباره هر گروه اشاراتی دارد که اکنون به مختصری از آن می پردازیم.

اما آنان که زندگانی دنیایی خود را در فرمانبری و اطاعت از پروردگار بسر برده‌اند و در راه خدا به جهاد برخاستند، خدایتعالی در حق آنان فرمود:

وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فى سَبيلِ اللّهِ اَمْواتاً بَلْ اَحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحينَ بِما اتيهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ...[1]

[ای پیامبر] هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند، آنها به خاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود برآنان بخشیده خوشحالند و به خاطر کسانی که بعد از آنها به آنان ملحق نشدند خوشوقتند، آگاه باش که نه ترسی برآنها باشد و نه غمی خواهند داشت، و همچنین شادمانی می‌کنند از نعمت خدا و فضلی که درباره آنهامبذول شده، همانا که خدا ضایع نمی‌کند اجر گروندگان را.

در تفسیر آیه شریفه چنین آورده‌اند که خدایتعالی یکی از آثار حیات را که روزی خوردن است یادآور شده که کسی احتمال حیات مجازی در این امر ندهد و این از وجود اصل حیات برزخی بعد از مرگ حکایت می‌کند و البته این آیه اشاره‌ای بر عمومیت معنا دارد و دلالت آن تنها به حیات شهداء نمی باشد و آن دلالتی برکلی مسئله برزخ و حیات بعد از مرگ است منتها از نظر اهمیّت مقام در حقیقت این آیه بیانگر مرتبه بالا تر و درجه رفیعتر از حیات شهیدان است که در ضمن، از وجود اصل حیات برزخی بعد از مرگ هم حکایت می‌کند.

البته نظیر این آیه شریفه آیه دیگری هم داریم که مورد استدلال علماءِ علم الروح برای اثبات حیات درعالم برزخ است، آنجا که می‌فرماید:

وَلا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فى سَبيلِ اللّهِ اَمواتٌ بَلْ اَحياءٌ وَلكِنْ لا تَشْعُرُونَ.[2]

به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند نگوئید که مردگانند بلکه زندگانند که شما به حیات آنها شعور ندارید (قبلاً مطالبی در تفسیر این دو آیه از بُعد دیگر گذشت).

۱. آل عمران / ۱۷۱.
۲. بقره / ۱۵۵.

امّا در اینجا اشاره کلام در حالات عوالم برزخ است که خدایتعالی می‌فرماید شهداء در آن عالم مرزوق هستند و این معنا در بحث علمی ارتباط با ارواح از نظر تجربه و آزمایشات روحی در بخش اول گذشت، ولی ببینید که آیهٔ شریفه چگونه صراحتاً بیان می‌دارد که شهداء در عالم برزخ خوشحال و خورسند از فضل و رحمت و نعم الهی هستند. البته همانطور که اشاره شد منظور از حیات و زندگی در آن عالم همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند (نه زندگی جسمانی و مادی) و زندگی برزخی اختصاص به شهداء ندارد و عموم از دنیا گذشتگان در حیات برزخی قرار می‌گیرند و هر فردی از افراد عالم که زندگانی این جهان را پشت‌سر گذاشت روح او وارد به عالم برزخ و یا در واقع داخل به عالم ارواح می‌شود!

و حاصل آنکه چون عالم برزخ مقدمه‌ای برای اقامت دائمی در عالم قیامت است و خدایتعالی درباره اهل بهشت فرمود: **وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً**[1] (نیکان در بهشت هر صبح و شام روزی آنها مقرر است) بنابراین امکان آنکه آنان در عالم ارواح هم هر صبح و شام به نعم الهی مرزوق باشند برقرار است، همچنان که خدایتعالی در مقابل روزی رسانیدن به نیکوکاران درباره بدکاران و طاغوتیان آل‌فرعون هم چنین اشاره می‌فرماید: **اَلنّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً...**[2]

در این آیه شریفه بسیار روشن است که می‌فرماید آنها صبح و شام برآتش عرضه می‌شوند اما درقیامت آنها را وارد اشدّ عذاب می‌کند؛ و این دلالت دارد که عذاب اول عذاب برزخی است که بعد از دنیا و قبل از قیامت است و کیفیت آن عرضه و نزدیکی به آتش دوزخ است، عرضه‌ای که هم روح و هم جان را به لرزه در می‌آورد و هم جسم را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بنابراین از مفهوم این دو آیه چنین حاصل می‌شود که گذشته از اینکه چگونگی حیات برزخی نیکوکاران و بدکاران را در آن عالم مطرح می‌کند این خود دلیل بربطلان عود ارواح است که معتقدین به آن می‌گویند: ارواح بدکاران برای

۱. مریم / ۶۲.
۲. غافر / ۴۶.

کیفر اعمالشان به دنیا برمی‌گردند و شکنجه می‌کشند، در حالیکه آیه صراحتاً می‌فرماید: شکنجه مجرمین و گناهکاران در همان عالم برزخ یا عالم ارواح است!

در حدیثی از پیامبر اکرم است که فرمود: هنگامی که یکی از شما از دنیا رود، جایگاه او را هر صبح و شام به او نشان می‌دهند، اگر بهشتی باشد جایگاهش را در بهشت و اگر دوزخی باشد جایگاهش را در آتش عرضه می‌کنند و به او می‌گویند این جایگاه تو در روز قیامت است (و همین امر باعث شادی یا عذاب روح او در عالم برزخ می باشد).

مراحلی که در مسیر عالم برزخ است!

بعد از آنکه اعتقاد حاصل شد که روح پس از ارتحال از عالم دنیا به عالم ارواح انتقال پیدا می‌کند و زندگانی جدیدی را آغاز می‌نماید، و معلوم گردید که این امر گذشته از اصول اعتقادات دینی که در کتاب آسمانی به آن اشاره شده اخبار و روایات بسیاری هم در اثبات آن مدلل گردیده، و با توجه به اصل موضوع در این کتاب، علم جدید روحی هم این امر را کاملاً تأیید کرده است.

برای تثبیت این اعتقاد حُسن کار براینست که امروزه پژوهشگران و اساتید روانپژوه از آزمایشاتی که بعمل آورده‌اند و تحقیقاتی که در این راه انجام داده‌اند این مسئله روشن گردیده و هر کس می‌تواند با مطالعه در این امر اعتقادات خود را ثابت نماید.

همانگونه که اخبار و روایات اسلامی گواه براین بیان است که روح بعد از مفارقت از بدن در دنیا به بدن لطیفی تعلق می‌گیرد که در لطافت همانند ملائکه است و با آن بدن حرکت می‌کند و پرواز می‌نماید و آن بدن لطیف را به اعتباری قالب مثالی ذکر کرده‌اند و علم جدید روحی هم این معنا را تأیید کرده، بلکه با ابعاد گسترده‌تری حقیقت آنرا روشن‌داشته‌است و البته از نظر علمی این بدن لطیف را که اصطلاح برزخی آن قالب مثالی است: جسد اثیری، یا روانپوش، یا همزاد،

یا پریسپری نامگذاری کرده‌اند و اسامی دیگری هم برای آن قائل شده‌اند که در همین کتاب قبلاً به آنها اشاره شده است.

امّا چون در این بخش این بحث از نظر قرآن و احادیث مورد بررسی است به این نکته اشاره می‌شود که ارواح سعدا بعد از ارتحال از این عالم متنعم به نعمت‌های الهی و ارزاق آسمانی بوده که هم می‌خورند و هم می‌آشامند و هم احساساتی دارند که یکدیگر را می‌شناسند، و ارواح اشقیا و گناهکاران در آن عالم معذب می باشند، البته برای اطلاع بیشتر به بخش اول همین کتاب مراجعه شود.

اکنون بعد از آنکه به پاره‌ای از آیات قرآنی در موضوع چگونگی عالم برزخ اشاره شد در اینجا به چند روایت در رابطه به این امر اکتفا می‌کنیم.

در کتاب «قائم» فضل بن شاذان روایتی قریب به این مضمون آورده: که اگر پرده برداشته شود هرآینه خواهی دید که ارواح اهل ایمان در عالم ارواح در منطقه‌ای بنام وادی السلام در گرد هم اجتماع کرده به دیدن یکدیگر می‌روند و با هم الفت و آمیزش دارند، و ارواح کافران در منطقه دیگر در عالم برهوت به سر می برند که آسایش ندارند.

و از این معنا می‌توان نتیجه گرفت که عالم برزخ بعد از موت مرحله‌ای است که حیات انسانی در آن مرحله نحوهٔ خاصی دارد.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السّلام آمده است هنگامی که یکی از مؤمنان از دنیا می‌رود ارواح مؤمنین او را احاطه می‌کنند و از کسانی که در دنیا بوده‌اند و زنده‌اند یا مرده‌اند جویا می‌شوند، اگر بگوید فلان کس از دنیا رفته اما او را نزد خود حاضر نبینند می‌گویند: حتماً سقوط کرده، یعنی در عالم اهل عذاب قرار گرفته است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السّلام است که شخصی خدمتش عرض کرد: جمعی نقل می‌کنند که ارواح مؤمنان بعد از مرگ در سینه پرندگان سبز رنگی قرار می‌گیرند که اطراف عرش الهی می‌گردند. امام فرمود: چنین نیست مؤمن نزد خدا گرامی تر از آنست که روح او را در سینه پرنده‌ای محبوس کنند، بلکه ارواح مؤمنین در بدنهائی همانند بدنهایشان قرار دارد.

و این حدیث اشاره به «قالب مثالی» یا جسد اثیری است که از جهاتی شباهت به این بدن مادّی دارد ولی دارای یک نوع تجرّد برزخی است.

از حضرت صادق علیه السّلام سؤال شد: کسی که از دنیا می‌رود روح او در کجا می باشد؟ حضرت فرمود: هر کس که بمیرد و او ماحض ایمان یا ماحض کفر باشد منتقل می‌شود روح او به مثل هیکلی که دارد و جزا داده می‌شود به اعمال خود تا روز قیامت، و چون حقتعالی اراده نماید که او را محشور گرداند در قیامت انشاء می‌کند جسم و بدن او را و برمی‌گرداند روح او را به بدن اصلی و محشور می‌گرداند او را، تا جزای وافی و کامل داده شود، پس مؤمن بعد از موت منتقل می‌شود از جسد خود به جسدی که مثل آن جسد باشد در صورت و او را در جنّتی از گلستان دنیا برند و متنعم می باشد تا روز قیامت، و همچنین روح کافر هم به جسدی مثل خود منتقل می‌شود و می برند او را بسوی جایگاهی معذب و آتش زا تا روز قیامت.

و از بعضی از اخبار چنان مستفاد می‌شود که مکافات بعضی از اعمال در عالم برزخ بوسیله همان فشارهای روحی که گاهی هم جسم در قبر از تعلق به آن برخوردار است گرفته می‌شود تا آمادگی برای دخول در بهشت و رحمت الهی حاصل گردد.

خلاصه آنکه اخبار و روایات در موضوع عالم برزخ یا عالم ارواح بسیار است، همچنان روایاتی که از تماس ارواح با خانواده خود و مشاهده وضع آنها بحث می‌کند، روایاتی که از حوادث شب معراج و تماس پیامبر صلّی الله علیه وآله با ارواح انبیاء و پیامبران سخن می‌گوید، روایاتی که می‌گوید: نتیجه کارهای نیک و بدی که انسان در این جهان انجام داده بعد از مرگ به او می‌رسد و بسیار روایت دیگر...

در پایان این بحث گفته می‌شود: همانطور که اشاره شد ارواح نیکوکاران در عالم برزخ در مقام شایسته و ارواح بدکاران در مرتبه ای پست قرار دارند و گروه کثیری هم که حجت برآنها تمام نشده و از عقاید حقه بی اطلاع بوده و فقدان بینش و دانش داشته اند امر آنها موکول به مشیت الهی بوده همه به حیات برزخی خود تا قیام قیامت ادامه می‌دهند.

ترسیمی از عالم ارواح در برزخ از نظر تفاسیر!

بعضی از مفسرین معتقدند کسانی که دعوی ارتباط با ارواح را دارند بسیاری از آنها ادعای آنان چندان اساسی ندارد و اغلب گرفتار تخیّل و پندار شده‌اند، ولی همین مفسرین اظهار می‌دارند: طبق تحقیقاتی که بعمل آمده است این امر به اثبات رسیده که ارتباط با ارواح امکان‌پذیر است و این امر برای جمعی از آگاهان به تجربه رسیده است که در تماس با عالم ارواح حقایقی را درک کرده‌اند، و این امر خود دلیل روشنی براثبات جهان برزخ و واقعیّت آن است و نشان می‌دهد که بعد از عالم دنیا و مرگ جسم، و قبل از قیام رستاخیز جهان دیگری وجود دارد.

در تفسیر نمونه: در رابطه به این امر آورده است: اگر از شاخ و برگها صرفنظر کنیم در میان علمای اسلام در مورد مسئله برزخ و عذاب و نعمت در آن عالم اتفاق نظر وجود دارد و علماء شیعه و اهل سنت در این امر متفقند جز اندکی که قابل ملاحظه نیستند، و دلیل این اتفاق نظر هم نیز روشن است، زیرا از بیانات الهی و آیات قرآنی که در رابطه با همین امر در این کتاب بنظر خوانندگان رسید وجود جهان برزخ و نعمت و عذابهائی که به ارواح می‌رسد کاملاً براین منظور تصریح شده است، و روایات بسیاری هم که در منابع اسلامی آمده و در حدّ تواتر است خود براین امر گواهی می‌دهد.

بنابراین اصل وجود عالم برزخ جای بحث نیست، مهم آنست که بدانیم زندگی برزخی چگونه است که در اینجا تصویرهای مختلفی ذکر شده است که روشنترین آنها اینست که روح انسان بعد از پایان زندگی این جهان در اجساد لطیفی قرار می‌گیرد که از بسیاری از عوارض این ماده کثیف برکنار است و چون از هر نظر شبیه این جسم است به آن قالب مثالی یا بدن مثالی می‌گویند که بکلّی مجرّد است و نه مادی محض، بلکه دارای یکنوع «تجرد روحی» است که بعضی از محققان آنرا تشبیه به وضع روح در حالت خواب کرده‌اند، که در آن حال ممکن است با مشاهده نعمتهائی براستی لذّت برد یا بر اثر دیدن مناظر هولناک

معذب و متألم شود، آنچنان که گاه واکنش آن در همین بدن نیز ظاهر می‌شود و بهنگام دیدن خوابهای هولناک فریاد می‌کشد و نعره می‌زند و پیچ‌وتاب می‌خورد و بدن او غرق عرق می‌شود.

حتّی بعضی معتقدند که در حال خواب براستی روح با قالب مثالی فعالیت می‌کند، بلکه بالا تر از آن معتقدند که ارواح قویه در حال بیداری نیز می‌توانند همان تجرد برزخی را پیدا کنند، یعنی از جسم جدا شده و با همین قالب مثالی به میل خود و یا از طریق خوابهای مغناطیسی در جهان سیر کنند و از مسائلی باخبر گردند.

بلکه بعضی تصریح می‌کنند که قالب مثالی در باطن بدن هر انسانی هست منتهی به هنگام مرگ و آغاز زندگی برزخی جدا می‌شود و گاه در همین زندگی مادّی دنیا نیز امکان جدائی چنانکه گفتیم برای او حاصل می‌شود.

حال اگر تمام این مشخصات را برای قالب مثالی بپذیریم اصل مطلب را نمی‌توان انکار کرد چرا که در روایات بسیاری به آن اشاره شده و از نظر دلیل عقل هم هیچگونه مانعی ندارد.

البته نظریات مفسرین عالیقدر اسلامی با نظرات دانشمندان روانپژوه و علمای روحی غرب در این مورد تطبیق داشته و بسیار نزدیک است و اختلاف مشخصی ندارد همچنان که قبلاً به بیانات ایشان اشاره شده است.

و حتی در مورد بعضی از پیامهای ارواح که دانشمندان غربی در کتب خود ذکر کرده‌اند می بینیم در منابع اسلامی هم بعضی از آنها تأیید شده در حالیکه مطمئن هستیم آنان هیچگونه اطلاعی از این منابع نداشته‌اند.

مثلاً در چند کتاب از دانشمندان روانپژوه غربی از پیام ارواح نقل قول شده است: که ارواحی که از این عالم رهسپار به عالم برزخ می‌شوند و در جمع ارواح قرار می‌گیرند، ارواح دیگر بلافاصله به آنها تماس نمی‌گیرند و با هم می‌گویند بگذارید تا او از آن هول و هراسی که دارد و به این عالم ناشناخته آمده است، کمی آرام گیرد و پیامهای دیگری می‌دهند قریب به مضمون این روایت که در تفسیر المیزان، از کتاب کافی نقل کرده است و می‌گوید: ابی بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است، که چون روحی بر ارواح دیگر وارد

می‌شود: آن ارواح با یکدیگر می‌گویند: فعلاً به او حرف نزنید بگذارید تا خستگی در کند، چون از هولی عظیم گذشته است (و سپس بعد از مدتی که به آن عالم آشنا شد از او احوال دوستان و فامیل و آشنایان را می پرسند).

بنابراین اغلب مطالبی را که درباره عالم ارواح در گفتار دانشمندان آمده است و با روایات اسلامی تطبیق دارد می‌توان مورد پذیرش قرار داد.

اولین مرحله ورود به عالم برزخ!

بنا بر آنچه که بعضی از مفسرین عالم برزخ را همان عالم قبر یا عالم مثال نامیده‌اند، و قبلاً براین معنا اشاره شد به مجرد اینکه مرگ آدمی فرارسد و روح از بدن او خارج گردد، روح او ناظر بر جسد بی جان خویش است که آنرا در قبر می‌گذارند.

اما موضوع مهمی که در اولین مرحله جدائی روح از بدن بوقوع می پیوندد، عود روح به بدن اصلی در لحظاتی کوتاه است، ولی نه برآن معنا که معتقدین به عود ارواح قائل هستند، چون اولاً این عود برای زندگی مجدد نیست، ثانیاً ظهور این امر در عالم ظاهر بهیچوجه امکان‌پذیر نیست، ثالثاً این بازگشت برای کسانی است که در قبر مدفون شده و به خاک سپرده شده‌اند و معلوم نیست کسانی که جسد آنها به آتش سوخته شود و خاکستر می‌گردد یا آنان که کالبدشان به خورد حیوانات وحشی درآید یا به قعر دریا در شکم ماهیها فرورونده، این امر برای آنان چه صورتی داشته باشد.

خوب توجه کنید که در این موضوع مسائل دقیقی مورد بحث است که چه‌بسا اعتقاد به آن برای بعضی مورد تأمل قرار گیرد، بخصوص آنکه نگارنده تقاضا کرده است که این کتاب ترجمه شده و عموم جهانیان از حقایق آن استفاده نمایند.

حال ممکن است که شیعیان یا بعضی از فِرَقِ اسلامی از نظر اعتقادات این امر را کاملاً پذیرفته باشند، ولی شاید برای ادیان دیگر و حتی دانشمندانی که

درصدد کاوش علم روحی هستند این موضوع قابل هضم نباشد که گفته شود در اولین فرصتی که آدمی پس از مرگ به خاک سپرده شده و وارد قبر می‌شود، روح به بدن او در همان قبر بازگشته و از او بوسیله نمایندگان حقتعالی از اعتقاداتش سئوالهائی خواهند کرد که اصطلاح آن همان سئوال و جواب توسط «نکیر و منکر» در شب اول قبر است!

اکنون ما دلائل خود را در این امر از جهات گوناگون اقامه کرده و در اول به ریشه قرآنی آن می پردازیم، همچنان که خدایتعالی در جائی می‌فرماید:

کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللّهِ وَکُنْتُمْ اَمْواتاً فَاَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُمْ ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ.[1]

چگونه کافر می‌شوید به خدا و حال آنکه مردگانی بودید که زنده کرد شما را پس می‌میراند و سپس زنده کند شما را پس بسوی او بازگردانیده شوید.

با آنکه این آیه شریفه را بعضی از مفسران دلیل بر زنده شدن مردگان در واقعه رستاخیز دانسته‌اند، بعضی دیگر اقوالی نقل کرده‌اند دلیل برزنده شدن مردگان در اولین مرحله عالم برزخ.

در تفسیر گازر، آورده است: ابوصالح می‌گوید: شما در گور مرده بودید پس زنده کرد شما را در گور برای سئوال، پس بمرانید شما را در گور، پس از آن زنده کرد شما را در قیامت.

در تفسیر منهج الصادقین، آورده است، باید دانست که احیاء در قبر برای سئوال نکیر و منکر مجمع علیه است و هیچکس از اهل ملت اسلام در آن نزاع ندارند و سئوال در وقتی است که میّت را در قبر نهند و روی او را بپوشانند، و چنین گفته‌اند: آنهائی را که هنگام دفن تلقین می‌گویند سئوال ندارند!!

در تفسیر اثنی عشری، آورده است: این جمله شریفه: **ثُمَّ یُحْییکُمْ...** که بعد از اماته فرموده دال است برزنده شدن در قبر و سئوال نکیر و منکر، زیرا فرمایش **(ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ)** بازگشت قیامت را فرماید، بنابراین یکی از معتقدات حقه اثنی عشری زنده شدن در قبر می باشد، بلکه اجماع ملت اسلامی است و احادیث

۱. بقره / ۲۷.

بسیاری برآن وارد شده است، همچنان که:

ابن‌بابویه از حضرت صادق علیه‌السّلام روایت نمود که فرمود: از شیعیان ما نیست هرکس سه چیز را انکار کند: معراج، سئوال قبر، شفاعت.

همانطور که گفته شد ممکن است سئوال قبر برای بعضی قابل پذیرش نباشد بخصوص برای آنان که اعتقاد آنها خارج از اسلام باشد چون نحوه برگزاری این امر بسیار مشکل بنظر می‌رسد، و می‌توان به این اشکال توجه داشت که چگونه مرده را در قبر زنده می‌کنند و چگونه روح در دل خاک دوباره به بدن اصلی خود موقتاً تعلق می‌گیرد و چه‌بسا اصلاً مردگان را دسته‌جمعی در گودالها بریزند و انبوه خاک را روی آنها انباشته کنند، همچنان که در جنگهای اسلامی هم چنین امری دیده شده است، پس چگونه می‌توان این مسئله را قبول کرد؟

خوب توجه کنید که ما در این بحث جوابهای بسیاری داریم که حتی در ادامه کلام، این موضوع را هم از نظر علمی به آن اشاره کرده‌ایم.

اولاً آنچه که مربوط به امر حقتعالی است، بلاشک بوقوع خواهد پیوست بهرنحوی که مشیت او تعلق گیرد، و در ثانی، خدایتعالی در هر امری برنامه‌ای تنظیم فرموده و نظامی قرار داده است که در موقع خود مقررات خاص آن به مرحله اجرا در می‌آید، و در ثالث با استدلال به گفتار الهی و تفاسیر اهل‌بیت(ع) در رابطه با همین معنا استنادی از آن بالاتر نداریم، شاید خوانندگان عزیز اکثر آنها بدانند که روایاتی که در کتاب اصول کافی آمده است بسیار مستند و هیچ تردیدی در تأیید آنها نمی‌توان کرد که در این مورد روایات بسیاری آورده و اکنون به یکی از آنها اشاره خواهیم کرد، و این روایتی می‌باشد که در آن اسراری بکار رفته که ریزه‌کاریها و نحوهٔ عمل این امر الهی را بیان داشته است، خوب دقت کنید:

از حضرت صادق علیه‌السّلام مرویست که فرمود: مؤمن را مشایعت کنند فرشتگان با ازدهام تا قبرش (در اولین مرحله ورود به عالم برزخ). زمین گوید: مرحبا به تو، آگاه باش، قسم به خدا هرآینه به تحقیق دوست داشتم که راه رود برمن مثل تو، البته نشان دهم برتو آنچه خواهم نمود (باز توجه نمائید که نشان دهم برتو آنچه خواهم نمود) چه اسراری دربر دارد، دیگر این توهّم منتفی است،

که آیا چگونه ممکن است روح به بدن اصلی در جوف زمین بازگردد این مسائل برای ما انسانها قابل درک نیست.

در ادامه روایت می‌فرماید: پس وسعت یابد زمین تا چشم او (آن مؤمن از دنیا گذشته) ببیند و داخل شوند براو دو ملک نکیر و منکر و روح را برگردانند به او تا میان کمر و نشانند او را و سئوال کنند: کیست پروردگار تو؟ گوید: «الله». پرسند دین تو چیست؟ گوید: اسلام و نیز سئوال کنند: پیغمبر تو کیست؟ گوید: محمد(ص) و پرسند: امام تو کیست و اعتقاد حقّه خود را در این سئوال جواب دهد.

پس منادی از آسمان ندا کند، راست گوید بنده من، فرش کنید قبرش را از بهشت و دری از جنّت باز کنید و او را لباس بهشتی بپوشانید تا بیاید نزد ما و ثواب ما بهتر باشد!! آنوقت به او گویند: بخواب خوابی که خواب دیدن در آن نیست!!

در این روایت درباره افراد غیراهل ایمان اشاراتی دارد که بطول می‌انجامد، و حاصل کلام براینست که آنچه را که خدایتعالی وعده داده است خود برنامه آنرا تنظیم کرده و به موقع به مورد اجرا می‌گذارد، ولو اینکه برای ما قابل درک نباشد.

و امّا از جمله آیات دیگری که بعضی از مفسرین آنرا دلیل بر سئوال قبر گرفته‌اند، آیه ۱۱ از سوره غافر است که بیان قول معاندان و منکران در روز بعث و قیامت است، که پس از آنکه به آنها ندا می‌رسد که به دوزخ درآئید، آنها چنین می‌گویند:

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ.

ای پروردگار بمیرانیدی ما را دو بار و زنده ساختی ما را دو بار، پس اعتراف کردیم به گناهان خود، آیا راهی بسوی بازگشت هست؟

بعضی از مفسران برآنند: که نوبت اول نزد انقضای آجال و نوبت دوم در قبر بعد از زنده گردانیدن برای سئوال، و زنده گردانیدن نوبت اول در قبور و دوم در

وقت بعث و نشور!!

جبائی گفته است: که مراد احیای بعث است، بلکه احیاء و اماته اولین در دنیا و مرتبه دیگر در قبر است.

در تفسیر منهج الصادقین: چنین آورده است: که اصح اقوال، قول سدی و جمعی از مفسران دیگر از جمله: مختار بلخی است و آن منقول از اهلبیت علیهم السّلام است که این آیه دالّ است بر سئوال قبر، و اخباری که در این باب از موافق و مخالف مأثور است مؤیّد این قول است.

صاحب تفسیر المیزان، در تفسیر خود آورده است: که این دو آیه قریب الافق است و از جمله آیاتی است که برای اثبات «وجود عالم برزخ» در میان دنیا و آخرت به آن استدلال نموده‌اند، و مراد از این دو آیه دو مرگ برای انسان ذکر شده است، و چنانچه در میان عالم دنیا و آخرت حیاتی برای انسان حاصل نشود مرگ دوّم معنی نخواهد داشت. این استدلال صحیحی است که در بعضی از اخبار هم به آن اشاره شده است.

علامه مجلسی هم، در حق الیقین خود آورده است: که آمدن دو ملک از برای سئوال در قبر متواتر و ضروری است و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر و دیگری نکیر است، و در بعضی روایات وارد شده که نسبت به مؤمنان مُبشّر و بشیرند و نسبت به مخالفان منکر و نکیر، و نزد مؤمنان با سیمائی نیکو آمده و بشارت می‌دهند آنها را به ثوابهای نعیم و بی انتها و نزد کافران و مخالفان به صورت مهیب وارد شده و ایشان را وعید به عذاب می‌کنند!

البته این نکته را باید توجه داشت که اعتقاد به جزئیات و کیفیت و نحوهٔ سئوال و جواب قبر ضروری نیست، فقط باید معتقد بود که بطور اجمال در قبر از عقاید آدمی بوسیله مأموران الهی سئوال کرده خواهد شد و پس از سئوال یا روح مسئول متنعم است و یا معذب تا زمانی که قیامت قائم شده و مرحله حساب و کتاب پیش آید و هر کس به جایگاه ابدی خود که بهشت یا دوزخ است رهسپار گردد.

امّا نگارنده گوید: اگر هیچ دلیلی برای اثبات سئوال در قبر نبود، تنها بیانات امام سجاد علیه السّلام امام شیعیان جهان برای همه کافی بود که در

تعلیمات عالیه خود در مقام دعا اشاره می‌کند:

اَبْکی لِسُؤالِ مُنکَرٍ وَنَکیرٍ ایای...

گریه کنم از پرسشهای پی در پی و بازخواستهائی که نکیر و منکر از من می‌کنند.

و با این گفتار آن بزرگوار مردم را از ماجرای اولین مرحله ورود به عالم برزخ خبر می‌دهد و تعلیم می‌فرماید آنهائی را که از پرسش اعتقادات خود بی خبرند، تا بلکه هم اکنون بهوش آیند و جواب خود را آماده کنند و در پاسخ بتوانند اظهار نمایند که پروردگار آنها کیست و پیغمبر آنها کدام است و دین و آئین و کتاب آنها چیست و ضمناً بیان امام علیه السّلام معلوم می‌دارد که این سئوال و جواب هم در مرحله دشواری است برای کسی که نتواند درست جوابگوی باشد و حقاً کسی که قادر به جواب درست نباشد جای آن دارد که بسیار گریه کند!![1]

عالم قبر همان عالم برزخ است

در روایات بسیاری که از ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین درباره عالم برزخ با لفظ قبر یاد شده جز روایات معدودی در بقیه کلمه «قبر» به نظام برزخی اشاره شده است ولی در بعضی از روایات اشاراتی بکار رفته است که آن نمایانگر قبر برزخی و همچنین قبر خاکی است که این دو عالم با هم بی ارتباط نیستند.

در کتاب «معاد» استاد محقق محمد شجاعی در رابطه به این معنا آورده است: این حقیقت را باید توجه داشت که اگر چه منظور از «قبر» در اکثر موارد همان برزخ است و آنچه مسائل برای انسان در قبر بیان شده است در حقیقت مسائل انسان در «برزخ» است ولی با اینهمه ارتباط خاصی بین قبر برزخی و قبر

۱. نگارنده در شرح این فقره از دعای ابوحمزه ثمالی «در کتاب عشق و رستگاری» مطالبی بروجه دیگر آورده است.

خاکی وجود دارد (یعنی روابطی بین روح انسان در برزخ و بین بدن مادّی او در قبر برقرار است). به بیان دیگر: عالم خاص هر انسانی در برزخ که قبر حقیقی و قبر برزخی و جایگاه روح است، با آنجا که جایگاه بدن مادّی او است و همان قبر مادی است ارتباط بخصوصی دارد.

این ارتباط در اصل از ارتباط روح و بدن مادّی که در طول زندگی دنیوی با یکدیگر یکنوع اتحاد و ارتباط داشتند سرچشمه می‌گیرد، به این معنی که یک ارتباط تکوینی واقعی در زندگی دنیوی و در دوران تعلق روح به بدن، بین روح و بدن مادّی وجود دارد که با انقطاع روح از بدن و با قطع تعلق از آن بکلّی از بین نمی‌رود، بلکه بعد از انقطاع روح هم این ارتباط در حد پائین‌تری که بصورت یک نوع سنخیت و رابطه عینی و تکوینی است بین این دو وجود دارد البته نه در حدی که در زندگی دنیوی و در دوران تعلق روح به بدن بود و نه با آن کیفیت و کمیّت، بلکه در حد ضعیف‌تر و با کم و کیف و صورت دیگر، اینطور نیست که بعد از انقطاع روح از بدن مادی و بعد از قرار گرفتن روح در عالم برزخ و در قبر برزخی هیچ سنخیّت و ارتباطی بین روح و بدن مادی وجود نداشته باشد و نسبت روح به بدن مادی خود مانند نسبت آن به موجودات دیگر باشد، پیدا است که این ارتباط و سنخیت تکوینی حتی با تبدل بدن مادّی به ذرّات خاکی و ارضی هم از بین نمی‌رود، و بین روح و ذرّات بدنی او هم این ارتباط و سنخیّت وجود دارد.

این سنخیّت خاص و این ارتباط تکوینی عینی در حقیقت یک نوع رشته ارتباطی است بین روح که در قبر برزخی است، و در بین بدن مادّی که در قبر خاکی است.

در نتیجه نقطه‌ای که بدن مادّی آنجا است، یعنی «قبر خاکی» با عالم برزخی روح ارتباطی دارد که نقطه‌های دیگر و جاها و مکانهای دیگر، آن ارتباط را ندارند و همچنین روح هر انسانی در عین اینکه در عالم برزخ و در عالمی که فوق مادّه و زمان و مکان است و محیط به عالم مادّه است و به یک نظر نسبت آن به همهٔ نظام ماده یکی است، قرار گرفته است، در عین حال به لحاظ همین ارتباط و سنخیّت، ارتباط بخصوص و توجه خاصی به بدن مادی و به نقطه‌ای که بدن در آن نقطه است دارد که بجاهای دیگر آن ارتباط و توجه را ندارد.

براساس همین ارتباط تکوینی بین روح و بدن و بین قبر برزخی و قبر خاکی، دستورات و احکام خاصی از واجبات و مستحبات در متون اسلامی وجود دارد، دستورات و احکامی که متوجه بدن مادّی بعد از مرگ و قبر خاکی است، مانند دستورات و احکام مربوط به حمل جنازه میّت و کیفیّت آن، و غسل و کیفیّت آن، و کفن و جزئیات آن، و دفن و خصوصیات آن، و نیز دستورات و احکامی که بعد از دفن هست و مربوط به قبر خاکی است، مانند لزوم مراعات حرمت قبور و حرمت نبش قبور و استحباب زیارت قبور و استحباب دعا و طلب رحمت و مغفرت در سر قبور و نظائر اینها.

و در همین موارد است که کلمه «قبر» در روایات و بیانات معصومین سلام الله علیهم اجمعین به معنی قبر مادی و خاکی آمده است، و با کلمه (قبر) به قبر خاکی اشاره شده است، البته قرائن کلامی در همه روایات موجود بوده و به خوبی روشنگر اینست که منظور از کلمه «قبر» قبر برزخی یا قبر مادی و خاکی است.

امّا بطوری که بعضی از روانپژوهان متذکر شده اند: ارواح در اولین مرحله پس از ارتحال از این عالم با آن علاقه خاصی که در حیات دنیوی خود با بدن داشته اند تا مدت زمانی دل از جسد عنصری خود برنمی‌دارند و این از آن جهت است که هنوز کاملاً با محیط عالم برزخ آشنا نشده و با ورود به آن عالم هراسان هستند، و گذشته از این چون در یک تحوّل عظیمی قرار می‌گیرند که توجه خود را هر لحظه از آن دور نمی‌کنند، همچنان از زمان حالت احتضار و خروج آنها از جسد خود بطور دقیق ناظر هستند که چگونه جسد را تشییع می‌کنند، چگونه غسل می‌دهند، چگونه کفن می‌کنند و خلاصه چگونه به قبر می‌سپارند، همه و همه را ناظر هستند!

و بعد از آن بتدریج با انس گرفتن روح به بدن برزخی علاقه خود را نسبت به جسم کمتر کرده و از ارتباط او کاسته می‌شود و بصورت ارتباط عادی و معمولی در می‌آید در حدی که سنخیت و رابطه تکوینی ایجاب می‌کند، یعنی این ارتباط هیچگاه کاملاً قطع نخواهد شد، براین دلیل که روایات بسیاری داریم که اهل ایمان به زیارت اهل قبور بروند و با آنان بوسیله دعا و طلب رحمت ارتباط بگیرند،

در حالی که امکان ارتباط با ارواح و دعا کردن به ایشان در همه جا مقدور است، ولی بهتر آنست که این عمل نیکو برسر قبر آنان باشد، چون در هرحال آنان متوجه جایگاه و مدفن جسد خود هستند، که در این صورت رابطه باطنی با ارواح و با نظام برزخی بهتر و کاملتر خواهد بود و از همه گذشته این امر باعث مسرّت و خشنودی آنان می‌شود.

اکنون توضیح این بیانات از آن جهت بود که دانسته شود موضوع عالم برزخ در اولین مرحله همان مسئله عالم قبر است که سرآغاز قدم گذاشتن بسوی حیات برزخی ورود به عالم قبر است و با آنکه بعضی از مسائل که دربارهٔ عالم قبر ذکر شده ممکن است نزد بعضی قابل تأمل باشد، همچنان مسئله تشریفاتی که در تدفین میّت بعمل می‌آید و مسئله غسل دادن و کفن کردن و موضوع تلقین گفتن میّت به اصول اعتقادی او و آداب بخاک سپردن او، و بسیاری از موارد دیگر بخصوص سئوال قبر توسط فرشتگان منکر و نکیر که این موضوع از اهم اعتقادات است، لذا در اینجا به موضوع دیگری در این مورد اشاره می‌شود و توجه خواننده را به ادامه این بحث جلب می‌نمائیم.

تثبیت اعتقاد امری ضروری برای جهان آخرت است

در پیرو مطالبی که قبلاً گذشت در مورد اینکه آیا سئوال در قبر عمومیّت دارد یا مخصوص گروهی می باشد، روایاتی در اصول کافی نقل شده است حاکی از آنکه از دو دسته از مردم در قبر سئوال می‌شود، یک دسته آنان که ایمان کامل به وحدانیت پروردگار عالم داشته، و دسته دیگر که بی ایمان و در مسیر کفر قرار داشته‌اند، یا بعبارت دیگر آنان که در طریق تثبیت ایمان و مبانی ایمانی در دنیا کوشیده‌اند و آنان که در طریق تثبیت کفر و مبانی آن جدیّت و تلاش کرده‌اند، اما از طبقه سوم که مستضعفین باشند یعنی آنان که فاقد دانش و بینش بوده و حجتی هم برآنها تمام نشده است، از آنان سئوال نخواهد شد (و بنظر نگارنده می‌رسد که این شامل گروهی کثیر از مردم جهان است) که امر آنها در

عالم برزخ و جهان آخرت مربوط به مشیّت پروردگار عالم است.

البته این سئوال و جواب برای تثبیت ایمان و حرکت بسوی نظام برزخی و سپس به سوی جهان رستاخیز است، چون در عالم برزخ و آخرت تنها از طریق اثبات عقاید دنیوی است که هر فردی مقام و منزلت خود را می‌تواند دریابد، و حسابی که روی شخصیت ارواح گذاشته می‌شود براساس همان افکار و عقاید دنیوی آنها می باشد.

و همانطور که بعضی از صاحبنظران گفته‌اند: افکار و عقاید بهر صورتی که باشد چه حق و چه باطل و چه آمیخته از حق و باطل در حقیقت شکل دهنده روح بوده و به آن رنگ مخصوص می‌دهد.

و این مسئله باید مشخص باشد که هر کس که وارد نظام برزخی می‌شود با چه عقیده به این عالم آمده است، و شاید اولین ورقه تشکیل پرونده برزخی از همان سئوال و جوابهائی باشد که در قبر بوسیله باز پرس‌های الهی تنظیم می‌شود و بعد از آن هر کس بسوی حرکت برزخی روانه شده مسیر خود را به طرف جهان آخرت می پیماید.

در این معنا که تثبیت عقاید در دنیا مقدمه‌ای برای حرکت بسوی نظام برزخی و دارآخرت است قرآن مجید اشاره‌ای دارد که می‌فرماید:

يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللّٰهُ الظّالِمينَ...[1]

خداوند کسانی را که ایمان آوردند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت قدم می‌دارد هم در این جهان و هم در سرای دیگر، و لطف خود را از ستمکاران بازمی‌دارد.

جالب اینکه در ذیل این آیه شریفه در تفاسیر اشاره به روایاتی کرده‌اند، براین مضمون که خداوند انسان را به هنگام ورود در قبرش در برابر سئوالاتی که فرشتگان از هویت و اعتقاد او می‌کنند در خط ایمان ثابت نگاه می‌دارد، در بعضی از روایات هم صریحاً کلمه «قبر» ذکر شده است.

۱. ابراهیم / ۲۷.

بنابراین می‌توان درباره سئوال قبر به این آیه شریفه هم استدلال کرد، حال نحوهٔ سئوال از اعتقادات غیر از ایمان به خدا و روز جزا و پیغمبر و امام چه مسائل دیگری باشد خدا می‌داند، ولی در هر حال ضرورت این امر برای نظام برزخی لازم است.

صاحب تفسیر المیزان، می‌فرماید: در بین روایاتی که از شیعه و همچنین از سنّی داریم که درباره جزئیات سئوال قبر و آمدن دو ملک نکیر و منکر و ثبات مؤمن و لغزش و ضلالت کافر در دست هست که در بسیاری از آنها به عنوان شاهد تمسّک شده است.

استاد محقق محمد شجاعی، در شرح یک فقره از روایاتی که در اصول کافی درباره «سئوال برای تثبیت عقاید است»؛ در کتاب خود آورده: که مسئله سئوال در برزخ «قبر» یک مسئله ساده و به صورت سئوال معمولی نیست بلکه در اصل برای تثبیت اصول عقیدتی است، چه در عقاید حقه و چه در عقاید باطله، یعنی سئوال بنحوی طرح می‌گردد که صورت امتحان دارد و موجب تثبیت آنچه در باطن و در سرّ وجود انسان مسئول است می‌شود.

شرایط و احوالی که این دو ملک در آن شرایط و احوال ظاهر می‌گردند و قیافه و شکل و چهره‌ای که به خود می‌گیرند و با وضع و جوانب خاصی که در نحوه ظهور این دو ملک هست، و کیفیّت سئوال و چگونگی آن، همه و همه حکایت از این دارد که مسئله سئوال در برزخ «قبر» در تعیین سرنوشت انسان نقش اساسی دارد و سئوال نیز سئوال ساده نیست.

اینچنین نیست که روح مسئول در برزخ در برابر سئوال ساده‌ای قرار بگیرد، یعنی بداند که این دو ملک از ملائکه الهی هستند و از جانب خدای متعال مأمورند، و نیز بداند که در جواب سئوال آنان از پروردگار و نبی و دین و امام باید این جواب را بدهد: که پروردگار من «الله» و نبی من «محمد» صلّی الله علیه وآله است و دینم اسلام و امام من علی و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین است، و اینطور نیست که انسان در برابر سئوال کننده‌ای قرار بگیرد که می‌داند کیست و جواب سئوالاتش به نحو صحیح چیست.

این دو ملک نه معلوم می‌کنند که ملک هستند و نه معلوم می‌کنند که

جواب صحیح سئوالات چیست و نه معلوم می‌کنند که کدام عقیده حق است و کدام باطل و نه معلوم می‌کنند که عقیده خود آنها چه بوده و چه چیز برای آنان خوشایند و مطلوب است و نه از کیفیت سئوالشان می‌شود یافت که در جواب چه باید گفت؟

از برخورد این دو ملک و کنجکاوی آنها چنین برمی‌آید که فراست و تیزبینی آنها بطوریست که مجال سستی در تحقیق و اعتماد به پایه‌های سست را از دست انسان می‌گیرد، و چنین نمودار است که آن فرشتگان در مقام سئوال از عقاید درست آنچه که در باطن انسان است و در اعماق قلب او می باشد بیرون می‌کشند (بدون آنکه کسی بتواند خلافی اظهار نماید).

یک فرضیه علمی که منطبق با عقیده سئوال قبر است!

در مورد سئوال قبر تا اینجا از نظر گفتار الهی و اشاره به بیانات پیشوایان اسلام مطالبی گذشت و برای مسلمانان جهانْ دیگر هیچ لزومی برای اثبات آن و اقامه دلیل از جهات گوناگون نیست، ولی از آنجا که این مسئله برخورد با مسائل جهانی دارد و بسیار از معتقدین به ادیان دیگر هم اطلاع کاملی از عقاید اسلامی ندارند لذا در اینجا این موضوع را از بُعد دیگر تشریح کرده و به گفتار خود در ارتباط به این معنا ادامه می‌دهیم.

بنابر آنچه که در تأیید گفتار بعضی از دانشمندان علوم روحی در بحثهای علمی روح اشاراتی بکار رفت، اکنون به یک مورد از کشف حقایق در یک فرضیه علمی که منطبق با اعتقادات حقه مسلمانان است نظر خوانندگان را جلب می‌نمائیم.

یکی از دانشمندان بزرگ روحی بنام دکتر «رئوف عبید» رئیس دانشکده عین‌الشمس قاهره در کتاب خود بنام «انسان روح است نه جسد»، پس از شرحی بتفصیل درباره شناخت جسد اثیری که در بخش اول همین کتاب به آن اشاره شد (بطور ناخودآگاه از نظر دینی) زنده شدن بعضی از مردگان را در گور با

اشاراتی در شب اول قبر به اثبات رسانیده و در واقع نکیر و منکر مأموران سئوال را که مورد اعتقادات حقه می باشند تأیید نموده است.

این دانشمند روح شناس که ثابت کرده است برای انسان دو جسد است، پس از شرحی بتفصیل از نظر علمی دربارهٔ جسد اثیری چنین می‌گوید: در اثر آزمایشهای مکرر بر علمای روحی این مسئله محرز شده است که جدا شدن جسد اثیری از جسد فیزیکی بوسیله مرگ بطور آنی رخ نمی‌دهد، چون یک رشته های نقره‌ای روابط میان دو جسد است که آنها بزودی قطع نمی‌شوند، بنابراین بعضی از حالات بیهوشی بسیار عمیق برون‌فکنی روح علما را بیک حقیقت مهمی متوجه ساخته که نباید در دفن مردگان عجله و شتاب نمایند، زیرا کراراً در بعضی از صورتهای بیهوشی کامل همه نشانه های حیات متوقف شده حتی ضربان قلب و تنفس قطع و گردش خون متوقف می‌گردد، در حالیکه مرگ حقیقی برای شخص بیهوش اتفاق نیفتاده است.

اگر به عمق این فاجعه درست توجه کنید، کسی را که به ظاهر مرده می‌دانید و با عجله آنرا دفن می‌کنید ممکن است آن شخص نمرده باشد، بطور قطع پس از مدتی در قبر زنده شده و روح به بدن او بازمی‌گردد و عقل خود را می یابد و در آن حال مسلماً در اثر وحشت و اضطراب و ترس با یک مرگ تدریجی وحشتناکی روبرو خواهد شد که آن همان مرگ حقیقی می باشد.

با آنکه این دانشمند روح شناس این حالت را برای بعضی از اجساد متذکر شده ولی این معنا برگشت روح را به جسد مردگان از نظر علمی ثابت می‌کند که دیگر گفته نشود چگونه روح در زیر انبوه خاک به جسد مردگان برگشت می‌کند!!

بخش پنجم

معاد

پیوستن ارواح با اجساد اصلی خود
تا مقام خلود

اکثر مردم جهان از امر معـاد و رسـتاخیز بی خبرند!

از آنجا که مسئله روح پیوستگی کاملی بـه امر معاد و رستاخیز دارد و در واقع مسیر تکـاملی روح پس از ارتحال از ایـن عالم بسوی حقـتعالی از کانال عالم برزخ «یا عالم ارواح» گـذشته که با طی مراحل و مواقف رستاخیز خود را به مقام خلود برساند.

و از طرف دیگر این برنامه بطور کلّی مربوط به اصول عقاید در ادیان الهی بوده و اعتقاد بـه امر معاد مترادف با اعتقاد بـه امر مبدأ است، در عین حال امروزه اکثریت مردم جهان بـاوجود اعتقاد به مبـدأ، معاد را نفی کرده‌اند، حتی بعضی از دانشمنـدان شرقـی و غربی هـم که اعـتقاد به خدا و بـقاءِ روح دارند اعتقـاد به امر معاد نداشته و به حیات متوالیه ارواح قائلند.

اکـنون در اینـجا برسـبیل آگاهـی به منـکرین معـاد و رستاخـیز در جهان اخطار می‌شود که بـلاشک بدانند قیامت امری ضروری و حتمی الوقوع است و اگر کسی برای درک این حقـیقت آماده باشـد و بخواهد خود را از گـمراهی برهانـد به این بخش از کتـاب کـه در واقع تفسیری از بـیانات الهی از کـتاب خاتم آسمـانی قرآن مجید است توجه خود را مبذول دارد تا شاید بتواند از عقاید خود عود کرده و به عود روح در جسدِ اصلی خود در رستاخیز ایمان بیاورد.

و هم اکنون در اولین اخطار از پشت تریبون این کتاب به جهانیان اعلام می‌شود: که ای مردم بدانید و آگاه باشید که:

وَاَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فيها وَاَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبورِ[1]

شکی نیست که خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده‌اند در رستاخیز زنده خواهد کرد.

ببینید چه دلیل محکمی خدایتعالی بر معاد جسمانی آورده است و صراحتاً می‌فرماید که برمی‌انگیزاند اجساد شما را از جایگاه خود که محل اقامت برزخی شما بوده است.

پس آنان که طالب هستند بدانند بعد از این عالم دنیا به کجا خواهند رفت و پایان کار و حیات جاودانی آنان به کجا خواهد کشید با کمال مراقبت و هوشیاری توجه خود را به گفتار الهی معطوف دارند و دیگر به گفتار این بنده خدا و آن بنده خدا یا آن فیلسوف و آن دانشمند توجه ننمایند، چون اصل و حقیقت مطلب در نزد خدایتعالی است.

در دورانهای گذشته که دانش بشری تا این حد گسترش نیافته بود به کتب آسمانی و گفتار الهی و بیانات انبیاء توجه حاصل نمی‌کردند، ولی اکنون که دامنه علم گذشته از طریق مادیت بسوی مسیر معنویت و روحانیت کشیده شده، مردم جهان علاقه خود را بسیار در این طریق نشان داده و تا کنون از طرف اندیشمندان جهان برای کشف حقایق از چگونگی زندگانی پس از مرگ کوششهای فراوانی بعمل آمده است، و انتظار براینست که امروزه کارگردانان مکاتب ادیان و خیرخواهان عالم بشریت با دقت به مسائلی که در این کتاب مطرح شده توجه نمایند، شاید خدایتعالی خواسته باشد حجّت را از این راه بر اهل عالم تمام کرده باشد.

و این امری مسلم است که هر کس باید یقین داشته باشد که زندگانی در دنیا عبث و بیهوده نیست و این مقدمه‌ای برای زندگانی جاوید است، (در آن منزلگاهی که هستی واقعی در سطحی عالیتر است) و نتیجه کردار نیک و بد و

۱. حج/۷.

هرچه در این دنیا بعمل آمده است سرانجام به آن حیات جاوید منتهی می‌گردد.

و این نکته را باید توجه داشت که هر فردی از افراد عالم تا امر قیامت و اوضاع آخرت بر او ثابت نشود و اعتقاد بر آن نیاورد و در مرحله معاد یقین حاصل ننماید، بهیچوجه نمی‌تواند خود را آراسته نماید و تمام اصلاحات اخلاقی و اجتماعی که مردم دنیا از آن دم می‌زنند میسّر نخواهد شد، مگر آنکه مردم را به امر معاد و آخرت آشنا سازند و اگر افراد هر جامعه به آن توجه کنند و ایمان حاصل نمایند تمام مفاسد و قبایح و تمام ناروائیهای اجتماعی از آنها دور خواهد شد.

خدا می‌داند اینکه می بینید بعضی ملتهای دنیا در حال سقوط هستند تنها علّت آن از بی ایمانی افراد جامعه آن در امر معاد و آخرت است، هرجامعه و ملتی بلکه هر فردی از افراد عالم که اعتقاد براین امر نداشته باشد بهلاکت نزدیک و زندگانی جاوید خود را تباه کرده است.

و اینکه می بینید خدایتعالی در کتاب آسمانی خود در امر معاد و رستاخیز آنهمه تأکید کرده است تنها برای نجات انسانها و برای ایصال آنان به مقام فوز و رستگاری است.

ولی افسوس و صد افسوس!! که:

يَعْلَمُونَ ظٰاهِراً مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰافِلُونَ[1]

تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت و پایان کار بی خبرند!

معاد از نظر قرآن مجید

قبلاً باید به این نکته توجه حاصل نمود که کلمه «معاد» از مادّه «عود» به معنی برگشتن است و اگر بخواهیم از نظر دید این کتاب به معنی این واژه آشنا شویم، **معاد یعنی بازگشت روح به بدن اصلی خود در روز رستاخیز است**، ولی آنچه که از نظر قرآن مجید مصطلح است معاد اشاره به بازگشت روح و نفس و جسد

۱. روم / ۷.

عنصری افراد بسوی پروردگار عالم است و مصداق آیه شریفه گواه برهمین امر است که می‌فرماید: قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیهِ رٰاجِعُونَ[1] نه‌تنها این آیه شریفه بلکه ده‌ها آیات بر مضامین گوناگون آمده است که این امر را بخوبی ثابت می‌نماید، شاید متجاوز از ٤٠ آیه باشد که در متمم آنها آمده است: ثُمَّ اِلَیْهِ ترجَعُونَ، وَاِلَیْهِ یُرجَعُونَ، فَاِلَیْنٰا یُرجَعُونَ که همه حاکی از آنست که بازگشت خلق عالم همه بسوی خداوند است.

و جامع‌تر از این معنا آنکه خدایتعالی در جائی می‌فرماید:

اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعاً وَعْدَ اللّٰهِ حَقّاً اِنَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ...[2]

بازگشت همه بسوی اوست، وعده خداوند حق است، او خلق را آغاز کرد و سپس آنرا بازمی‌گرداند تا کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به عدالت پاداش دهد و آنان که کفر ورزیدند در عذاب خود مستقر گرداند.

خوب توجه کنید که خدایتعالی در این آیه شریفه به دو اصل اساسی اشاره فرموده که آن مبدأ و معاد است و تأیید او سبحانه و تعالی براینست که: همانطور که آفرینش را آغاز کرده سپس آنرا تجدید می‌کند و همه را بسوی خود برمی‌گرداند.

آنان که در معاد شک و تردید دارند باید این مسئله را به خوبی بدانند و آغاز خلقت را بنگرند، کسی که جهان را در اول ایجاد کرد توانائی اعاده آنرا دارد؛ همچنانکه این معنا را در جای دیگر بروجه دیگر تصریح می‌فرماید:

کَمٰا بَدَاَکُمْ تَعُودُونَ[3]

همانا که شما را در آغاز ایجاد کرد بازمی‌گرداند.

از بس که این موضوع از طرف خدایتعالی در مقام اهمیت است در بسیاری از آیات بر وجوه گوناگون متذکر شده است، بطوری که در جائی براین وجه می‌فرماید:

۱. بقره / ۱۵٦.
۲. یونس / ٤.
۳. اعراف / ۲۹.

اَوَلَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اللّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ اِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرٌ[۱]

آیا ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می‌کند سپس بازمی‌گرداند، این کار برای خدا سهل و آسان است.

این جمله آخر اِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرٌ برای کوتاه فکری منکران معاد است که استبعاد می‌کنند چنین چیزی ممکن نیست، غافل از اینکه خدا هر کاری بخواهد انجام می‌دهد و هیچ کاری برای او دشوار و سخت نیست.

و در همین معنا در جای دیگر برمضمون دیگر آورده:

وَهُوَ الَّذی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ...[۲]

او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس آنرا بازمی‌گرداند و این کار برای او آسان‌تر است.

یعنی خدایتعالی در اینجا با کوتاه‌ترین استدلال مسئله امکان معاد را اثبات کرده و می‌فرماید: شما معتقدید که آغاز آفرینش از اوست، بازگشت مجدد که از آن آسانتر است چرا از او نباشد؟

دلیل آسانتر بودن «اعاده» از (آغاز) اینست که در آغاز اصلاً چیزی نبود و خدا آنرا ابداع کرد ولی در اعاده لااقل مواد اصلی موجود است، قسمتی در لابلای خاکهای زمین و بخشی در فضا پراکنده می باشد، تنها مسئله همان نظام دادن و صورت‌بندی آن است.

ولی توجه به یک نکته در اینجا ضروری است که تعبیر به آسان بودن و سخت بودن از دریچه فکر ما است، والا برای وجودی که بی نهایت است «سخت و آسان» هیچ تفاوتی ندارد، اصولاً سخت و آسان در جائی مفهوم دارد که سخن از قدرت محدودی در میان باشد که از عهده کاری به خوبی برآید و از عهده کار دیگری به زحمت باشد، امّا هنگامی که سخن از قدرت نامحدود در میان است سخت و آسان بی معنی می‌شود.

۱. عنکبوت / ۱۹.
۲. روم / ۲۷.

اثـبات معاد از نـظر قرآن مجید

در معنای معـاد قبلاً از بُعد خـاص قرآنی مطالبی گذشت، اکنون در اینجا به تعبیر دیگری گفته می‌شود: که مـعاد، یعنی بازگشت، یا جای بازگشت و بطور کلّی به عالم آخرت هم اطلاق شده است.

بعضی معاد را براین سه معنا آورده‌اند: اول عود و رجوع به جائی یا بحالی کـه از آن مـنتقل شده بـاشـد، دوم مکان عود یا بازگشـت، سـوم زمان عود، **ومعنای واقعی همان عـود روح است به بدن اصلی هرکس برای رسیدن بـه پاداش یا کیفـری که در اعمال خود در دنیا انجام داده است.**

و ایـن همان معاد روحانـی و جسـمانی است به دلائلـی کـه حقتعالی در کتاب آسـمانـی خود بیان داشتـه و در همین فصل بـه تفسیری از آن اشاره خـواهیم کرد، چون مفهوم حقیقی معاد در این معنا نهفته شده است که آن پایان کار خلایق از اولـین تـا آخریـن و سـرنـوشـت روح و جسم آنـان است کـه مراحـل و مـواقف و ماجراهائی از آن بوقوع خواهد پیوست.

اگـر خوب تـوجه کـرده باشید از مطالـبی کـه در این کـتاب درباره روح گذشت، روانـپژوهـان شرق و غرب هرچه گفتند درباره بقاءِ روح و چگـونگـی عالم ارواح بـود و کمتـر از آنها گـفتند کـه آخر پایـان کار چه می‌شود!! بلکـه مکرر به زندگیهـای مـتوالیه و عـود ارواح اشـاره کردند و پاک شدن و ارتـقاءِ آنرا به مسئله تـناسخ کشـیده و آنرا بـا بیانات گـونا گون از پـیام ارواح تأییـد کردند، در حـالیکه کوچکترین توجه به گفتار الهی نداشتند.

و اکـنـون بـوسیـلـه ایـن کـتـاب شـریـف بـه تـمـام تـأسیسات روحی و دانشکده‌هـای علم الارواح در جهـان اعلام می‌شود که اگر تمـام ارواح و شیاطین جن و انس از اولین تـا آخـرین جمع شـونـد و بگـوینـد تـناسخ و عود ارواح صحـیح است و معـاد نـیسـت، باید به آنـهـا گفت که گـفـتار شما هـمـه خلاف و دروغ و نادرست است!! تـنها گـفتار الهی در کتاب آسـمانی و بیانات انبـیاءِ عظام است که حقـیقت را آشـکـار می‌نمـاید و کسی راسـتـگوتر از خـدایتعالـی نیست کـه خود

فرمود: وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قیلاً.[۱]

لذا در اینجا با اشاره به گفتار او جلّ شأنه امر معاد را ثابت کرده و متذکر می‌شویم روزی بیاید که تمام ارواح از اولین تا آخرین با همان جسد اثیری خود که اکنون در جهان اثیری به حیات برزخی ادامه می‌دهند همه به همان جسد عنصری خود که در دنیا داشتند عود کنند و مراحلی را در مواقف قیامت طی کنند و سپس به جایگاه اصلی خود که به بهشت یا دوزخ منتهی می‌شود رهسپار گردند.

البته می‌دانید مسئله معاد امری استبعادانگیز است، ببینید با چه لسانهای گوناگون خدایتعالی آنرا در قرآن مجید مطرح کرده است، در اینجا مقدور نیست که ما به شرح یکایک از دلائل معاد از نظر قرآن بپردازیم و اهل اسلام کم و بیش برآن آگاهی دارند، گاهی خدایتعالی برای اثبات این امر داستان «عزیر» و مرکب سواری او را که بعد از گذشت صد سال زنده شدند بیان می‌دارد، گاهی داستان حضرت ابراهیم و زنده کردن چهار نوع کبوتر را که در هم کوفته و ممزوج شده بودند اظهار می‌دارد، گاهی داستان اصحاب کهف را با همان تفاصیل شنیدنی آن یادآور می‌شود و خلاصه صدها آیات دیگر که هریک به نوعی چگونگی و حالات قیامت و معاد و رستاخیز را که هرسه اشاره به مراحل گوناگون جهان آخرت است بیان می‌دارد.

اکنون اشاره مختصری به بعضی از آن آیات می‌شود تا از منکرین معاد دفع استبعاد شود: در چند مورد است که خدایتعالی مکرر آورده و در جائی می‌فرماید:

قالُواءَ اِذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً وَعِظاماًءَ اِنّا لَمَبْعُوثُونَ[۲]

آیا وقتی که ما مردیم و خاک شدیم برانگیخته خواهیم شد؟

و همچنین در جای دیگر با بیان دیگر:

فَقالَ الْکافِرُونَ هذا شَیْءٌ عَجیبٌءَ اِذا مِتنا و کنّا تُراباً ذلِکَ رَجْعٌ بَعیدٌ[۳]

۱. نساء / ۱۲۲.
۲. مؤمنون / ۸۲.
۳. ق / ۲.

کافران گفتند این چیز عجیبی است که آیا هنگامی که مردیم و خاک شدیم دوباره به زندگی بازمی‌گردیم این امری دور و بعید است.

خدایتعالی در این مورد صراحتاً جواب تمام منکرین را داده است، در آنجا که گروهی دیگر از معاندین گفتند آیا هنگامی که استخوانهای ما پوسیده و پراکنده شد دگربار آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت، خدایتعالی دستور می‌دهد به رسول خود که به آنان بگوید: اگر شما سنگ و آهن باشید، یا هر مخلوقی که در نظر شما از این هم سخت‌تر باشد باز خدا قادر است که شما را به زندگی مجدد بازگرداند همانگونه که آفرید شما را نخستین بار:

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...[1]

آری گویند چه کس برمی‌گرداند ما را بگو: آنکه آفرید شما را در اوّل.

مسئله انکار و دیرباوری در امر قیامت و معاد در هر دورانی مورد گفتگوهای بسیار بوده و منحصر به این دوران ما نیست بخصوص در آغاز ظهور اسلام که شدت آن از طرف معاندین و اهل کفر در حد بسیار بالائی بوده، مکرّر از طریق عناد و لجاج یا از طریق مخاصمه با رسول اکرم به بحث و گفتگو می پرداختند، و وقوع قیامت را انکار می‌کردند، آنان که به قرآن مجید آشنائی دارند بسیار خوانده‌اند که خدایتعالی در شأن گروهی از معاندین و منکرین به امر معاد می‌فرماید:

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ[2]

آنان که آفرینش خود را فراموش کرده بودند یکی از آنها مثلی زد و گفت چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده خواهد کرد؟

این آیه شریفه تفسیری به تفصیل دارد که مردی معاند و منکر حشر از راه خصومت و مجادله استخوان پوسیده از مرده‌ای را به نزد رسول اکرم آورده و در حضور آن بزرگوار خرد کرد، و گفت خدای تو می‌گوید: این استخوان در قیامت

۱. اسراء / ۵۱.

۲. یس / ۷۸.

زنده می‌شود؟ آن حضرت فرمود: بلی تو را زنده خواهد کرد و داخل جهنم می‌نماید!

در اینجا حقتعالی در کمال علم و قدرت به استبعاد او فرمود: که برای ما مثال می‌زند به استخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اوّل آفرینش.

پس ای رسول به او بگو:

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذى اَنْشَاَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَبِكُلِّ خَلْقٍ عَليمٌ...

زنده می‌کند آنها را آن خدائی که بوجود آورد آنان را اول بار و او بهترین خلق کنندگان و علیم و داناست و هیچ امری براو مخفی نیست.

اشاره آیه در جواب این شبهه براینست که: با آنکه شما در اول خلقت هیچ چیز نبودید و معدوم مطلق بودید خدایتعالی شما را آفرید، حالا که یک چیزی هم هستید، استخوان و خاکی هم دارید و از نظر خداوند نه در اول و نه در آخر بوجود آوردن شما اشکالی ندارد، خدائی که از درخت سبز آتش سوزنده بیرون می‌آورد، قادر است مثل شما را بیافریند، در هر امری اراده فرماید و گوید: «کن» «فیکون» خواهد شد. حتی احتیاج به گفتن این لفظ نیست، و این کلمه را که خدایتعالی بیان داشته از نظر کوتاهی فکر ما می‌باشد و لازم به گفتن چیزی نیست، آنچه اراده فرماید و مشیّت او سبحانه و تعالی برآن تعلّق گیرد چه از نظر ایجاد و چه از نظر نابودی فوراً و فوراً بوجود آمده یا نابود خواهد شد.

خلاصه آنکه در آخرین آیه پیرو این آیات برای نتیجه گیری کلّی در مسئله مبدأ و معاد این بحث را بطور زیبائی پایان می‌دهد و می‌فرماید:

فَسُبْحانَ الَّذى بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

پس منزّه است خداوندی که ملکوت همه چیز در دست قدرت اوست و همه شما بسوی او بازمی‌گردید.

در بیـــان اقوال معـــاد

چه خوب قبل از آنکه در این بحث وارد شویم عقاید حقه مسلمانان را درباره معاد که همان معاد روحانی و جسمانی است، هم از نظر قرآن مجید و هم از نظر تفاسیر متذکر شویم، و دیگر در اینجا با مطرح شدن اقوال مختلف در امر معاد برای خواننده هیچگونه شک و تردیدی ایجاد نخواهد شد.

از آنجا که موضوع این کتاب دربارهٔ بقاءِ روح و نتیجه حاصله از دوران حیات آدمی در پایان کار است و مسئله معاد و رستاخیز در این امر دخالت کلّی و مستقیم دارد، و از آنطرف در جهان فعلی نسبت به جمعیت دنیا کمتر هستند کسانی که اعتقادشان براین امر ثابت باشد، و یا بر اصول صحیحی معاد را پذیرفته باشند و تنها اکثر مسلمانان جهان اصول عقایدشان براین امر استوار است، لذا برای راستی و صحت این عقیده و روشن شدن حقیقت آن ضرورت دارد که گفتار الهی و بیانات انبیاء و اولیاءِ حق را در این خصوص مورد بررسی قرار داده تا نتیجه کامل در این اعتقاد حاصل شود.

همانطور که در این بخش به کلّیاتی در امر معاد اشاره خواهد شد در اینجا می‌توان آنرا در یک عبارت کوتاه خلاصه نمود، و آن اینکه تمام اهل عالم بدانند: که پس از مرگ ارواح آنها وارد عالم برزخ شده و در آن جهان اثیری زندگانی خاص خود را در مرتبه خود گذرانیده و سپس به امر خدایتعالی بوقت مقرر تمام اجساد از خاک یا آرامگاه خود برانگیخته شده و با پیوست روح خود در صحنه قیامت محشور خواهند شد (که در این بخش چگونگی عالم رستاخیز را بیان خواهیم داشت).

البته اکثر مسلمانان معتقدین به امر معاد براین عقیده‌اند که هر کس پس از مرگ با همین جسد عنصری با روح خود پیوسته و در رستاخیز وارد محشر خواهد شد، ولی چند گروه محدود عقاید آنها در امر معاد در مسیر انحراف است، همچنان که بعضی از فلاسفه با پیروی از عقاید روانپژوهان غربی قائل به معاد روحانی هستند، و می‌گویند به هنگام مرگ روح برای همیشه از بدن خارج شده و

در عالم ارواح باقی می‌ماند و دیگر بازگشتی در کار نیست و ثواب و عقاب هم در همان عالم به هر کس طبق اعمال خوب و بدی که انجام داده به او داده می‌شود و لذّات و هرگونه المی پس از مرگ در عالم ارواح جنبه روحانی دارد.

البته بعضی از فلاسفه دیگر عقاید این دسته را ردّ کرده و بطلان آنرا ثابت کرده‌اند، همچنان صدرالمتألهین که خود یکی از فلاسفه شرق است این معنا را ثابت کرده و از جمله نتایجی که از حرکت در جوهر گرفت این بود که معاد جسمانی را با استدلال تأیید نموده است (و این شرحی به تفصیل دارد که اکنون از وظیفه این کتاب خارج است).

امّا قائلین به معاد روحانی دو فرقه از فلاسفه‌اند که یکی را فرقه «مشّائیّین» و دیگری را «اشراقیّین» گویند، فرقه اول قائلند به اینکه لذائذ و آلام جسمانی بعد از موت بالمره منقطع می‌شود از نفس ناطقه، و می‌گویند: معاد فقط روحانی است، که عبارت از مفارقت نفس از بدن است و اتصال آن به عالم مجردات، و سعادت و شقاوت آن همان فضائل و رذائل نفسانیه است که در دنیا کسب کرده، و معاد نامیده شده زیرا که روح عود کرده بر حالت اصلیه خود که عبارت از تجرد محض است و تعلّق آن به بدن در این عالم به جهت تحصیل کمالات است نه مقتضای ذات اوست، و استدلال کرده‌اند بر بطلان معاد جسمانی به اینکه اعاده اشخاص بدون توالد از پدر و مادر باطل است، و همچنین گفته‌اند: دوام احتراق با بقاءِ حیات در جهنم محال است.

ولی عقیده ایشان براین معاد باطل است، و بطلان استدلال ایشان کاملاً واضح و روشن است به دلائلی که گفته می‌شود.

اولاً: به ضرورت دین و اجماع مسلمین بنا بر ادلّه‌ای که استدلال معاد جسمانی می‌نماید همه برخلاف ایشان است، (چنانکه مفصلاً در شرح آیات مربوطه در همین بخش خواهد آمد) و همچنین استدلال دوم ایشان باطل است از نظر امکان عقلی با ملاحظه به قدرت خداوند عالم، و نیز با نقض وقوع تولد بدون والدین چنان که در حضرت آدم علیه السّلام بوده است.

و امّا فرقه دوم که اشراقیّین نامیده شده‌اند، و اغلب از روانپژوهان غرب هم برهمین عقیده‌اند، قائلند براینکه: چون لذت و الم روحانی بی تعلق به جسم

نتواند حاصل شد، لذا محتاج است به قالب مثالی (یا همان جسد اثیری که اصطلاح روان‌پژوهان است).

البته قبلاً درباره اثبات قالب مثالی از نظر علماءِ علم روحی و از نظر بزرگان اسلام مطالبی گذشت و عده قلیلی از اهل عرفان هم قالب مثالی را براین وجه تأیید کرده‌اند و گفته‌اند: که نفس بعد از مفارقت از بدن تعلق می‌گیرد به اجرام فلکیه و در آن تصرّف می‌کند همچنان تصرّف او در بدن و روایاتی هم در رابطه به این معنا شاهد گفتار خود قرار داده‌اند (البته در معنای قالب مثالی)، ولی عقیده ایشان نسبت به معاد روحانی با قالب مثالی، باطل و مخالف ضروری اسلام است و بطلان آن هم از طریق عقلی و هم در خلال شرح آیات مربوطه بیاید.

و امّا قول دیگری هم که از بعضی از شیوخ صوفیه است و آنرا معاد (هور قلیائی) نامیده‌اند، این قول هم نظیر همان قول دوم است که می‌گویند انسان را دو جسد است، جسد عنصری بشری مرکب از عناصر اربعه که به اصطلاح در زیر فلک قمر است و جسد اصلی هور قلیائی و آن در عالم مثال است، و این قول هم مخالف عقایدی است که معاد جسمانی را تأیید می‌کند.

و قول دیگری که جماعتی قائلند براینکه عالم اثیری (یا عالم مثالی) واسطه است میان عالم جسمانی و از حیث تجردش شبیه است به عالم مجردات و معاد را مفارقت نفس از بدن عالم جسمانی و تعلّق به بدن عالم مثالی می‌دانند (یعنی می‌گویند: برگشت روح پس از ارتحال از این عالم به جسد اثیری در عالم ارواح است) و اشاره می‌کنند اگر از سعدا باشد در همان عالم ارواح متنعم گردد با لذتهائی که مخصوص روح و جسد اثیری در آن عالم است و اگر از اشقیا باشد متألم می‌گردد به همان آلام و ناراحتی های عالم اثیری (که شرح آن در بخش اول از جهت دیگر گذشت) و بنابراین قول معاد به معنی عود روح به جسد اثیری در عالم مثالی است و معاد دیگری در رستاخیز قائل نیستند، پس عقیده ایشان در قول به این معاد هم باطل است.

و اقوال دیگری هم در امر معاد ذکر شده که خلاصه آنرا به هشت قول بیان داشته‌اند که به مختصری از آن اشاره می‌شود:

اول ــ معاد روحانی که از فلاسفه نقل شده است.

دوم ــ معاد جسمانی فقط، که منکر نفس ناطقه مجرده‌اند.

سوم ــ معاد بدنی فقط، لکن به معنی اعاده مثل بدن عنصری به خود آن، و این از جمعی از اشاعره نقل شده است.

چهارم ــ معاد جسمانی لکن با جسم مثالی.

پنجم ــ معاد جسد «هورقلیائی» که شرح مختصری از آن گذشت.

ششم ــ انکار معاد مطلق که از دهریین و طبیعیین ذکر شده است.

هفتم ــ توقف، که از جالینوس و اتباع او ذکر شده، (اگر توقف را قول بگیریم) و شرحی هم از قائلین به این معاد ذکر کرده‌اند که در اینجا ضرورتی برای قول آنها در این کتاب نیست!

هشتم ــ ثبوت معاد جسمانی و روحانی توأم با هم، به معنی عود روح بر بدن عنصری دنیوی بعد از موت که این اصل مذهب و اعتقاد جمع کثیری از متکلمین خاصه و عامه است.

صدر المتألهین هم در الهیات خود بعد از تمهید مقدمات در ذکر نتیجه اصل مطلب، همین مذهب را اختیار نموده است و مذهب فقهای اثنی عشریه هم اینچنین است.

اکنون با شرح مطالبی که گذشت و با استناد به آیات الهی که در رابطه به این امر بعداً مورد تفسیر قرار خواهد گرفت دیگر هیچ لزومی برای هیچگونه استدلال و حتی تشبث به روایات و اقوال این و آن ندارد.

و اینکه گروهی از فلاسفه و غیره در کتابهای خود از راه استدلال تأویلاتی می‌نمایند، عاری از حقیقت است و اغلب مشاهده می‌شود در بیانات خود عباراتی عجیب و غریب و کلماتی مجهول تحویل عوام داده و لفظ را زیاده از احتیاج بسط می‌دهند که نتوان معنی مطلوب را از آن فهمید، اینها همه فاقد صحت و بطلان آن در نزد علمای حقه شیعه اثنی عشریه ثابت است.

دلائل عقـــلی در اثبات مـــعاد

در اول بد نیست که دانسته شود: علّت اینکه ما به دنیا آمده‌ایم چیست؟ آیا برای آنست که خالق خود را بشناسیم و اگر او را شناختیم باید از او اطاعت کنیم و اگر او را اطاعت کنیم یا نکنیم چه می‌شود؟ آیا برای آنست که دورانهائی از کودکی را طی کرده و گاهی دچار درد و مرض و زمانی گرفتار غم و اندوه و ستم و یا راحتی و خوشحالی باشیم؟ آیا برای رنج کشیدن و مشقت در راه تحصیل دانش است که شاید معرفتی حاصل نمائیم؟ آیا برای آنست که خود را به دوران شباب رسانیده و بهترین فصل زندگی خود را صرف امر شهوترانی و غریزه‌های طبیعی و هواهای نفسانی نمائیم؟ آیا مأمور هستیم فرزندانی تربیت کرده و برای جانشینی خود در دنیا آماده سازیم؟ و خلاصه آیا برای نیکوکاری خلق شده‌ایم یا آنکه ستمکاری را باید پیشه خود سازیم؟ در هر حال با تمام این اوصاف نتیجه چیست؟ خوب یا بد، در خوشی یا مشقت، نیکوکاری یا بدکاری، چه فایده‌ای دارد، حقیقتاً آیا خلقت ما عبث و بیهوده است!! هم فقط آمدیم و رفتیم و هر کار خیر و یا غلطی هم کردیم دیگر تمام شد و هیچ خبری بعد از آن نیست!! گمان نمی‌کنیم کسی را باور اینچنین باشد!!

آنها که خالق عالم را طبیعت می‌دانند و اعتقاد ندارند که خدائی هست! گمان نمی‌کنم آنها هم چنین فکری کنند، چون لااقل برای طبیعت شعوری قائل هستند و هیچ صاحب شعوری کار بیهوده و بی فایده نمی‌کند، (گرچه خداشناسان می‌گویند اگر طبیعت شعور داشته باشد این همان خدا است که طبیعیین اسم آنرا طبیعت گذاشته‌اند) و لذا باید طبیعت با شعور به کسانی که نیکوکارند پاداش نیکو دهد و آنان را که بدکارند به کیفر رساند و لازمه این مسئله همان ظهور رستاخیز و امر معاد است که عقلاً طبیعت هم از آن پیروی خواهد کرد.

چه خوب «در تفسیر نمونه» در رابطه به دلائل عقلی معاد تحت عنوان «برهان حکمت» آورده است: اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم پوچ و بی معنی خواهد بود، درست به این می‌ماند که زندگی دوران

جنینی را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم. اگر قانون خلقت این بود که تمام جنینها در لحظه تولد خفه می‌شدند و می‌مردند چقدر دوران جنینی بی مفهوم جلوه می‌کرد؟ همچنین اگر زندگی این جهان بریده از جهان دیگر تصور شود، این سردرگمی وجود خواهد داشت.

و در رابطه با همین معنا در عنوان «برهان عدالت» می‌گوید: دقت در نظام هستی و قوانین آفرینش نشان می‌دهد که همه چیز آن حساب شده است.

در سازمان تن ما آنچنان نظام عادلانه‌ای حکمفرما است که هرگاه کمترین تغییر و ناموزونی رخ می‌دهد سبب بیماری یا مرگ می‌شود، حرکات قلب ما، گردش خون ما، پرده‌های چشم ما و جزء جزءِ سلولهای تن ما مشمول همان نظام دقیق است، پس آیا انسان می‌تواند یک وصله ناجور در این عالم پهناور باشد؟!

درست است که خداوند به انسان آزادی اراده و اختیار داده تا او را بیازماید و در سایه آن مسیر تکامل را طی کند، ولی اگر انسان از آزادی سوءِ استفاده کرد چه می‌شود؟ اگر ظالمان و ستمگران، گمراهان و گمراه کنندگان با سوءِ استفاده از این موهبت الهی به راه خود ادامه دادند عدل خداوند چه اقتضا می‌کند؟

درست است که گروهی از بدکاران در این دنیا مجازات می‌شوند و به کیفر اعمال خود ــ یا لااقل قسمتی از آن ــ می‌رسند، امّا مسلماً چنان نیست که همه مجرمان همه کیفر خود را ببینند، و همه پاکان و نیکان به پاداش اعمال خود در این جهان برسند، آیا ممکن است این دو گروه در کفّه عدالت پروردگار یکسان باشند؟

به هر حال تفاوت انسانها در اطاعت فرمان حق جای تردید نیست، همانگونه که عدم کفایت دادگاه «مکافات این جهان» و «محکمه وجدان» و «عکس العمل های گناهان» برای برقراری عدالت نیز به‌تنهائی کافی به‌نظر نمی‌رسد، بنابراین باید قبول کرد برای اجرای عدالت الهی لازم است محکمه و دادگاه عدل عامی باشد که سرسوزن کار نیک و بد در آنجا حساب شود وگرنه اصل عدالت تأمین نخواهد شد. بنابراین باید پذیرفت که قبول عدل خدا مساوی

است با قبول وجود معاد و رستاخیز!!

و همچنین در بیان استدلال عقلی در اثبات معاد اشاره به «برهان هدف» شده است و گفته‌اند: برخلاف پندار مادّیین، در جهان‌بینی الهی برای آفرینش انسان هدفی بوده است که در تعبیرات فلسفی از آن به «تکامل» و در لسان قرآن و حدیث گاهی از آن به «قرب به خدا» و یا «عبادت و بندگی» تعبیر شده است.

آیا اگر مرگ پایان همه چیز باشد این هدف بزرگ تأمین می‌گردد؟، بدون شک پاسخ این سئوال منفی است.

باید جهانی بعد از این جهان باشد و خط تکامل انسان در آن ادامه یابد و محصول این مزرعه را در آنجا درو کند تا هدف نهائی تامین گردد.

خلاصه اینکه تأمین هدف آفرینش بدون پذیرش معاد ممکن نیست و اگر ارتباط این زندگی را از جهان پس از مرگ قطع کنیم همه چیز شکل معما به خود می‌گیرد و پاسخی برای چراها نخواهیم داشت.

دلائل عقلی معاد از نظر قرآن مجید

از جمله موضوع مهمی که در مسئله روح واجد اهمیت است، همان مسئله امر معاد و قیامت است که در حقیقت به آن همه گفتگو و ماجراهائی که دربارهٔ روح از اول خلقت تا پایان این جهان قرار گرفته و می‌گیرد خاتمه می‌دهد، چون تمام مسائل در مورد اثبات و جاودانگی روح و چگونگی حیات در مراحل مختلفه در دار آخرت نتیجه گیری خواهد شد.

البته موضوع معاد برای تمام مسلمین جهان امری مسلّم و یکی از اصول عقاید حقه آنان می باشد و شاید دیگر احتیاج به اثبات و چگونگی این امر نباشد، چون قریب یک سوم از مطالب قرآن مجید که آخرین کتاب آسمانی الهی است تمام خصوصیات این اصل را خدایتعالی صریحاً متذکر شده که دیگر جای هیچگونه شک و تردیدی برای جهانیان باقی نخواهد گذاشت و ما در این بخش بیاری خدایتعالی حداقل مطالب ضروری که دانش آن برای هر فردی لازم است

یادآور خواهیم شد.

اگر خوب توجه داشته باشید خدایتعالی در آیاتی چند به منکران معاد بروجوه گوناگون هشدار می‌دهد، و در جائی با حالت توبیخ آمیزی می فرماید:

اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَاَنَّکُمْ اِلَینا لاتُرْجَعُونَ[1]

آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و بسوی ما بازگشت نخواهید کرد؟

بعضی از مفسّران چنین گفته‌اند: از جمله آیاتی که شامل برهان عقلی براثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی است این آیه شریفه می باشد که قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن نیست، برهان قاطعی بر اثبات معاد است، زیرا به براهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که حضرت حق حکیم است و فعل بیهوده از او صادر نمی‌شود و کارهای او منوط به حکمت و مصلحت است.

و این آیه یکی از زنده‌ترین دلائل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می‌کند، چه اگر قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود، و اکنون در پیرو این معنا نظر خواننده را به دلائل عقلی در ادامه این بحث به کتاب آسمانی درباره معاد جلب می‌نمائیم تا قدرت عقلی از طریق نیروی نقلی از گفتار الهی قوت گیرد، و هرگونه شک و تردیدی را برطرف نماید.

حاصل معنا سخنی بیش نیست!

پایان مسئله زندگی و مرگ، حیات دائم است، یعنی آن دو مرحله به زندگانی جاوید منتهی می‌شود. این موضوع یک کلمه و یک سخن بیش نیست، به مجرد اینکه گفته شود «معاد» چنان جهانی وسیع در نظرها مجسم می‌شود و

۱. مؤمنون / ۱۱۵.

چنان عالم تحولات در خاطره‌ها پدید می‌آید که گویا آنچه از اول خلقت تا پایان این جهان بوجود آمده و می‌آید در ماجرای رستاخیز و معاد نهفته شده است.

اگر در این آیه شریفه خوب دقت کنید این موضوع کاملاً برشما روشن خواهد شد که خدایتعالی می‌فرماید:

قُلِ اللّٰهُ یُحْییکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ اِلی یَوْمِ القِیٰمَةِ لاٰ رَیْبَ فیه وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ [1]

بگو: خدا شما را بوجود می‌آورد و سپس می‌میراند و بار دیگر در قیامت که هیچ شک و تردیدی در آن نیست جمع آوری می‌کند، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

چه خوب آیه شریفه پاسخ دندان‌شکنی به منکران معاد داده است، و بطور تأیید چنان تعبیر می‌فرماید که هیچ شکی در وقوع حادثه رستاخیز نیست، و در ادامه آن بهمان مسئله‌ای اشاره می‌کند که امروزه اکثر مردم جهان از آن غافلند یعنی همان امر معاد که می‌فرماید:

وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ.

آری بسیاری از مردم براین امر دانا نیستند.

(همچنان که در این کتاب در بخش‌های قبل خواندید که تازه آنهائی که قائل به بقاءِ روح هستند اکثریت آنها معاد را انکار کرده و به عود ارواح این عقیده خرافی معتقد شده‌اند).

ببینید خدایتعالی در رابطه با همین معنا بروجه دیگر می‌فرماید:

کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَکُنْتُمْ اَمْوٰاتاً فَاَحْیٰاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُمْ ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ [2]

چگونه به خدا کافر می‌شوید در حالیکه شما اجسام بی روحی بودید و او شما را زنده کرد، سپس شما را می‌میراند و بار دیگر شما را زنده می‌کند و به‌سوی او بازمی‌گردید.

۱. جاثیه / ۲۶.
۲. بقره / ۲۸.

قرآن مجید پس از ذکر این دو دلیل روشن بروجود خدا و آماده ساختن روح انسان برای مسائل به دیگر مسئله معاد و زنده شدن پس از مرگ پرداخته می‌فرماید: «ثم یحییکم» بار دیگر شما را زنده می‌کند.

در تفسیر نمونه، آورده است: جالب اینکه قرآن در آیه فوق پرونده حیات را از آغاز تا انتها در برابر دیدگان انسان گشوده در یک بیان کوتاه آغاز و پایان حیات و سپس مسئله معاد را در برابر او مجسم ساخته است و در پایان می‌فرماید: پس بسوی او بازگردانیده می‌شوید (ثُمَّ اِلَیْهِ تُرجَعُونَ).

و اصلاً خدایتعالی خلاصه مطلب را باز در آیه دیگر بروجه دیگر آورده و می‌فرماید:

وَهُوَ الَّذی اَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُمْ اِنَّ الْاِنْسانَ لَکَفُورٌ[1]

اوست آنکسی که شما را بوجود آورد و سپس می‌میراند شما را و بار دیگر زنده می‌کند، امّا این انسان کفران کننده و ناسپاس است.

و این اشاره به کفر و انکار معاندین و انسانهای لجوج است که با مشاهده حیات و ممات خود و عظمتی که در این امر نهفته است باز انکار معاد و رستاخیز را می‌نمایند.

و این امری مسلم است که هر زنده‌ای که مرگ او فرارسد و روح او به عالم ارواح رهسپار گردد بلاشک خدایتعالی او را در رستاخیز زنده خواهد کرد. خوب توجه کنید که چقدر خدایتعالی در این امر تأکید فرموده است مکرر بروجوه گوناگون می‌فرماید:

هُوَ یُحْیی وَیُمیتُ وَاِلَیْهِ تُرجَعُونَ[2]

اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و به سوی او بازمی‌گردید.

یعنی او هم توانائی بر مرگ و میرانیدن بندگان دارد و هم زنده کردن آنها و هم بازگردانیدن آنها بسوی خود! برای پاداش و کیفر اعمالشان.

۱. حج / ۶۶.
۲. یونس / ۵۶.

در هر حال اصل موضوع یک سخن بیش نیست و آن پایان حیات و زندگی این جهان و حیات جاودانی در جهان رستاخیز و قیامت است که بقاءِ روح را با شرایط مخصوص با همان بدن عنصری تضمین می‌نماید.

فشار و انکار در هر چیزی یک حدّی دارد!

چقدر منکران معاد در هر دوران بخصوص در صدر اسلام در انکار امر معاد پافشاری داشتند، گاهی به استخوان پوسیده مرده‌ای مثل می‌زدند که چگونه این زنده خواهد شد، گاهی منکر قدرت پروردگاری بودند و این امر را بعید می‌دانستند و زمانی از روی تعجب پیوست دوبارهٔ روح را با بدن شدیداً انکار می‌کردند.

ببینید تفاوت چندانی ندارد در هر دوران منکران بسیاری در امر رستاخیز وجود دارند، شاید مردم این زمان هم بعضی بهمان اندازه سرسخت باشند، چون خدایتعالی بطور عمومی در جائی از قرآن مجید اشاره می‌فرماید:

وَيَقُولُ الْإِنْسانُ ءَاِذا مامِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً[1]

انسان می‌گوید: آیا پس از مردن در آینده زنده شده (و از قبر) بیرون خواهم آمد؟

البته این استفهام یک استفهام انکاری است، یعنی اینکه انسان می‌گوید چنین چیزی امکان ندارد و جالب اینکه خدایتعالی در اینجا کلمه «انسان» را به کار برده، که گویا این سئوال در طبع هر انسانی در ابتدا کم و بیش نهفته است که با شنیدن کلمه معاد و زندگی پس از مرگ فوراً علامت استفهامی در ذهن او ترسیم می‌شود!

و در پیرو این گفتار که از منکران معاد اظهار گردید خدایتعالی بلافاصله با همان لحن و تعبیر به آن پاسخ می‌گوید؛ براین وجه:

أَوَلا يَذْكُرُ الْإِنْسانُ أَنّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً.

۱. مریم / ٦٦.

آیا انسان این واقعیّت را به یاد نمی‌آورد که ما او را پیش از این آفریدیم و او ابداً چیزی نبود؟!

این آیات مانند بسیاری از آیات مربوط به معاد تکیه روی معاد جسمانی دارد والا اگر بنا بود تنها روح باقی بماند و بازگشت جسم به زندگی مطرح نباشد نه آن سئوال جا داشت و نه این پاسخ، و قبلاً هم در اثبات معاد در پاسخ چنین سئوالی از منکران معاد در آیه شریفه: **وَضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِیَ خَلْقَهُ...** مطالبی برهمین منطق گذشت.

امّا موضوع انکار منکران معاد در زمان رسول اکرم تا حدّی بوده است که بیان هرگونه استدلال را رد کرده و امکان اعتقاد برای آنان باقی نمی‌گذاشته است، همچنان معاندان سرسخت و منکران لجوج با یکدیگر به گفتگو پرداخته و انکار خود را براین وجه آشکار می‌کردند:

اَیَعِدُکُمْ اَنَّکُمْ اِذا مِتُّم وَکُنْتُمْ تُراباً وَعِظاماً اَنَّکُمْ مُخْرَجُونَ[1]

آیا این مرد به شما وعده می‌دهد (یعنی رسول اکرم) هنگامی که مردید و خاک و استخوان «پوسیده» شدید باز هم از قبرها بیرون می‌آئید و حیات نوینی را آغاز می‌کنید.

سپس با هم می‌گویند:

هَیْهاتَ هَیْهاتَ لِما تُوعَدُونَ.

دور است دور از این وعده‌هائی که به شما داده می‌شود.

وعده‌های بی اساس و توخالی، اصلاً مگر ممکن است انسانی که مرد و خاک شد و ذرّات آن به هرسو پراکنده گشت باز هم به زندگی بازگردد، چنین چیزی محال است محال!!

سپس در ادامه آیه شریفه آنان با این سخن انکارمعاد را تأکید کرده و می‌گویند: غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می‌میرند و نسل دیگری جای آنها را می‌گیرد و بعد از مرگ دیگر هیچ خبری نیست

۱. مؤمنون / ۳۵.

و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

و این سرسختی منکران معاد به حدی است که خدایتعالی مکرر از بیان قول آنها بروجوه گوناگون می‌فرماید: **عَاِذٰا مِتْنٰا وَكُنّٰا تُرٰاباً وَعِظٰاماً عَاِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ**[1] این باز بهمان معنای آیات قبل است که می‌گویند: آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم بار دیگر برانگیخته خواهیم شد، و استبعاد آنها از این بالا تر است که در پیرو این گفتار می‌گویند:

اَوَاٰبٰاؤُنَا الْاَوَّلُونَ

آیا پدران نخستین ما نیز برانگیخته می‌شوند؟!!

همانا که جز مشتی استخوان پوسیده یا خاکهای پراکنده وجودشان باقی نمانده است، چه کسی می‌تواند این اجزای متفرق را جمع کند و چه کسی می‌تواند لباس حیات برآنان بپوشاند.

سپس قرآن به کوبنده‌ترین پاسخها در برابر آنها پرداخته خطاب به رسول اکرم می‌فرماید که به آنها بگو: آری همه شما و نیاکانتان مبعوث می‌شوید در حالیکه ذلیل و خوار و کوچک خواهید بود: **قُلْ نَعَمْ وَاَنْتُمْ دٰاخِرُونَ**.

گمان می‌کنید زنده کردن شماو همه پیشینیان برای خداوند قادر و توانا کار مشکلی است و عمل سنگینی می باشد؟ نه، تنها یک صیحه و بانگ عظیم از ناحیهٔ مأمور پروردگار زده می‌شود، ناگهان همه از قبرها برمی‌خیزند و جان می‌گیرند و با چشم خود صحنه محشر را که تا آن روز تکذیب می‌کردند نگاه می‌کنند (و این اشاره به نفخه صور است که بعداً شرح آن بیاید).

حاصل آنکه خدایتعالی قادر است که مردگان را زنده کند!! آیا می‌دانید که برای تأیید این معنا چند آیه است که مکرر می‌فرماید: **وَاَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتىٰ وَاَنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**[2] و همچنین در جای دیگر: **اِنّٰا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتىٰ...**[3] و نیز

۱. صافات / ۱۶.
۲. حج / ۶.
۳. یس / ۱۲.

بروجه دیگر: وَهُوَيُحْيِي الْمَوْتىٰ...[۱] و خلاصه در مرحله دیگری فرمود: أَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتىٰ[۲]، که همه حاکی از اینست که معاد و رستاخیز به ید قدرت اوست و تمام ارواح را به اجساد اصلی خودشان برمی‌گرداند.

همان کسی که لباس حیات بر تن خاک می پوشاند و نطفه بی ارزش را به انسان کاملی مبدّل می‌سازد و زمینهای مرده را جان می‌دهد، او مردگان را حیات نوین می بخشد، آیا با این برنامه حیات‌آفرین مستمر او در این جهان باز می‌توان در امکان معاد تردید کرد؟

در روایتی آمده است، هنگامی که آیه اخیر مورد تفسیر نازل شد که می‌فرماید: آیا خداوند با اینهمه توانائی قادر نیست مردگان را زنده کند؟ رسول خدا عرضه داشت:

سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ، وَبَلىٰ.

منزّهی تو ای خداوند، آری چنین قدرتی داری!!

معنی «ساعة» در ارتباط با رستاخیز و قیامت

بسیار عجیب است که در قرآن مجید در چهل مورد قیامت و رستاخیز به کلمه «ساعة» تعبیر شده است، و در این معنا حتماً رمزی در کار است که شاید از آن نظر باشد که ساعت وقوع قیامت برای زمانی مشخص و تعیین وقتی دقیق است.

بعضی از صاحبان تفاسیر متذکر شده‌اند که «ساعة» روز قیامت و نام قیامت است، و علت انتخاب این نام برای روز قیامت یا بخاطر آنست که با سرعت حساب مردم در آن ساعت انجام می‌گیرد یا اشاره به ناگهانی وقوع آن است، که در ساعتی برق‌آسا تمام اجساد اصلی خلایق از قبور یا آرامگاه خود

۱. شوری / ۹.

۲. قیامة / ۴۰.

برانگیخته شده و به ارواح خود پیوسته و زنده می‌شوند و قیامت بر پا می‌شود.

راغب، در «مفردات» گوید: «ساعة» در اصل به معنی جزئی از اجزاء زمان است و از آنجا که وقوع قیامت و حساب انسانها در آن روز به سرعت انجام می‌گیرد از آن تعبیر به ساعت شده است.

بعضی هم گفته‌اند: ساعت به معنی زمان پایان دنیا و آغاز جهان دیگر است ولی در قرآن مجید به معنی قیام قیامت آمده است.

در تفسیر نمونه، تحت عنوان چرا یکی از نامهای قیامت ساعت است؟ آورده: توجه به این نکته نیز لازم است که در بسیاری از آیات قرآن، بحث از قیام قیامت تعبیر به «قیام ساعت» شده است، این به خاطر آن است که «ساعة» در اصل به معنی جزئی از زمان یا لحظاتی زود گذر است و از آنجا که از یکسو وقوع رستاخیز به صورت ناگهانی و برق‌آسا است و از سوی دیگر به مقتضای «سریع الحساب» بودن خداوند، حساب بندگان را در آن روز به سرعت می‌رسد این تعبیر در مورد قیامت بکار رفته تا مردم موقعیت رستاخیز را همواره در نظر داشته باشند.

«زبیدی» در «تاج العروس» از بعضی نقل می‌کند: که «ساعة» سه گونه است، یک: «ساعت کبریٰ» روز رستاخیز و زنده شدن مردم برای حساب است ــ دو، «ساعت وسطی» روز مرگ ناگهانی اهل یک زمان است (به مجازاتهای الهی و عذابهای استیصال) و سه، «ساعت صغری» روز مرگ هر انسانی می باشد.

اکنون اگر بخواهیم در اینجا آیات قرآنی که در قیام قیامت به ساعت تعبیر شده است از نظر تفاسیر مورد بررسی قرار دهیم خود کتاب جداگانه‌ای را دربر می‌گیرد ولی چه می‌توان کرد، آیا این بحث را رها کنیم یا حداقل به چند مورد از آن اشاره نمائیم؟!

آخر مسئله قیامت و رستاخیز با بیان چند صفحه مطالب در کتاب عظمت و چگونگی آن ظاهر نخواهد شد باید صدها کتاب برآن نوشته شود تا حقایقی از آن کشف گردد.

البته این بحث مختصر و فشرده که در اینجا در ارتباط به معنای ساعت به

قیام قیامت اشاره می‌شود، این تنها در اثبات وقوع و ظهور رستاخیز است که توجه خواننده را به چند آیه در این مورد جلب می‌نمائیم.

در اول سوره حج خدایتعالی یک اطلاعیه عمومی صادر فرموده، و همه مردم را بدون استثناء مخاطب قرار داده و می‌فرماید: **یٰا اَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَیْءٌ عَظیمٌ** اشاره به اینکه ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله قیامت امری بسیار عظیم است به حدّی که در آن روز می بینید وحشت سراپای همه را فرا گرفته و مادران شیرده کودکان شیرخوار خود را فراموش کرده، و هر بارداری جنین خود را برزمین می‌نهد، و مردم از شدت وحشت مست و لایعقل می بینی در حالیکه مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است.

در آن هنگام چنان انقلاب و تحوّلی در عالم هستی بوجود می‌آید که شرح آنرا در حادثه اول رستاخیز در همین کتاب خواهید خواند.

و در پیرو این اطلاعیه در چند آیه بعد خدایتعالی می‌فرماید: ای مردم اگر در رستاخیز شک دارید همانطور که ما شما را از خاک آفریدیم و سپس از نطفه و علقه و مضغه به صورت طفل بیرون آوردیم و آن مراتب تکامل را طی کردید و بعضی آنقدر عمر می‌کنند که به پیری رسیده و علوم خود را به خاطر نمی‌آورند ــ آگاه باشید که خداوند حق است و مردگان را زنده می‌کند و او بر هر کار قادر و توانا است. و بدانید:

وَاَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فیها وَاَنَّ اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ.

و شکی در آن نیست که قیامت بیاید و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده‌اند برانگیخته و زنده خواهد کرد.

با آن تحوّل عظیمی که در واقعه رستاخیز ایجاد می‌شود و اهمیّتی که در حادثه اولیه آن در قرآن مجید ذکر شده است، خدایتعالی در پاسخ آنان که می‌گویند امر قیامت بسیار مشکل است و چه کسی توانائی دارد این کار را انجام دهد می‌فرماید:

وَما اَمْرُ السّاعَةِ اِلّا کَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ...[1]

۱. نحل / ۷۷.

امر قیامت و وقوع آن بقدری آسان است، درست همانند یک چشم برهم زدن یا از آن هم نزدیکتر، چرا که خداوند برهر کاری توانا است.

و این موضوع قابل توجه است که تأکید خدایتعالی در اثبات وقوع چنین روزی با قاطعیّت و صراحت بسیار هشداردهنده است، همچنان که جائی صراحتاً می‌فرماید:

إِنَّ السّاعَةَ لَآتِيَةٌ لا رَيْبَ فيها وَلكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يُؤْمِنُونَ [1]

روز قیامت بطور مسلّم خواهد آمد و شکی در آن نیست ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند.

و در جمله اخیر که می‌فرماید: وَلكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يُؤْمِنُونَ چقدر مصداق این معنا در هر دوران آشکار است که حتی می بینیم امروز هم در سرتاسر جهان اکثر قابل ملاحظه‌ای از جمعیت دنیا به امر معاد و رستاخیز و قیامت ایمان ندارند، و علّت آنهمه فساد و فحشاء و ناروائیها هم از همین بی اعتقادی و بی ایمانی به دار آخرت است، بلکه نظر نگارنده براینست که همان اقلیتی هم که ایمان به رستاخیز دارند باز اکثر آنها ایمانشان سطحی و در عالم بی تفاوتی است والاّ اعتقاد عمقی و حقیقی چنان آراستگی بوجود می‌آورد که هر اقلیتی می‌تواند جامعه بزرگی را از فساد و تباهی نجات دهد!

البته کسانی که منکر وقوع قیامت هستند و لقاءِ پروردگار خود را انکار می‌کنند: این انکار آنان ادامه دارد تا هنگامی که ناگهان قیامت فرارسد و می‌گویند: ای افسوس که دربارهٔ آن کوتاهی کردیم و آنها بارسنگین گناهانشان را در اثر تکذیب آیات الهی بدوش می‌کشند، همچنان که خدایتعالی در جائی فرمود:

حَتّىٰ إِذا جاءَتْهُمُ السّاعَةُ بَغْتَةً قالُوا يا حَسْرَتَنا عَلىٰ ما فَرَّطْنا... [2]

و این چه بار سنگین و غیرقابل تحملی است که آنان بردوش می‌کشند.

۱. غافر/ ۵۹.

۲. انعام/ ۳۱.

قیامت چه ساعتی برپا خواهد شد؟!

بسیار آیات در قرآن مجید است که از رسول اکرم دربارهٔ قیام قیامت «تحت عنوان وقوع ساعة» در چه زمانی است سئوال شده و آن بزرگوار با توجه به وحی الهی جواب داده است: که علم وقوع آن نزد پروردگار است!

همچنان که خدایتعالی خطاب به رسول اکرم می‌فرماید: **یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ اَیّانَ مُرْسیها قُلْ اِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبّی...**[1] ای پیغمبر از تو سئوال می‌کنند که وقوع قیامت در چه زمانی است، بگو: علمش نزد پروردگار من است و هیچکس جز او نمی‌تواند وقت آنرا آشکار سازد، همچنان این انقلاب عظیم حتی در آسمانها و زمین سنگین و بسیار پراهمیّت است و جز به‌طور ناگهانی به سراغ شمانمی‌آید. و در ادامه این آیه اشاره می‌فرماید که باز از تو سئوال می‌کنند براین وجه که: **یَسئلونک کَاَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها** گوئی تو از وقوع آن آگاهی، باز بگو علمش نزد خدا است ولی بیشتر از مردم نمی‌دانند که چنین علمی مخصوص ذات پاک اقدس اوست.

و در رابطه با مضمون همین آیه در جای دیگر آمده است:

یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ اَیّانَ مُرْسیها، فیمَ اَنْتَ مِنْ ذِکْرٰیها...[2]

ای پیغمبر از تو دربارهٔ وقوع قیامت سئوال می‌کنند.

(در آیه قبل جواب داده شد که علم آن نزد پروردگار است) ولی خدایتعالی برای آنکه به منکران رستاخیز بفهماند که هیچکس از لحظه وقوع قیامت باخبر نبوده و نخواهد بود روی سخن را با پیامبر کرده می‌گوید:

فیمَ اَنْتَ مِنْ ذِکْرٰیها

تو را با یادآوری این سخن چه کار؟

۱. اعراف / ۱۸۷.
۲. نازعات / ۴۲.

یعنی تاریخ وقوع قیامت حتی از تو پنهان است تا چه رسد به دیگران، این از همان علم غیبی است که از مختصات ذات پروردگار بوده و احدی را به آن راهی نیست.

همچنان که در جای دیگر با بیان دیگر می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّٰاعَةِ...[1]

هیچکس جز خدا از لحظه قیام قیامت آگاه نیست.

و سرّ اینکه خدایتعالی این امر را پنهان داشته بخوبی روشن است، تا آنکه اولاً هر کس همیشه منتظر این قیام باشد تا هر لحظه خود را آماده و آراسته نماید و در ثانی این انتظار خود استقبالی برای معتقدین به این امر بسوی لقاءِ پروردگار است و اشاره کلام در آیه دیگر برهمین امر است که می‌فرماید:

اِنَّ السّٰاعَةَ اٰتِيَةٌ اَكٰادُ اُخْفِيهٰا، لِتُجْزىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا تَسعىٰ[2]

همانا که قیامت آینده است می‌خواهم پنهان دارمش تا جزا داده شود هر کس به سعی و کوشش خود.

صاحب تفسیر المیزان در این معنا بیان جالبی آورده است که می‌گوید: معنای جمله «نزدیک است پنهانش بدارم»، این است: که نزدیک است حتی از خودم هم کتمانش کنم، و این تعبیر کنایه از شدت کتمان و مبالغه در آن است، چون خود آدمیان نیز وقتی می‌خواهند سرّی را کتمان کنند و در کتمان آن مبالغه نمایند می‌گویند: نزدیک است که از خود هم پنهانش بدارم، تا چه رسد به اینکه برای دیگران آنرا فاش سازم، و می‌گوید صاحب این قول گفتار خود را به روایت زیر نسبت داده است.

در مجمع، در ذیل جملهٔ «**اَكٰادُ اُخْفِيهٰا**» از ابن عباس نقل می‌کند که جمله را به صورت: «**اَكٰادُ اُخفِيهٰا عَنْ نَفْسی**» قرائت کرده و در قرائت «ابی» نیز بهمین صورت آمده، و از امام صادق علیه‌السّلام نیز روایت شده (که بنابر آن معنا چنین

۱. لقمان / ۳٤.

۲. طه / ۱۵.

می‌شود: نزدیک است که وقت قیامت را از خودم هم پنهان بدارم!!).

در هرحال در چند آیه دیگر خدایتعالی با مضامین گوناگونی مکرّر می‌فرماید: آگاهی بر موضوع وقوع قیامت تنهانزد خدا است و هیچکس جز او از این امر آگاه نیست و اشاره دیگری که بسیار تأییدشده آنکه وقوع قیامت را نزدیک ذکر کرده و ناگهانی آن حادثه را بسیار تأکید می‌کند و این اشاره به نزدیکی وقوع آن از این نظر است که هیچکس خود را در امان نبیند و قیامت را دور نپندارد و همیشه برای استقبال از آن آماده باشد و اینکه در ناگهانی وقوع آن صراحت کرده شاید از آن نظر باشد که مردم بدانند که مجال دست و پا جمع کردن خود را ندارند که حتی بخواهند در حین وقوع طلب عفو و آمرزش نمایند.

به پروردگار سوگند قیامت خواهد آمد!

چقدر معاندان و منکران معاد دیر باورند و هرگونه دلیلی که برای آنها اقامه می‌شود گویا باز بر انکار خود می‌افزایند و این آخرین دست‌آویز است که برای پذیرش هر کس در هر امری به سوگند رو می‌آورند و این معنا ریشه قرآنی دارد، همچنان که خدایتعالی برای شناخت خود به بندگان و برای اثبات امر معاد و رستاخیز یا بسیاری از آنچه در مقام اهمیّت است سوگند یاد کرده است تا شاید او را به قبول چنان امری تسلیم نماید.

خدا می‌داند که اظهار بعضی از مطالب شرم‌آور است که ما بگوئیم خدایتعالی برای ایمان آوردن بندگان و اثبات امر خود سوگند یاد کرده است این کمال نادانی آدمی است که آنهمه سرسخت و لجوج باشد در پذیرش امری که از طرف پروردگار عالم صادر شده باشد، چقدر جای پستی و بی مقداری است بر کسی که به امر خدایتعالی استخفاف ورزد و آنرا کوچک شمارد و نعوذ بالله آنرا تکذیب نماید تا جائی که کار به سوگند کشیده شود، آنهم از پروردگار، کسی که خود بندگان را خلق کرده است.

حقیقتاً این موضوع لرزه براندام اهل ایمان می‌افکند که خدایتعالی برای

پذیرش امری بربندگان خود سوگند یاد کند، در حالیکه شاید اگر کسی مسئله‌ای را به این نحو بپذیرد، هیچ اجری برای او مترتب نباشد، یعنی ایمانی که با این لجاجت و سرسختی حاصل شود ارزش ندارد، آن ایمانی پذیرفته و مقبول است که به مجرد اینکه خدایتعالی فرمود: اِنَّ السّاعَةَ لآتِیَةٌ لاَرَیْبَ فیها...[1] با کمال میل و اعتقاد کامل پذیرفته شده و هیچگونه شک و تردیدی در آن راه نیابد.

ولی افسوس، که اهل کفر و عناد همیشه در انکار و لجاج خود پابرجا بوده و هرگاه سخنی از مبدأ و معاد به میان می‌آمده آنرا تکذیب می‌کردند و بخصوص به مسئله قیامت و رستاخیز ایمان نمی‌آوردند و می‌گفتند چنین چیزی امکان ندارد، و لذا حقتعالیٰ از بیان قول آنها می‌فرماید:

وَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا لاتَأتینا السّاعَةُ، قُلْ بَلی وَرَبّی لَتأتِیَنَّکُمْ...[2]

کافران گفتند: قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد، ای پیغمبر بگو: آری به پروردگارم سوگند که به سراغ همه شما خواهد آمد، خداوندی که از غیب آگاه است و به اندازه سنگینی ذره‌ای در آسمانها و زمین از علم او دور نخواهد ماند.

و این سوگند از طرف خدایتعال بوسیله رسول اکرم برآنها ابلاغ گردید، ولی مهمتر اینکه خدایتعالی خود مستقیماً در این امر به مراتب مهمّی سوگند یاد کرده که در ادامه این بحث به مختصری از آن اشاره خواهیم کرد.

امّا در اینجا چون موضوع گفتار و بحث پیرامون قیام ساعة و ارتباط آن به مسئله قیامت و رستاخیز است، لذا در مورد کسانی که این امر را تکذیب کرده و منکر وقوع آن می باشند توجه خواننده را به چند آیه دیگر جلب می‌نمائیم و سپس به اصل موضوع سوگند از طرف حقتعالی در این امر می پردازیم.

خدایتعالی به منکران معاد و آنان که هرگونه منطق و استدلال را رد کرده و حتّی در مقام سوگند هم ایمان نمی‌آورند هشدار می‌دهد، براین وجه که:

بَلْ کَذَّبُوا بِالسّاعَةِ وَاَعْتَدْنا لِمَنْ کَذَّبَ بِالسّاعَةِ سَعیراً[3]

۱. غافر/ ۵۹.
۲. سباء/ ۳.
۳. فرقان/ ۱۱.

بلکه آنها قیامت را تکذیب کردند و ما برای آنان آتش سوزانی مهیا کردیم، گویا آنان دیگر قابل هیچگونه هدایت و پیروی از راه حق نیستند.

و باز در شأن گروه دیگری از اهل جرم و فساد می‌فرماید: **وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ**[1] و آیه دیگر بعد از آن: **وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ**، اشاره براینکه در آن روز که قیامت بر پا می‌شود مردم از هم جدا شده گروهی که ایمان آوردند و کردار نیکو داشتند آنها در باغی از بهشت متنعم و شاد و مسرورند آنچنان که آثار شادی در چهره آنان نمایان است.

و گروه دیگری که آیات الهی و لقاءِ آخرت را تکذیب کردند در نومیدی و غم و اندوه فرومی‌روند و بسوی عذاب الهی رهسپار می‌شوند چون این گروه زندگانی خود را در دنیا به باطل گذرانیده و عمر خود را بیهوده تلف کرده‌اند، چنانچه درباره آنها چنین اشاره شده است:

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ[2]

در روز رستاخیز آنان که زندگانی خود را به نادرستی گذرانیده‌اند زیان می بینند (چون در دنیا تجارتی نکرده و جز حسرت و اندوه متاعی برای خود نخریدند).

حاصل آنکه در مسئله رستاخیز تحت عنوان «قیام ساعة» این معنا روشن گردید که قیامت حتمی الوقوع است و دیر یا زود بیاید بلکه از آنجا که زمان مفهوم دیگری در عالم خارج دارد چنین اشاره شده که زمان وقوع و حادثه رستاخیز نزدیک است و ناگهان انقلابی عظیم در عالم بوجود آمده که زمین و آسمانها از حالت عادی خارج شده و تحوّلی بزرگ بوجود خواهد آمد، که در همین بخش از کتاب به مختصری از آن از نظر قرآن مجید اشاره خواهیم کرد.

۱. روم / ۱۲.
۲. جاثیه / ۲۷.

باز به خدا قسم قیامت خواهد آمد!

قبلاً در مسئله سوگند از ناحیه حقتعالی برای پذیرش امر معاد و رستاخیز مطالبی گذشت و اکنون از بُعد دیگری می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد، و باز گفت به خدا قسم قیامت خواهد آمد.

همانطور که می‌دانید هدف اصلی از سوگندهائی که انسان یاد می‌کند برای اثبات موضوع و مطالبی می باشد که احتمال می‌دهد کسی سخنش را باور نکند و بوسیله قسم می‌خواهد آنرا ثابت نموده و شک و تردید شنونده را برطرف نماید.

امّا با آنکه خدایتعالی نیازی ندارد که بخواهد کسی گفتارش را بپذیرد یانپذیرد، در عین حال برای راهنمائی و نجات بندگان خود و برای آنکه آنها را به حقایقی معتقد سازد مبادرت برچنین امری نموده و در اول از بیان قول رسول اکرم به ذات پاک اقدس خود قسم یاد کرده و از این طریق به منکران معاد هشدار داده است که قیامت و رستاخیز بیاید، همچنان که در جائی از قرآن مجید می فرماید:

زَعَمَ الَّذینَ کَفَرُوا اَنْ لَنْ یُبْعَثُوا، قُلْ بَلی وَرَبّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ وَذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسیرٌ[1]

کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، بگو آری به پروردگارم سوگند که همه شما در قیامت مبعوث خواهید شد سپس آنچه را عمل می‌کردید به شما خبر می‌دهند و این برای خداوند آسان است.

قبلاً در رابطه با همین معنا آیه مشابهی با مضمون دیگر در صفحات قبل مورد تفسیر قرار گرفت، و اکنون گفته می‌شود که این آیه شریفه از سوره تغابن است که نام یکی از اسماءِ قیامت است و مسئله معاد و رستاخیز را که تکمیلی بر بحث هدف آفرینش انسان است مطرح می‌نماید، و در حقیقت با لحن قاطعی ادّعای بی دلیل منکران قیامت را نفی می‌کند و چنانکه در بعضی از تفاسیر

۱. تغابن / ۷.

گفته‌اند: این آیه با لحنی مؤکد و آمیخته با قسم که حکایت از اعتقاد راسخ گوینده دارد اعلام می‌فرماید که بلاشک رستاخیز بوقوع خواهد پیوست و این کار بر خدا آسان است که خلق اولین و آخرین را در میعادگاه روز معینی جمع نماید، همچنان که در پیرو همین آیه می‌فرماید:

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ...

همه شما را در آن روز گردآوری می‌کند، آن روزی که روز تغابن است، روزی که معلوم می‌شود چه کسانی در عالم دنیا گرفتار غبن و زیان و خسران شده‌اند.

در تأکید این معنا باز در جای دیگر خطاب به رسول اکرم می‌فرماید:

قُلْ اِنَّ الْاَوَّلِينَ وَ الْاٰخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ اِلٰى مِيقٰاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ[1]

بگو تمام اولین و آخرین در میعاد روز معینی جمع می‌شوند.

اکنون از بحث خود دور نشویم که در اینجا موضوع اثبات وقوع رستاخیز بوسیله سوگند یاد کردن است و می‌دانید سوگندهائی که در قرآن مجید یاد شده برای امور بسیار مهمی می‌باشد که فایدهٔ باور داشتن آن به خود بندگان است و چون در بعضی از مسائل هرقدر هم که ادلّه عقلی و نقلی اظهار شود باز چون مسئله مربوط به علم غیب می‌باشد و باور کردن آن بسیار دشوار است، همچنان مسئله معاد و رستاخیز، لذا خدایتعالی پس از ذکر دلائل گوناگون در بسیاری از موارد در این معنا به مراتب با اهمیّتی سوگند یاد کرده است، تا بلکه بندگان به خود آیند و اعتقاد خود را برآن امر استوار سازند، و اینکه اهمیّت موارد قسم چیست؟ خدا خود بهتر می‌داند و مستلزم تفسیری گسترده و پهناور است، و ما در اینجا باز توجه خواننده را به موارد دیگری از آن جلب می‌نمائیم.

در اول سوره «نازعات» خدایتعالی به پنج موضوع مهم سوگند یاد کرده و هدف از این سوگندها را بیان حقانیت و تحقق مسئله معاد و رستاخیز قرار داده است، همچنان که می‌فرماید:

۱. واقعه / ۴۹.

وَالنّٰازِعاتِ غَرْقاً، وَالنّٰاشِطٰاتِ نَشْطاً، وَالسّٰابِحٰاتِ سَبْحاً، فَالسّٰابِقاتِ سَبْقاً، فَالْمُدَبِّرٰاتِ اَمْراً.

سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدنهایشان برمی‌کشند، و سوگند به فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می‌سازند، و سوگند به فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می‌کنند و سپس با یکدیگر سبقت می‌گیرند و سوگند بر آنها که تدبیر امور می‌کنند.

در تفسیر نمونه آورده: این سوگندهای پنجگانه که در ابتدا در هاله‌ای از ابهام فرورفته ابهامی که انگیزه «اندیشه» بیشتر و عمیقتر، و سبب جولان ذهن و فکر و دقت و بررسی است، اشاره به چه کسان و به چه چیزهائی است، و در آن تفسیر مطالبی به تفصیل در این مورد آورده و در پایان می‌گوید: از قرینه مقام و همچنین از آیات بعد به خوبی روشن می‌شود هدف این است که بگوید: سوگند به این امور که همه شما سرانجام مبعوث و محشور می‌شوید در روزی که: **یَوْمَ تَرْجُفُ الرّٰاجِفَةُ، تَتْبَعُهَا الرّٰادِفَةُ...** در آن روز که زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه در می‌آورند و به دنبال آن حادثه دومین صیحه عظیم رخ می‌دهد و دلها در آن روز ترسان و لرزان باشد.

در تفسیر المیزان آورده: مفسرین در این آیات پنجگانه اختلاف عجیبی براه انداخته‌اند، ولی همه آنان اتفاق دارند براینکه پنج سوگند است از خدایتعالی و بیشترشان گفته‌اند: جواب قسم حذف شده و تقدیر کلام معنایش اینست که: من به این نامبردگان سوگند می‌خورم که شما بطوریقین مبعوث خواهید شد، و اضافه می‌کنند که مراد به «نازعات» فرشتگانی هستند که جان مردم را هنگام نزع می‌کَنند، و از اجساد بیرون می‌کشند.

اما چون بحث ما در این کتاب شریف دربارهٔ اصالت روح می باشد و بیشتر از مفسران این آیات را با فرشتگان قبض ارواح ارتباط داده‌اند، لذا بیان مختصری را در رابطه با این موضوع که در «تفسیر نوین» آمده است متذکر می‌شویم.

دربارهٔ این موارد قسم، مفسران عالیقدر فرضیه ها و نظریاتی آورده‌اند که ذکر آن بسیار طولانی است ولی آنچه که در آن تفسیر در این مورد آورده و ارتباط

سوگند را با شواهد کلام در این آیات می‌رساند چنین است که بعد از شرحی به تفصیل (در فرض چهارم) آورده است: مقصود از الفاظ مورد قسم ارواح نیکان و پاکان باشند به این شرح: **سوگند به نفوس و ارواحی که به شدت مشتاق لقاء الله (دیدار رحمت خدا) می‌باشند، و سوگند به روانهائی که با نشاط و شادمانی بسیار بدنها را ترک گفته خارج می‌شوند، باز سوگند به ارواحی که «پس از مرگ» در فضای بی انتها شناوری کرده اوج می‌گیرند، و سوگند به روانهائی که پیشی می‌گیرند بسوی درجات عالیه یا ملائکه و سوگند به نفوسی که به تدبیر کار اینجهان می پردازند.**

بطوری که ملاحظه می‌کنید تمام این اوصاف بر ارواح آدمیان بسهولت قابل تطبیق هستند، فقط برای سوگند پنجم فخررازی و طنطاوی استدلال کرده شواهدی آورده، و از جمله از قول غزّالی نقل نموده‌اند: که ارواح پاک با افرادی که با آنها سنخیت دارند الهاماتی نموده آنها را در راه خیر کمک و راهنمائی می‌نمایند.

بنابراین می‌توانیم بگوئیم: که آنان به تدبیر کاری می پردازند و ادلّه و شواهد دیگری نیز آورده‌اند که برای ما مجال نقل آنها نیست.

تفاسیر شیعه نیز مانند صافی و ابوالفتوح و مجمع برخی از پنج صفت نامبرده را به روان آدمیان منطبق دانسته و به روایاتی هم از ائمه استناد کرده‌اند و این وجه هم مناسب و هم مفید است، مناسب است، زیرا در این سوره بعد از سوگند بلافاصله سخن از رستاخیز به میان آمده و پس از آن نشانه های وجود و دانائی و توانائی پروردگار ارائه شده فرجام کار نیکان و بدان ذکر گردیده است، حتی تناسب آن با آیه آخر سوره «نباء» در خصوص به صف ایستادن روح و ملائکه در پیشگاه عظمت خداوند وصف شده که روح در آن آیه را بسیاری از تفاسیر و کتب معتبر حدیث ارواح نیکان و پاکان معنی کرده‌اند، و از جمله طبرسی از ابن‌عباس نقل کرده که مقصود روانهای آدمیان است و باز چنانکه قبلاً گفته شد از حضرت صادق(ع) و در صافی و کافی از امام کاظم(ع) روایت شده که فرمود: «سوگند به خدا ما هستیم که از جانب خداوند اجازه سخن گفتن داریم»، بنابراین معنی در آن آیه تجلیل و تعظیم پروردگار از ارواح مطهره انسانهای کامل در آغاز این سوره بسیار مناسب است.

و این معنا خود هم دلیل بر بقاءِ روح و هم دلیل بر وقوع رستاخیز و قیامت است!

سوگند حقتعالی در مورد تأکید و تأیید وقوع رستاخیز!

بحث ما قبلاً در این موضوع بود: که خدایتعالی سوگند یاد کرده است که قیامت بیاید، و چون این امر از اهمیّت خاصی برخوردار است که در چند سوره از قرآن در آیاتی مخصوص اشاره به آن شده است، و از آنطرف بیشتر نظر نگارنده در اثبات معاد برای پیروان خارج از اسلام که در اکثر ممالک بزرگ جهان منکر معاد هستند می باشد، لذا باز به بحث خود در اینجا ادامه می‌دهیم.

خدایتعالی برای اینکه موضوع معاد و قیامت را که یکی از اصول اعتقادات حقه است به خلق عالم بقبولاند مکرّر در کتاب آسمانی خاتم که قرآن مجید است به مقدساتی که از ضروریات تشکیلات عالم است و بی وجود آنها جهان را قراری نیست سوگند یاد کرده است.

در جائی قسم را متوجه فرشتگان کرده و در جائی برآنها که مدبر امورند، و نیز در جائی سوگند را متوجه ارواح نموده و همچنین جائی به شفق و ماه و ستارگان و آسمان و ابر و باد اشاره فرموده و بسیاری موارد دیگر که بعضی برای اثبات وحدانیت خود و اکثر در امر معاد و رستاخیز آمده است.

اکنون نظر خواننده را در اینجا به چند آیه از سوره «مرسلات» در رابطه با همین موضوع جلب می‌نمائیم:

وَالْمُرْسَلاتِ عُرفاً، فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً، وَالنّاشِراتِ نَشْراً، فَالْمُلْقِیاتِ ذِکْراً، عُذْراً اَوْ نُذْراً.

سوگند به فرشتگانی که پی در پی فرستاده می‌شوند و آنها که همچون تندباد حرکت می‌کنند، و سوگند به آنها که ابرها را می‌گسترانند و منتشر می‌سازند و آنها که جدا می‌کنند، و سوگند به آنها که آیات بیدارکننده الهی را به انبیاء القا می‌کنند، برای اتمام حجت یا انذار.

در تفسیر نمونه، آورده است: که در این سوگندها سه تفسیر معروف وجود دارد، یکی تمام این قسم های پنجگانه اشاره به بادها و طوفانها است که نقش مؤثری در بسیاری از مسائل جهان طبیعت دارند، و یکی دیگر: تمام این سوگندها اشاره به فرشتگان آسمان است، یعنی قسم به فرشتگانی که پی در پی به سوی انبیاء فرستاده می‌شوند یا فرشتگان دیگر که مأموریتهای خاصی دارند، و تفسیر سوم: سوگند اول و دوم ناظر به مسئله بادها و طوفانها است، و سوگند سوم و چهارم و پنجم را ناظر به نشر آیات حق بوسیله فرشتگان و سپس جدا کردن حق از باطل است.

حال باید دید که این سوگندها برای چه منظوری است؟ در آیه بعد پرده از روی این معنی برداشته می‌فرماید:

اِنَّمٰا تُوعَدُونَ لَوٰاقِعٌ

آنچه به شما دربارهٔ قیامت وعده داده می‌شود به‌وقوع می پیوندد.

از بعث و نشور، ثواب و عقاب، حساب و جزا، همه حق است و تردیدی در آن نیست، سپس در پیرو آیه به بیان نشانه های این روز موعود پرداخته می‌فرماید:

فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ، وَاِذَا السَّمٰاءُ فُرِجَتْ، وَاِذَا الْجِبٰالُ نُسِفَتْ...

این روز موعود زمانی فرامی‌رسد که ستاره‌ها از صفحه آسمان محو و تاریک گردند و کواکب آسمان از هم شکافته شوند و کوهها از جا کنده شوند.

و در دنبال این آیات اشاره به صحنه هائی از رستاخیز کرده که چون در اینجا بحث ما در مورد سوگند حقتعالی در تأکید رستاخیز و قیامت است تفسیر مطالب دیگر را به بعد موکول می‌نمائیم.

همچنان در سوره «ذاریات» در ارتباط با همین موضوع خدایتعالی به چهار مورد مختلف سوگند یاد کرده و می فرماید:

وَالذّٰارِیٰاتِ ذَرْواً، فَالْحٰامِلاٰتِ وِقراً، فَالْجٰارِیٰاتِ یُسْراً، فَالْمُقَسِّمٰاتِ اَمْراً...

سوگند به بادهائی که ابرها را به حرکت در می‌آورند، و سپس سوگند به ابرهائی که بار سنگینی از باران با خود حمل می‌کنند، و سوگند به کشتیهائی که به آسانی به

حرکت در می‌آیند، و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می‌کنند.

بعد از ذکر این چهار سوگند که همه بیانگر مطلبی است که در پیرو این آیات می‌آید می‌فرماید:

اِنَّما تُوعَدُونَ لَصادِقٌ وَاِنَّ الدّینَ لَواقِعٌ

آری سوگند به همه اینها که آنچه به شما وعده داده شده است قطعاً راست است و بدون شک جزای اعمال واقع شدنی است.

و کلمه دین خود یکی از نامهای قیامت است، اشاره براینکه سوگند به همه اینها که قیامت امری حتمی الوقوع است.

و این وعده خدایتعالی وعده‌هائی مربوط به قیامت و حساب و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و سایر امور مربوط به معاد است و در واقع تمام وعده‌های قیامت را شامل می‌شود.

اکنون نگارنده نمی‌داند که چگونه منکران امر معاد، آنان که در مراکز تأسیسات روحی جهان دور هم نشسته و مکرر از قول ارواح پلید یا فلان دانشمند یا فلان هنر پیشه!! عود ارواح را تأیید کرده و انکار معاد را می‌نمایند، آیا به این امر توجه ندارند که بدانند گفتار الهی بالا تر از همه گفتارها و راست و صحیح است و بدون هیچ شک و تردیدی خلافی در آن نیست، بخصوص آنکه کار دیگر بجائی کشیده شده باشد که با توجه به انکار و عناد معاندین و منکران معاد برای آنها از نظر مرتبه آخر حجت را تمام کرده و سوگند یاد کرده است حقیقتاً چقدر شرم‌آور است اگر کسی استناد به گفتار این و آن نماید و قول پروردگار خود را قبول نداشته باشد.

سوگند به قیامت که قیامت بیاید!

بسیار جالب است که خدایتعالی به روز قیامت سوگند یاد کرده که قیامت و رستاخیزی خواهد آمد، و این سوگند از جهت آنست که مسئله رستاخیز

آنچنان مسلّم شمرده شده است که حتی در برابر منکران معاد می‌توان بر آن سوگند یاد کرد.

با آنکه سوره‌ها و آیات بسیاری در قرآن مجید است که اغلب یا تمام سوره یا بیشتر از آیات آنها در مسائل رستاخیز و چگونگی حالات قیامت آمده است و قبلاً هم به بعضی از آنها اشاراتی شد، ولی یک سوره از آنها بنام «قیامت» نامگذاری شده که مباحث آن برمحور مسائل مربوط به معاد و رستاخیز دور می‌زند و بعضی از حوادث عجیبی که در پایان این جهان روی می‌دهد و مرحله رستاخیز را آغاز می‌نماید در این سوره بیان شده است و اکنون در اینجا به مختصری از آن اشاره خواهیم کرد.

در اول سوره می‌فرماید:

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ، وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ، أَيَحْسَبُ الْإِنْسٰانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظٰامَهُ بَلٰى قٰادِرِينَ عَلٰى أَنْ نُسَوِّيَ بَنٰانَهُ، بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسٰانُ لِيَفْجُرَ أَمٰامَهُ، يَسْئَلُ أَيّٰانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ.

به روز قیامت سوگند و سوگند به نفس لوّامه (وجدان بیدار و ملامت گر، «که رستاخیز حق است»)، آیا انسان می‌پندارد که استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟ آری قادریم که حتی خطوط سرانگشتان او را موزون و مرتب کنیم، بلکه انسان می‌خواهد آزاد باشد و مادام‌العمر گناه کند، لذا می پرسد قیامت کی خواهد بود.

مفسّران برآنند که در دو آیه اول که سوگند یاد شده «لا» برای تأکید است، بنابراین سوگند را نفی نمی‌کند، بلکه آنرا مؤکد می‌کند.

در تفسیر نمونه، آورده: در میان این دو سوگند (سوگند به روز قیامت و سوگند به وجدان بیدار) چه رابطه‌ای وجود دارد؟ می‌گوید: حقیقت اینست که یکی از دلائل وجود «معاد» وجود «محکمه وجدان» در درون جان انسان است، که به هنگام انجام کارنیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می‌کند و از این طریق به او پاداش می‌دهد و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می‌کند.

و از اینجا است که ما از وجود «وجدان اخلاقی» پی به وجود رستاخیز و

قیامت می بریم و از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن می‌شود و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی بر سوگند اول است.

در ادامه این سوگند اشاره شده که آیا انسان گمان می‌کند که ما استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد، و خدایتعالی خود جواب می‌دهد که آری ما قادریم که حتی خطوط سرانگشتان که «دقیقترین آثار عظمت خلقت انسانی است از آن جهت که خطوط هر انگشت از انسانها نقش بخصوصی دارد» آنها را دوباره به صورت اول موزون و مرتب نمائیم «که حتی اگر بنا باشد که همانطور که در دادگاههای دنیا مجرم از اثر ضرب انگشت شناخته می‌شود در دادگاه قیامت هم این امر ظاهر گردد».

و در آیه بعد به یکی از علل حقیقی معاد اشاره کرده، می‌فرماید: چنین نیست که انسان بر قدرت خداوند برجمع استخوانها و زنده کردن مردگان تردید داشته باشد، بلکه هدفش از انکار معاد اینست که مادام العمر گناه کند، او می‌خواهد از طریق انکار معاد کسب آزادی برای هرگونه هوسرانی و ظلم و بیدادگری و گناه بنماید و هم وجدان خود را از اینطریق اشباع کاذب کند و هم در برابر خلق خدا مسئولیتی برای خود قائل نباشد، چرا که ایمان به معاد و رستاخیز و دادگاه عدل خدا سدّ عظیمی است در مقابل هرگونه عصیان و گناه، او می‌خواهد این لجام را برگیرد و این سد را درهم شکند و آزادانه هر عملی را که خواست انجام دهد.

و در دنبال همین آیه است که منکر معاد برای گریز از مسئولیتها برسبیل استفهام انکاری می پرسد قیامت کی خواهد بود؟! و این سئوال از روی انکار و استهزاء و استبعاد است، و خدایتعالی در پیرو آن سوگند و در جواب این سئوال از نشانه های آن واقعه در یک سلسله از آیات متذکر شده که در اینجا از نظر اختصار به ترجمه آنها اشاره کرده و به خلاصه اکتفا می‌کنیم.

رستاخیز در آن هنگام بوقوع خواهد پیوست که: چشمها از شدت هول و وحشت به گردش در می‌آید و مضطرب شود، و ماه بی نور گردد، و زمانی که خورشید و ماه در یکجا جمع شوند «و شاید اشاره براین باشد که جاذبه خود را از دست می‌دهند» و در آن روز انسان می‌گوید راه فرار کجاست، در حالیکه برای او

هرگز چنین نیست و قرارگاه و پناهی وجود ندارد و جز بسوی پروردگار آرامگاهی هیچ نیست.

و در آن روز است که انسان از هر نیک و بدی که در مقدم و مؤخر عمر خود کرده از نتیجه همه آگاه خواهد شد، بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است هرچند که برای خود و بر کرده های خود عذر آورد.

چنین نیست که منکران معاد می پندارند و دلائل معاد را نادیده می انگارند، بلکه آنان دنیای زود گذر را دوست می‌دارند و پیرو هواهای نفسانی خویش هستند و از این جهت امر آخرت را رها کرده هیچ توجهی ندارند.

در آن روز چهره هائی شاداب و مسرور و متوجه بسوی پروردگار عالمند و چهره هائی درهم کشیده همچنان که گویا می‌دانند عذابی دردناک در انتظار آنان است که پشت آنها را درهم می‌شکند.

آن گروه که رخسارشان از شادی برافروخته و نورانی است و به چشم دل جمال حق را مشاهده می‌کنند، بسوی بهشت رضوان رهسپار، و آن گروه عبوس و غمگین «همانها که اعتقاد به مبدأ و معاد ندارند» می‌دانند که حادثه ناگواری در پیش دارند. چنین نیست‌که منکران قیامت می پندارند باشد تا جانشان به‌گلو رسد، آن زمان که اطرافیان آنها درصدد چاره‌ای برای زنده ماندن آنها باشند آنان خود یقین به مفارقت از دنیا داشته (و ملک‌الموت را بچشم می بینند).

آیا آدمی می پندارد که او را مهمل از تکلیف و ثواب و عقاب گذارند، و غرضی در خلقتش منظور ندارند، آیا آدمی می پندارد که ما قادر نیستیم مرده را زنده کنیم (حاشا که چنین پنداری باطل است).

نگارنده معذرت می‌خواهد از اینکه مطلب را بسیار فشرده است، چه باید کرد می‌خواهیم خواننده به اصل حقایق آشنا شود، در اینجا خوب توجه کردید که سوگند خدایتعالی در چه مواردی بود؟، آیا دیگر حقیقتاً جای شک و تردید است؟ آیا می‌توان گفت که معاد و رستاخیز واقع نخواهد شد؟، آیا می‌توان گفت که اگر هم معاد باشد روحانی است، و ندید خدایتعالی در اینجا و در چند آیه دیگر مکرّر فرمود: ما استخوانهای پوسیده و پراکنده را جمع‌آوری کرده، و در رستاخیز زنده می‌کنیم؟!!

منـــکران معاد اعتقاد به کتب آســـمانی ندارند!

چه خوب خدایتعالی در قرآن مجید در جائی به رسول اکرم اشاره می‌فرماید: که اگر ما تمام فرشتگان را برآنان که ایمان ندارند بفرستیم و همه مردگان برآنان سخن گویند و همه چیز را در نزد آنها گردآوریم که به آنها بگویند به خدا و رستاخیز ایمان آورید، ایمان نمی‌آورند مگر به خواست خدا، چون اکثر آنها در جهل و نادانی هستند و از خدا و امر آخرت غافلند.

مهم این معنا در آنست که اشاره می‌فرماید:

وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُم يَجْهَلُونَ[1]

اکثر آنها در این امر نادانند.

و اکنون می بینیم که همینطور است، بیشتر از مردم دنیا اعتقاد به امر معاد ندارند و اگر هم داشته باشند حقیقت آن را درک نکرده‌اند، حتی جای بسی تأسف است که پیشوایان و بزرگان آنها هم از این امر بی خبرند. میلیونها بودائی، میلیونها هندی، میلیونها چینی و میلیونها شرقی و غربی همه از سرنوشت خود و پایان مراحل حیات خود غافل و بی خبرند و همه به حیات و زندگانی این جهان توجه کرده و به ظاهر آن دل بسته اند.

و چون این کتاب برای پیروان منکران معاد نوشته شده و آنان بیشتر از ملتهائی خارج از اسلام هستند که پیرو عقاید بعضی از نویسندگان و فلسفه بافان شرق و غرب هستند لذا از جهت راهنمائی آنان، برای نمونه به گفتاریکی از نویسندگان معروف که طرفداران بسیاری دارد اشاره خواهیم کرد.

موریس مترلینگ، در کتاب خود «بنام مرگ و زندگی» درباره روح تحت عنوان «فرضیه الهیّون درباره بقاءِ روح» نوشته است: تمام مذاهب بزرگ قدیمی جهان که اصول آنها قسمت اعظم معرفت بشری را تشکیل می‌دهد، از نظریه مربوط بوجود روز قیامت پشتیبانی می‌کنند، و ما امروزه نتوانسته ایم اسرار

۱. انعام/ ۱۱۱

حقایق اصول مذاهب مزبور را درک کنیم!

این نویسنده با آنکه تلویحاً به مطالبی در بقاءِ روح استناد کرده است، اعتقاد خود رانسبت به امر معاد و رستاخیز نفی کرده و جالب آنکه صراحتاً می‌گوید: برای فرضیه وجود روز قیامت دلائلی لازم است: من هرقدر در میان آثار و مکتوبات الهیون گشتم یک دلیل قوی و کافی نیافتم، تمام مطالب مربوط به روز قیامت در این نوشته‌ها توخالی و بلاشرط مبتنی بر ایمان است و بزرگترین و اساسی ترین و به اصطلاح تنها دلیل الهیون از نظر منطقی دلیلی ضعیف و متکی بر احساسات می باشد، و اضافه می‌کند: به محض اینکه شخص درصدد برمی‌آید نظریات الهیون را بصورت اصول منطقی و فلسفی قبول نماید و آنها را با محک عقل خویش بیازماید همگی لغو و باطل جلوه می‌کند!

و در پایان این بحث اشاره می‌کند: آخر این آقایان الهیون که حساسیتشان بسیار زیاد است و قوه درک و الهامشان بسیار دقیق، و نفوذ روحانی و معنویشان به‌مراتب بیشتر از ما می باشد، چگونه دامنه تحقیقات خودشان را توسعه نمی‌دهند و با کشف حقایق بزرگ صدای اعتراض ما را خاموش نمی‌کنند، ما فقط میل داریم که آنها ما را قانع کنند، زیرا هرکس که قصد داشته باشد مطلبی بر کشفیات بشر درباره اهمیت زندگی و وسعت جهان و مدت حیات انسان اضافه کند باید دلائلی بیاورد که مردم آنرا از روی میل قبول کنند.

این بود بیانات این نویسنده که طرفداران بسیاری دارد ــ خوب حالا توجه کنید و بدون تعصّب در گفتار این مرد دقت نمائید، البته ما بنائی نداریم که به صاحبان این گونه عقاید دشنام دهیم، ولی تا همین اندازه که در سرمقاله همین بحث توجه داشتید، فقط اشاره به قول حقتعالی کرده می‌گوئیم چقدر این مرد جاهل و نادان است، چقدر نفهم و مغرور و بی فکر است، ملاحظه کردید که او چه غلطهائی می‌کند می‌گوید: تمام مطالبی که در نوشته‌های الهیون است توخالی و یک دلیل کافی در آن یافت نشده و همه ضعیف و متّکی بر احساسات می باشد، یعنی آنچه که خدایتعالی در کتابهای آسمانی خود آورده و مربوط به الهیات است همه پوچ و بی معنی است. (دهان چنین نویسنده یا دانشمند خرد و زبانش لال که این گونه به ساحت قدس ربوبی اهانت و جسارت نماید.) یکی به این نادان

هیچ نفهم که اکنون طرفداران بسیاری هم دارد بگوید: این چه ادعائی است که تو می‌کنی که در آثار و مکتوبات الهیون یک دلیل قانع کننده‌ای ندیده‌ای، اصلاً تو کجا آثار الهیون را دیده‌ای، تو کجا از کتب آسمانی اطلاع داری؟!! و تو آیا یک عبارت از اناجیل و یا یک حرف از کتاب آسمانی خاتم قرآن مجید را دیده‌ای؟ (بیچاره‌تر از این مرد کسانی که دیگر از او پیروی می‌کنند!!)

و از آن طرف این مرد می‌گوید الهیّون چرا دامنه تحقیقات را وسعت نمی‌دهند که صدای اعتراض ما را خاموش کنند. باید به او گفت که اگر تو نمرده‌ای و پیروان تو اگر زنده هستند، این مقاله و این کتاب شریف را بخوانند که نه‌تنها صدای اعتراض تو گرفته شده بلکه تمام منکران معاد را به لرزه در می‌آورد!

البته همانطور که قبلاً اشاره شد این کتاب تنها برای مسلمین جهان نوشته نشده چون آنان اعتقاد به بقاءِ روح داشته و یکی از اصول عقاید مسلمین اعتقاد به معاد و رستاخیز است و اصل منظور در نگارش این کتاب برای آنهائیست که از امر آخرت و رستاخیز بی خبرند، بلکه برای کسانیست که حقیقتاً درصدد تحقیق و کاوش در امر روحند و می‌خواهند در تأسیسات روحی اطلاعات خود را به جائی رسانند که مردم جهان را از سرگردانی نجات دهند.

بنابراین ما در همین زمینه باز از گفتار همین نویسنده که جمع کثیری کورکورانه از عقاید او پیروی می‌کنند مطلب را ادامه می‌دهیم.

این مرد در کتاب دیگر خود بنام «دروازه بزرگ» پس از شرحی برانکار معاد، می‌نویسد: از روزی که بشر بوجود آمده و از این دنیا رفته است کسی هنوز برنگشته که بگوید اوضاع چگونه است، و چون کسی از آن سرا برنگشته، ما برای فهم آنکه بدانیم بعد از عبور از این مرحله دنیا چه خواهد شد، غیر از اندیشه و تصوّرات خود وسیله ای نداریم، و اضافه می‌کند: که بزرگترین متفکر نوع بشر هم در این راه اطلاعاتی ندارد! و مهمتر اینکه می‌گوید: در کتابهای آسمانی هم در خصوص عبور از این مرحله صراحت نکرده‌اند!! و آیا سکوت کتابهای آسمانی در این مورد دلیل براین نیست که اصل مسئله غیرقابل توضیح می باشد؟ چون پیامبران بزرگ که صدای خداوند را می‌شنیدند نتوانستند از این راز بزرگ برخوردار شوند و چون در کتاب خود سکوت کرده‌اند معلوم می‌شود یا اصل موضوع غیرقابل توضیح

بوده یا آنکه ما را مستعد توضیحات خداوند ندانسته‌اند (و این بود گفتار دیگر مترلینگ).

شما را به خدا ای خواننده عزیز بدون تعصب ببینید این مرد که امروزه عده‌ای غافل و بی خبر را مجذوب و فریفته گفتار پوچ و بی مغز خود کرده و آنها را به سوی مادیّت سوق می‌دهد، (و یا به اعتبار دیگر مأموریتی از استعمارگران بزرگ داشته است) با چه بیانات افتضاح آمیزی استدلال کرده می‌گوید ما غیر از اندیشه و تصوّرات خود وسیله‌ای برای درک موضوع نداریم و اضافه می‌کند: که بزرگترین متفکر نوع بشر هم در این راه اطّلاعاتی غیر از ما ندارد (حقیقتاً گلی بجمالت آقای مترلینگ!!)

الحال ما کاری به این ادعا نداریم و قضاوت آنرا به خواننده عزیز برگزار می‌کنیم، ولی آنچه که قابل اهمیت است آنست که یکی به این مرد بگوید: شما که در بیشتر از کتابهای خود نوشته‌اید صاحبان ادیان و کتب آسمانی هم درباره عالم پس از مرگ نتوانسته‌اند مطالب قانع کننده‌ای ایراد نمایند و بلکه اصلاً در این باره سکوت کرده‌اند (چقدر بی اطلاعی و نفهمی خود را دراین میان ثابت کرده‌اید).

آیا صاحب ادیان پیمبران الهی نیستند؟ آیا پیشوای دین مسیح حضرت عیسی علیه‌السّلام نیست؟ آیا کتب مقدس تورات و انجیل و کتاب آسمانی و قرآن نیست؟ پیامبران که همه از رستاخیز خبر داده‌اند و کتابهای آنها هم که صراحتاً این امر بزرگ را اعلام کرده‌اند.

آیا شما که ادعا می‌کنید که در کتب مقدس چیزی نیامده انجیل را خوانده‌اید؟ ما کاری به کتابهای آسمانی دیگر نداریم، معلوم می‌شود شما حتی پشت جلد کتاب انجیل را هم ندیده‌اید و تمام ادعاهای شما اگر چنین باشد پوچ و بی اعتبار است. بروید اناجیل را مطالعه کنید تا بدانید ادّعای شما محکوم است، و ما در ادامهٔ همین گفتار چند باب در ارتباط با رستاخیز از کتب اناجیل و کتابهای دیگر یادآور می‌شویم تا معلوم گردد که این مرد هیچگونه اطلاعی هم از کتب مقدس نداشته، حتی ورقی از قرآن مجید را هم ندیده است و او نمی‌داند که قرآن کتاب آسمانی خاتم کتابی واقعی بدون تحریف که تمام اوصاف و احوال

عالم پس از مرگ را موبه‌مو شرح داده و تمام جزئیات و حالات رستاخیز را مجسم ساخته است.

اکنون در این کتاب به تمام منکران معاد و رستاخیز و پیروان مکتب مترلینگ و هم عقاید با او که در شرق و غرب عالم هستند اعلام می‌شود که در امر معاد سرگردان نباشند و نگویند کسی نیست اعتراض آنان را خاموش کند، این کتاب شریف ضربه‌ای محکم به دهان یاوه گویان زده و امر معاد را با استناد و استدلال به گفتار الهی و بیانات انبیاءِ عظام به‌خوبی به اثبات رسانیده است.

چهره رستاخیز در اناجیل و کتب تاریخی دیگر!

همانطور که قبلاً اشاره شد منکران معاد گواینکه پابند مذهبی باشند ولی مطالب کتب آسمانی را در امر معاد قبول نداشته و نادیده می‌انگارند و چون بحث ما در این کتاب موضوع اثبات امر معاد از نظر قرآن مجید است، لازم بود گفته شود که در کتب مقدس مذاهب دیگر هم این موضوع تصریح شده و پیروان مذاهب دیگر هم بدانند که کتابهای آنها خالی از اثبات این عقیده اصولی نیست!

در باب دوازدهم عبارت شماره ٤٤ انجیل یوحنا چنین می‌گوید: آنگاه عیسی ندا کرده گفت: آنکه به من ایمان آورد نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است ایمان آورده است، هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق وی داوری کند؛ همان کلامی که گفتم در روز باز پسین «قیامت» بر او داوری خواهد کرد.

و نیز در عبارت ۲۷ از باب پنجم همان انجیل می‌گوید: ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می باشند آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد هر که اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد به جهت قیامت داوری.

مفسرین در تفسیر این عبارت گفته‌اند: منظور از «قیامت حیات» همان حیات جاودانی در نعمت خدا است که پاداش نیکوکاران است و منظور از

«قیامت داوری» کیفر بدکاران به مقتضای داوری و عدل پروردگار است، و در این عبارت با توجه به ذکر قبور که جایگاه جسم انسان است اشاره به معاد جسمانی است.

در انجیل «متی» که نخستین اناجیل است صریحاً به مسئله جزا و پاداش روز رستاخیز اشاره شده و در جایی می‌گوید: زیرا پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش: به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهند داد.

و بسیاری از این قبیل عبارات دیگر که در اناجیل مذکور و از حالات رستاخیز خبر می‌دهد، البته تمام کتب عهد قدیم و عهد جدید که آنها را مقدس می‌شمارند درباره اثبات قیامت مطالبی آورده‌اند، همچنان که در کتاب معاد آیت‌الله مکارم شیرازی در رابطه به این معنا آورده است:

در کتاب اول سموئیل (باب ۲ جملهٔ ٦) می‌خوانیم: خداوند می‌میراند و زنده می‌کند، به قبر فرود می‌آورد، و برمی‌خیزاند.

این جمله همانطور که می بینیم علاوه بر اصل مسئله رستاخیز صراحت بر معاد جسمانی دارد چه اینکه قبر جای جسم انسان است که تبدیل به خاک شده والاّ قبر جایگاه روح نیست که از آن برخیزد و این درست شبیه آن است که در قرآن می‌خوانیم، **وَأَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ**[1].

در کتاب «اشعیای نبی» در باب ۲٦ جمله ۱۹ می‌خوانیم: مردگان تو زنده خواهند شد و جسدها برخواهند خاست، ای شما که در خاک ساکنید بیدار شوید و ترنم نمائید.

در این جمله رستاخیز یک نوع بیداری (شبیه بیداری از خواب) معرفی شده، همانطور که در روایات اسلامی هم آمده است.

در «مزامیر داود» مزمور ۲۳ جمله ٤ تا ٦ می‌خوانیم: چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با منی، همانا نیکوئی و رحمت تمام عمر در پی من خواهد آمد و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا

۱. حج / ۷.

ابد الاباد.

و به این ترتیب در سخنان پیمبرانی همچون «سموئیل» و «اشعیاء» و «داود» اشارات قابل ملاحظه‌ای درباره رستاخیز آمده است ولی منکران معاد همه را نادیده گرفته و از آن جهت که به دنیای آنها لطمه وارد می‌آورد امر معاد را نپذیرفته‌اند.

اولین حادثه در ظهور رستاخیز «نفخه صور»

تا این قسمت از بخش پنجم این کتاب موضوع اثبات امر معاد و رستاخیز از نظر قرآن مجید و دلائل عقلی و نقلی آن روشن گردید، و اکنون در اینجا باید دانست که برنامه الهی در مورد ظهور قیامت و پیاده کردن این امر چیست؟!

هر فردی از افراد عالم که به امر معاد معتقد باشد علاقه دارد که بداند قیامت چگونه بر پا می‌شود: آیا یک تحوّل آرام و بی سروصدا است؟ آیا هیچ فعل و انفعالاتی در آسمانها و زمین روی نمی‌دهد؟ آیا در وقوع رستاخیز آب از آب نمی‌جنبد؟، آیا اینکه در ماجرای بزرگ که می‌گویند مگر قیامت بر پا شده است قیامت چه عظمتی دارد؟ که این اصطلاح را عنوان کرده‌اند و آیا موضوعی مهمتر از واقعه قیامت در عالم وجود دارد؟!!

اینها و مسائل دیگر همه مطالبی است که در این بخش و قسمتهای دیگر از نظر قرآن مجید تشریح می‌شود، و اکنون در اولین مرحله از وقوع این حادثه بحث خود را از «نفخه صور» آغاز می‌کنیم:

خداوند تعالی از نظر اهمیت این معنا متجاوز از ده آیه از قرآن مجید اختصاص براین امر داده است و در جائی می‌فرماید:

وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شٰاءَ اللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ اُخْرٰی فَاِذٰا هُمْ قِیٰامٌ یَنْظُرُونَ.

دمیده شود در صور و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند بیهوش شوند

۱. زمر/ ۶۸.

(بمیرند) مگر کسانی را که خدا بخواهد، سپس دمیده شود بار دیگر در صور، ناگهان همگی بپا می‌خیزند در حالیکه نگاه و نظاره می‌کنند و در انتظار حساب و جزا هستند.

این نخستین اعلام تحول پایان این جهان، و آغاز جهان دیگر است که نشانگر دو حادثه ناگهانی عظیم است، یکی آنکه همه موجودات زنده می‌میرند و دیگر اینکه با فاصله ای .که تفسیر آن بیاید همه ناگهان زنده می‌شوند و در پیشگاه صحنه محشر قیام می‌نمایند.

در معنای نفخه صور چنین گفته‌اند: که نفخ به معنی دمیدن و «صور» به معنی «شیپور» است که معمولاً برای امور مهم و تظاهرات و قیام مردم بکار برده می‌شود، و در واقع شیپور آماده‌باش است و اعلام می‌کند که خلق عالم برای امر مهمی باید در صحنه حاضر شوند، و در قرآن مجید تعبیرهای دیگری در این معنا شده است همچنان که جائی می‌فرماید:

فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ، فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ[1]

روزی که دمیده شود در صور روز سخت و دشواری است.

و جائی به صیحه و قارعه تعبیر شده است که از مجموع آیات استفاده می‌شود که در پایان این جهان صیحه عظیمی اهل آسمان را می‌میراند و آن صیحه مرگ است.

و از آنچه در روایات اسلامی آمده است، صور همچنان شاخ و یا شیپوری بزرگ است که «اسرافیل» هنگام قیامت در آن دمیده همگی اهل عالم را به این علامت هراسان و از وقوع آن روز مطلع نماید.

و این نفخه اول است که از شدت و هیبت آن تمام اهل آسمان و زمین بیهوش شده یعنی بمیرند و جان خود را تسلیم نمایند و این را «نفخه صعق» گویند.

از انس بن مالک، روایت شده که حضرت رسول فرمود: بعد از این نفخه

۱. مدثر/۸.

تنها چهار ملک باقی می‌مانند، ملک مقرّب خدا «جبرئیل امین» و ملک الموت «عزرائیل» و دو ملک مقرّب دیگر که میکائیل و اسرافیل هستند و بعداً آنها هم به امر خدایتعالی جان خود را یکی پس از دیگری تسلیم جهان‌آفرین نمایند، و جز ذات واجب‌الوجود نماند، و چون این آرامش در عالم برقرار شد و همه موجودات مرگ را چشیدند، نفخه دیگری در صور دمیده می‌شود که آنرا نفخه «بعث» گویند و فاصله این دو نفخه را چهل سال نوشته‌اند، پس از این صیحه دوم اهل آسمانها و زمین همه زنده شوند و آنان که هزاران هزار سال در آرامگاه خود آرمیده‌اند، از خاک خارج شده و با کمال ادب و تحیر در محضر پروردگار عالم نگران سرنوشت خود باشند!

در اینجا نگارنده خارج از بیان تفسیر می‌گوید: که این چهل سال بین دو نفخه امری در مقام عدالت است، چون با آن برنامه‌ای که برای مراحل حیات تمام بندگان طرح ریزی شده و **باید ارواح مردگان مدت زمانی در عالم ارواح حیات برزخی خود را بگذرانند** تا هر کس در هر مرتبه آمادگی برای ورود به عالم رستاخیز پیدا کند، لذا بنظر می‌رسد که شاید این امر ضروری باشد، بخصوص آنکه مدت اقامت در عالم برزخ را برای آنان که همزمان با نفخه اول می‌میرند به عدد کامل چهل سال ذکر کرده‌اند.

در **تفسیر نمونه**، در رابطه به این موضوع که «صور اسرافیل چیست؟» آورده است که چگونه امواج صوتی آن تمام جهان را فرامی‌گیرد، در حالیکه می‌دانیم امواج صوتی حرکت کُندی دارد و از دویست و چهل متر در ثانیه تجاوز نمی‌کند، در حالی که حرکت نور بیش از یک میلیون بار از آن سریعتر است و به سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می‌رسد.

باید گفت که ما نسبت به این موضوع همانند بسیاری از مسائل مربوط به قیامت تنها علم اجمالی داریم و جزئیات آن چنانکه گفتیم برما روشن نیست.

دقت در روایاتی که در منابع اسلامی در تفسیر «صور» آمده نیز نشان می‌دهد که برخلاف پندار بعضی «صور» یک شیپور معمولی نیست.

در روایتی از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السّلام آمده است: که فرمود صور شاخ بزرگی است که یک سر و دو طرف دارد و میان طرف پائین

که در سمت زمین است تا طرف بالا که در سمت آسمان است به اندازه فاصله اعماق زمین تا فراز آسمان هفتم است و در آن سوراخهائی به عدد ارواح خلائق می باشد.

در اینجا نگارنده باز خارج از بیان تفسیر می‌گوید: اشاره‌ای که در این روایت درباره فاصله دو طرف صور را تا فراز آسمان هفتم آورده و عدد سوراخهای آن شیپور را به عدد ارواح ذکر کرده است؛ **گویا باید تمام ارواح در تمام مراتب عالم برزخ از حادثه عظیم رستاخیز اطلاع حاصل نمایند** چون یک قسمت از مسائل عمده رستاخیز و قیامت مربوط به عود روح به جسد اصلی هریک از ارواح است و حتماً باید ارواح از این واقعه اطلاع کامل حاصل نمایند، بخصوص آنکه باز در کتاب «علم الیقین» صفحه ۸۹۲ در حدیث دیگری از رسول اکرم آورده است: که صور، شاخی است از نور که در آن سوراخهائی به عدد ارواح بندگان است، البته فهم ما قادر بر درک موضوع این روایات نیست و خدا بهتر می‌داند.

در این روایت مطرح شدن مسئله نور به سئوالی که قبلاً ذکر شد پاسخ می‌گوید، همچنان که «تفسیر نمونه» در این بیان ادامه می‌دهد و می‌گوید: که این موضوع روشن می‌سازد، که این فریاد عظیم از قبیل امواج صوتی معمولی مانیست، فریادی است برتر و بالا تر، با امواجی فوق‌العاده سریعتر از امواج نور که پهنه زمین و آسمان را در فاصله کوتاه طی می‌کند، بار اول مرگ آفرین است و بار دیگر زنده گر و حیاتبخش!

این مسئله که چگونه ممکن است صدا اینچنین مرگ آفرین باشد اگر در گذشته برای بعضی شگفت‌انگیز بود امروز برای ما تعجبی ندارد، چرا که بسیار شنیده‌ایم: موج انفجار گوشها را کر می‌کند، بدنها را متلاشی و حتی خانه‌ها را ویران می‌سازد، انسانها را از جای خود برداشته به فاصله‌های دوردست پرتاب می‌کند، بسیار دیده شده است که حرکت سریع یک هواپیما و به اصطلاح شکستن دیوار صوتی چنان صدای وحشتناک و امواج ویرانگری به‌وجود می‌آورد که شیشه‌های عمارتها را در شعاع وسیعی خرد می‌کند.

جائی که نمونه‌های کوچک امواج صوتی که به‌وسیله انسانها ایجاد شده اینچنین اثراتی از خود نشان می‌دهد، آن صیحهٔ عظیم الهی، آن انفجار بزرگ

جهانی چه آثاری ببار خواهد آورد؟! اینجاست که می‌گوئیم ما با علم محدودمان تنها شبحی از این امور از دور می بینیم.

و باز نگارنده خارج از بیان تفسیر می‌گوید: اینکه خدایتعالی در آیه شریفه اشاره فرموده: تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند بیهوش شوند (یا بمیرند) اگر بخواهیم بگوئیم که ارواح در عالم برزخ جزء موجودات زنده هستند و مشمول این آیه شریفه می‌شوند این معنا با صراحت آیه شریفه **بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ**[1] تطبیق نمی‌نماید، و از طرف دیگر بنا بر آنچه که در فصل اول این کتاب در بقاءِ روح مورد تفسیر قرار گرفت که گفته شد روح شراره‌ای قدسی و از امر پروردگار است و با توجه به آیه شریفه **وَنَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی**[2] مسئله ارتباط بقاءِ روح روشن گردیده است، پس در این مورد ممکن است گفته شود که امکان دارد یک حالت بیهوشی یا برون‌فکنی عقل در ارواح ایجاد شود که فعالیت را از آنان سلب نماید، چون در معنی کلمه «صعقه» هم گفته‌اند: غش و بیهوشی از شدت ترس و یا از شنیدن صدای خوف انگیز است.

در رابطه با این معنا «**در تفسیر المیزان**» آورده است: مرگ عبارت است از جدائی روح از جسد، و این تنها در جانداران دارای جسد، تصور دارد، و امّا ارواح نمی‌میرند، و منظور از استثناء در آیه **اِلّا مَنْ شاءَ اللّهُ** ایشانند و در اینصورت استثناءِ نامبرده منقطع نیست، بلکه متصل است، چون ارواح هم در بین آسمان و زمین هستند و مؤید این وجه بعضی از روایاتی است که از ائمه اهل بیت علیهم السّلام رسیده است.

و در **تفسیر نمونه** هم در ارتباط به این موضوع آورده: در اینکه مرگ برای فرشتگان یا ارواح شهدا و انبیا و اولیا چگونه است؟ احتمال دارد مراد از مرگ درباره آنها گسستن پیوند روح از قالب مثالی بوده باشد، یا از کار افتادن فعالیت مستمر ارواح!

ولی در ذیل آیه شریفه **لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ**[3] روایتی آمده

۱. آل عمران / ۱۶۹.
۲. حجر / ۲۹.
۳. غافر / ۱۶.

است که گفتار علامه طباطبائی با آن تطبیق دارد و آن اینکه از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده است که در ضمن حدیثی فرمود: خدایتعالی می‌فرماید: «لِمَنِ المُلکُ الْیَوْمَ» در پاسخش ارواح انبیا و رسولان و حجتهایش می‌گویند «لِلّهِ الواحِدِ القَهّار».

روزی که تمام اهل عالم را ترس و وحشت فرامی‌گیرد!

بعضی از مسائل است که حقیقتاً نمی‌توان از آن به مختصر اکتفا کرد از آن جهت که اگر موضوع بی اهمیّت بود خدایتعالی آنقدر برآن امر تأکید نمی‌فرمود: از جمله همین مسئله تحول عظیم در اولین حادثه رستاخیز است که بوسیله یک برنامه منظم الهی تحت مقرراتی خاص طرح ریزی شده و به مورد اجرا در می‌آید و می بینید که بروجوه گوناگون در مورد آن خدایتعالی بیاناتی آورده که قبلاً اشاره به سرآغاز این انقلاب در نفخه صور بعنوان «نفخه صعق» مطالبی گذشت و اکنون در اینجا بحث درباره «نفخه فزع» است، که می‌فرماید:

وَیَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ اِلّا مَنْ شٰاءَ اللّهُ وَکُلٌّ اَتَوْهُ دٰاخِرِینَ[1]

به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند در وحشت فرومی‌روند، جز کسانی که خدا بخواهد و همگی به موقف حساب گردآیند.

از مجموعه آیات قرآنی چنان استفاده می‌شود که دو یا سه بار «نفخ صور» واقع می‌شود، یکبار در پایان دنیا در آستانه رستاخیز که ترس و وحشت همه را فرامی‌گیرد، بار دوم با شنیدن آن، همه قالب تهی کرده می‌میرند «ممکن است این دو نفخه یکی باشد» و بار سوم به هنگام بعث و نشور و قیام قیامت است که با این نفخه همه مردگان به حیات بازمی‌گردند و زندگانی نوینی را آغاز می‌کنند.

۱. نمل / ۸۷.

و در ظاهر این آیه نمودار است که این اشاره بهمان نفخه اول است که در پایان این جهان صورت می‌گیرد، زیرا فزع که به معنی ترس و وحشت است از آثار این نفخه شمرده شده است.

و اما جمله: «اِلّا مَنْ شَاءَ الله» در آیه که به صورت استثناء از این ترس و وحشت عمومی ذکر شده اشاره به نیکان و پاکان اعم از فرشتگان و مؤمنان است که در آسمانها و زمین هستند (و شاید ارواح عالیه و اهل ایمان در این امر استثناء داخل باشند) آنها در پرتو ایمان آرامش مخصوصی دارند و نه در نفخه اول صور و نه در نفخه آخر متوحش نخواهند شد.

گویا در رابطه با همین نفخه است که مصداق بعضی از آیات قرآنی در آغاز واقعه رستاخیز ظاهر می‌شود، یعنی به مجرد اعلام این نفخه در زمین، لرزه سختی بوجود آید کوهها از جا حرکت کرده به جنبش در آیند و چون گردوغبار در هوا پراکنده شوند، شیاطین از فزع و ترس برهند و به اقطار زمین پراکنده شوند، مردم همه مدهوش شده و آسمان همانند فلز گداخته گردد، آفتاب و ماه گرفته شود و ستارگان قوای جاذبه خود را از دست خواهند داد (بعداً در این مورد بحث بیشتری خواهیم داشت).

در اینجاست که معنی این آیه شریفه ظاهر می‌شود، که فرمود:

قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الغَيْبِ والشَّهَادَة...[1]

گفتار خداوند حق است و در آن روز که دمیده می‌شود در صور حکومت تنها از آن اوست که او از پنهان و آشکار با خبر و حکیم و آگاه است.

و شاید در همین معنای «له المُلْك» باشد در آنروز که دیگر همه چیز دگرگون شده و کسی نیست که مالک چیزی باشد و در آن حال ندا در رسد:

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّهِ الْوَاحِدِ القَهَّارِ[2]

آری حکومت و پادشاهی از آن خدای غالب و چیرگی جوی است.

۱. انعام / ۷۳.

۲. غافر / ۱٦۵.

اینکه خدایتعالی موضوع نفخه صور را با بیانات مختلفه تکرار کرده از آن جهت است که اتفاق این امر در آینده و ایمان به آن امری مشکل است؛ البته می‌دانید چیزهائی که هنوز در عالم اتفاق نیفتاده و امری خارق‌العاده است برای هر شنونده احساس ناباوری ایجاد می‌کند مگر آنکه برخورد به آن حاصل نماید، اگر در صد سال قبل می‌گفتند یک بمب اتمی چند کیلوئی می‌تواند یک شهر بزرگ را زیرورو کند و سیصد هزار نفر جمعیت آن شهر را در مدت کوتاهی نابود کند کسی باور نمی‌کرد، ولی اکنون که می‌گویند: بمبهای اتمی که در انبارهای تسلیحاتی ممالک شرق و غرب موجود است می‌تواند حداقل ده مرتبه کره زمین را نابود کند آنان که براین امر دانا هستند قبول می‌کنند.

بنابراین مسئله نفخه صور و مسائلی که بعداً در حاشیه این امر عظیم اظهار می‌شود نباید هیچگونه استبعاد و یا ایجاد شکّ و تردید نماید بخصوص آنکه این موضوع جزءِ برنامه الهی و از امر اوست، و از طرف دیگر این در واقع جزءِ همان اسرار غیب است که ایمان به آن اولین شرط تقویٰ و پرهیزکاری است، و بسیار دشوار است کسی که بخواهد امر نادیده‌ای را باور دارد بخصوص اینکه در مرحله آزمایشی باشد که مواجه با وساوس شیطانی و مخالفت جنبه‌های نفسانی بوده باشد، لذا خدایتعالی برای اینکه دیگر شبهه‌ای نماند هر عبارتی از آیات خود را بنحوی بیان داشته که اعتقاد را به مرحله یقین برساند و صدق گفتار خود را بر عموم ثابت گرداند، و دیگر کسی خود را از جهل معذور ندارد، و همینطور که گذشت در اثبات این امر در آیه مورد تفسیر می‌فرماید: سخن او راست و درست است، یعنی قیامت و شرح نفخه صور حتمی الوقوع است، چون ملک داری و سلطنت در دو جهان که هیچ منازع و مدعی ندارد از آن اوست و عالم است به تمام اسرار پنهانی و گواه است برتمام اتفاقات در عالم. او داننده غیب است ظالم و مظلوم را شناسند و مقام عالم و عارف را داند و برنامه حشر و نشر خلایق را خود تنظیم فرماید.

روزی که تمام ارواح به اجســاد اصلی خود عود کنند!

شاهد کلام در اصل گفتار ما در همین بحث است، روزی بیاید که ارواح تمام از دنیا گذشتگان از اولین تا آخرین به جسدهای اصلی و عنصری خود بازگردند و با اعلام نفخه صور در دومین یا سومین مرتبه تمام اجساد خلق از قبور و از مدفنگاه خود برانگیخته شده و با روحی که در دنیا تعلق داشته اند می پیوندند.

در مورد نفخه اوّل گفته شد که تمام اهل عالم می‌میرند و در مورد نفخه دوم گفته می‌شود که تمام اهل عالم زنده می‌شوند و در صحنه حشر و نشر برای سزا و کیفر و ثواب و عقاب آماده می‌شوند، آری چنین است که فرمود:

وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ، قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ[1]

بار دیگر دمیده می‌شود در صور، ناگهان مردگان همه از قبرها بسوی (دادگاه) پروردگارشان می‌شتابند و می‌گویند: وای برما چه کسی ما را از خوابگاههای خود برانگیخت، آری این همان است که خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان او راست گفتند (و این گفته از قول منکران معاد است).

چه گفتاری صریح که خاکها و استخوانهای پوسیده دوباره هیئت بخود گرفته و بفرمان پروردگار با همان ارواح که قبلاً به آنها تعلق داشته دوباره بهم پیوسته و لباس حیات برتن می پوشند، همانگونه که با یک صیحه همگی مردند با یک نفخه (دمیدن در صور) همه جان می‌گیرند و زنده می‌شوند.

در تفسیر نمونه آورده: نه مرگ آنها برای خدامشکلی دارد و نه احیای آنها، درست همانند شیپوری که برای جمع شدن و آماده‌باش لشکر زده می‌شود و در یک لحظه همه از خواب برمی‌خیزند و از دخمه‌ها بیرون می‌دوند و در صف حاضر می‌شوند، زنده کردن مردگان نیز برای خدا همین گونه ساده و سریع است.

این معنا نشانگر آنست که معاد علاوه بر جنبه روحانی، جنبه جسمانی

۱. یس / ۵۱.

نیز دارد و از همان مواد قبلی، جسم جدید ساخته و پرداخته می‌شود، همچنان که در رابطه با همین معنا در جای دیگر آمده است:

یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْواجاً وَفُتِحَتِ السَّماءُ فَکانَتْ اَبْواباً[1]

روزی که دمیده شود در صور، پا مردگان زنده شوند، گروه گروه به صحنه محشر درآیند و درهای آسمان گشوده شود تا هر فوجی از دری بشتابند.

در تفسیر المیزان گوید: وقتی دربهای آسمان باز شد قهراً عالم انسان به عالم فرشتگان متصل می‌گردد و اضافه می‌کند که بعضی گفته‌اند: منظور از گشوده شدن درهای آسمان، گشوده شدن درهای عالم «غیب» به عالم «شهود» است.

نگارنده خارج از بیان تفسیر می‌گوید: هیچ بعید نیست که همزمان بانفخه بعث که تمام مردگان زنده می‌شوند از نظر ارتباط و الحاق و پیوستگی ارواح به اجساد خود، درهای آسمان چه درهائی که متصل به دارالسّلام مقام اهل ایمان است، و چه درهائی که متصل به عالم برهوت جایگاه اهل کفر است همه برای تسریع امر گشاده خواهد شد.

در تفسیر نوین، استاد محمدتقی شریعتی گوید: تعبیر «نفخ صور» مانند عبارت «نفخ روح» در آدم است **(وَنَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی)** و بسیاری از علمای اسلام آنرا تمثیل دانسته‌اند، و اضافه می‌کند: که در «مجمع البحرین» در لغت نفخ آمده است که به معنی: **دمیدن روح و زنده کردن و روان بخشیدن است** و بعضی از بزرگان مفسرین که خواسته‌اند مطلب را قابل درک و قبول سازند لفظ «صور» را جمع صورت گرفته و نفخ صور را همان **دمیدن ارواح دربدنها فرض کرده‌اند**، که این معنا برای این نفخه که نفخه دوم است مصداق دارد.

موضوع جالبی که در این تفسیر در ذیل آیه شریفه آورده؛ و ارتباط با بحث روحی گذشته در این کتاب دارد آنست که: مفسّر نامبرده می‌گوید: دریکی از کتب مربوط به ارتباط با ارواح دیدم که رئیس انجمن روحی به جانشین خود وعده می‌دهد که پس از مرگ اطلاعاتی از آن عالم به وی بدهد، و چون پس از مردن او روحش را احضار نموده و وفای به وعده‌اش را از وی خواستار می‌شود،

۱. نبأ/۱۸.

می‌گوید: متأسفم که اینکار ممکن نیست! زیرا تنها وسیله دادن اطلاعات به شما الفاظ است، و چون السنه روی زمین برای معانی محدود و مأنوس همین جهان وضع شده است، امور جهان دیگر بقدری مهم و عظیم است که در قالب لغات و الفاظ شما نمی‌گنجد، و قابل بیان بهیچیک از زبانهای دنیا نیست!! آری باید چنین باشد!

گردهمائی خلق اولین تا آخرین در اجتماع عظیم رستاخیز

آیا در مطالعه این بخش از کتاب تاکنون توجه پیدا کردید که خدایتعالی بروجوه گوناگون در امر رستاخیز تأکید فرموده است، گاه به عنوان معاد و بازگشت خلائق بسوی خود، گاهی تحت عنوان ساعت و وقوع قیامت، گاهی به شرح ظهور علائم و نشانه‌های رستاخیز آیات خود را ارائه داده است.

و جالب اینکه در آیات بسیاری اشاره به گردهمائی بندگان از اولین تا آخرین در روز موعود کرده و با بیانات گوناگون اجتماع خلائق را در صحنه رستاخیز اعلام می‌دارد.

و اکنون چون ادامه بحث در موضوع نفخه صور است لذا در رابطه با این معنا گفتار خود را پیگیری می‌کنیم، در آیه ۹۹ از سوره کهف آمده است:

... وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُم جَمْعاً.

آنگاه که درصور دمیده می‌شود، پس آنها را حیات نوینی بخشیده و جمعشان کنیم.

در اعلام نفخه صور در هر دو مورد انقلابی عظیم بوجود آمده که اوضاع را از هر جهت دگرگون می‌سازد همچنان تمام سدهای محکم شکسته می‌شود و تمام سنگرها از میان برداشته می‌شود و تمام گورها و آرامگاهها زیرورو می‌گردد از پشت سدهای آهنین و سنگرهای محکم و گورهای انباشته برانبوه خاک خلق اولین تا آخرین همه بیرون آمده و در صحنه محشر حاضر می‌شوند، و بطوری که موج جمعیت کمتر جائی را خالی می‌گذارد.

و این در همان روزیست که فرمود: هٰذا یَوْمُ الفَصْلِ جَمَعْنٰاکُمْ وَالْاَوَّلینَ[۱] این همان روز جدائی حق از باطل است که شما و پیشینیان را در آن جمع می‌کنیم، بدون استثناء همه انسان‌ها را از اولین تا آخرین برای حسابرسی بزرگ و فصل خصومت در این عرصه دادگاه گردهم آوریم.

عنوان جمع کردن و اجتماع خلائق در رستاخیز بقدری مورد اهمیت است که خدایتعالی در آیات بسیاری تأکید می‌کند و مکرر بروجوه گوناگون می‌فرماید:

یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِکَ یَوْمُ التَّغٰابُنِ[۲]

این بعث و نشور و جزا در روزی خواهد بود که شما را در آن روز اجتماع جمع می‌کند.

اصلاً یکی از نامهای قیامت «یوم الجمع» است و نام دیگر آن در این آیه «یوم التغابن» است، که اشاره براین می باشد، در آن روز معلوم شود چه کسانی در زندگانی دنیا مغبون شده‌اند و کاری برای خود نکرده‌اند.

آری، این برنامه الهی است که بلاشک همه را در روز «یوم الجمع» دور هم جمع می‌کند، ببینید چگونه در این امر تأکید می‌فرماید:

اَللّٰهُ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ، لَیَجْمَعَنَّکُمْ اِلیٰ یَوْمِ القِیٰمَةِ لٰا رَیْبَ فیهِ وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدیثاً[۳]

معبودی جز خدا نیست و بطور قطع همه شما را در روز رستاخیز جمع می‌کند و هیچ شکی در آن نیست [و جالب آنکه می‌فرماید] کیست که از خدا راستگوتر باشد.

بیچاره معاندان و منکران معاد که قول خدا را قبول نداشته و به گفتار این و آن استناد می‌کنند، برخلاف اهل ایمان و راسخون در علم که با صدائی رسا می‌گویند:

رَبَّنٰا اِنَّکَ جٰامِعُ النّٰاسِ لِیَوْمٍ لٰا رَیْبَ فیهِ اِنَّ اللّٰهَ لٰا یُخْلِفُ الْمیعٰادَ[۴]

۱. مرسلات / ۳۸.
۲. تغابن / ۹.
۳. نساء / ۸۷.
۴. آل‌عمران / ۹.

پروردگارا تو مردم را در آن روزی که تردیدی در آن نیست جمع خواهی کرد و از وعده خود تخلف نخواهی نمود.

در اعلام رستاخیز برمنکران معاد چه می‌گذرد!

قبلاً این نکته را باید توجه داشت که در روز رستاخیز هیچکس برای دیگری نمی‌تواند کاری انجام دهد، حتی پدر برای فرزند و فرزند برای مادر و برادر و هر کس در هر مرتبه نزدیک و خویشاوندی که با دیگری باشد از یکدیگر نمی‌توانند دفاع نمایند (مگر کسانی مخصوص که اذن شفاعت دارند) و در آن روز چیزی بغیر تقوی و عمل صالح برای هر فردی مؤثر نیست و از کسی پذیرفته نیست که برای نجات خود بگوید من فرزند فلان امام یا فلان عالم و یا فلان حاکم هستم، تمام نسبتها و شخصیتها و افتخارها و تمام برتریهای قومی و نژادی که در دنیا وجود داشته از میان خواهد رفت، زیرا رابطه خویشاوندی و قبیله ای که حاکم بر نظام زندگی مردم دنیا بوده و بسبب آن بعضی اِعمال قدرت و برتری می‌کردند همه منتفی شده و دیگر کسی از مقام و مرتبه خویشاوندان خود کمک نتواند گرفت و تنها در آن روز اعمال صالح و تقوائی که در دنیا داشته مؤثر است.

در ارتباط با همین معنا می باشد که خدایتعالی فرمود:

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ[1]

هنگامی که در صور دمیده شود، هیچگونه نسبی در میان مردم نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند، چون کاری از دست کسی ساخته نیست.

امّا در اینجا موضوع درباره منکران معاد است که همزمان با اعلام نفخه صور که سراسیمه از قبرهای خود خارج می‌شوند باید دید که آنها در چه وضعی هستند، قرآن مجید در رابطه با این امر می‌گوید:

يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا[2]

۱. مؤمنون / ۱۰۳

۲. طه / ۱۰۲.

روزی که در صور دمیده شود محشور کنیم ما گناهکاران را (منکران مبدأ و معاد را) با روی برافروخته و چشمهائی که در اثر ترس و وحشت تیره و کبود شده باشد.

یعنی با قیافه زشت و قبیحی محشور می‌گردند، و یا به اعتبار دیگر آنان کور و نابینا به صحنه محشر می‌آیند (چه می‌شود کرد!! صحنه‌ای انقلابی و ضربتی است که هم اکنون بیشتر از مردم جهان برآن اعتقاد ندارند)، همانطور که خدایتعالی هم خود براین امر اشاره فرموده و قبلاً هم گفته شد که اکثر مردم جهان از امر معاد و رستاخیز غفلت دارند. در حالیکه خدایتعالی برای تأیید و تأکید این امر مکرر با لسانهای گوناگون خاطر نشان می‌سازد و باز صراحتاً می‌فرماید: **فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ، فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ، عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ**[1] قبلاً اشاره‌ای به این آیه شد و در اینجا از بُعد دیگر متذکر می‌شویم که زمانی که فرمان کوبنده حق صادر می‌شود یا به اعتبار دیگر، هنگامی که دمیده شود در صور و مردگان زنده می‌گردند، پس گفته می‌شود امروز که روز بازگشت خلایق بسوی خدا است روزی سخت و دشوار بخصوص برای کفار است.

چقدر آیات این سوره در مرتبه اهمیّت است که بنا بر قولی اولین سوره‌ای است که به رسول اکرم نازل شده، که بعد از آنکه خدایتعالی آن بزرگوار را به ادای مراسم نبوت ترغیب می‌فرماید و او را از تبلیغ رسالت آگاه می‌سازد، نتیجه امر و خاتمه امور را به این موضوع مهم که پایان کار و اعلام امر رستاخیز است می‌کشاند، و اشاره امر براینست که، آنان که ایمان به خدا و فرستاده او نیاوردند در روزی که در نفخه صور دمیده شود کار آنها سخت و دشوار است، و آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند کار برآنها آسان است.

و بسیاری آیات دیگر در ارتباط به همین معنا می باشد که در ادامه هریک حالات اولین حادثه رستاخیز و پیامد آنرا بیان داشته که خوانندگان می‌توانند به تفاسیر مراجعه نمایند.

۱. مدثر/ ۸.

«نفخه صور» جائی به «ناقور» و جائی به «صیحه» تعبیر شده است

مطالبی درباره اعلام رستاخیز به تعبیر فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ گذشت و اکنون گفته می‌شود با بیان دیگر نفخه صور را به «صیحه» تعبیر کرده‌اند، همچنان برای توضیح و چگونگی سرعت وقوع اعلام رستاخیز که منکران می‌گویند این وعده چه موقع خواهد بود و قیامت کی می‌آید، خدایتعالی قبل از ذکر آیه نفخه صور که قبلاً تفسیر آن گذشت می‌فرماید: **مٰا یَنْظُرُونَ اِلّٰا صَیحَةً وٰاحِدَةً تَأخُذُهُمْ وَهُمْ یَخِصِّمُونَ.**[1]

اشاره براینکه کسانی که قبل از نفخه صور مشغول کار و فعالیت بوده و یا در تلاش و جدال در امور دنیا هستند، جز این انتظار نمی‌کشند که یک صیحه عظیم آسمانی آنها را فرو گیرد، و آنچنان غافلگیر می‌شوند که حتی نمی‌توانند وصیتی کنند، یا بسوی خانواده خود مراجعت نمایند و گویا این همان نفخه اول است که تمام اهل عالم جان خود را تسلیم جهان آفرین می‌نمایند.

سپس در نفخه دوم که قبلاً شرح آن گذشت و تمام مردگان سراسیمه از قبرها خارج شده بسوی دادگاه پروردگارشان می‌روند در ادامه این بیان می‌فرماید:

اِنْ کٰانَتْ اِلّٰا صَیْحَةً وٰاحِدَةً فَإِذٰاهُمْ جمیعٌ لَدَیْنٰا مُحضَرُونَ.

این صیحه واحدی بیش نیست، فریادی از آن برمی‌خیزد ناگهان همگی نزد ما حاضر می‌شوند.

ظاهراً آیه اول «صیحه» اشاره به نفخه صور در اول بار و آیه دوم اشاره به نفخه دوم است.

در این صیحه خاکها و استخوانهای پوسیده به فرمان الهی لباس حیات در تن پوشند و از قبرها سربرآورده به ارواح خود پیوندند، همانگونه که با یک صیحه روح از جسد آنها مفارقت کرد و مردند با صیحه دوم که همان نفخه صور است ارواح به بدنها ملحق شده و همگی جان می‌گیرند و زنده می‌شوند و در صحنه محشر

۱. یس / ۴۹.

برای حساب و کتاب و سزا و پاداش در نزد پروردگار عالم حاضر می‌شوند.

و در تأیید این معنا در صیحه دوم خدایتعالی در جای دیگر می‌فرماید:

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ [1]

روزی که همگان صیحه و فریاد رستاخیز را به حق می‌شنوند آن روز، روز خروج است [و آن صیحهٔ قیام است که همه سراسیمه از قبرها خارج شده و در صحنه محشر حاضر شوند].

قبل از این آیه شریفه خدایتعالی رسول اکرم را مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ.

گوش فراده و منتظر روزی باش که منادی از مکان نزدیک ندا می‌دهد.

این معنا عمومیّت دارد که همه افراد عالم باید گوش به زنگ باشند که صدای مهیب صیحه آسمانی را در دو نوبت بشنوند.

اما این منادی کیست؟ ممکن است ذات پاک خداوند باشد که این ندا را می‌دهد، ولی بعضی از مفسرین چنین گفته‌اند: که به احتمال قویتر همان اسرافیل است که در «صور» می‌دمد، و در آیات قرآن نه با نام بلکه باتعبیرات دیگری به او اشاره شده است.

و در تعبیر به «مکان قریب» مفسران چنین گفته‌اند که اشاره براینست که این صدا آنچنان در فضا پخش می‌شود که گوئی بیخ گوش همه است و همه آنرا یکسان از نزدیک می‌شنوند، همچنان که ما امروز می‌توانیم سخن گوینده‌ای را که در یک نقطه دوردست از جهان سخن می‌گوید همگی از نزدیک بشنویم که گوئی در کنار دست ما نشسته و با ما سخن می‌گوید، ولی آنروز بدون نیاز به این وسایل همه صدای منادی حق را که فریاد رستاخیز برمی‌کشد در نزدیکی خود می‌شنوند.

اکنون شاهد کلام در پایان این بحث براینست که: بیان این مطالب همه

۱. ق/ ۴۲.

مورد گواهی و اعتقاد مسلمین جهان است، و تفصیل این بیان برای کسانی است که اعتقاد به امر معاد ندارند و گفتار الهی را که صادق‌ترین گفتار است انکار می‌کنند و در مقابل به عود ارواح دل‌بسته‌اند و آنچه که باید جهانیان همه بدانند چه اهل ایمان و چه اهل کفر در روز موعود ارواح آنان‌به اجساد اصلی ایشان عود کرده و در محکمه عدل الهی به پاداش و کیفر اعمال خود خواهند رسید.

وقوع رستاخیز و تحولات آسمانی!

همزمان با دگرگون شدن اوضاع زمین و تحولاتی که در واقعه رستاخیز بوقوع خواهد پیوست، تحوّلاتی عظیم در آسمانها و کواکب و سیر نجوم و خورشید و ماه بوجود خواهد آمد، گویا منظومه شمسی قوای جاذبه خود را از دست داده و نور آنها زائل می‌شود.

و این مسئله‌ای نیست که کسی بخواهد از خود چیزی بگوید، تنها می‌توان در این مورد از گفتار خود حقتعالی که در قرآن مجید آمده است استفاده کرد.

این موضوع بقدری گسترده است که صاحبان تفاسیر هم تاکنون موفق نشده‌اند یک تفسیر موضوعی براین امر اختصاص دهند، و اهمیّت این معنا در حدی است که اصلاً در سرآغاز چند سوره از قرآن مجید اشاره به این تحول عظیم شده و آیات گوناگونی در خلال سوره‌های دیگر در رابطه به این امر آمده است، که در اینجا به مناسبت شرح وقوع رستاخیز و تحوّلات آسمانی به مختصری از بیان تفاسیر اشاره خواهیم کرد، و شاید بعد از این، کتاب جامعی در این امر توسط اساتید اهل تفسیر نوشته شود.

اغلب آیاتی که درباره حادثه اولیه رستاخیز در پیامد اولین نفخه صور آمده است و پایان این جهان را اعلام می‌دارد، بلافاصله در اعلام نفخه دوم که آغاز جهان رستاخیز است موضوع را دنبال می‌کند و با آنکه در اینجا برای بهتر روشن شدن موضوع در نظر داشتیم که هم مسئله تحولاتی که در آسمان ایجاد می‌شود و

هم تحولات زمینی را تفکیک کنیم ولی ارتباط و پیوستگی آیات مترادف مانع از این امر گردید، و البته چون هر دو موضوع پیوستگی کاملی با یکدیگر دارند از این نظر اشکالی بوجود نخواهد آورد.

اکنون بحث خود را از سورهٔ انشقاق شروع می‌کنیم که خدایتعالی در سرآغاز می فرماید:

اِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ، وَاَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَحُقَّتْ، وَاِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ، وَاَلْقَتْ مٰا فِيهٰا وَتَخَلَّتْ، وَاَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَحُقَّتْ.

در آن هنگام که آسمان شکافته شود، و تسلیم مقام پروردگارش گردد و شایسته است که چنین باشد، و در آن هنگام که زمین گسترش پیدا کند و آنچه در درون دارد بیرون افکند و تسلیم امر و فرمان پروردگارش گردد که حق و سزاوار هم همین است.

در ادامه این آیات، سپس انسانها را مخاطب قرار داده و سرنوشت آنان را که در پیش دارند برای آنها روشن می‌نماید و پیامدهائی که در مواقف مختلف قیامت دارند از نظر حساب و کتاب و نامه های اعمال آنها گوشزد می‌نماید.

امّا در اینجا بحث فعلاً از نظر تحوّلات آسمانی در اولین حوادث رستاخیز است که می فرماید در آن هنگام آسمان شکافته می‌شود و اجرام و کرات آن از هم متلاشی شده و نظام کواکب برهم ریخته شود، همچنان که در آغاز سوره انفطار هم در ارتباط به این معنا می فرماید: **اِذَاالسَّماءُ انْفَطَرَتْ، وَاِذَا الْكَوٰاكِبُ انْتَثَرَتْ** آن زمان که آسمان از هم شکافته شود و ستارگان پراکنده شوند و نیز آنزمان که دریاها بهم پیوسته شوند و مردگان از قبر خارج گردند، در آن موقع هر کس می‌داند از قبل چه فرستاده و چه چیز برای بعد گذاشته است.

و این امر در موقعی صورت گیرد که نظام جهان در هم ریزد و انفجارهای عظیمی سراسر کرات آسمانی را فراگیرد منظومه ها نظام خویش را از دست داده و ستارگان از مدار خود بیرون می‌روند و براثر تصادم شدید به یکدیگر متلاشی می‌شوند، عمر این جهان به پایان می‌رسد و همه چیز ویران می‌گردد تا برویرانه هایش عالم نوین آخرت بر پا گردد.

یک حدیث اعجازآمیز!

در حدیثی از امام علی علیه‌السّلام است که در تفسیر: إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ فرمود: آسمانها از کهکشان جدا می‌شوند، در تفسیر نمونه: در شرح این معنا آورده که این حدیث پرمعنی و قابل دقت است و از معجزات علمی محسوب می‌شود از حقیقتی پرده برمی‌دارد که در آن زمان هیچیک از دانشمندان به آن نرسیده بودند، و آن اینکه دانشمندان فلکی امروز با مشاهدات نجومی خود به‌وسیله تلسکوبهای عظیم و نیرومند ثابت کرده‌اند: که عالم مجموعه‌ای است از کهکشان و هر کهکشان مجموعه‌ای است از منظومه‌ها و ستارگان، و بهمین دلیل آنها را شهرهای ستارگان می‌نامند، کهکشان راه شیری معروف که با چشم قابل مشاهده است مجموعهٔ عظیم و دایره مانندی از همین منظومه‌ها و ستارگان است، یکطرف از آن بقدری از ما دور است که ستارگانش را به صورت ابری سفید می‌بینیم ولی در واقع مجموعهٔ نقاط نورانی نزدیک بهم است.

امّا آنطرف دیگر که به ما نزدیک است ستارگانش قابل رؤیت می‌باشد و همین ستارگانی است که ما در آسمان می‌بینیم، و به این ترتیب منظومه شمسی ما جزءِ این کهکشان است.

مطابق روایت فوق، علی علیه‌السّلام می‌گوید: در آستانه قیامت این کواکب را که ما مشاهده می‌کنیم از کهکشان جدا می‌شوند و نظام همگی برهم می‌خورد، (چه کسی در آن زمان می‌دانست که ستارگانی که ما می‌بینیم در واقع جزءِ این کهکشان راه شیری است، جز کسی که قلبش به عالم غیب مربوط باشد و از سرچشمه علم خدا سیراب گردد).

و باز خدایتعالی در رابطه با همین انشقاق آسمانها از کهکشان از نظر اهمیّت معنا بروجه دیگر می‌فرماید:

وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلاً[1]

۱. فرقان / ۲۵.

آنروز که شکافته شود آسمانها بسبب ابری سفید و فرشتگان نازل می‌گردند، حکومت در آن روز از خدای رحمان است و روزی سخت بر کافران خواهد بود.

در تفسیر منهج الصادقین آورده است: در آن روز آسمانها بسبب ابری سفید که بر بالای آن قرار دارد و آن ابر را خدایتعالی بربالای هفت طبقه آسمان بقدرت کامله خود نگاهداشته و غلظت آن برابر همه سموات باشد و آن گران‌تر و سنگین‌تر از ذرّاتی می باشد که زیر خود گرفته است، چون قیامت دررسد و امر به مرحله اجرا درآید، برآسمان افکنده شود و هر طبقه با وضع خاصی شکافته به مرتبه آسمان پائین رسد، آنوقت از شکافهای آن افواج ملائکه سرازیر شده و از داخل ابرهای سفید رنگ با صحیفه های اعمال بندگان نزول کنند، تا بحدی آنان زیاد گردند که روی زمین پر شود.

از ابن عباس، مرویست که آسمان دنیا شکافته گردد و اهل آن از آن نازل شوند و ایشان اکثر از اهل زمین باشند از جن و انس، و همچنین آسمان دوم و سوم تا به هفتم منشق گردد و اهالی هر طبقه که از اهل زمین باشند نزول کنند.

از این روایت که اشاره می‌فرماید ساکنان هر طبقه از آسمان که اهل زمین هستند به زمین نزول می‌کنند، چنین برمی‌آید که **تمام ارواح مردگان که در مراتب و درجات مختلف درعالم ارواح بوده** همه در آن هنگامه به زمین برگشته و با اجساد خود ملحق شده برای حیات جاودانی خود را آماده می‌کنند!!

درموضح: آورده که فرشتگان آسمان هفتم بطور صف‌بندی و دسته دسته به گرد عالم درآیند.

درتفسیر نمونه، آورده است: که منظور از سماء در آیه کرات آسمانی می باشد که در اثر انفجارات پی در پی از هم متلاشی می‌شوند و ابری که حاصل از این انفجارات و متلاشی شدن آنهاست صفحه آسمان را فرامی‌گیرد، بنابراین کرات آسمانی شکافته شده در حالی که همراه با ابرهای حاصله از آنهاست.

علامه طباطبائی در «تفسیر المیزان» تعبیر جالبی آورده و می‌فرماید: منظور از شکافته شدن آسمان، عالم شهود و کنار رفتن حجاب جهل و نادانی و نمایان گشتن عالم غیب است، یعنی انسان در آن روز درک و دیدی پیدا می‌کند

که با امروز بسیار متفاوت است، پرده‌ها کنار می‌رود و فرشتگانی را که در حال نزول از عالم بالا هستند می بینند.

تحوّلات آسمانی دیگر در وقوع رستاخیز!

قبلاً مطالبی از انشقاق و شکافته شدن آسمان از حوادث هولناک و پیچیده شدن طومار کائنات گذشت، و اکنون در ادامه این ماجرا باز خدایتعالی وقوع و حادثه رستاخیز و تحوّلات آسمانی آنرا بروجه دیگر بیان می فرماید.

در آغاز سوره تکویر می‌خوانیم:

اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ، وَاِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ، وَاِذَا الجِبَالُ سُیِّرَتْ...

در آن هنگام که خورشید درهم پیچیده شود، و آنگاه که ستارگان تاریک و بی فروغ شوند، و در آن هنگام که به حرکت درآیند کوهها...

و در پیرو این آیات آمده است: و در آن هنگام که با ارزشترین اموال به دست فراموشی سپرده شود، و در آن هنگام که جانوران وحشی جمع شوند، و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند، و در آن هنگام که روانها با (بدنها) جفت شوند و آنگاه که نامه‌های اعمال را بازگشایند و دوزخ به شدت افروخته گردد و بهشت را نزدیک آرند، آری در آن موقع هر کس می‌داند چه چیزی را آماده کرده است.

در اینجا بحث از تحوّلات آسمانی در دو آیه اول بود که در اولین حادثه رستاخیز خورشید از مدار خود خارج شده و نور و حرارتش نابود بلکه جرم و هستیش متلاشی گردد و ستارگان تیره و بی فروغ گردند و قبلاً هم در سوره انفطار این معنا گذشت که فرمود:

وَاِذَا الْکَوَاکِبُ انْتَثَرَتْ.

هنگامی که ستارگان فروریزند و پراکنده شوند.

و در آیه ۸ از سوره مرسلات بروجه دیگر آمده:

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ.

و هنگامی که ستارگان محو و تاریک شوند.

و بسیار است تحولات دیگری که در حادثه قیامت در آسمان پدیدار می‌شود، گویا اصلاً آسمان در آن زمان وضع دیگری بخود گرفته که در جائی خدایتعالی تشبیه به پیچیدن طومار آن می‌کند و می‌فرماید:

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ[1]

روزی که درهم بپیچیم آسمان را چون پیچیدن طومار از برای نامه، همچنان که آفریدیم در اول آفرینش، اعاده می‌کنیم آنرا این وعده‌ای است که ما داده‌ایم و قطعاً آنرا انجام خواهیم داد.

هرگاه بخواهند چیزی را از میان بردارند و یا تحولی در آن ایجاد نمایند و یا دستگاهی را منقرض نمایند این اصطلاح است که می‌گویند طومار آن درهم پیچیده شده است، همچنان طومار صحیفه هائی که قبلاً معمول بود که به نوشتن آن خاتمه می‌دادند.

در تفسیر نمونه آورده، در این آیه تشبیه لطیفی نسبت به درنوردیدن طومار عالم هستی در پایان دنیا شده است، در حال حاضر این طومار گشوده شده و تمام نقوش و خطوط آن خوانده می‌شود و هریک درجائی قرار دارد، اما هنگامی که فرمان رستاخیز فرارسد این طومار عظیم با تمام خطوط و نقوشش درهم پیچیده خواهد شد.

البته پیچیدن جهان به معنی فنا و نابودی آن نیست چنان که بعضی پنداشته‌اند، بلکه به معنی درهم کوبیده شدن و جمع و جور شدن آن است و به تعبیر دیگری شکل جهان به‌هم می‌خورد امّا مواد آن نابود نمی‌شود این حقیقتی است که از تعبیرات مختلف در آیات معاد (مخصوصاً بازگشت انسان از استخوان پوسیده و از قبرها) به خوبی مشاهده می‌شود، همچنان که در همین آیه هم فرمود:

۱. انبیاء/ ۱۰۴.

همانگونه که ما آنرا در آغاز ایجاد کردیم باز هم برمی‌گردانیم.

و تعبیرات دیگری هم در مورد تحولات دیگر در آسمان هنگام وقوع رستاخیز شده که هریک موضوع را بروجه دیگری جلوه می‌دهد، مثلاً جائی می‌فرماید:

يَوْمَ تَكُونُ السَّمٰاءُ كَالْمُهْلِ [1]

روزی که آسمان همچون فلز گداخته می‌شود.

اشاره براینکه در آن روز آسمان از هم متلاشی و ذوب می‌شود و یا بعبارت دیگر می‌فرماید:

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَاْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ [2]

منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد (که مفسّران در این معنا تفسیر گوناگونی کرده‌اند).

و در جائی هم می‌فرماید:

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْراً وَتَسيرُ الْجِبالُ سَيْراً [3]

روزی که آسمان شدیداً به حرکت در می‌آید.

و در ادامه آیه می‌فرماید: وای در آن روز بر تکذیب کنندگان (آنان که امر رستاخیز و معاد را انکار می‌کنند).

اشاره این آیات براینست که در آستانه قیامت نظام حاکم بر کرات آسمانی برهم می‌ریزد و آنها به سرعت از مدارات خود منحرف می‌شوند و به هرسو در حرکتند.

۱. معارج / ۸.
۲. دخان / ۱۰.
۳. طور / ۹.

وقوع رستاخیز و تحولاتی که در زمین ایجاد می‌شود!

گفتیم که در حوادث اولیه رستاخیز چه تحول عظیمی در آسمانها و کواکب بوجود می‌آید و همزمان با این تحوّلات زمین هم وضع دیگری بخود گرفته و تمام اوضاع آن بطوری دگرگون می‌شود که گویا این کره خاکی به زمین دیگری تبدیل می‌شود.

حقیقت امر آنست که ما چیزی از خود نمی‌توانیم در این امر بگوئیم و باز ناگزیریم ببینیم حقتعالی خود در این مورد چه گفته است، و با آنکه در این مختصر مقدور نیست که حوادث اوّلیهٔ رستاخیز را در تحولات عظیم آسمان و زمین بطور گسترده بیان داریم، لذا در اینجا به حداقل اکتفا خواهیم کرد.

در سوره مبارکهٔ زلزلم می‌فرماید: **اِذٰا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزٰالَهٰا، وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقٰالَهٰا...** این سوره از یک بُعد خاص بطور جامع به حادثه اولیه رستاخیز اشاره می‌کند و به پایان کار که رسیدن به پاداش و یا کیفر اعمال است خاتمه می‌دهد.

همچنان که می‌فرماید: آنگاه که زمین با شدیدترین لرزش لرزانیده شود، و بارهایش را بیرون دهد، در آن حال آدمی گوید: چه شده است، در آن روز زمین اخبار و اسرار خود را شرح دهد، (برآنکه پروردگار برآن وحی کرده و به زبان آید).

در آن روز مردم از قبرها دسته دسته خارج شده و با آنان کردارشان را بنمایانند، هرکس به اندازه ذرّه‌ای کار نیکی انجام داده آنرا ببیند و هرکس به سنگینی ذرّه‌ای بدی کرده باشد آنرا خواهد دید.

اکنون شاهد کلام در آیات مربوطه است که تمام اجساد مردگان از گورها خارج شده **وبا ارواح اصلی خود می‌پیوندند وبعد ازپیوستن به اجساد بخود می‌آیند و می‌گویند چه شده است؟**

گویا زمین در آن روز به امر پروردگار گویا شده و اخبار خود را گزارش می‌دهد، و آنچه مردم روی آن انجام داده و هر عملی که کرده‌اند گواهی می‌دهد

هر کس در هر گوشه و کنار از آن هر کار نیک و بدی از آن سرزده آشکار می‌دارد.

و این خود دلیل برآنست که تمام اجزاءِ زمین هم بنوبه خود شعور و معرفتی دارند. که از اطلاعات گذشته سخن می‌گویند، و این در حاشیه کلام است که گفته شود: زنهار بندگان خود مواظب باشند و در روی زمین ستم و خونریزی نکنند، به اموال یکدیگر تجاوز ننمایند که زمین همیشه هوشیار است و گواهی می‌دهد که هر کس برروی آن چه کرده و از طرف دیگر زمین و تمام آنچه در روی آنست همیشه مشغول تسبیح و تقدیس پروردگار است چگونه در زمینی که خود در اطاعت است ما نافرمانی کنیم!!

و اما ز بحث خود دور نشویم که موضوع تحولات زمین در رستاخیز است که گفته شد: در آن هنگام که شدیدترین لرزش براندام زمین می‌افتد آنچه بار سنگین و گران در جوف آنست بیرون ریخته شود، بعضی از مفسرین اشاره کرده‌اند که آن معادن و گنجها و اجساد مردگان است و بیشتر برون فکنی اجساد اموات را متذکر شده‌اند، ولی نگارنده خارج از بیان تفسیر گوید: بعید نیست که در اثر این تحول عظیم آتش‌فشانیهائی ایجاد شود که مواد مذاب از هر خلل و فرجی از زمین خارج شده و زمین را بصورت دیگری در آورد.

اکنون زمانی بیش نیست که علماء و دانشمندان علوم طبیعی علت حدوث زمین لرزه را آتش‌فشانی کوهها و عوامل مشابه دیگری تشخیص داده‌اند در حالیکه خدایتعالی در هزار و چندصدسال قبل یعنی پیش از آنکه این موضوع کشف شود در این سوره مبارکه اینطور اشاره می‌فرماید:

در اثر اینکه زمین ثقل خود را خارج می‌کند یا آنکه مواد مذاب و سنگینی از درون آن بیرون می‌آید، ایجاد حرکتی سخت و زمین را به لرزه در می‌آورد.

این در واقع یکی از معجزات قرآن است در حالیکه خدایتعالی شرح واقعه قیامت را بیان می‌فرماید، عبارت را طوری آورده که این معنا در آن نهفته شده است و علومی را که دانشمندان برای کشف آن افتخار و مباهات کرده‌اند قبلاً آشکار ساخته، در حالیکه اگر هزار سال قبل متوجه قرآن شده بودند موضوع را فوری درک می‌کردند.

در هر حال در مسئله زمین لرزه قرآن مجید با بیانات گوناگون در حوادث

اولیه رستاخیز مطالبی را آشکار کرده است و قبلاً هم از بُعد دیگر اشاره به این آیه شریفه شد که فرمود: **یا اَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَیْءٌ عَظیمٌ**[1] که این آیه شریفه خطاب به عموم جهانیان است براینکه از پروردگار خود بترسند و بدانند که زلزله رستاخیز امری بسیار عظیم است.

و این زلزله چنان تکان‌دهنده است که تمام کوهها را خرد و ریزریز کرده بلکه بصورت گرد و غبار به هوا پراکنده می‌سازد، و همچنان زمین بطوری غربالی می‌شود که تمام پستی ها و بلندیها از میان رفته همه جا مسطح و قابل دید می‌گردد.

شاید اگر به تفسیر آیات زیر در رابطه به این معنا توجه کنید هیچگونه استبعادی برای شما حاصل نخواهد شد.

در آیه ۱۴ از سوره مزمل می فرماید:

یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَالْجِبالُ وَکانَتِ الجِبالُ کَثیباً مَهیلا.

روزی که زمین و کوهها سخت به لرزه می‌افتد و کوهها چنان کوبیده می‌شوند که به شکل توده‌هائی از شن نرم در می‌آیند.

و در آیه ۶ از سوره نازعات است که بروجه دیگر می فرماید: **یَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ، تَتْبَعُهَا الرّادِفَةُ** یعنی در آن روز که زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه در می‌آورند و به دنبال آن حادثه دومین صیحه عظیم رخ می‌دهد.

امّا درباره سرنوشت کوهها همزمان با آن زمین لرزه شدید در آستانه رستاخیز قرآن مجید تعبیرات مختلفی دارد که همگی حکایت از نابودی و تبدیل آنها به خاکهای نرم می‌کند، و این موضوع از همان موقع که رسول اکرم اوضاع قیامت و چگونگی واقعه رستاخیز را تعریف می فرمود: مردم از سرنوشت زمین و کوهها از آن بزرگوار سئوال می‌کردند که خدایتعالی جواب آنها را داده است، همچنان در سوره طه آیه ۱۰۵ می فرماید:

وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الجِبالِ فَقُلْ یَنْسِفُها رَبّی نَسْفاً، فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً.

ای پیغمبر از تو درباره کوهها سئوال می‌کنند، بگو پروردگارم آنها را متلاشی می‌کند و برباد می‌دهد، سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه رها می‌سازد.

۱. حج / ۱.

این سئوال از رسول اکرم شاید از آنجهت بوده که مردم باور نمی‌کردند که کوههای با آن عظمت که ریشه های آنها تا به اعماق زمین فرورفته و سر به آسمان کشیده قابل تزلزل بوده باشد.

از مجموع آیات قرآن در مورد سرنوشت کوهها چنین استفاده می‌شود که آنها در آستانه رستاخیز مراحل مختلفی را طی می‌کنند، نخست به لرزه در می‌آیند همانطور که در آیات قبل گذشت و سپس به حرکت در می‌آیند: **وَتَسيرُ الْجِبالُ سَيْراً**[1] و در سومین مرحله از هم متلاشی می‌شوند و به صورت انبوهی از شن در می‌آیند: **وَكانَتِ الجِبالُ كَثيباً مَهيلا**[2] و در آخرین مرحله آنچنان طوفان و باد آنها را از جا حرکت می‌دهد و درفضا می پاشد که همچون پشمهای زده شده به نظر می‌رسد: **وَتَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ**[3].

و چون این بحث بسیار گسترده است که بیان کلّی آن مقدور نیست در اینجا به آیه دیگری در رابطه با همین معنا اشاره کرده و پایان می‌دهیم:

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبالَ وَتَرَى الْأَرضَ بارِزَةً وَحَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ اَحَداً[4]

بخاطر بیاور روزی را که کوهها را به حرکت در می‌آوریم و زمین را آشکار و مسطح می بینی و همه آنها «انسانها» را محشور می‌کنیم و احدی را فروگذار نخواهیم کرد، آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می‌شوند.

در آستانه رستاخیز زمین شکل دیگری به خود می‌گیرد!

این موضوع گذشت که انفجار و حرکت در زلزله قیامت بقدری سنگین است که کوههای با آن صلابت و عظمت از جا کنده شده و تبدیل به گرد و غبار در هوا می‌گردد، و در این مورد باز بروجه دیگر در آیه ۶ از سوره واقعه آمده است:

۱. طور / ۱۰.
۲. مزمل / ۱۴.
۳. قارعه / ۵.
۴. کهف / ۴۷.

إِذٰا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً وَبُسَّتِ الْجِبٰالُ بَسّاً، فَكٰانَتْ هَبٰاءً مُنْبَثّاً.

در آن هنگام که زمین به شدت به لرزه در می‌آید کوهها در هم کوبیده می‌شوند و به صورت غبار پراکنده در می‌آیند.

و این تحول در زمین با یک ضربه شدید و خرد کننده همزمان با نفخه صور ایجاد می‌شود، بطوری که می‌فرماید:

وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبٰالُ فَدُكَّتٰا دَكَّةً وٰاحِدَةً[1]

زمین و کوهها از جا برداشته شوند و یکباره کوبیده و متلاشی گردند.

بنابراین در آن واقعه اوضاع زمین کاملاً دگرگون شده و وضع دیگری به خود می‌گیرد، بلکه همانطور که قرآن مجید فرمود به زمین دیگری تبدیل می‌شود:

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمٰوٰاتُ وَبَرَزُوا لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ[2]

در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمان‌های دیگر) تبدیل می‌شوند و آنها در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می‌گردند.

قبل از این آیه شریفه خدایتعالی روی سخن را به پیامبر صلّی الله علیه وآله کرده بعنوان تهدید ستمکاران و بدکاران می‌فرماید: گمان مبر که خدا وعده‌ای که به پیمبرانش داده تخلف کند، چرا که خداوند قادر و منتقم است، سپس در ادامه این آیه اضافه می‌کند: که این مجازات در روزی خواهد بود که این زمین به زمین دیگری تبدیل می‌شود.

بطوری که بعضی از مفسران متذکر شده‌اند از مجموعه این آیات و مانند آن و همچنین آیات مختلفی که می‌گوید: انسانها از قبر برانگیخته می‌شوند به خوبی استفاده می‌شود که نظام کنونی جهان به این صورت باقی نمی‌ماند ولی بکلّی هم نابود نمی‌شود، بلکه این جهان درهم می‌ریزد و زمین صاف و مسطح می‌شود و مردم در زمینی تازه و طبعاً کاملتر و عالیتر گام می‌نهند.

البته ما نمی‌توانیم ترسیم دقیقی از جهان دیگر و ویژگیهایش در این

۱. حاقه / ۱۴.

۲. ابراهیم / ۴۸.

جهان داشته باشیم، ولی همینقدر می‌دانیم که دگرگونی عظیمی در این جهان که هستیم پیدا می‌شود، این جهان ویران می‌گردد و به جهان کاملاً جدیدی تبدیل می‌شود.

مفسرین در معنای مبدّل شدن زمین و آسمانها اقوال مختلفی دارند، بعضی گفته‌اند: آنروز زمین نقره‌فام و آسمان طلا گونه می‌شود؛ چه‌بسا تعبیر کرده باشند که زمین مانند نقره پاک و آسمان مانند طلا درخشان می‌شود.

بعضی گفته‌اند زمین جهنم و آسمان بهشت می‌شود.

یکی دیگر گفته است: زمین یکپارچه نان خوش طعمی می‌شود که مردم در طول روز قیامت از آن بخورند.

آن دیگری گفته: زمین برای هر کسی بمقتضای حال او مبدّل می‌شود برای مؤمنین به صورت نانی در می‌آید که در طول عرصات از آن می‌خورند و برای اهل کفر آتش می‌شود!

عده‌ای گفته‌اند: مقصود از تبدیل کم و زیاد شدن آن است، به این معنا که کوهها و تپه‌ها و گودیها و درختان همه از بین رفته، زمین مانند سفره‌ای گسترده تخت و صاف می‌شود و دگرگونی آسمانها به این است که آفتاب و ماه و ستارگان از بین می‌روند و خلاصه آنچه در زمین و آسمان است وضعش عوض می‌شود.

و منشأ این اختلاف در تفسیر تبدیل، اختلاف روایاتی است که در تفسیر این آیه آمده است و همچنین اختلاف روایات در صورتی که معتبر باشند خود بهترین شاهد است براینکه ظاهر آیه شریفه مقصود نیست، و این روایات بعنوان مثال آمده است.

این نکته قابل توجه است که دانسته شود: آیات و روایاتی که از نظامی خبر می‌دهند که ربط و شباهتی به نظام معهود دنیوی ندارند ما نمی‌توانیم برآنها بی اعتنا بوده و بی تفاوت باشیم از آن جهت که اصلاً نظام امر آخرت در مرتبه‌ای است که مخصوص حیات اخروی می باشد و اکنون ما قدرت درک زندگی در آن جهان و نحوه حیات آنجا را نداریم.

بطور مثال براین روایت توجه نمائید: و آن در ردّ قول کسانی است که

می‌گویند، پس تکلیف خوراک و غذا در صحنه رستاخیز چه می‌شود؟ اگر نظر شما باشد ما در بخش اول در مورد خوراک در عالم ارواح به مطالبی از نظر علمی از قول دانشمندان روانپژوه اشاره کردیم و اکنون در اینجا هم در رابطه به این موضوع به شرح این روایت می پردازیم.

در تفسیر «**نورالثقلین**» روایتی براین مضمون آورده که در تحولات زمینی رستاخیز، در آن هنگام زمین و عرصه محشر تبدیل به (نان پاکیزه و سفید رنگی می‌شود) که انسانها می‌توانند از آن تغذیه کنند، تا حسابشان روشن گردد و هر کدام بسوی سرنوشتشان حرکت کنند.

در اینجا لازم است روایت دیگری را در تأیید این روایت متذکر شویم، و آن اینکه در بسیاری از احادیث از ائمه هدی علیهم السّلام آمده است که هرچه از ما به شما می‌رسد، اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما برآن نرسد به ظاهرش اقرار نمائید.

پس اگر در آن روایت که می‌فرماید عرصه زمین تبدیل به نان پاکیزه و سفید رنگی می‌شود که انسان می‌تواند تغذیه نماید، نباید هیچگونه شک و تردیدی در آن داشت.

چه خوب برای رفع این اشکال در «**تفسیر نمونه**» در ذیل این روایت آورده است: که بعضی از مفسران اهل تسنن نیز در ذیل آیه شریفه اشاره به چنین روایتی کرده‌اند: از جمله در تفسیر «**قرطبی**» جلد پنجم.

و اضافه می‌کند که: بعید نیست منظور از این روایات آن باشد که در آن جهان زمین به جای آنکه خاک آن را پوشانیده باشد یک مادهٔ غذائی قابل جذب برای بدن انسان سراسر آن را فرا گرفته، و به تعبیر دیگر خاک چیزی نیست که قابل جذب بدن انسان باشد و حتماً مواد غذائی موجود در خاک باید در لابراتوار ریشه و ساقه و شاخه گیاهان تبدیل به مواد قابل جذبی برای بدن انسان شوند، ولی در آن روز به جای خاک ماده‌ای سطح زمین را فرا گرفته که به آسانی برای بدن انسان قابل جذب است، و اگر از آن تعبیر به نان شده است به خاطر آنست که بیشترین غذای آن را نان تشکیل می‌دهد.

در هرحال مسائلی که مربوط به جهان رستاخیز است، چون مربوط به

عالم غیب بوده و ایمان به آن ایمان به همان آیات قرآنی و کتاب آسمانی است که اصل و حقیقت آن در نزد خدایتعالی و تفسیر و تعبیر آن در نزد مقام نبوت و مرتبه ولایت است.

و طبیعی است که این جهان امروز ما استعداد پذیرش صحنه های قیامت را ندارد و برای زندگی رستاخیز ما، تنگ و محدود است و همانطور که بارها گفته ایم شاید نسبت آن جهان به این جهان، همچون نسبت این جهان است به محدودهٔ عالم جنین و رحم مادر!

بنابراین ما در حد استعداد خود می‌توانیم در این دنیا مسائل امر آخرت را درک کنیم و غیر از آنچه که خدایتعالی برای آگاهی ما در کتاب آسمانی خود بیان داشته، هیچ اطلاعی نداشته و نشانه‌ای هم در دست نداریم و تازه آنچه را هم که در هر موضوع بخصوص اگر در علم غیب باشد برای ما توضیح داده باشد امکان درک حقایق آن برما مشکل است، بطور مثال در همین آیاتی که پیرامون تبدیل زمین و آسمان به زمین و آسمان دیگر اشاره فرموده، این معنا را می‌رساند که این مسئله در عظمت به مثابه‌ای نیست که در تصور ما بگنجد و هرچه را در آن فکر کنیم باز حقیقت امر برما مکتوم است و زمانی می‌توانیم حقیقت را دریابیم که در همان صحنه پهناور عالم آخرت قرار گرفته باشیم و نسبت به وسعت همان عالم درک ما در مرتبه وسیعتری به حقایق آشنا شود.

همه چیز در عالم رستاخیز دگرگون و متحول می‌شود!

اینکه می بینید اعتقاد به قیامت در نزد اکثر مردم جهان مورد تأمل است از آنجهت می باشد که نمی‌توانند درک کنند که نظام امر آخرت غیر از نظام این جهان است، همانطور که قبلاً از نظر قرآن مجید متوجه شدید که در وقوع رستاخیز زمین و آسمان تبدیل به زمین و آسمان دیگری می‌شود، این توجه را داشته باشید که در آن زمان همه چیز در آن جهان متحوّل می‌شود، یعنی دیگر در زمین کوهی وجود ندارد که از آن چشمه سارها بوجود آید، رودخانه‌ای نیست، اشجار و مزرعه وجود

ندارد، تابستان و زمستانی در کار نیست، حرارت و برودت مفهومی ندارد، نور زمین غیر از نور خورشید است و پرتوی از نور الهی عالم را منور می‌کند نه شب معلوم است و نه روز و خلاصه هیچ چیز همانند این نظام دنیائی نیست و اگر هم براین آثار شباهت داشته باشد به صورت خاص جهان آخرت است!

همانطور که در بخش اول این کتاب گفتیم در عالم ارواح تمام این تشکیلات دنیای مادی وجود دارد ولی در یک نظام «جهان اثیری».

بنابراین تمام عوالمی که برای حیات آدمی از مرحله اول در جنین و از مرتبه دوم در دنیا و از مرتبه سوم در عالم ارواح «در جهان برزخ» و از مرتبه چهارم در حادثه رستاخیز و در مرحله پنجم در جهان باقی که بهشت یا دوزخ است، هر کدام در وضع خاص خود و در نظام مخصوصی از همان عوالم است و از هریک از مراحل سیر و حرکت بسوی مرحله دیگر است تا به مرتبه تکامل خود برسد.

زیاد فکر نکنید که آیا در حیات اخروی مسئله استحمام به چه صورت است، آیا در آن اجتماع عظیم آب آشامیدنی یافت می‌شود، آیا همه جا لوله کشی شده است، آیا چگونه می‌توان خوراک و غذا تهیه کرد، آیا با سکه های طلا و نقره می‌توان نان و آب تهیه کرد، آیا وسائل نقلیه‌ای در کار است، آیا هیچگونه تصادف و تصادم در جمعیتها بوجود نمی‌آید، آیا همه عریان هستند یا لباس متحدالشکلی دربر دارند و هزاران: آیا.

حقیقتاً زندگی در آنجا چگونه است؟ گویا تمام این مسائل منتفی است، نظام آنجا نظام دیگری است که این مسائل جاری دنیوی وجود نداشته ولی بنحوی مخصوص از حیات اخروی است.

ما هریک از این مسائل را نمی‌توانیم روی آن بحث کنیم، تنها درباره خودمان توجه کنیم، ما اکنون چه می‌دانیم نحوه ارتباط روح با همان جسد اصلی در رستاخیز چگونه است، فقط در اینجا متوجه هستیم که تا زنده هستیم روح با بدن ما پیوسته است، ولی آیا می‌دانیم بعد از جدا شدن روح از بدن با آن همه تحولاتی که در عالم برزخ برای آن ایجاد می‌شود چه خواهد شد؟ و آیا می‌دانیم آن تحوّلی که در جسم و بدن در گور پیش می‌آید و جسم تبدیل به خاک می‌شود چه وضعی بوجود می‌آید؟ آیا می‌دانیم در آن موقع که باید روح به بدن خود تعلق گیرد،

یعنی ذرّات خاک بسوی جسم واحدی جمع شده و بسوی روح کشیده شوند، چه نقشی بکار برده می‌شود و چگونه این دو دوباره با هم ایجاد و پیوستگی پیدا می‌کنند؟ و در شرائطی هم هستند که هیچ وسائل از زندگانی دنیائی ندارند، اینکه طبق نظام این جهان اگر چند روز روح و جسم بدون خوراک و غذا باشند که از میان خواهند رفت، اگر چند روز به خواب نروند که پیوستگی آنها با هم قطع می‌شود.

پس اوضاع در آن عالم یک مسیر و نظام و حرکت خاصی دارد که ما اکنون فاقد درک آن هستیم، همینقدر باید این اعتقاد را حاصل کرد به آنچه که خدایتعالی خود مکرر فرموده:

وَاَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتیٰ وَاَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ[1]

او زنده می‌گرداند مردگان را و برهمه چیز تواناست.

و البته این حیات بعدی و آن زندگانی اخروی یک زندگانی کاملتری خواهد بود و هیچگونه نقصی در آن مشاهده نخواهد شد، ولی چیزی که هست درک آن برای ما مقدور نیست و همینقدر باید بدانیم که در مسئله رستاخیز ارواح با همان اجساد عنصری خودشان در حالی که متحول شده‌اند در نظام جدید آخرتی قرار می‌گیرند، چون تمام موجودات در حرکت و به سیر وجودی خود بسوی مرتبه تکامل پیش می‌روند.

تحول ذرّات بدنی در اول رستاخیز

بعد از آنکه دانسته شد که نظام هر مرحله از حیات بستگی به خصوصیات همان مرحله دارد، همچنان که حیات زمین و فعالیت آن هم اکنون با وضع فعلی باید بهمین صورتی باشد که تحت نظام منظومه شمسی و مقررات دیگر باشد و در

۱. حج / ۶.

انقراض این نظام باید تبدیل به وضع خاصی شود که مخصوص جهان دیگر است، و تمام موجودات در عالم مشمول همین تحول هستند، بخصوص در امر معاد. انسان، در حالیکه روح او باید به همان جسد عنصریش برگشت داده شود و تعلق و پیوستگی خود را دوباره بازیابد، ولی این پیوستگی در رستاخیز نحوه حیات دیگر غیر از حیات دنیائی دارد و براساس همان عالم و به مقتضای شرائط اخروی و براساس اصل مسئله بقاء در حرکت بسوی هدفی مشخص مسیر خود را ادامه می‌دهد، و چون بحث در این مورد قدری پیچیده است لذا از گسترش آن خودداری می‌شود تا مبادا کسانی که قدرت درک آن راندارند برای آنان اشتباهی روی دهد!! اکنون در حاشیه این موضوع به گفتار یکی از اساتید توجه نمائید.

استاد محقق محمد شجاعی در کتاب معاد خود تحت عنوان «سنخیت روح و بدن» آورده است: ذرات بدنی هر انسانی دارای یک ارتباط تکوینی با روح و با یکدیگر هستند، این ارتباط معلول اتحادی است که در زندگی دنیوی با تعلق روح به بدن پیش می‌آید، یعنی با تعلق روح به بدن در دنیا اتحاد خاصی بین روح و بدن بوجود می‌آید و با گذشت زمان و ادامه این تعلق تا آخر عمر دنیوی هر انسان این اتحاد خاص شدیدتر و کاملتر شده و تثبیت می‌گردد و در نتیجه ارتباط و سنخیت مخصوصی بین روح و بدن تحقق می یابد.

این سنخیت تکوینی و واقعی که حامل آن هر دو طرف روح و بدن است از میان نمی‌رود و نه‌تنها با جدا شدن روح از بدن و با قطع تعلق از بین نمی‌رود، بلکه در هیچ صورتی و حتی با عروض تحولات و تبدلات هم معدوم نمی‌شود.

یعنی همین سنخیتی که در زندگی دنیوی بین روح و جسم هست نه بامرگ و جدا شدن روح از بدن از میان می‌رود، و نه با تبدّل و تحوّلی که به بدن و جسم روی آور می‌شود و یا تحوّلی که به تناسب روح برای روح پیش می‌آید.

بعد از جدا شدن روح از بدن و بعد از تبدّل بدن به خاک این سنخیّت در ذرّات خاکی و اجزاءِ خاکی بدن باقی است و ذرّات خاکی حامل آن است، بطوری که از طرف دیگر روح هم با تحولاتی که برای آن به تناسب خود پیش می‌آید حامل سنخیت است.

ناگفته نماند که منظور ما از سنخیت موجود بین روح و جسم سنخیّت به

اصطلاح فلسفی معروف، یعنی سنخیت در نحوهٔ وجود نیست زیرا که جسم و بدن موجود مادّی، و روح موجود مجرد و غیرمادّی است، منظور وجود یک سلسله خصوصیات مشترک بین این دو می باشد که آنها را به همدیگر مرتبط نموده و هر کدام را به دیگری تخصیص می‌دهد.

و در نتیجه همین ارتباط و سنخیّت است که در اول حشر موجب کشیده شدن هر روحی بسوی جسم خود و هر جسمی بسوی روح خود می‌شود و این دو به یکدیگر می‌رسند، و با وجود تحولا تی در هر دو جانب، باز روح، جسم خود را، و جسم روح خود را پیدا می‌کند و در یک شرایط خاص بر پایه همین سنخیّت موجود بین روح و ذرّات بدنی، دوباره ذرّات بدنی بصورت بدن در آمده و به طرف روح کشیده شده، و نیز روح بسوی این ذرّات کشیده می‌شود و با هم اتحاد پیدا می‌کنند.

بنابراین بعد از جدا شدن روح از بدن «همزمان با مرگ» و انتقال روح به عالم دیگر، بدن در نظام مادّی در شرایط جدیدی قرار می‌گیرد و مبدل به خاک می‌شود و به صورت ذرّات در می‌آید و در نظام مادّی باقی است، تا وقتی که نظام مادی در اوائل قیامت شروع به تحوّل کلّی نموده و حرکت جدیدی را آغاز کند، حرکتی که در حقیقت سرفصل دیگری از حرکت نظام مادّی است.

در این تحول کلّی که متوجه به کلّ نظام مادی و عالم مادّه و مادّیات می‌شود، همه عالم مادّه به مقتضای یک سلسله اسباب و علل تکوینی تحوّل جدیدی را آغاز می‌کند و وضع موجود و نظم موجود در آن بهم می‌خورد، و علی الا تصال تحوّل بعد از تحوّل پیش می‌آید و مراحل تحوّل و تبدّل یکی پس از دیگری تحقق می یابد، و بجائی می‌رسد که کلّ این نظام بطور کلّی مبدّل می‌گردد و بغیر این نظام تبدیل می‌شود.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمٰوٰاتُ...[1]

روزی که زمین و آسمانها بغیر این زمین و آسمانها تبدیل می‌شوند.

یعنی دیگر زمین و قطعات آن و موجودات آن بصورت فعلی نمی‌ماند و

۱. ابراهیم / ۴۸.

دیگر خاک بصورت خاک فعلی نمی‌ماند و همچنین سنگها و کوهها و دریاها و اشجار همه تبدّل پیدا می‌کنند و بطور دیگری در می‌آیند.

در این تحول کلّی و تبدل همه جانبه که همه اجزاءِ نظام مادی و زمین و آسمانها را می‌گیرد ذرّات بدنی خاکی و زمینی هر انسانی هم همگام با همه نظام مادی و موجودات آن مبدّل شده و به صورت دیگری که کاملتر و لطیف‌تر است در می‌آید.

بطوری که از مجموع تعبیرات قرآنی استفاده می‌شود، ذرّات بدن هر انسانی هم که جزئی از ذرات زمینی است و در هر زمین باقی است در این تحول کلّی با همه زمین تغییر پیدا می‌کند و مبدل شده و لطیف‌تر و کاملتر می‌شود.

امّا آنچه که در این معنا می‌توان اظهار داشت اشاره به آیه شریفه است که می‌فرماید:

اَفَعَیینا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدیدٍ[1]

آیا از آفرینش نخستین عاجز ماندیم، ولی آنها باز در آفرینش جدید تردید دارند.

یا بقول بعضی براین معنا که مگر ما از خلقت نخستین خسته شدیم که دیگر بار نتوانیم خلقتی جدید کنیم.

در تفسیر المیزان می‌گوید: مراد به خلق جدید، تبدیل نشئه دنیا به یک نشئه دیگری است که دارای نظامی دیگر غیرنظام طبیعی است که در دنیا حاکم است.

و در رابطه به این معنا باز در کتاب معاد استاد شجاعی آمده است: بدن اخروی احکام و آثار مخصوصی دارد، در عین اینکه همین جسم و بدن است و در عین اینکه از همان ذرّات بدنی هر انسانی بدن اخروی او تشکیل شده است و همان ذرات است که بعد از تبدلات بصورت بدن جدید در آمده است، در عین حال در اثر همین تبدلات دارای احکام و آثار جدید دیگری که قبلاً نداشت خواهد بود و نیز بعضی از احکام و آثار قبلی، یعنی دنیوی را نخواهد داشت.

۱. ق/۱۵.

قسمت مهمی از خواص و آثاری که در بدن دنیوی و مادّی وجود دارد و لازمه بدن دنیوی است در بدن اخروی نیست و نمی‌تواند باشد و به تعبیر صحیح‌تر، نباید باشد، بدن دنیوی و مادّی در اثر همان مادّی بودن یک سلسله آثار و خواص بخصوص از باب کون و فساد واجد است که این آثار و خواص را در نظام اخروی و در عالم بالا و در بهشت‌ها و جهنم‌ها ندارد و بالعکس، خواص و آثار و احکامی را در بدن اخروی می بینیم که در ابدان دنیویه در اثر همان مادی بودن نمی‌توان یافت.

بدن اخروی متناسب با عوالم اخروی و با نظامهای بالا تر و بهشت‌ها و جهنم‌ها است و با آن نظام سازش دارد و طبعاً باید نحوهٔ وجود بدن اخروی و ساختمان وجودی آن غیر از نحوه وجود و ساختمان وجودی بدن دنیوی باشد، زیرا بدن دنیوی با این خصوصیات که در عالم مادّه دارد و با این احکام و آثار و خواص که در اینجا دارد با آن نظامها و عوالم بالا تر و با احکام و آثار آنها نمی‌سازد و متناسب نیست و باید آنها را از دست بدهد و در مقابل خصوصیّات جدیدی را کسب نماید.

در آیات و روایات به یک سلسله موضوعات و مسائلی در خصوص عوالم بالا تر و بهشت‌ها و جهنم‌ها برخورد می‌کنیم که برای ما نامأنوس و ناشناخته و غیرقابل هضم بوده و تصوّر آن مشکل است و از تصویر و ترسیم آنها در ذهن و فکر عاجز می‌گردیم و درک آنها به یک وجود بالا تر و شعور عالیتری نیاز دارد.

اولین حرکت به سوی رستاخیز!

قبلاً خواندید: که در نفخه اول چه حوادثی بوجود می‌آید و در زمین لرزه‌های پی در پی بوقوع می پیوندند، و چه تحولی عظیم در پایان و در هنگام درهم پیچیدن این جهان پدیدار می‌گردد، اکنون توجه شما را برای بازسازی جهانی نوین در برنامه الهی جلب می‌نمائیم. در جائی از قرآن مجید از نظر هشدار و آگاهی

بندگان می‌فرماید: **اَفَلا یَعْلَمُ اِذا بُعْثِرَما فِی الْقُبُورِ، وَحُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ**[۱]، اشاره براینکه آیا نمی‌دانند که روزی «برای جزای نیک و بد اعمال» از گورها برانگیخته می‌شوند، و آنچه در دلها از نیک و بد پنهان است پدیدار می‌سازند، و به اعتبار دیگر معنا چنین است: آیا انسان نمی‌داند که به خاطر کفران نعمت‌های پروردگارش عقوبتهائی دارد که وی بزودی به آن می‌رسد و به آن جزاء داده می‌شود؟ وقتی آنچه بدن که در قبرها است بیرون ریخته شوند و نهفته‌های در باطن نفوس برملا گردد، در آنوقت خدا بوضع ایشان باخبر است و برمعیار باطن نفوس جزایشان می‌دهد.

این همان هشداری است که گفته می‌شود: تمام اجساد خلق اولین تا آخرین از گورها و از هر کجا که ذرّات بدن اصلی آنها مدفون است خارج شده و با ارواح اصلی خود می پیوندند و برای نتیجه کار خود بعرصه محشر قدم می‌گذارند، هیچگونه شک وتردیدی جایز نیست، خدایتعالی صراحتاً می فرماید:

اِنّا نَحنُ نُحیی وَنُمیتُ وَاِلَینَا الْمَصیرُ[۲]

آری مائیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت تنها بسوی ما است.

نکند کسی انکار کند و بگوید قیامت نیست، نکند کسی گفتار حقتعالی را نپذیرد و از خود چیزی در آورد، و بگوید کیفر و پاداش در عود ارواح است!! خوب توجه داشته باشید: که انکار معاد مساوی با انکار وجود حقتعالی است، مواظب و هوشیار باشید.

ندیدید که آیا چگونه خدایتعالی این معنا را تأکید می‌کند: که تمام اموات و اجساد از گورها برانگیخته می‌شوند و بسوی دادگاه عدالت رهسپار می‌گردند، شاید در چند مورد بروجوه گوناگون اشاره شده است:

یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْداثِ سِراعاً کَاَنَّهُمْ اِلی نُصُبٍ یُوفِضُونَ[۳]

روزی که به سرعت همه از قبرها خارج شوند و بسوی نقطه‌ای براه افتند، گویا

۱. عادیات / ۹.
۲. ق / ۴۳.
۳. معارج / ۴۳.

همگی بسوی پرچمی بر پا شده می‌شتابند.

این آیه شریفه در شأن اهل کفر است که در پیرو آن می فرماید: آنان ذلیل و فروافتاده‌اند که از شدت هول و هراس چشمان خود را نتوانند گشود. و قبلاً این معنا گذشت که گروهی از منکران همزمان با نفخه صور که از قبرها خارج می‌شوند، می‌گویند:

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا ...[1]

ای وای برما که برانگیخت ما را از خوابگاه ما.

آری این همان است که خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان او راست گفتند.

در هر بیانی خدایتعالی این موضوع را بروجه دیگری آورده و جائی هم می فرماید:

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ[2]

آری همه سراسیمه از قبرهای خود خارج شده و با ارواح اصلی خود می پیوندند.

پس چرا منکران معاد می‌گویند دیگر خبری نیست؟ و چرا آنان که یک عقیده نیمه‌بندی به معاد دارند می‌گویند تنها معاد روحانی است این بیان حقتعالی را چگونه می پندارند،[1] مگر روح در قبر است که باید از قبر برانگیخته شود، آنها که خود قائلند که ارواح در فضای بیکران عالم اثیری زندگانی می‌کنند، پس دیگر چه کار به قبر و گور دارند.

بخدا قسم که مردم جهان باید بدانند که قیامت خواهد آمد و تمام اجساد اهل عالم از گورها خارج شده، با ارواح خود تعلق می‌گیرند و به صحنه حساب و کتاب و بسوی جایگاه اصلی خود رهسپار می‌گردند.

شاید بیان همین یک آیه در خاتمه این بحث کافی باشد که فرمود:

۱. یس / ۵۱.
۲. انفطار / ٤.

وَاَنَّ اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ[1]

هیچ شکی در وقوع رستاخیز نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده‌اند زنده می‌کند.

پس دیگر استناد بقول این و آن کردن فایده‌ای ندارد، فلان فیلسوف یا فلان روانپژوه چه گفته است هیچ قابل اعتنا نیست، کارگردان عالم وجود که خود برنامه‌ریز کلّ است و نظام حاکم بر آفرینش جهان در اختیار اوست، کاملاً برای ما تصریح کرده است، و قولی بالا تر و گفتاری درست‌تر از گفتار او نیست.

روزی که تمام اهل عالم برانگیخته می‌شوند، چه می‌شود؟

در این بخش از امر معاد تا کنون از نظر اثبات رستاخیز و حوادث اولیه آن مطالبی متذکر شدیم، و با آنکه در قرآن مجید آیات بسیاری می باشد که در مورد چگونگی و حالات مختلف رستاخیز اشاراتی دارد، و می‌توان گفت که اصلاً تمام آیات در رابطه به این امر در مرحله اول، اثبات قیامت را می‌رساند، و حقیقت امر آنست که کسی از عهده تفسیر کلّی آن تا کنون برنیامده است که بتواند حقایق امر معاد را آنطور که شاید و باید آشکار سازد، چون این مسئله مربوط به امر غیب بوده و با این کتاب حاضر و کتابهای دیگر نمی‌توان واقعیت آنرا دریافت.

زمانی که بطور اجمال متوجه نام معاد می‌شویم بنظر می‌رسد که آن امری پیش پا افتاده و معمولی است غافل از آنکه بحث دربارهٔ جهانی بالا تر و نظامی گسترده‌تر از این عالم است، آنان که می‌خواهند در این امر کاوش کرده و تحقیقاتی بعمل آورند، متوجه می‌شوند هرچه بسوی مقصد پیش می‌روند ناتوانی خود را برای درک واقعیت بیشتر می بینند.

خوب توجه کنید: قبلاً اشاره شد که بیشتر از ثلث قرآن مجید دربارهٔ مسئله

۱. حج / ۷.

قیامت و معاد است، حدود صد نام برای قیامت ذکر کرده‌اند که بعداً متذکر خواهیم شد، گذشته از چند سوره که تمام درباره قیامت آمده و گذشته از آیات مختلفی که در حالات رستاخیز بیان شده متجاوز از سیصد مورد کلمه «یوم» در اشاره به روز قیامت در قرآن مجید آمده است که اغلب از آیات به این کلمه مخصوص آغاز شده و خود یک علامت هشداردهنده‌ای برای عموم است و ما در اینجا برای نمونه به چند مورد آن اشاره خواهیم کرد.

ولی منظور اینست که ما چگونه می‌توانیم آنهمه آیات و اشاراتی را که در قرآن مجید آمده است در این مختصر بگنجانیم و این خود یک تفسیر موضوعی را دربر می‌گیرد که شامل چند جلد کتاب قطور می‌شود.

اکنون از اینجا شروع می‌کنیم، که چقدر خوب است: در آنروز که خدایتعالی خلق اولین و آخرین را در صحنه قیامت جمع می‌کند و آنها را خبر می‌دهد از آنچه که در دنیا کرده‌اند چه اتفاقاتی بروز می‌کند و چه خصوصیاتی ظاهر می‌شود.

در آیه ۷ از سوره مجادله می فرماید:

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَيٰهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ...

روزی که خدایتعالی برمی‌انگیزاند همه را و از اعمالی که انجام داده‌اند و ضبط شده است آنها را باخبر می‌سازد و آنان فراموش کرده‌اند.

البته این آیه شریفه تهدیدی برای اهل کفر و عصیان است که بدانند کوچکترین افعال و اعمال ایشان از قلم نویسنده الهی نخواهد افتاد هرچند که خودشان فراموش کنند، پس در آنروز هر کس به آنچه کرده است آگاه می‌شود.

امّا چیزی که در این آیه مورد توجه است، موضوع فراموشی بندگان از اعمال سوءِ آنهاست، چون این معنا روشن است که هر کس در دنیا کار نیکوئی انجام دهد کمتر فراموش می‌نماید، ولی می بینیم که کارهای زشت و ناروا بزودی از نظرها محو شده و غفلت آنچنان وجود انسان را درمی یابد که حتی نگذارد خطاکار از کرده خود پشیمان شده و طلب عفو و آمرزش نماید، و این غفلت، آدمی را در امر معصیت بی اعتنا ساخته و زمینه را برای اصرار بر گناهان فراهم می‌نماید.

بنظر می‌رسد بهترین دستور برای مبارزه با نفس فراموش نکردن کارهای ناروائی می باشد که از انسان سرمی‌زند، و باید آدمی هرآن با یادآوری گناه خود نادم و پشیمان شده و با نفس امّاره درستیز باشد و نفس لوّامه را از این راه تقویت نماید، که این خود موجب کمتر نزدیک شدن به اعمال قبیح است! چون اگر فراموشی خود را تقویت کند، مرحله نسیان بقدری زمان نزدیک را پشت‌سر می‌گذارد که در کوتاه مدت اعمال زشت از خاطره محو خواهد شد.

بنابراین به مصداق آنکه حسنات، سیئات را از میان خواهد برد چه‌بسا خدایتعالی در اثر توبه و پشیمانی و انجام کارهای نیکو، آثار گناهان را محو و نابود کرده، بلکه بواسطه یادآوری و ملامت کردن نفس، گناهان را تبدیل به حسنات نماید.

مال و اولاد در رستاخیز چه نقشی دارند؟

مردم دنیا برای دو چیز بسیار تلاش می‌کنند که هیچکدام از این دو، در دارآخرت به درد آنها نمی‌خورد، یکی مال و ثروت و دیگری اولاد و فرزندان است، البته هر کس می‌تواند در دنیا از طریق این دو، آخرت خود را تأمین نماید، یعنی با اموال خود در راه خدا جهاد نماید و در راه خیر مصرف نماید و همچنین اولاد صالحی تحویل جامعه دهد و او را به خداشناسی تربیت نماید، ولی آنان که ثروتهائی برای فرزندان خود اندوخته کرده و همزمان با مرگ خود به آنان می‌سپارند، آنها نه از مال و نه از فرزندان خود در آخرت بهره نخواهند گرفت همچنان که خدایتعالی می‌فرماید:

يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ[1]

در آن روز، هیچ چیز از مال و ثروت و فرزندان نفعی برای کسی نخواهد داشت مگر آنکس که با قلب سلیم و دلی پاک به پیشگاه پروردگار خود آمده باشد.

۱. شعراء / ۸۸.

در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا اموال و اولاد در آنجا کمترین نتیجه‌ای نخواهد داشت، و در اینجا تکیه روی جنبه‌های مادّی مسئله است و منظور اینست که سرمایه‌های مادّی در دارآخرت مشکلی را حل نمی‌کند، چون بعنوان استثناء براین سخن می‌افزاید، مگر کسی که به حضور خدا بیاید در حالیکه قلب سلیم، سالم از هرگونه شرک و گناه و آلودگی داشته باشد.

در تفسیر نمونه، آورده است: به تعبیر دیگر همانگونه که **قلب و روح انسان در اعمال مؤثر است**، اعمال انسان نیز بازتاب وسیعی در قلب و جان دارد، و آنرا به رنگ خود، خواه رحمانی یا شیطانی در می‌آورد و این معنا می‌رساند که هماهنگی روح و جسم در عالم آخرت چه تأثیرات عمیقی دارد.

در **تفسیر المیزان** آورده است: در این جمله در آیه، سود داشتن مال و فرزندان در روز قیامت بکلی نفی شده، و این بدان جهت است که رابطه مال و فرزندان که در دنیا مناط دریاری و مساعدت طرفینی است، رابطه‌ای است وهمی و خیالی، که تنها در نظام اجتماعی بشر معتبر شمرده می‌شود، و در خارج از ظرف اجتماع مدنی هیچ اثری ندارد، روز قیامت روزی است که دیگر اسباب و مؤثرات اعتباریٔ از سببیت می‌افتد، مال به مالیتش و فرزند بعنوان فرزندیش و خویشاوند بعنوان قرابتیش از اعتبار می‌افتد.

و در رابطه با همین امر است که خدایتعالی در جائی فرمود:

لَنْ تَنْفَعَكُمْ اَرْحامُكُمْ وَلا اَوْلادُكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ...[1]

هرگز بستگان و اولاد شما سودی به حالتان نخواهند داشت و در قیامت میان شما جدائی افکنده شود، [براین اشاره که اهل ایمان آنها را به بهشت و اهل کفر آنان را به دوزخ می‌فرستد].

اصلاً خدایتعالی در رابطه با این معنا که هیچگونه سودی از مال و فرزند در صحنه رستاخیز برای اهل محشر نیست، در جائی بروجه دیگر می‌فرماید: **يَوْمَ يفرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخيهِ، وَاُمِّهِ وَاَبيهِ، وَصاحِبَتِهِ وَبَنيهِ...**[2] اشاره براینست که: همزمان با آن

۱. ممتحنه / ۳.
۲. عبس / ۳٤.

صدای مهیب صیحه رستاخیز که خلق عالم بسوی عرصهٔ محشر دعوت می‌شوند، در آن روز انسان از برادر خود فرار می‌کند و همچنین از مادر و پدرش و زن و فرزندانش، و به این ترتیب از نزدیکترین نزدیکانش فرار خواهد کرد.

و در پیرو این آیات در چگونگی حالات دو گروه از مردم در آنروز اشاراتی دارد که بعداً بتفسیر آنها خواهیم پرداخت.

اما شاهد کلام برآنست که این آیات به شدت روز قیامت اشاره می‌کند که سختی آنروز بحدّی است که اقرباء و نزدیکان هر کس که همیشه در سختی و شدائد در دنیا بهم پناه می بردند در آنجا از یکدیگر می‌گریزند، و اصلاً کسی نمی‌تواند به حال دیگری غیر از خود اعتنائی داشته باشد و همه به فکر رهائی خود هستند، همچنان که در جائی خدایتعالی بروجه دیگر اشاره کرده و می‌فرماید: **يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ**[۲] اشاره براینکه روز جدائی «جدائی حق از باطل» که وعده گاه همه مردم است در آن روز، هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند و از هیچ سو یاری نمی‌شوند مگر آنکس که رحم خدا شامل او گردد.

آری، روزی که حق از باطل جدا می‌شود و صفوف نیکوکاران و بدکاران مشخص می‌شود هیچکس به فریاد دیگری نمی‌رسد و هر کس بفکر کار خویش است، بنابراین تنها عمل نیکو می‌تواند هر شخصی را در آن روز یاری نماید.

چهره‌های سفید و نورانی در رستاخیز

از فحوای کلام الهی چنین برمی‌آید که در اعلام رستاخیز به مجرد آنکه خلق جهان از گورها برانگیخته شده و در صحنه محشر حضور پیدا کردند قیافه و سیمای هر کس نشانگر مرحله حیات جدید او در نظام جهان آخرت است، معلوم می‌دارد چه افرادی رستگار هستند که باید بسوی رحمت الهی رهسپار شوند و چه

۲. دخان / ۴۱.

افرادی باید به کیفر اعمال خود رسیده و معذب باشند، چون در آن صحنه آثار و عقاید نیک و بد هر کس در چهره‌های آنها نمایان است و رنگ و روی صورت بیش از هر چیزی می‌تواند بیانگر حالات درونی هر فردی باشد.

همانطور که قبلاً اشاره شد آنروز روز «یوم الفصل» است که باید نیکوکاران از بدکاران جدا شوند.

قرآن مجید در رابطه به این معنا می‌فرماید:

یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ...[1]

روزی که صورتهائی سفید و صورتهائی سیاه می‌گردد.

امّا آنان که چهره‌هایشان سیاه باشد به آنها گفته شود: که آیا بعد از ایمان کافر شدید، پس بچشید عذاب را در برابر این کفران، و امّا آنها که چهره‌هایشان سفید باشد در رحمت خداوند خواهند بود.

در تفسیر نمونه آورده است: که حالت و کیفیات زندگی انسان و پاداش و کیفرهای او در جهان دیگر تجسمی از اعمال و روحیات و افکار او در این جهان است، و به تعبیر دیگر هر کاری که از انسان در این جهان سرمی‌زند آثار وسیع و گسترده‌ای در روح انسان باقی می‌گذارد که در این دنیا ممکن است به آسانی درک نشود، ولی در رستاخیز پس از دگرگونیها و تکاملهائی که در آن رخ می‌دهد با واقعیّت حقیقی خود جلوه می‌کند **و چون در آنجا حاکمیت و تجلّی روح بیشتر است آثار آن حتی در جسم منعکس خواهد شد.**

همانطور که ایمان و اتحاد در این جهان مایه روسفیدی است، و به عکس، ملت پراکنده و بی ایمان مردمی روسیاهند، در جهان دیگر این روسیاهی و روسفیدی «مجازی» دنیا شکل «حقیقی» به خود می‌گیرد، و صاحبان آنها با چهره‌های سفید و درخشان و یا سیاه و تاریک محشور می‌شوند.

و در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره شده، از جمله درباره آنهائی که برخدا دروغ می بندند می‌فرماید:

---

۱. آل عمران / ۱۰۶.

وَيَوْمَ القِيٰمَةِ تَرَى الَّذينَ كَذَبُوا عَلَى اللّٰهِ وُجوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ...[۱]

در روز رستاخیز، کسانی را که برخدا دروغ بستند چهره‌هایشان را سیاه می بینی.

و در جای دیگر از قرآن مجید این معنا را بروجه جالبتری بیان داشته و می فرماید: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنيهِ، وجوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ، ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهٰا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهٰا قَتَرَةٌ...[۲] بعد از آنکه اشاره می فرماید که در رستاخیز دوستان و اقرباءِ بسیار نزدیک از هم گریزان هستند، علت این گریز و فرار را چنین بیان می‌دارد: که در آن روز هر کسی وضع خاصی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می‌سازد، یعنی به غیر خود اصلاً نمی‌تواند به دیگری بپردازد، چون حوادث بقدری هولناک و هیجان‌انگیز است که برای اشغال تمام فکر و اندیشه او مجال پرداخت به دیگری را ندارد.

و شاهد کلام براینست که می‌فرماید: در آن روز، چهره‌هائی از اهل ایمان گشاده و نورانی و خندان و مسرور است، و چهره‌هائی از اهل کفر و عصیان غبارآلود و تیره‌وتار است.

و این تعبیر به «وجوه» به خاطر آنست که رنگ صورت بیش از هرچیز می‌تواند بیانگر حالات درونی باشد، هم ناراحتیهای فکری و روحی و هم ناراحتیهای جسمانی!

در هرحال بنابه گفته مفسرین، گروهی که در آنجا خندان و مسرورند، چهره‌هایشان گشاده و نورانی است روشنائی ایمان و پاکی عمل در صورت آنها موج می‌زند رنگ رخساره آنها خبر از سرّ درون می‌دهد.

و آنان که تاریکی کفر و زشتی اعمالشان در چهره‌شان نمایان است، گوئی گرد و غبار سیاهی بر صورتشان نشسته و هاله‌ای از دود آن را در خود فروبرده، آثار غم و اندوه و رنج و درد از صورتهایشان می بارد، همچنان که در جای دیگر خدایتعالی می‌فرماید:

۱. زمر/ ۶۰.

۲. عبس/ ۳۷.

يُعْرَفُ الْمُجرِمُونَ بِسيمٰاهُمْ...[1]

گناهکاران با سیمایشان شناخته می‌شوند.

در آن روز رنگ چهره‌ها برای شناخت انسانها کافی است.

حضرت سجّاد علیه السّلام این قسمت از حقایق قیامت را در فقراتی از دعای ابوحمزه ثمالی با حالت حزن و اندوه فراوانی بیان داشته، بعد از آنکه اشاره می‌فرماید: مراحلی در پیش است که یادآوری آن گریه آور است، آن زمانی که از قبر خارج شده به حالت عریان و سرگردان که بار گناه بر دوش و هر کس به اطراف و جوانب خود نگاه می‌کند، سپس عین آیات را در خلال فقرات دعا متذکر شده و می‌فرماید، می بینیم بعضی را با روی سفید و خندان بعضی را سیه روی و گریان هستند و از فرمایشات آنجناب چنین برمی‌آید که این منظره رویدادی از اولین موقف رستاخیز است.

خدا می‌داند، که اگر کسی در دنیا متوجه این روی سیاهی و روی سفیدی در آخرت باشد کاملاً بخود می‌آید، چون موضع این دو دسته از مردم بخوبی روشن شده است، همچنان که خدایتعالی با بیان دیگر می‌فرماید: **وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ...**[2] چهره‌هائی در آن روز خاشع و ذلّت‌بار است که نتیجه از اعمال دنیا عائدشان نشده و بسوی آتش سوزانی خواهند رفت.

در پیرو این آیه می‌فرماید: **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ، لِسَعْيِها راضِيَةٌ، فی جَنَّةٍ عالِيَةٌ...** به‌به چه توصیفی عالی فرموده: چهره‌هائی هم در آن روز شاداب و باطراوت است و ازسعی و تلاش خود «از اعمال خود» خشنود هستند، در بهشتی پر نعمت و مصفّا قرار خواهند گرفت که در آن هیچگونه سخن لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوند و در آن چشمه سارهائی جاری است و بر تختهائی زیبا و مرصع تکیه گاه ایشان خواهد بود، و قدحهائی که در کنار این چشمه‌ها نهاده شده، و فرشهای فاخری که در آنجا گسترده شده که با بالشها و پشتیهای صف داده مزین

۱. رحمن / ۴۱.
۲. غاشیه / ۲.

شده است.

اشاره دیگری هم درباره حالات گروه روی سفیدان در جای دیگر آمده است که می‌فرماید: تَعْرِفُ فی وُجوهِهِم نَضْرَةَ النَّعیمِ [1] بعد از آنکه صفات بالا را باز قریب بهمین مضمون متذکر می‌شود، می‌فرماید: مسلماً آنان در انواع نعمتها متنعمند.

در دادگاه رستاخیز حضور شاهد عادل لازم نیست!

اکنون در دادگاههای دنیا چنین مرسوم است که برای اثبات هر چیز از مورد دعوی که مورد ادعای صاحبان آن است شهادت افراد مطلع لازم می باشد که آنچه را دیده یا شنیده‌اند گواهی دهند و قاضی بتواند با استناد به گواهی آنان حکم خود را صادر نماید، البته در احکام اسلامی هم اشاره به گواهانی عادل در بیشتر از دادرسیها شده است، امّا در دادگاه الهی در رستاخیز شهادت از گواهانی است که خود ناظر اعمال و جریان ارتکاب جرم بوده‌اند، همچنان که خدایتعالی می‌فرماید:

یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِم اَلْسِنَتُهُمْ وَاَیْدیهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ [2]

روزی بیاید که زبانها و دستها و پاهایشان برضد آنها به اعمالی که مرتکب شده‌اند گواهی دهد.

بعضی چنین گفته‌اند که شهادت اعضاء و جوارح در یکی از مواقف قیامت امری حتمی است، و بعضی دیگر گفته‌اند: که شهادت گوش و چشم عبارتست از گواهی دادن به آن مشهوداتی است که در دنیا تحمل کرده بودند، هرچند که معصیت خود آن اعضاء نباشد یعنی هر عنصری به گناهان سایر اعضاء نیز شهادت می‌دهد.

۱. مطففین / ۲۲.
۲. نور / ۲۴.

زبان به گردش در می‌آید و حقایق را بازگو می‌کند، دست و پای کسانی که مرتکب جرم و گناه شده‌اند به سخن در می‌آیند و حتی در جای دیگر هم خدایتعالی اشاره‌ای فرموده و شهادت پوستهای بدن را به شهداءِ دیگر پیوست داده و می‌فرماید:

حَتّی اِذا ما جاؤُها شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَاَبْصارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلونَ [1]

که در آن زمان گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به اعمال آنها گواهی می‌دهد.

چه شاهدان عجیبی که عضو پیکر خود انسانند و شهادتشان بهیچوجه قابل انکار نیست، چرا که در همه صحنه‌ها حاضر و ناظر بوده و به فرمان الهی به سخن آمده‌اند، تمام آثار گفتار و اعمال هر کس در اعضاء و جوارح او باقی بوده و این یک شهادت تکوینی است که گویاترین شهادت و غیرقابل انکار است.

به‌هر حال آن روز، روز رسوائی بزرگ است روزی است که تمام وجود انسان به سخن در می‌آید، تمامی اسرار او را فاش می‌کند، و تمام گناهکاران را در وحشت عمیقی فرو می برد، اینجاست که در ادامه آیه می‌فرماید: که گناهکاران پوستهای تن خود را مخاطب قرار داده می‌گویند چرا برضد ما گواهی دادید: وَقالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُم عَلَیْنا ما که در دوران زندگی بسیار برای حفظ شما کوشیدیم شما را نوازش دادیم چرا اینچنین کردید؟ آنان در پاسخ گویند همان خدائی که هر موجودی را به نطق در آورده، ما را به سخن در آورده است خداوند مأموریت افشاگری را در این روز و این دادگاه بزرگ به عهده ما گذارده و ما چاره‌ای جز اطاعت فرمان او نداریم.

و شاید در موقف دیگر باشد که برزبانها مهرزده می‌شود و دیگر زبان یارای سخن گفتن ندارد و اعضاء و جوارح هریک اطلاعات خود را گواهی می‌دهند همچنان که خدایتعالی فرمود:

اَلْیَومَ نَخْتِمُ عَلی اَفْواهِهِم وَتُکَلِّمُنا اَیْدیهِمْ وَتَشْهَدُ اَرجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ [2]

۱. فصلت / ۲۰.
۲. یس / ۶۵.

امروز بر دهان آنها مهر می‌نهیم و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان کارهائی را که انجام داده شهادت می‌دهند.

آری در آن روز دیگر اعضای انسان تسلیم تمایلات او نیستند، آنها حساب خود را از کل وجود انسان جدا کرده تسلیم پروردگار می‌شوند و برآستان اقدس او سرفرود می‌آورند و حقایق را با شهادت خود آشکار می‌سازند.

و این آیه شریفه منافاتی با آیات قبل ندارد، چرا که ممکن است در آغاز محاکمه زبانها از کار بیفتد و سایر اعضاء شهادت دهند و هنگامی که شهادت دست و پا و پوست بدن حقایق را برملا کردند آنگاه زبان هم به حرکت در آید و گفتنی ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند.

این نکته را هم باید توجه داشت که اعضاء و جوارح آدمی همه دانا برآنچه که مورد گواهی است نیستند و بسیار موارد است که تنها خدایتعالی برآنها گواه است، اگر خیال معصیتی در دل بگذرد دست و پا و گوش و پوست چه می‌دانند که چه از دل گذشته است.

اینست که خدایتعالی مکرر می‌فرماید: اِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهیدٌ[1] و آیه دیگر:

...فَیُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا اَحْصیهُ اللّهُ وَنَسُوهُ وَاللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهیدٌ[2]

... که خبر می‌دهد شما را خدایتعالی براعمالی که کرده‌اید در حالیکه خود فراموش کرده‌اید ولی او برهر چیز گواه و شاهد است.

بعضی از وقایع قیامت چقدر در مقام اهمیّت است که ائمه هدی علیهم السّلام از نظر تذکر به عالم آخرت برسبیل دعا متذکر شده‌اند تا مردم آگاهی حاصل نمایند.

امام علی علیه السّلام در دعای معروف که به کمیل تعلیم داده است با اشاره به آیاتی که تفسیر آنها گذشت یک سلسله از حقایق قیامت را آشکار

۱. حج / ۱۷.
۲. مجادله / ۶.

می‌نماید، بعد از آنکه در فقره‌ای از دعا طلب عفو و آمرزش از خدایتعالی کرده، خواننده را اینطور تعلیم می‌دهد که بگو: پروردگارا آنچه گناه پنهان دارم، و آنچه آشکار، و هر نادانی که نموده‌ام و آنرا پوشیده داشتم و همچنین:

وَكُلَّ سَيِّئَةٍ اَمَرْتَ بِاِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ، الَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَكُنْتَ اَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِن وَرَائِهِم وَالشَّاهِدَ لِما خَفِيَ عَنْهُمْ وبِرَحْمَتِكَ اَخْفَيْتَهُ.

خدایا بیامرز و ببخش گناهانی را که ثبت نموده‌اند برمن آنان که برمن گماشته‌ای از موکلان و نویسندگان اعمال. [و دیگر می‌فرماید:] آنچه را از گناهان که اعضاء و جوارح مرا برآن گواه گردانیدی و نیز آنچه از گناهان من که مخفی از آنها است و تو خود می‌دانی اینها همه را عفو فرما و بفضل و کرمت از آنها درگذر.

این معنا چنان می‌رساند: گذشته از اینکه گواهان و موکّلان الهی که ناظر براعمال و افعال بندگان بوده و به اتفاق اعضاء و جوارح شهادت خود را در رستاخیز اعلام می‌دارند، ولی گناهان دیگری از آدمی سرزده است که از آنها پوشیده و پنهان است و غیر از خدایتعالی هیچکس برآنها آگاهی ندارد و این همان گناهانی است که در حالات نفسانی بوجود می‌آید، غیر از قصد معصیتهائی که در دل کرده باشیم همان حالات دیگری که در نهاد است از قبیل بخل و کینه و حسد و نفاق و غیره که تا به مرحله عمل نیامده باشد کسی برآن آگاه نیست.[1]

اکنون چه خوب است در تمام مسائلی که درباره رستاخیز در این بخش گفته می‌شود منکران امر معاد دقت کامل نمایند بخصوص آنان که معتقد به عود ارواح هستند که چگونه خدایتعالی بطلان عقاید آنها را در یک‌یک از این آیات ثابت کرده، و چگونه اثبات معاد را بروجوه گوناگون آشکار فرموده است.

خوب توجه کنید در مطالبی که از قول حقتعالی گذشت می‌فرماید: همان اجساد اصلی از گورها برانگیخته خواهند شد و با همان روحی که با آنها تعلق داشته دوباره تعلق گرفته و همان اعضاء و جوارح اصلی بدن با نظارت روح در آن عالم شهادت خود را در کارهائی که با اتفاق هم انجام داده‌اند اظهار می‌دارند و

۱. نگارنده در کتاب «علی علیه‌السّلام و کمیل» در شرح دعای کمیل این معنا را به تفصیل آورده است.

شما براین امر آگاه باشید و تعجب نکنید که نحوه شهادت آنها چگونه است، هرچه خدایتعالی فرموده است گفتاری از آن صحیح‌تر و راست‌تر نیست دیگر احتیاج به دلیل و فلسفه و گفتار مخلوق ندارد!

هر گروه با پیشوای خود به صحنه محشر حاضر می‌شوند

در یکی از مواقف رستاخیز امر چنین است که هر دسته و گروهی را با پیشوا و سرکرده و امام خود به عرصه محشر می‌طلبند یعنی محشور می‌گردانند هر حزب و گروهی را با آنکس که از او پیروی می‌کرده، یا به تعبیر دیگر: متابعین انبیاء و اولیاء به دنبال آنها در مسیر بهشت قرار می‌گیرند و مریدان اشقیا و تبه کاران به اتفاق بسوی دوزخ رهسپار خواهند شد.

اینکه قرآن مجید وقایع قیامت را نکته به نکته بیان داشته و موشکافی می‌کند، از آن جهت است که مردم در دنیا تکلیف خود را از هر جهت بدانند تا زمانی که به صحنه محشر وارد می‌شوند تأسف و تأثر از اینکه چرا نادانسته به آنجا آمده‌اند نداشته باشند.

بیشتر منظور از تشریح اوضاع رستاخیز برای آنست که: مادام که انسان در دنیا زندگی می‌کند از روی تفکر و تدّبر برای خود راه صحیحی انتخاب کند که خداپسند باشد و دینی را برای خود برگزیند که در نزد خدا قبول باشد و از پیشوائی متابعت کند که خدایتعالی او را برگزیده باشد و از رهبرانی پیروی کند که خدایتعالی امامت آنان را تأکید کرده است.

و لذا باید کاملاً چشم و گوش را باز کرده و متوجه قول حقتعالی بود که در رابطه با این امر می‌فرماید:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ...[1]

به یاد آورید روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم، آنان که نامه

۱. اسراء / ۷۱.

عملشان به دست راستشان است آنرا با شادی و سرور می‌خوانند و هیچ ظلم و ستم به آنها نمی‌شود.

یعنی آنان که رهبری پیامبران و جانشینان آنان را در هر عصر و زمان پذیرفته‌اند، پس همراه ایشان خواهند بود و آنها که رهبری شیطان و ائمه ضلال و پیشوایان جبار و ستمگر را انتخاب کردند همراه آنها خواهند بود و به این ترتیب هر کس در صحنه رستاخیز در خط همان رهبری قرار خواهد گرفت که در این جهان خط او را انتخاب کرده بود.

در **تفسیر المیزان**، آورده است: مراد به امام هر طایفه اشخاصی هستند که مردم هر طایفه به آنها اقتدا و در راه حق و یا باطل از آنها پیروی می‌کرده‌اند و قبلاً هم گفتیم که قرآن کریم هر دو مقتداء را امام خوانده، و امام حق، کسی را دانسته است که خداوند سبحان او را در هر زمانی برای هدایت اهل آنزمان برگزیده است، حال چه اینکه پیغمبر بوده باشد مانند ابراهیم (ع) و محمد صلّی الله علیه وآله و یا غیر پیغمبر، و اضافه می‌کند: افراد دیگری که مقتداءِ گمراهانند قرآن مجید آنها را ائمه کفر خوانده است، و گاهی هم امام اطلاق به کتب آسمانی شده است.

امّا سیاق ذیل آیه مشعر بر این است که امامی که روز قیامت خوانده می‌شود آن کسی است که مردم او را امام خود گرفته باشند و به او اقتدا کرده باشند، نه آنکس که خداوند به امامتش برگزیده باشد و برای هدایت به امرش انتخاب کرده باشد، چه اینکه مردم هم او را پیروی کرده باشند و یا کنارش زده باشند.

پس ظاهر این می‌شود که مراد به امام هر طایفه آن کسی است که مردم به پیشوائیش تن در داده باشند حال چه اینکه پیشوای حق باشد و یا پیشوای باطل.

در این معنا مطالب بسیار است که در این مختصر جای گفتار آن نیست ولی از نظر مژده‌ای بسیار مسرّت‌بخش برای اهل ایمان روایتی که در ذیل این آیه شریفه در تفسیر نمونه آورده است متذکر می‌شویم.

امام صادق علیه‌السّلام فرمود: آیا شما حمد و سپاس خدا را بجا

نمی‌آورید؟ هنگامی که روز قیامت می‌شود؛ خداوند هر گروهی را با کسی که ولایت او را پذیرفته می‌خواند، ما را همراه پیامبر صلّی الله علیه وآله و شما را همراه ما، فکر می‌کنید در این حال شما را بکجامی برند؟ به خداوند کعبه به سوی بهشت!! (سه بار این جمله را تکرار فرمود).

خدا می‌داند نگارنده درنوشتن این روایت بقدری تحت تأثیر قرار گرفت که با صدائی بلند دعا کرد: خدایا ما را از پیروان حقیقی ائمه معصومین علیهم السّلام قرار ده تا در آن صحنه پرجوش و خروش رستاخیز با آنها در پیشگاه تو محشور شویم.

روزی که پنهانیها آشکار می‌شود!

این موضوع قابل اهمیت است که اگر مردم اعتقاد کامل براین امر داشتند که روزی بیاید که تمام اهل عالم برانگیخته شده و در حضور پروردگارشان با کمال ادب ایستاده منتظر فرمان الهی برای اجرای برنامه رستاخیز هستند، از هم اکنون خود را برای آن روز بزرگ آماده می‌کردند، روزی که در عظمت آن خود فرمود: **أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ، لِيَوْمٍ عَظِيمٍ، يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**[1].

آری اگر مردم از چنین روزی اطلاع کامل داشتند هرگز به بدیها روی نمی‌آوردند، اگر می‌دانستند که تمام کردار آنها تمام آنچه در دنیا از خلق خدا پنهان داشتند آشکار می‌شود و مورد موأخذه قرار می‌گیرد هیچگاه مرتکب معصیت و گناه نشده خود را برای آن روز آراسته می‌کردند، روزی که خدایتعالی فرمود:

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ[2]

روزی که آشکار شود پنهانیها.

۱. مطففین / ۵.
۲. طارق / ۹.

و آن روز، روز افشای اسرار مکتوم است که در عالم دنیا پنهان بوده است. تمام صفاتی که در نهاد خلایق مکتوم بوده در آن روز نمایان خواهد شد، هر کس در دنیا به هر چیز تظاهر کرده و غیر از آنچه در باطن او بوده وانمود کرده است، حتی آنچه را که در ضمائر و سرائر خود مخفی داشته است در آن صحنه واضح و هویدا خواهد گردید (حال نحوه وضوح در آن عالم چگونه باشد خدا می‌داند).

بعضی برآنند که در آنجا از ظواهری که در سیمای مردم مشهود می‌گردد سرّ اعمال و افعال آنها در دنیا آشکار خواهد گردید، و اینکه خدایتعالی در چند مورد از قرآن مجید اشاره به «خزی الاخرة»، یعنی رسوائی در رستاخیز نموده از همین نظر است که آنچه از کردار و رفتار مردم در این دنیا مستور بوده در آنجا آشکار شده و پرده از روی اعمال برداشته می‌شود، آنوقت است که معلوم می‌شود هر کس در دنیا چه کاره بوده است!

این از نظر کمال عطوفت است که خدایتعالی در دار دنیا پرده‌پوشی می‌کند و اعمال قبیح بندگان را که از آنها صادر می‌شود می پوشاند، می بینید که در کلام ائمه هدی علیهم السّلام مکرر در مقام تعلیم دعا از پرده‌پوشی و ستر گناهان خود بسیار از خدایتعالی تشکر کرده‌اند، بلکه امام علی علیه السّلام در جائی عرض می‌کند:

اَجَمیلَ ما تَنْشُرُ، اَمْ قَبیحَ ما تَسْتُرُ.

خدایتعالی کارهای نیک و شایسته مردم را منتشر و اعمال قبیح آنها را ستر می‌نماید.

تا بین مردم حسن‌ظنّ برقرار و نیز بین آنها محبت استوار نماید والاّ اگر هرآینه بندگان را از باطن یکدیگر آگاه می‌ساخت انتظام عالم خلق از هم گسیخته می‌شد و منظور اصلی از خلقت به حقیقت خود نمی‌رسید.

اکنون برای کسانی که تاکنون متوجه نبوده‌اند که اعمال قبیح آنها در رستاخیز آشکار خواهد شد و آنان مرتکب گناهانی شده‌اند و از رسوائی آن روز خائف هستند، این موضوع به خاطر گذشت که خدایتعالی می‌فرماید:

اِنَّ الحَسَناٰتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاٰتِ[1]

همانا که خوبیها، بدیها را از بین می برد!

کسانی که مرتکب گناه شده‌اند اگر از اعمال گذشته خود توبه کنند آثار گناهان آنها محو خواهد شد، چون اصلاً توبه خود حسنه‌ای است که موجب محو گناهان می‌شود و در جائی هم خدایتعالی فرموده: که اگر کسی پس از توبه کارهای شایسته‌ای انجام دهد، بدیها و گناهان او مبدل به نیکی و خوبی می‌شود، پس از این جهت برای خطاکاران این نگرانی نیست، و باید تا کار از کار نگذشته گناهان خود را با آب توبه شستشو کرده و حقیقتاً نادم و پشیمان شده اعمال صالح بجای آورند تا از گزند آن روز در امان باشند.

چه خوب حضرت سجّاد علیه السّلام در مقام دعا اشاره فرموده است که:

وَاغْفِرْلی ما خَفِیَ عَلَی الْادَمِیّینَ مِنْ عَمَلی وَاَدِمْ لی ما بِهِ سَتَرْتَنی.

خدایا بیامرز از برای من آنچه پوشیده است از کردار من در نزد مردم در آن روز که پنهانیها آشکار می‌شود، و این پرده‌پوشی و ستر که در دنیا براعمال من نمودی در آخرت هم دائم و برقرار بدار.

اهل ایمان و اهل کفر در رستاخیز چه وضعی دارند؟

گویا آنچه که در قرآن مجید دربارهٔ قیامت مطرح است بیشتر روی دو گروه تکیه دارد، گروهی رستگار و سعید و گروهی مجرم و بدبخت، که دسته اول اهل بهشت و دسته دوم اهل دوزخند، و در بعضی از موارد هم قرآن مجید این دو دسته را در دو آیه پیرو هم قرار داده، همچنان که جائی می‌فرماید:

یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقینَ اِلَی الرَّحْمٰنِ وَفْداً، وَنَسُوقُ الْمُجْرِمینَ اِلی جَهَنَّمَ وِرْداً[2]

روزی که پرهیزگاران را بسوی خداوند رحمان راهنمائی می‌کنیم و مجرمان را به‌سوی جهنم می‌رانیم.

۱. هود / ۱۱۴.

۲. مریم / ۸۵.

چه خوب که در رستاخیز خط اهل ایمان و اهل عصیان کاملاً روشن است، اهل ایمان به سوی لقاءِ حق و پاداش اعمال خود در حرکتند و اهل جرم به سوی کیفر و مجازات از آنچه در دنیا کرده‌اند رهسپارند، یعنی یک دسته به سوی بهشت و دیگری به سوی دوزخ.

در تفسیر نمونه آورده: که این عبارت کوتاه و گویا چنین بیان می‌دارد، همه این اعمال را برای روزی ذخیره کرده‌ایم که پرهیزگاران دستجمعی با عزّت و احترام به‌سوی خداوند رحمان به‌سوی بهشت و پاداشهای او راهنمائی کنیم، و در معنای «وفد» می‌گوید این کلمه به معنی هیئت یا گروهی است که برای حل مشکلات خود نزد بزرگان می‌روند و مورد احترام و تکریم قرار می‌گیرند، بنابراین بطور ضمنی مفهوم احترام را دربر دارد و شاید به همین جهت است که در بعضی از روایات می‌خوانیم: پرهیزگاران برمرکبهائی سوار می‌شوند و با احترام فراوان به بهشت می‌روند.

و این روایت را از تفسیر «نورالثقلین» ذکر کرده: که امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: علی علیه‌السّلام تفسیر این آیه را از پیامبر صلّی الله علیه وآله جویا شد و آنحضرت فرمود: ای علی! «وفد» حتماً به کسانی می‌گویند که سوار برمرکبند، آنها افرادی هستند که تقوا و پرهیزگاری را پیشه ساختند، خدا آنها را دوست داشت و آنان را مخصوص خود گردانید و از اعمالشان خوشنود شد و نام متقین برآنها گذارد.

نگارنده گوید: اکنون مرکب اهل بهشت چه باشد خدا می‌داند چون در رستاخیز یک نظام دیگری حکم‌فرما است که قابل مقایسه با نظام این جهان نیست!

و باز دربارهٔ این دو گروه بهشتی و دوزخی خدایتعالی به تعبیر دیگر در اوضاع رستاخیز می‌فرماید:

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم بُشْرَىٰكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا...[1]

۱. حدید / ۱۲.

روزی بیاید که مردان و زنان با ایمان را می‌نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می‌کند (و به آنهامی‌گویند) بشارت باد بر شما امروز به باغهائی از بهشت که نهرها زیر درختانش جاری است و جاودانه در آن خواهید ماند.

آنچه مفسرین در این معنا ذکر کرده اند، منظور از این نور همان تجسم نور ایمان است، همان نور هدایت که به صورت روشنائی ظاهری مجسم می‌گردد، به هر حال این نور اطراف آنها را روشن می‌سازد و آنان را بسوی بهشت برین راهنمائی می‌نماید.

امّا اهل جرم و منافقین که در تاریکی وحشتناک کفر و نفاق و گناه قرار گرفته اند در این هنگام فریادشان بلند می‌شود و ملتمسانه از اهل ایمان تقاضای نور می‌کنند ولی چیزی جز جواب منفی نمی‌شنوند، چنان که در آیه بعد می فرماید: **يَوْمَ يَقولُ الْمُنافِقُونَ وَالْمُنافِقاتُ لِلَّذينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ** .. اشاره به اینکه در آن روز منافقین به مؤمنان می‌گویند: نظری برما بیفکنید تا از نور شما شعله ای برگیریم، به آنها گفته می‌شود به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید، در این هنگام دیواری میان آنها زده می‌شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب!!

و این چقدر تفاوت بین این دو گروه، اهل سعادت و اهل شقاوت است که: حقیقتاً در آنروز اهل تقوی و اهل ایمان چه نتیجه سودمندی از ایمان و تقوای خود می برند و اهل کفر چه بدبختی بزرگی در پیش دارند!

شاید بسیار شنیده باشید که خدایتعالی فرمود:

قالَ اللهُ هٰذا يَوْمُ يَنفَعُ الصّادِقينَ صِدقُهُمْ، لَهُمْ جَنّاتٌ تجری مِنْ تَحتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها أبداً...[1]

خداوند می‌فرماید: امروز روزی است که راستیِ راستگویان به آنها سود می بخشد برای آنها باغهائی از بهشت است که آب از زیر درختان آن جریان دارد و جاودانه و برای همیشه در آن می‌مانند، خداوند از آنها خشنود و آنها از او خشنود خواهند بود و این رستگاری بزرگی است.

۱. مائده / ۱۱۹.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: از این بیان احتمالاً استفاده می‌شود که تمام نیکیها را می‌توان در عنوان صدق و راستی خلاصه کرد، صدق و راستی در گفتار، صدق و راستی درعمل، و در روز رستاخیز، تنها سرمایه صدق و راستی است.

امّا در مقابل می بینید که در روز رستاخیز اهل جرم و عصیان بسیار در مشقت و هیچ کاری از دست آنان ساخته نیست بلکه هیچگونه عذری هم برای نافرمانی کردن خود نمی‌توانند بیاورند و اگر هم بیاورند از آنان پذیرفته نیست، همچنان که خدایتعالی فرمود:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظّٰالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدّٰارِ[1]

روزی که عذرخواهی ستمکاران سودی نمی بخشد و لعنت خدا برآنها باد و بد منزل و اقامتگاهی برای آنان آماده شده است.

حالات کفّار و مشرکین در رستاخیز!

بسیار مطالب در واقعه رستاخیز در قرآن مجید آمده است که اغلب در مورد حالات مشرکین و کفار دور می‌زند، و اعلامیه هائی که درباره آنها در ارتباط به امر قیامت صادر شده بسیار تند و زننده است و بقدری خدایتعالی در شدت عذاب آنها تأکید می‌فرماید که گاهی موجب اعجاب می‌شود، البته چون این امر یک مسئله خصوصی و شخصیتی است که مربوط به خود حقتعالی می باشد، یعنی اهل شرک و کفر برای او سبحانه و تعالی شریک و همدست قائل شده‌اند، که این یک گناه بزرگ و غیرقابل بخشش است و در قرآن مجید صراحتاً می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ[2]

خدا نمی بخشد آنان را که براو شرک آورند و می بخشد گناهان غیر از شرک را برای هرکس که بخواهد.

۱. غافر/ ۵۲.
۲. نساء/ ۱۱۶.

و این شرک هم انواع و اقسام دارد، تنها بت‌پرستی نیست، بلکه کسانی که برای خدا پسر قائلند یا ملائکه را فرزندان خدا می‌دانند آنها هم از این امر مستثنی[1] نیستند.

اینست که می بینیم خدایتعالی آیات بسیاری با لحنی شدید در تعذیب آنان آورده که بسیار هشداردهنده است.

ولی در این کتاب شریف سعی شده است که حتی الامکان کمتر به مسئله عِقاب و سزا و کیفر مشرکین اشاره شود چون اصلاً این گروه در هر دوران و زمان طالب حق و حقیقت نبوده و اهل تحقیق هم نیستند و اگر هم چیزی به گوش آنان برسد باور ندارند.

امّا همانطور که قبلاً تذکر داده شد این کتاب بیشتر برای کسانی نوشته شده که خارج از ممالک اسلامی زندگی می‌کنند، و چون اهل اسلام هم اعتقاد به مبدأ داشته و هم به معاد در عین حال این تذکر برای همه افراد اهل عالم لازم است.

بنابراین در اینجا بهتر است که به گوشه‌ای از حالات کفار و مشرکین در رستاخیز اشاره شود، ولی نگارنده بطور مشروح تفسیر صدها آیات قرآنی را درباره اهل شرک و کفر و اهل جرم و عصیان در صحنه رستاخیز در کتاب «سرنوشت انسان» در امر معاد بیان داشته که طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند (خوب توجه داشته باشید).

در سوره انعام آیه ۲۲ می فرماید: **وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ** اشاره براینکه: در آن روز که همه را محشور می‌کنیم، به مشرکان می‌گوئیم آنها را که شریک خدا پنداشتید کجا هستند؟ سپس آنها به دروغ سوگند می‌خورند که ما مشرک نبودیم، و چون این گروه در آن روز آثار عذاب را مشاهده می‌نمایند، هیچگونه مهلتی به آنها داده نخواهد شد.

در پیرو آیات دیگر در رابطه با همین معنا می‌فرماید: در قیامت آثار خواری و مذلت بر مشرکان و تبه کاران هویدا باشد، هیچکس نتواند آنها را از عذاب الهی برهاند، و آنان به سزای انکار و عناد خود خواهند رسید.

در همان روز است که اهل کفر و عصیان بر خطا و جرم خود واقف شده

و دیگر کاری از دستشان ساخته نیست، ناچار به مقام عدالت تسلیم شده به عقوبت خود گرفتار خواهند شد.

و در جای دیگر خدایتعالی می‌فرماید:

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ.[1]

بخاطر بیاورید روزی را که از هر امّتی گواهی برآنها مبعوث می‌کنیم، سپس به کافران اجازه سخن گفتن داده نمی‌شود، (چرا که اعضاءِ آنها خود بر کفر آنها گواهی می‌دهند) و آنان هیچ توانائی بررضایت طلبیدن و عفو را ندارند.

و در پیرو این آیات خطاب به رسول اکرم می‌فرماید: در آنروز که از هر امتی گواهی از خودشان برآنها مبعوث می‌کنیم، تو را گواه برآنها قرار می‌دهیم، و ما این کتاب آسمانی را برتو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

حاصل آنکه خدایتعالی اشاره فرموده، که آنان که انکار نبوت حضرت ختمی مرتبت را می‌نمودند، این انکار در واقع از نظر تکذیب قیامت بوده است، که نمی‌خواستند باور کنند حشر و نشری در کار است، از آن جهت قرآن مجید از باطن آنها خبر می‌دهد: **بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً**[2]، یعنی داعی ایشان به انکار نبوت همان تکذیب قیامت است که در پیرو آن اشاره می‌فرماید: برای آنها عذابی دردناک آماده است و در تنگنای دوزخ جایگزین خواهند شد.

اما در آیات دیگری چنان نمودار است که اوضاع و حالات ستمکاران و مجرمین وضع مشابهی با حالات مشرکین دارد، چون در واقع همان مشرک هم برنفس خود ستم کرده و از این جهت مجرم است.

خدایتعالی جائی می‌فرماید:

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً[3]

روزی که می بینند فرشتگان را، آن روز بشارتی برای مجرمان نخواهد بود، بلکه روز مجازات و کیفر آنان است و آنان می‌گویند ما را امان دهید و معاف دارید.

۱. نحل / ۸٤.
۲. فرقان / ۱۱.
۳. فرقان / ۲۲.

در این آیه شریفه گذشته از معنای خاص آن، اشاره به دیدار ملائکه در روز رستاخیز برای عموم است، و چنان می‌رساند که در آن عالم با آن نظام مخصوصی که حکمفرما است، پرده از روی بعضی از نادیدنیهای عالم دنیا برداشته شده و حالات دیگری به وجود می‌آید و قدرت بصیرت به حدی می‌رسد که می‌توان برآن چیزهائی که در دنیا فقط از راه خیال تجسم آن مقدور است مشاهده کرد، لذا طبق این آیه شریفه و آیات دیگر در رابطه با همین معنا دیدار ملائکه و فرشتگان برای عموم چه اهل سعادت و چه اهل شقاوت در قیامت میسّر است.

اکنون توجه به این نکته لازم است که لطف و عنایت پروردگاری را در هیچ مورد نباید فراموش کرد، اگر می بینید که خدایتعالی دربارهٔ اهل کفر و شرک مجازاتهای سختی را یادآور شده ببینید در مقابل برای اهل ایمان و تقوا چه مقام و درجاتی قائل گردیده است، اصلاً همانطور که قرآن مجید اشاره می‌فرماید: رحمت حقتعالی همه چیز را در عالم فرا گرفته است مسلماً این موهبت عظیم صدچندان در دارآخرت گسترش خواهد یافت (البته در پایان این کتاب در مسئله دوزخ و بهشت بحث بیشتری در این مورد خواهیم داشت).

در دادگاه الـهی پرونده هر کس نزد خود اوست!

آنچه که مسلم است پرونده اعمال آدمی از نیک و بد چه در دنیا و چه در عالم برزخ و چه در دارآخرت از او جدا نمی‌شود و همیشه ملازم با او می باشد، یعنی دانائی و بینائی هر فردی براعمال و رفتارش همان پرونده او می باشد که همیشه با او همراه است.

اینکه می بینید گاهی قرآن می‌فرماید: پرونده عمل نیکوکاران را به دست راست آنها می‌دهند و بدکاران را به دست چپ، این ایماء و اشاره‌ای است برای دو گروه از خلق عالم، همچنان که قبلاً خواندید گروهی در صحنه رستاخیز سفیدروی و گروهی سیاه‌روی هستند.

امّا آنچه که در اینجا شاهد کلام است، بیانی از قول حقتعالی می باشد

که می‌فرماید:

وَكُلَّ اِنسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنقِهِ ونُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ القِيمَةِ كِتاباً يَلْقيهُ مَنْشُوراً اِقْرأ كِتابَكَ كَفىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيباً [1]

اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده‌ایم (یعنی عمل بنده لازم اوست و از او جدا نمی‌شود) چنانچه طوق لازم گردن است و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آنرا در برابر خود گشوده می بیند و آن صحیفه عمل اوست که آنرا نزد خود بازمی بیند، (یعنی دیگر کردار او آشکار است) و به او می‌گوئیم بخوان کتاب خود را (پرونده اعمال خود را ورق بزن ببین چه کرده‌ای) کافیست که امروز خود حسابگر کار خود باشی.

در اینجا هیچگونه جای تعجب نیست که انسان بخواهد در آن روز نامه عمل خود را بخواند، شما قبلاً اطلاع حاصل نمودید که آثار هر چیز در دنیا باقی می‌ماند مگر آنکه خدا بخواهد آنرا محو کند، حتی شنیدید که هر صوتی که از دهان خارج می‌شود در عالم فضا طنین انداز است، و بخوبی در همین زندگانی فعلی خود در دنیا می بینید که صدای افرادی که پنجاه سال قبل از حلقوم آنها خارج شده و بوسیله دستگاه ضبط صوت، ضبط گردیده تا صدها سال دیگر ممکن است عین آن صدا برگردانیده شود، پس با این حال چه‌بسا در رستاخیز در موقع خواندن پرونده خودمان همان اصواتی را که در دنیا درباره اعمال خود بکار برده‌ایم وتوسط دستگاه عظیم ضبط صوت الهی ثبت شده است اتوماتیک‌وار اعمال ما را برملا سازد و حتی احتیاج به سخن گفتن ما هم نباشد.

در تفسیر المیزان: در ذیل این آیه شریفه اشاره می‌فرماید: کتابی که در روز قیامت برای انسان بیرون می‌کشند، کتاب خود اوست و هیچ ربطی به غیر او ندارد، و این کتاب حقایق تمامی اعمال او را دارد بدون آنکه کوچکترین عمل او را از قلم انداخته باشد، و اعمالی را که آمارگیری نموده به حقایقش که یا سعادت و یا شقاوت و یا نفع و یا ضرر است جلوه می‌دهد، جلوه‌ای که هیچ ابهامی نداشته باشد و جای هیچگونه عذری باقی نمی‌گذارد.

۱. اسراء/ ۱۳ و ۱۴.

از این بیان معلوم می‌شود به اینکه کتاب اعمال به حقایقش از ادراک انسان پوشیده نیست و در پس پرده غفلت است و خداوند در روز قیامت آنرا از پس پرده بیرون می‌کشد و آدمی را به جزئیات آن باخبر می‌سازد.

این آیه شریفه تفسیری به تفصیل دارد که در اثر کثرت مطالب مقدور نیست به شرح آن پرداخته شود و اکنون در ارتباط با همین معنا توجه خواننده را به آیات دیگری جلب می‌نمائیم.

در جای دیگر می‌فرماید: **يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ، فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُا كِتَابِيَهْ... وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ...**[1] اشاره براینکه آن روز همگی شما برخدا عرضه می‌شوید و از شما هیچ سرّ پنهانی مخفی نمی‌ماند، امّا کسی که نامه عملش را به دست راستش داده باشند از خوشحالی فریاد می‌زند: بیائید نامه‌ام را بخوانید که به سعادتم حکم می‌کند، من در دنیا یقین داشتم که روزی حسابم را می بینم، پس او در یک شادمانی و عیشی است که از آن خشنود است، در بهشتی است در مقامی فرح‌بخش که انواع درختان پر میوه نزدیک به هم و به نعمتهای بسیاری مرزوق می باشد.

اما کسی که نامه عملش را به دست چپش داده باشند می‌گوید ای کاش نامه‌ام را به من نداده بودند و حسابم را نمی‌دیدم که چیست و ای کاش مرا مرگ نابود کرده بود!

در پیرو این آیات مطالبی درباره حالات مجرمین و گناهکاران در رستاخیز است که در اینجا ضرورتی برای تفسیر آن نیست ولی در ارتباط با این معنا در جای دیگر قرآن مجید می‌فرماید: آنان که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود، آنان حسابی ساده و آسان دارند و آنان که پرونده اعمالشان از پشت‌سر به آنها می‌دهند فریادشان بلند و به‌سوی هلاکت می‌روند.

۱. حاقه / ۱۷ و ۱۸.

مـــدت توقف در مراحل رســـتاخیز!

بعد از آنکه دوران حیات برزخی در عالم ارواح پایان پذیرفت، باید دانست که ارواح چگونه از آن مرحله به مرحله رستاخیز رهسپار می‌شوند.

قبلاً این موضوع گذشت که در حادثه اول رستاخیز چه تحولات عظیمی در عالم جوّ و آسمانها و زمین بوجود می‌آید، شنیدید که آسمان چون طوماری بهم پیچیده می‌شود و همانند فلز گداخته‌ای با دود و ابرهای غلیظ تیره و تار می‌شود و کواکب فروریخته می‌شوند و خلاصه امکان وجود حیات در فضا سلب شده و زمین هم به زمین دیگری تبدیل می‌شود که در اثر گرفته شدن نور از کرات نورانی دیگر به زمین هم هیچ نوری نرسیده و پرتوی از نور الهی آنرا روشن می‌دارد که خود فرمود:

وَاَشْرَقَتِ الْاَرضُ بِنُورِرَبِّها...[1]

و دیگر زمین هیچ حاجتی به آفتاب و ماهتاب ندارد و صحنه محشر به نور الهی روشن می‌گردد.

این موضوع را هم شنیدید و در فصل اول مطالبی گذشت که در عالم ارواح و یا به اعتبار دیگر در عالم برزخ دو دسته از ارواح یکی در منطقه‌ای بنام «وادی السلام» و دیگری در منطقه «وادی برهوت» حیات برزخی خود را ادامه می‌دهند و از آنطرف از نظر علمی هم اشاره‌ای شد که جایگاه ارواح در مراتب هفتگانه‌ای نسبت به مقام آنهاست که اگر یاد شما باشد جایگاه نیکوکاران را در جهان سوم بنام «جهان سمرلاند» متذکر شدیم.

و اکنون که به گفته علماءِ علم الروح تمام عالم فضا از ساکنین ارواح تشکیل شده و در آسمان هم کمتر خلائی موجود است که ارواح ساکن نباشند با این فرضیه چگونه در تحول عظیم رستاخیز که اوضاع آسمانها دگرگون شده و عالم فضا غیرقابل حیات می باشد، ارواح می‌توانند به حیات خود ادامه دهند.

۱. زمر/ ۶۹.

خوب است خواننده هر بخشی از این کتاب را که مطالعه می‌کند این موضوع را فراموش نکند که قرآن اشاره می‌فرماید: **روح از امر پروردگار است** و از هر بحثی که در پیرامون مسئله روح بعمل می‌آید باید کاملاً توجه داشت که در معنا حقیقت امر مکتوم است.

همچنان دقت در این آیه شریفه مورد اهمیت است که می‌فرماید:

تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ اِلَيْهِ فی يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسينَ اَلْفَ سَنَةٍ [1]

فرشتگان و روح به سوی او عروج می‌کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.

قبلاً تفسیر این آیه شریفه در بحث روح در فصل اوّل گذشت و اشاره شد که صاحب تفسیر المیزان گفته است که از ظاهر کلام چنین برمی‌آید که در اینجا مراد به روح آن روحی است که در آیه شریفه: **قُلِ الرُّوحُ مِن اَمْرِ رَبّی** از امر خودش خوانده و این روح غیرملائکه است.

امّا آنچه که در این بحث شاهد کلام می باشد آنست که گفته شود: در آن روز که تحول عظیم بوجود آمده و توقف هر موجودی در آسمانها امکان‌پذیر نیست تمام ارواح و تمام ملائکه که ساکن آسمانها هستند، بسوی او بالا خواهند رفت و اگر در پیرو همین آیه شریفه دقت شود، خواهیم دریافت که می‌فرماید این واقعه در آن روزی انجام می‌گیرد که: **يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ** روزی که آسمان چون مس ذوب شده و فلّز گداخته باشد و خلائی در آن وجود نداشته باشد که قابل حیات برای ملائکه و روح باشد.

بنابراین، با توضیح این مطلب در تحوّلات عظیم رستاخیز دیگر امکان حیات در آسمانها وجود ندارد و بطوری که اشاره شد محل سکونت و استقرار ملائکه و ارواح در مراتب مختلفه آسمانها می باشد. در اینجا نگارنده خارج از بیان تفسیر می‌گوید: شاید عروج ملائکه و روح در آیه شریفه اشاره به همان موقعیتی است که اولین حرکت در تحول واقعه هیجان‌انگیز رستاخیز باشد، و پس از عروج ساکنان آسمانها به عالم بالا در مراحل بعد که آرامشی حاصل می‌شود و

١. معارج / ٤.

امکان حیات با نظام مخصوص آخرتی در زمین و آسمان بوجود می‌آید اوضاع به حالت دیگری تغییر پیدا خواهد کرد.

اما در **تفسیر المیزان**، در ذیل آیه شریفه آورده: منظور از روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است بطوری که از سیاق آیات بعدی برمی‌آید، روز قیامت است و مراد به این مقدار بطوری که گفته‌اند اینست که اگر آنروز با روزهای دنیا و زمان جاری در آن تطبیق شود معادل پانصد هزار سال دنیا می‌شود (نه اینکه در آنجا هم از گردش خورشید و ماه سالهائی شمسی و قمری پدید می‌آید) ومراد به عروج ملائکه و روح در آن روز بسوی خدا اینست که آنروز ملائکه به سوی خدایتعالی برمی‌گردند، چون در آنروز تمامی عالم به او برمی‌گردد.

آری روز قیامت روز ظهور هیچ و پوچ بودن اسباب و از کار افتادن آنها و بطلان روابطی است که در دنیا بین اسباب و مسببات برقرار بوده آنروز تمام موجودات بسوی خدای عزوجل برمی‌گردند و هر موجودی در معرج خود بسوی او رجوع می‌کند.

البته این نکته را هم باید توجه داشت که اگر روز را هم ملاک زمانی قرار دهیم هر روزی مشتمل بر ساعات و دقایقی هست که در هر لحظه از آن امکان اتفاقات بسیاری موجود است، همچنان این روز پنجاه هزار سال که این در لحظات اولیه است که ملائکه و روح به عالم بالا عروج می‌کنند.

در **تفسیر نمونه**، آورده است: که در این آیه تعبیر به «پنجاه هزار سال» از این نظر است که آن روز برحسب سالهای دنیا تا این حد ادامه پیدا می‌کند و با آنچه در آیه ۵ از سوره سجده آمده است که مقدار آن را یکهزار سال تعیین می‌نماید منافاتی ندارد، زیرا همانگونه که در روایات وارد شده است در قیامت پنجاه موقف است و هر موقف به اندازه یکهزار سال طول می‌کشد.

ببینید همانطور که قبلاً اشاره شد نظام جهان آخرت با نظام این جهان تفاوت کلی دارد و ما غیر از آنکه در تصور خود مسائلی را بگنجانیم امکان درک حقایق را مقدور نمی‌بینیم، مثلاً در ذیل این آیه شریفه روایتی از تفسیر «**مجمع‌البیان**» نقل شده که می‌گوید: «ابوسعید خدری» گفته است: بعد از نزول این آیه کسی به نزد رسول خدا عرض کرد: که چقدر این روز طولانی است!!

آنحضرت فرمود: قسم به کسی که جان محمد به دست او است آن روز برای مؤمن سبک و آسان می‌شود، آسان‌تر از یک نماز واجب که در دنیا می‌خواند!

خوب حالا توجه کنید که ما این مسئله را چگونه می‌توانیم در ذهن خود حل کنیم، آیا این چه نظامی در رستاخیز حکمفرما است که دوران آن برای اهل ایمان در حد یک نماز و برای اهل جرم و عصیان پنجاه هزار سال است؟!

در تفسیر این آیه شریفه مطالب بسیار است، چون تمام آنچه درباره رستاخیز آمده در ظرف همین روز پنجاه هزار سال گنجانیده شده است، یعنی همانطور که قبلاً اشاره شد در چند صد مورد خدایتعالی اشاره به حالات روز رستاخیز کرده که اغلب در آغاز آیات مربوطه کلمه «یوم» بکار برده شده است، همچنان که اشاره به بعضی از آنها شد «**یَوْمَ یُبْلَی السَّرائِر**» (روزی که پنهانیها آشکار شود) و همچنین آیات بسیار دیگر که فرمود: روزی که مردم در پیشگاه پروردگار عالم بایستند، روزی که زمین بلرزه درآید، روزی که ملائکه رؤیت شود، روزی که زنهای شیرده بچه‌های خود را رها کنند، روزی که روی بعضی سیاه و روی بعضی سفید است، روزی که کسی یارای سخن گفتن ندارد، روزی که اعضاء و جوارح بدن شهادت می‌دهند، روزی که ستمکاران انگشت حسرت به دهان فرومی برند، روزی که مال و اولاد برای کسی نفعی ندارد، روزی که اهل عالم در صحنه محشر اجتماع دارند، روزی که آدمی را از آنچه در دنیا کرده آگاه می‌سازند و خلاصه روزی که اهل تقوی به بهشت می‌روند و اهل دوزخ به جایگاه خود رهسپار می‌شوند.

اینها و صدها آیات دیگر که در فاصله زمانی «یوم» قرار گرفته‌اند همه در مضمون آیه مورد تفسیر تجلّی دارند که فرمود: **تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ والرُّوحُ اِلَیْهِ فی یَوْمٍ کانَ مِقدارُهُ خَمْسینَ اَلْفَ سَنَةٍ** منتها معنای هر آیه در هر اوقات و مرحله از آن روز بظهور می‌رسد، همچنان که در مرحله اولیه آن ملائکه به عالم بالا صعود می‌کنند، و بنا بر آنچه که در منابع اسلامی آمده است، رستاخیز و قیامت مراحل و مواقف متعددی دارد، تا برنامه الهی هریک به نوبه خود به مرحله اجرا درآید و این روز بزرگ را بپایان برساند.

حیـات حیوانی در جهان ارواح و رسـتاخیز!

دورنـمای عـالم ارواح حـاکی از مسـائلی اسـت که بـی ارتبـاط بـا نقش کنونی دنیای خاکـی ما نمی باشد، یعـنی آنچه که در این دنیا وجود آن منشأ اثری می بـاشد می‌تـواند در آن جـهان «جهـان اثیـری» به طریـقی خودنمائـی کند، این مناظر طبـیعی و زیبا، ایـن حیوانات مختلف و گونا گون، این پرندگان، این نباتات و گلها و همچنـین آنچه که مورد لذت و فـرحنا کی برای افراد بشر بـوده و آنچه که مورد نفرت و شکـنجه می باشـد همه در آن عالم بـنحوی نمودار اسـت که در خلال مطالب همین کتاب به آنها اشاره شده است.

البـته قرآن مجیـد در این مـورد سرنخی به دسـت ما داده اسـت که دانسته شود، حیوانات وحشـی هم در ظهور رستاخیز محشور می‌شوند و هرچه که قابل حشر بـاشـد وجود آن بنحوی در عـالـم برزخ و عالم ارواح نمایـان اسـت، ولی چگونگی حیات آنهـا در آن عـالم را خدا می‌داند و آنـچه که او خود سبـحانه و تعالـی از نظر آگـاهـی بـنـدگان در این مـورد اشـاره نـموده آیه شریفـه اسـت کـه می فرماید: **وَاِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ**[1] اشاره براینکه، و آن روزی که حیوانات وحشی که هرگز با انسان اُنس نمی‌گیرند مانند انسانها زنده شوند.

با آنکه در تفسیر این آیه شریفه نزد مفسرین اختلافاتی موجود است، ولی صاحب تفسیر المیزان می فرماید: ظاهر آیه از اینجهت که در سیاق آیاتی قرار دارد که روز قیامت را تـوصیف می‌کنـد؛ اینست که وحشی هـا هم در روز قیامت مانند انسانـهـا محشور مـی‌شـوند و این مـفسّر عالـیـقدر در این مـورد استناد به آیـه شریـفه می‌نماید که خدایتعالی فرمود:

وَمٰا مِنْ دٰابَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَلَا طٰائِرٍ یَطِیرُ بِجَنٰاحَیْهِ اِلَّا اُمَمٌ اَمْثٰالُکُمْ مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْءٍ ثُمَّ اِلٰی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ[2]

۱. تکویر/ ۵.
۲. انعام/ ۳۸.

هیچ جنبنده‌ای در زمین و مرغی در هوا که با دو بال می پرد نیست مگر آنکه آنها هم مانند شما امتهائی هستند، ما در کتاب از گفتن هیچ حقیقتی دریغ ننمودیم و سپس همه آنها بسوی پروردگارشان محشور می‌شوند.

پس این آیه شریفه صراحت دارد که تمام جنبنده‌های روی زمین از حیوانات و طیور و حشرات در قیامت محشور خواهند شد همانطور که علم جدید روحی هم در این مسئله تصریح کرده است، ولی فراموش نباید کرد که حیات آنها در رستاخیز مشمول همان حیاتی می باشد که در نظام رستاخیز حکمفرما می باشد، یعنی مقایسه آن با نظام حیات این جهان قابل درک نیست!

در تفسیر نمونه، در ذیل این آیه شریفه آورده است: که هریک از انواع حیوانات و پرندگان برای خود امّتی هستند همانند انسانها که بعضی شباهت آنها را با انسانها از ناحیه اسرار شگفت انگیز خلقت آنها دانسته اند، و جمعی معتقدند که منظور شباهت آنها با انسان از نظر درک و فهم و شعور است که در عالم خود خدا را می‌شناسند و به اندازهٔ توانائی خود او را تسبیح و تقدیس می‌گویند، اگرچه فکر آنها در سطحی پائین‌تر از فکر و فهم انسانها می باشد.

ولی در هرحال همانطور که در پایان آیه خدایتعالی متذکر شده است: تمام آنها و هر جنبنده‌ای بسوی خدا در رستاخیز جمع می‌شوند.

و در آن تفسیر اضافه می‌کند: که ظاهر اینست که، ضمیر «هُم» در این جمله به انواع و اصناف جنبندگان برمی‌گردد، و به این ترتیب قرآن برای آنها نیز قائل به رستاخیز شده است.

و بیشتر از مفسران هم این مطلب را پذیرفته اند که تمام انواع جانداران دارای رستاخیز و جزاء و کیفرند، تنها بعضی آیه را بروجه دیگر تفسیر کرده و حشر را همان بازگشت به پایان زندگی و مرگ کرده اند، در حالیکه اینطور نیست و همانطور که مفسرین عالیقدر بیان داشته اند ظاهر این تعبیر در قرآن مجید همان رستاخیز و برانگیخته شدن در قیامت است که تا همان اندازه که خدایتعالی درک و فهم به آنها داده است، خود تکلیف محدود آنها را معین کرده، و لذا باید برای پاره‌ای از اسرار که اکنون نزد ما مکتوم است برانگیخته شوند.

و در روایات اسلامی نیز احادیث متعددی در زمینه رستاخیز حیوانات دیده می‌شود که از جمله در تفسیر «مجمع‌البیان» و «نورالثقلین» آورده: از ابوذر نقل شده است که می‌گوید: ما خدمت پیامبر صلّی الله علیه وآله بودیم که در پیش روی ما دو بز با یکدیگر شاخ زدند، پیغمبر فرمود: می‌دانید چرا اینها به یکدیگر شاخ زدند، حاضران عرض کردند: نه، پیامبر فرمود: ولی خدا می‌داند چرا؟ و به‌زودی در میان آنها داوری خواهد کرد.

در تفسیر المنار در ذیل آیه شریفه در روایتی از طرف اهل تسنن از پیامبر نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: خداوند تمام این جنبندگان را روز قیامت برمی‌انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی می‌گیرد، حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری به او شاخ زده است از او خواهد گرفت.

اصلاً این معنا دلیل عقلی هم دارد، از آن جهت چه‌بسا بعضی از حیوانات بی زبان که مورد شکنجه انسانها قرار می‌گیرند، مثلاً از حدّ طاقت آنها زیادتر بار بر آنها تحمیل می‌کنند و آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند و در حق آنها بی عدالتی روا می‌دارند، باید رستاخیزی برای آنها باشد که در امرشان داوری شده و حق مظلوم از ظالم گرفته شود.

نکته‌ای که در پایان این بحث مورد توجه است، آنست که باید دانست بعضی این آیه را دلیل بر تناسخ گرفته‌اند و می‌گویند: از نظر اینکه روح انسانی برای تزکیه شدن به کالبد این حیوانات رفته است آنها به عالم ارواح محشور می‌شوند، و حال آنکه این عقیده برخلاف قانون تکامل و برخلاف منطق عقل می باشد، یعنی اگر بنا شود که بجای انسان مجرم و گناهکار حیوانی محشور شود و کیفر ببیند، پس آن زمان که روح در کالبد انسانی بوده وضع آن انسان چه می‌شود و او چگونه به کیفر خواهد رسید.

در این مورد در بخش سوم همین کتاب مشروحاً بطلان این امر ثابت شده و علم امروز هم خود از نظر آزمایشهای بسیاری موجودیت حیوانات و جنبندگان را در عالم ارواح و در حیات برزخی بطور گسترده‌ای ثابت کرده است. به ادامه این بحث توجه نمائید.

حشـــر تمام جنبندگان در نظام مخصوص رســـتاخیز!

در صفحه قبل موضوع حشر حیوانات و تمام جنبندگان از نظر قرآن مجید مورد توجه شما قرار گرفت و اکنون گفته می‌شود: هر موجودی که در روز قیامت در صحنه رستاخیز محشور شود در عالم ارواح یا «عالم اثیری» هم حیات مخصوصی داشته است، همچنان که تا امروز کتابها و مقالات متعددی در این مورد از طرف محققان و روانپژوهان نوشته شده و از نظر آزمایشات بسیاری که بعمل آمده این امر را ثابت کرده‌اند، گرچه این موضوع مربوط به عالم ارواح است ولی چون در اینجا ارتباط مستقیم به مسئله رستاخیز دارد و با آیه شریفه که قبلاً تفسیر آن گذشت کاملاً مرتبط می باشد لذا بحث خود را در این مورد ادامه می‌دهیم.

در کتاب «انسان روح است نه جسد» آورده است: از مسائلی که مورد اتفاق همه علمای روحی می باشد اینست که حیوانات هم جسد اثیری دارند و پس از مرگ و متلاشی شدن جسد مادی با جسد اثیری باقی می‌مانند، و در جهان اثیری مخصوص به خود به حیات خویش ادامه می‌دهند، چون قول معتبر اینست که حیوانات در حیات اثیری خویش به جهانهای روحی و عقلی که مخصوص انسانها است نمی‌رسند و برای اثبات این مسئله عده‌ای از بحث کنندگان روحی معتقدند وقتی که برحسب ناموس آفرینش برای انسانها جسد اثیری باشد، که قابل تکامل جهت رسیدن به جهانهای عقلی و روحی است، پس این ناموس کلّی در مورد سایر جانداران نیز عمل می‌کند، و آنها هم دو جسد دارند، منتها جسد اثیری حیوانات برحسب آفرینش دارای آن قابلیت نیستند که به جهانهای روحی آدمی برسند ولی در جهان دیگر مخصوص بخود می‌توانند با جسد اثیری به حیات خود ادامه دهند.

ما نمی‌توانیم بطور تفصیل در این باره بحث کنیم، زیرا قصد ما اینست که تا حدود امکان معلومات عمومی مورد اتفاق علم روحی جدید را بیان کنیم، یکی از آن معلومات مورد اتفاق اینست که در هرحال همه موجودات حیات دیگری بعد از مرگ جسد مادیشان دارند که در این جهان پهناور هستی در یک صورت و

مکان خاصی به هستی خود ادامه می‌دهند تا وظائف طبیعی حیات خود را انجام دهند.

این قانون کلّی شامل حیوانات اهلی و غیراهلی هم می‌شود، همانطور که در مورد ماهیها و حشرات و پروانه‌ها هم این قانون صدق می‌کند، حیوانات درنده همان شکل ظاهری خود را دارند ولی بواسطه عدم احتیاج به غذای مادی خوی درندگی را از دست می‌دهند.

هم اکنون در عالم ارواح پرندگان و پروانه‌های بسیار زیبا و درخشان در آن مناظر باغستان و عالم اثیری و اماکن عمومی به‌حد وفور یافت می‌شوند و از انسان هیچ ترس و وحشتی ندارند.

با آنکه قبلاً در بخش سوم همین کتاب درباره چگونگی پیام ارواح مطالبی به تفصیل گذشت که چگونه می‌توان پیام آنها را مورد پذیرش قرار داد، اکنون با توجه به اینکه تا چه حد پیام آنها مورد قبول است به یکی از پیامهای آنها در رابطه با همین معنا توجه نمائید.

در ارتباط با یکی از ارواح پیشرفته چنین گفته است که: در جوار ما ارواح حیوانات زیادی هستند که همه آنها در آنجا با صلح و آرامش کامل زندگی می‌کنند، در آن عالم «سرزمین حیوانات» همه حیوانات و پرندگان بدون ترس از یکدیگر با هم زندگی می‌کنند، در آنجا باغهای زیاد و بسیار زیبا می باشد که مملو از گلهای متنوع با رنگهای مختلف است و در آن محیط اثیری دریاچه‌های زیبا و رودخانه‌ها و پرندگان عجیبی هستند که دارای رنگهای جذاب می باشند، حشرات جهانی عالم ارواح مانند حشرات زمینی نیستند بلکه تکامل یافته می باشند.

در هرحال کتابهای بیشماری در مورد حیات حیوانی و نباتی در عالم اثیری ارواح تاکنون نوشته شده که اکثر هم در مطالب آن با هم اتفاق نظر دارند، و بعضی از مدیومهای معروف هم که قدرت جلاءِ بصری قابل توجهی دارند آن مناظر را مشاهده کرده‌اند و حتی عکسهائی از شکل گلها و پروانه‌های «عالم اثیری» بوسیله دستگاههای مخصوص در چندین جلسه در حضور هیئت علمی روحی ضبط کرده‌اند.

البته این معنا قبلاً گذشت که اگر برای آنان که در مسائل علمی استبعادی پیش می‌آید و نمی‌توانند مطالبی را درک کنند هیچگاه نمی‌توان اصل موضوع را انکار کرد مگر آنکه از طریق تحقیق نفی آنرا اثبات نمایند.

پس در این بحث ارتباط این معنا در خصوص حشر تمام جنبندگان با آیات قرآنی روشن گردید و اگر مطالبی هم از نظر علمی با آن تطبیق داده شد باید اهل تحقیق در حقیقت آن کاوش به‌عمل آورده و با استدلال صحت آنرا تأیید نمایند.

حشر موجودات نامرئی «جن و شیطان»

چه خوب دشمنهای نامرئی که در این دنیا با آدمی ستم روا داشته‌اند در آخرت با آنها مواجه خواهند شد، و بلاشک خدایتعالی سزا و کیفر آنها را که در گمراهی انسان کوشیده‌اند در آن روز جزا خواهد داد.

آری قبلاً گفتیم تمام جنبندگان در صحنه رستاخیز محشور خواهند شد و جن و شیطان هم جنبندگان نامرئی هستند که با آن ارتباط نزدیکی که در دنیا با آدمی دارند، حشر آنها در رستاخیز ضروری و کیفر آنها حتمی است.

و گذشته از این از نظر قرآن مجید، جن و انس یک وجه مشترکی با هم دارند که حتی خدایتعالی در امر خلقت این دو را مترادف قرار داده و می‌فرماید:

وَمٰا خَلَقْتُ الجِنَّ وَالْإِنْسَ اِلّا لِيَعْبُدُونِ[1]

و نیافریدم جن و انس را مگر برای آنکه بپرستند مرا.

لذا بلاشک آنها هم همانند انسان به صحنه رستاخیز خواهند آمد و مراحل دادگاهی خود را طی خواهند کرد، و حتی در مقام کیفر با آنان که از آنها پیروی کردند رهسپار دوزخ خواهند شد، که فرمود:

۱. ذاریات / ۵۶.

قَالَ ادْخُلُوا فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ مِنَ الجِنِّ وَالْاِنْسِ فی النّارِ...[۱]

داخل شوند در صف گروههای مشابه خود از جن و انس در آتش...

و قبلاً در بخش گذشته شرحی به تفصیل درباره جن و شیطان گذشت که شیطان هم از طایفه جن بوده، و نیز گفته شد که گروه جن هم همانند انسان مؤمن و کافر دارند، بنابراین باید تمام آنها در رستاخیز محشور شده و هر گروه که نافرمانی کردند کیفر و سزای خود را ببینند.

اکنون به اصل مطلب برگردیم که خدایتعالی درباره حشر جنبندگان نامرئی می‌فرماید:

وَیَوْمَ یحشُرُهُمْ جَمیعاً یا مَعْشَرَ الجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ الْاِنْسِ...[۲]

و آن روز که همه آنها را جمع و محشور می‌سازد و به آنان می‌گوید: ای جمعیّت شیاطین و جن شما افراد زیادی از انسانها را گمراه ساختید، دوستان و پیروان آنها از میان انسانها می‌گویند: پروردگارا! هریک از ما دو دسته (پیشوایان و پیروان گمراه) از دیگری استفاده کردیم (ما به لذات هوس آلود و زودگذر رسیدیم و آنها برما حکومت کردند) و به اجلی که برای ما مقرر داشته بودی رسیدیم، خداوند می‌فرماید: آتش جایگاه شماست جاودانه در آن خواهید ماند.

در اینجا این معنا روشن می‌شود که پیروان شیاطین و آنهائی که از شیطان در نافرمانیها الهام گرفته‌اند در رستاخیز با هم مواجه شده و در مقابل هم با یکدیگر به مخاصمه برمی‌خیزند و سئوال و جوابهائی ردوبدل می‌شود که جز حسرت و اندوه نتیجه ای نمی‌گیرند.

در تفسیر نمونه، در ذیل این آیه آورده است: که منظور از کلمه «جن» در اینجا همان شیاطین است، زیرا جن در اصل لغت همانطور که قبلاً هم گفته ایم به معنی موجود ناپیدا می باشد و در سوره کهف آیه ۵۰ دربارهٔ رئیس شیاطین «ابلیس» می‌خوانیم «کانَ مِنَ الجنّ» یعنی او از جن بود.

و این موضوع قابل دقت است، همانطور که خدایتعالی برای انسانها

۱. اعراف / ۳۸.

۲. انعام / ۱۲۸.

پیامبرانی فرستاده و مقرراتی برای آنان وضع کرده است برای جن هم تکالیفی مقرر شده است که در پیرو همین آیه اشاره به روز رستاخیز خطاب به هر دو گروه می‌فرماید: ای جمعیت جن و انس، آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برای شما بازگو می‌کردند و از ملاقات چنین روزی شما را بیم می‌دادند، و در آن موقع آنها برضد خود گواهی دهند و اقرار به کردار بد خود نمایند و متوجه شوند که زندگی پر زرق و برق دنیا آنها را فریب داده است.

و در پایان این بحث بد نیست که گفته شود در رستاخیز که آدمی می‌تواند با گروه جن و شیاطین مواجه شود، در نظام مخصوص آن روز می‌تواند ملائکه را هم رؤیت نماید، همچنان که خدایتعالی می‌فرماید: **يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلائِكَةَ لا بُشْرىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ...**[1] البته شأن نزول آیه درباره مجرمین است که برای اطلاع بیشتر باید به تفاسیر مراجعه شود.

نامهای قیامت از نظر قرآن مجید

از آنچه که در قرآن مجید آمده است چنان مستفاد می‌شود که قیامت را نامهای بسیاری است که بعضی در یک جمله یا یک آیه کوتاه ترکیب شده و نشانگر نام قیامت است، همچنان **يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهٰاد** و **يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِر** و بعضی هم منفرد ذکر شده که به آنها اشاره خواهد شد.

و قبلاً در این باره گفته شد که متجاوز از سیصد مورد کلمه «یوم» که مشخص کننده روز رستاخیز است در قرآن بکار برده شده و اصلاً در هفتاد مورد نام قیامت «**يَوْمَ الْقِيٰمَةِ**» در آیات مختلف به چشم می‌خورد و نام دوم قیامت که همان «**يَوْمِ الاٰخر**» است برمضامین گوناگون در ۱۱۴ مورد ذکر شده و جالب اینکه در اکثر موارد که در موضوع ایمان به خدایتعالی یادآور شده بلافاصله اشاره به ایمان قیامت و روز رستاخیز شده است همچنان، '**اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الاٰخِرِ ـ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ**

۱. فرقان / ۲۲.

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ـ وَالَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ که این معنا می‌رساند اعتقاد به مبدأ و معاد پیوند ناگسستنی دارد.

البته نامهای قیامت هریک وجه تسمیه‌ای دارد که در همین کتاب تفسیری از آنها گذشت، و هرکدام نمایانگر یک بُعدی از ابعاد آن روز بزرگ می‌باشد و اسرار مهمی از نظام آخرتی را آشکار می‌نماید.

و اکنون در اینجا اکثر از اسامی رستاخیز را که در قرآن مجید به نظر رسیده است متذکر می‌شویم، چه‌بسا با توجه به این نامها برای بعضی تنبّهی حاصل گردد.

یوم القیٰمة ـ یوم الاخر ـ یوم الدّین ـ یوم الموعود ـ یوم الموقف ـ یوم عبوس ـ یوم الفزع ـ یوم الحشر ـ یوم النشور ـ یوم ثقیل ـ یوم البعث ـ یوم الحق ـ یوم عظیم ـ یوم العرض ـ یوم التناد ـ یوم الحسرة ـ یوم الندامة ـ یوم الآزفة ـ یوم التّغابن ـ یوم الجمع ـ یوم الطّلاق ـ یوم الخروج ـ یوم عسیر ـ یوم الفصل ـ یوم کبیر ـ یوم الیم ـ یوم محیط ـ یوم مجموع ـ یوم مشهود ـ یوم الحساب ـ یوم عقیم ـ یوم المحاسبة ـ یوم المسئلَة ـ یوم الرّاجفة ـ یوم الواقعة ـ یوم الرادفة ـ یوم الفراق ـ یوم العذاب ـ یوم الفرار ـ یوم الحکم ـ والساعة، والطامة، والصاخة، والحاقة، والقارعة، والغاشیة.

و ده‌ها نام دیگر که همه حاکی از آن است که روزی بیاید که تمام اجساد اهل عالم از قبرها برانگیخته شده و با یک نظام مخصوص به ارواح خود تعلق گرفته در صحنه حساب و کتاب حضور بهمرسانیده و همگی در پیشگاه مقام ربوبیّت مؤدب بر پا ایستاده و در آن روز پرده کنار زده شده و اسرار درونها آشکار و پس از مراحل دادگاه الهی، جمعی با روی گشاده در مدت کوتاه و شاید دورتری بسوی دارالخلود بهشت رهسپار، و گروهی با چهره‌های درهم کشیده، در دورانی طولانی متوجه مکانی ناسازگار شوند.

مـعاد، در آخرین آیه که بر پـیامبر نازل شده است

خـدایتـعالـی در چنـد مـورد از قرآن مـجیـد هشدار داده اسـت که ای مردم بترسید و بـپرهیزید از روزی کـه به سوی او بازمی‌گـردید و هر کس به سزای اعمال خود می‌رسد، همـچنان آیه شریـفه می‌فرماید: **وَاتَّقُوا يَوْماً لَا تَجزى نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً**[1] یعنی بـتـرسید از آن روزی که هیـچکس بجای دیگـری جزا نمی بیـند و هیچگـونه عوضـی از او قبول نمی‌گـردد و شفـاعت او را سودی نمی‌دهـد و از هیچ جانب یاری نمی‌شود.

در رابطه بـا همین معـنا در همین کتاب خصـوصیات آن روز ذکر گردیده که هیچ چیـز غیر از ایمـان و عـمل صالح در آن روز بـکـار نمی‌خورد، نه مـال و نه فرزند و نـه دوست و نه کسی کـه بتوانـد بار گناه کسـی را بردارد و شفـاعت در آن روز تنها به اذن خدایتعالی صورت‌پذیر است.

امّـا آنچه کـه در ایـن بحـث شـاهد کلام اسـت، آنست که بـقـول بعضی آخرین آیـه که به رسـول اکـرم نازل شد، پیام هشداردهنـده‌ای در امر معـاد است، ببینید اهمیّت این معنا تا چـه حد است، همانطور که در اولـین کلام در آغاز نزول وحی خدایتعـالی به رسول خود اعلام مبدأ نمود بروجهی که دانسته شود آفرینش از آنِ پرورد گار است، که فرمود: **اِقْرَأْ بِاسمِ رَبِّكَ الَّذی خَلَقَ.**[2]

در آخرین کلام هم هشدار امر معاد و رستاخیز را چنین ظاهر فرمود:

وَاتَّقوا يَوْماً تُرجَعُونَ فيهِ اِلَى اللّهِ ثُمَّ تُوَفّىٰ كلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَهُمْ لا يُظلَمُونَ[3]

بپرهیزید از آن روزی کـه بـسوی خدا بازمـی‌گردید و سپس بـه هر کس آنچـه را که انـجام داده باز پس داده مـی‌شود و به آنـها ستم نـخواهد شـد، بلکه هـرچه می بینند نتایج اعمال خودشان است.

۱. بقره / ۱۲۳.
۲. تین / ۱.
۳. بقره / ۲۸۱.

در تفسیر رازی آورده است: که عبدالله عباس گفت: این آخر آیتی ست که از قرآن فرود آمد.

و این آیه شریفه یک تذکر کلّی و عمومی و جامعی است برای تأیید و تحکیم صدها آیات قرآنی و آنچه که قبلاً درباره معاد و رستاخیز که در قرآن مجید آمده است، همچنان که در آخرین مرحله خدایتعالی هشدار داده است: که ای مردم آگاه باشید که بازگشت همه بسوی اوست و هر کس به جزای اعمال خود خواهد رسید.

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه آورده است: جالب توجه اینکه در تفسیر درالمنثور از چند طریق نقل شده که این آیه آخرین آیه‌ای است که بر پیامبر اسلام نازل شده است و با توجه به مضمون آن هیچ بعید بنظر نمی‌رسد و اگر سوره بقره آخرین سوره‌ای که بر پیامبر نازل گردیده نیست منافاتی با این موضوع ندارد، زیرا می‌دانیم گاهی آیاتی که بعداً نازل شده به فرمان پیامبر در سوره‌های قبل قرار گرفته است.

اکنون این توجه حاصل گردید که اولین کلام حقتعالی در امر مبدأ و آخرین کلام او با پیامبر اکرم در امر رستاخیز و معاد بوده است.

موضوع «صراط» در مسئله قیامت چیست؟

از جمله مسئله‌ای که بسیار در محافل دینی مورد گفتگو می باشد، مسئله «صراط» در رستاخیز است که چون در این بخش موضوع معاد مطرح است، بی مورد نیست که توجه مختصری براین امر معطوف گردد.

در مسئله صراط مطالبی بسیار در تفاسیر آمده است که بیشتر برای اهل جرم و عصیان ناخوش آیند است، ولی چون از حقایق قرآنی نمی‌توان چشم‌پوشی کرد، در اینجا تا حدی که موجب خوشحالی اهل ایمان و تَنبُّه اهل جرم و عصیان باشد مطالبی را فشرده متذکر خواهیم شد.

در اول باید گفت «صراط» بمعنی طریق و راه است و گاهی هم به راه

راست تعبیر شده است و صاحبان تفاسیر گفته اند: طراط مسیری برای راه بهشت است که بصورت جسر و یا پلی از روی دوزخ مستقیم کشیده شده است، و گویا تنها راه بهشت از همین مسیر از روی همین جسر است و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نخواهد شد، و با اشاره به آیات قرآنی مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن گذشته مانند برق جهنده عبور می‌کنند و بعضی به دشواری می‌گذرند اما نجات می یابند، و اهل کفر و عصیان توانائی عبور از آنرا نداشته و به دوزخ سقوط می‌کنند.

این نکته را باید توجه داشت که اعتقاد به این مسئله از ضروریات دین مبین اسلام است، چرا که قرآن مجید در این امر تأکید کرده است، و نباید بهیچوجه شک و تردیدی در این امر حاصل کرد، چه بسا ممکن است برای بعضی این موضوع موجب اعجاب باشد، ولی باید دانست که برنامه الهی در مورد نظام کلّی رستاخیز و حیات جاودانی خلق عالم باید موبه‌مو اجراء شده و اگر بعضی از حقایق اکنون در فکر ما گنجایش نداشته باشد دلیل بر نفی موضوع نیست، ما نمی‌فهمیم و چه می‌دانیم این صراط برروی دوزخ چگونه کشیده شده و یا عبور از آن چگونه است، نظام آن جهان غیر از نظام این جهان است، ما نمی‌توانیم بهیچوجه مسائلی که در آنجا مطرح است با وضع دنیای فعلی خود مقایسه کنیم، تنها باید آنچه را که قرآن مجید متذکر شده بپذیریم و حتی در اینکه حکمت بعضی از اوامر الهی چیست زبان خود را ببندیم، پس توجه کنید که فرمود:

وَاِنْ مِنْكُمْ اِلّا وٰارِدُهٰا كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً، ثُمَّ نُنَجّي الَّذينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظّٰالِمينَ فيهٰا جِثِيّاً[1]

همه شما بدون استثناء وارد جهنم می‌شوید، این امری است حتمی و فرمانی قطعی است از پروردگار شما، سپس آنها که تقوا پیشه کردند از آن رهائی می بخشیم و ظالمان را در حالی که از ضعف و ذلّت به زانو در آمده اند در آن رها می‌کنیم.

در تفسیر این آیه شریفه مفسران گفتگوی دامنه داری ذکر کرده اند ولی آنچه که اکثر آنها انتخاب کرده اند و در تفسیر نمونه هم متذکر شده آنست که

۱. مریم / ۷۱.

«ورود» در این آیه به معنی دخول است و به این ترتیب همه انسانها بدون استثناء نیک و بد وارد دوزخ می‌شوند منتها دوزخ بر نیکان سرد و سالم خواهد بود، همانگونه که آتش نمرود بر ابراهیم (یا نارُکُونی بَرْداً وَسَلاماً علی اِبْراهیم) چرا که آتش برآنها سنخیّت ندارد، گوئی از آنان دور می‌شود و فرار می‌کند و هرجا آنها قرار می‌گیرند خاموش می‌گردد، ولی دوزخیان که تناسب با آتش دوزخ دارند همچون مادّه قابل اشتعالی که به آتش برسد فوراً شعله ور می‌شوند.

بعلاوه روایات متعددی در تفسیر آیه رسیده است که این معنا را کاملاً تقویت می‌کند.

از جمله: جابر بن عبدالله انصاری، چنین نقل کرده است که شخصی از او دربارهٔ این آیه پرسید، جابر با هر دو انگشت به دو گوشش اشاره کرد و گفت: مطلبی از پیامبر با این دو گوش خود شنیدم که اگر دروغ بگویم هر دو کر باد، می‌فرمود: ورود در اینجا به معنی دخول است، هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگر آنکه داخل دوزخ می‌شود، آتش برابر مؤمنان سرد و سالم خواهد بود، همانگونه که بر ابراهیم بود، سپس خداوند پرهیزکاران را رهایی می بخشد و ظالمان را در آن ذلیلانه رها می‌کند.

حاصل آنکه: کسانی که در دنیا بر صراط مستقیم قدم گذاشته و راه ایمان و تقوا را برگزیده‌اند مسلماً از صراط آخرت به آسانی عبور کرده و به جایگاه خلود خود در بهشت رهسپار می‌شوند، همچنان که قرآن مجید هم اشاره‌ای دارد براینکه:

وَاِنَّ الَّذینَ لایُؤمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَنا کِبُونَ[1]

و آنان که از صراط مستقیم در دنیا خارج شده و ایمان به روز معاد و قیامت نمی‌آورند از صراط آخرت نتوانند عبور کرد و به زانو در خواهند آمد.

اکنون با آیه دیگری که در مورد صراط است خواننده را آشنا می‌کنیم، خدایتعالی در جایی می‌فرماید: یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ

۱. مؤمنون / ۷۴.

أَیْدیهِمْ... [1] تا آخر آیه، و همچنین آیه دیگر که پیوست به همین آیه است می‌فرماید: یَوْمَ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَالْمُنافِقاتُ لِلَّذینَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ... بعضی از مفسران آیه را چنین تفسیر کرده‌اند: روزی که بینی مردان مؤمن و زنان گرونده را بر صراط که می‌روند به شتاب و روشنیِ روی ایشان در پیش آنها و به جانب دست راست ایشان است، و این نور در این دو جهت علامت آن خواهد بود که ایشان به حسنات خود سعیدند و به صحایف سفید خود فایز و با عیش جاودانی نائل و بسبب این نور چون برق از صراط بگذرند و هرچند در رفتن سرعت کنند نور ایشان در جانب راست و در پیش ایشان سرعت کند تا آنکه به بهشت درآیند.

آیه دوم اشاره برآنست که همزمان با حرکت اهل ایمان بسوی بهشت اهل نفاق برآنان گویند به ما نگاه کنید تا از نور شما روشنی بگیریم یا کمی توقف کنید تا از شما کسب نور کنیم، چون می بینند که اهل ایمان از صراط به سرعت عبور می‌کنند، سپس از طرف مؤمنان به آنها جواب داده می‌شود اینجا جای تحصیل نور نیست، می بایست آنرا از دنیائی که پشت‌سر گذاشتید از طریق ایمان و عمل صالح بدست می‌آوردید امّا دیگر دیر شده است.

در بعضی از تفاسیر آمده است: که ابن‌مسعود نقل کرده: نور هر کس بر قدر عمل وی باشد شعاع نور بعضی در حد فاصله دور و شعاع نور دیگری همچنان برابر کوه و بعضی کمتر، که ادنای نور آن صاحبش می‌تواند موضع قدم خود را ببیند و بعضی از اهل ایمان نور آنها به مرتبه‌ای رسیده باشد که آتش دوزخ را فرونشاند و چون از صراط بگذرد آوازی بشنود که ای مؤمن زود بگذر که نور تو آتش مرا فرونشاند!!

در هرحال امر چنین است!! هیچگونه شک و تردیدی نمی‌توان کرد، برنامه، برنامه الهی است، اهل عالم در جهان دیگر وارد می‌شوند که اکنون نمی‌توان صحنه‌های آنرا مجسّم ساخت و مسلّماً اوضاع در آنجا در یک نظام مخصوص به امر آخرت است!

۱. حدید / ۱۲.

وسیله سنجش اعمال در رستاخیز چیست؟

همانطور که می‌دانید، هر چیزی وسیله سنجشی متناسب با خود دارد، اگر بخواهیم خرمن گندم یا جوی را وزن کنیم در روی میزان و باسکول خروار یا کیلوی آنرا تعیین می‌کنیم، اگر بخواهیم اشیاءِ پر قیمتی را وزن کنیم، در ترازو با واحد مثقال و گرم وزن آنرا تعیین می‌کنیم، همچنان اگر بخواهیم شدت حرارت یا برودت را بدانیم به گرماسنج، یا هواسنج مراجعه می‌کنیم و اگر بخواهیم میزان علم عالمی را متوجه شویم حتماً باید علم او را با علم اعلمی مقایسه کنیم و همچنین تمام موارد مختلف دیگر که هر کدام وسیله سنجشی دارند.

اکنون در اینجا لازم است دانسته شود که میزان اعمال و کردار ما در رستاخیز چیست و مراتب اعمال نیک و بد ما روی چه ملاک تعیین شده که با توجه به آن حدود پاداش و کیفر هر کس روشن گردد.

قبلاً باید به این آیه شریفه توجه حاصل نمود که می‌فرماید:

وَنَضَعُ الْمَوٰازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كٰانَ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنٰا بِهٰا وَكَفىٰ بِنٰا حٰاسِبِينَ[1]

ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می‌کنیم پس به هیچکس کمترین ستمی روا نخواهد شد و اگر مقدار سنگینی یک دانه خردل کار نیک و بدی باشد، آنرا حاضر می‌کنیم و کافی است که ما حساب کننده باشیم.

این معنا اشاره به حساب و جزای دقیق و عادلانه قیامت است تا افراد بی ایمان و ستمگر بدانند برفرض که عذاب این دنیا گریبانگیر آنها نشود مجازات آخرت حتمی است و دقیقاً تمام اعمالشان مورد محاسبه قرار می‌گیرد.

امّا پیش از آنکه دانسته شود که وسیله سنجش اعمال در رستاخیز چیست باید به تفسیر آیات دیگری بپردازیم تا این موضوع کاملاً روشن گردد. خدایتعالی در آیه ۸ از سورهٔ اعراف می‌فرماید:

۱. انبیاء/ ۴۷.

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذِ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما كانُوا بِآياتِنا يَظْلِمُونَ.

وزن کردن اعمال و سنجش آنها در آن روز حق است، کسانی که میزانهای عمل آنها سنگین است رستگار هستند و کسانی که میزانهای اعمال آنها سبک است آنان سرمایه وجود خود را به خاطر ظلم و ستمی که به آیات الهی کرده‌اند از دست داده‌اند.

درباره چگونگی توزین اعمال در روز رستاخیز در تفاسیر بحث فراوانی در میان مفسّران و متکلمان شده است که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست ولی به گوشه‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد.

البته همانطور که قبلاً گذشت این نکته را باید در تمام مسائل رستاخیز توجه داشت که نظام آن جهان غیر از نظام این جهان است و همه چیز در آنجا با اینجا متفاوت است، آنچه که مسلم است آنست که در روز رستاخیز اعمال انسان با وسیله خاصی سنجیده می‌شود نه با ترازوهائی همانند ترازوهای دنیا و چه‌بسا آن وسیله همان وجود انبیاء و اوصیاء و افراد صالح بوده باشد و در روایاتی که از طرف اهلبیت علیهم السّلام بما رسیده این مطلب به‌خوبی دیده می‌شود.

در **بحارالانوار**، از امام صادق علیه السّلام در پاسخ سؤال از تفسیر آیه مورد بحث چنین آورده است، که فرمود: میزان سنجش در آن روز پیامبران و اوصیای آنها هستند و از مردم کسانی می‌باشند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند (یعنی کسانی که در پرونده اعمال آنها نقطه تاریکی وجود ندارد).

و در روایت دیگر چنین نقل شده است که امیر مؤمنان و امامان از فرزندان او ترازوهای سنجش‌اند، همچنان که در یکی از زیارات مطلقه علی علیه السّلام می‌خوانیم:

السَّلامُ عَلى ميزان الْأَعمال،

سلام بر میزان سنجش اعمال.

در **تفسیر المیزان** در ذیل آیه شریفه آورده است که برای نیک و بد اعمال وزنی است، الّا اینکه از آیه دیگر استفاده می‌شود که اعمال حبط شده برایش

وزنی نیست و تنها اعمال کسانی در قیامت سنجیده می‌شود که اعمالشان حبط نشده باشد (و بطوری که در آیه مورد تفسیر نمودار است) برای عمل نیک و بد ثقل و وزنی می باشد، که حسنات را باعث ثقل میزان و سیئات را باعث خفت آن می‌داند، نه اینکه هم حسنات دارای سنگینی باشد و هم سیئات، آنوقت این دو سنگینی با هم سنجیده شود هر کدام بیشتر شد برطبق آن حکم شود، اگر حسنات سنگین‌تر بود، به نعیم جنت و اگر سیئات سنگین‌تر بود به دوزخ جزا داده شود.

و اضافه می‌کند که هر چیزی واحد مقیاسی دارد و ممکن است در اعمال آدمی هم واحد مقیاسی بوده باشد که با آن عمل انسان سنجیده شود، مثلاً برای نماز واحدی باشد از جنس خود آن، که همان نماز حقیقی و تمام‌عیار است، و برای زکوة و انفاق و امثال آنها مقیاس و واحدی باشد از جنس خود آنها، و همچنین برای گفتار واحدی باشد از جنس خودش، و آن کلامی است که تمامش حق باشد و هیچ باطلی در آن راه نیافته باشد.

بنابراین بسیار به نظر نزدیک است که مراد از جمله: «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» این بوده باشد که آن میزانی که در قیامت اعمال با آن سنجیده می‌شود همانا حق است، به این معنا که هرقدر عمل مشتمل برحق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد، و چون اعمال نیک مشتمل بر حقّ است از این رو دارای ثقل است، برعکس عمل بد از آنجائی که مشتمل بر چیزی از حق نیست و باطل صرف است، لذا دارای وزنی نیست، پس خدای سبحان در قیامت اعمال را بحق می‌سنجد و وزن هرعملی به مقدار حقی است که در آن است.

خلاصه از بیان این تفسیر چنین نتیجه گرفته می‌شود: که معنای وزن اعمال در روز قیامت تطبیق اعمال است برحق، به این معنا که هر شخصی پاداش نیکش به مقدار حقی است که عمل او مشتمل برآن است، درنتیجه اگر اعمال شخصی ابهیچ مقداری از حق مشتمل نبود، ازعملش جز هلاکت و عقاب بهره و ثمره عایدش نمی‌شود، و این همان توزین عدلی است که در سایر آیات می باشد.

نکته دیگری که در سیاق کلام ظاهر است آنست که کلمه میزان به صیغه جمع «موازین» بکار برده که این نشانگر آنست که برای هر انسانی

میزانهای متعددی است که هرکدام از عملهایش با یکی از آنها سنجیده می‌شود و میزان هر عملی همان مقدار حقی است که عمل مشتمل برآن است.

در ذیل آیه شریفه روایتی از تفسیر «درالمنثور» از علی علیه السّلام نقل می‌کند، که فرمود: کسی که در دنیا ظاهرش بر باطنش بچربد کفّه میزانش در روز قیامت سبک می‌شود، و کسی که در دنیا باطنش بر ظاهرش بچربد کفّه‌اش در قیامت سنگین می‌شود.

یکی از مواقف مهم رستاخیز «اعراف» است

آنچه را که خدایتعالی پیرامون مسئله اعراف در قرآن مجید بیان داشته است، بسیار با اهمیّت و پیچیده است که مفسّران بحثهای مختلف و گوناگونی در این مورد آورده‌اند.

بطور اجمال آنچه می‌توان در این مورد اظهار داشت، آنست که اعراف جایگاه بلند و مرتفعی است که همانند حصاری در میان دوزخ و بهشت قرار گرفته طرف ظاهر آن بسوی رحمت و طرف دیگر آن به سوی عذاب مشرف است.

امّا در اینکه چه کسانی در آنجا سکونت دارند یا ساکن هستند گفتگوهای بسیاری در بین مفسران به راه افتاده است. بعضی گفته‌اند ساکنان آنجا کسانی هستند که حسنات و سیئات آنها برابر است و حسنات ایشان مانع از آن است که به دوزخ روند و سیئات آنها مانع است میان ایشان و بهشت، پس ایشان را در آن موضع گذاشته‌اند تا حکم خدایتعالی درباره آنها جاری شده به بهشت داخل شوند.

بعضی گفته‌اند: که ساکنان اعراف گروه مستضعفین می باشند که در دنیا فاقد بینش بوده و حجّت برآنها تمام نشده است.

بعضی دیگر گفته‌اند که انبیاء و اوصیاءِ هر امّتی هستند که گواه و ناظر بر امت خویش بوده و دوزخیان را به دوزخ و بهشتیها را به سوی بهشت می‌فرستند (و شاید شفاعت هم در آن موقف بی اثر نباشد).

و چنانکه بعضی از مفسران گفته اند مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا و ائمه هدی علیهم السّلام هستند که مؤمنان حقیقی را اوّل مرتبه روانه بهشت می‌گردانند و از صراط می‌گذرانند و دشمنان خود و کفار را به دوزخ می‌فرستند و جمعی از فسّاق شیعه و مستضعفین عامه که اهل اعرافند ایشان متوقف می‌مانند در اعراف و آخر جمیع ایشان به شفاعت حضرت رسالت و اهل‌بیت او داخل بهشت می‌شوند (البته آنان که قابل شفاعت باشند) و بعضی همیشه در اعراف می‌مانند.

اکنون در اینجا به آیاتی که در مورد اعراف آمده اشاره خواهیم کرد و به مختصری از تفاسیر آنها توجه خواننده را جلب می‌نمائیم.

وَبَيْنَهُمٰا حِجٰابٌ وَعَلَى الْأَعْرٰافِ رِجٰالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمٰيهُمْ وَنٰادُوا أَصْحٰابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهٰا وَهُمْ يَطْمَعُونَ[1]

در میان آندو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی قرار دارد و بر «اعراف» مردانی هستند که هریک از آن دو را از سیمایشان می‌شناسند و به بهشتیان صدا می‌زنند که درود برشما باد، امّا داخل بهشت نمی‌شوند در حالی که امید آنرا دارند.

و در آیات بعد ادامه می‌دهد: هنگامی که چشمشان به دوزخیان می‌افتد می‌گویند: پروردگارا ما را با جمعیت ستمگران قرار مده و اصحاب اعراف مردانی از دوزخیان را که از سیمایشان آنها را می‌شناسند صدا می‌زنند می‌گویند دیدید که گردآوری شما (از مال و فرزند) و تکبرهای شما به حالتان سودی ندارد.

آیا اینها (این واماندگانی که بر اعراف هستند) همانها نیستند که سوگند یاد کردند رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد (ولی به خاطر ایمان و بعضی اعمال خیرشان خداوند آنها را مشمول رحمت خود ساخت هم اکنون به آنها گفته می‌شود) داخل بهشت شوید که نه ترسی دارید و نه غمناک می‌شوید.

در این آیات نخست به حجابی که در میان دوزخیان و بهشتیان کشیده شده اشاره می‌فرماید: که آن همان مکان مرتفع اعراف است که مانع از مشاهده اهل بهشت و دوزخ است، ولی وجود چنین حجابی مانع از آن نیست که آواز و

۱. اعراف / ٤٦.

صدای یکدیگر را بشنوند، چنانکه در آیات دیگر به ندای هر دو طرف اشاره کرده می‌فرماید:

وَنادیٰ اَصْحابُ الجنّةِ اَصْحابَ النّارِ...[1]

و بهشتیان به دوزخیان صدا می‌زنند که ما آنچه را که پروردگارمان به ما وعده داده بود همه را حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟ در این هنگام ندادهنده‌ای در میان آنها ندا می‌دهد: که لعنت خدا بر ستمگران باد! آنهائی که مردم را از راه خدا بازمی‌دارند و به قیامت ایمان ندارند!

و در جائی هم اهل دوزخ، بهشتیان را صدا می‌زنند براین وجه:

وَنادیٰ اَصْحابُ النّارِ اَصْحابَ الجنّةِ اَنْ اَفیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْماءِ...[2]

و دوزخیان اهل بهشت را صدا می‌زنند که «محبت کنید» و مقداری آب یا از آنچه خدا به شما روزی داده به ما ببخشید، آنها در پاسخ گویند: خداوند اینها را بر کافران تحریم کرده است.

بنابراین، این دو گروه همدیگر را نمی بینند ولی صدای هم را می‌شنوند، امّا ساکنان اعراف هر دو گروه را دیده و صدای آنها را هم می‌شنوند، البته امکان آنکه در شرایط خاصی بعضی از بهشتیان دوزخیان را ببینند موجود است.

در **تفسیر نمونه** آورده است: آنچه که باید دربارهٔ چگونگی اعراف مؤکداً یادآور شویم اینست که تعبیراتی که درباره قیامت و زندگی جهان دیگر می‌شود، هیچگاه نمی‌تواند از تمام خصوصیات آن زندگی پرده‌برداری کند و گاهی این تعبیرات جنبه تشبیه و مثال دارد و گاهی تنها شبحی را نشان می‌دهد، زیرا زندگی آن جهان در افقی بالا تر به مراتب از زندگی این جهان وسیعتر است، درست همانند وسعت زندگی این جهان در برابر دنیای رحم مادر و عالم جنین، بنابراین اگر الفاظ و مفاهیمی که برای زندگی این جهان داریم نتواند گویای تمام این مفاهیم باشد جای تعجب نیست!

و در آن تفسیر تحت عنوان «اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟»

۱. اعراف / ٤٤.

۲. اعراف / ۵۰.

می‌گوید: بررسی آیات چهارگانه فوق نشان می‌دهد که دو گونه صفات مختلف و متضاد برای این اشخاص ذکر شده است.

در آیه اول و دوم افرادی که بر اعراف قرار دارند، چنین معرفی شده‌اند: که آرزو دارند وارد بهشت شوند ولی موانعی آنها را جلوگیری کرده است به هنگامی که نگاه به بهشتیان می‌کنند برآنها درود می‌فرستند و می‌خواهند با آنها باشند، امّا هنوز نمی‌توانند، و به هنگامی که نظر به دوزخیان می‌افکنند از سرنوشت آنها وحشت نموده و به خدا پناه می‌برند.

ولی از آیه سوم و چهارم استفاده می‌شود که آنها افرادی با نفوذ و صاحب قدرتند، دوزخیان را مؤاخذه و سرزنش می‌کنند و به واماندگان در اعراف کمک می‌نمایند که از آن بگذرند و به سرمنزل سعادت برسند.

روایاتی که در زمینه اعراف و اصحاب اعراف نقل شده نیز ترسیمی از دو گروه متضاد می‌کند. در بسیاری از روایات که از ائمه اهل‌بیت علیهم‌السّلام نقل شده می‌خوانیم: «مائیم اعراف» یا «خاندان پیامبر اعرافند» و مانند این تعبیرات.

در بعضی روایات می‌خوانیم، اصحاب اعراف: گرامی‌ترین مردم در پیشگاه خدا هستند، آنها گواهان بر مردمند و پیامبران گواهان آنها هستند و روایات دیگری که حکایت دارد آنها پیامبران و امامان و صلحاء و بزرگانند.

ولی دسته دیگری از روایات می‌گوید: آنها واماندگانی هستند که بدیها و نیکیهایشان مساوی بوده است یا گناهکارانی هستند که اعمال نیکوئی هم داشته‌اند.

گرچه ظاهر این آیات و این روایات در ابتدا متضاد بنظر می‌رسد و شاید همین امر سبب شده است که مفسرین در این باره اظهار نظرهای متفاوت و گوناگون کنند، امّا با دقت روشن می‌شود که نه در میان آیات و نه در میان روایات تضادی وجود ندارد، بلکه همه یک واقعیت را تعقیب می‌کنند.

در هرحال همانطور که قبلاً اشاره شد برنامه‌هائی که در رستاخیز به مرحلهٔ اجرا در می‌آید همه اعجاب‌انگیز و در نظامی مخصوص به دارآخرت است. همچنان که اهل تحقیق گفته‌اند: بدون شک و تردید تشکیلات امر آخرت مأموران و کارگردانهائی دارد که مأمور اجرای مقررات آن عالم بوده، نه

آنکه «نعوذ بالله» خدایتعالی خود عاجز است که حل و فصل امور کند ولی از نظر تشریفات و اینکه وعده و مواعید مقرر در معرض ظهور در آید، پس عده‌ای که مقرب در درگاه او هستند مأمور این امور می‌نماید، و کیست شایسته‌تر از پیغمبر خاتم و اوصیاءِ او علیهم السّلام!!

در بهشت و دوزخ چه نظامی حکمفرماست؟!

از جمله موضوعی که کاملاً مربوط به علم غیب است، همانا مسئله بهشت و دوزخ است، با آنکه درباره بهشت بسیار شنیده‌ایم که جایگاهی بسیار مصفا مملو از باغستانها که زیر درخت آنها آبهائی صاف روان است و قصرهائی مجلل در آنجا بر پا می‌باشد که با تشریفات خاص مقام ساکنین اهل آن است و اوصاف دیگری که بعداً به آنها اشاره خواهد شد، از نعمتها و خوراکیها و آشامیدنیها که همه آماده برای پذیرائی اصحاب بهشت است.

و همچنین درباره دوزخ بسیار شنیده‌ایم که جایگاهی سوزان مملو از آتش و محل عذاب و شکنجه است، ولی حقیقت این دو مقام برما مکتوم است. مثلاً چگونه در بهشت انسان می‌تواند برای هرگونه خوراکی و آشامیدنی همیشه اشتها داشته باشد، یا چگونه است که هرچه آدمی بخورد فضولات نداشته باشد (چون در بهشت جای ریزش فضولات نیست) و مسائل دیگری بعداً مطرح خواهد شد.

و نیز درباره دوزخ چگونه می‌توانیم زندگی در آن جایگاه را با زندگی این جهان مقایسه کنیم. اگر کسی آب جوشانی در این دنیا بخورد تمام اعضاءِ داخلی او از هم گسیخته می‌شود و اصلاً چگونه می‌شود در داخل آتش کسی غذا بخورد، چگونه می‌توان در آنجا از شجره زقّوم یا مشروب حمیم استفاده کرد و رفع گرسنگی و تشنگی کرد، اصلاً آتش در آنجا چگونه است که پوست بدن را می‌سوزاند و پوست دیگری به جای آن می‌روید، این چه نوع زندگی در آن جایگاه شکنجه‌آور است که فرمود: نه کسی می‌تواند بمیرد و نه می‌تواند زندگی کند (لَایَمُوتُ فِیهَا وَلَایَحْیٰی) یعنی «پناه برخدا» دائماً در میان مرگ و زندگی دست و پا

می‌زند.

نه لذتهای آن جهان با لذتهای این جهان قابل مقایسه است و نه عذاب و شکنجه آن، اگر خواننده صفحات قبل این کتاب را مطالعه کرده باشد این معنا براو روشن شده است، به مجرد اعلام رستاخیز تمام اوضاع و حالات دنیای ما دیگرگون و همه چیز در آن جهان عوض شده یعنی به نظام دیگری تبدیل می‌شود و تمام موارد حیات بعد از آن شکل دیگری به خود می‌گیرد، و همانطور که در آسمان و زمین تحولاتی به وجود می‌آید تمام مخلوقات و اسبابی که لازمه زندگی مخلوقات در جهان آخرت است به نوعی غیر از آنچه قبلاً در دنیا بوده است تبدیل می‌شود بدون آنکه تغییری در اصل آن حاصل شود.

البته اگر کسی بخواهد در این امر شک و تردیدی به خود راه دهد قدرت الهی را کوچک شمرده است، این امر برای خدا آسان است. خدایتعالی می‌تواند هزاران هزار جهان بوجود آورد و در هر جهانی نظام مخصوصی برقرار کند، حتماً باید نظام جهان آخرت با نظام این جهان تفاوت داشته باشد، تازه اگر اوضاع آنچنان هم همانند دنیای فعلی بود، بهیچوجه معقول نبود، چون مسئله حرکت و تکامل مفهوم خود را از دست می‌داد و اصلاً نتیجه غائی از امر خلقت به‌ظهور نمی‌رسید.

بنابراین زیاد خود را در تحقیقات امر آخرت معطل و سرگردان نسازید، همینقدر بدانید که بعد از مرگ به عالم ارواح می‌روید و در آنجا با نظام مخصوص مدتی زندگی می‌کنید و همزمان با اعلام رستاخیز به صحنه محشر می‌آئید و پس از تشریفات و محاکمات و روشن شدن محاسبات خود در پایان کار اگر اهل بهشت یا اهل دوزخ هستید با همان جسم و روح که در دنیا داشتید تحت شرائط خاص و قوانین و نظامات دیگری به حیات خود ادامه می‌دهید.

دوزخ جایگاه چه کسانی است؟!

اگر بخواهیم در این معنا بحث خود را ادامه دهیم و آیاتی که در قرآن مجید در مورد دوزخ و دوزخیان آمده است متذکر شویم، خود کتاب جداگانه‌ای را دربر می‌گیرد، از آن جهت که متجاوز از ۲۲۰ مورد بطور کلی در قرآن مجید درباره جهنم و اصحاب الجحیم و نار و اهل النار و چگونگی حالات دوزخ آیاتی آمده است که خود تفسیر مفصّلی را دربر می‌گیرد.

و از آنطرف اصولاً چون ذکر عذاب و شکنجه و ذکر آتش و جهنم بسیار ملال آور و رنج پرور است و حتی خود اهل دوزخ هم حاضر نیستند که از چگونگی رستاخیز و عذاب دردناکی که در انتظار آنهاست سخنی بشنوند، لذا نگارنده از بسط و گسترش کلام در این مورد خودداری کرده، ولی از نظر وظیفه‌ای که در نگارش این کتاب بعهده گرفته تا حدی که مسئولیتی ایجاد نشود توجه خواننده را به مختصری از حالات دوزخیان و چگونگی دوزخ جلب می‌نماید.

آنچه که مسلّم است گروهی از خلق خدا هستند که خدایتعالی دوزخ را برای آنان آماده کرده و حقاً شایستگی آنها از نتیجه کار و کردارشان عذاب جهنم در دار آخرت است، خوب توجه کنید: آیا آنان که با حقتعالی مخالفت شخصی و خصوصی کرده و به او شرک می‌آورند و اصلاً منکر وجود او هستند آیا پس از آنهمه اتمام حجت سزا و کیفر آنها شکنجه و عذاب در دوزخ نیست؟! آیا آنها مرتکب گناه بزرگی نشده‌اند؟ که سزاوار چنین عقوبتی باشند، قبلاً هم این معنا گذشت که خدایتعالی فرمود: که همه گناهان قابل عفو و آمرزش است غیر از گناه شرک که از همه گناهان بالا تر و نابخشودنی است.

پس اولین گروه اهل دوزخ مشرکانند که آیات بسیاری هم در شأن آنها نازل شده است، و سپس اهل دوزخ کسانی هستند که بر او سبحانه و تعالی کفر می‌ورزند، و کفر هم مراتبی دارد که حتی گاهی شامل شرک می‌شود، آنها که ناسپاسی می‌کنند، آنان که پس از اتمام حجت ایمان به خدا نمی‌آورند، آنان که اوامر و نواهی او را انکار می‌کنند، آنان که خلاف حکم او حکم می‌کنند و بسیار

مراتب دیگر که در شأن اهل کفر ذکر شده است.

و دیگر اصحاب دوزخ به سلسله مراتب عبارتند از اهل ظلم و جور و ستم، اهل جرم و عصیان و نفاق، اهل فساد و طغیان، بدعت گزاران و منحرف کنندگان خلق از راه هدایت و رستگاری و خلاصه آنان که از اطاعت امر پروردگار سرباز می‌زنند و باطل را برحق ترجیح می‌دهند، اینها همه اهل دوزخند که در صدر آنها مشرکان قرار دارند.

ببینید قرآن مجید موضوع را کاملاً روشن داشته است و در جائی در شدت جرم مشرکان می‌فرماید:

اِنَّهُ مَنْ یُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَد حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الجَنَّةِ وَمَأْوٰیهُ النّٰارُ...[1]

هر کس شریکی برای خدا قرار دهد خداوند بهشت را براو حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران یار و یاوری ندارند (چون ستمکاری هم یک نوع کفر و شرک است).

و باز ببینید چگونه خدایتعالی اهل کفر و شرک را مترادف قرار داده و در جائی می‌فرماید:

اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتٰابِ وَالْمُشْرِکینَ فی نٰارِ جَهَنَّم خٰالِدینَ فیهٰا اُولٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ[2]

آنان که از اهل کتاب و مشرکین کافر شدند برای همیشه در آتش جهنم خواهند بود و ایشان بدترین خلق خدایند.

و در جای دیگر درباره اهل کفر می‌فرماید:

وَالَّذینَ کَفَرُوا اِلٰی جَهَنَّمَ یُحْشَرُونَ[3]

کافران همه به‌سوی دوزخ محشور می‌شوند.

گویا از نظر خدایتعالی آشنائی اهل کفر با دوزخ بسیار نزدیک است و ما

۱. مائده / ۷۲.
۲. بینه / ۶.
۳. انفال / ۳۶.

نمی‌خواهیم بطور کلی وارد این بحث شویم ولی در اینجا بطور فهرست چند آیه با ترجمه و از نظر اختصار بدون تفسیر متذکر می‌شویم تا دانسته شود که بیشتر دوزخ برای اهل شرک و کفر آماده است و اگر کسی حقاً خداپرست باشد و اطاعت امر او را نماید هیچگاه ترس و بیمی از دوزخ نخواهد داشت (اکنون توجه نمائید).

● وَجَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرينَ حَصيراً[۱]

و قرار دادیم دوزخ را برای کافران زندانی سخت.

● اِنّا اَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرينَ نُزُلاً[۲]

ما برای کافران جهنم را منزلگاه قرار دادیم.

● وَعَرَضْنا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكافِرينَ عَرْضاً[۳]

و نمودار کردیم دوزخ را در آن روز برای کافران نمودار کردنی.

● اِنّا اَعْتَدْنا لِلْكافِرينَ سَلاسِلَ وَاَغْلالاً وسَعيراً[۴]

ما برای کافران زنجیرها و غلها و شعله های سوزان آماده کرده‌ایم.

● اَلْقِيا فی جَهَنَّمَ كُلَّ كَفّارٍ عَنيدٍ[۵]

(فرمان خدایتعالی صادر می‌شود) که بیفکنید در جهنم هر کافر متکبر و لجوج را.

اکنون به این جمله کوتاه توجه نمائید که فرمود:

اَلَيْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرينَ[۶]

آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟

در تأکید این معنا خدایتعالی در جائی می‌فرماید: کسانی که کافر شدند اگر تمام آنچه که در روی زمین قرار دارد و همانند آن مال آنها باشد و آنها را

۱. اسراء / ۸.
۲. کهف / ۱۰۲.
۳. کهف / ۱۰۰.
٤. انسان / ٤.
۵. ق / ۲٤.
٦. عنکبوت / ٦۸.

برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند از آنان پذیرفته نخواهد شد و مجازات دردناکی خواهند داشت. و در پیرو این موضوع می‌فرماید:

یُریدُونَ اَنْ یَخْرُجُوا مِنَ النّارِ وَما هُمْ بِخارِجینَ مِنْها وَلَهُم عَذابٌ مُقیمٌ [۱]

آنها پیوسته می‌خواهند از آتش خارج شوند نمی‌توانند و برای آنها مجازات پایداری می‌باشد.

بد نیست که در اینجا از شرکت مجرمین هم در دوزخ سخنی به میان آید، همچنان که می‌فرماید:

اِنَّ الْمُجرِمینَ فی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ [۲]

مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه می‌مانند.

و همچنین خدایتعالی منافقین و کفار را در یک صف مترادف قرار داده می‌فرماید:

وَعَدَ اللّهُ الْمُنافِقینَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها... [۳]

خداوند به مردان و زنان منافق و کفار وعده آتش دوزخ داده که جاودانه در آن خواهند ماند، همان برای آنان کافی است که خدا آنها را از رحمتش دور ساخته و عذاب همیشگی برای آنهاست.

بنابراین دانسته شد که دوزخ جایگاه چه کسانی می‌باشد، و اگر در ادامه این بیان دربارهٔ بعضی از حالات دوزخیان مطالبی مطرح می‌شود، آنان که خداپرست و اهل ایمان بوده و عمل صالح انجام می‌دهند، هیچگاه نباید از رحمت الهی مأیوس باشند و هیچ ترس و بیمی برآنها نیست.

۱. مائده / ۳۷.

۲. زخرف / ۷٤.

۳. توبه / ٦٨.

چگونگی ورود اهل کفر به دوزخ!

قبلاً اشاره شد که دوزخ محل ورود و استقرار اهل کفر و مجرمین است، آیه شریفه هم باز این معنا را تأیید می‌کند که می‌فرماید:

وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالْکافِرینَ [۱]

دوزخ کافران را احاطه کرده است.

اما اینکه چگونه اهل کفر وارد دوزخ می‌شوند، این موضوع در یکی از مواقف پایانی رستاخیز طی تشریفات خاصی انجام می‌شود. اولاً باید گفت که خدایتعالی مأمورانی برای این امر گمارده است که هیچگاه از فرمان او سر پیچی نخواهند کرد و اهل دوزخ را با برنامه مخصوصی به جایگاه خود مستقر می‌سازند، و خدایتعالی هم اکنون برای آگاهی و تنبه بندگان خطاب به اهل ایمان می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگهاست نگاهدارید، آتشی که فرشتگانی برآن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می‌نمایند **(عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ)** [۲].

امّا در اینجا شاهد کلام نحوهٔ ورود اهل دوزخ از طریق درهای هفتگانه دوزخ است که قرآن مجید چنین اشاره می‌فرماید:

وَسیقَ الَّذینَ کَفَرُوا اِلی جَهَنَّمَ زُمَراً حَتّی اِذا جاؤُها فُتِحَتْ اَبْوابُها... [۳]

و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی دوزخ رانده می‌شوند و چون به آنجا رسیدند درهای آن گشوده می‌شود و نگهبانان دوزخ به آنها می‌گویند: آیا رسولانی از میان شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را برحذر دارند؟ می‌گویند: آری! آمدند و گفتند، ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلّم شده است.

۱. توبه / ۴۹.
۲. تحریم / ۶.
۳. زمر / ۷۱.

پس به آنان گفته می‌شود:

قیلَ ادْخُلُوا اَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها...

از درهای جهنم وارد شوید و جاودانه در آن بمانید، چه بد جایگاهی برای متکبران است.

مفسران درباره درهای جهنم چنین گفته‌اند: که ممکن است این درها به معنی درهائی باشد که برحسب اعمال انسانها تنظیم شده است و هر گروهی را به تناسب عمل خود به دوزخ می برند، همانگونه که درهای بهشت نیز چنین است.

و در رابطه با همین معنا در جای دیگر خدایتعالی می‌فرماید:

وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعینَ، لَها سَبْعَةُ اَبْوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ [1]

همانا که جهنم میعادگاه اهل دوزخ است، هفت در دارد که برای هر دری گروه معین از آنها تقسیم شده‌اند.

البته تعدّد درهای دوزخ به خاطر کثرت واردان آن نیست که بخواهند از در کوچکی جمعیت زیادی وارد شوند و داخل شدن از درهای دوزخ به این معنی است که هر گروهی از دری وارد می‌شوند، یا یک گروه از درهای متعدد می‌گذرند به این معنا که دوزخ همانند بعضی از زندانهای وحشتناک و توبرتو از بندها یا طبقات گوناگون تشکیل شده گروهی از گمراهان سرسخت باید از همه این طبقات بگذرند و در «درک اسفل» و قعر جهنم جای گیرند.

و همانطور که در رابطه با این معنا در تفسیر نمونه آورده و حدیثی از امام علی علیه السّلام در تفسیر آیه مورد بحث ذکر فرموده: که جهنم هفت در دارد و هفت طبقه بعضی بالای بعضی قرار گرفته و سپس آن حضرت یکی از دستهای خود را روی دیگری قرار داد و فرمود اینچنین!!

در هرحال تعدد درهای دوزخ در حقیقت اشاره به عوامل گوناگون است که انسان را به جهنم می‌کشاند هر نوع از گناهان دری محسوب می‌شود.

۱. حجر/ ۴۴.

جائی که انسان با شیطان همراه و همسفر دائم است!

حُسن کار براینست که اهل دوزخ از یک جهت خیالشان راحت و آسوده خاطرند از اینکه می بینند کسانی که آنها را اغوا کرده و به روز سیاه نشانیده‌اند و از راه بهشتشان بازداشته‌اند، همه با آنان همراه و همسفر دائم هستند و در شکنجه و عذاب با هم شریک هستند، حال چه شیطان باشد و چه رهبرانی گمراه کننده!!

امّا موضوع اینکه چگونه شیطان در دوزخ معذب است، در حالی که او خود از آتش خلق شده و آتش به آتش کاری ندارد و نمی‌تواند به جنس خود اذیت و آزار رساند، این بحثی بسیار دقیق است که قبلاً از یک بُعد خاص اشاره برآن گردید، و دانسته شد که خصوصیات آتش دوزخ در دار آخرت با خصوصیات آتش در این جهان تفاوت دارد. آتش آخرت بدن را طوری می‌سوزاند که از حالت ظاهر خارج نشده و نابود و یا خاکستر نگردد بلکه پوست آن تبدیل به پوست دیگری شود که مرتب احساس درد و شکنجه نماید و در اثر این شکنجه روح دائماً معذب و ناراحت باشد و برای شیطان یا جن هم این شکنجه از همان نوع شکنجه‌ای است که به روح وارد می‌آید و اصلاً همانطور که گفته شد نظام حیات در جهان آخرت بروضع دیگری غیر از نظام این جهان است و همه چیز متحول و منقلب شده در حالی که ماهیت خود را از دست نخواهد داد.

در هرحال اهل شرک و کفر، اهل عصیان و جرم، معاندین و منافقین با رؤسای سرکش خود و شیاطین همه در دوزخ با هم روزگار بدی را به‌سر خواهند برد.

به این آیه شریفه توجه نمائید که فرمود: **قَالَ ادْخُلُوا فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ مِنَ الجِنِّ وَالْإِنْسِ فِی النَّارِ...**[1]، قبل از این آیه خدایتعالی سرنوشت شوم منکران و تکذیب کنندگان آیات خود را بیان می‌فرماید، و در این آیه به آنها می‌گوید: داخل شوید در صف گروههای مشابه خود از جن و انس در آتش، هر

۱. اعراف / ۳۸.

زمان که گروهی وارد می‌شوند گروه دیگر را لعن می‌کنند تا همگی با ذلّت در آن قرار گیرند، در آن هنگام گروه پیروان دربارهٔ پیشوایان خود می‌گویند: خداوندا؛ اینها بودند که ما را گمراه ساختند، پس کیفر آنها را از آتش دو برابر کن، کیفری برای گمراهیشان و کیفری به خاطر گمراه ساختن ما.

و باز در رابطه با این معنا خدایتعالی دربارهٔ منکران معاد و گناهکاران بی ایمان بروجه بسیار کوبنده‌ای در مقام سوگند چنین تهدید می‌کند و می‌فرماید:

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّياطينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً[1]

قسم به پروردگارت که ما همه آنها را با شیاطین که آنان را وسوسه می‌کردند و یا معبودشان بودند همه را محشور می‌کنیم، سپس آنها را گرداگرد جهنم در حالیکه به زانو در آمده‌اند حاضر می‌کنیم.

و در داستان ابلیس آمده است که بعد از آنکه از سجده آدم سر باز زد و سوگند یاد کرد که همه بندگان خدا را غیر از مخلصین اغوا خواهد کرد خدایتعالی فرمان خروج او را از حریم قرب و منزلت چنین صادر فرمود:

قالَ اخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعينَ[2]

از آن مقام با ننگ و خواری بیرون رو، و سوگند یاد می‌کنم که هرکس از آنها که از تو پیروی کند جهنم را همگی از شما پرمی‌کنم.

و شاید سرّ اینکه خدایتعالی اشاره به پر شدن دوزخ می‌فرماید از همین جهت است که بطور کلی اهل دوزخ از کفّار و مشرکین و اهل عصیان و نفاق و مجرمین به اضافه سپاه و گروههای بسیار از جن و شیاطین که از اول خلقت تا پایان چه جمعیتی را تشکیل می‌دهند، فرمود:

... لَأَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجِنَّةِ وَالنّاسِ أَجْمَعينَ[3]

هرآینه پر سازم دوزخ را از جن و انس همگی.

۱. مریم / ۶۸.
۲. اعراف / ۱۸.
۳. سجده / ۱۳.

و این تأکیدی می باشد براین معنا که تهدید الهی در آن روز کاملاً تحقق می یابد و دوزخ از کافران و مجرمان و شیاطین مالامال خواهد شد.

و اشاره عجیب دیگری خدایتعالی در این امر کرده و می فرماید:

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ[1]

به خاطر بیاور روزی را که به دوزخ می‌گوئیم آیا پر شده‌ای و او در پاسخ می‌گوید: آیا افزون براین هم وجود دارد؟

اهل دوزخ چگونه در آتش غذا می‌خورند؟!

ما نمی‌دانیم که آیا چگونه ممکن است کسی در آتش غذا بخورد و یا آب بیاشامد، این مسئله باز برمی‌گردد براینکه حیات اخروی چه در بهشت و چه در دوزخ وضع خاصی دارد که با نظام آن جهان تطبیق دارد.

در چند آیه از قرآن مجید که اکنون به بعضی از آنها اشاره می‌شود، خدایتعالی درباره طعام اهل دوزخ مطالبی فرموده است و قریب ۱۵ آیه دربارهٔ آب آشامیدنی آنها (آن آبی که در حرارت بالا جوشان است) بیاناتی آورده که حقیقتاً نگارنده بسیار کراهت دارد از اینکه این مطلب هول انگیز و ناسازگار را به رشته تحریر در آورد، ولی چه باید کرد که خود اعتقاد کامل به گفتار الهی داشته و بدون شک و تردید این امر را ثابت می‌داند که گفتار الهی حقّ است و اگر کسی انکار کند عاقبت مجازات او به همین خوراکیها و آشامیدنیهای دوزخ است.

امّا از آنجا که این تذکر برای اهل عالم سودمند است و از آشنائی به واقعهٔ رستاخیز و امر آخرت حجّت بر جهانیان تمام می‌شود به خصوص اگر این کتاب به زبانهای مختلفه جهان ترجمه شود و اهل کتاب هم به مسائلی که در کتب تاریخی آنان نیست آگاهی حاصل نمایند، و از انکار معاد و عقاید انحرافی

۱. ق / ۳۰.

عود ارواح دست بردارند.

اکنون اشاره به بعضی از آیات دربارهٔ خوراک و آشامیدنیهای دوزخیان می‌شود که البته هریک از آنها شأن نزولی دارد که درباره معاندین و منکران معاد و بعضی از لجوجان سرسخت همچون ابوجهلها و غیره که با رسول عناد می‌ورزیدند این آیات آمده است و البته جنبه عمومی آن هم محفوظ است.

در سوره واقعه، خدایتعالی درباره اهل دوزخ می‌فرماید: که آنها در میان بادهای سوزان و آب جوشان قرار دارند و همچنین در سایه دودهای متراکم و آتش‌زا که خنک و آرام نیست و این از آن جهت است که آنان در دنیا انکار می‌کردند رستاخیز و معاد را و بر گناهان خود اصرار می‌ورزیدند و می‌گفتند هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم دیگر برانگیخته نخواهیم شد.

سپس خدایتعالی به رسول اکرم دستور می‌دهد که به آنها بگوید: همه شما از اولین تا آخرین در موعد معین جمع خواهید شد و شما ای گمراهان تکذیب کننده حتماً از درخت زقوم می‌خورید:

لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ، فَمٰا لِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ فَشٰارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ، فَشٰارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ، هٰذٰا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ[1]

[آری ای معاندین و منکران رستاخیز!] شما از درخت زقوم می‌خورید و شکم‌های خود را از آن پر می‌کنید و سپس روی آن از آب سوزان می‌نوشید و همچون عطش‌زدگان از آن می‌آشامید، این است وسیله پذیرائی شما!!

در رابطه با همین معنا باز خدایتعالی در جای دیگر می‌فرماید:

اِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ طَعٰامُ الْأَثِيمِ، كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ، كَغَلْيِ الْحَمِيمِ[2]

همانا درخت زقوم غذای گناهکاران است که همانند فلز گداخته در شکمها می‌جوشد، جوششی همچون آب سوزان.

سپس در آیه بعد اشاره می‌فرماید این کافران مجرم را بگیرید و به میان

۱. واقعه / ۵۲.

۲. دخان / ۴۳.

دوزخ افکنید، سپس برسر او از عذاب سوزان بریزید (پناه برخدا گویا این معنی عذاب شدید الهی است) که اصلاً بیان آن تکان‌دهنده است، چه می‌شود کرد؟

در مورد اینکه درخت زقوم چیست خدایتعالی خود در جای دیگر می‌فرماید:

اِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فی اَصْلِ الْجَحیم[1]

آن درختی است که از قعر جهنم می‌روید.

بطوری که گفته‌اند، «زقّوم» گیاهی تلخ و بدبو و بدطعم است، و راغب می‌گوید: «زقّوم» هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان است.

در تفسیر نمونه آورده است که بعد از نزول این آیه ظالمان مغرور به سخریه خود ادامه دادند و گفتند مگر ممکن است گیاه یا درختی از قعر جهنم بروید؟ آتش کجا و درخت و گیاه کجا؟ گویا آنها از این نکته غافل بودند که اصولی که بر زندگی آن جهان (آخرت) حاکم است با این جهان بسیار تفاوت دارد، گیاه و درختی که از قعر جهنم می‌روید به رنگ جهنم است و در شرائط جهنم پرورش یافته نه گیاهی است همانند گیاهی که در باغهای این جهان می‌روید و شاید از این نکته بی خبر بودند، بلکه هدفشان تنها سخریه و استهزاء بوده است.

امّا دربارهٔ نوشابه دوزخیان آیات بیشتری آمده است که گویا حیات آنها بستگی به همان آب جوشانی دارد که می‌آشامند، در سوره نباء آمده است که جهنم کمینگاهی بزرگ و محل بازگشتی برای طغیانگران است مدتهای طولانی در آن می مانند، در آنجا نه چیز خنکی می‌چشند و نه نوشیدنی گوارائی مگر آبی سوزان و مایعی از چرک و خون (**اِلّا حَمیماً وَغَسّاقاً**) و این مجازاتی است موافق و مناسب اعمال آنها، چرا که امیدی به حساب نداشتند و گفتار الهی را تکذیب می‌کردند.

و در تأکید این معنا در جای دیگر بروجه شدیدتری می‌فرماید:

وَسُقُوا ماءً حَمیماً فَقَطَّعَ اَمْعاءَهُمْ[2]

۱. صافات / ۶۴.

۲. محمد / ۱۵.

از آب جوشان نوشانیده می‌شوند که امعاءِ آنها را متلاشی می‌کند.

اکنون برای توضیح بیشتر در این موضوع حالا که ما ناخواسته وارد این بحث شدیم از خواننده اجازه می‌خواهیم برای تکمیل این مسئله به چند آیه کوتاه دیگر اشاره نمائیم.

در جائی خدایتعالی در مورد خوراک اهل دوزخ می‌فرماید:

وَلَا طَعَامٌ اِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ [۱]

که طعام اهل دوزخ چرک و خون است.

ولی در جای دیگر این معنا را بروجه دیگر بیان داشته و می‌فرماید:

لَيسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ [۲]

و آنها طعامی جز ضریع ندارند.

ضریع را به نوعی خار تفسیر کرده‌اند! بعضی از مفسران گفته‌اند: این سه کلمه: زقّوم ــ غسلین ــ ضریع، اشاره به یک مطلب است و آن گیاه خشن و ناگواری است که غذای اهل دوزخ است، بعضی دیگر هم گفته‌اند: دوزخیان در صفات مختلفی هستند و هریک از آن سه چیز غذای گروهی از آنان است.

در پایان این بحث گفته می‌شود: که خلاصه دوزخیان به عذابهای گوناگون معذب هستند، خوراک آنها از «زقّوم» و نوشابه آنها از «حمیم» گاهی بوسیله غل و زنجیرها با شیاطین قرین می‌شوند و گاهی مایع سوزان برسر آنها ریخته می‌شود و گاهی آنها را با تازیانه شکنجه می‌دهند، و اگر از قرآن مجید سئوال شود که لباس دوزخیان چیست؟ می‌فرماید:

فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ... [۳]

کسانی که کافر شدند لباسهائی از آتش برای آنها بریده می‌شود.

۱. حاقه / ۳۶.
۲. غاشیه / ۶.
۳. حج / ۱۹.

و پیراهن آنها از قطران است که فرمود:

سَرابیلُهُمْ مِنْ قَطْرانٍ وَتَغْشی وُجُوهَهُمُ النّارُ[۱]

پیراهنشان از ماده چسبنده بدبوی و قابل اشتعال است و صورتهایشان را آتش می پوشاند.

البته اگر این توهم پیش آید که چگونه در دارآخرت این بدن ضعیف انسان آنهمه طاقت در ماجرای دوزخ دارد، همانطور که قبلاً اشاره شد باید توجه داشت که در رستاخیز و در دارآخرت همه چیز از آسمان تا زمین و متعلقات آنها تحول پیدا کرده و به وضع دیگری تبدیل می‌شود، حتّی بدن جسمانی آدمی در حالتی مبدّل می‌شود و در نظامی قرار می‌گیرد که می‌تواند در دوزخ تا حد امکان تحمل آنهمه شکنجه و عذاب را داشته باشد و در بهشت از حد بالای لذت بهره گیری نماید؛ همچنان که در حالات و اوصاف اهل بهشت هم مطالبی از نظر قرآن مجید داریم که بعداً به آن اشاره خواهد شد و ممکن است خواننده از شدت شوق و ذوق این مطالب ناگوار و دلخراش را که درباره دوزخیان گفتیم فراموش کند، چون رحمت خدایتعالی بر غضبش سبقت دارد.

شکنجه‌های روحی در دوزخ!!

همانطور که در دنیا اگر آسیب و درد و المی به جسم وارد آید روح هم ناراحت و معذب می‌شود در دارآخرت هم اینچنین است که هرقدر جسم بیشتر معذب باشد روح هم در عذاب بیشتر است، ولی بسیار موارد است که بطور کلّی در اثر برخوردهای گوناگون در دوزخ بر عذاب روح افزوده می‌شود، جائی که دوزخیان محشور با کسانی می‌شوند که آنها را گمراه کرده‌اند و دستور متابعت از آنها گرفته‌اند، جائی که شیطان به آنان گوید شما چرا از من پیروی کردید من

۱. ابراهیم / ۵۰.

تسلطی برشما نداشتم، چرا به اختیار خود از من متابعت کردید، جائی که مواجه با دشمنانی می‌شوند که در دنیا با آنها ستم کرده‌اند، جائی که پیشوایان آنها با چشم ذلت‌باری برآنها نظر می‌افکنند، جائی که مأموران دوزخ با لحن سرزنش آمیزی به آنها می‌گویند: آیا شما را از ماجرای چنین روزی آگاه نکردند، آیا رسولانی از خود شما برای شما نیامد که از چنین وقایعی شما را خبردار کنند، و گاهی از آنکه غیر از بدکاران و تبه کاران را در همجوار خود کس دیگر را نمی بینند معذبند، و از همه بالا تر همان توجهی است که در دوزخ به این مسئله پیدا می‌کنند که در آنجا باید با همان حالت زجر و شکنجه جاودانه بمانند و تا ابد از نظر لطف و افاضه رحمت و کرامت الهی محروم باشند و شاید این عذاب روحی شدت شکنجه‌اش از سوز آتش بیشتر باشد.

در رستاخیز همه به سوی لقاء الله می‌شتابند!

اکنون که در پایان این بخش از کتاب می‌خواهیم در بحث بهشت وارد شویم، در مقدمه تذکر این موضوع بسیار ضرورت دارد که گفته شود: بهشت و دوزخ هر دو از آثار لقاءِ الهی است، و اینکه گفته‌اند: لقاء به معنی دیدار و ملاقات است، منظور از لقاءِ الهی رسیدن به کیفر و پاداش اعمال است.

و چون این بحث دامنه گسترده‌ای دارد که در این مختصر گنجایش ندارد، و آیات بسیاری در این مورد آمده است که تفسیر وسیعی را دربر می‌گیرد، لذا به چند جمله کوتاه از آیات مربوطه اشاره می‌شود تا بتوانیم از یک بحث فشرده نتیجه بیشتری حاصل نمائیم.

در جائی از قرآن مجید آمده است:

قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ...[1]

همانا زیان کردند آنان که دروغ شمردند ملاقات خدا را...

۱. انعام / ۳۱.

و در جای دیگر می‌فرماید:

لَعَلَّكُمْ بِلِقاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ[۱]

شاید شما به ملاقات پروردگار خویش یقین آرید.

و نیز با بیان دیگر فرمود:

مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللّهِ...[۲]

آنکه امید دارد ملاقات خدا را...

و خلاصه اینکه در جائی دیگر می‌فرماید:

وَاِنَّ كَثيراً مِنَ النّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرونَ[۳]

بسیاری از مردم به ملاقات پروردگار خویش کافرند.

امّا آنچه که مفسّران در رابطه با این معنا آورده‌اند چنین است که می‌گویند: تعبیر به «لقاء الله» در قرآن مجید کراراً آمده است و همه به معنی حضور در صحنه قیامت می باشد، بدیهی است، منظور از «لقاء» و ملاقات خداوند ملاقات حسّی مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست، چه اینکه خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم ظاهر دیده شود، بلکه منظور یا مشاهده آثار قدرت او در صحنه قیامت و پاداشها و کیفرها و نعمتها و عذابهای او است.

یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است، زیرا انسان گاه به جائی می‌رسد که گوئی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می‌کند به طوری که هیچگونه شک و تردیدی برای او باقی نمی‌ماند.

این حالت ممکن است براثر پاکی و تقوا در عبادت و تهذیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود، ولی این حالت شهودِ باطنی در قیامت برای همگان پیدا می‌شود، چرا که آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آنچنان آشکار

۱. رعد / ۲.
۲. عنکبوت / ۵.
۳. روم / ۸.

است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می‌کند.

امّا در رابطه با این معنا موضوع مهم آنست که: لقاءِ حق با اسماءِ رحمت و یا غضب به راه و روش انسان مربوط است و بهشت و جهنم از آثار لقاء و چگونگی آن می باشد، بهشت از آثار لقاءِ رحمت و دوزخ از آثار لقاءِ حق با اسماءِ غضب اوست.

همچنان که استاد محقق محمد شجاعی در کتاب معاد خود آورده است: گاهی اینچنین فکر می‌شود که بهشت و جهنم دو موضوع جداگانه‌ای بوده و مستقلاً مطرح هستند، این فکر ــ فکر ناصحیح بوده، و اینطور نیست که بهشت و جهنم جدا از مسئله لقاءِ پروردگار باشد.

بهشت و بهشتها از آثار و لوازم لقاءِ حضرت حق با اسماءِ رحمت و مغفرت، و جهنم و جهنمها هم از آثار و تبعات لقاءِ پروردگار با اسماءِ غضب و سخط است، و در واقع بهشتها و جهنمها مقصد و مقصود در سیر و حرکت نیستند و حرکتها به سوی پروردگار و منتهی به لقاءِ پروردگار است نه اینکه حرکتها بسوی بهشتها و جهنمها باشد و به آنها منتهی گردد.

هر حرکتی در نهایت به مبدأ متعال منتهی می‌گردد «وَاَنَّ اِلٰی رَبِّكَ الْمُنْتَهیٰ» و بهشتها و جهنمها از آثار چگونگی لقاءها و رسیدنها است.

و در آن کتاب اضافه می‌کند: دقت و تأمل در آیات قرآنی علاوه بر اینکه ما را به اصل مسئله و اینکه همه چیز جلوه اسماءِ الهی است هدایت می‌کند، و لذا اگر گفته شود: که بهشتها از آثار و جلوات اسماءِ رحمت و جهنمها هم از آثار اسماءِ غضب و سخط است، گفتار تازه و تعجب آوری نخواهد بود، زیرا که همه وجود و هستی و همه عوالم وجود چه در قوس نزولی وجود و چه در قوس صعودی، از آثار و جلوات و مظاهر اسماءِ حسنای الهی است و وجود و هستی یعنی، مبدأ متعال و اسماء و صفات او و جلوات اسماء و صفات او! و اصل بهشتها همان لقاءِ حق با وجه کریم است.

و چون همه وجودها و کمال‌ها و خوبیها از او و جلوات اسماء و صفات او سبحانه و تعالی می باشد به این واقعیت می‌رسیم که هر موجودی که در سیر حرکت خود به جوار او و قرب او و وصال و لقاءِ او نائل آید به نهایت مطلوب که

فوق آن مطلوبی نیست نائل گشته است.

و هر موجودی سعادت و کمال و فوزش به اندازه قرب او و وصال و لقاءِ او خواهد بود، و در نتیجه مقصد اصلی و مطلوب حقیقی همه و همه اوست و بس، و بهشت و بهشتها همان لقاءِ او و وصال به او و نظر به وجه جمیل او و نیل به وجه کریم او و فوز به او و به اسماءِ حسنای او که جلوات و ظهورات او است می باشد.

چه کسانی وارد بهشت می‌شوند؟!

رفتن به سوی بهشت آنقدر دشوار نیست که بعضی خیال می‌کنند که باید در دنیا به هرگونه شکنجه و ناراحتی تن در دهند، بلکه راهی بسیار آسان و راحت است، و این تنها روی دو مسئله دور می‌زند، یکی ایمان داشتن به خدا و دیگر بجا آوردن کارهای نیکو.

البته شرط ایمان به خدا اطاعت از اوامر و نواهی اوست، که آنچه را امر فرموده انجام دهند و آنچه را نهی کرده بجا نیاورند و هر کس حقیقتاً چنین کند اهل بهشت است، منتهیٰ اگر کسی از این حد پا را فراتر نهد و اضافه بر آنچه از وظیفه ایمانی است قدم بردارد و کارهای شایسته‌تری در حیات دنیوی خود انجام دهد او در بهشت صاحب مقام بالا تری خواهد بود.

همانطور که در دنیا هر کس برای زندگی بهتر در امر تحصیل معاش برای کسب مال و ثروت و جاه و مقام تلاش می‌کند و خود را به زندگی مرفه‌تری می‌رساند، این معنا هم در مسئله بهشت صادق است که هر کس در دنیا توشه بیشتری از کردار نیک و اعمال صالحه برگیرد در آخرت مقام بالا تری خواهد داشت.

البته اصل موضوع در همان مطلب اول است که شرط دخول در بهشت ایمان به خدا و عمل صالح است، همانطور که می بینید قرآن مجید در بیشتر از موارد که درباره اهل ایمان آغاز به کریمه: **اِنَّ الَّذینَ اٰمَنُوا** می‌کند بلافاصله متذکر می‌شود: **وَعَمِلُوا الصّٰالِحات** کسانی که ایمان آورده و کار نیکو انجام می‌دهند.

در ۸۹ مورد است که خدایتعالی وظیفه اهل ایمان را در ذیل جمله: یا ایُّها الّذینَ اٰمَنُوا بیان داشته ولی نه آنکه آنها تکلیف شاقی باشد همه مسائلی معمولی و عادی و عقلی و وجدانی است، می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت امر خدا و رسول نمائید، راستگو باشید، بیاد خدا باشید، به عهد خود وفا کنید، در راه خدا جهاد کنید، اگر کار ناپسندی از شما سرزد توبه کنید، در راه خدا انفاق کنید، از چیزهای حلال و پاکیزه بخورید و خلاصه بد نکنید و نیکو باشید، از این قبیل دستورات.

و این معنا مسلم است که در مورد مؤمنان پرهیزکار یک قانون کلی و همگانی وجود دارد که آنها اهل بهشت می باشند، این آیه شریفه بسیار ساده و بیانگر همین موضوع است که می‌فرماید:

وَالّذینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ اولئِکَ اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فیها خالِدُونَ[1]

و آنان که ایمان آوردند و کار نیکو انجام دادند اهل بهشتند و در آن جاوید خواهند ماند.

این حدّ معمولی است که در اول باید توجه به آن حاصل کرد و خدایتعالی در این آیه شرط زائدی هم قائل نشده است، ایمان می‌خواهد و عمل صالح، و البته این دو شرط قابل توجه و گسترش است یعنی باید دانست که شرائط ایمان چیست و اهل ایمان چه وظائفی دارند.

و در این مورد خدایتعالی در بسیاری از آیات بروجوه گوناگون تأکید نموده و جائی می‌فرماید:

وَمَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فاُولئِکَ یَدْخُلُونَ الجَنَّةَ...[2]

کسی که عمل صالحی انجام دهد خواه مرد یا زن در حالی که مؤمن باشد وارد بهشت می‌شود و روزی بیحسابی به او داده خواهد شد.

و در جای دیگر فرمود:

۱. بقره / ۸۲.

۲. غافر / ۴۰.

اِنَّ الَّذینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوسِ نُزُلاً [۱]

آنان که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند برای آنان باغهائی از بهشت پیشکشی است که در آن جاودانه بمانند.

جنت فردوس اشاره به باغستانی است که بیشتر از درختانش میوه‌های متنوع و انگور باشد، و در جای دیگر اشاره به جنات عدن کرده می‌فرماید:

اُولٰئِکَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجری مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهارُ... [۲]

برای اهل ایمان است بهشتهای جاودان که زیر بنگاه درختان سرسبز آن آب جاری روان است و در آنجا زینت داده شوند از زر و زیور و لباسهای سبزی از سندس و استبرق و یا حریر و دیبا و تکیه گاه آنان بر تختهای مرصعی است و در آسایشگاهی آرام جاودانه برقرارند.

و خلاصه خدایتعالی جائی برسبیل مژده و بشارت براهل ایمان می‌فرماید:

وَبَشِرِ الَّذینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ اَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تجری مِنْ تَحتها اَلْاَنْهارُ... ولَهُمْ فیها اَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فیها خالِدُونَ [۳]

و مژده ده آنان را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به آنکه ازبرای آنان است باغهائی از بهشت و روزی داده می‌شوند به ارزاق و میوه‌هائی که قبلاً مرزوق بوده‌اند و از برای ایشان است همسرهائی پاکیزه که در نزد هم همیشه جاودان باشند.

حاصل آنکه این بهشت جاودان برای کسانی است که با ایمان و عمل صالح اطاعت از امر خدا و رسولش را می‌نمایند و دیگر مسئله تمام است که فرمود:

وَمَنْ یُطِعِ اللّهَ وَرَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تجری مِنْ تَحْتِها الْاَنْهارُ... [۴]

۱. کهف / ۱۰۷.
۲. کهف / ۳۲.
۳. بقره / ۲۵.
۴. نساء / ۱۳.

هر کس اطاعت خدا و پیامبرش را کند او را در باغهائی از بهشت وارد می‌کنند و جاودانه در آن می‌ماند و این کامیابی و پیروزی بزرگی است.

مقام اهل تقوا در بهشت!

در مراتب و درجات اهل بهشت قبلاً اشاره شد که حداقل بهشتی شدن مرتبه ایمان و عمل صالح است، و مرتبه اهل ایمان در بهشت در مقامی مخصوص در همین سطح است، امّا در اینجا گفته می‌شود کسانی که در دنیا راه تقوا را پیشه کرده و کسب کمالات بیشتری کرده‌اند مقام و درجات بالا تری دارند و به مصداق کریمه: وَلِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا...[1] و همچنین آیه شریفه دیگر:

لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ...[2]

آنان به مقام بالا تری خواهند رسید.

اکنون توجه خواننده را به این معنا جلب خواهیم کرد، قرآن مجید می‌فرماید:

اِنَّ الْمُتَّقينَ فی جَنّاتٍ وَعُيُونٍ، اُدْخُلُوها بِسَلامٍ اٰمِنينَ[3]

پرهیزگاران در باغهای سرسبز بهشت در کنار چشمه های آن هستند که فرشتگان الهی به آنها می‌گویند: داخل این باغها شوید با سلامت و امنیت.

گفتیم بهشتها به مراتب درجات با هم تفاوت دارند، قبلاً درباره اهل ایمان خواندید آنان در باغهائی هستند که آب روان از زیر درختان آن جاری است و در اینجا می‌خوانید اهل تقوا در باغهائی هستند که چشمه ها از داخل باغ جوشیدن دارد، همچنان که این منظره لذّت و لطف بیشتری دارد و درختان باغ را

۱. انعام / ۱۳۲.
۲. انفال / ٤.
۳. حجر / ٤٥.

در طراوت بیشتری قرار می‌دهد و معلوم است که یک نوع چشمه هم نیست و انواع چشمه‌های مختلف در آن جوشیدن دارد، چون ذکر «جنات و عیون» به صیغه جمع اشاره به باغهای متنوع و چشمه‌های فراوان و گوناگون بهشت است که هر کدام لذت تازه‌ای می‌آفریند و ویژگی خاصی دارد.

و دیگر مراتب بالاتر و لذت‌بخش اهل تقوا در این آیه نمودار است که می‌فرماید:

اِنَّ المُتَّقینَ فی جَنّاتٍ وَنعیم[1]

اما پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و نعمتهای فراوان جای دارند.

و در ادامه آیه می‌فرماید: و از آنچه پروردگارشان به آنها داده شاد و مسرورند و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ نگاهداشته است، همچنان به آنان گفته می‌شود: بخورید و بیاشامید گوارا باد برشما، اینها به خاطر اعمالی است که انجام می‌دادید.

و شاهد کلام آنست که در پیرو این آیات می‌فرماید:

مُتَّکِئینَ عَلی سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عینٍ.

این در حالی است که بر تختهای صف کشیده در کنار هم تکیه می‌کنند و حورالعین را به همسری آنها در می‌آوریم.

منظور از این بیان همان برتری اهل تقوی در بهشت نسبت به اهل ایمان است که در صفحه قبل خواندید: **لَهُمْ فیها اَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ** و در اینجا دربارهٔ اهل تقوی می‌خوانید: **وزوَّجْناهُمْ بحُورٍعینٍ** که اگر خوب در فحوای کلام دقت شود این امتیاز روشن است.

در معنای حورالعین گفته‌اند: به کسی گفته می‌شود که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف باشد و یا بطور کلی کنایه از جمال و زیبائی کامل است، چرا که زیبائی بیش از همه در چشمان تجلّی می‌کند.

اکنون در پایان این بحث اشاره به امتیاز عالیتری می‌شود که اهل تقوی

۱. طور/ ۱۷.

نسبت به اهل ایمان در بهشت دارند.

اِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنّاتٍ وَنَهَرٍ، فی مَقْعَدِ صِدقٍ عِنْدَ مَلیكٍ مُقْتَدِرٍ[1]

پرهیزکاران در باغها و نهرهای بهشتی جای دارند، در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر.

ببینید در اینجا چگونه خدایتعالی به سرنوشت مسرت‌بخش و روح‌پرور پرهیزکاران یاد کرده و چنان اشاره می‌فرماید که آنان در مرتبه عالی بهشت در جایگاه صدق و حق و راستی نزد خداوند مالک قادر قرار دارند.

بنا به گفته مفسّران، چه توصیف جالبی در این آیه از جایگاه پرهیزکاران شده است که دو ویژگی خاص دارد که همه امتیازات در آن جمع است، نخست آنکه آنجا جایگاه صدق است و هیچگونه باطل و بیهودگی در آن راه ندارد، سراسر حق است و تمام وعده‌های خداوند دربارهٔ بهشت در آنجا عینیّت پیدا می‌کند و صدق آنها آشکار می‌شود.

دیگر اینکه در جوار و قرب خدا است که اشاره آیه به نهایت قرب و نزدیکی معنوی است نه جسمانی، آنهم نسبت به خداوندی که هم مالک است و هم قادر هرگونه نعمت و موهبتی در قبضه قدرت اوست و بهمین دلیل در پذیرائی این میهمانان گرامی فروگذار نخواهد کرد و تنها خودش می‌داند چه مواهبی برای آنان آماده ساخته است.

در اوصاف و نعمتهای بهشت

حقیقت امر آنست که هیچکس نمی‌داند چه پاداشهائی که مایه روشنیِ چشمها می‌گردد در مقابل اعمال نیکوکاران به آنها داده می‌شود همچنان که آیه شریفه حاکی از همین معنا است که می‌فرماید:

۱. قمر/ ۵۴.

فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِمٰا كانُوا يَعْمَلُونَ[1]

این پاداش فوق العاده عظیم است که جزای اعمال نیکوکاران در بهشت است.

و اشاره به «قرة اعین» بیانگر عظمت بیحساب این مواهب و نعمتها می باشد و کنایه لطیفی از نهایت خوشحالی است که اشک شوق را از دیدگان فرومی ریزد.

در حدیثی از رسول اکرم است که خدایتعالی می فرماید: من برای بندگان صالحم نعمتهائی فراهم کرده ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و برفکر کسی نگذشته است.[2]

امّا در عین حال که این پاداشها مخفی نگاهداشته شده، خدایتعالی از نظر فهم و درک بندگان به حد استعداد خودشان در قرآن مجید در مقایسه با مواهب و نعمتهای دنیوی اشارات گوناگونی آورده که در اینجا به چند مورد آن اشاره خواهیم کرد، البته حقیقت معنا در سطحی عالیتر است و این همان مسئله ای است که مربوط به نظام مخصوص جهان آخرت می باشد و از حقایق آن کسی را اطلاع در دست نیست!

در سوره واقعه در چگونگی حالات و وقایع رستاخیز پس از شرح اولین حادثه، اعلام می دارد که مردم به سه گروه تقسیم می شوند و هر گروه را معرفی می کند و در شرح حالات گروه سوم که آنان را پیشگامان و مقربان خوانده است می فرماید: فی جَنّاتِ النَّعیمِ، ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلینَ، وقَلیلٌ مِنَ الْآخِرینَ این گروه در باغهای پرنعمت بهشتند که انواع نعمتهای مادّی و معنوی بهشت را شامل می شود، و دسته ای از آنها گروه کثیری از امّتهای نخستین هستند و گروه اندکی از امت آخرین.

سپس در ادامه این آیات به حالات آنان و نعمتهای بهشتی که در انتظار

۱. سجده / ۱۷.

۲. این حدیث را بسیاری از مفسران از جمله «طبرسی» در مجمع البیان و «آلوسی» در روح المعانی و «قرطبی» در تفسیرش نقل کرده اند. محدثان مشهور «بخاری» و «مسلم» نیز آنرا در کتب خود آورده اند.

مقربان است می پردازد و می فرماید: **عَلٰی سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ، مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ** این گروه سوم، یعنی پیشگامان مقرّب که در مقام ارفعی پذیرائی می‌شوند، آنها بر تختهائی مرصع که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند در حالی که برآن تکیه کرده و روبروی یکدیگر قرار گرفته اند و کانون گرم و زیبائی پر از انس و محبت و سرور تشکیل داده اند، خدمتگزارانی زیبا از آنها پذیرائی می‌کنند.

بنابر آنچه که مفسران ذکر کرده اند تکیه گاه آنها بافته شده از زر و دُر و یاقوت و زمرد،و مرصع به انواع جواهر آراسته شده است و مجلس انسی که این گروه در آنجا تشکیل می‌دهند به حدی شادی و سرور در آن موج می‌زند که با هیچ بیانی قابل وصف نیست.

در قرآن مجید کراراً از تختهای بهشتی و مجالس دسته جمعی بهشتیان توصیفهای جالبی شده که نشان می‌دهد یکی از مهمترین لذات آنها همین جلسات انس و انجمنهای دوستانه است، امّا موضوع سخن آنها چیست و نقل محفلشان کدام است، کسی به درستی نمی‌داند که آیا از اسرار آفرینش سخن می‌گویند و یا از شگفتیهای خلقت خداوند! آیا از مصائب جانکاهی که از آن راحت و آسوده شدند، و یا امور دیگری که ما در شرائط زندگی این دنیا قادر به درک آن نیستیم، کسی نمی‌داند.

در هر حال در آن مجلس انس نوجوانانی که همواره در شکوه و طراوت جوانی به‌سر می برند گرداگرد آنها می‌گردند و در خدمت آنها کمر بسته اند.

در اینکه این نوجوانان کیانند؟ تفسیرهای گوناگونی برای آن ذکر کرده اند، بعضی گفته اند آنها فرزندان مردم دنیا هستند که پیش از بلوغ چشم از دنیا بسته و چون کار نیک و بدی نداشته اند به لطف پروردگار چنین منصبی را یافته اند، البته آنها از این کار خود بیشترین لذت را می برند که در خدمت مقربان درگاه خدایند، و در حدیثی از علی علیه السّلام این معنی نقل شده است.

ولی در تفسیر دیگری می‌خوانیم که اینها اطفال مشرکین اند که به خاطر بی گناهی دارای چنین مرتبه ای شده اند، چرا که اطفال مؤمنان به پدران و مادران خود ملحق می‌شوند.

و در تفسیر سومی می‌خوانیم که آنها خدمتکارانی هستند بهشتی که خداوند مخصوصاً آنها را برای این هدف آفریده است!

اکنون خوب توجه کنید که خدایتعالی در ادامه این آیات چه می‌فرماید: **بِاَکْوابٍ وَاَبارِیقَ وَکَأْسٍ مِنْ مَعینٍ، لایُصَدَّعُونَ عَنْها وَلا یُنْزِفُونَ** این نوجوانان زیبا با قدحها و کوزه‌ها و جامهای پر از شراب طهور که از نهرهای جاری بهشتی برداشته شده در اطراف آنها می‌گردند و آنان را سیراب می‌کنند، امّا نه شرابی که عقل و هوش را ببرد و مستی آورد، بلکه هنگامی که بهشتیان آنرا می‌نوشند نه درد سر می‌گیرند و نه مست می‌شوند، بقول مفسّران، تنها یک حالت نشئه روحانی توصیف‌ناپذیر به آنها دست می‌دهد که تمام وجودشان را در لذّتی بی‌نظیر فرومی برد!

اگر خواننده آماده شنیدن بقیه از گفتار الهی دربارهٔ مقام مقربان در بهشت می‌باشد، و یقین می‌کند که گفتار او سبحانه و تعالی راست‌ترین گفتار است باز توجه نماید: که حقیقتاً از شنیدن این بیانات هم اکنون روح اهل ایمان به مرتبه روحانی قرب پرواز می‌نماید، همچنان که در ادامه آیات می‌فرماید: **وَفاکِهَةٍ مِمّا یَتَخَیَّرُونَ، وَلَحْمِ طَیْرٍ مِمّا یَشْتَهُونَ، وَحُورٌ عینٌ کَاَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَکْنُونِ، جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ، لایَسْمَعُونَ فیها لَغْواً وَلا تَاثیماً، اِلّا قیلاً سَلاماً سَلاماً.** نوجوانان خدمتگزار بهشتی هر نوع میوه‌ای که اهل بهشت مایل باشند به آنها تقدیم می‌کنند و گوشت پرندگان از هر نوع که بخواهند حاضر می‌نمایند.

مقدّم داشتن میوه بر گوشت به خاطر آنست که از نظر تغذیه بهتر و عالیتر است به‌علاوه میوه قبل غذا لطف دیگری دارد.

در تفسیر نمونه آورده است: از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می‌شود که شاخه‌های درختان بهشتی کاملاً در دسترس بهشتیان است، به‌طوری که به آسانی می‌توانند از هرگونه میوه‌ای شخصاً تناول کنند، این معنی دربارهٔ غذاهای دیگر بهشتی نیز مسلماً صادق است، ولی شکّ نیست که وقتی خدمتکارانی آنچنان غذاهای اینچنین را برای آنها بیاورند لطف و صفای دیگری دارد، و به تعبیر دیگر این یکنوع احترام و اکرام بیشتر نسبت به بهشتیان و رونق و صفای افزونتر برای مجالس انس آنهاست، حتی در مجالس معمول دنیا نیز بسیار می‌شود

که با وجود قرار داشتن میوه و غذا در دسترس میهمانان، میزبان شخصاً به آنها تعارف می‌کند و این نوعی احترام و محبت محسوب می‌شود.

سپس ادامه گفتار الهی براینست که برای مقرّبان اهل بهشت همسرانی از حورالعین آماده است که آنها زنانی سفید اندام و گشاده چشم که چشمهای ایشان در نهایت سفیدی و سیاهی و در غایت لطافت و صفا باشند، مانند مروارید پوشیده در صدف که غبار بر او ننشسته باشد و دست اغیار براو نرسیده باشد و از چشم دیگران کاملاً مستور باشند.

خدایتعالی بعد از ذکر این شش موهبت جسمانی می‌افزاید: اینها همه پاداشی است در برابر اعمال صالحی که انجام می‌دادند (تا تصور نشود این نعمتهای بیشمار بهشتی بی حساب به کسی داده می‌شود).

و هفتمین و آخرین نعمت آنها که جنبه معنوی دارد این است که: آنها در باغهای بهشت نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند و نه سخنان گناه‌آلود، در آنجا دروغ و تهمت و افترا وجود ندارد، و استهزاء و غیبت و سخن چینی نیست، هرچه هست لطف و زیبائی و متانت و ادب و پاکی است، و چه عالی است محیطی که سخنان آلوده در آن نباشد، و تنها چیزی که در آنجا می‌شنوند «سلام است سلام».

و بعضی از مفسّرین چنین گفته‌اند: که آیا این سلام از جانب خداوند است؟ یا از ناحیه فرشتگان، یا خود بهشتیان نسبت به یکدیگر، و یا همه اینها؟

از همه مناسبتر تفسیر اخیر است، چنانکه در آیات دیگر قرآن به سلام خداوند و فرشتگان و بهشتیان بریکدیگر اشاره شده است.

آری، آنها جز سلام چیزی نمی‌شنوند سلام و درود خداوند و ملائکه مقربین او و سلام و درود خودشان به یکدیگر، محیط آنها آکنده از سلام و سلامت است و همین معنی برتمام وجود آنها حکومت می‌کند، هرچه می‌گویند برهمین محور دور می‌زند و نتیجه تمام گفتگوها و بحثهای آنها به سلام و صلح و صفا منتهی می‌شود، چون اصولاً بهشت «دارالسّلام» خانه سلامت و امن و امان است.

چگونگی مقام اصحاب یمین در بهشت!

قبلاً اشاره شد که بهشت و بهشتها هریک مقام و مراتب متعددی دارند که هریک مخصوص گروهی از بهشتیان است، و تاکنون دربارهٔ مقام اهل ایمان و اهل تقویٰ و مقربان مطالبی گذشت و امتیاز هر مقام نسبت به یکدیگر روشن گردید، اکنون با توجه به جایگاه گروه دیگری از اهل بهشت بنام «اصحاب یمین» خدایتعالی باز در پیرو مقام مقربان، در چگونگی حالات این گروه اشاراتی فرموده، که در اینجا با بیان مختصری به تفسیر آن می پردازیم، و خواننده خود می‌تواند حد مقام آنها را با مقایسه با آن سه گروه دیگر تشخیص دهد.

بعد از آنکه فرمود، محیط مقرّبان در بهشت آکنده از سلام و سلامت است می‌فرماید: **وَاَصْحابُ الْیَمینِ مٰا اَصْحابُ الْیَمینِ، فی سِدرٍ مَخْضُودٍ، وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ، وَظِلٍّ مَمْدُودٍ، وَمٰاءٍ مَسْکُوبٍ** اصحاب یمین گویا همان جمعیت سعادتمندی که نامه اعمالشان به علامت فوز و رستگاری بدست راست آنها داده می‌شود به شش نعمت از مواهب نعم الهی می‌رسند که گذشته از تحوّل بیانی در چگونگی مرتبه و حالات بهشتی آنان با مقایسه با نعمتهای هفت گانه مقربان که ذکر آنها گذشت یک مرحله پائین‌تر است و البته باید اینچنین هم باشد.

ولی در عین حال، نخست برای بلندی مقام آنها می‌فرماید: اصحاب یمین چه اصحاب یمینی! اشاره براینکه اوصاف آنان در بیان نگنجد، آنان در سایه درخت سدر بی خار قرار خواهند گرفت (که سایه بسیار سنگین و لطیفی دارد) و همچنین در سایه درختان پربرگ دیگر که برگهای بسیار پهن و زیبا و سرسبز دارد با میوه‌های شیرین و گوارا که آنرا پوشانیده است. بنابراین آنان در سایه گسترده و کشیده شده این دو درخت زیبا در حالتی بسیار مطبوع و روح افزا متنعم هستند.

و سپس در ادامه این آیات به نعمتهای دیگر اشاره کرده می‌فرماید: **وَمٰاءٍ مَسْکُوبٍ، وَفٰاکِهَةٍ کَثیرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَلا مَمْنُوعَةٍ، وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ، اِنّٰا اَنْشَاْنٰاهُنَّ اِنْشٰاءً فَجَعَلْنٰاهُنَّ اَبْکٰاراً، عُرُباً اَتْرٰاباً، لِاَصْحابِ الْیَمینِ.**

آنان در کنار آب و آبشارهای بهشتی «که منظره فوق‌العاده زیبا و دل‌انگیزی دارد» به‌سر می‌برند، در آن باغستان و درختان بهم پیوسته میوه‌های بسیار و فراوان که هریک طعمی جداگانه دارند در کنار آنان بوده تناول می‌کنند و هیچگاه از آنها قطع نمی‌شود (یعنی همچنان میوه دنیا نیست که در فصلی باشد و در فصلی نباشد).

و برای آنان بستری مفروش آماده است، یا به اعتبار دیگر اشاره به همسرانی زیبا است که مصاحبت با آنها لذت‌بخش است و خدایتعالی می‌فرماید: ما آنها را آفرینش نوینی بخشیده‌ایم، شاید اشاره به همسران مؤمنان در این دنیا باشد که خداوند آفرینش تازه‌ای در قیامت به آنها می‌دهد، و همگی در نهایت جوانی و طراوت و جمال و کمال ظاهر و باطن وارد بهشت می‌شوند که طبیعت بهشت، طبیعت تکامل و خروج از هرگونه نقص و عیب است، و بقول مفسّرین اگر منظور حوریان باشد خداوند آنها را آفرینش نوینی بخشیده به گونه‌ای که هرگز گرد و غبار پیری و ناتوانی بر دامان آنها نمی‌نشیند.

سپس می‌افزاید ما آنها را همگی بکر قرار دادیم فَجَعَلْنٰاهُنَّ اَبْکاراً و شاید این وصف همیشه برای آنها باقی باشد، چنانکه بسیاری از مفسّران به آن تصریح کرده‌اند و در روایات هم نیز به آن اشاره شده، یعنی با آمیزش وضع آنها دگرگون نمی‌شود و در اوصاف آنها باز می‌فرماید: عُرُباً اَتْرٰاباً آنان نسبت به همسرانشان عشق می‌ورزند و خوش‌سخن و فصیحند، یعنی حالات آنان حاکی از محبت نسبت به همسر خود است و در سن و سال با هم برابرند.

و همه این نعمتهای الهی در بهشت برای اصحاب یمین است که گروهی از آنان از امتهای نخستینند و گروهی از اقوام آخرینند.

چه کسانی در دارآخرت صاحب دو بهشتند!

این موضوع قابل توجه است که خدایتعالی برای پاداش بعضی از اهل تقوا دو بهشت در آخرت آماده کرده است، و مسلماً این گروه دو بهشتی از افراد

عالیرتبه‌ای هستند که به این مقام نائل می‌شوند، و آنان کسانی هستند که از پروردگار خود خائف باشند، همچنان که فرمود:

وَلِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ[1]

و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است.

آنان که خائف باشند از اینکه نکند اعمال آنها بروفق رضای خدا نباشد و یا در حقیقت خوف از مواقف قیامت و حضور در پیشگاه او برای حساب دارند، و یا از آن خائفند که در مرتبه یقین می‌دانند خدایتعالی مراقب دائمی آنها نسبت به کردار و رفتارشان است.

البته می‌دانید که اولیاءِ حق هیچگاه ترس و بیمی از هیچ چیز غیر از مقام پروردگاری ندارند نه به خاطر آتش سوزان دوزخ و نه به خاطر طمع در نعیم بهشت، بلکه تنها به خاطر مقام پروردگار و عظمت جلال او خائفند.

و باز این معنا مورد توجه است که ترس از مقام پروردگاری ترس از مقام عدالت اوست چرا که ذات اقدس او مایه خوف نیست، بلکه خوف از عدالت او است، و خوف از عدالت بازگشت به خوف از اعمال خود انسان می‌کند.

و اینکه می بینید گاهی مقربان درگاه الهی و اولیاءِ حق به خاطر قرب به ذات پاک او از کمترین ترک اولیٰ و غفلت که مایه وحشت آنهاست در مقابل او احساس حقارت کرده و حالت خوف دارند، این خوفی است که از نهایت معرفت پروردگار حاصل می‌شود و مخصوص عارفان و مخلصان درگاه اوست، و حقاً این بهشت دوگانه مخصوص آنان است.

اکنون با آنکه قبلاً در چگونگی بهشتها و حالات بهشتیان آیاتی از قرآن مجید را شاهد قرار دادیم، ولی باز در اینجا خدایتعالی بروجه دیگر در ادامه آیه شریفه خصوصیات دیگری قائل شده و در پیرو هریک از این خصوصیّتها می‌فرماید:

فَبِاَیِّ الاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبان.

پس به کدام از نعمتهای پروردگارتان انکار می‌کنید.

۱. رحمن / ٤٦.

و موضوع آن دو بهشت را چنین بیان می‌دارد: ذَواتا أَفْنانٍ ـ ... فیهِما عَیْنانِ نَجْریانِ ـ فیهِما مِنْ کُلِّ فاکِهَةٍ زَوْجانِ ـ ... مُتَّکِئینَ عَلی فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ اِسْتَبْرَقٍ وَجَنَی الْجَنَّتَیْنِ دانٍ.

آن دو باغ بهشتی دارای انواع نعمتها و درختان پر طراوت است همچنان که در یک درخت در هر شاخه نوعی از هر میوه نمودار است. و همچنین در آن دو باغ یا دو بهشت دو چشمه به طور مداوم جریان دارد که بعضی از مفسران این دو چشمه را به چشمه‌های «سلسبیل» و «تسنیم» ذکر کرده‌اند و گاه گفته شده یکی از این دو چشمه، چشمهٔ «شراب طهور» و چشمه دیگر چشمه «عسل مصفا» است.

و تفاوتی که میوه‌های درختان این دو بهشت با بهشتهای دیگر دارد آنست که در آنها از هر میوه‌ای دو نوع وجود دارد، گویا نوعی که در دنیا نمونه آنرا دیده‌اید و نوعی که هرگز شبیه و نظیر آنرا در این جهان ندیده‌اید، یا به اعتبار دیگر از نوع میوه‌های تابستانی و زمستانی و یا خشک و یاتر است که در هر حال میوه‌های آن دو بهشت کاملاً متنوع و گوناگون می‌باشد که هریک از دیگری جالبتر است.

و این در حالی است که اهل آن دو بهشت بر فرشهائی نشسته و تکیه کرده‌اند که آستر آنها از پارچه‌های ابریشمین است، اینکه نفیس‌ترین پارچه آستر این فرشها ذکر شده اشاره براینست که قسمت روئین آن حتماً پارچه‌ای است که از لطافت و زیبائی و جذابیّت در وصف نمی‌گنجد.

در ادامه این اوصاف باز اشاره به همسران صاحبان آن دو بهشت کرده و می‌فرماید: فیهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ لَمْ یَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلا جانٌّ ـ ... کَأَنَّهُنَّ الْیاقُوتُ وَالْمَرْجانُ در این قصرهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود چشم ندوخته و جز به آنها عشق نمی‌ورزند و هیچ انس و جن به آنها قبلاً تماس نگرفته است، بنابراین آنها دوشیزه‌اند و از هر جهت پاک و دست نخورده‌اند، و همانند یاقوت و مرجان، به سرخی و صفا و درخشندگی یاقوت و به سفیدی و زیبائی شاخه «مرجان» می‌باشند.

تا اینجا در این سوره مبارکه بحث در پیرامون دو بهشت برای خائفان بود

که ویژگیهای آنرا متذکر شدیم ولی در ادامه این آیات سخن از دو بهشت دیگر در مرحله پائین‌تر به میان آمده است که آن برای افرادی می باشد که سطح ایمان و خوف از پروردگارشان کمتر است، چنانکه می‌فرماید:

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ـ ... مُدْهَامَّتَانِ ـ ... فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ـ ... فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ.

و پائین‌تر از آنها دو بهشت دیگر است، هر دو کاملاً خرم و سرسبزند؛ در آنها دو چشمه در حال فوران است، در آن دو بهشت میوه‌های فراوان و درخت نخل و انار است.

و این آیات را چنین ادامه می‌دهد که در آن باغهای بهشتی زنانی هستند نیکو خلق و زیبا، حوریانی که در خیمه‌های بهشتی مستورند، زنانی که هیچ انس و جنّ قبلاً به آنان تماس نگرفته، این در حالی است که این بهشتیان بر تختهای مرصع تکیه زده‌اند که با بهترین و زیباترین پارچه‌های سبز رنگ پوشانیده شده است.

حقیقتاً چه مواهب و نعمتهائی در انتظار اهل ایمان و اهل تقوی و مقربان و اولیاءِ حق به سلسله مراتب است که کسی را از حقایق آن اطلاعی در دست نیست و کسی نمی‌تواند این نعمتها را تکذیب نماید.

اوصاف دیگری از بهشتیها و چگونگی بهشت

از اینکه نگارنده نمی‌تواند در اثر تراکم مطالب حق این معنا را به‌جا آورد، و در حقیقت کاملاً نمی‌داند که اوضاع بهشت و بهشتیان چگونه است از خوانندگان پوزش و معذرت می‌طلبد.

با آنکه موضوع بهشت مسئله نهائی در امر جسم و روح انسان است و این موضوع کاملاً باید روشن شود که سرانجام در امر بقاءِ روح کار بکجا منتهی می‌شود، و از آنطرف اعتقاد براینست کسانی که این کتاب یا ترجمه آنرا در سرتاسر جهان مطالعه می‌کنند، اگر خداشناس و با ایمان و نیکوکار باشند و بدانند

کتاب آسمانی اسلام مطلب را تمام کرده است، شاید از هم اکنون برای ایصال به مرتبه فوز و رستگاری خود را آماده مقام و مرتبه ای نمایند که در انتظار آنان است.

قبلاً درباره مقام و درجات گوناگونی که هر گروه نسبت به عقیده و ایمان و مراتب اعمال خود داشتند در موضوع بهشت متذکر شدیم ولی این بحث از نظر قرآن مجید تمام نشده، چون اسراری که در تکرار آیات بروجوه مختلف آمده نشانگر اهمیّت معنا و مراتب گوناگون و تأکید موضوع است، یعنی وقتی که خدایتعالی مکرّر بروجوه گوناگون می‌فرماید: جَنّاتُ عَدْنٍ ــ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ ــ جَنّاتِ النَّعیمِ ــ جَنّاتُ الْمَأوىٰ ــ جَنّاتٍ وعُیُونٍ ــ جَنّاتٍ وَنَهرٍ ــ فی جَنَّةٍ عالِیَةٍ ــ و تعبیرات دیگر، و همچنین درباره اشجار و میوه‌های بهشتی و ازواج و همسران و حور و قصور و تختهای مرصع و فرشهای زیبا که برای هر دسته و گروه با تعبیر خاصی ذکر شده و خدایتعالی برای هر مرتبه ای از بهشت آنها را به نوعی توصیف فرموده، اینها همه در یک معنای کلّی داخل است ولی گسترش آن در شرح و بسط کلام هزاران هزار مرتبه از موهبتها و نعم دنیوی بالا تر است و هر جمله از آیات با آنکه قرین و مشابه است معنای مخصوصی به خود دارد و شاید بعداً مفسرین عالیقدر به «تفسیر موضوعی» در این امر بروجه تفصیل بپردازند.

و اکنون از آن جهت که در اینجا مقدور نیست به شرح کلّی پرداخته شود، لذا غیر از مطالبی که قبلاً در چگونگی اوضاع بهشت و حالات هر گروه از اهل بهشت متذکر شدیم، باز به مطالب دیگر ولی از نظر اختصار تنها به ترجمه بعضی از آیات دیگر در این مورد می پردازیم.

در سوره غاشیه از آیه ۸ در حالات اهل بهشت می‌فرماید: چهره هائی در آن روز شاداب و با طراوت است چرا که از سعی و تلاش خود خشنود بوده اند، در بهشتی عالی که در آن هیچ سخن لغو و بیهوده نمی‌شنوند و در آن چشمه هائی جاری است، در آن تختهای زیبای بلند است و قدحهائی در کنار این چشمه ها نهاده شده است و بالشها و پشتیها صف داده شده، و فرشهای فاخر گسترده شده است.

در این آیات هفت نعمت مهم بهشتی ذکر شده که هریک از دیگری جالبتر و زیباتر است و گویا نعمتهای این بهشت برای گروهی عالیمقام است که فرمود: فی جَنَّةٍ عالِیَةٍ.

پاداش مخلصـــین در بهشـــت!

قبلاً در مورد جایگاه و مقام اهل ایمان و اهل تقوی و مقربان در بهشت مطالبی گذشت و اکنون به جایگاه مخلصین در بهشت آشنا می‌شویم، جالب آنکه در تفاسیر آمده است که پاداش مخلصین یعنی کسانی که از گزند شیطان محفوظ هستند به معیار عمل آنها داده نمی‌شود، بلکه پاداششان به معیار فضل و رحمت الهی است.

علامه بزرگوار صاحب تفسیر المیزان مطالبی دارد که فشرده آنرا در تفسیر نمونه براین وجه آورده است: خداوند در آیه شریفه که می‌فرماید: همه مردم پاداش اعمالشان رامی‌گیرند: **اَلاّ عِبادَ اللّهِ المُخْلَصینَ**[1] (جز بندگان مخلص خدا).

چرا که آنها به حکم مقام عبودیت خود را مالک هیچ چیز نمی‌دانند جز آنچه خدا می‌خواهد اراده نمی‌کنند و جز آنچه او می‌طلبد انجام نمی‌دهند.

و به حکم مخلص بودن، خدا آنان را برای خویش برگزیده و تعلق خاطری به غیر ذات پاک او ندارند.

نه زرق و برق دنیا و نه نعمت‌های عقبا، و در دل آنها چیزی جز الله نیست!

روشن است کسی که دارای این ویژگی است، لذت و موهبت و روزیش چیزی است غیر از آنچه دیگران دارند، چنانکه در آیات بعد می‌فرماید:

اُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ، فَواکِهُ وَهُمْ مُکْرَمُونَ، فی جَنّاتِ النَّعیمِ، عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلینَ، یُطافُ عَلَیْهِمْ بِکَأْسٍ مِنْ مَعینٍ، بَیْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبینَ، لا فیها غَوْلٌ وَلا هُمْ عَنْها یُنْزَفُونَ، وَعِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ عینٌ، کَأَنَّهُنَّ بَیْضٌ مَکْنُونٌ.

نگارنده را دریغ آمد که اصل آیات را در این باره متذکر نشود چون بنا بر اختصار بود، ولی اکنون به شرح مختصری از ترجمه توجه نمائید.

۱. صافات / ۴۰.

این آیات اشاره بر نعمتهائی می باشد که در باغهای بهشت برای بندگان مخلص خدا آماده شده است و مفسران آنرا بر دو وجه تعبیر کرده‌اند: یا همان نعمتهائی که در سیاق کلام در آیات است، یا اشاره به نعمتهای ناشناخته معنوی و غیرقابل توصیفی است که در صدر نعمتهای بهشتی قرار گرفته است، در هر دو حالت آن نعمتها روزی معین و ویژه‌ای برای مخلصین است.

در **تفسیر نمونه** آورده: تناسب بحث و جامعیت نعمت‌ها با معنی دوم سازگارتر است و به این ترتیب نخستین نعمت از نعمتهای هفتگانه که در آیات مورد بحث آمده مواهب معنوی و لذات روحانی و درک جلوه‌های ذات پاک حق و سرمست شدن از باده طهور عشق او است، همان لذّتی که تا کسی به آن نرسد نمی‌داند.

و اینکه مواهب مادّی بهشت در آیات قرآن به تفصیل آمده، امّا مواهب معنوی و لذّات روحانی به صورت سربسته بیان شده به خاطر همین است که اولی قابل توصیف است و دومی غیرقابل توصیف.

سپس به بیان نعمتهای دیگر پرداخته و قبل از هرچیز به انواع میوه‌ها اشاره کرده در حالی که با نهایت احترام از آنها پذیرائی می‌شود، و آنان بسیار گرامی و مکرمند.

و پس از گرامیداشت آنان از این جهت اشاره به جایگاه آنها در باغهای سرسبز و پرنعمت بهشت می‌کند که هرچه آنان اراده کنند در برابر آنها حاضر می‌شود، و از آنجا که یکی از بزرگترین لذتها مصاحبه و مجلس انس با دوستان است براین نعمت اشاره می‌فرماید که آنان بر تختهائی روبروی یکدیگر نشسته و از هر دری سخن به میان در می‌آورند.

و در پنجمین مرحله از بیان مواهب مخلصین سخن از نوشابه و شراب طهور آنهاست که می‌فرماید: قدحهای لبریز از شراب طهور گرداگرد آنها در حرکت است و هر لحظه اراده کنند از پیمانه آن سیراب می‌شوند و در عالمی از نشاط و معنویت فرو می‌روند.

سپس به توصیفی از ظروف آن شراب طهور پرداخته می‌گوید: آنها سفید و درخشنده است و لذت‌بخش برای نوشندگان و بعد از آن اشاره به خاصیت آن

شراب کرده که آن نه مایه فساد عقل و نه موجب مستی است و جز هوشیاری و نشاط و لذت روحانی چیزی در آن نیست!

و سرانجام در ششمین مرحله به همسران پاک بهشتی اشاره کرده، می‌گوید نزد آنها همسرانی است که جز به شوهران خود عشق نمی‌ورزند، به غیر آنان نگاه نمی‌کنند و چشمان درشت و زیبا دارند.

در آخرین آیه مورد بحث توصیف دیگری برای همین همسران بهشتی بیان کرده و پاکی و قداست آنها را براین وجه بیان می‌کند: بدن آنان از شدت پاکی و ظرافت و سفیدی و صفا همچون تخم مرغهائی است که نه دست انسان آن را لمس کرده و نه گرد و غباری بر آن نشسته، بلکه در زیر پروبال مرغ پنهان و پوشیده مانده است.

اینها همه سخنانی است که در حد استعداد ما گفته شده ولی حقیقت نعمتهای بهشتی آن گونه است که از اهل دنیا مکتوم خواهد بود و کسی هرگز نمی‌تواند تمام جوانب این نعمتها را منعکس سازد.

پایان کتاب و سرانجام بحث در «بقاءِ روح»

بنابر آنکه اصل موضوع این کتاب در مسئله روح است و مطالبی که تاکنون گفته شد مستقیم یا غیرمستقیم دربارهٔ همین معنا می باشد و عمده مطلب و نتیجه حاصله از این موضوع اثبات بقاءِ روح است، لذا باید این توجه را حاصل کرد، که مسئله روح قبل از این عالم و همچنین در حیات دنیا و سپس در عالم برزخ و در پایان در رستاخیز و آخرت همه براین معنا گواه می باشد که روح تا ابد باقی و برقرار خواهد بود و هیچگاه از میان نخواهد رفت.

گاهی متعلق به جسم و گاهی پیوسته با جسد مثالی و زمانی در عالم تجرد و در پایان با تمام این حالات در دارآخرت یا در دوزخ و یا در بهشت مخلد و جاوید خواهد ماند، و البته از نظر وسعت رحمت الهی امکان آنکه در زمانی عذاب از دوزخ برداشته شود هیچ بعید نیست ولی در هرحال روح جاوید و برقرار

بوده و در نظامهای مخصوص با تعلّق به همان بدن دنیائی و جسد مثالی در هر مرحله به حیات خود ادامه خواهد داد.

ولی موضوعی که چند مرتبه مورد تذکر قرار گرفته و قابل اهمیت است آنست که خواننده نباید هرگز فراموش کند، و باید این توجه را حاصل نماید و کاملاً بداند که از حقیقت روح کسی را آگاهی نیست، چون این مسئله از امر پروردگار عالم بوده و تمام مطالبی که در این کتاب و کتب دیگر آمده است هنوز به مرتبه دانش اندک هم در این باره نرسیده است.

در هر حال قبلاً در مورد بقاءِ روح مطالبی به تفصیل در بخش اول همین کتاب گذشت و این آخرین مقاله متمم همان مطالب است که دانسته شود زمانی که خدایتعالی دربارهٔ اهل دوزخ یا اهل بهشت می‌فرماید: **هُمْ فیها خالِدُونَ** یعنی اصحاب این دو مقام همیشه در آنجا باقی می‌مانند، این بر آن معنا است که سرانجام روح که شخصیت آدمی را تشکیل می‌دهد در جایگاه مخصوص خود تا ابد خالد و برقرار می‌ماند.

ببینید خدایتعالی در قرآن مجید متجاوز از هفتاد مورد خلود اهل دوزخ و بهشت را در آن دو مقام تأکید فرموده است و دربارهٔ اهل کفر مکرّر می‌فرماید: **أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ**، و دربارهٔ اهل ایمان هم مکرّر بروجه نیکوتری آمده است: **أُولئِکَ أَصْحابُ الجَنَّةِ هُمْ فیها خالِدُونَ** یا بر مضامین دیگر همچنان: **اَلَّذینَ یَرِثُونَ الْفِردَوْسِ هُمْ فیها خالِدُونَ** و بسیار از موارد دیگر است که در تأکید کلمه خلود واژه «ابد» را بکار برده که به معنای همیشگی و دائم است، چنانکه می‌فرماید: **خالِدینَ فیها أَبداً لَهُمْ فیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ...**

که در هر صورت بقاءِ روح و حیات آن در دارآخرت با نظام مخصوص امری مسلم و غیرقابل انکار است.

ولی از آنکه آیا ارواح اهل کفر و تبه کاران همیشه در دوزخ معذبند یا امکان عفو آنها حاصل می‌شود در میان مفسّران گفتگوهای بسیار است و در تفسیر بعضی از آیات رستاخیز این امیدواری را حاصل کرده‌اند که خدایتعالی زمانی دوزخ را از شکنجه خالی خواهد گذاشت و از ساکنان آن عذاب را برخواهد داشت و خدا خود بهتر می‌داند.

همچنان بعضی این دو آیه را شاهد گرفته‌اند که جائی در شأن گروه اشقیا در دوزخ می‌فرماید:

خٰالِدِينَ فِيهٰا مٰا دٰامَتِ السَّمٰوٰاتُ وَ الْأَرْضُ اِلّٰا مٰا شٰاءَ رَبُّكَ اِنَّ رَبَّكَ فَعّٰالٌ لِمٰا يُرِيدُ[1]

تا آسمانها و زمین بر پاست اهل دوزخ در آن جاودانه خواهند ماند مگر آنچه خدا بخواهد و هرچه اراده کند انجام می‌دهد.

امّا در آیه بعد درباره خلود سعدا در بهشت می‌فرماید:

وَ اَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خٰالِدِينَ فِيهٰا مٰا دٰامَتِ السَّمٰوٰاتُ وَ الْأَرْضُ اِلّٰا مٰا شٰاءَ رَبُّكَ عَطٰاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ

اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، مادام که آسمانها و زمین بر پاست مگر آنچه که پروردگار بخواهد و این بخششی قطع نشدنی است.

بعضی از مفسران چنین گفته‌اند که خلود در اصل لغت به معنی بقای طولانی و هم به معنی ابدیت آمده است، بنابراین کلمه خلود به‌تنهائی دلیل بر ابدیت نیست زیرا هر نوع بقاءِ طولانی را شامل می‌شود، ولی همانطور که قبلاً گفتیم در بسیاری از آیات قرآنی با قیودی ذکر شده است که از آن به وضوح مفهوم ابدیت فهمیده می‌شود.

البته در این دو آیه که ذکر خلود هر دو گروه اهل دوزخ و بهشت را تأیید فرموده، باآنکه تأکید خلود را تا زمان بر پائی آسمانها و زمین مقرر داشته ولی استثنائی مهم قائل شده و می‌فرماید: **اِلّٰا مٰا شٰاءَ رَبُّكَ** اشاره براینکه مگر آنچه پروردگارت بخواهد بخصوص اینکه در آیه اول اضافه می‌کند **اِنَّ رَبَّكَ فَعّٰالٌ لِمٰا يُرِيدُ** که هرچه خدا بخواهد انجام‌پذیر است، یعنی اگر الآن اراده کند که اصلاً زمین و آسمانی نباشد فوراً نخواهد بود یا اراده فرماید که آتش دوزخ را خاموش کند و آنجا را تبدیل به گلستانی نماید، این امر به مجرد «کن» فیکون خواهد شد.

نگارنده خارج از بیان تفسیر گوید: اینکه می‌فرماید: اهل دوزخ الی الابد

۱. هود / ۱۰۷.

در دوزخ خواهند بود هیچ شکی در آن نیست ولی اراده او سبحانه و تعالی ممکن است نظام دیگری در دوزخ بوجود آورد که تخفیفی برای شکنجه آنها حاصل شود و آرامش خاصی آنان را فراگیرد کما اینکه فرمود: **اِلّا ما شاءَ رَبُّكَ.**

و از آنطرف معنی خلود دربارهٔ اهل بهشت بطوری که در پایان آیه متذکر شده: **عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ** براین وجه است که، با آنکه خدایتعالی هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد یعنی اگر اراده سلب نعمت نماید عطاء و بخشش او سلب می‌شود، ولی این عطاء و بخشش برای اهل بهشت ثابت و پابرجا بوده و هیچگاه این موهبت از آنها سلب نخواهد شد.

با تمام این حالات که رحمت واسعه خدایتعالی ممکن است زمانی تمام افراد عالم را دربر گیرد، ولی این نکته را باید توجه داشت که خود فرمود:

لا یَسْتَوی اَصْحابُ النّارِ وَاَصْحابُ الْجَنَّةِ، اَصْحابُ الجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ[1]

هرگز اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند، اصحاب بهشت رستگار و پیروزند.

خط این دو گروه در دنیا و آخرت و در همه جا و همه چیز از هم جداست، نه‌تنها اصحاب بهشت در قیامت رستگارند بلکه در این دنیا هم آرامش و پیروزی از آن آنهاست، و شکست و بدبختی در هر دو جهان نصیب اهل دوزخ و شقاوتمندان است، آنان که ایمان به خدا و روز جزا ندارند و معاد و روز قیامت را انکار می‌کنند.

رَبَّنا اِنَّكَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فیهِ اِنَّ اللّهَ لا یُخْلِفُ الْمیعادَ

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلوبَنا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الوَهّابُ

۱. حشر/ ۲۰.

تشکر و قدردانی

از برادران عزیزی که در چاپ و نشر این کتاب همت گمارده و سعی خود را مبذول فرموده‌اند کمال تشکر را داشته بخصوص دانشمند محترم جناب آقای جلیل ربی که همزمان با نگارش این کتاب کتابهای ترجمه شده بسیاری از روان‌پژوهان شرق و غرب را در اختیار اینجانب گذاشته و در اثر شوق وافری که خود به دانش روحی داشته برای چاپ این کتاب بسیار کوشیده و منتظر انتشار آن بوده‌اند و همچنین از دوست گرامی و نیکوکار جناب آقای حاج مصطفی ماجدی که برای هزینه چاپ این کتاب اقدام به کمک مالی نموده و تسهیلاتی فراهم کرده‌اند تشکر مینمایم.

و نیز از شاعر گرانقدر معاصر جناب حاج آقا محمد باقر نصر که قطعه شعری در اصالت روح و ماده تاریخ در خاتمه این کتاب سروده‌اند تشکر کرده موفقیت همه آقایان را از خداوند متعال خواهانم.

احمد زمردیان

ماده تاریخ

«حقیقتی از داستان روح»

روشن بود ز جلوهٔ جانان جهان روح
بیرون ز روشنی جهان نیست جان روح

در کنج نیستی که نهان است عالمی
باقی بود بخلوت هستی مکان روح

اسراری از حقیقت آل محمد است
رمز حقیقتی که بود در نهان روح

جز بستگی به آل علی صورتی مجوی
زین سیرت حقیقی و زین داستان روح

گر خوانش اشعهٔ قدسی خلاف نیست
روح القدس نشانگر شأن و نشان روح

از همت ز مردمیان اوفتاده راه
از بحثهای مختلف این کاروان روح

در شرح این حقیقت روح است استناد
هر جا که یافت مستندی در بیان روح

ماخوذه کتاب اصول حقیقت است
روشن بود ز پرتو حق آسمان روح

مجموعه‌ای ز معرفت الروح کامل است
در نزد اهل معرفت و نکته دان روح

موقوفه بهشت ز واقف شده است وقف
بر خاندان صالح خلد آشیان روح

اثبات کرده صاحب تألیف این کتاب
سر بقاء و منزلت جاودان روح

تاریخ سال خاتمهٔ این کتاب را
کردم طلب ز همت طبع روان روح

بی بیش و کم به ابجد و شمسی بگفت (نصر)
تاریخ آن «حقیقتی از داستان روح»

۱۳۶۶

حاج محمد باقر نصر

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.